



دین اسلام

ماهیت، شرایع، عقاید و نظامهای آن

الاسلام

حقیقته، شرائعه، عقائده، نظمه

اللغة الفارسیة

پژوهش برگزیده مسابقه جهانی «معرفی دین اسلام»

که توسط اتحادیه جهانی

معرفی اسلام؛ وابسته به انجمن جهان اسلام برگزار شد

نویسنده:

دکتر محمد بن ابراهیم حمّد

د. محمد بن ابراهیم الحمد

مترجم:

ابو خالد شعیب علی خواجه

دین اسلام؛ ماهیت، شرایع، عقاید و نظام‌های آن

(الإسلام: حقیقتہ، شرائعہ، عقائدہ، نُظمہ)

پژوہش برگزیدہ مسابقہٴ جهانی «معرفی دین اسلام» کہ توسط اتحادیہٴ
جهانی معرفي اسلام؛ وابسته به انجمن جهان اسلام برگزار شد

نویسنده:

دکتر محمد بن ابراهیم حمد

مترجم:

ابو خالد شعيب علی خواجه

عنوان کتاب:

دین اسلام؛ ماهیت، شرایع، عقاید و نظام‌های آن

عنوان اصلی:

الإسلام: حقیقتہ، شرائعہ، عقائدہ، نُظْمہ

نویسنده:

دکتر محمد بن ابراهیم حمد

ترجمه:

ابو خالد شعیب علی خواجه

موضوع:

عقاید - مجموعه عقاید اسلامی

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۵ هـ ش - ربیع الاول ۱۴۳۸ هـ ق

منبع:

سایت عقیده www.aqeedeh.com



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

ایمیل:

book@aqeedeh.com

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت عقیده نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

تقریظ اتحادیّه جهانی معرّفی اسلام؛ وابسته به سازمان «رابطة العالم الاسلامی» ..	۱
مقدمه نویسنده.....	۳
فصل اول: حقیقت دین اسلام و منابع قانونگذاری و ارکان آن	۷
پیش‌درآمد: داستان بشریت	۹
بخش اول: حقیقت دین اسلام	۱۳
مبحث اول: مفهوم اسلام	۱۴
۱- مفهوم لغوی اسلام	۱۴
۲- معانی اسلام در قرآن کریم	۱۴
أ- اسلام به معنای اخلاص	۱۴
ب- اسلام به معنای اقرار	۱۴
ج- اسلام به معنای توحید	۱۵
د- اسلام به معنای تسلیم‌بودن	۱۵
۳- مفهوم اسلام در اصطلاح عام	۱۵
۴- اسلام خاص	۱۶
مبحث دوم: اسلام؛ دین فطرت	۱۷
فطرت در لغت	۱۷
اما در اصطلاح	۱۷
۱- شیاطین	۲۱
۲- والدین	۲۱
۳- غفلت	۲۱

مبحث سوم: الله ﷻ و فراگیر بودن قدرتش	۲۴
مقدمه	۲۴
گفتار اول: الله ﷻ	۲۴
گفتار دوم: قدرت الهی	۲۹
مبحث چهارم: بَرّ و نیکی و نتایج عمیق آن	۳۳
أ- مفهوم بَرّ	۳۳
ب- تکرار واژه «بَرّ» در قرآن کریم	۳۳
ج- اصطلاح «بَرّ» در سنت نبوی	۳۵
مبحث پنجم: اخلاق در اسلام	۳۹
۱- مفهوم واژه اخلاق	۳۹
۲- تعریف حُسن خلق	۳۹
۳- مفهوم اخلاق نیکو	۴۰
۴- مفهوم خُلُق عظیم	۴۱
۵- فضایل حُسن خُلُق	۴۲
بخش دوم: منابع قانون‌گذاری در دین اسلام	۴۷
مقدمه	۴۸
مبحث اول: ماهیت و شواهد صداقت قرآن کریم	۴۹
۱- ماهیت قرآن کریم	۴۹
أ- تعریف لغوی قرآن	۴۹
ب- تعریف اصطلاحی قرآن	۴۹
ج- اسم‌های قرآن کریم	۵۰
۲- صداقت و جایگاه و حفاظت قرآن از تحریف	۵۰
مبحث دوم: مفهوم و اهمیت سنت	۵۴
گفتار اول: مفهوم سنت نبوی	۵۴
۱- مفهوم لغوی سنت	۵۴
۲- مفهوم اصطلاحی سنت	۵۴
گفتار دوم: اهمیت و جایگاه سنت در قانون اسلامی	۵۶

۵۸	گفتار سوم: ادله حجّیت سنّت
۵۹	أ- وجوب ایمان به رسول الله ﷺ
۶۰	ب- قرآن کریم
۶۰	ج- احادیثی که دلالت بر حجّت بودن سنّت می کند
۶۱	د- اجماع
۶۴	مبحث سوم: شیوه‌های حفاظت سنّت نبوی
۶۴	مقدمه
۶۴	گفتار اول: مطالب موجود درباره گرامیداشت سنّت و فضیلت حدیث و محدّثان
۶۶	گفتار دوم: توجه پیشینیان به حدیث نبوی
۶۹	گفتار سوم: تلاش محدّثان برای حفاظت حدیث
۶۹	۱- پایبندی به بیان سندها و نام بردن از راویان
۷۰	۲- تحقیق درباره احوال راویان و جایگاه و شایستگی آنان در حوزه نقل حدیث
۷۰	۳- پایداری در فراگیری و نقل احادیث
۷۱	گفتار چهارم: تدوین حدیث نبوی
۷۴	مبحث چهارم: جایگاه سنّت نسبت به قرآن کریم
۷۵	۱- سنّت نبوی تأکیدکننده مطالب قرآنی است
۷۵	۲- سنّت تبیین کننده قرآن بوده
۷۶	أ- مطالب مجمل قرآن را روشن می سازد
۷۶	ب- سنّت نبوی عام قرآن را خاص می کند
۷۶	ج- سنّت، عبارات مطلق قرآن را مقید می کند
۷۷	۳- سنّت به عنوان فرعی از یک اصل ثابت در قرآن است
۷۷	۴- سنّت احکامی را بیان نموده که در قرآن کریم نیامده است
۷۹	بخش سوم: ارکان اسلام
۸۰	مقدمه
۸۱	مبحث اول: شهادتین
۸۱	۱- مفهوم «لا إله إلا الله»
۸۱	۲- ارکان «لا إله إلا الله»
۸۲	۳- شروط «لا إله إلا الله»

۴- آیا فقط تَلَفُّظُ «لا إله إلا الله» کافی است؟ ۸۲

۵- مفهوم «محمّد رسول الله ﷺ» ۸۳

۶- دلیل پیوست دو شهادت به یکدیگر ۸۳

مبحث دوم: نماز ۸۴

۱- مفهوم لغوی و اصطلاحی نماز ۸۴

أ- مفهوم لغوی نماز «صلاة» ۸۴

ب- مفهوم «صلاة؛ نماز» در اصطلاح شریعت ۸۴

ج- وجه تسمیه ۸۴

د- اقامه نماز ۸۴

هـ- ثبوت نماز ۸۵

۲- جایگاه و اهمیت نماز ۸۵

مبحث سوم: زکات ۸۸

۱- مفهوم لغوی و اصطلاحی زکات و حکم آن ۸۸

أ- مفهوم لغوی زکات ۸۸

ب- تعریف شرعی زکات ۸۸

ج- هدف از پرداخت زکات ۸۸

د- وجه تسمیه ۸۸

هـ- حکم زکات ۸۸

۲- اهمیت و نتایج زکات ۸۹

۳- نتایج اقتصادی زکات ۹۰

۴- اموالی که زکات دارد ۹۰

۱) اشیای قیمتی ۹۱

۲) چهارپایانی که می‌چرند ۹۱

۳) حبوباتی که از زمین می‌رویند ۹۱

۴) کالاهای تجاری ۹۱

۵- مصارف زکات ۹۱

مبحث چهارم: روزه ۹۲

۱- مفهوم لغوی و اصطلاحی روزه و وجوب آن ۹۲

۹۲.....	أ- مفهوم لغوی روزه
۹۲.....	ب- تعریف شرعی روزه
۹۲.....	ج- مقصد از روزه ماه مبارک رمضان
۹۲.....	د- وجوب روزه
۹۳.....	۲- فضایل روزه رمضان
۹۵.....	۳- برخی از اسرار و حکمت‌های روزه
۹۷.....	مبحث پنجم: حج
۹۷.....	۱- مفهوم لغوی و اصطلاحی حج و مشروعیت آن
۹۷.....	أ- مفهوم لغوی حج
۹۷.....	ب- مفهوم شرعی حج
۹۷.....	ج- مشروعیت حج
۹۸.....	۲- فواید حج
۹۹.....	فصل دوم: ارکان ایمان
۱۰۱.....	مقدمه
۱۰۲.....	بخش اول: ایمان به الله ﷻ
۱۰۳.....	مبحث اول: مفهوم ایمان به الله تعالی و نتایج و دلایل آن
۱۰۳.....	۱- مفهوم ایمان به الله متعال و موارد آن
۱۰۴.....	۲- نتایج ایمان به الله تعالی
۱۰۴.....	۳- دلایل یگانگی الله تعالی
۱۰۶.....	مبحث دوم: دلالت عقل بر ایمان به الله متعال
۱۱۰.....	مبحث سوم: دلالت حس و واقع بر ایمان به الله ﷻ
۱۱۰.....	۱- اجابت دعاها
۱۱۱.....	۲- صداقت پیامبران ﷺ
۱۱۲.....	۳- دلالت انفس
۱۱۳.....	۴- راهنمایی مخلوقات
۱۱۴.....	۵- دلالت آفاق
۱۱۵.....	۶- بندگی موجودات

- ۷- تفاوت مزّه، رنگ و بوی گیاهان ۱۱۸
- ۸- اختلاف زبان‌ها ۱۱۸
- بخش دوم: ایمان به فرشتگان علیهم‌السلام ۱۱۹**
- مبحث اول: مفهوم ایمان به فرشتگان علیهم‌السلام و مسائل مربوط به آن ۱۲۰**
- ۱- معرفی ملائکه علیهم‌السلام ۱۲۰
- أ- مفهوم لغوی ۱۲۰
- ب- تعریف اصطلاحی ملائکه ۱۲۰
- ۲- موارد ایمان به ملائکه ۱۲۰
- أ- ایمان به وجود آنان ۱۲۱
- ب- ایمان به فرشتگانی که آنان را با اسم می‌شناسیم ۱۲۱
- ج- ایمان به آنچه از صفاتشان می‌دانیم ۱۲۱
- د- ایمان به آنچه از اعمال فرشتگان می‌دانیم ۱۲۱
- ۳- نتایج ایمان به فرشتگان علیهم‌السلام ۱۲۲
- أ- علم به عظمت و قدرت و سلطان الهی ۱۲۲
- ب- شکر الهی به سبب توجه به بنی آدم ۱۲۲
- ج- نزدیک شدن به الله تعالی ۱۲۲
- مبحث دوم: جسم‌بودن فرشتگان ۱۲۳**
- مبحث سوم: رابطه میان فرشتگان و بشر ۱۲۵**
- ۱- رابطه فرشتگان با بشر ۱۲۵
- (۱) حضور آنان در زمان خلقت انسان ۱۲۵
- (۲) حفاظت انسان‌ها توسط فرشتگان ۱۲۵
- (۳) فرشتگان سفیران الهی به سوی رسولان و پیامبران علیهم‌السلام هستند ۱۲۶
- (۴) تحریک انگیزه‌های خیر در نفوس بندگان ۱۲۶
- (۵) ثبت اعمال انسان‌ها ۱۲۷
- (۶) گرفتن روح آدمیان زمانی که عمرشان به پایان می‌رسد ۱۲۸
- (۷) روی آوردن و توجه فرشتگان علیهم‌السلام به مؤمنان ۱۲۹
- (۸) خشم فرشتگان علیهم‌السلام بر کافران ۱۳۰
- ۲- حکم به برتری فرشتگان یا انسان‌های صالح ۱۳۰

بخش سوم: ایمان به کتاب‌های آسمانی	۱۳۱
مبحث اول: مفهوم ایمان به کتاب‌های آسمانی و موارد متعلق به آن	۱۳۲
۱- مفهوم لغوی و اصطلاحی کتب	۱۳۲
۲- موارد ایمان به کتاب‌های آسمانی	۱۳۲
۳- اهمیت ایمان به کتاب‌های آسمانی	۱۳۳
۴- نتایج ایمان به کتاب‌های آسمانی	۱۳۵
۵- دلایل ایمان به کتاب‌های آسمانی	۱۳۵
۶- هدف از نزول کتاب‌های آسمانی	۱۳۶
۷- آنچه با ایمان به کتاب‌های آسمانی، منافات دارد	۱۳۶
مبحث دوم: موارد اتّفاقی و اختلافی در میان کتاب‌های آسمانی	۱۳۷
گفتار اول: موارد اتّفاقی در بین کتاب‌های آسمانی	۱۳۷
۱- وحدت خاستگاه	۱۳۷
۲- وحدت هدف	۱۳۷
۳- مسائل اعتقادی	۱۳۷
۴- قواعد عمومی	۱۳۷
۵- عدالت و داد	۱۳۸
۶- مبارزه با فساد و انحراف	۱۳۸
۷- دعوت به اخلاق پسندیده	۱۳۸
۸- بسیاری از عبادات	۱۳۸
گفتار دوم: موارد اختلافی در بین کتاب‌های آسمانی	۱۳۸
۱- روزه	۱۳۹
۲- پوشیدن عورت در زمان غسل	۱۳۹
۳- امور حرام	۱۴۰
مبحث سوم: قرآن، تورات و انجیل	۱۴۲
۱- قرآن کریم	۱۴۲
۲- تورات	۱۴۲
(۱) مفهوم لغوی تورات	۱۴۲
(۲) تورات امروزی	۱۴۳

- ۳) تلمود ۱۴۵
- ۴) تحریف تورات ۱۴۶
- ۳- انجیل ۱۴۷
- ۱) انجیل در اصل ۱۴۷
- ۲) انجیل پس از عیسی علیه السلام ۱۴۸
- ۳) انجیل‌های معتبر از دیدگاه مسیحیان ۱۴۹
- ۴) منابعی در معرفی انجیل‌های امروزی ۱۵۰
- ۵) آیا پس از نزول قرآن، پیروی از تورات و انجیل جایز است؟ ۱۵۲
- بخش چهارم: ایمان به پیامبران علیهم السلام** ۱۵۳
- مبحث اول: مفهوم نبوت و رسالت** ۱۵۴
- ۱- مفهوم لغوی نبوت و رسالت ۱۵۴
- أ- مفهوم لغوی نبوت ۱۵۴
- ب- مفهوم لغوی رسالت ۱۵۵
- ۲- مفهوم شرعی نبوت و رسالت ۱۵۵
- ۳- تفاوت میان نبی و رسول ۱۵۵
- ۴- دلایل نبوت ۱۵۶
- مبحث دوم: حقیقت و عصمت پیامبران و رسولان و نتایج ایمان به آنان** ۱۵۷
- ۱- حقیقت پیامبران و رسولان علیهم السلام ۱۵۷
- ۲- عصمت پیامبران و رسولان ۱۵۸
- ۳- موارد ایمان به پیامبران ۱۵۹
- ۴- نتایج ایمان به پیامبران و رسولان ۱۶۰
- مبحث سوم: اعتقاد ختم نبوت و موارد متعلق به آن** ۱۶۲
- ۱- مفهوم عقیده ختم نبوت ۱۶۲
- أ- تصریح قرآن کریم به ختم نبوت ۱۶۲
- ب- اثبات این اعتقاد از طریق عقلی ۱۶۲
- ۲- مفهوم معجزه، کرامت و احوال شیطانی ۱۶۳
- معجزه ۱۶۳
- کار خارق‌العاده ۱۶۴

۱۶۴	کرامت
۱۶۴	احوال شیطانی
۱۶۵	۳- ادّعی پیامبری
۱۶۵	۴- ویژگی‌های پیامبرمان؛ محمد ﷺ
۱۶۸	بخش پنجم: ایمان به روز آخرت
۱۶۹	مبحث اول: مفهوم ایمان به روز آخرت و اهمّیت و نتایج آن
۱۶۹	۱- مفهوم ایمان به روز آخرت
۱۶۹	۲- اهمّیت ایمان به روز آخرت
۱۷۰	۳- نتایج ایمان به روز آخرت
۱۷۰	(۱) بجای آوردن عبادت الله متعال
۱۷۱	(۲) افزایش ایمان
۱۷۱	(۳) برانگیخته شدن امید و ترس
۱۷۱	(۴) آگاهی از فضل، عدالت و حکمت الهی
۱۷۱	(۵) میانه روی در حالت خوشی و ناخوشی
۱۷۲	(۶) ایجاد اخلاق زیبا
	(۷) آرامش مؤمن در برابر آنچه در این دنیا از دست می‌دهد، چون امید به نعمت‌های
۱۷۲	آخرت دارد
۱۷۳	مبحث دوم: دمیدن در صور
۱۷۳	(۱) مفهوم دمیده شدن صور [نفخ]
۱۷۳	أ- مفهوم لغوی نفخ
۱۷۳	ب- تعریف صور
۱۷۳	ج- دمنده در صور
۱۷۳	د- مفهوم شرعی دمیدن در صور
۱۷۳	۲- دلایل دمیده شدن صور
۱۷۴	۳- تعداد دمیدن در صور
۱۷۴	أ- نفخه بیهوشی [صعق]
۱۷۵	ب- نفخه برانگیخته شدن [بعث]

مبحث سوم: برانگیخته شدن [بعث]..... ۱۷۶

- ۱- مفهوم بعث ۱۷۶
- ۲- دلایل ثبوت بعث ۱۷۶
- ۳- دلایل ممکن بودن بعث ۱۷۷
- أ- ادله نقلی ممکن بودن رستاخیز ۱۷۷
- ب- دلیل حسی امکان زنده شدن مردگان^۰ ۱۷۷
- ج- دلیل عقلی ممکن بودن بعث^۰ ۱۷۸
- ۴- جایگاه ایمان به رستاخیز در دین اسلام ۱۷۹
- ۵- حکم انکار رستاخیز ۱۸۰

مبحث سوم: قیامت، حساب، ترازوی اعمال و انتشار نامه‌های اعمال..... ۱۸۱

- گفتار اول: قیامت ۱۸۱
- ۱- مفهوم قیامت ۱۸۱
- ۲- وجه تسمیه قیامت ۱۸۱
- ۳- بزرگی آن روز ۱۸۱
- ۴- نزدیک شدن خورشید به مخلوقات ۱۸۲
- ۵- افرادی که الله تعالی آنان را در روز قیامت، زیر سایه عرش خویش قرار می‌دهد ۱۸۲
- گفتار دوم: حساب ۱۸۳
- ۱- مفهوم لغوی حساب ۱۸۳
- ۲- مفهوم شرعی حساب ۱۸۳
- ۳- ادله اثبات حساب ۱۸۴
- ۴- حسابرسی مقتضای حکمت است ۱۸۵
- ۵- شیوه و کیفیت حسابرسی ۱۸۵
- ۶- انواع حساب ۱۸۶
- ۷- قوانینی که بندگان براساس آنها مورد محاسبه قرار می‌گیرند ۱۸۶
- ۸- عمومیت حساب و کسانی که مورد محاسبه قرار نمی‌گیرند ۱۸۶
- ۹- شیوه رسیدگی به حساب کافران ۱۸۷
- ۱۰- اولین امتی که مورد محاسبه قرار می‌گیرد ۱۸۷
- ۱۱- نخستین عملی که از بنده پرسیده می‌شود ۱۸۸
- ۱۲- نخستین عملی که در بین مردم، فیصله و داوری می‌شود ۱۸۸

- گفتار سوم: ترازوی اعمال [میزان]..... ۱۸۸
- ۱- مفهوم لغوی میزان ۱۸۸
- ۲- مفهوم شرعی میزان ۱۸۹
- ۳- دلایل اثبات میزان ۱۸۹
- ۴- حسی یا معنوی بودن ترازوی اعمال ۱۹۰
- ۵- چه چیزی با ترازوی اعمال وزن می‌شود؟ ۱۹۰
- ۶- آیا ترازوی اعمال یکی یا متعدّد است؟ ۱۹۱
- ۷- حکمت و دلیل نهادن ترازوی اعمال ۱۹۱
- گفتار چهارم: انتشار نامه‌های اعمال ۱۹۱
- تعاریف ۱۹۱
- ۲- ادلّه انتشار نامه‌های اعمال ۱۹۲
- ۳- شیوه گرفتن نامه اعمال ۱۹۳
- مبحث چهارم: حوض و پُل صراط** ۱۹۴
- گفتار اول: حوض ۱۹۴
- ۱- تعریف حوض ۱۹۴
- ۲- ادلّه وجود حوض ۱۹۴
- ۳- ساختار حوض ۱۹۵
- ۴- ظروف حوض از بهشت تأمین می‌شود ۱۹۶
- ۵- آیا حوض مختصّ پیامبر اسلام ﷺ است؟ ۱۹۶
- ۶- آیا حوض، اکنون موجود است؟ ۱۹۷
- ۷- نوشندگان و محرومان از حوض ۱۹۷
- گفتار دوم: پُل صراط ۱۹۸
- ۱- تعریف پُل صراط ۱۹۸
- ۲- ادلّه وجود پُل صراط ۱۹۸
- ۳- ساختار پُل صراط ۱۹۹
- ۴- ورود مردم بر روی پُل صراط ۲۰۰
- ۵- نخستین کسی که از پُل صراط می‌گذرد ۲۰۱
- ۶- آیا کافران از پُل صراط عبور می‌کنند؟ ۲۰۱
- ۷- قنطره ۲۰۱

- مبحث پنجم: بهشت و دوزخ..... ۲۰۲
- ۱- معرفی بهشت ۲۰۲
- أ- مفهوم لغوی بهشت ۲۰۲
- ب- مفهوم شرعی بهشت..... ۲۰۲
- ۲- وجه تسمیه بهشت ۲۰۲
- ۳- معرفی آتش..... ۲۰۲
- أ- مفهوم لغوی آتش ۲۰۲
- ب- مفهوم شرعی آتش دوزخ..... ۲۰۳
- ۴- بهشت، درجاتی دارد و دوزخ، درکاتی ۲۰۳
- ۵- بهشتیان و دوزخیان ۲۰۳
- ۶- بهشت و دوزخ اکنون آفریده شده و وجود دارند ۲۰۳
- ۷- بهشت و دوزخ ابدی هستند ۲۰۴
- ۸- محلّ بهشت ۲۰۵
- ۹- محلّ دوزخ ۲۰۵
- ۱۰- مفهوم ایمان به بهشت و دوزخ ۲۰۶
- بخش ششم: ایمان به قدر ۲۰۷
- مبحث اول: مفهوم ایمان به قدر و اهمّیت و ادله آن و تکلیف انسان در این زمینه . ۲۰۸
- ۱- مفهوم ایمان به قدر ۲۰۸
- ۲- مراتب و ارکان قدر ۲۰۸
- مرتبه اول: علم ۲۰۸
- مرتبه دوم: کتابت..... ۲۰۹
- مرتبه سوم: اراده و مشیّت الهی ۲۱۰
- مرتبه چهارم: خلقت..... ۲۱۰
- ۳- اهمّیت ایمان به قدر..... ۲۱۱
- ۴- حکم سخن گفتن از قدر..... ۲۱۱
- ۵- انواع تقدیر ۲۱۲
- (۱) تقدیر عام..... ۲۱۲
- (۲) تقدیر یک عمر..... ۲۱۲

۲۱۳	۳) تقدیر سالانه
۲۱۳	۴) تقدیر روزانه
۲۱۴	۵) دلایل ایمان به قدر
۲۱۷	۶) تکلیف انسان در مسئله قدر
۲۱۹	مبحث دوم: نتایج ایمان به قدر
۲۱۹	۱- توکل
۲۱۹	۲- تقویت امید و گمان نیک به الله تعالی
۲۱۹	۳- صبر و قدرت تحمل
۲۲۰	۴- مبارزه با ناامیدی
۲۲۰	۵- جوانمردی و بخشش
۲۲۱	۶- شجاعت و دلیری و دوری از سستی و ترس
۲۲۳	مبحث سوم: اراده بنده و تأثیر اسباب
۲۲۳	۱- ایمان به قدر و اراده بنده
۲۲۳	دلالت شریعت
۲۲۳	دلالت واقع و تجربه
۲۲۴	۲- تأثیر اسباب و ایمان به قدر
۲۲۵	مبحث چهارم: احتجاج به قدر و مسأله تسییر و تخییر
۲۲۵	۱- استدلال به قدر برای انجام محرّمات و ترک واجبات
۲۲۶	۲- روش جایز و صحیح استدلال به قدر
۲۲۷	۳- انسان در میان تسییر و تخییر
۲۳۱	مبحث پنجم: موضوع هدایت و گمراهی
۲۳۳	فصل سوم: محمّد ﷺ خاتم پیامبران و رسولان
۲۳۵	بخش اول: بعثت و خلاصه‌ای از سیره پیامبر ﷺ
۲۳۶	مبحث اول: مقدّمات نبوت
۲۳۶	۱- دعای ابراهیم، بشارت عیسی <small>علیه السلام</small> و خواب مادر پیامبر <small>ﷺ</small> ، آمنه
۲۳۷	۲- بعثت پیامبر <small>ﷺ</small> در میان قوم عرب

- ۳- شرافت نسب پیامبر ﷺ ۲۳۸
- ۴- دستیابی پیامبر ﷺ به والاترین درجه اخلاقی ۲۳۹
- ۵- امی بودن پیامبر ﷺ که خواندن و نوشتن نمی دانستند ۲۴۰
- ۶- پرورش رسول الله ﷺ در مکه مکرمه ۲۴۰
- مبحث دوم: گزیده‌ای از نسب و زندگی پیامبر ﷺ** ۲۴۱
- نسب ایشان ۲۴۱
- تولد پیامبر ﷺ ۲۴۱
- شرخوارگی پیامبر ﷺ در میان بنی سعد ۲۴۲
- سفر پیامبر ﷺ با عموی خویش به شام و دیدار با بحیرای راهب ۲۴۳
- سفر تجاری پیامبر ﷺ با اموال امّ المؤمنین خدیجه رضی الله عنها ۲۴۳
- ازدواج رسول الله ﷺ با امّ المؤمنین خدیجه رضی الله عنها ۲۴۴
- مبحث سوم: آغاز وحی** ۲۴۵
- خلوت پیامبر ﷺ در غار حرا و نزول وحی ۲۴۵
- پی درپی نازل شدن وحی و رساندن دعوت و پیام الهی توسط پیامبر ﷺ ۲۴۸
- بخش دوم: اخلاق و اسراری از سیره پیامبر ﷺ** ۲۵۰
- مبحث اول: اخلاق پیامبر ﷺ** ۲۵۱
- اگر فردی ناشناس با گفتار یا پرسش خود، پیامبر ﷺ را آزار می داد، ایشان صبر می کردند ۲۵۶
- مبحث دوم: رحمت در سیره نبوی** ۲۵۸
- مبحث سوم: برخی از اسرار سیره نبوی** ۲۶۱
- ۱- هر اندازه درباره سیره نبوی نوشته و گفته شود، پایانی ندارد ۲۶۱
- ۲- ستم بر مقام نبوت باعث انتشار فضایل پیامبر ﷺ می گردد ۲۶۲
- ۳- الله تعالی مردم را در توجه به سیره نبوی، به دو گروه تقسیم نمود ۲۶۲
- ۴- هدف اصلی بررسی سیره نبوی، فقط برطرف نمودن نیاز علم و درس نیست ۲۶۲

۵- سیره نبوی بیشترین تأثیر را در اصلاح رفتار و رشد احساسات شرافتمندانه دارد	۲۶۲
۶- سیره نبوی برای تمامی مردم با وجود اختلاف در احوال، معلوم و مشخص است و تأثیرات آن از تمامی جنبه‌ها برایشان روشن است	۲۶۳
۷- صحیح‌ترین سیره پیامبری فرستاده‌شده و مصلحی بزرگ در طول تاریخ ...	۲۶۴
۸- سیره نبوی بیانگر تصویر یک انسان است نه اسطوره	۲۶۴
بخش سوم: بشارت موسی و عیسی <small>علیهما السلام</small> به بعثت محمد <small>صلی الله علیه و آله</small> و سخنان افراد با انصاف غیر مسلمان	۲۶۶
مقدمه: بشارت‌های پیامبران به بعثت سیدنا محمد <small>صلی الله علیه و آله</small>	۲۶۷
مبحث اول: بشارت موسی به بعثت محمد <small>صلی الله علیه و آله</small>	۲۶۹
مبحث دوم: بشارت عیسی به بعثت محمد <small>صلی الله علیه و آله</small>	۲۷۴
مبحث سوم: سخنان منصفین غیر مسلمان درباره محمد <small>صلی الله علیه و آله</small>	۲۷۷
۱- گواهی فیسلوف مشهور انگلیسی «توماس کارلایل»	۲۷۷
۲- گواهی کنت هنری دی کاستری	۲۸۱
۳- گواهی استاد «سیدیو» فرانسوی: یکی از بزرگان غرب و وزیر سابق فرانسه	۲۸۵
۴- استاد خاورشناس «دوزی»	۲۸۵
۵- سخن شاعر فرانسوی «لامارتین»	۲۸۶
فصل چهارم: مطالبی درباره علم غیب	۲۸۹
مقدمه	۲۹۱
بخش اول: عالم جنّ و شیاطین	۲۹۳
مبحث اول: معرّفی عالم جنّ و شیاطین	۲۹۴
۱- مفهوم لغوی و اصطلاحی واژه «جن»	۲۹۴
۲- اصل جن	۲۹۴
۳- آفرینش جن	۲۹۵
۴- مفهوم لغوی و اصطلاحی شیطان	۲۹۵
۵- شیطان و جنیان	۲۹۶

- ۶- شیطان مخلوق است ۲۹۷
- ۷- اصل شیطان ۲۹۷
- ۸- تکذیب و انکار عالم جنّ و شیاطین و ردّ ادّعی‌ای افرادی که بر این باورند ... ۲۹۸
- مبحث دوم: مرگ، هدف آفرینش، محلّ سکونت و قدرت جنیان ۳۰۱**
- ۱- مرگ و عمر جنیان ۳۰۱
- ۲- محلّ سکونت جنیان ۳۰۲
- ۳- قدرت جنیان ۳۰۲
- ۴- هدف از آفرینش جنیان ۳۰۳
- مبحث سوم: شیطان و انسان ۳۰۵**
- ۱- حضور شیطان در بدن انسان به مانند جریان خون ۳۰۵
- ۲- ضعف و قوّت شیاطین ۳۰۶
- مبحث چهارم: دشمنی میان انسان و شیطان ۳۱۰**
- ۱- عوامل و تاریخ این دشمنی ۳۱۰
- ۲- الله ﷻ ما را از شیطان برحذر داشته است ۳۱۱
- ۳- هدف نهایی شیطان ۳۱۲
- ۴- لشکریان شیطان ۳۱۲
- ۵- شیوه‌های شیطان برای گمراهی انسان ۳۱۳
- ۶- شیوه نفوذ شیطان به دل انسان ۳۱۴
- ۷- اسلحه مؤمن در نبرد علیه شیطان ۳۱۵
- مبحث پنجم: فلسفه آفرینش شیطان ۳۱۶**
- ۱- برای اینکه بندگان بدانند که الله متعال می‌تواند اشیا و مخلوقات متضاد و مخالف هم را بیافریند ۳۱۶
- ۲- به قصد اینکه الله ﷻ مراتب عبودیت را برای دوستانش کامل کند ۳۱۶
- ۳- تحقّق ابتلا و آزمایش مخلوقات ۳۱۷
- ۴- ظهور آثار و نتایج و متعلقات اسماء الله ۳۱۷
- ۵- بیرون کشیدن خیر و شرّی که در سرشت انسان‌هاست ۳۱۷
- ۶- ظهور بسیاری از نشانه‌ها و آفرینش شگفت‌انگیز الهی ۳۱۸

- بخش دوم: مرگ، برزخ و قبر..... ۳۱۹
- مبحث اول: مرگ، برزخ، قبر و فتنه آن ۳۲۰
- ۱- مرگ ۳۲۰
- أ- تعریف مرگ ۳۲۰
- ب- مرگ، ناگهان فرا می‌رسد..... ۳۲۰
- ۲- برزخ..... ۳۲۰
- أ- مفهوم لغوی برزخ..... ۳۲۰
- ب- مفهوم شرعی برزخ ۳۲۰
- ۳- قبر و فتنه آن ۳۲۱
- أ- تعریف قبر ۳۲۱
- ب- فتنه قبر ۳۲۱
- ج- چگونگی فتنه قبر..... ۳۲۲
- ح- توصیف و نام آن دو فرشته ۳۲۳
- خ- آیا امّت‌های پیشین هم فتنه قبر دارند یا اینکه مورد مذکور مخصوص مسلمانان است؟..... ۳۲۴
- د- آیا انسان کافر در قبر خود مورد فتنه و امتحان قرار می‌گیرد؟..... ۳۲۵
- ذ- آیا کودکان هم در قبرهایشان امتحان می‌شوند؟..... ۳۲۵
- ر- آیا از فرد غیر مکلف سؤال می‌شود؟..... ۳۲۶
- مبحث دوم: نعمت‌ها و عذاب قبر..... ۳۲۹
- ۱- تعریف ۳۲۹
- ۲- تواتر احادیث درباره نعمت‌ها و عذاب قبر..... ۳۲۹
- ۳- اثبات نعمت‌ها و عذاب قبر در قرآن کریم..... ۳۲۹
- ۴- ایمان به عذاب و نعمت‌های قبر بدون کیفیّت است ۳۳۱
- ۵- آیا عذاب و نعمت‌های قبر مختصّ به مدفون در قبر است یا شامل همه می‌شود؟..... ۳۳۱
- ۶- عذاب و نعمت‌های قبر به بدن می‌رسد یا به روح؟..... ۳۳۲
- ۷- عذاب قبر دائمی است یا موقّتی؟..... ۳۳۲
- ۸- عوامل عذاب قبر و اسباب نجات از آن ۳۳۳

مبحث سوم: ردّ دیدگاه منکران عذاب و نعمت‌های قبر..... ۳۳۴

۱- عذاب و نعمت‌های قبر بر اساس شریعت ثابت است ۳۳۴

۲- حالات و شرایط برزخ از امور غیبی است و از طریق حس درک نمی‌شود .. ۳۳۴

۳- حسّ و تجربه دلالت بر وقوع عذاب قبر دارد ۳۳۴

۴- عقل منکر وقوع عذاب قبر نیست ۳۳۵

۵- نعمت، عذاب، وسعت یا تنگی قبر را فقط میّت و صاحب قبر احساس می‌کند

..... ۳۳۵

۶- درک و احساس مخلوق محدود به قدرتی است که الله تعالی به آنان بخشیده

است ۳۳۵

بخش سوم: نشانه‌های قیامت ۳۳۷**مقدمه ۳۳۸**

أ- قواعدی عام و کلی ۳۳۸

ب- دیدگاه صحیح درباره نشانه‌های قیامت ۳۳۸

ت- ایمان به نشانه‌های قیامت به معنای تنبلی و استفاده نکردن از اسباب نیست

..... ۳۳۹

مبحث اول: مفهوم اَشْرَاط [نشانه‌های] قیامت ۳۴۰

۱- مفهوم اَشْرَاط ۳۴۰

۲- مفهوم واژه «ساعة» ۳۴۰

۳- وجه تسمیة «ساعة» ۳۴۱

۴- مفهوم اَشْرَاط السَّاعَةِ ۳۴۱

۵- اصطلاحات و انواع شرعی قیامت ۳۴۱

أ- قیامت صغری ۳۴۱

ب- قیامت وسطی ۳۴۱

ج- قیامت کبری ۳۴۲

۶- مراد از «ساعة» در قرآن کریم ۳۴۲

۷- انواع نشانه‌های قیامت ۳۴۲

أ- نشانه‌های صغری ۳۴۲

ب- نشانه‌های کبری ۳۴۲

- ۸- فلسفه پیش‌انداختن نشانه‌های قیامت و آگاه‌نمودن مردم از آن‌ها ۳۴۲
- مبحث دوم: ترتیب و پی‌درپی آمدن نشانه‌های بزرگ قیامت ۳۴۳**
- ۱- ترتیب علائم بزرگ قیامت ۳۴۳
- ۲- پی‌درپی بودن ظهور نشانه‌های کبرای قیامت ۳۴۶
- مبحث سوم: نشانه‌های بزرگ و دالّ بر قیامت ۳۴۸**
- گفتار اول: ظهور مسیح دجال ۳۴۸**
- ۱- تعریف مسیح دجال ۳۴۸
- ۲- ویژگی و صفات دجال ۳۴۸
- ۳- محلّ خروج دجال ۳۴۹
- ۴- سرعت انتقال دجال در زمین ۳۴۹
- ۵- ادّعاهای دجال ۳۴۹
- ۶- اهداف دجال ۳۴۹
- ۷- بزرگی فتنه دجال ۳۴۹
- ۸- اقامت دجال در زمین ۳۵۰
- ۹- هلاکت دجال ۳۵۰
- گفتار دوم: نزول عیسی علیه السلام در آخر الزّمان ۳۵۱**
- ۱- صفات سیّدنا عیسی علیه السلام ۳۵۱
- ۲- تواتر اخبار درباره نزول عیسی علیه السلام ۳۵۲
- ۳- شیوه نزول عیسی علیه السلام ۳۵۳
- ۴- زندگی خوش و مورد پسند، گسترش امنیّت و آسایش و ظهور برکات در دوران عیسی علیه السلام ۳۵۴
- ۵- مدّت بقا و توقّف عیسی علیه السلام پس از نزول ۳۵۵
- گفتار سوم: خروج یاجوج و ماجوج ۳۵۶**
- ۱- اصل یاجوج و ماجوج ۳۵۶
- ۲- صفات یاجوج و ماجوج ۳۵۶
- ۳- فساد یاجوج و ماجوج ۳۵۷
- ۴- هلاکت و نابودی یاجوج و ماجوج ۳۵۷

- مبحث چهارم: نشانه‌هایی که بیانگر وقوع قیامت است ۳۶۰
- گفتار اول: دود ۳۶۰
- ۱- ادله قرآنی ظهور دود ۳۶۰
- ۲- ادله حدیثی ظهور این دود ۳۶۱
- گفتار دوم: طلوع خورشید از سمت مغرب ۳۶۱
- ۱- دلایل طلوع خورشید از سمت مغرب ۳۶۱
- ۲- دلیل اینکه ایمان پس از طلوع خورشید از طرف مغرب، سودی ندارد ۳۶۲
- گفتار سوم: دابه ۳۶۲
- ۱- ادله قرآنی ۳۶۳
- ۲- ادله حدیثی ۳۶۳
- ۳- محل خروج دابه ۳۶۴
- ۴- کار و وظیفه دابه ۳۶۴
- گفتار چهارم: آتشی که مردم را جمع می‌کند ۳۶۵
- ۱- محل خروج آتش ۳۶۵
- ۲- چگونگی جمع کردن مردم ۳۶۵
- ۳- سرزمین محشر ۳۶۶
- ۴- این حشر در دنیا صورت می‌گیرد ۳۶۶
- فصل پنجم: مطالبی درباره گناهان، توبه و دعا ۳۶۷**
- مقدمه ۳۶۹
- بخش اول: مفهوم گناهان و مسائل مربوط به آن ۳۷۰
- مبحث اول: مفهوم و اصول گناهان ۳۷۱
- ۱- مفهوم ذنوب ۳۷۱
- ۲- اصول گناهان ۳۷۱
- ۱) گناهان ملکی یا ربوبی ۳۷۲
- ۲) گناهان شیطانی ۳۷۲
- ۳) گناهان سبعی [درندگی] ۳۷۳
- ۴) گناهان بهیمی [حیوانی] ۳۷۳
- مبحث دوم: تقسیم گناهان به صغیره و کبیره ۳۷۴

مبحث سوم: پیامدها و آثار گناهان.....	۳۷۶
بخش دوم: مفهوم، فلسفه و احکام توبه	۳۷۸
مبحث اول: مفهوم توبه	۳۷۹
۱- مفهوم لغوی توبه	۳۷۹
۲- مفهوم شرعی توبه	۳۷۹
۳- توبه از چه کاری لازم است؟	۳۸۰
مبحث دوم: دروازه گشوده توبه.....	۳۸۲
مبحث سوم: فضایل و اسرار توبه.....	۳۸۶
۱- توبه باعث رستگاری می شود.....	۳۸۶
۲- توبه گناهان را از بین می برد.....	۳۸۶
۳- توبه بدی ها را تبدیل به نیکی می کند.....	۳۸۷
۴- الله ﷻ توبه و توبه کنندگان را دوست دارد.....	۳۸۷
۵- الله متعال به سبب توبه انسان خوشحال می شود.....	۳۸۷
بخش سوم: مطالبی درباره دعا	۳۸۹
مبحث اول: مفهوم و فضایل دعا	۳۹۰
۱- مفهوم دعا	۳۹۰
أ- مفهوم لغوی دعا.....	۳۹۰
ب- مفهوم شرعی دعا	۳۹۰
۲- فضایل دعا	۳۹۱
۱) دعا به معنای اطاعت از الله و اجرای فرمان اوست	۳۹۱
۲) دعا باعث نجات انسان از کبر و غرور می شود.....	۳۹۱
۳) دعا عبادت است	۳۹۲
۴) دعا با ارزش ترین کار در نزد الله متعال است	۳۹۲
۵) الله ﷻ دعا را بسیار دوست دارد.....	۳۹۲
۶) دعا باعث گشایش سینه و آسایش فرد می شود.....	۳۹۲
۷) دعا خشم الهی را برطرف می سازد.....	۳۹۳
۸) نتیجه دعا - یاذن الله تعالی - حتمی و قطعی است	۳۹۳

- ۳۹۳ دعا باعث دفع بلا و مصیبت، پیش از رسیدن آن می‌شود
- ۳۹۴ (۱۰) دعا باعث دور شدن بلا، پس از رسیدن آن می‌شود
- ۳۹۵ (۱۱) دعا دروازهٔ مناجات و لذت‌های آن را برای بنده می‌گشاید

مبحث دوم: شرایط دعا ۳۹۶

- ۱- فرد دعاکننده آگاه باشد به اینکه فقط الله یگانه می‌تواند درخواستش را پاسخ گوید ۳۹۶
- ۲- فقط الله متعال را فرا خواند ۳۹۶
- ۳- باید از عجله پرهیز کند ۳۹۶
- ۴- درخواست خیر ۳۹۷
- ۵- خوش‌گمانی نسبت به الله عَلَّیْهِ ۳۹۷
- ۶- حضور دل ۳۹۸

مبحث سوم: آداب دعا ۳۹۹

فصل ششم: نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و خانوادگی در اسلام ۴۰۱

بخش اول: نظام سیاسی در اسلام ۴۰۳

مبحث اول: مفهوم نظام سیاسی در اسلام ۴۰۴

- ۱- مفهوم لغوی «نظام» ۴۰۴
- ۲- مفهوم لغوی «سیاسی» ۴۰۴
- ۳- مفهوم نظام سیاسی ۴۰۵
- ۴- مفهوم نظام سیاسی در اسلام ۴۰۵

مبحث دوم: ویژگی‌های نظام سیاسی در دین اسلام ۴۰۷

- ۱- الهی بودن ۴۰۷
- ۲- عمومیت و فراگیری ۴۰۸
- ۳- جهان‌شمولی ۴۰۹
- ۴- میانه‌روی ۴۱۰
- ۵- واقعی بودن و تناسب با فطرت ۴۱۰

مبحث سوم: شریعت اسلام و نظام‌های بشری ۴۱۳

مبحث چهارم: نظام قضایی در اسلام	۴۱۵
۱- مفهوم قضاء	۴۱۵
أ- مفهوم لغوی قضاء	۴۱۵
ب- مفهوم شرعی قضاء	۴۱۵
۲- جایگاه و اهمّیت قضاوت	۴۱۵
۳- مقاصد و اهداف قضاوت	۴۱۷
۴- شروط قضاوت	۴۱۸
۵- آداب قاضی	۴۱۹
۶- شرایط مردم در کار قضاوت	۴۲۰
۷- استقلال قضاوت در اسلام	۴۲۱
مبحث پنجم: نظام شورایی در اسلام	۴۲۲
گفتار اول: مفهوم شورا	۴۲۲
۱- مفهوم لغوی شورا	۴۲۲
۲- مفهوم اصطلاحی شورا	۴۲۲
گفتار دوم: شوری از دیدگاه قرآن کریم	۴۲۳
گفتار سوم: نمونه‌هایی تجربی و اجرایی از مشورت در قرآن کریم	۴۲۷
۱- گفتگوی پروردگار جهان با فرشتگان در ابتدای آفرینش انسان	۴۲۷
۲- مشورت ابراهیم <small>علیه السلام</small>	۴۲۸
گفتار چهارم: شیوه مشورت در اسلام	۴۲۹
گفتار پنجم: مشورت و دموکراسی	۴۲۹
گفتار ششم: نمونه‌هایی از اجرای مشورت در سیره پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>	۴۳۲
بخش دوم: نظام اقتصادی در اسلام	۴۳۸
مبحث اول: مفهوم اقتصاد اسلامی و منابع آن	۴۳۹
۱- مفهوم لغوی اقتصاد	۴۳۹
۲- تعریف نظام اقتصادی در اسلام	۴۴۰
۳- منابع نظام اقتصادی اسلام	۴۴۰

- مبحث دوم: اصول اعتقادی اقتصاد اسلامی و اهداف و ویژگی‌های آن ۴۴۲
- گفتار اول: اصول اعتقادی اقتصاد اسلامی ۴۴۲
- گفتار دوم: اهداف اقتصاد اسلامی ۴۴۳
- ۱- تحقق شرایط مناسب و امکانات کافی زندگی ۴۴۳
- ۲- سرمایه‌گذاری بهینه برای تمامی منابع اقتصادی ۴۴۴
- ۳- کاهش تفاوت فراوان در توزیع ثروت و درآمد ۴۴۴
- ۴- تحقق قدرت مادی و دفاعی مسلمانان ۴۴۵
- گفتار سوم: ویژگی‌های اقتصاد اسلامی ۴۴۶
- مبحث سوم: پایه‌های اقتصاد و بودجه اسلامی ۴۴۷
- اصل اول: مال و مالکیت اقتصادی ۴۴۷
- اصل دوم: آزادی مشروط اقتصادی ۴۴۸
- اصل سوم: همبستگی و تعهد اجتماعی ۴۴۸
- مبحث چهارم: ربا ۴۵۰
- ۱- تعریف ربا ۴۵۰
- أ- مفهوم لغوی ربا ۴۵۰
- ب- مفهوم شرعی ربا ۴۵۰
- ۲- انواع ربا ۴۵۰
- نوع اول: ربای در نسیه ۴۵۰
- نوع دوم: ربای فضل ۴۵۰
- ۳- علت ربا ۴۵۱
- ۴- قوانین داد و ستد با اجناس ربوی ۴۵۱
- ۵- ادله تحریم ربا ۴۵۲
- ۶- فلسفه تحریم ربا ۴۵۳
- (۱) دوری از ستم و خوردن اموال مردم به ناحق ۴۵۳
- (۲) ربا باعث تنبلی و بیکاری می‌شود ۴۵۴
- (۳) ربا انسان را آزمند و حریص می‌گرداند و اخلاق پسندیده را نابود می‌سازد ۴۵۴
- (۴) ربا عامل جرم و مصرف اموال برای بهره‌کشی و سلطه‌جویی مضر است ۴۵۴
- (۵) ربا پیامدهای ویرانگر جانی و بهداشتی دارد ۴۵۵

مبحث پنجم: احتکار	۴۵۶
۱- مفهوم احتکار	۴۵۶
۲- ضررهای احتکار	۴۵۶
۳- حکم احتکار	۴۵۷
۴- احتکار مباح	۴۵۷
بخش سوم: نظام اجتماعی در اسلام	۴۵۸
مبحث اول: مفهوم اجتماع و زندگی اجتماعی در اسلام	۴۵۹
گفتار اول: مفهوم اجتماع و مسائل مربوط به آن	۴۵۹
۱- مفهوم اجتماع	۴۵۹
۲- جامعه بشری	۴۵۹
۳- مفهوم جامعه اسلامی	۴۶۰
۴- مفهوم جماعت	۴۶۰
۵- مفهوم اُمت	۴۶۰
۶- تعریف اُمت اسلامی	۴۶۰
گفتار دوم: زندگی اجتماعی در اسلام	۴۶۱
مبحث دوم: جایگاه همسایه در اسلام	۴۶۴
گفتار اول: مفهوم جوار	۴۶۴
۱- تعریف جوار	۴۶۴
۲- محدوده همسایگی	۴۶۴
۳- عمومیت مفهوم همسایگی	۴۶۵
گفتار دوم: توصیه اسلام درباره همسایه	۴۶۶
گفتار سوم: حقوق همسایه در اسلام	۴۶۷
۱- خودداری از آزار و اذیت	۴۶۷
۲- حمایت از همسایه	۴۶۸
۳- نیکی به همسایه	۴۶۸
۴- تحمّل آزار و اذیت همسایه	۴۶۹
مبحث سوم: صلۀ رحم	۴۷۱
گفتار اول: مفهوم صلۀ رحم و شیوه تحقق آن	۴۷۱

- ۱- مفهوم صلۀ رحم ۴۷۱
- ۲- شیوۀ تحقّق صلۀ رحم ۴۷۱
- گفتار دوم: فضایل صلۀ رحم در دین اسلام ۴۷۲
- ۱- صلۀ رحم نشانهٔ ایمان به الله و روز آخرت است ۴۷۲
- ۲- صلۀ رحم باعث زیادشدن عمر و زیادشدن روزی می‌گردد ۴۷۲
- ۳- صلۀ رحم باعث ارتباط الله تعالی با انسان می‌شود ۴۷۳
- ۴- صلۀ رحم یکی از بزرگ‌ترین اسباب ورود به بهشت است ۴۷۴
- ۵- صلۀ رحم اطاعت از الله تعالی است ۴۷۴
- ۶- این عمل یکی از محاسن دین به شمار می‌رود ۴۷۴
- ۷- ادیان آسمانی بر وجود و وجوب صلۀ رحم اتفاق نظر دارند ۴۷۴
- مبحث چهارم: کرامت انسان و معیار عدالت و کرامت در اسلام ۴۷۵**
- گفتار اول: کرامت انسان در اسلام ۴۷۵
- تکریم ۴۷۶
- حمل ۴۷۶
- روزی دادن از طیّبات ۴۷۷
- برتری دادن انسان بر بسیاری از مخلوقات ۴۷۷
- گفتار دوم: معیار عدالت در اسلام ۴۷۷
- ۱- الله ﷻ فرمانی قطعی برای اجر ای عدالت صادر نموده است ۴۷۸
- ۲- الله متعال هنگام فرمان به اجرای عدالت، مردم را از مخالفت با آن برحذر داشته است ۴۷۸
- ۳- تنوع فرمان به عدالت و عمومیت آن ۴۷۹
- ۴- برحذر داشتن از سستی در اجرای عدالت ۴۷۹
- ۵- دین اسلام احکام امور و اعمال را بیان نموده ۴۷۹
- ۶- تعیین قاضیان در دین اسلام ۴۸۰
- ۷- فرمان به عدالت شامل تمامی افراد امت می‌شود ۴۸۱
- گفتار سوم: معیار برتری و اکرام در اسلام ۴۸۱
- مبحث پنجم: اصول اخلاقی و نقش آن در ساختار جامعه ۴۸۶**
- مقدمه ۴۸۶
- گفتار اول: مکارم اخلاق و نقش آن در ساماندهی امور جامعه ۴۸۶

۴۸۸	گفتار دوم: نگاهی به اوامر و نواهی اسلام.....
۴۸۹	۱- برخی از دستورات اسلام.....
۴۹۱	۲- برخی از نواهی اسلام.....
۴۹۳	گفتار سوم: نگاهی به اصول فضایل و مبادی اخلاق.....
۴۹۳	۱- صبر.....
۴۹۶	۲- عفت و پاکدامنی.....
۴۹۶	۳- عزت نفس.....
۴۹۶	۴- سخاوت.....
۴۹۷	۵- شجاعت.....
۴۹۸	۶- وفا.....
۵۰۱	مبحث ششم: دوستی و مصاحبت در اسلام و رابطه مسلمانان با دیگران.....
۵۰۱	۱- دوستی و مصاحبت در اسلام.....
۵۰۳	۲- ارتباط مسلمان با غیر مسلمان.....
۵۰۵	(۱) تعامل با گروه منافقان.....
۵۰۷	(۲) گروه مخالف و هم‌پیمان.....
۵۱۰	(۳) گروه مخالف و محارب.....
۵۱۱	بخش چهارم: نظام خانوادگی در اسلام.....
۵۱۲	مقدمه.....
۵۱۳	مبحث اول: جایگاه زن در اسلام.....
۵۱۳	گفتار اول: بزرگداشت زن در اسلام.....
۵۱۵	گفتار دوم: آیاتی از قرآن کریم درباره مقام زن.....
۵۱۸	گفتار سوم: احادیثی از پیامبر ﷺ درباره مقام زن.....
۵۲۲	گفتار چهارم: نگاهی به جایگاه زن در نظام‌های دیگر.....
۵۲۵	مبحث دوم: ازدواج در اسلام.....
۵۲۵	مقدمه.....
۵۲۵	گفتار اول: مشروعیت ازدواج در اسلام.....
۵۲۷	گفتار دوم: حکمت‌های ازدواج در اسلام.....
۵۲۷	۱- قبول و اجرای فرمان الله تعالی و پیامبر ﷺ است.....

- ۲- اجر و پاداش دارد ۵۲۷
- ۳- ازدواج باعث پاکدامنی و عفت می‌شود..... ۵۲۸
- ۴- ازدواج سبب بقای نسل آدمی و حفظ نوع بشری می‌گردد ۵۲۸
- ۵- باعث آرامش و دوستی و مهربانی می‌شود..... ۵۲۸
- ۶- ازدواج سبب خویشاوندی و موَدّت در میان مردم می‌گردد ۵۲۸
- ۷- باعث دستیابی به نعمت فرزند می‌شود ۵۲۹
- ۸- جامعه از انحراف اخلاقی ۵۲۹
- ۹- باعث ثروت و زدودن فقر می‌شود ۵۲۹
- گفتار سوم: تکالیف و حقوق ازدواج ۵۳۰
- ۱- نباید زن بر ازدواج با کسی که مطابق میلش نیست، مجبور شود ۵۳۰
- ۲- جایز نیست که مردی بر خواستگاری برادر مسلمانش، از زنی خواستگاری نماید
- ۵۳۱
- ۳- ارکان عقد ازدواج ۵۳۲
- ۴- مهریه ۵۳۲
- ۵- پرداخت نفقه برای همسر ۵۳۳
- ۶- خوشرفتاری با زن ۵۳۳
- ۷- خوشرفتاری زن با شوهر ۵۳۴
- مبحث سوم: کودک از دیدگاه اسلام ۵۳۶
- مبحث چهارم: نیکی به والدین و جایگاه پدر و مادر ۵۴۳
- مقدمه: مفهوم نیکی به والدین ۵۴۳
- گفتار اول: حقوق والدین و جایگاه آنان ۵۴۳
- گفتار دوم: آدابی که باید در رفتار با والدین مورد توجه قرار گیرد ۵۴۵
- مبحث پنجم: حقوق و تکالیف فرزندان در اسلام ۵۴۸
- مقدمه ۵۴۸
- فصل هفتم: موضع اسلام نسبت به برخی از مسائل معاصر ۵۵۱
- مقدمه ۵۵۳
- بخش اول: اسلام و عقل و علم و کار ۵۵۴

مبحث اول: موضع اسلام نسبت به عقل ۵۵۵

- ۱- مفهوم عقل ۵۵۵
 أ- معرّفی عقل ۵۵۵
 ب- آغاز پیدایش عقل ۵۵۵
 ت- برخی از مصادیق عقل ۵۵۵
 ث- عاقل کیست؟ ۵۵۶
 ج- وجه تسمیة عقل ۵۵۶
 ۲- جایگاه عقل در اسلام ۵۵۶
 ۳- وظیفه عقل ۵۵۶
 ۴- محدوده عقل ۵۵۷
 ۵- عقل در حوزه اعتقادی ۵۵۷
 ۶- رابطه میان عقل و نقل ۵۵۸
 ۷- اسلام عقل‌ها را حفاظت نموده و بارزش دانسته است ۵۵۸

مبحث دوم: اسلام و علم ۵۵۹

- ۱- دین اسلام کسب دانش را نوعی تکلیف و واجب دانسته است ۵۵۹
 ۲- نخستین عبارت نازل شده از قرآن کریم، دستور به کسب دانش داد ۵۵۹
 ۳- الله ﷻ علم و عالمان را ستوده است ۵۵۹
 ۴- سازگاری اسلام با حقایق علمی ۵۶۰
 ۵- توافق و هماهنگی دلایل حسی، علمی و تجربی بر صداقت مسائل و احکام دین اسلام ۵۶۱
 ۶- علوم تجربی اسلام را تأیید نموده و تأکید بر صحت مسائل آن دارد ۵۶۲

مبحث سوم: اسلام و کار ۵۶۴

- مقدمه: جایگاه و مفهوم کار و عمل از دیدگاه اسلام ۵۶۴
 ۱- جایگاه کار در دین اسلام ۵۶۴
 ۲- مفهوم کار و عمل در اسلام و موارد مربوط به آن ۵۶۴
 گفتار اول: دعوت اسلام به کار و تلاش ۵۶۵
 گفتار دوم: نهی اسلام از تنبلی و بیکاری و گدایی از مردم ۵۷۰
 گفتار سوم: قوانین حاکم بر کار از دیدگاه اسلام ۵۷۴

- بخش دوم: اسلام و سلامت عمومی و نظافت** ۵۷۷
- مبحث اول: اسلام و سلامت عمومی** ۵۷۸
- ۱- دین اسلام به میانه‌روی در خوردن و نوشیدن توصیه نموده است ۵۷۸
- ۲- وجود اشاراتی فراوان برای حفظ سلامتی ۵۷۹
- ۳- ورود متون بسیاری دربارهٔ مشروعیت درمان و راهنمایی و ارشاد مردم بر این کار ۵۸۰
- ۴- ارشاد و سفارش مردم به جزّاحی پزشکی ۵۸۱
- ۵- پیامبر ﷺ مردم را تشویق به فراگیری علم پزشکی و پیشرفت در آن کردند ۵۸۲
- ۶- کمک دانشمندان مسلمان به توسعه و پیشرفت علم پزشکی ۵۸۲
- ۷- از دیدگاه فقیهان، حفظ سلامتی یکی از مقاصد و اهداف شریعت است ۵۸۵
- ۸- اسلام پیش از آفرینش و تولید مثل، به سلامتی انسان اهمّیت داده است .. ۵۸۶
- ۹- بیان برخی از امور درمانی ۵۸۷
- ۱۰- آداب غذاخوردن در دین اسلام، دارای اشارات بسیاری برای حفظ سلامتی است ۵۸۸
- ۱۱- شریعت اسلام قوانینی را برای حفاظت از حوادثی که منجر به مرگ انسان‌ها یا رسیدن ضرر به مردم می‌شود، تعیین کرده است ۵۸۹
- مبحث دوم: اسلام و نظافت** ۵۹۰
- گفتار اول: بررسی حدیث صفات فطری** ۵۹۰
- ۱- کوتاه کردن سبیل ۵۹۱
- ۲- انبوه کردن ریش ۵۹۱
- ۳- مسواک زدن ۵۹۲
- ۴- استنشاق آب ۵۹۲
- ۵- کوتاه کردن ناخن‌ها ۵۹۳
- ۶- شستن بندها و لابلای انگشتان ۵۹۳
- ۷- کندن موی زیر بغل ۵۹۳
- ۸- تراشیدن موی زیر ناف ۵۹۳
- ۹- استنجاء یا همان «انتقاص الماء» ۵۹۵
- ۱۰- مضمضه ۵۹۸

گفتار دوم: مشروعیت وضو	۵۹۸
گفتار سوم: مشروعیت غسل	۶۰۰
گفتار چهارم: تشویق اسلام بر نظافت عمومی	۶۰۲
بخش سوم: مسائل مربوط به صلح و همزیستی، مدارا، اجبار، خشونت، تروریسم و جهاد.....	۶۰۳
مقدمه	۶۰۴
مبحث اول: اسلام و حفظ صلح جهانی	۶۰۵
۱- واژه «سلام» یا صلح از کلمات پرتکرار در دین اسلام است	۶۰۵
أ- سلام یکی از نام‌های الهی است	۶۰۵
ب- واژه «سلام» از «سَلِم» گرفته شده است	۶۰۵
ت- پیامبر ﷺ مردم را بر افشا و آشکارساختن سلام تشویق نموده	۶۰۶
ث- بهترین تحیت و درود در بین مسلمانان، سلام است	۶۰۶
ج- تحیت مسلمانان در بهشت، سلام است	۶۰۷
ح- الله تعالی مؤمنانی که بی‌خردی و نادانی را با سلام پاسخ می‌دهند، ستوده است	۶۰۸
خ- پیامبر ﷺ فرمودند مسلمان واقعی کسی است که مردم از شر او در امان باشند ...	۶۰۸
۲- اسلام به دنبال حفظ اموال است	۶۰۸
۳- اسلام به دنبال حفظ جان‌هاست	۶۰۹
۴- اسلام تجاوز و ستم فرد بر خودش را نیز حرام کرده است	۶۱۱
۵- دین اسلام آزادی‌ها را تضمین و منظم کرده است	۶۱۲
مبحث دوم: اسلام و همزیستی و مدارا.....	۶۱۴
۱- مفهوم تسامح	۶۱۵
۲- اهمیت تحقیق درباره تسامح و مدارای اسلامی	۶۱۶
۳- تسامح و مدارای اسلامی زائیده اصلاح تفکر و اندیشه و اخلاق نیکوست ...	۶۱۸
۴- دین اسلام پایه‌های عمومی تسامح و مدارا را استوار و پابرجا ساخته است	۶۲۰
۵- گواهی تاریخ بر تسامح و مدارای مسلمانان	۶۲۰
مبحث سوم: دیدگاه اسلام درباره اجبار	۶۲۳
۱- مفهوم اکراه	۶۲۳

- ۲- موضع اسلام نسبت به مخالفان ۶۲۳
- ۳- اجبار نکردن دیگران برای پذیرش دین اسلام ۶۲۳
- ۴- مشهورترین نصوص درباره نفی اجبار در دین اسلام ۶۲۵
- ۵- گواهی افراد غیرمسلمان بر تسامح و مدارای مسلمانان ۶۲۶
- مبحث چهارم: دیدگاه اسلام در مورد خشونت ۶۲۹**
- مفهوم عنف [خشونت] ۶۲۹
- گفتار اول: موضع اسلام نسبت به خشونت ۶۲۹
- گفتار دوم: نمونه هایی از نرمی و مدارای پیامبر ﷺ با مخالفان ۶۳۵
- مبحث پنجم: جهاد در اسلام ۶۴۰**
- مقدمه ۶۴۰
- گفتار اول: ماهیت جهاد ۶۴۰
- ۱- حقیقت جهاد ۶۴۰
- ۲- انواع جهاد از دیدگاه اسلام ۶۴۰
- ۳- اسلام دین قدرت و توانمندی است ۶۴۱
- ۴- مفهوم جهاد فی سبیل الله ۶۴۳
- گفتار دوم: نگاهی به جهاد با بررسی سیره نبوی ۶۴۴
- گفتار سوم: آداب جنگ در اسلام ۶۴۶
- گفتار چهارم: نمونه هایی از اخلاق مسلمانان در حوزه جهاد ۶۵۱
- مبحث ششم: دیدگاه اسلام درباره تروریسم ۶۵۵**
- مقدمه ۶۵۵
- گفتار اول: ماهیت ارهاب و ترور ۶۵۵
- ۱- مفهوم لغوی ارهاب ۶۵۵
- ۲- مفهوم اصطلاحی و عام ارهاب در جهان امروز ۶۵۵
- گفتار دوم: دیدگاه اسلام درباره ترور ۶۵۷
- ۱- حمایت از محدوده اسلام و دفاع از آن، ترور نیست ۶۵۸
- ۲- دین اسلام از ترور و ارهایی که هدفش فساد در زمین باشد، به شدت نهی کرده است ۶۵۸
- گفتار سوم: ردّ دسیسه مخالفان مبنی بر نسبت دادن ترور به اسلام و مسلمانان ۶۶۰

فصل هشتم: ادله‌ای در اثبات حقایق اسلام.....	۶۶۳
مقدمه.....	۶۶۵
بخش اول: اعجاز در قرآن کریم.....	۶۶۶
مبحث اول: اعجاز قرآن کریم.....	۶۶۷
مبحث دوم: انواع اعجاز قرآنی.....	۶۷۰
مبحث سوم: ویژگی‌های اسلوب اعجاز‌آور قرآنی.....	۶۷۳
بلاغت سخن.....	۶۷۳
فصاحت الفاظ.....	۶۷۳
استواری نظم.....	۶۷۳
نظم دلالت.....	۶۷۳
دلالت کافی بر معنا.....	۶۷۴
ویژگی‌های بلاغت و بیان زیبای قرآن.....	۶۷۴
۱- فصاحت مفردات قرآن.....	۶۷۴
۲- استواری نظم قرآن.....	۶۷۴
۳- استحکام دلالت واژگان و عبارات قرآن و حاضرساختن معانی در ذهن.....	۶۷۵
۴- رساندن معانی کامل.....	۶۷۵
۵- تناسب زیبایی بیان قرآن بدون هیچ نوع اختلاف و تناقض.....	۶۷۵
۶- بیان سخن به اندازه نیاز و حقیقت.....	۶۷۶
۷- خالی بودن قرآن از ظاهرسازی و تکلف.....	۶۷۶
۸- تکرار قصه‌ها با بهترین نوع بیان.....	۶۷۷
۹- استفاده قرآن از روش تقسیم و بخش‌بخش کردن.....	۶۷۷
مبحث چهارم: اعجاز علمی - تجربی.....	۶۷۸
مبحث پنجم: اعجاز تشریحی.....	۶۸۲
مبحث ششم: اعجاز غیبی.....	۶۸۷
۱- مفهوم اعجاز غیبی.....	۶۸۷
۲- اهداف خبر از امور غیبی گذشته.....	۶۸۷
أ- تثبیت قلب پیامبر ﷺ.....	۶۸۸

- ب- تربیت و تهذیب امت ۶۸۸
- ت- توسعه و رشد احساسات شریف و بالارزش ۶۸۸
- ث- آشکارساختن نوعی از اعجاز بیانی قرآن کریم ۶۸۹
- ۳- اهداف خیر از امور غیبی حال حاضر ۶۸۹
- ۴- اهداف خیر از امور غیبی آینده ۶۸۹
- ۵- چگونگی دلالت اخبار غیبی بر صداقت قرآن کریم ۶۹۰
- بخش دوم: اعجاز در سنت نبوی ۶۹۲**
- مبحث اول: اعجاز لفظی در حدیث نبوی ۶۹۳**
- مبحث دوم: انواع معجزات پیامبر ﷺ و شیوه‌های اثبات آن‌ها ۶۹۸**
- گفتار اول: انواع معجزات پیامبر ﷺ ۶۹۸
- نوع اول: معجزه‌های حسی ۶۹۸
- نوع دوم: معجزه‌های معنوی ۶۹۸
- گفتار دوم: شیوه‌های اثبات معجزات پیامبر ﷺ ۷۰۰
- مبحث سوم: نمونه‌هایی از معجزات پیامبر ﷺ ۷۰۲**
- ۱- معجزه دو نیم‌شدن ماه ۷۰۲
- ۲- معجزه اسراء و معراج ۷۰۵
- ۳- افزایش غذا ۷۰۶
- ۴- افزایش آب و بیرون آمدن آن از میان انگشتان شریف پیامبر ﷺ ۷۰۷
- ۵- شفای بیماری - به اذن الله تعالی - ۷۰۸
- ۶- سلام کردن سنگ به پیامبر ﷺ ۷۰۹
- ۷- سلام درختان و کوه‌ها بر پیامبر ﷺ ۷۰۹
- بخش سوم: اسلام در کتاب‌های آسمانی پیشین ۷۱۱**
- مقدمه ۷۱۲**
- گفتار اول: اسلام؛ دین تمامی پیامبران ﷺ ۷۱۲
- ۱- اسلام عام ۷۱۲
- ۲- اسلام خاص ۷۱۴
- گفتار دوم: گواهی قرآن بر بیان اسلام در کتاب‌های پیشین ۷۱۴

مبحث اول: هدایت یافتگان اهل کتاب و گواهی آنان بر صحت اسلام.....	۷۱۹
گفتار اول: هدایت عالمان اهل کتاب به پذیرش اسلام.....	۷۱۹
گفتار دوم: برخی از عالمان هدایت‌یافته اهل کتاب.....	۷۲۰
۱- عبدالله بن سلام <small>رضی الله عنه</small>	۷۲۱
۲- نجاشی؛ پادشاه حبشه.....	۷۲۱
۳- علی بن ربن طبری.....	۷۲۱
۴- سموأل بن یحیی مغربی مهتدی.....	۷۲۱
۵- لورد هدلی فاروق.....	۷۲۱
۶- ناصر الدین دینیه فرانسوی.....	۷۲۱
۷- عبدالاحد داود.....	۷۲۱
۸- کشیش ابراهیم خلیل.....	۷۲۲
گفتار سوم: مختصری از زندگی و تلاش‌های عالمی هدایت‌یافته از اهل کتاب برای انتشار دین اسلام.....	۷۲۳
۱- بطلان ادعای نصاری مبنی بر الوهیت مسیح <small>علیه السلام</small>	۷۲۵
۲- بطلان استدلال مسیحیان بر الوهیت مسیح <small>علیه السلام</small>	۷۲۵
۳- ردّ طعنه‌های مسیحیان درباره پیامبران؛ محمد <small>صلی الله علیه و آله</small>	۷۲۵
۴- آوردن دلایلی از تورات و انجیل برای اثبات نبوت پیامبر اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small>	۷۲۵
۵- بیان دلایلی بسیار صریح و روشن از تورات و انجیل درباره تحریف آن دو کتاب	۷۲۵
مبحث دوم: تصریح و مژده کتاب‌های پیشین به بعثت پیامبر اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small>	۷۲۷
مبحث سوم: توصیف مکه و کعبه در کتاب‌های آسمانی پیشین.....	۷۴۶
گفتار اول: صفات مکه و کعبه در کتاب مقدس.....	۷۴۶
گفتار دوم: بشارت کتاب‌های پیشین درباره مکه و کعبه.....	۷۴۸
مبحث چهارم: توصیف مسلمانان در کتاب‌های آسمانی پیشین.....	۷۵۲
سخن پایانی.....	۷۵۷
فهرست منابع.....	۷۶۰

تقریظ اتحادیّه جهانی معرفّی اسلام؛ وابسته به سازمان «رابطة العالم الاسلامی»

الحمد لله وحده، والصلاة والسلام على رسول الله نبينا محمد وعلى آله وصحبه ومن والاه، أما بعد:

بدون تردید بشر به اسلام نیاز میرمی دارد و انسانها فقط با توجّه به معبود و آفریدگار خویش، پاک و خوشحال و خوشبخت می‌شوند و شرایط افراد و جوامع و دولت‌ها، تنها با پذیرش و اجرای شریعت آفریدگارشان که دانایتر به مصالح آنان است، اصلاح و درست می‌گردد.

بنابراین جای تعجب نیست که می‌بینیم جوامع غیر مسلمان که در اوج رفاه و آزادی بوده و بدون هیچ نوع حسابگر و مانعی بسیار سرگرم تمایلات نفسانی هستند، در اضطراب و زیان زندگی می‌کنند و مادی‌گرایی محض بر بسیاری از احوال‌شان سیطره دارد. چرا این‌گونه نباشد؟! درحالی که جوامع مذکور به روش و قانون الهی که نفوسشان را تزکیه می‌نماید و پرشش‌های سردرگم آنان را پاسخ می‌دهد، نرسیده‌اند!

از این رو، بر امت اسلام؛ امت شاهد و ناظر لازم است که نسبت به تمامی انسان‌ها احساس مسؤولیت نماید و برای انتشار هدایت اسلامی و بیان محاسن و شمولیت و عدالتش تلاش کند تا حجّت بالغه الهی استوار گردد و هرکس را که الله تعالی بخواهد، هدایت شود.

مسلمانان در گذشته و اکنون، در این زمینه تلاش‌های بسیاری انجام داده‌اند، اما - در این زمان - این امر بسیار ضروری و مهم‌تر است و نیاز به تلاش بیشتری دارد و لازم است که دعوت به شکل متناسب با شرایط زمانه و اهلس صورت گیرد و در برابر دروغ و نیرنگ رسانه‌های گمراه‌کننده و کینه‌توز بایستد و ساحت اسلام را از پیامد [عملکردهای ناروای] برخی از منتسبان به اسلام که از هدایتش دورند، پاک سازد و در برابر هر آنچه مانع معرفّی اسلام به مردم می‌شود، مقاومت نماید؛ اسلامی که الله ﷻ با آن، نعمت را بر بشر کامل کرد و آن را به عنوان دین نهایی و فراگیر تا روز قیامت پسندید.

بر این اساس، یکی از مهم‌ترین وظایف اتحادیّه جهانی معرفّی اسلام؛ وابسته به سازمان «رابطة العالم الاسلامی»، کمک و همکاری در این حوزه است که پس از

مذاکرات و رایزنی‌ها و سفر به نقاط مختلفی از جهان، نیاز مردم را به تهیه مطالبی که اسلام را معرفی نماید و محاسنش را آشکار سازد، احساس نمود.

در نتیجه، گفتگوها و سخنان بسیاری شکل گرفت که نیاز به ساختاری جدید و متناسب با شرایط زمانه داشت - چنانکه قبلا بیان گردید- آن هم براساس روشی علمی و مشخص و به دور از هر نوع افراط و یا تفریط، چنانکه نگارنده این تحقیق می‌گوید: «دور از لحن تکبر و تحریک و نیز به دور از لحن وابستگی و شکست.» بنابراین اندیشه اجرای مسابقه‌ای پژوهشی با عنوان «هذا هو الإسلام = اسلام این است» شکل گرفت و حق شرکت برای تمامی دانشگاه‌های جهان اسلام وجود داشت تا بیشترین تعداد ممکن در این مسابقه شرکت کنند. همچنین گروهی از استادان مجرب، خبره و اهل فن دانشگاه که تجربه و سابقه طولانی در حوزه داوری داشتند، به عنوان داور انتخاب شدند.

سپس پژوهشگران با تلاشی پاک و مبارک، تحقیقات بسیاری انجام دادند. اما برتری و رتبه نخست از یگانه‌تاز میدان و طرح ارزشمند و نمونه شیخ ادیب و محبوب؛ دکتر محمد بن ابراهیم حمد گشت که بی‌چون و چرا از رقیبانش پیشی گرفت و به مقام نخست دست یافت و در تمامی کمیته‌های داوری، شایسته تقدیر گشت، زیرا تحقیق وی، جامع و فراگیر بود و به زیبایی ارائه و بررسی شده و سنت و مدرنیته را باهم جمع ساخته و برخوردار از مستندات علمی بود. در نتیجه، تحقیقی بدیع و نو انجام داده که امیدواریم یکی از منابع معرفی اسلام و چشمه‌ای برای کمک به دعوتگران در دعوت به سوی الله تعالی باشد.

از الله متعال می‌خواهم که در این کار، برکت دهد و ترجمه آن را به تمامی زبان‌های دنیا ممکن و آسان سازد.

همچنین از الله متعال می‌خواهم که بهترین پاداش‌ها را به این پژوهشگر و همکاران محقق وی و به کمیته داوری عطا نماید و تمامی ما را کلیده‌های خیر و قفل‌هایی در مسیر شر قرار دهد و هر جا که باشیم، برکت خویش را قرین ما گرداند.

حبیب بن محمد حارثی

دبیر کل و سرپرست اتحادیه جهانی معرفی اسلام

مدینه منوره

۱۴۳۴ / ۱۲ / ۱ هـ

مقدمه نویسنده

الحمد لله والصلوة والسلام على رسول الله نبينا محمد وعلى آله وصحبه ومن والاه، أما بعد:

اسلام، آخرین و فراگیرترین و جامع‌ترین ادیان است که الله ﷻ آن را کامل نمود و با اسلام، نعمت را بر بندگانش تمام کرد و آن را برای‌شان به عنوان دین برگزید. بدون تردید سخن درباره اسلام، شاخه‌ها و زمینه‌های بسیاری داشته و پایانی ندارد، زیرا حکم و بیان هر چیزی، در اسلام وجود دارد:

﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۳۸]

«ما در کتاب [لوح محفوظ] هیچ چیز را فروگذار نکردیم.»

اسلام تمامی مسائل کوچک و بزرگ اعتقادی، عملی، قانون‌گذاری و آداب را به طور اجمال یا تفصیل بیان نموده است؛ فرقی نمی‌کند که در مورد عموم مسلمانان باشد یا درباره امور فردی انسان.

پیامبر اسلام؛ محمد ﷺ درحالی این دنیا را ترک کردند که تمامی مسائل ضروری دین را برای امت بیان نمودند و رسالت پروردگار را رسانده و حجت را بر افراد بعد از خود، تمام کردند.

تحقیق پیش‌رو، به دنبال معرفی ساختار کلی دین اسلام است.

هیچ نویسنده‌ای - هرچند تمامی فنون بلاغت را در اختیار داشته باشد - بازهم نمی‌تواند این کار را آنگونه که شایسته و لازم است، انجام دهد، زیرا - چنان‌که قبلاً بیان شد - این موضوع، شعبه‌های بسیاری داشته و بسیار طولانی است.

سختی کار مزبور، در کمبود و عدم دسترسی به منابع و مطالب علمی و تاریخی و امثال آن نیست، بلکه در گستردگی محورهای مورد بحث است که قصد نگارش آن‌ها را به طور واضح و مختصر در یک کتاب داریم.

بدون تردید این خواسته، بسیار سخت و دور از دسترس به شمار می‌رود. علاوه بر این، سختی دیگری نیز وجود دارد؛ یعنی شیوه بیان و ابراز چهره زیبای دین اسلام،

باید به گونه‌ای صورت گیرد که تمامی دوستاناران حقیقت به شکل شایسته‌ای آن را بشناسند و خیر بزرگی که دین اسلام برای تمامی بشر دارد را روشن سازد. این کار، توجه و دقت زیادی را می‌طلبد.

من مشتاق دستیابی به این آرزوی بزرگ گشتم و تلاش نمودم تا بر موضوع مذکور، تسلط یابم، اما دایره بحث، وسیع و گسترده بود، زیرا هریک از محورهایش و حتی هریک از اجزای این محورها، نیاز به بررسی و تحلیل داشت تا در مباحث خاصی مطرح و بیان گردد.

بنابراین بسیاری از مباحث را مختصر نمودم تا بدین وسیله، تمامی محورها بیان گردد و متناسب با شرایط زمانه باشد.

در هر حال، این تلاشی اندک خواهد بود و موضوع مذکور، با بیان ساختار تحقیق و کار انجام‌شده در لابلای آن روشن می‌گردد.

ساختار تحقیق: این تحقیق مشتمل بر یک مقدمه، هشت فصل و یک نتیجه‌گیری کلی، به ترتیب زیر است:

فصل اول: حقیقت دین اسلام و منابع قانون‌گذاری و ارکان آن؛

فصل دوم: ارکان ایمان؛

فصل سوم: محمد ﷺ؛ خاتم پیامبران و رسولان ﷺ؛

فصل چهارم: مسائلی درباره علم غیب؛

فصل پنجم: مطالبی در مورد گناهان، توبه و دعا؛

فصل ششم: نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و خانوادگی در اسلام؛

فصل هفتم: موضع اسلام درباره برخی از مسائل معاصر؛

فصل هشتم: دلایلی بر اثبات حقیقت اسلام.

موارد فوق، فصل‌های تحقیق پیش‌رو بوده و هریک از آن‌ها دارای چندین بخش و هر بخشی متشکل از چند مبحث است و بسا اوقات بر حسب نیاز و سیاق، در برخی از بخش‌ها و مباحث، مقدمه‌ای بیان شده است.

نتیجه‌گیری: چکیده‌ای از آنچه در متن اصلی آمده، در این بخش بیان شده است.

روش کار نویسنده: وی در تحقیق حاضر، اموری را رعایت کرده است؛ از جمله:

۱. بسیار تلاش نموده تا محورهای پژوهش، مستقل و در عین حال، مرتبط به

یکدیگر باشند؛ به عبارتی دیگر، صلاحیت این را دارند که به تنهایی و جدای از

هم بیان شوند و تکمیل کننده و تأییدکننده یکدیگر نیز هستند، زیرا اسلام دینی استوار بوده و مسائلش مرتبط به هم است.

۲. تلاش نموده تا لحن تحقیق آرام و متناسب با فهم و روحیه فرد مسلمان و غیرمسلمان؛ به ویژه افراد غربی باشد و نیز سعی نویسنده بر آن بوده که لحن نوشتارش دور از احساس شکست و تنش آفرینی باشد، زیرا این شیوه بیشتر مورد پسند واقع می شود.

نویسنده کار مذکور را با یقین به صحت مطالب و تلاش برای بیان مدلل حق انجام داده است.

همچنین تلاش نموده تا سنت و مدرنیته را باهم جمع نماید، چون سنت باعث تقویت پژوهش شده و مدرنیته سبب درک بهتر احوال مخاطبان می گردد و در نتیجه سخن بر وفق آن احوال جاری می شود.

۳. سعی بر آن بوده که تحقیق حاضر از طریق موارد زیر، در ساختاری نو و شکلی زیبا بیان گردد:

أ. رعایت قوانین پژوهشی؛ از قبیل: نقل مطالب دیگران [با ذکر منبع] و تخریح احادیث و امثال آن؛

ب. تلاش برای صحت متن و رعایت قواعد املایی و علایم نگارشی؛

ت. توجه به روش تحقیق و تلاش برای این که زبان گفتار نه بسیار عامیانه بوده و نه هم بسیار فنی باشد، بلکه کاری در بین این دو حالت صورت گیرد؛

ث. مراجعه به منابع اصلی و معتمد قدیمی یا معاصر؛

ج. رعایت آنچه باعث علاقه و اشتیاق مخاطبان شود؛ از طریق برخی عناصر و تنوع در استشهاد و نقل مطالب؛

ح. تلاش شده که تحقیق حاضر، جذاب و متنوع بوده و از متن های خشک و ملال آور تحقیقات دانشگاهی متفاوت باشد و موارد دیگری که بر فهم مقصود و رفع خستگی و امکان تقسیم پژوهش و استخراج مباحثی از آن کمک نماید؛

خ. بسیاری از محورهای تحقیق، نزدیک به هم و در هم آمیخته اند و جدا کردن آنها از یکدیگر، کار مشکلی است، به همین علت تلاش نمودم تا هریک از آنها، به طور جداگانه مورد بررسی قرار گیرد و مکمل یکدیگر باشند؛

د. سعی شده که این تحقیق متناسب با موضوع «فرهنگ اسلامی» باشد و جهت تدریس در دانشگاه‌ها تعیین شده و خلأهای موجود را برطرف نماید. این بود خلاصه‌ای از سختی‌های کار و ساختار پژوهش حاضر و آنچه - این شاء الله - بیان خواهد شد. از الله تعالی کمک می‌خواهیم و بر وی توکل می‌کنیم و درود و سلام او بر پیامبرمان؛ محمد ﷺ و بر آل و اصحابش باد.

دکتر محمد بن ابراهیم حمد

ص. ب: ۴۶۰

۱۴۳۳ / ۵ / ۱۵ هـ

دانشگاه قصیم، دانشکده شریعت و مطالعات اسلامی

گروه عقاید و مذاهب معاصر

www.toislam.net

alhamad@toislam.net

@m_alhamad

ناظر علمی و فنی: مجموعه موحدین

contact@mowahedin.com

آدرس ایمیل:



Mowahedin Group

contact@mowahedin.com

فصل اول:

حقیقت دین اسلام و منابع قانونگذاری و ارکان آن

مقدمه: داستان بشریت

بخش اول: حقیقت دین اسلام

بخش دوم: منابع قانونگذاری در دین اسلام

بخش سوم: ارکان اسلام

پیش‌درآمد:

داستان بشریت

داستان بشر از زمانی که الله تعالی ابوالبشر؛ آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را آفرید، شروع می‌شود؛ وقتی که الله عَلَيْهِ السَّلَامُ وی را با دست شریف خود از گل آفرید و از روح خویش در وی دمید و اسامی تمامی اشیاء؛ همچون پرندگان، چهارپایان و... را به او آموخت و به منظور اکرام و گرامیداشت بیشتر آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ، به فرشتگان فرمان داد تا برایش سجده کنند. تمامی آنان سجده کردند جز ابلیس که از جنیان بود، او از این کار سر باز زد و تکبر ورزید. بنابراین الله عَلَيْهِ السَّلَامُ وی را از عالم فرشتگان پایین آورد و خوار و رانده‌شده گرداند و لعنت و بدبختی و دوزخ را نصیب او ساخت.

سپس ابلیس از پروردگارش درخواست نمود که تا روز قیامت، به وی مهلت دهد و

الله متعال فرمود:

﴿إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ﴾ [الأعراف: ۱۵]

«مسئلاً تو از مهلت‌یافتگانی.»

شیطان گفت:

﴿فَعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۸۲﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾ [ص: ۸۲-۸۳]

«پس به عزتت سوگند که تمامی‌شان را گمراه خواهم کرد مگر بندگان مخلص تو را، از

میان آنان.»

همچنین گفت:

﴿فِيمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿۱۶﴾ ثُمَّ لَاتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ

خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَنِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ [الأعراف: ۱۶-۱۷]

«پس چون مرا گمراه کردی، من [نیز] بر سر راه مستقیم تو، برای [گمراه‌ساختن] آنان در

کمین می‌نشینم. سپس از پیش رویشان و از پشت سرشان و از [سمت] راستشان و از

[سمت] چپشان بر آنان می‌تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت.»

الله تعالی فرمود:

﴿أَخْرَجَ مِنْهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ﴾

[الأعراف: ۱۸]

«از آنجا نکوهیده و خوار بیرون شو، قطعاً هرکس از آنان که از تو پیروی کند، حتماً جهنم را از همگی شما پُر خواهیم کرد.»^(۱)

بنابراین الله ﷻ ابلیس را از بهشت بیرون کرد و قدرتِ وسوسه و گمراه‌ساختن را به وی بخشید و او را تا روز قیامت مهلت داد تا گناهانش را زیاد نماید و در نتیجه، عقوبت و عذابش بیشتر گردد و وی را معیار تشخیص ناپاکان و پاکان گرداند.

سپس الله تعالی همسر سیدنا آدم؛ حواء عَلَيْهَا السَّلَامُ را از وی آفرید تا با او آرام گیرد و مأنوس شود و به آنان فرمان داد در دارالتَّعِيم؛ بهشتی که آنچه چشم ندیده و گوش نشنیده و به ذهن کسی خطور نکرده، در آن است، ساکن شوند و الله عَلَيْهِمُ السَّلَامُ آن دو را باخبر ساخت که ابلیس دشمن‌شان است و آنان را به قصد امتحان و آزمایش، از خوردن میوهٔ درختی از درختان بهشتی منع نمود؛ اما شیطان آنان را وسوسه کرد و خوردن از آن درخت را برایشان آراست و سوگند خورد که خیرخواهشان بوده و گفت: «اگر از این درخت بخورید، جاوید می‌گردید.»

آن قدر آدم و حواء عَلَيْهِمَا السَّلَامُ را وسوسه نمود تا بالاخره آنان را از راه بدر کرد و با خوردن از آن درخت، نافرمانی پروردگارش را کردند. سپس بر آنچه انجام دادند، بسیار پشیمان شده و به درگاه آفریدگارش رجوع نمودند و الله متعال نیز توبه‌شان را پذیرفت و آن دو را برگزید، اما آنان را از دارالتَّعِيم به دنیا؛ سرای سختی و خستگی آورد و آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را در زمین سکونت داد و فرزندان زیادی به وی بخشید که هنوز هم نسل‌شان ادامه دارد. پس از آن، الله عَلَيْهِمُ السَّلَامُ سیدنا آدم را از دنیا برد و وارد بهشت ساخت.

از زمانی که الله تعالی آدم و همسرش عَلَيْهِمَا السَّلَامُ را بر روی زمین آورد، دشمنی در میان اولاد آدم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و ابلیس نسلش برقرار بوده و از آن موقع، شیطان و پیروانش در کشمکش و کینه‌ای دائم با بنی آدم به سر می‌برند تا آنان را از هدایت بازدارند و از خیر، محروم سازند و شر را در نظرشان زینت دهند و آدمیان را از آنچه باعث رضایت الهی است، دور کنند، زیرا بر بدبختی انسان‌ها در دنیا و ورودشان به دوزخ در آخرت، بسیار مشتاق و حریص هستند.

اَماَ اللّٰهُ ﷻ مخلوقاتش را بیهوده نیافریده و آنان را به خودشان وا نگذاشته، بلکه پیامبرانی را به سویشان فرستاده تا عبادتِ پروردگارشان را به آنان بیان کنند و راه‌های زندگی را برایشان روشن سازند و آنان را به سعادتِ دنیا و آخرت برسانند. الله متعال به جنّ و انس خبر داده که وقتی کتاب یا پیامبری از جانب من به سوی‌تان آمد و شما را به آنچه باعث نزدیکی به من و کسب رضایتم می‌شود فرا خواند، از آن کتاب یا رسول پیروی نمایید، زیرا هرکس که از هدایت الهی پیروی کند و به کتاب‌ها و رسولانش و آنچه در کتاب‌های آسمانی آمده و پیامبران به آن فرمان داده شده‌اند، ایمان بیاورد، قطعاً چنین فردی ترسی ندارد و گمراه و بدبخت نمی‌شود، بلکه به سعادتِ دنیا و آخرت خواهد رسید.^(۱)

داستان بشر این‌گونه شروع شد و آدم ﷺ و فرزندان او ده قرن بر اطاعتِ الله تعالی و توحید زندگی کردند، ولی پس از آن، شرک به وجود آمد و غیرالله به همراه الله متعال مورد پرستش قرار گرفت و در نتیجه، الله ﷻ نخستین رسولش؛ یعنی نوح ﷺ را فرستاد تا مردم را به عبادت الهی و ترک شرک فرا خواند.

سپس پیامبران و رسولانی پی‌درپی آمدند که از لحاظ زمانی و مکانی و برخی از قوانین و جزئیات با یکدیگر متفاوت بودند، اما از نظر اصول؛ یعنی دعوت به اسلام و عبادت پروردگار یکتا و ترک معبودان دیگر یکسان بودند.

تا این‌که ابراهیم ﷺ آمد و از قومش خواست که پرستش بت‌ها را رها کنند و فقط الله تعالی را عبادت نمایند. پس از وی، فرزندان او؛ اسماعیل و اسحاق ﷺ به پیامبری رسیدند و سپس پیامبرانی از نسل سیدنا اسحاق مبعوث گشتند.

بزرگ‌ترین پیامبرانی که از نسل اسحاق بودند، عبارتند از: یعقوب، یوسف، موسی، داود، سلیمان و عیسی ﷺ.

پس از سیدنا عیسی، پیامبری از میان بنی اسرائیل مبعوث نگردید.

سپس پیامبری به نسل اسماعیل ﷺ انتقال یافت و الله تعالی سیدنا محمد ﷺ را برگزید تا خاتم پیامبران و رسولان ﷺ باشد و رسالت ایشان، آخرین رسالت و کتاب نازل شده بر سیدنا محمد ﷺ؛ یعنی قرآن کریم نیز آخرین پیام الهی برای بشر باشد.

۱- برای اطلاعات بیشتر در این باره، نک: البداية والنهاية، ابن کثیر، ج ۱، صص ۱۶۱-۲۳۶؛ دعوة التوحید، صص ۸۹-۹۲.

به همین سبب، رسالت پیامبر ﷺ، فراگیر، کامل، برای عموم انس و جن، عرب و غیر عرب و متناسب با هر زمان و مکان و هر ملت و حالتی گردید و راهنمای تمامی خوبی‌هاست و از همه بدی‌ها منع نموده و الله ﷻ از هیچ کس، دینی غیر از آنچه محمد ﷺ آورده است را نمی‌پذیرد.^(۱)

۱- نک: زاد المسیر فی علم التفسیر، ابن جوزی، ج ۱، صص ۵۸-۷۱.

بخش اول: حقیقت دین اسلام

مبحث اول: مفهوم اسلام؛

مبحث دوم: اسلام دین فطرت؛

مبحث سوم: الله ﷻ و فراگیربودن قدرتش؛

مبحث چهارم: برّ و نیکی و نتایج عمیق آن؛

مبحث پنجم: اخلاق در اسلام؛

﴿وَأَلَّهَ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾ [آل عمران: ۸۳]
 «حال آنکه هرکس که در آسمان‌ها و زمین است؛ خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است.»^(۱)

ج - اسلام به معنای توحید

ابن جوزی رحمته بر این باور بوده و آیه زیر را به عنوان دلیل می‌آورد:^(۲)
 ﴿يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا﴾ [المائدة: ۴۴]
 «پیامبرانی که [در برابر فرمان الهی] تسلیم بودند، براساس آن حکم می‌کردند.»

د - اسلام به معنای تسلیم بودن

ابن جوزی رحمته بر این دیدگاه بوده و این آیه را به عنوان دلیل بیان می‌کند:^(۳)
 ﴿وَأَلَّهَ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾ [آل عمران: ۸۳]
 «حال آنکه هرکس که در آسمان‌ها و زمین است؛ خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است.»^(۴)

اقوال دیگری نیز وجود دارد که در این مبحث نمی‌گنجد.

۳- مفهوم اسلام در اصطلاح عام

تسلیم شدن و تواضع بنده در برابر الله متعال و پایبندی به آنچه پیامبری از پیامبران الهی آورده و اظهار آن.
 به عبارتی دیگر: تسلیم شدن ظاهری و باطنی بنده در برابر الله تعالی با انجام دستورات و پرهیز از نواهی وی براساس آنچه از جانب الله تعالی بر زبان رسولانش علیهم السلام بیان شده است.^(۵)

۱- الوجوه والنظائر في القرآن الكريم؛ دراسة وموازنة، سليمان قرعاوی، صص ۳۶۷- ۳۷۰.

۲- نزهة الأعين النواظر في علم الوجوه والنظائر في القرآن الكريم، ابن جوزی، ج ۱، ص ۵۱.

۳- همان.

۴- همان.

۵- نک: لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۹۳؛ فتح رب البرية بتلخيص الحموية، شيخ محمد بن عثيمين، ص

۴- اسلام خاص

تسلیم‌شدن و فرمانبرداری از الله متعال و پابندی به آنچه پیامبرمان؛ محمد ﷺ آورده است.^(۱)

این است دین خاتم که الله ﷻ تمامی ادیان را با آن خاتمه بخشید و از کسی، دینی غیر از آن را نمی‌پذیرد، چنانکه می‌فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹]

«همانا دین [حق] از دیدگاه الله متعال، فقط اسلام است.»

همچنین می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾

[آل عمران: ۸۵]

«و هرکس که دینی غیر از اسلام برگزیند، هرگز از وی پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت، از زیانکاران است.»

پیامبر ﷺ فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ! لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ وَلَا نَصْرَانِيٍّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ، إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»^(۲)؛ «قسم به ذاتی که جان محمد ﷺ در دست اوست، هر فردی از این امت [تمام انسان‌ها از زمان بعثت پیامبر ﷺ تا آخرین انسانی که از دنیا برود]؛ خواه یهودی باشد یا نصرانی، از [پیام و آیین] من بشنود [و باخبر شود]، سپس درحالی بمیرد که به آنچه با آن فرستاده شده‌ام، ایمان نیاورد، قطعاً از دوزخیان خواهد بود.»

۱- التدمرية، شيخ الإسلام ابن تيمية، ص ۱۷۳.

۲- صحيح مسلم، شماره حدیث: ۱۵۳.

مبحث دوم: اسلام؛ دین فطرت

فطرت در لغت

به معنای خَلِقَتْ و آفریدن است.^(۱) ابن منظور رحمته می گوید: «وَفَطَّرَ اللَّهُ الْخَلْقَ يَفْطِرُهُمْ؛ یعنی الله متعال مخلوقات را آفرید و به وجود آورد. فطرت به معنای شروع نمودن و اختراع است.»^(۲) همچنین می آورد: «فطرت یعنی این که الله تعالی مخلوقات را به گونه ای آفرید که نسبت به او شناخت دارند، و قد فَطَّرَهُ فَطْرًا؛ یعنی وی را آفرید.»^(۳)

این معنای لغوی واژه «فطرت» بود.

اما در اصطلاح

بنا بر قول راجح، فطرت همان اسلام است، چنانکه شیخ الإسلام ابن تیمیّه و شاگردش ابن قیّم رحمهما الله بر این باور بودند.^(۴)

از این رو، فطرت یکی از بزرگترین عوامل دینداری است و ادله شرعی بیانگر این مطلب هستند که ذات انسان بر اقرار به خالق و عبادت برای او آفریده شده است.

ابن قیّم رحمته می گوید: «از عکرمة، مجاهد، حسن، ابراهیم، ضحاک و قتاده درباره آیه: ﴿فَطَّرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ [الروم: ۳۰]؛ «فطرت الهی است که [الله] مردم را بر آن آفریده است، دگرگونی در آفرینش الله نیست.» نقل شده که گفتند مراد از ﴿فَطَّرَتِ اللَّهُ﴾، دین اسلام است و در توضیح ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ می گفتند که یعنی دین الهی غیر قابل تغییر است.»^(۵)

۱- لسان العرب، ابن منظور، ج ۵، ص ۵۶.

۲- همان.

۳- همان.

۴- شفاء العلیل، ابن قیّم، صص ۵۷۲-۵۷۵؛ درء تعارض العقل والنقل، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، ج ۸، ص ۳۷۱.

۵- شفاء العلیل، صص ۵۷۲-۵۷۳؛ درء تعارض العقل والنقل، ج ۸، ص ۳۷۶.

بنابراین هر مخلوقی بر ایمان به خالقش آفریده شده و بر این که الله متعال پروردگار هر چیز و آفریدگارش است، بدون این که قبلا در این باره فکر کرده یا آموزش دیده باشد.

تنها کسی از مقتضای این فطرت برمی‌گردد که مانعی بر دلش خطور کند.^(۱) پیامبر ﷺ فرمودند: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يَهُودًا أَوْ نَصْرَانِيَةً أَوْ يَمَجِسَّانِيَةً»؛ «هر فرزندی بر فطرت [پاک اسلام] متولد می‌شود، اما پدر و مادرش وی را یهودی یا مسیحی و یا مجوسی می‌کنند.»
و بنا بر روایتی، فرمودند: «إِلَّا عَلَى هَذِهِ الْمِلَّةِ»؛ «مگر بر این ملت [اسلام متولد می‌شود].» و در روایتی دیگر، عبارت «إِلَّا عَلَى الْمِلَّةِ»^(۲)؛ «مگر بر ملت [اسلام] آمده است.

عیاض بن حمار^(۳) روایت نموده که پیامبر ﷺ فرمودند: الله تعالی در حدیثی قدسی می‌فرماید: «إِنِّي خَلَقْتُ عِبَادِي حُنَفَاءَ كُلِّهُمْ وَإِنَّهُمْ أَتَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ فَاجْتَالَتْهُمْ عَنْ دِينِهِمْ»^(۴)؛ «همانا من تمامی بندگانم را حنیف [متماایل به اسلام و حقیقت] آفریدم، اما شیاطین بر آنان تاخته و از دینشان بازمی‌دارند.»

علاوه بر این، فطرت آدمی بر رجوع و پناه‌بردن به پروردگارش در هنگام سختی‌ها آفریده شده است. وقتی انسان - هرکسی که باشد - حتی فرد کافر در سختی می‌افتد یا با خطری مواجه می‌شود، خیالات و گمان‌ها از ذهنش بیرون می‌رود و آنچه بر آن آفریده شده باقی می‌ماند تا با صدای بلند و از عمق جان و دل فریاد زند و پروردگارش را فرا خواند که سختی و غمش را برطرف نماید و فقط به او پناه می‌برد.

الله ﷻ راست گفته که می‌فرماید:

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّيْتَهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾ [العنكبوت: ۶۵]

۱- نک: رسائل في العقيدة، شيخ محمد بن عثيمين، ص ۱۱؛ دراسات في الأديان اليهودية والنصرانية، سعود الخلف، ص ۲۷.

۲- صحيح بخاری، ج ۲، ص ۹۷؛ صحيح مسلم، شماره حديث: ۱۲۵۸.

۳- صحيح مسلم، شماره حديث: ۲۸۶۵.

«پس هنگامی که در کشتی سوار شوند، الله ﷻ را با اخلاص می خوانند، سپس وقتی [الله] آنان را [با آوردن] به خشکی نجات دهد، باز آنان شرک می آورند.»
مراد از این که انسان بر فطرت متولد می شود، این نیست که در آن وقت، آگاه به امور اسلام است، زیرا الله ﷻ می فرماید:

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾ [التحل: ۷۸]

«و الله شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که هیچ چیز نمی دانستید.»
همچنین هدف این نیست که ساده و خام آفریده می شود و شرک و توحید را نمی شناسد، چون رسول الله ﷺ فرمودند: «إِلَّا وَيُولَدُ عَلَى الْمَلَّةِ»؛ «مگر این که بر ملت [اسلام] متولد می شود.» و در روایتی دیگر، عبارت «عَلَى هَذِهِ الْمَلَّةِ»؛ «بر این ملت [اسلام]»، آمده است.

بلکه مراد این است که هر فرزندی بر محبت به خالقش و اقرار به ربوبیت او و قبول عبادت برای وی آفریده می شود و اگر بدون مخالف و مانعی رها شود، از این امور منحرف نمی گردد، همان گونه که علاقمند به غذاها و نوشیدنی های متناسب با بدنش متولد می شود و مثلاً شیری که سازگار با بدن اوست و باعث رشد وی می گردد را می پسندد.^(۱)
به همین سبب، پیامبر ﷺ فرمودند: «فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ»؛ «سپس پدر و مادرش وی را یهودی یا مسیحی و یا مجوسی می کنند.»

و نفرمودند که [پدر و مادر] او را مسلمان می کنند، زیرا در صورت پذیرش اسلام، بر اصل فطرت باقی می ماند و اما قبول غیر اسلام بر اثر عواملی بیرونی، انحراف و خروج از اصل و قاعده، به شمار می رود.

بنابراین تمامی فرزندان روی زمین بر فطرت؛ یعنی دین اسلام به دنیا می آیند و فرزند درحالی که اقرار به وجود آفریدگار دارد و او را دوست داشته و متوجه وی است، متولد می شود.

اگر بر این فطرت باقی بماند، بنا بر اصل، مسلمان است و زمانی که بالغ و عاقل گردد، نیازی نیست که از نو وارد اسلام شود.

اما در صورتی که همراه پدر و مادری غیرمسلمان رشد نماید و دین باطل آنان را بپذیرد یا این که دینی غیر از اسلام داشته باشد، باید که از دین قبلی اش جدا شود و وارد

اسلام گردد و گواهی دهد که معبودی بر حق، غیر از الله ﷻ نیست و محمد ﷺ فرستاده اوست. سپس شروع به فراگیری شعائر دینش؛ همچون نماز و امثال آن نماید.

شیخ محمد طاهر بن عاشور در توضیح این که مردم بر دین حنیف آفریده می‌شوند، چنین آورده است: «مفهوم آفرینش انسان‌ها بر دین حنیف، این است که الله تعالی مردم را به گونه‌ای می‌آفریند که سازگار و شایسته احکام این دین هستند و آموزه‌هایش را متناسب با آفرینش آنان گردانیده و مخالف و ناهماهنگ با آن نیست و آن‌ها را انکار نمی‌کنند؛ آموزه‌هایی مانند اثبات یگانگی الله ﷻ، زیرا توحید موافق با عقل و دیدگاه صحیح است، به گونه‌ای که اگر انسان با فکر و اندیشه‌اش رها گردد و اعتقادی گمراه به وی القا و تحمیل نشود، قطعاً براساس فطرت، به سوی توحید رهنمون می‌گردد.»

وی در ادامه می‌گوید: «این که اسلام دین فطرت بوده و احکامش ملازم و متناسب با مقتضیات فطرت گشته، صفتی است که تنها دین اسلام از میان تمامی ادیان، در فروعاتش متّصف به آن شده است. اما تمامی ادیان الهی در اصول باهم مشترکند و از عبارت: ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ [یوسف: ۴۰] نیز همین مفهوم به دست می‌آید.

در نتیجه، اسلام فراگیر و عمومی و جاوید و متناسب با تمامی دوران‌ها و موافق با همه امت‌هاست و در صورتی این امر محقق می‌شود که احکامش براساس اصول فطرت انسانی باشد تا هماهنگ با تمامی مردم و همه دوران‌ها گردد. ویژگی فطرت باعث شده که اسلام، دارای گذشت و بخشش و آسان باشد، زیرا این دو، مطلوب فطرت است.»^(۱) ابن عاشور ﷺ در توضیح این که اسلام فطرت الهی است، می‌گوید: «توصیف اسلام به این که فطرت الهی به شمار می‌رود، یعنی اصل اعتقاد در آن، جاری بر مقتضای فطرت عقلی است.

اما قوانین و فروعش، یا اموری فطری؛ یعنی جاری براساس فهم و گواهی عقل است و یا به صلاح آن است و منافاتی با فطرتش ندارد.

قوانین معاملات در اسلام، مرتبط به آنچه فطرت گواهی دهد و تأیید نماید است، چون فطرت خواهان مصالح است.»^(۲)

۱- تفسیر التّحریر والتّنویر، ج ۲۱، ص ۹.

۲- همان.

بر این اساس، روشن می‌گردد اسلام همان فطرتی که الله ﷻ مردم را بر آن آفریده، است و انسان بر اقرار به آفریدگار و عبادت برای او خلق شده و این یعنی دینداری و فطرت عامل آن است و نصوص شرعی به طور صریح بیانگر همین مطلب هستند. علاوه بر این، متون شرعی بیان می‌نمایند که فطرت و اقرار به عبادت و ربوبیت آفریدگار، ممکن است بر اثر عوامل بیرونی، تغییر کند و منحرف شود و این عوامل بیرونی که باعث می‌گردد فطرت از مقصد صحیح خود منحرف شود، براساس دلایل موجود، بر سه نوع است:

۱- شیاطین

عامل اصلی و نخستین سبب در این زمینه است، چنان که روایت عیاض بن حمار رضی الله عنه که قبلاً بیان شد، دلالت بر همین مطلب می‌کند. شیاطین شامل شیطان‌های جنّ و انس که برای انحراف مردم از فطرت و توجه به پروردگار، تلاش می‌کنند.

۲- والدین

چنانکه در حدیث قبلی، بیان گردید که: «فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ»؛ «سپس پدر و مادرش وی را یهودی یا مسیحی و یا مجوسی می‌کنند.» این عامل از قوی‌ترین عوامل به شمار می‌رود، زیرا ارتباط فرزندان به والدین‌شان بسیار زیاد است و آنان تأثیر فراوانی بر فرزندان دارند. گاهی اوقات جامعه و رسانه‌ها نیز همچون والدین و یا حتی بیشتر از آنان باعث انحراف مردم از مقتضای فطرت می‌شوند.

۳- غفلت

این مورد، یکی از شدیدترین عوامل انحراف از فطرت به شمار می‌رود. غفلت بر اثر زینت‌های دنیوی و مشغول شدن با نعمت‌های آن، گاهی اوقات انسان را از یاد الهی غافل می‌سازد و او را از فطرتی که الله ﷻ وی را بر آن آفریده، دور می‌کند. الله متعال این مطلب را در قرآن کریم بیان نموده و می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿۱۷۲﴾ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾

[الأعراف: ۱۷۲-۱۷۳]

«و [به یاد آور] هنگامی که پروردگارت از پشت‌های فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت، [و فرمود:]: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، [هستی] گواهی می‌دهیم و [این گواهی بدین سبب بود که مبادا] در روز قیامت بگویید: ما از این، بی‌خبر بودیم. یا [مبادا] بگویید: پدرانمان، از پیش شرک آورده بودند و ما هم فرزندانمان بعد از آنان بودیم، آیا ما را به آنچه باطل‌گرایان انجام دادند، نابود [و مجازات] می‌کنی؟!»

آیه فوق نشان می‌دهد که غفلت، از بزرگ‌ترین عوامل انحراف و دورشدن از فطرت به شمار می‌رود.^(۱)

شاید کسی پرسد: پس فایده فطرت که این اندازه از عوامل بیرونی تأثیر می‌پذیرد و منحرف می‌گردد، چیست؟ آن هم در صورتی که انسان همیشه همراه یکی از این عوامل و اسباب یا تمامی آنهاست؟!

در پاسخ باید گفت: حکمت الهی بر آن بود که فطرت آدمی این‌گونه باشد تا هدف از آزمایش انسان به وسیله خیر و شر و در نتیجه، پاداش یا عقوبت وی براساس عملش ثابت گردد، زیرا اگر فطرت قوی می‌بود و تحت تأثیر هیچ چیز قرار نمی‌گرفت، کفر و انحراف در بنی آدم واقع نمی‌شد، بلکه صلاحیت کفر را نداشتند و امتحان و ابتلائی وجود نداشت و الله تعالی دارای حکمتی کامل است.

علاوه بر این، فطرت دارای فوایدی است؛ همچون:

أ- فطرت، دینداری و عبادت برای الله ﷻ را در نفس آدمی کاشته و نهاده است، چون اگر انسان متوجه الله تعالی نگردد، قطعاً پیرو معبود دیگری خواهد بود تا نیازش به دینداری را برآورده سازد؛ همچون کسی که بسیار گرسنه شود و غذای مناسبی نیابد، هر خوراکی‌ای هرچند ناپاک باشد را می‌خورد تا گرسنگی‌اش برطرف گردد.

بر این اساس، فلسفه وجود دینداری در نزد عموم بشر، برای ما روشن می‌گردد که بسا اوقات، دین و معبود باطل هستند.

ب- فطرت پذیرش عبودیت و هماهنگی با لوازم آن را در سرشت آدمی قرار داده است و این مورد، از امور مهم و ضروری برای انسان به شمار می‌رود، زیرا هرآنچه موافق با فطرت نباشد، نفس از آن متنفر است و درخواست‌هایش را اجابت نمی‌کند.

ج- این فطرت متمایل به حق است، به گونه‌ای که اگر انسان نسبت به دو دین - یکی حق و دیگری باطل - شناخت حاصل کند، فطرت آن دو را از هم تشخیص می‌دهد و متمایل به حق می‌گردد، بلکه دین حق در عمق نفس جای می‌گیرد و دل با آن آرام شده و یقین حاصل می‌کند و در نتیجه، یا آن را آشکار نموده و پایبند آن می‌گردد و یا بر اثر تمایلات نفسانی، ترس، محبت و تقلید و یا موانع دیگر، از آن روی می‌گرداند، چنانکه الله ﷻ درباره فرعون و قومش می‌فرماید:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ [النمل: ۱۴]

«و آن را از روی ستم و سرکشی انکار کردند، در حالی که دل‌هایشان به آن یقین داشت.»

د- فطرت باعث می‌شود که فرد هدایت‌یافته بر حقیقتی که پذیرفته باور و یقین نماید، هرچند از دلایل نظری که سبب یقین شود، آگاه نباشد. این موضوع - والله أعلم - نشان می‌دهد که چرا فرد مسلمان دینش را رها نمی‌کند، زیرا متناسب با فطرتش است و یقین دارد که دین اسلام، بر حق است. همچنین فردی که از ادیان باطل دیگر متمایل به اسلام شده و آن را پذیرفته، همچون غرق‌شده‌ای است که به ریسمان نجات چنگ زده، چون یقین دارد که این دین، حقیقت بوده و هماهنگ و موافق با فطرت است. والله أعلم.^(۱)

مبحث سوم:

الله ﷻ و فراگیربودن قدرتش

مقدمه

در این مبحث، مطالبی برای معرفی الله تعالی و فراگیربودن قدرتش بیان می‌گردد. در مبحث رکن اول از ارکان ایمان، سخنانی در اثبات وجود الله متعال و دلایل یگانگی او گفته خواهد شد؛ یعنی در مبحث ایمان به الله ﷻ که در آن، ادله یگانگی الله تعالی به تفصیل بیان خواهد شد.

اما مبحث پیش رو، در رابطه با علم به الله و شمول قدرت الهی است.

گفتار اول: الله ﷻ

الله: پروردگار و صاحب هر چیزی، آفریدگار یکتا، تدبیرکننده تمام هستی، دانا به تمامی موجودات، زنده‌کننده، میراننده، روزی‌دهنده، توانا، متصف به همه کمالات، پاک و منزّه از هر نوع نقص و عیب و تنها ذات شایسته پرستش است.

الله ﷻ خود را این‌گونه به بندگانش معرفی می‌نماید:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿٢٢﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢٣﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٤﴾﴾ [الحشر: ۲۲-۲۴]

«او الله است که جز وی معبودی [راستین] نیست، دانای غیب و آشکار و او بخشنده مهربان است. او الله است که جز وی معبودی [راستین] نیست، پادشاه، بی‌نهایت پاک، منزّه [و سالم از هر عیب]، ایمنی‌دهنده، نگهبان پیروزمند، جبار [جبران‌کننده] و شایسته عظمت و بزرگی است. الله پاک و منزّه است از آنچه [برای او] شریک می‌آورند. او الله است، خالق، نوآفرین، نقش‌بند [بی‌ظنیر]، برای وی نام‌های نیکوست، آنچه در آسمان‌ها و زمین است تسبیحش می‌گویند و او پیروزمند حکیم است.»

در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ [البقرة: ۲۵۵]

«الله [معبود بر حق است] هیچ معبود بر حقی، جز او نیست. زنده [و جهان هستی را] نگه‌دار و مدبّر است. نه چرت او را فرا گیرد و نه خواب. آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین وجود دارد، از آن اوست. کیست که در نزد وی جز به فرمانش شفاعت کند؟! آنچه در پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان است را می‌داند و به چیزی از علم او، جز به آنچه بخواهد، احاطه ندارند. کرسی او آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته و نگهداری آن دو [زمین و آسمان] بر وی گران و دشوار نیست و او بلندمرتبه و بزرگ است.»

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَطِيلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [الحج: ۶۲]

«این بدان سبب است که الله حق بوده و آنچه جز او می‌خوانند، باطل است، و به راستی که الله بلندمرتبه بزرگ است.»

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ اللَّهُ الصَّمَدُ ۝ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۝ ۞ وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ ۝﴾ [الإخلاص: ۱-۴]

«[ای پیامبر ﷺ!] بگو: او الله یکتا و یگانه است. الله بی‌نیاز است [و همه نیازمند او هستند]. نه [فرزندی] زاده و نه زاده شده است. و هیچ‌کس همانند و همتای او نبوده و نیست.»

الله ﷻ اسامی فراوانی را برای خویش نام برده که در آیات قبلی، برخی از آن‌ها بیان شد. قرآن کریم و سنت مطهر پُر از اسم‌های مبارک الهی است. هریک از اسامی موجود، متضمن صفتی از صفات پروردگار است.^(۱) مشهورترین و بزرگ‌ترین و مهم‌ترین نام الهی، «الله» است. این اسم ویژگی‌های فراوانی دارد؛ از جمله:

۱- بدائع الفوائد، ابن قیم، ج ۱، صص ۱۵۹-۱۷۰؛ القواعد المثلی، محمد بن عثیمین، صص ۳۷-

۱. «الله» اسم اعظم الهی است: گروهی از عالمان بر این باور بوده و بیان نموده‌اند که «الله» نام اعظم الهی است و اگر پروردگار با این اسم خوانده شود، اجابت می‌کند و اگر چیزی از وی درخواست شود، می‌دهد.

۲. نام مذکور، اصل همه اسمای حسناى الهی به شمار می‌رود و سایر نام‌ها به آن منسوب شده و صفتش قرار می‌گیرند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: ۱۸۰]

«و برای الله، نام‌های نیکوست، پس او را با آن [نام‌ها] بخوانید.»

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۖ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾ [طه: ۸]

«[او] الله است که هیچ معبودی جز او نیست؛ نام‌های نیکو از آن اوست.»

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿۲۲﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۲۳﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [الحشر: ۲۲-۲۴]

«او الله است که جز وی معبودی [راستین] نیست، دانای غیب و آشکار و او بخشنده مهربان است. او الله است که جز وی معبودی [راستین] نیست، پادشاه، بی‌نهایت پاک، منزّه [و سالم از هر عیب]، ایمنی‌دهنده، نگهبان پیروزمند، جبار [جبران‌کننده] و شایسته عظمت و بزرگی است. الله پاک و منزّه است از آنچه [برای او] شریک می‌آورند. او الله است، خالق، نوآفرین، نقشبند [بی‌ظنیر]، برای وی نام‌های نیکوست، آنچه در آسمان‌ها و زمین است تسبیحش می‌گویند و او پیروزمند حکیم است.»

گفته می‌شود که رحمان، رحیم، خالق، رازق، عزیز و حکیم از اسامی الله متعال هستند، ولی نمی‌توان گفت که الله از نام‌های رحمان و رحیم یا از اسامی عزیز و امثال آن است.

۳. «الله» مستلزم و متضمن تمامی مفاهیم اسمای الهی است و به طور اجمال، بیانگر آن‌هاست و اسم‌های الهی تفصیل و توضیحی از صفات جلال و کمال و عظمت پروردگارند. بنابراین سایر اسامی آفریدگار و معانی‌شان، به نام «الله» برمی‌گردد.

۴. در همهٔ اذکار منقول، این نام وجود دارد؛ تهلیل [لا إله إلا الله]، تکبیر [الله اکبر]، تحمید [الحمد لله]، تسبیح [سبحان الله]، حوقله [لا حول ولا قوة إلا بالله]، حسبله [حسبي الله]، استرجاع [إنا لله وإنا إليه راجعون]، بسمله [بسم الله] و سایر اذکار همراه با نام «الله» هستند. زمانی که انسان مسلمان تکبیر، تحمید، تهلیل و بقیهٔ اذکار را می‌گوید، این اسم را بر زبان می‌آورد.

۵. «الله» بیشتر از سایر اسمای الهی در قرآن آمده، به گونه‌ای که بیش از ۲۲۰۰ بار بیان شده و هیچ اسم دیگری این اندازه نیامده است. الله تعالی ۳۳ آیه را با این نام شروع کرده است.^(۱)

در توضیح مفهوم «الله» باید گفت که اصل آن «إله» به معنای معبود بوده و «إله» نامی از اسامی پروردگار به شمار می‌رود و در قرآن مجید آمده است:

﴿وَاللَّهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ [البقرة: ۱۶۳]

«و معبود شما الله یگانه است که غیر از او معبودی نیست؛ بخشندهٔ مهربان است.»

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۱]

«درحالی که دستور نداشتند جز الله یکتایی که هیچ معبودی [به حق] جز او نیست را بپرستند. او پاک و منزّه از آنچه شریک او قرار می‌دهند، است.»

﴿قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۸]

«بگو: تنها به سوی من وحی می‌شود که همانا معبود شما، معبود یگانه است، پس آیا شما تسلیم می‌شوید؟!»

با وجود این، جامع‌ترین و بهترین سخن دربارهٔ معنای «الله» از ابن عباس رضی الله عنهما نقل شده که می‌گفت: «"الله" یعنی ذاتی که صاحب ربوبیت و عبودیت بر تمامی مخلوقاتش است.» سخن مذکور را ابن جریر در تفسیر خود آورده است.^(۲)

ابن عباس رضی الله عنهما در این توضیح، دو مسئله را بیان کرده است:

۱- وصفی از این اسم گرامی که متعلق به الله جل جلاله است؛ یعنی صفت الوهیت آفریدگار که واژه «الله» بیانگر آن بوده، چنانکه نام «علیم» دلالت بر صفت علم الهی، «عزیز»

۱- تفسیر ابن جریر، ج ۲، ص ۱۲۱؛ تیسیر العزیز الحمید، سلیمان بن عبدالوهاب، ص ۳۰.

۲- به نقل از تیسیر العزیز الحمید، ص ۳۰.

دلالت بر صفت عزّت پروردگار، نام «حکیم» دلالت بر صفت حکمت الهی، «رحیم» دلالت بر صفت رحمت پروردگار و سایر اسامی دلالت بر بقیه صفات الهی دارند. بنابراین «الله» صاحب الوهیت و ربوبیت است و این صفت بزرگ آفریدگار می‌طلبد که الله ﷻ معبود باشد و بلکه لازم است که به هیچ نوعی، کسی در این صفت بزرگ با پروردگار شریک نباشد.

صفات الوهیت شامل تمامی صفات کمال و جلال و عظمت و جمال و رحمت و برّ و کرم و احسان می‌شود و همین صفات سبب می‌گردد که الله متعال مستحقّ پرستش باشد. الله ﷻ عبادت می‌شود، چون دارای صفات جلال و عظمت است. پروردگار متعال پرستش می‌شود، زیرا تنها او قیوم و ربّ و پادشاه و سلطان است و نیز بدین سبب که فقط او دارای رحمت بوده و نعمت‌های ظاهری و باطنی را به تمامی مخلوقاتش می‌رساند. الله ﷻ عبادت می‌شود، چراکه علم، حکم، حکمت، احسان، رحمت، قدرت، عزّت و قهر وی بر هر چیزی احاطه دارد و تنها او از هر جنبه‌ای، غنی و بی‌نیاز مطلق است و دیگران همواره در تمامی امور، محتاج وی هستند؛ در ایجاد و تدبیر، امداد و روزی، تمامی نیازها، بزرگ‌ترین حاجت‌ها و سخت‌ترین شرایط محتاج او هستند و نیاز دارند که فقط او را پرستش کنند و معبودشان قرار دهند. بنابراین صفت الوهیت متضمّن تمامی اسمای حسنا و صفات والای پروردگار است.

ب- صفتی از این اسم که مربوط به بنده است؛ یعنی صفت عبودیت. بندگان الله تعالی را عبادت می‌کنند و معبود خویش می‌دانند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾ [الزخرف: ۸۴]

«و او کسی است که در آسمان، معبود و در زمین [نیز] معبود بوده و او حکیم داناست.» یعنی اهل آسمان و زمین از روی میل یا اجبار، وی را پرستش می‌کنند و تمامی آن‌ها در برابر عظمتش خاشع و فروتن و پیرو اراده و خواست او و در بند عزّت و قیومیت پروردگار هستند.

بندگان الله تعالی، او را پرستش می‌کنند و بر حسب درجات و جایگاه خویش، دل و روح و سخن و فعل‌شان را با تمام وجود در این راه به کار می‌گیرند. الله متعال دو مفهوم مذکور را در چندین موضع از آیات قرآن، باهم بیان نموده است؛ مانند:

﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ [طه: ۱۴]

«یقیناً من الله هستم، هیچ معبودی [به حق] جز من نیست، پس مرا پرستش کن و نماز را برای یاد من برپا دار.»

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾

[الأنبياء: ۲۵]

«و [ما] پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا عبادت کنید.»

﴿فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾ [مریم: ۶۵]

«پس او را پرستش کن و بر عبادتش شکیبا [و پایدار] باش، آیا [مانند و] هم‌نامی برای او می‌شناسی؟!»^(۱)

در مبحث ارکان ایمان و اسلام، توضیحات بیشتری درباره علم به الله متعال بیان خواهد شد.

گفتار دوم: قدرت الهی

قدرت صفتی ثابت از صفات پروردگار است؛ قدرتی تام و کامل که توضیح آن خواهد آمد.

از دیگر اسامی الهی، قدیر، قادر و مقتدر را می‌توان نام برد.

نام‌های مذکور در قرآن کریم بیان گشته و بیشتر از همه، «قدیر»، سپس «قادر» و پس از آن، «مقتدر» تکرار شده است. به عنوان نمونه، الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [البقرة: ۲۸۴]

«و الله بر هر چیزی تواناست.»

﴿إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا﴾ [فاطر: ۴۴]

«بی‌گمان او دانای تواناست.»

﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ

يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾ [الأنعام: ۶۵]

«بگو: او قادر است بر آنکه عذابی از بالای [سر] تان یا از زیر پایتان، بر شما بفرستد یا شما را به صورت گروه‌گروه [و پراکنده] باهم بیامیزد و [طعم] جنگ [و دو دستگی] را به هریک از شما به وسیله دیگری بچشاند.»

﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا﴾ [الكهف: ۴۵]

«و الله بر همه چیز تواناست.»

تمامی آن‌ها دلالت بر ثبوت صفت قدرت برای الله ﷻ می‌کنند و نشان می‌دهند که قدرت الهی کامل است. الله متعال با قدرت خویش، موجودات را به وجود آورد و با قدرت خود، آن‌ها را تدبیر می‌کند و با قدرت خویش، آن‌ها را برابر و پابرجا می‌نماید و با قدرت خود، می‌میراند و زنده می‌کند و بندگان را برای جزا برمی‌انگیزاند و فرد نیکوکار را به سبب نیکی‌اش، پاداش داده و بدکار را به علت بدی‌اش، مجازات می‌نماید. ذاتی که هرگاه اراده انجام کاری نماید، می‌گوید: باش و بلافاصله آن کار صورت می‌گیرد.

همچنین الله متعال با قدرت خویش، دل‌ها را بر آنچه اراده کند، برمی‌گرداند و کسی را که بخواهد، هدایت نموده و کسی را که بخواهد، گمراه می‌کند و انسان مؤمن را مؤمن، فرد کافر را کافر، نیکوکار را نیکوکار و بدکار را بدکار می‌گرداند.

به سبب کمال قدرتش، هیچ‌کس چیزی از علمش را نمی‌داند مگر آنچه بخواهد که به کسی خبر دهد. براساس کمال قدرتش، آسمان‌ها و زمین و آنچه در میانشان است را در ۶ روز به وجود آورد و هرگز خسته و رنجور نگشت. هیچ‌یک از مخلوقاتش نمی‌تواند وی را ناتوان کند و از اختیارش خارج گردد، بلکه در هر جا که باشند، در تصرف الله ﷻ هستند؛ ذاتی که قدرتش منزّه از خستگی و درماندگی و ناتوانی است و هرچه بخواهد را می‌تواند انجام دهد.

به علت کمال قدرتش، هر چیزی تحت فرمان و تدبیر اوست و هرچه بخواهد، می‌شود و آنچه نخواهد، صورت نمی‌گیرد.^(۱)

یکی از اصول مهم و بزرگ ایمان، ایمان به قدر است. الله تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: ۴۹]

«بی‌گمان ما همه چیز را به اندازه [بر اساس تقدیر] آفریدیم.»

﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا﴾ [الأحزاب: ۳۸]

«و فرمان الله حساب شده و دقیق است.»

﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ [الفرقان: ۲]

«پس اندازه هر چیز را چنان که می باید؛ معین کرده است.»

مسلم رضی الله عنه در صحیح خود^(۱) از ابوهریره رضی الله عنه چنین روایت می کند: «مشرکان قریش نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمده و با وی، درباره قدر مخاصمه کردند و از این رو، آیات زیر نازل شد:

﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ﴿٤٧﴾ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ

سَقَرٍ ﴿٤٨﴾ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿٤٩﴾ [القمر: ۴۷-۴۹]

«بی گمان گناهکاران در گمراهی و دیوانگی هستند. روزی که بر چهره هایشان، در آتش [جهنم] کشیده شده [و به آنان گفته می شود]: [طعم] آتش دوزخ را بچشید. بی گمان ما همه چیز را به اندازه [براساس تقدیر] آفریدیم.»

کسی که به قدر ایمان نداشته باشد، به الله صلی الله علیه و آله نیز ایمان ندارد. امام احمد رضی الله عنه می گوید: «قدر، قدرت الهی است.»^(۲)

بنابراین انکار قدر به معنای انکار قدرت الله متعال است و انکار صفاتش یا یکی از آن ها، با ایمان به الله تعالی منافات دارد، زیرا یکی از اصول ایمان به الله صلی الله علیه و آله، ایمان به تقدیرهایش است.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «قدر نظام توحید است و هرکس که الله متعال را یگانه بداند و به قدر ایمان آورد، این ریسمان محکمی است که هرگز گسسته نمی شود، ولی فردی که الله تعالی را یگانه بداند، اما قدر را تکذیب نماید، توحید را نقض کرده است.»^(۳)

عوف می گوید که از حسن چنین شنیدم: «کسی که قدر را تکذیب کند، اسلام را انکار کرده است. همانا الله صلی الله علیه و آله تقدیرهایی را مقدر ساخت و مخلوقات را براساس قدر

۱- شماره حدیث: ۲۶۵۶.

۲- منهاج السنّة، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، ج ۳، ص ۲۵۴؛ شفاء العلیل، ابن قیم، ص ۲۸.

۳- القدر، فریابی، شماره: ۲۰۵. عبارت فوق از وی نقل شده است؛ الإبانه، ابن بطّه، شماره: ۱۶۲۴؛ أصول الاعتقاد، لالکائی، شماره: ۱۲۲۴ و دیگران.

آفرید، اجل‌ها را با قدر تقسیم نمود، روزی‌ها را براساس تقدیر قسمت کرد، مصیبت‌ها را با قدر تقسیم نمود و سلامتی‌ها را بر پایه تقدیر قسمت کرد.»^(۱)

ایمان به قدر، از بزرگ‌ترین ویژگی‌های عالمان به آن است. ابن جریر در تفسیر خود، از ابن عباس رضی الله عنه نقل نموده که درباره آیه: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸]؛ «از میان بندگان الله، فقط دانایان از او می‌ترسند.»، می‌گفت: مراد کسانی هستند که می‌گویند:

﴿أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الطلاق: ۱۲]

«همانا الله بر هر چیزی تواناست.»

علاوه بر مواردی که بیان گشت، در مبحث رکن ششم از ارکان ایمان؛ یعنی ایمان به قدر، توضیحات بیشتری درباره قدر و آثار و نتایج پسندیده و شایسته آن بیان خواهد شد.

مبحث چهارم: بِرّ و نیکی و نتایج عمیق آن

أ- مفهوم بِرّ

این واژه از الفاظ مهمّ شرعی به شمار می‌رود که به طور فراوان در قرآن و سنّت آمده است.

اصطلاح مذکور، دارای معانی و مفاهیمی جامع و آثاری عمیق بوده و شامل هر نوع خیر و سعادت دینی و دنیوی می‌شود.

به همین علّت، تعاریف و دیدگاه عالمان در توضیح مفهوم بِرّ، متفاوت و متنوّع است؛ برخی آن را به معنای صلاح و گروهی به معنای خیر دانسته‌اند.

زجاج می‌گوید: تعدادی از عالمان معتقدند بِرّ یعنی هر عمل نیکی که انسان را به الله ﷻ نزدیک سازد.

ابومنصور می‌آورد: بِرّ به معنای خیر دنیا و آخرت است؛ خیر دنیا یعنی هدایت و نعمت و خیراتی که الله تعالی برای بنده میسر و ممکن می‌سازد.

و خیر آخرت: همان رستگاری و رسیدن به نعمت‌های دائمی در بهشت است.^(۱)

یکی از بهترین تعاریف گفته‌شده در مورد بِرّ، سخن شیخ عبدالرحمان سعدی رحمته است که می‌گوید: «بِرّ اصطلاحی جامعی است که شامل عقاید ایمانی، اعمال دل، افعال جوارح و اعضا و تمامی دستورات و ترک محرمات و ممنوعات است.»^(۲)

این تعریف جامع ما را از توضیحات بیشتر در توضیح مفهوم بِرّ بی‌نیاز می‌سازد.

ب- تکرار واژه «بر» در قرآن کریم

این کلمه به طور فراوان و با صیغه‌های مختلف و در عبارات متنوّعی بیان شده است؛ به عنوان نمونه:

۱- نک: لسان العرب، ج ۴، ص ۵۱؛ الوجوه والنظائر في القرآن الكريم، ص ۲۱۵.
۲- المجموعة الكاملة لمؤلفات الشيخ السّعدی؛ المجموعة الخامسة، ج ۱، ص ۵۲۹.

۱. به معنای صلّه آمده است: الله متعال می فرماید:

﴿وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ﴾ [البقرة: ۲۲۴]

«و الله را دستاویز سوگندهای خود قرار ندهید برای اینکه نیکی [و بخشش] کنید و تقوا پیشه سازید و در میان مردم آشتی دهید [قسم یاد نکنید].»

﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتُلُواكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُواكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ﴾ [المتحنه: ۸]

«الله شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در [امر] دین با شما نجنگیده‌اند و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، نهی نمی‌کند.»

۲. در مفهوم اطاعت آمده: از جمله:

﴿وَبِرًّا بِوَالِدَيْهِ﴾ [مریم: ۱۴]

«و [او] نسبت به پدر و مادرش نیکوکار [و مطیع] بود.»

﴿وَبِرًّا بِوَالِدَتِي﴾ [مریم: ۳۲]

«و [مرا] نسبت به مادرم نیکوکار [و فرمانبردار] قرار داده [است].»

۳. به معنای انجام طاعات آمده: همچون:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ [المائدة: ۲]

«و در [راه] نیکوکاری و پرهیزگاری، با یکدیگر همکاری کنید.»

اگر برّ به همراه تقوا بیان گردد، برّ به معنای انجام طاعات و تقوا به معنای ترک محرّمات است.

۴. به معنای تقوا آمده: وقتی برّ به طور مطلق بیان شود، به مفهوم تقواست؛ مانند:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [ال عمران: ۹۲]

«هرگز به نیکوکاری [تقوا] نمی‌رسید تا از آنچه دوست دارید، انفاق کنید.»

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ

بِاللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۷۷]

«نیکی این نیست که روی خود را به سمت مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی [و

نیکوکار] کسی است که به الله [و ...] ایمان آورد.»

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾ [البقرة: ۴۴]

«آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خودتان را فراموش می‌کنید؟!»^(۱)

ج - اصطلاح «بر» در سنت نبوی

واژه مذکور، در احادیث پیامبر ﷺ نیز بسیار بیان شده و در همان معانی قبلی به کار رفته و امکان دارد در مفاهیم دیگری نیز آمده باشد؛ مثلاً در مفهوم خوش اخلاقی، آرامش روحی و

به طور مثال، در صحیح مسلم، از نواس بن سمان رضی الله عنه روایت شده که پیامبر ﷺ فرمودند: «الْبِرُّ حُسْنُ الْخُلُقِ، وَالْإِثْمُ مَا حَاكَ فِي صَدْرِكَ، وَكَرِهْتَ أَنْ يَطَّلَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ»^(۲)؛ «بر یعنی اخلاق نیکو و گناه عملی است که در سینه [یا دل] تو، خدشه وارد کند و ناپسند بدانی که مردم از آن آگاه شوند.»

وابسه بن معبد رضی الله عنه می‌گوید که نزد رسول الله ﷺ آمدم و ایشان پرسیدند: «جِئْتَ تَسْأَلُ عَنِ الْبِرِّ وَالْإِثْمِ؟» «آمدی تا درباره بر و گناه بیرسی؟» گفتم: آری. پیامبر ﷺ فرمودند: «اسْتَفْتِ قَلْبَكَ؛ الْبِرُّ مَا اِظْمَأَتْتَ إِلَيْهِ النَّفْسُ، وَاطْمَأَنَّ إِلَيْهِ الْقَلْبُ، وَالْإِثْمُ مَا حَاكَ فِي النَّفْسِ، وَتَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ، وَإِنْ أَفْتَاكَ النَّاسُ وَأَفْتَوْكَ»^(۳)؛ «از دلت بپرس: نیکی یعنی آنچه جان و دل با آن آرام گیرد و گناه یعنی آنچه در دل خدشه وارد کند و در سینه [یا دل] تردید اندازد، هرچند مردم به تو فتوا [به دروغ] دهند و برای تو حکم صادر کنند.»

ابن رجب رحمته الله در توضیح دو حدیث قبلی می‌آورد: «تفسیرشان از بر متفاوت شد، زیرا این اصطلاح از دو جنبه مشخص، اطلاق می‌گردد:

۱. از جنبه برخورد با مخلوقات و نیکی به آنها که بسا اوقات در معنای نیکی به والدین کاربرد دارد و گفته می‌شود: برّ الوالدین. همچنین در موارد زیادی، به

۱- نک: الوجوه والنظائر، هارون بن موسی، ص ۴۲۹؛ الوجوه والنظائر، دامغانی، ص ۶۷؛ نزهة الأعين التواظر، ابن جوزی، ج ۱، ص ۹۵؛ الوجوه والنظائر، قراوی، صص ۲۱۵-۲۱۷؛ المجموعة الكاملة لمؤلفات الشيخ السعدي؛ المجموعة الخامسة، ج ۱، ص ۵۲۹.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۵۵۳.

۳- مسند احمد، ج ۴، ص ۲۲۸؛ دارمی، ج ۲، صص ۲۴۵-۲۴۶؛ ابویعلی، شماره حدیث: ۱۵۸۶ و ۱۵۸۷؛ نووی رحمته الله در کتاب الأربعین، شماره حدیث: ۲۷، این حدیث را حسن دانسته است.

مفهوم نیکی به عموم مخلوقات می‌آید. ابن مبارک کتابی با عنوان «کتاب البرِّ والصَّلة» نگاشته و در صحیح بخاری و جامع ترمذی نیز فصلی با همین عنوان آمده که مشتمل بر نیکی به همهٔ مخلوقات بوده و احسان به پدر و مادر مقدّم شده است.

بهبز بن حکیم از پدرش، و او از جدّش روایت نموده که پرسید: ای رسول الله ﷺ! چه کسی از همه نیکوکارتر است [یا اینکه به چه کسی نیکی کنم]؟ پیامبر ﷺ پاسخ دادند: «أُمَّكَ»؛ «مادرت» دوباره پرسید: سپس چه کسی؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «ثُمَّ أَبَاكَ»؛ «سپس پدرت» او گفت: پس از آن، چه کسی؟ رسول الله ﷺ در جواب فرمودند: «ثُمَّ الْأَقْرَبَ فَلِأَقْرَبٍ»^(۱)؛ «سپس فرد نزدیک‌تر و نزدیک‌تر [به تو].»

این سخن پیامبر ﷺ نیز به همین معناست که فرمودند: «الْحُجُّ الْمَبْرُورُ لَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ إِلَّا الْجَنَّةُ»^(۲)؛ «پاداش حجّ پسندیده و مقبول، فقط بهشت است.» در «المسند»^(۳) روایت شده که از پیامبر ﷺ دربارهٔ خوبی حج سؤال شد و ایشان فرمودند: «إِطْعَامُ الطَّعَامِ، وَإِفْشَاءُ السَّلَامِ»؛ «طعام‌دادن و آشکارساختن سلام.» و در روایتی دیگر آمده که فرمودند: «وَطِيبُ الْكَلَامِ»^(۴)؛ «سخن نیکو [گفتن].»

ابن عمر رضی الله عنهما می‌گفت: برّ کار آسانی است؛ چهره‌ای گشاده و سخنی نرم.^(۵) اگر اصطلاح «برّ» با واژه «تقوا» همراه شود؛ مانند آیه: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ﴾ [المائدة: ۲]، گاهی اوقات، مراد از «برّ»، رفتار نیک با مردم و هدف از تقوا، معامله با الله تعالی به وسیلهٔ انجام دستورات و دوری از محرّمات اوست. در برخی موارد، مراد از برّ، انجام واجبات و هدف از تقوا، دوری از محرّمات است.

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۳، ۵؛ بخاری رضی الله عنه در الأدب المفرد، شمارهٔ حدیث: ۳؛ ابوداود، شمارهٔ

حدیث: ۵۱۳۹؛ سنن ترمذی، شمارهٔ حدیث: ۱۸۹۷، ترمذی رضی الله عنه حدیث فوق را حسن می‌داند.

۲- صحیح بخاری، شمارهٔ حدیث: ۱۷۷۳؛ صحیح مسلم، شمارهٔ حدیث: ۱۳۴۹ و ۴۳۷.

۳- المسند، ج ۳، ص ۳۲۵، ۳۳۴.

۴- طبرانی در معجم الأوسط، شمارهٔ حدیث: ۵۳۲۵؛ حاکم، ج ۱، ص ۴۸۳.

۵- خرائطی این عبارت را در مکارم الأخلاق، صص ۲۳-۲۴ آورده است.

و در آیه: ﴿وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ [المائدة: ۲]، گاهی اوقات، مراد از اِثْم، گناهان و هدف از عدوان، ستم به مخلوق است. همچنین امکان دارد مراد از اِثْم، آنچه در اصل خود حرام به شمار می‌رود، باشد؛ همچون زنا، دزدی و نوشیدن شراب. و احتمالاً هدف از عدوان، ترک آنچه مباح بوده و انجام آنچه ممنوع به شمار می‌رود، است هرچند در اصل، اجازه انجام شیهه این کار وجود دارد؛ مانند کشتن کسی به منظور قصاص و کشتن فردی که قتلش جایز نیست یا گرفتن بیش از آنچه در زکات و امثال آن واجب بوده و یا زدن شلاق بیش از اندازه، برای اجرای حد و ...»^(۱)

سپس ابن رجب رحمته الله مفهوم دوم را بیان نموده و می‌گوید: «دومین معنای بَرّ، این است که مراد از آن، انجام تمامی طاعات آشکار و پنهان باشد؛ همچون:

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۷]

«نیکی این نیست که روی خود را به سمت مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی [و نیکوکار] کسی است که به الله و روز قیامت و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران، ایمان آورد و مال [خود] را با وجود دوست‌داشتنش، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و گدایان و در [راه آزادی] بردگان بدهد و نماز را بر پای دارد و زکات را بدهد. و وفاکنندگان به پیمان‌شان وقتی پیمان بندند و [کسانی که] در فقر و سختی و زیان و بیماری و به هنگام نبرد شکیبایند؛ این‌ها کسانی هستند که راست گفتند و آنان پرهیزگاراند.»

روایت شده که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ایمان پرسیده شد و ایشان آیه فوق را تلاوت نمودند.^(۲)

پس بَرّ با این معنا شامل تمامی عبادات باطنی؛ مانند ایمان به الله و فرشتگان و کتاب‌ها و رسولان الهی، و عبادات ظاهری؛ همچون انفاق اموال در راه رضایت الله،

۱- جامع العلوم والحکم، ج ۲، صص ۹۷-۹۸.

۲- ابن ابی حاتم این روایت را در تفسیر خود، شماره حدیث: ۱۵۳۹ آورده است.

برپاداشتن نماز، پرداخت زکات، وفای به عهد، صبر بر تقدیرها؛ مانند بیماری و نداری و صبر بر طاعات؛ همچون پایداری در هنگام رویارویی با دشمن، می‌شود.»^(۱)

ابن رجب در ادامه می‌گوید: «پاسخ پیامبر ﷺ در روایت نوّاس رضی الله عنه شامل تمامی این ویژگی‌ها بود، زیرا گاهی اوقات، مراد از خوش‌اخلاقی، خوگرفتن با اخلاق شریعت و ادب‌آموزی از آداب الهی؛ آدابی که بندگان را به وسیله آن‌ها در کتابش ادب نموده، است، چنانکه الله متعال به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [الفلم: ۴]

«و یقیناً تو [ای محمد! رضی الله عنه] بر اخلاق و خوی بسیار عظیم و والایی هستی.»
و أمّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «اخلاق پیامبر رضی الله عنه، [هماهنگ با] قرآن کریم بود»^(۲).
یعنی پیامبر رضی الله عنه از آداب قرآن ادب آموخته، پس دستوراتش را انجام داده و از ممنوعاتش پرهیز می‌نمودند و در نتیجه، برای پیامبر رضی الله عنه عمل به قرآن کریم، عادت و اخلاقتان شده بود؛ مانند سرشت و طبیعتی که هرگز از ایشان جدا نمی‌شد. بهترین و شریف‌ترین و زیباترین اخلاق، همین است.^(۳)

بنا بر قولی، تمامی دین، اخلاق است و در روایت وابصه آمد که: «الرُّمَّ مَا أَظْمَأَنْتَ إِلَيْهِ النَّفْسُ، وَأَظْمَأَنَّ إِلَيْهِ الْقَلْبُ»^(۴)؛ «نیکی یعنی آنچه جان و دل با آن آرام گیرد.»
در روایتی دیگر چنین آمده است: «ما إنشَرَخَ إِلَيْهِ الصِّدْرُ»^(۵)؛ «آنچه سینه [یا دل] با آن باز [و شاد] شود.»

حلال را نیز این‌گونه تفسیر نموده، چنانکه در روایت ابو ثعلبه و دیگران آمده است. و این نشان می‌دهد که الله تعالی بندگان را بر شناخت حقیقت و آرام‌گرفتن با آن و پذیرش آن آفرید و محبت حقیقت و نفرت از ضد آن را در سرشت‌ها نهادینه کرد.^(۶)
براساس مطالب مطرح‌شده، بخشی از معانی برّ و نتایج عمیقش برای ما روشن گشت.

۱- جامع العلوم والحکم، ج ۲، ص ۹۹.

۲- مسند احمد، ج ۶، ص ۹۱، ۱۶۳، ۲۱۶؛ نسائی در السنن الکبری، ج ۶، ص ۴۱۲.

۳- نک: حاشیه السننی علی سنن النسائی، ج ۳، ص ۲۰۰.

۴- قبلا بیان شد.

۵- قبلا بیان گردید.

۶- جامع العلوم والحکم، ج ۲، ص ۹۹.

مبحث پنجم: اخلاق در اسلام

اخلاق در دین اسلام، جایگاه و ارزش والایی دارد. در ادامه، مطالبی در این باره بیان خواهد شد.

۱- مفهوم واژه اخلاق

اخلاق جمع خُلُق و الخُلُق بوده و خُلُق: همان طبیعت و سرشت را گویند که جمع آن، اخلاق می‌شود.

این منظور می‌گوید: «در قرآن کریم چنین آمده است:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَّ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [القلم: ۴]

«و یقیناً تو [ای محمد ﷺ] بر اخلاق و خوی بسیار عظیم و والایی هستی.»
اخلاق که جمع است، جمع مکسر دیگری ندارد و خُلُق و خُلُق به معنای سرشت است.»^(۱)

همچنین می‌گوید: «خُلُق - با ضم و سکون لام - همان روش و آیین و طبیعت و سرشت است.»^(۲)

جاحظ چنین می‌آورد: «خلق حالتی نفسانی است که انسان در آن حالت، کارهایش را بدون تفکر و اختیار انجام می‌دهد.
خلق در برخی افراد، غریزی و ذاتی است، اما در بعضی دیگر، فقط با ریاضت و تلاش حاصل می‌شود.»^(۳)

۲- تعریف حُسن خلق

این عبارت از دو کلمه ترکیب شده است؛ یعنی واژه حُسن و کلمه خلق. مفهوم خلق بیان شد، ولی ابن منظور در توضیح واژه حُسن می‌گوید: «حُسن ضدّ و نقیض قبح و زشتی است.»^(۱)

۱- لسان العرب، ج ۱۰، صص ۸۶-۸۷؛ معجم مقاییس اللّغة، ج ۲، صص ۲۱۳-۲۱۴.

۲- همان.

۳- تهذیب الأخلاق، جاحظ، ص ۱۲.

وی از قول ازهری می‌آورد که: «حُسن صفتِ هر آنچه زیبا و خوب باشد، است.»^(۲) و از قول جوهری چنین می‌آورد: «جمع آن برخلاف قیاس، محاسن می‌شود، گویی که جمع محسن است.»^(۳)

و می‌گوید: «محاسن در حوزهٔ اعمال، ضدّ مساوی و بدی‌هاست.»^(۴) پس مفهوم واژهٔ «حُسن» همین است.

اما دربارهٔ اصطلاح «حُسن خلق» تعریف‌های متعدّد و مشابهی بیان شده است. می‌توان گفت که: حُسن خلق یعنی آراسته‌شدن با فضایل و مکارم؛ مانند خوشرویی، نرمی، سخن نیکو، کرامت نفس، پرهیز از آزار، بخشندگی، پاک‌دلی، بردباری، صبر، عفو، شجاعت و سایر نیکی‌ها و دوری از آنچه بر ضدّ موارد مذکور است. این تعریف، بهترین و آسان‌ترین توضیح دربارهٔ حُسن خلق به شمار می‌رود و در ادامه، مطالبی بیان خواهد شد که اصطلاح مذکور را روشن‌تر می‌سازد.

۳- مفهوم اخلاق نیکو

پیامبر ﷺ فرمودند: «إِتَّقِ اللَّهَ حَيْثُمَا كُنْتَ وَاتَّبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمَحُّهَا وَخَالِقِ النَّاسَ بِخُلُقٍ حَسَنٍ»^(۵)؛ «هرجا که بودی، از الله تعالی بترس و پس از بدی، نیکی کن که آن بدی را از بین ببرد و با مردم، با اخلاق نیک رفتار نما.»

شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته الله می‌گوید: «بهترین اخلاق نیک با مردم این است که با هرکس از تو بریده و قهر کرده، با سلام، اکرام، دعا، استغفار، تحسین و ملاقاتش ارتباط برقرار کنی و به کسی که تو را از آموزش و منفعت و مال، محروم نموده، بخشش نمایی و کسی را که خون یا مال و آبرویی را از تو ضایع و تباه کرده، عفو کنی. برخی از این کارها واجب و برخی دیگر، مستحب است.»^(۶)

۱- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۱۴.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان، ص ۱۱۶.

۵- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۹؛ آلبانی رحمته الله این حدیث را صحیح دانسته است، ۵۱۹.

۶- مجموع فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیّه، جمع و ترتیب: عبدالرحمان بن قاسم و پسرش؛ محمّد، ج ۱۰، ص ۶۵۸.

۴- مفهوم خلق عظیم

الله ﷻ در توصیف پیامبر ﷺ فرمود:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [القلم: ۴]

«و یقیناً تو [ای محمد ﷺ!] بر اخلاق و خوی بسیار عظیم و والایی هستی.»

پاک و منزّه است ذاتی که مقام و منزلتش این قدر بزرگ و احسانش این اندازه کامل است. به بزرگی فضل و کمال و فراگیری لطف و احسانش بنگر که چگونه خودش می‌بخشد و سپس تحسین می‌کند؟!»^(۱)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته می‌گوید: «خُلُقِ عَظِيمِی که الله تعالی محمد ﷺ را با آن توصیف نموده، همان دین مشتمل بر تمامی دستورات الهی است، چنانکه مجاهد و دیگران بر این باور بودند.

یعنی همان تفسیر و توضیح قرآن، چنانکه اُمّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «اخلاق پیامبر ﷺ، قرآن کریم بود.»^(۲)

اخلاق واقعی و حقیقی، اقدام به فرمانبرداری و انجام آنچه الله متعال دوست دارد، از روی میل و با دلی گشاده است.»^(۳)

ابن قیّم رحمته در تفسیر آیه قبلی چنین می‌آورد: «ابن عبّاس و مجاهد رضی الله عنهما می‌گویند: یعنی بر دین بزرگی هستی که از دیدگاه من، هیچ دینی محبوب‌تر و پسندیده‌تر از آن نیست. و مراد دین اسلام است.

حسن می‌گوید: هدف، آداب قرآنی است.

قتاده می‌گوید: مراد، همان دستورات و محرّمات الهی است که به وسیله قرآن بیان می‌گردد.

یعنی اخلاقی داری که الله جل جلاله تو را به وسیله آن در قرآن برتری داد.»^(۴)

۱- نک: إحياء علوم الدّین، ابو حامد غزالی، ج ۲، صص ۳۵۷-۳۵۸.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۷۴۶ به نقل از هشام بن حکیم که از اُمّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها در مورد اخلاق رسول الله ﷺ پرسید.

۳- مجموع الفتاوی، ابن تیمیّه، ج ۱۰، ص ۶۵۸.

۴- مدارج السّالکین، ج ۲، ص ۲۸۹.

شیخ محمد طاهر بن عاشور رحمته الله علیه می‌آورد: «خُلُق عظیم: یعنی برترین اخلاق و کامل‌ترین آن که در سرشت انسان به نهایت کمال مطلوب رسیده است، چون مکارم اخلاق در وجود پیامبر صلی الله علیه و آله جمع شده بود و ایشان با وجود تفاوت شرایط، همواره با مردم به نیکی رفتار می‌نمودند و از این رو، خُلُق عظیم برتر از مطلق اخلاق نیکوست.»^(۱)

همچنین می‌گوید: «بدان که بهترین و کامل‌ترین خُلُق عظیم که برترین اخلاق نیک هم به شمار می‌رود، عبارت است از: دینداری، شناخت حقایق، بردباری، عدالت، صبر بر سختی‌ها، اعتراف به احسان فرد نیکوکار، تواضع، زهد، پاکدامنی، عفو، بخشنده‌گی، حیا، شجاعت، راه و روش نیکو، آرامش، وقار، رحمت، رفتار و برخورد نیک. اخلاق در ذات و باطن انسان وجود دارد و نشانه‌هایش اعمال صاحب آن در سخن، خوشرویی، پایداری، داوری، تحرک و آرامش، خوراک و نوشیدنی، ادب‌نمودن خانواده و افراد تحت تکفل و نتایج این امور؛ همچون احترام در نزد مردم و تعریف و شهرت اوست.

نشانه‌های اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله نیز علاوه بر موارد فوق، اداره امور امت و ویژگی‌های مخصوص ایشان؛ مانند فصاحت سخن و جملات کامل و بلیغشان است.»^(۲)

۵- فضایل حُسن خُلُق

شریعت اسلام دلایلی بیان نمود که نشان می‌دهد اخلاق نیک، فضایی بزرگ دارد و باعث ایجاد خیر و سعادت دنیا و آخرت می‌گردد؛ از جمله:

۱- حُسن خُلُق فرمانبرداری از دستور الهی است: الله عز و جل می‌فرماید:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۹]

«[ای پیامبر صلی الله علیه و آله!] گذشت را پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از نادانان روی بگردان.»

۲- این ویژگی، اطاعت از رسول الله صلی الله علیه و آله به شمار می‌رود، زیرا ایشان در احادیث بسیاری توصیه به این کار نموده‌اند؛ از جمله روایت معاذ رضی الله عنه که در آن چنین

۱- تفسیر التّحریر والتّنویر، ج ۲۹، ص ۶۴.

۲- همان، ص ۶۵.

آمده است: «وَخَالِقِ النَّاسِ يَخْلُقِ حَسَنًا»؛ «و با مردم، با اخلاقی نیک رفتار کن.»

۳- این عمل، به معنای پیروی از پیامبر ﷺ است: الله تعالی می فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱]

«یقیناً برای شما در زندگی رسول الله ﷺ سرمشق نیکویی است.»

۴- اخلاق نیک، باعث بالارفتن درجات و مقامها می شود: پیامبر ﷺ فرمودند: «إِنَّ

العَبْدَ لَيَبْلُغُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ»^(۱)؛ «همانا بنده به وسیله اخلاق نیکش، به مقام فرد روزه دار شب زنده دار [کسی که نماز شب می خواند] می رسد.»

۵- یکی از بزرگترین و مهمترین عوامل ورود به بهشت است: رسول الله ﷺ

فرمودند: «أَعْظَمُ مَا يُدْخِلُ الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ»^(۲)؛ «بزرگترین [و بیشترین] عاملی که باعث ورود [مردم] به بهشت می شود، تقوای الهی و اخلاق نیکوست.»

۶- اخلاق نیک باعث نزدیکی به مجلس رسول الله ﷺ در روز قیامت می شود:

پیامبر ﷺ فرمودند: «إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَيَّ وَ أَقْرَبَكُمْ مِنِّي مَجْلِسًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا»^(۳)؛ «همانا محبوبترین شما در نزد من و نزدیکترینتان به من در روز قیامت، خوش اخلاقترین شماست.»

۱- سنن ابی داود، شماره حدیث: ۴۷۹۸؛ حاکم به نقل از أم المؤمنین عایشه رضی الله عنها. حاکم می گوید:

اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین، صحیح است و آن دو این حدیث را نقل نکرده اند... ذهبی با وی موافق بوده و آلبانی آن را در السلسلة الصحيحة، شماره حدیث: ۷۹۵، صحیح دانسته است.

۲- سنن ترمذی، شماره حدیث: ۲۰۰۴؛ ابن ماجه، شماره حدیث: ۴۲۴۶؛ ابن حبان، شماره حدیث:

۴۷۶؛ حاکم، ج ۴، ص ۳۲۴. تمامی آنان این حدیث را از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده اند و ترمذی رحمته الله می گوید: حدیث مذکور، صحیح و غریب است. حاکم اسنادش را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافق است.

۳- مسند احمد، ج ۴، صص ۱۹۳-۱۹۴؛ سنن ترمذی، شماره حدیث: ۲۰۱۸. ترمذی رحمته الله این حدیث

را حسن و غریب می داند.

- ۷- باعث کسب محبت الهی می‌گردد: اسامه بن شریک رضی الله عنه می‌گوید: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، به گونه‌ای که گویا پرنده روی سرمان باشد [که در این حالت، انسان تکان نمی‌خورد تا پرنده نپرد] و هیچ‌یک از ما صحبت نمی‌کرد تا این که گروهی آمده و پرسیدند: محبوب‌ترین بندگان الهی در نزد الله تعالی چه کسانی هستند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ دادند: «أَحْسَنُهُمْ أَخْلَاقًا»^(۱)؛ «خوش‌اخلاق‌ترین آنان».
- ۸- در روز قیامت، اخلاق نیک سنگین‌ترین عمل در ترازوی اعمال است: ابودرداء رضی الله عنه روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَثْقَلُ فِي مِيزَانِ الْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ»^(۲)؛ «در روز قیامت، چیزی سنگین‌تر از خوش‌خلقی در ترازوی اعمال بنده نیست».
- ۹- اخلاق نیک سبب افزایش عمر و آبادانی سرزمین می‌گردد: پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «حُسْنُ الْخُلُقِ، وَحُسْنُ الْجَوَارِ، يُعَمِّرَانِ الدِّيَارَ، وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ»^(۳)؛ «خوش‌خلقی و همسایگی خوب، سرزمین‌ها را آباد و عمرها را زیاد می‌کند».
- ۱۰- باعث به دست آوردن دل‌ها، آسان‌شدن کارها و حفاظت از شرّ مخلوقات می‌شود.
- ۱۱- خوش‌اخلاقی سبب نام و یاد نیک و افزایش علم می‌گردد.
- ۱۲- اخلاق نیک باعث آسایش خاطر، خوشی زندگی و حفاظت از ضررهای زندگی و عجله می‌شود.^(۴)

۱- طبرانی در المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۸، شماره حدیث: ۴۷۱؛ هیثمی در المجمع، ج ۸، ص ۲۴ می‌گوید: رجال این حدیث، همچون رجال روایت صحیح هستند.

۲- مسند احمد، ج ۶، ص ۴۴۶-۴۴۸؛ سنن ابی داود، شماره حدیث: ۴۷۹۹؛ سنن ترمذی، شماره حدیث: ۲۰۰۳ که آن را حسن و صحیح دانسته است؛ ابن حبان، شماره حدیث: ۴۸۱؛ خرائطی، شماره حدیث: ۵۰؛ آلبنی رحمته الله علیه این حدیث را در صحیح خود، شماره حدیث: ۸۷۶ صحیح می‌داند.

۳- مسند احمد، ج ۶، ص ۱۵۹؛ آلبنی رحمته الله علیه روایت فوق را در صحیح خود، شماره حدیث: ۵۱۹ صحیح دانسته است.

۴- برای توضیحات بیشتر، نک: سوء الخلق؛ مظاهره، أسبابه، علاجه، محمد الحمد، صص ۶۰-۸۱.

۱۳- آیا امکان دستیابی به اخلاق نیک وجود دارد یا نه؟ در پاسخ می‌توان گفت: همان‌گونه که اخلاق و طبیعت، غریزی و فطری است، اکتسابی و نوعی عادت نیز به شمار می‌رود که با تلاش و به کارگیری اسباب حاصل می‌شود.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ [الزَّعْد: ۱۱]

«بی‌گمان الله تعالی حالت [و سرنوشت] هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد تا وقتی که آنان آنچه در ضمیرشان است را تغییر دهند.»

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ [الشَّمْس: ۹]

«بدون تردید هرکس که نفس خود را تزکیه [و پاک] کرد، رستگار شد.»

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّمَا الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ، وَإِنَّمَا الْحِلْمُ بِالتَّحَلُّمِ، وَمَنْ يَتَحَرَّ الْحَيَّرَ يُعْطَهُ، وَمَنْ يَتَوَقَّ الشَّرَّ يُؤَقَّهُ»^(۱)؛ «بدون تردید علم با آموختن و همانا بردباری با شکیبایی کردن حاصل می‌گردد و هرکس به دنبال خیر باشد، به او داده می‌شود و کسی که از بدی پرهیز نماید، از آن حفاظت می‌گردد.»

همچنین فرمودند: «وَخَالِقِ النَّاسِ بِمُحَلِّقِ حَسَنٍ»^(۲)؛ «و با مردم، با اخلاقی نیک رفتار کن.»

عبارات فوق و بسیاری دیگر دلالت دارند که تغییر سرشت و اخلاق امری ممکن و قابل دسترس بوده و دشوار و محال نیست، برخلاف افرادی که معتقدند این ویژگی در انسان ثابت و غیرقابل تغییر است؛ آنان دلیل می‌آوردند که این امور غریزی و فطری هستند و برخی سرشت‌ها از ابتدا برخوردار از آن بوده و امکان تغییر و جدایی‌اش وجود ندارد.

اگر اخلاق غیر قابل تغییر می‌بود، توصیه‌ها و مواعظ و ادب‌آموزی‌ها بی‌فایده و بیهوده به شمار می‌رفت و دستور به فراگیری فضایل و دوری از رذیلت‌ها، تکلیف به عملی ناممکن بود و هرگز فرد عاقل چنین موردی را نمی‌پذیرد.

۱- خطیب بغدادی این روایت را در تاریخ خود، ج ۹، ص ۱۲۷ آورده و آلبانی در صحیحۀ خویش، شماره حدیث: ۳۴۲ گفته که اسنادش حسن یا نزدیک به حسن است.

۲- قبلا بیان گردید.

در صورتی که فردی از لحاظ فطری و ذاتی، برخوردار از اخلاق نیکو باشد، سپس آن را با نیکی‌های دیگر پرورش دهد و با آداب شریعت درخشان اسلام ادب نماید و با تمرین و آموزش تقویت کند؛ این کار نورِ علی نور بوده و فضل و احسان الهی است که به هرکس بخواهد، می‌بخشد.^(۱)

۱- نک: إحياء علوم الدّین، غزالی، ج ۳، صص ۵۵-۵۶؛ جوامع الآداب، قاسمی، ص ۴.

بخش دوم:

منابع قانون گذاری در دین اسلام

مقدمه

مبحث اول: ماهیت و شواهد صداقت قرآن کریم

مبحث دوم: مفهوم و اهمیت سنت

مبحث سوم: شیوه های حفاظت سنت نبوی

مبحث چهارم: جایگاه سنت نسبت به قرآن کریم

مقدمه

قرآن و سنت، دو منبع قانون‌گذاری در دین اسلام به شمار می‌روند که عقاید، قوانین، احکام، آداب و امثال آن از این دو مصدر گرفته می‌شود. شرح و توضیح این مطلب در مباحث پیش رو از طریق بیان ماهیت قرآن و سنت و دلایل منبع‌بودن آن‌ها و آنچه در این چارچوب می‌گنجد، خواهد آمد.

مبحث اول:

ماهیت و شواهد صداقت قرآن کریم

۱- ماهیت قرآن کریم

أ- تعریف لغوی قرآن

برخی از زبان‌شناسان معتقدند که واژه «قرآن» مصدر بر وزن فَعْلان مانند عُفْران، شُکران، رُجْحان و گرفته‌شده از قرأ، قراءه و قرأناً است. گروهی دیگر بر این باورند که «قرآن» اسم علم غیرمشتق بوده و از «قرأ» گرفته نشده، اما نامی برای کتاب الله است؛ مانند سایر کتاب‌های آسمانی؛ همچون تورات و انجیل.

برخی می‌گویند: «قرآن» به معنای جمع‌آوری بوده و علت نامگذاری قرآن این است که سوره‌ها را جمع نموده و باهم گرد می‌آورد.^(۱)

ب- تعریف اصطلاحی قرآن

علما تعاریفات زیادی برای قرآن آورده‌اند که کامل‌ترین و بهترین آن‌ها، این تعریف است: «قرآن کلام معجز الهی است که بر پیامبر ﷺ نازل شده و به صورت تواتر نقل گشته و به قصد عبادت، تلاوت می‌شود.»^(۲)

مراد از «کلام معجز الهی»، این است که سخن انس و جن، فرشتگان، پیامبر یا رسول نیست، بلکه کلام الله ﷻ بوده و آنگونه که شایسته اوست، قطعاً سخن گفته است.

با عبارت «نازل‌شده بر پیامبر ﷺ»، کتاب‌های نازل‌شده بر پیامبران پیش از سیدنا محمد ﷺ از تعریف مذکور خارج می‌شود؛ مانند صُحُف ابراهیم، تورات نازل‌شده بر موسی و انجیل نازل‌شده بر عیسی علیه السلام.

و با قید «تواتر»، آنچه گفته می‌شود قرآن است و به صورت تواتر نقل نگشته، خارج می‌شود.

۱- لسان العرب، ابن منظور، ج ۱، صص ۱۲۸-۱۲۹؛ البیان فی علوم القرآن، محمد بن علی حسن و

سلیمان قرعاوی، ص ۳.

۲- البیان فی علوم القرآن، ص ۳.

با جمله «به قصد عبادت، تلاوت می‌شود»، حدیث قدسی خارج می‌گردد، چون به منظور عبادت، خوانده نمی‌شود هر چند منسوب به الله ﷻ است.^(۱)

ج - اسم‌های قرآن کریم

الله تعالی بیش از ۵۰ اسم برای قرآن مجید نام می‌برد که مشهورترین آن‌ها عبارتند از:

کتاب: زیرا مشتمل بر انواعی از قصه‌ها، آیات، احکام و اخبار، به شیوه‌های مخصوصی است.

ذکر: چون شامل مواضع، تحذیر و اخبار امت‌های پیشین است.
و نیز بدین سبب که دارای شرافت و عزت برای کسی است که به آن ایمان آورد و آیاتش را تصدیق نماید، زیرا قرآن کریم حق و باطل را از هم جدا می‌سازد.^(۲)

۲- صداقت و جایگاه و حفاظت قرآن از تحریف

قرآن کریم آخرین، طولانی‌ترین و کامل‌ترین کتاب آسمانی و حاکم بر آن‌هاست.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ﴾

[المائدة: ۴۸]

«و [این] کتاب [قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم درحالی که تصدیق‌کننده کتاب‌های پیش از خود بوده و بر آن‌ها شاهد و نگاهبان است.»

﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ

وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [یونس: ۳۷]

«و [سزاوار] نیست این قرآن، به دروغ [بدون وحی الهی] به الله نسبت داده شود؛ بلکه تصدیق‌کننده چیزی است که پیش از آن [نازل شده] است و بیان و تفصیل [آن] کتاب است. تردیدی در آن وجود ندارد، از [جانب] پروردگار جهانیان است.»

﴿مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى

وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [یوسف: ۱۱۱]

۱- همان.

۲- همان، صص ۵-۶.

«این [قرآن] سخنی نبود که [به دروغ] بافته شود، بلکه تصدیق کننده کتاب‌های پیش از خود بوده و بیان کننده [و شرح] هرچیز و هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می‌آورند.»

مفسران در توضیح عبارت: ﴿وَمُهَيِّمِنَا عَلَيْهِ﴾ می‌گویند که یعنی نگهبان و گواه بر کتاب‌های آسمانی پیش از خود و تصدیق کننده آن‌هاست؛ یعنی مطالب صحیح‌شان را تصدیق نموده و تحریف و تغییر صورت گرفته در آن‌ها را رد می‌کند و این موارد را منسوخ یا اثبات و تأیید می‌نماید.

به همین علت، تمامی پیروان کتاب‌های پیشین؛ کسانی که از دین‌شان برنگشته‌اند، قرآن را نیز قبول دارند، چنانکه الله تعالی می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۲﴾ وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا ءَأَمَّا بِيَدِنَا إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ﴾ [القصص: ۵۲-۵۳]

«کسانی که پیش از این [قرآن]، به آنان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، به آن ایمان می‌آورند. و وقتی [قرآن] بر آنان خوانده شود، می‌گویند: به آن ایمان آوردیم، بدون تردید این حق از سوی پروردگار ماست، همانا ما پیش از [نزول] آن هم مسلمان بودیم.»

الله متعال از کسی دین و روشی غیر از آنچه در قرآن کریم آمده است را قبول نمی‌کند.^(۱)

شیخ عبدالرحمان بن سعدی رحمته درباره ﴿وَمُهَيِّمِنَا عَلَيْهِ﴾ می‌گوید: «یعنی شامل آنچه در کتاب‌های پیشین بوده، است و علاوه بر آن، مطالب بیشتری در حوزه الهیات و اخلاق روانی دارد. بنابراین قرآن کریم تأییدکننده تمامی حقایق موجود در کتاب‌های پیشین است و دستور و تشویق به آن‌ها نموده و راه‌های رسیدن به این حقایق را گسترده ساخته است.

کتابی که خبر گذشتگان و آیندگان در آن وجود دارد؛ کتابی که دارای حکم و حکمت است و هر حکمی از احکام کتاب‌های پیشین را که تصدیق نموده، مقبول و

۱- نک: أعلام السنّة المنشورة لإعتقاد الطائفة التّاجيّة المنصورة، حافظ حکمی، صص ۸۱-۸۲،

هر آنچه را رد کرده، مردود و تحریف شده است، زیرا اگر از نزد الله تعالی می‌بود، قطعاً با آن مخالفت نمی‌کرد.^(۱)

قرآن کریم آخرین رسالت و پیام الهی به بشریت و بلکه برای تمامی جنّ و انس است، برخلاف کتاب‌های آسمانی قبلی که برای اقوامی خاص و دورانی معین و محدود فرستاده می‌شد.

علاوه بر این، قرآن محفوظ از زیادت و نقصان و تحریف بوده و الله متعال ضامن حفاظتش شده است:

﴿إِنَّا مَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]

«همانا ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم.»
ذکر همان قرآن است.

مفسران در تفسیر آیه مذکور می‌گویند: یعنی ما این قرآن را نازل کردیم، ﴿وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾؛ یعنی از هر آنچه شایسته قرآن نباشد؛ مانند اشتباه و تغییر، تحریف، زیادت، نقصان و امثال آن حفاظت می‌کنیم و هیچ‌کس نمی‌تواند باطلی را بر آن بیفزاید یا حقیقتی را از آن حذف کند.^(۲)

قرآن مجید تأثیرات فراوانی در دل‌ها دارد. کسی که با تمام وجود به قرآن گوش دهد، قطعاً تأثیرات بزرگی را در جانش خواهد یافت هرچند معانی و دلالت‌هایش را نفهمد و اگرچه آشنا به زبان عربی نباشد. این رازی از اسرار قرآن بوده که بیانگر عظمت و شکوه آن است.

قرآن کریم بیشترین تأثیر را در پیشرفت و رستگاری امت‌ها داشته و دارد. الله تعالی به وسیله این کتاب، قوم عرب را بزرگان حکمت و هدایت و بهترین امت برای راهنمایی مردم ساخت، پس از اینکه در تاریکی‌های جهالت سرگردان و گمراه بودند.

یکی از ویژگی‌های قرآن این است که شگفتی‌هایش پایانی ندارد و با تکرار زیاد، کهنه و تکراری نمی‌شود، بلکه هر اندازه که انسان قرآن کریم را بیشتر تلاوت نماید، به همان اندازه شیرینی و جذابیتش بیشتر می‌گردد.

۱- تیسیر الکریم الرّحمن فی تفسیر کلام المّان، ابن سعدي، ج ۱، ص ۴۹۰.

۲- نک: زاد المسیر فی علم التّفسیر، ابن جوزی، ج ۴، ص ۳۸۴؛ فتح القدير، شوکانی، ج ۳، ص ۱۳۹.

از دیگر ویژگی‌هایش این است که الله ﷻ فراگیری و حفظ آن را آسان نموده و به همین سبب، بسیاری از فرزندان مؤمنان قرآن کریم را حفظ می‌کنند. همچنین این کتاب آسمانی مشتمل بر عادل‌ترین، بزرگ‌ترین، گرامی‌ترین و فراگیرترین احکام است و هیچ مسئلهٔ کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه به طور اجمال یا تفصیل، به آن پرداخته و هر انسان منصف و عاقلی این مطلب را قبول دارد هرچند که هم مسلمان نباشد.^(۱)

علاوه بر مطالب فوق، در مبحث بعدی و نیز در مبحث اعجاز قرآن، سخنان بیشتری دربارهٔ جایگاه و ارزش قرآن کریم بیان خواهد شد.

مبحث دوم: مفهوم و اهمیت سنت

گفتار اول: مفهوم سنت نبوی

۱- مفهوم لغوی سنت

سنت در لغت به معنای روش و سیرت است. لبید بن ربیعہ رضی اللہ عنہ در معلقه مشهور خویش می‌سراید:

مِنْ مَعَشِرِ سَنَّتْ لَهُمْ آبَاؤُهُمْ وَلِكُلِّ قَوْمٍ سُنَّةٌ وَإِمَامُهَا^(۱)

«[من یا آن فرد بزرگ] از گروهی هستیم که پدران‌شان راه و رسم زندگی را برایشان نشان داده‌اند و هر قومی، روش و پیشوایی دارد [که از آن پیروی می‌کند].»
ابن منظور می‌گوید: «سنت: یعنی سیرت و روش نیک یا زشت.»^(۲)

۲- مفهوم اصطلاحی سنت

اگر لفظ سنت در شریعت اطلاق شود، یعنی آنچه پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم دستور داده یا نهی نموده و با گفتار یا رفتار خویش تأیید و اجرا کرده است. به همین سبب، در دلایل شرعی گفته می‌شود: کتاب و سنت؛ یعنی قرآن کریم و حدیث شریف نبوی.

با وجود این، از دیدگاه عالمان شریعت، مفهوم سنت با توجه به اختلاف رشته و تخصص آنان، متفاوت است.

در این بخش، مفهوم سنت از دیدگاه محدثان و از این لحاظ که دومین منبع قانون‌گذاری به شمار می‌رود، مورد نظر ماست.^(۳)
بنابراین می‌توان سنت را این‌گونه تعریف کرد:

۱- دیوان لبید بن ربیعہ، ص ۱۷۹.

۲- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۲۵.

۳- نک: المختصر فی علوم الحدیث، محمّد عجاج خطیب، ص ۱۵.

هر سخن، عمل، تأیید، ویژگی خَلْقی و فطری، صفت اخلاقی یا سیرت و روشی که از پیامبر ﷺ نقل شده و به اثبات رسیده است؛ فرقی نمی‌کند که پیش از بعثت یا پس از آن باشد.^(۱)

سنت از این لحاظ، مترادف با حدیث است.

بنابراین سخن منقول از پیامبر ﷺ یعنی احادیثی که ایشان آن‌ها را به مناسبت‌های متفاوتی گفته‌اند و نیز احکام، اعتقادات و آدابی که بیان فرموده‌اند.

مانند: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»^(۲)؛ «همانا [صحت و ارزش و پذیرش] اعمال بستگی به نیت‌ها دارد.»

مراد از عمل و فعل پیامبر ﷺ، آنچه صحابه رضی الله عنهم از اعمال ایشان نقل کرده‌اند؛ همچون وضو، نماز، عبادت، روزه و امثال آن.

و هدف از تقریر و تأیید، یعنی اعمالی که از صحابه رضی الله عنهم صادر شده و پیامبر ﷺ با سکوت، عدم انکار، موافقت یا تحسین خویش، آن‌ها را تأیید نموده‌اند که چون برخوردار از پذیرش و موافقت رسول الله ﷺ بوده، گویی که از ایشان صادر شده است.

به عنوان نمونه، وقتی پیامبر ﷺ نیزه‌بازی حبشی‌ها را در مسجد دیدند، سکوت نموده و آن را انکار نکردند.^(۳)

مراد از ویژگی و صفات فطری و خَلْقی رسول الله ﷺ، شکل و سیمایشان؛ همچون چهره سرخ‌گون پیامبر ﷺ و قد بلند و رنگ پوست و تبسم ایشان است.

هدف از صفات اخلاقی، تمامی رفتار و شمایل رسول الله ﷺ است. قید پیش از بعثت، شامل همه حالات ایشان پیش از بعثت، و عبارت بعد از بعثت، شامل تمامی شرایط و حالاتی که پس از بعثت داشتند، می‌شود، زیرا پیامبر ﷺ پیشوای رهنما و اسوه بودند، چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم:

۱- نک: السنّة ومکانتها فی التّشريع الإسلامی، مصطفی سباعی، ص ۵۹؛ المختصر من علوم الحدیث، ص ۱۶.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۹۰۷ با این الفاظ: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ...».

۳- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۴۹۳۸؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۸۹۲.

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۱]

«قطعاً برای شما در زندگی رسول الله ﷺ سرمشق نیکویی است؛ برای آنان که به الله تعالی و روز آخرت امید دارند و الله را بسیار یاد می‌کنند.»^(۱)

گفتار دوم: اهمیت و جایگاه سنت در قانون اسلامی

سنت نبوی دومین منبع قانون‌گذاری در اسلام به شمار می‌رود و بخشی از وحی و ذکری بوده که الله تعالی ضامن حفاظت آن شده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]

«همانا ما ذکر [وحی] را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم.»

این وعده و ضمانت، شامل حفاظت قرآن و سنت نبوی که تفسیرکننده قرآن و نیز حکمت نازل شده است، می‌شود، چنانکه الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾ [النساء: ۱۱۳]

«و الله متعال کتاب و حکمت [سنت] را بر تو نازل کرد و آنچه را نمی‌دانستی، به تو آموخت.»

ابن حزم رحمته الله می‌گوید: «وحی نازل شده از جانب الله متعال بر دو نوع است:

۱. وحی تلاوت شده و نگاشته شده به صورتی اعجاز‌آور؛ یعنی همان قرآن؛
۲. وحی روایت شده و منقول و غیرنوشته و بدون اعجاز و غیر متلو [تلاوت شده] که خوانده شده است.

مراد از نوع دوم، خبر منقول از رسول الله ﷺ است که مراد الله تعالی را برای ما بیان می‌کند. الله ﷻ در آیه زیر می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [التحل: ۴۴]

«و [ما این] قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه به سوی آنان نازل شده است را روشن سازی.»^(۲)

۱- نک: السنّة ومكانتها في التشريع الإسلامي، صص ۵۹-۶۰؛ المختصر الوجيز في علوم الحديث، صص ۱۵-۱۷.

۲- أحكام الإحكام في أصول الأحكام، ابن حزم، ج ۱، ص ۴۴۰.

اینکه می‌گوییم الله متعال قرآن و سنت را حفاظت می‌کند بدین معنا نیست که کسی قصد زیاد و کم‌نمودن آن‌ها را نمی‌کند، بلکه این کار، در گذشته و اکنون بسیار اتفاق افتاده است.

مراد این است که الله تعالی برخی از عالمان اسلام را مکلف نموده و توفیق می‌دهد تا دروغ و زیادت و نقصان را از کتاب الله و سنت نبوی دور سازند.

شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته در این باره می‌گوید: «بدون تردید دین اسلام از جانب الله متعال، حفاظت شده است و از آنجا که الفاظ قرآن محفوظ بوده و به طور تواتر نقل می‌شود، کسی اراده و طمع نداشته که چیزی از آن را باطل نماید یا موردی را بر آن بیفزاید، برخلاف کتاب‌های پیشین. الله تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]

«همانا ما وحی را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم.»

و برخلاف احادیث بسیاری که شیطان قصد تحریف و تغییر عبارات آن‌ها را از طریق زیادت و نقصان و ایجاد دروغ در متون و اسنادشان را داشته است، اما الله متعال افرادی را می‌فرستد و توفیق می‌دهد تا آن‌ها را حفاظت نمایند و تحریف زیاده‌روها، سرقت خطاکاران و تفسیر اشتباه نادانان را دور سازند و آنچه دروغ‌پردازان بر الفاظ شان و اهل تحریف در معانی‌شان افزوده را آشکار و روشن نمایند.^(۱)

وی در جایی دیگر چنین می‌آورد: «اگر در تفسیر قرآن، روایت حدیث یا تفسیر آن، اشتباهی صورت گیرد، الله تعالی افرادی از این امت را مکلف می‌سازد تا آن را روشن نمایند و علیه اشتباه خطاکار و دروغ‌فرد دورغ‌پرداز، دلیل بیاورند، زیرا امت اسلام هرگز بر گمراهی جمع نمی‌شود و همواره تا روز قیامت در میان‌شان، گروهی پیروز و بر حق وجود خواهد داشت، چون آخرین امت هستند و پس از آنان، پیامبری نمی‌آید و بعد از کتابشان، کتابی نیست، درحالی که وقتی امت‌های پیشین دچار تغییر و تحریف می‌شدند، الله متعال پیامبری را مبعوث می‌نمود تا حقیقت را برایشان روشن سازد و آنان را امر و نهی کند.

اما پس از محمد ﷺ پیامبری نمی‌آید و الله تعالی ضمانت نموده تا آنچه نازل کرده را حفاظت کند و این امت را بر گمراهی جمع نسازد، بلکه در هر دوره‌ای برای امت اسلام، افرادی از اهل علم و قرآن را تعیین می‌نماید تا دینش را حفاظت کنند.^(۱) در نتیجه، قرآن کریم نخستین منبع اسلام - از لحاظ اعتقادی، قوانین و اخلاق و آداب - به شمار می‌رود، چون کلام معجز الهی است که به وسیله جبرئیل امین (علیه السلام) بر پیامبر ﷺ نازل گشته و تمامی الفاظش به صورت متواتر نقل شده و به قصد عبادت، تلاوت می‌گردد و در مصاحف نوشته می‌شود.

هر آنچه از پیامبر ﷺ نقل شده است - غیر از قرآن کریم -؛ مانند سخنان اعتقادی، توضیح احکام شرعی و اجرای عملی آنچه در قرآن آمده؛ یعنی همان سنت یا حدیث نبوی، توسط وحی یا اجتهاد پیامبر ﷺ صورت گرفته و ایشان هرگز بر اجتهاد اشتباه باقی نمانده‌اند.

بر این اساس، مرجع سنت، وحی است؛ به عبارتی دیگر، قرآن کریم وحی تلاوت شده است که به قصد عبادت، تلاوت می‌شود، ولی سنت وحی غیر متلو بوده و به منظور عبادت، تلاوت نمی‌شود. سنت مراد الله تعالی را برای ما روشن می‌سازد، زیرا الله ﷻ خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [التحل: ۴۴]

«و [اما این] قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه به سوی آنان نازل شده است را روشن سازی.»

بنابراین قرآن کریم، نخستین منبع و سنت دومین منبع قانون‌گذاری و متلازم و وابسته به یکدیگرند و فرد مسلمان فقط با رجوع به این دو منبع، می‌تواند شریعت را بفهمد و هر مجتهد و عالمی به آن دو نیاز دارد.^(۲)

گفتار سوم: ادله حجیت سنت

شاید سؤال شود که: دلیل وجوب عمل به آنچه از پیامبر ﷺ ثابت شده و نیز دلیل اینکه سنت یکی از منابع قانون‌گذاری است، چیست؟

۱- الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح، ابن تيمية، ج ۳، ص ۹.

۲- نک: أعلام الموقعين، ابن قيم، ج ۱، ص ۴۸؛ المختصر الوجيز في علوم الحديث، ص ۲۹.

در پاسخ باید گفت که دلایلی در این باره وجود دارد که؛ از جمله:

أ- وجوب ایمان به رسول الله ﷺ

یکی از لوازم ایمان به رسالت، وجوب تصدیق و پذیرش هر آنچه از پیامبر ﷺ در امور دینی وارد شده، است، زیرا الله تعالی رسولان خویش را از میان بندگان برگزید تا شریعتش را به مردم برسانند، چنانکه می‌فرماید:

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ [الأنعام: ۱۲۴]

«الله آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد.»

﴿فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ [التحل: ۳۵]

«پس آیا بر پیامبران جز ابلاغ آشکار، [مسئولیت دیگری] هست؟!»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ

وَٱلْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِن قَبْلُ﴾ [النساء: ۱۳۶]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به الله و پیامبرش و کتابی که بر او نازل کرده و کتابی که

پیش از این فرستاده است، ایمان بیاورید [و بر آن پایدار باشید].»

﴿فَءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ ءَ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ

تَهْتَدُونَ﴾ [الأعراف: ۱۵۸]

«پس به الله و فرستاده‌اش؛ آن پیامبر اُمّی [درس‌نخوانده] که به الله متعال و کلماتش

ایمان دارد، ایمان بیاورید و از او پیروی کنید؛ باشد که هدایت شوید.»

آیه فوق به طور واضح، وجوب عمل به آنچه پیامبر ﷺ آورده و پیروی از ایشان را

ثابت می‌نماید.

این مطلب در تفسیر امام شافعی رحمته درباره آیه مذکور روشن است که می‌گوید:

«الله متعال کمالِ شروع ایمان - که غیر آن، پیرو آن است - را ایمان به الله و سپس به

رسولانش قرار داد.»^(۱)

ب- قرآن کریم

آیات بسیاری در پاسخ به سؤال مطرح‌شده وجود دارد که دلالت بر وجوب اطاعت از رسول الله ﷺ می‌کند؛ همچون:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [النساء: ۵۹]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید الله را و اطاعت کنید پیامبر ﷺ و صاحبان امرتان را، و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله تعالی و پیامبر باز گردانید؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید.»

ارجاع به الله متعال همان ارجاع به قرآن و ارجاع به رسول ﷺ همان ارجاع به سنت است.

در جایی دیگر از قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿وَمَا ءَاتَكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷]

«و آنچه رسول الله به شما بدهد، آن را بگیریید و از آنچه شما را از آن نهی کرده است، پس خودداری کنید.»

این سخن الله ﷻ چقدر در این زمینه، کامل و بلیغ است که می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ

حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵]

«نه، سوگند به پروردگارت که آنان ایمان نمی‌آورند مگر اینکه در اختلافات خویش، تو را داور قرار دهند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.»

ج- احادیثی که دلالت بر حجت بودن سنت می‌کند

مثلاً پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى

اللَّهُ»^(۱)؛ «هرکس که از من اطاعت کند، قطعاً از الله ﷻ اطاعت نموده و کسی که نافرمانی مرا کند، بدون تردید الله متعال را نافرمانی کرده است.»

همچنین فرمودند: «تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ اِعْتَصَمْتُمْ بِهِ فَلَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا: كِتَابَ اللَّهِ، وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ»^(۱)؛ «در میان شما، چیزی - یعنی کتاب الهی و سنت پیامبرش - را گذاشته‌ام که اگر به آن چنگ زنید، هرگز گمراه نمی‌شوید.»

و نیز فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهْدِيِّينَ، تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ»^(۲)؛ «بر شما باد پیروی از سنت من و سنت خلفای راشد و هدایت‌شده، به آن چنگ زنید و با [چنگ و] دندان ننگه دارید [و صبر نمایید].»

احادیث مذکور نشان می‌دهند که قرآن و سنت، به پیامبر ﷺ داده شده و چنگ‌زدن به آن دو و پذیرش آنچه در سنت آمده و عمل به آن همچون پذیرش و عمل به قرآن، واجب است.

علاوه بر این، رسول الله ﷺ دیگران را از مخالفت با دستوراتش برحذر داشتند و کسی که حدیث را به بهانه عمل به قرآن و تکیه محض بر کتاب الله، ترک می‌کند را نکوهش نموده‌اند. مقدم بن معدی کرب ﷺ روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمودند: «الْأَفِينِ أَحَدَكُمْ مَتَكِنًا عَلَى أُرَيْكْتِهِ يَأْتِيهِ الْأَمْرُ مِنْ أَمْرِي يَقُولُ: لَا تَدْرِي مَا هَذَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابٌ، أَلَا وَإِيَّيْ أَوْتِيْتُ الْكِتَابَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ»^(۳)؛ «نیایم [یا نبینم] که کسی از شما بر تختش تکیه زده باشد و امر [یا حدیثی] از من نزدش بیاید و او بگوید: ما نمی‌دانیم این چیست، در میان ما و شما کتابی [قرآن] وجود دارد [و فقط به آن عمل می‌کنیم]. آگاه باشید که به من، قرآن و مانند آن [حدیث] داده شده است.»

د- اجماع

مسلمانان به منظور پذیرش فرمان الله تعالی و رسول امانت‌دارش، بر وجوب عمل به سنت، اجماع و توافق داشته و احکام آن را همچون احکام قرآن کریم اجرا نموده‌اند،

۱- امام مالک رحمته الله علیه این حدیث را در المؤطا، ج ۲، ص ۷۹۹ آورده است؛ حاکم، شماره حدیث: ۳۱۸ و عبارت فوق را وی نقل کرده است.

۲- سنن ابی داود، شماره حدیث: ۴۶۰۷؛ سنن ترمذی، شماره حدیث: ۲۶۷۶. ترمذی رحمته الله علیه این حدیث را حسن و صحیح می‌داند.

۳- سنن ابی داود، شماره حدیث: ۴۶۰۴ و ۴۶۰۵؛ آل‌بانی رحمته الله علیه در صحیح سنن ابی داود، شماره حدیث: ۳۸۴۸ و ۳۸۴۹ گفته که این حدیث، صحیح است.

زیرا سنت براساس فرمایش الله تعالی در قرآن کریم، یکی از منابع قانون‌گذاری بوده و الله ﷻ گواهی داده که رسول الله ﷺ فقط آنچه به ایشان وحی می‌شود را پیروی می‌کنند:

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ ۗ إِن أَنْتَبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾ [الأنعام: ۵۰]

«بگو: من نمی‌گویم که خزاین الهی نزد من است و غیب نمی‌دانم، و به شما نمی‌گویم که من فرشته هستم، فقط از آنچه به من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم. بگو: آیا نابینا و بینا یکسانند؟! پس چرا نمی‌اندیشید؟!»^(۱)

الله ﷻ مردم را از مخالفت با فرمان پیامبر ﷺ بر حذر داشته و می‌فرماید:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [التور: ۶۳]

«پس کسانی که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید بترسند از اینکه فتنه‌ای ایشان را فرا گیرد یا عذابی دردناک به آنان رسد!»

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵]

«نه، سوگند به پروردگارت که آنان ایمان نمی‌آورند مگر اینکه در اختلافات خویش، تو را داور قرار دهند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.»

همچنین دستور داده که رسول الله ﷺ را در میان خود حاکم قرار دهند و به قضاوت ایشان راضی شوند:

﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹]

«و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله تعالی و پیامبر ﷺ باز گردانید.»

علما اجماع دارند که این ارجاع و حکم‌قراردادن پیامبر ﷺ پس از ایشان، مربوط به سنت رسول الله می‌شود و در آیات فوق، بزرگ‌ترین دلیل بر تحریم مخالفت با ایشان

وجود دارد و بنگر که چگونه الله متعال مخالفان پیامبر ﷺ را از فتنه؛ یعنی شرک یا گمراهی و از عذابی دردناک برحذر داشت؟!

و دقت کن که چگونه سوگند یاد کرد که اگر پیامبر ﷺ را برای حلّ اختلافات میانشان حکم قرار ندهند و راضی به قضاوت ایشان نشوند و ناراحت و مردّد گردند، ایمانشان را از دست می‌دهند؟!

همین مورد به عنوان وعید و تهدید علیه کسی که پس از شناخت حکم سنت، از روی تنبلی یا بی‌ارزش‌انگاری و...، سنت پیامبر ﷺ را ترک می‌کند، کافی است.^(۱)

۱- نک: أخبار الآحاد في الحديث النبوي، عبدالله بن جریر، صص ۱۷-۱۸.

مبحث سوم: شیوه‌های حفاظت سنت نبوی

مقدمه

دانستیم که سنت نبوی بخشی از وحی و ذکری به شمار می‌رود که الله تعالی حفاظت آن را ضمانت کرده است.

یکی از شیوه‌های حفاظت سنت، این است که الله ﷻ مسلمانان را مسؤول توجه به آن نموده و مردانی را فرستاده که کاملاً به این مسأله اهمیت داده و سنت را از دروغ و اشتباه دور ساخته و صحیح و ضعیفش را روشن نموده‌اند. این کار نسل به نسل انتقال یافته و مسلمانان در تمامی امور دینشان، به سنت رجوع نموده و به آنچه در آن است، عمل کرده و چنگ زده و بر این کار مداومت نمودند تا پیروی از پیامبر ﷺ را به صورتی شایسته انجام دهند.^(۱)

در مطالب پیش رو، این موضوع بیشتر روشن خواهد شد.

گفتار اول: مطالب موجود درباره گرامیداشت سنت و فضیلت حدیث و محدثان

از آنجا که سنت یکی از منابع قانون‌گذاری بوده و از پیامبر ﷺ گرفته شده و الله تعالی به مؤمنان فرمان داده که رسول الله ﷺ را گرامی بدارند و افرادی که صدایشان را در نزد ایشان پایین می‌آورند را تحسین نموده، قطعاً احترام به سنت نیز همچون احترام به پیامبر ﷺ لازم است و همین مطلب باعث شده که علما به گرامیداشت و بزرگداشت سنت توجه بسیاری داشته باشند. اکنون نمونه‌هایی از این موارد بیان می‌گردد:

۱. عمرو بن میمون روایت نموده که روزی ابن مسعود رضی الله عنه حدیث می‌گفت و زمانی که «قال رسول الله ﷺ» را بر زبان آورد، چنان بی‌قرار شد که دیدم عرق از پیشانی‌اش جاری گشت. و بنا بر روایتی، اشک از چشمانش جاری شد و رگ‌های گردنش متورم گشت.

۲. وقتی در نزد ابن سیرین رحمته الله علیه حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله خوانده می شد، اگر می خندید، فوراً مضطرب و خاشع می گشت.

۳. از امام مالک رحمته الله علیه بیش از هرکس دیگری، چنین مواردی نقل شده است. وی هرگاه قصد بیان حدیث می نمود، غسل می کرد، خوشبویی می زد، لباسی نو می پوشید، عمامه می گذاشت، بر روی تختی می نشست و بسیار فروتن بود و تا زمانی که از نقل حدیث فارغ می شد، از عود [گیاهی خوش بو] استفاده کرده و می گفت: دوست دارم که حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را گرامی بدارم.

امام مالک رحمته الله علیه ناپسند می دانست که در حالت ایستاده یا با عجله، حدیث نقل کند. قاضی عیاض این اخبار را در کتاب «الشفاء» آورده است.^(۱)

تمامی این موارد، به قصد گرامیداشت رسول الله صلی الله علیه و آله و بزرگداشت آن الفاظ شریف که برترین و باارزش ترین سخن پس از کلام الهی است، انجام می شد.^(۲)

الله صلی الله علیه و آله به فراگیری علم تشویق نموده و علما را توصیف کرده و به آنان اشاره نموده است، به گونه ای که گواهی علما را در کنار گواهی خود و فرشتگانش برای اثبات یگانگی خویش آورده و خشیت الهی را منحصر در آنان ساخته و کسانی که می دانند را با کسانی که نمی دانند، برابر ندانسته است.^(۳)

رسول الله صلی الله علیه و آله نیز به فراگیری علم تشویق نموده و خبر دادند که علما وارثان پیامبران علیهم السلام هستند و فرشتگان الهی بالهایشان را برای کسی که علم بیاموزد، می گسترانند.^(۴) احادیث بسیاری در این زمینه وجود دارد.

۱- نک: کتاب الشفاء، ج ۲، ص ۴۳.

۲- نک: أخبار الآحاد، ص ۱۹.

۳- مثلاً: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ﴾ [آل عمران: ۱۸]؛ «الله گواهی داده که معبودی [بر حق] جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش [نیز بر این مطلب گواهی می دهند].»، ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸]؛ «از میان بندگان الله، فقط دانایان از او می ترسند.»، ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الزمر: ۹] «بگو: آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند، با هم برابرند؟!»

۴- نک: حدیث صحیحی که امام احمد، ج ۴، ص ۲۳۹؛ ابوداود، شماره حدیث: ۳۶۴۱؛ ترمذی، شماره حدیث: ۲۸۲۳ و دیگران از ابودرداء رضی الله عنه روایت کرده اند.

بنابراین کسی که حدیث پیامبر ﷺ را داشته باشد و مشغول فراگیری و آموزش آن شود، مدح و توصیف فراوانی شامل حالش خواهد شد و همین مطلب برای شرافت و فضیلت حدیث و محدثان کافی است. صرف‌نمودن عمر در یادگیری و انتشار حدیث، بهتر از اشتغال به عبادات نفلی است، زیرا این کار، باعث بیان و تبلیغ قرآن، احیای سنت نبوی و اقتدای به پیامبر ﷺ در دعوت و تبلیغ می‌شود و اگر فقط فضیلت و پاداش فرستادن درود فراوان بر پیامبر ﷺ را ببرند، بازهم همین مقدار برایشان کافی است، چنانکه رسول الله ﷺ می‌فرماید: «أَوْلَى النَّاسِ بِِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَكْثَرُهُمْ عَلَيَّ صَلَاةً»^(۱)؛ «سزاوارترین [و نزدیک‌ترین] مردم به من در روز قیامت، کسی است که درود بیشتری بر من فرستاده باشد.»

همچنین باعث می‌شود که دعای پیامبر ﷺ شامل حال‌شان شود، چنانکه در مسند و سنن، از زید بن ثابت و دیگران روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: «نَضَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاهَا وَأَدَّأَهَا كَمَا سَمِعَهَا»^(۲)؛ «الله تعالی شاد و خرم بدارد بنده‌ای که سختم را بشنود، سپس آن را حفظ کند و همان‌گونه که شنیده است، آن را [به دیگران] برساند.»

علاوه بر این، باعث می‌شود فرمان پیامبر ﷺ اجرا گردد که می‌فرماید: «بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً»^(۳)؛ «از [قول] من تبلیغ کنید [و به مردم برسانید] اگرچه یک آیه باشد.»

گفتار دوم: توجه پیشینیان به حدیث نبوی

هنگامی که صحابه رضی الله عنهم اهمیت و ارزش این علم را شناختند، بسیار مشتاق شدند تا آن را از پیامبرشان ﷺ فرا گیرند و بدین منظور، همواره همراه ایشان بودند و نشستن با

۱- سنن ترمذی، شماره حدیث: ۴۸۴. ترمذی رحمه الله این حدیث را حسن و غریب می‌داند.

۲- به نقل از زید بن ثابت رضی الله عنه که احمد، ج ۴، ص ۸۰؛ ابن ماجه، شماره حدیث: ۲۳۰؛ دارمی، ج ۱، ص ۷۵ آن را روایت نموده‌اند و ابوداود، شماره حدیث: ۳۶۶۰ و ترمذی، شماره حدیث: ۲۷۹۵ روایتی در همین معنا آورده‌اند و نیز احمد، ج ۴، ص ۸۰؛ دارمی، ج ۱، ص ۷۴ و ابن ماجه، شماره حدیث: ۳۰۵۶ آن را از جبیر بن مطعم نقل کرده‌اند.

۳- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۴۶۱؛ احمد، ج ۲، ص ۱۵۹ به نقل از عبدالله بن عمرو بن

رسول الله ﷺ را بر کار در اموال و اسباب روزی ترجیح می‌دادند و بسا اوقات، به افراد حاضر در مجلس پیامبر ﷺ رجوع می‌کردند تا آنچه از دست داده‌اند را بیاموزند، مانند کاری که سیدنا عمر رضی الله عنه با همسایه انصاری خویش انجام داد.^(۱)

پیامبر ﷺ الگویی والا در آموزش صحیح آنان و رساندن معنا به ذهنشان بودند و فنون متنوعی را برای روشن‌ساختن و بیان سخن به کار می‌گرفتند؛ فنونی همچون ارائه و توضیح، بحث، ضرب‌المثل و تکرار سخن برای اینکه فهمیده شود. صحابه رضی الله عنهم سخنان رسول الله ﷺ را در مجالس و نشست‌ها، بر روی منابر و در سفر و اقامت می‌شنیدند و پیامبر ﷺ در حالی از دنیا رفتند که تمامی آنچه صحابه رضی الله عنهم نیاز داشتند را به آنان آموخته بودند و برخی از مشرکان و دشمنان ایشان به این مسأله اعتراف نموده‌اند، چنانکه مسلم رضی الله عنه از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت نموده که به او گفته شد: پیامبرتان هر چیزی حتی آداب قضای حاجت را به شما آموزش داده است.^(۲)

پس از وفات پیامبر رضی الله عنه، صحابه رضی الله عنهم دانستند این علمی که فرا گرفته‌اند، در نزدشان امانت است و باید آن را به مردم برسانند تا وعید کسانی که الله تعالی در آیه زیر از آنان نام می‌برد، شامل حال‌شان نشود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۹]

«همانا کسانی که آنچه از دلائل روشن و هدایت نازل کرده‌ایم را پس از آنکه آن را در کتاب [تورات] برای مردم بیان نمودیم، کتمان می‌کنند؛ الله تعالی آنان را لعنت می‌کند و لعنت‌کنندگان [از مؤمنان و فرشتگان نیز] این افراد را لعنت می‌کنند.»

شاگردان‌شان نیز ارزش و جایگاه این علم را در دینی که به آن گرویده‌اند، دانستند و از این رو، تمامی آنان در حوزه تعلیم و تعلم تلاش فراوانی نمودند. آنان مجالس خویش را با علم مذکور، رونق دادند و دستیابی به آن، بزرگ‌ترین هدفشان بود و در این راه، سختی‌هایی را تحمل نموده و سفرهای بسیاری کردند، چنانکه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که می‌گفت: «گاهی اوقات، حدیثی از یک صحابی به من می‌رسید و

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۸۹.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۶۲.

درحالی که در خواب نیمروز بود، نزدش می‌رفتم و بر در منزلش می‌نشستم و باد بر چهره‌ام خاک می‌پاشید، تا وی بیدار می‌شد.»^(۱)

مشهور است که جابر^{رضی} برای فراگیری یک حدیث از عبدالله بن انیس، به شام سفر کرد. امام احمد^{رضی} این روایت را نقل نموده است.^(۲)

ابوایوب نیز برای روایت یک حدیث از عقبه بن عامر^{رضی} از مدینه به مصر رفت.^(۳) آنان پس از شنیدن حدیث، آن را به یکدیگر ارائه نموده و آموزش می‌دادند تا هریک از آنان، به صحت آنچه حفظ نموده، اعتماد و یقین کند و بسا اوقات، یکی از آنان مدتی طولانی به تکرار حدیثی می‌پرداخت تا آن را حفظ نماید، چنانکه از ابوهریره^{رضی} نقل شده که قسمتی از شب را برای بررسی و تکرار حدیث اختصاص می‌داد تا در ذهنش ماندگار شود.

این سخن را ابن جریر و دیگران نقل کرده‌اند.^(۴)

الله^{تعالی} به آنان حافظه و استعداد فراوانی بخشیده بود، به گونه‌ای که در این زمینه، از نسل‌های بعدی، بسیار برتر بودند و روایات عجیبی از آنان، در این باره نقل شده است.^(۵)

تعدادی از این افراد، برای حفظ احادیث، از نوشتن کمک می‌گرفتند.

به طور خلاصه، توجه و اهتمام پیشینیان به حدیث و جایگاه آن، به گونه‌ای بود که الله تعالی از این طریق، شریعت را حفاظت نمود و از منابع آن حمایت کرد. الله متعال آنان را رحمت کند و بهترین پاداش را نصیب‌شان سازد.^(۶)

۱- المستدرک، حاکم، ج ۱، ص ۱۰۲ و ج ۳، ص ۵۳۸. حاکم^{رضی} این روایت را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافق است.

۲- مسند احمد، ج ۳، ص ۴۹۵ به نقل از جابر^{رضی} که می‌گفت: حدیثی از یک مرد به من رسید، شتری خریدم و توشه‌ام را برداشتم و یک ماه در راه بودم...

۳- نک: جامع بیان العلم وفضله، ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۱۱۲. وی اخبار زیادی در این باره آورده است.

۴- نک: معرّفی ابوهریره^{رضی} در کتاب البداية والتهایة، ج ۸، ص ۱۹۹ و سایر کتاب‌ها.

۵- به عنوان نمونه، نک: زندگی‌نامه ابوهریره، قتاده، شعبی و دیگران^{رضی} در تهذیب التهذیب و بقیة کتاب‌ها.

۶- نک: أخبار الأحاد في الحديث النبوي، عبدالله بن جریر، صص ۲۱-۲۲.

گفتار سوم: تلاش محدثان برای حفاظت حدیث

در اواخر دوران صحابه رضی الله عنهم، گروهی پیدا شدند که قصد دروغ‌بستن و افترا علیه رسول الله داشتند، علی‌رغم اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره، هشدار داده و مردم را از این کار برحذر داشته بودند.^(۱) مشهورترین جعل‌کنندگان حدیث، گروهی از ملحدان بودند که با پنهان نمودن اهداف خویش، اسلام را پذیرفتند و قصد فاسدکردن اعتقاد و ایجاد تردید در اسلام داشتند.

و گروهی دیگر نیز: ﴿مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا﴾ [الروم: ۳۲]؛ «از کسانی که دین خود را قطعه‌قطعه کردند، و فرقه‌فرقه شدند.» قصد حمایت و جانبداری از حاکمان و قبایل و سرزمین‌شان را داشتند.

گروه سوم؛ یعنی قصه‌پردازان با کثرت روایات و بیان حکایات عجیب که باعث تحریک اشخاص و دل‌ها می‌شد، به دنبال شهرت بودند.

اما محدثان به محض احساس این خطر، با بطلان و رد منشأ اصلی آن، با این موارد برخورد و مبارزه کردند تا حدیث نبوی از هر نوع تباهی و تیرگی حفظ شود و چشمه‌ای صاف و پاک برای جویندگانش باقی بماند.

آنان بدین منظور، قوانینی را وضع نموده و شیوه‌هایی را در پیش گرفتند که باعث حفاظت سنت شد و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله تازه و سالم باقی ماند و نسل‌های مختلف آن‌ها را همچون روزی که صاحب رسالت صلی الله علیه و آله این احادیث را بر زبان آوردند، انتقال دادند. برخی از شیوه‌های‌شان برای حفاظت حدیث نبوی، از این قرار است:

۱- پایبندی به بیان‌سندها و نام‌بردن از راویان

این یکی از ویژگی‌های امت اسلام و راه شناخت منبع حدیث و جایگاه رجال آن است که با پذیرش یا رد آن، حکم صادر می‌شود. عبدالله بن مبارک رضی الله عنه می‌گوید:

۱- مانند این حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمودند: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَدِّيًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»؛ «هر کس از روی عمد، بر من دروغ بزند، باید که جایگاهش را از آتش آماده کند [قطعا جایگاهش دوزخ است].» صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۲۲۹؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۳.

«اسناد بخشی از دین است و اگر اسناد نمی‌بود، هرکس آنچه می‌خواست را بر زبان می‌آورد.»^(۱)

در نتیجه این کار، افراد بسیاری از جعل حدیث دست کشیدند، چون می‌ترسیدند دروغ‌شان آشکار شود و ارزش و احترام‌شان در نزد افرادی که آنان را بزرگ می‌پنداشتند، از بین برود.

۲- تحقیق درباره احوال راویان و جایگاه و شایستگی آنان در حوزه نقل حدیث
هدف محدثان از این کار، خیرخواهی برای امت اسلام بوده، چون راویان به نقل بخش مهمی از دین پرداخته‌اند و این نوع بررسی و تحقیق، غیبت به شمار نمی‌رود، زیرا به صلاح عموم مسلمانان است.

۳- پایداری در فراگیری و نقل احادیث

هریک از آنان پس از یادگیری و یقین کامل به صحت آن، اقدام به بیان حدیث می‌نمود و تنها به افرادی که شایسته شنیدن روایات بودند، حدیث می‌گفتند و از بیان آن به افراد نادان و هواپرست سر باز می‌زدند.

در نتیجه این تلاش‌ها و امثال آن، حدیث نبوی را جدا و روشن ساختند، روایات جعلی و دروغ را از دایره حدیث خارج نمودند، دروغ‌پردازان را شناختند و احوال و عیوب‌شان را بیان و آشکار کردند، به گونه‌ای که این افراد [خائن] خودشان را از دید این دانشمندان بزرگ، پنهان می‌کردند. سفیان ثوری رحمته الله علیه می‌گوید: «الله تعالی هیچ‌یک از حدیث‌سازان دروغین را پنهان و ناشناخته باقی نگذاشت.»

به ابن مبارک رحمته الله علیه گفته شد: این احادیث جعلی است؟ او پاسخ داد: دانشمندان بزرگی برای [شناخت و روشن ساختن صحت و یا عدم صحت] این احادیث وجود دارند؛ ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]؛ «همانا ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم.»

سخاوی در «فتح المغیث» و دیگران، عبارات فوق را نقل کرده‌اند.^(۲)

۱- مسلم رحمته الله علیه این سخن را در مقدمه صحیح خود، ج ۱، ص ۸۷ آورده است.

۲- نک: فتح المغیث، ج ۱، ص ۳۰؛ أخبار الأحاد فی الحدیث النبوی، صص ۲۲-۲۴.

گفتار چهارم: تدوین حدیث نبوی

بدون تردید در روایاتی مرفوع و موقوف منع نوشتن حدیث وارد شده است، چنانکه و همچنین در برخی اوقات و برای بعضی افراد، پیامبر ﷺ به طور صریح، اجازه نوشتن احادیث را نیز داده‌اند.^(۱)

هرگز نمی‌توان - و این اشتباه است که - نهی از نوشتن احادیث را دلیلی بر عدم حجیت آن‌ها دانست، چنانکه برخی از زندیقان بر این گمان بوده‌اند. همچنین نمی‌توان گفت که تنها دلیل این کار، کمبود وسایل نگارش و کمبود نویسندگان بوده است، زیرا در میان صحابه و فرزندانشان ﷺ افراد بسیاری وجود داشتند که کار نگارش را به خوبی انجام می‌دادند.^(۲)

صحيح‌ترین دیدگاه این است که بگوییم منع نگارش حدیث، مربوط به ابتدای اسلام بود تا مسلمانان مشغول حفظ قرآن کریم و بررسی و آموزش آن از روی لوح‌ها و صحیفه‌ها باشند و احادیث را [بدون کتابت] فقط با تمرین و در مجالس بیاموزند. یا اینکه نوشتن حدیث و قرآن، در یک دفتر ممنوع بود تا افراد ناآشنا دچار اشتباه نشوند، اما به کسانی که آگاه بودند و اشتباه نمی‌کردند؛ مانند عبدالله بن عمرو رضی الله عنه و در مواقع نیاز؛ همچون فرمان پیامبر ﷺ به نوشتن احادیث برای ابوشاه رضی الله عنه، نوشتن آن‌ها جایز بود.^(۳)

۱- مثلا پیامبر ﷺ فرمودند: «لَا تَكْتُبُوا عَنِّي غَيْرَ الْقُرْآنِ»؛ «از [قول] من، فقط قرآن را بنویسید.» صحیح مسلم، ج ۱۸، ص ۱۲۹؛ دارمی، ج ۱، ص ۱۱۹ و دیگران به نقل از ابوسعید رضی الله عنه، رسول الله ﷺ اجازه نوشتن احادیث را به عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه دادند، چنانکه در صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۱۳ آمده و او برای سیدنا علی رضی الله عنه یک دفتر نوشت؛ نک: صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۱۱.

۲- همچون علی، زید بن ثابت، عبدالله بن عمرو و دیگران رضی الله عنهم؛ نک: فتح الباری، ج ۹، ص ۲۲.

۳- رسول الله ﷺ در حجّة الوداع از وی خواستند که خطبه آن روز را بنویسد؛ نک: صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۱۲ و ۲۴۳۴.

مشهور است که پیامبر ﷺ نامه‌های بسیاری به تعدادی از هم‌پیمانان و برای برخی مناسبت‌ها نوشتند و در زمان خویش، نامه‌هایی به حاکمان سرزمین‌ها فرستادند و آنان را به پذیرش اسلام دعوت دادند.^(۱) این خود دلیلی بر جواز نگارش احادیث است.

صحابه رضی الله عنهم دلیل نهی را دانسته و از این رو، برخی از آنان نگارش احادیث را رها کردند، ولی گروهی دیگر به سبب نیاز و ضرورت، به این کار مشغول شدند.^(۲)

هنگامی که موانع برطرف شد و قرآن کریم از متن‌های دیگر متمایز گشت و نیاز به نگارش احادیث، زیاد شد، تدوین و گردآوری سخنان پیامبر ﷺ آغاز گردید و این کار در اواخر قرن اول به فرمان عبدالعزیز بن مروان و سپس به دستور پسر او؛ عمر رضی الله عنه صورت گرفت.^(۳) در قرن دوم، نگارش احادیث رشد فراوانی کرد و آنان با استفاده از کتاب‌هایشان، مشغول نوشتن و بیان روایات بودند و به حفاظت آن‌ها می‌پرداختند.

تا اینکه احادیث موجود، به علمای بزرگی؛ همچون بخاری، مسلم و صاحبان سنن رسید و آن‌ها را به صورت عام و خاص و با بیان صحت و ضعف و امثال آن، در کتاب‌هایشان گردآوری نمودند.

الحمد لله این کتاب‌ها با همان شکل و ساختار اولیه و بدون تغییر و تحریف، به دست ما رسید و از این طریق، وعده الهی برای حفاظت منابع شرعی محقق شد و حجت الله تعالی بر بندگان تمام گشت. والحمد لله رب العالمین.^(۴)

۱- مانند نامه ایشان به هرقل؛ فرمانروای روم، کسری؛ حاکم فارس، نجاشی؛ پادشاه حبشه، مقوقس؛ پادشاه مصر و حاکمانی دیگر. ابن قیّم رحمته الله این نامه‌ها را در زاد المعاد، ج ۳، ص ۶۰ و دیگران آورده‌اند.

۲- ابن عبدالبر رحمته الله در کتاب جامع بیان العلم و فضله، ج ۱، ص ۷۶ با آوردن سندهایی، منع نگارش احادیث را از قول زید بن ثابت، علی بن ابی‌طالب، ابوسعید، عمر بن خطاب، ابن عبّاس، ابن مسعود، ابن عمر، ابوموسی، ابوهیرة رضی الله عنه و از میان تابعان؛ از قول شعبی، نخعی، قتاده و دیگران رحمهم الله نقل کرده است.

همچنین اجازه نوشتن یا انجام آن را از جابر، ابن عمرو بن عاص، انس، ابوامامه و دیگران رضی الله عنهم نقل کرده که پس از آنان، بر این کار توافق و اجماع شد.

۳- ابن عبدالبر در جامع بیان العلم و فضله، ج ۱، صص ۸۸-۹۱ از قول ابن شهاب آورده او نخستین فردی بود که به دستور عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه تدوین حدیث را انجام داد.

۴- نک: أخبار الآحاد في الحديث النبوي، صص ۲۴-۲۵.

بنابراین روشن شد که دین و کتاب و سنت پیامبر اسلام ﷺ، با حفاظت کامل به ما رسیده و دستانی امانت‌دار، آن‌ها را انتقال داده و بدون تردید آنان متوجه حفاظت و مراقبت از آن‌ها بوده‌اند.

مبحث چهارم: جایگاه سنت نسبت به قرآن کریم

از آنجا که پیامبر ﷺ واسطهٔ میان الله و بندگانش برای تبلیغ شریعت و دین او به شمار می‌رود، تمامی شریعت اسلام از ایشان گرفته شده است.

اما چنانچه قبلاً بیان گردید، شریعت تقسیم می‌شود به وحی نازل شده که به قصد عبادت، تلاوت می‌شود؛ یعنی قرآن کریم و به سخن و عمل و تأیید و سیرهٔ رسول الله ﷺ که به قصد عبادت، تلاوت نمی‌شود و در این مورد، حکمش با قرآن، تفاوت دارد؛ یعنی همان سنت نبوی.

و چون در قرآن کریم، احکامی کلی وجود دارد، توضیح و بیان آن‌ها به پیامبر ﷺ سپرده شده است.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [التحل: ۴۴]

«و [ما این] قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه به سوی آنان نازل شده است را روشن سازی.»

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾ [النحل: ۶۴]

«و [ای پیامبر ﷺ! ما] کتاب [قرآن] را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه در آن اختلاف کردند را برایشان روشن سازی.»

بدون تردید رسول الله ﷺ فرمان پروردگار خویش را به طور کامل اجرا نموده و به بهترین صورت، این کار مهم را انجام داده و از طریق سنت، آنچه برای مردم نازل شده را روشن ساخته‌اند.^(۱)

به عبارتی دیگر و بهتر، در زمان پیامبر ﷺ تنها منبع احکام شرعی، قرآن و سنت بود.

در کتاب الهی، اصول کلی احکام شرعی بدون توضیح و بیان جزئیات تمامی آن‌ها آمده مگر در مواردی که موافق با اصول عمومی و ثابت به ثبوتشان بوده و با گذشت

زمان و تفاوت محیط و رسوم مردم، تغییر نمی‌کند. هدف این بوده که قرآن کریم صلاح و سعادت را برای تمامی امت‌ها در هر محیط و دورانی محقق سازد. بنابراین در قرآن مجید، آنچه نیاز تشریحی بشر در راه تلاش و پیشرفت و رسیدن به سعادت دنیا و آخرت را برآورده سازد، می‌یابی.

در کنار این اصول، عقاید، عبادات، قصص امت‌های پیشین، آداب عمومی و اخلاق نیز در قرآن کریم وجود دارد.

سنت نبوی به طور کل، موافق با قرآن کریم است؛ مطالب مبهم آن را تفسیر، مجملش را تفصیل، مطلق آن را مقید، عامش را خاص و احکام و مقاصدش را تشریح می‌نماید. علاوه بر این، براساس اصول و قواعد قرآن و با تحقق اهداف و مقاصد آن، احکامی را بیان نموده که در قرآن کریم نیامده است. در نتیجه، سنت نبوی کاربرد عملی آنچه در قرآن کریم بیان شده است، به شمار می‌رود.

قبلاً دانستیم که سنت از لحاظ اینکه وحی و یکی از منابع شرعی بوده و عمل به آن واجب است، همچون قرآن مجید است.

از نظر درجه و اعتبار، پس از قرآن کریم است، چون تفسیر و مبیین قرآن بوده و مبیین مقدم بر مبیین و اصل مقدم بر فرع است. الله تعالی نیز می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۴۴]

«و [ما این] قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه به سویشان نازل شده است را روشن سازی و باشد که آنان بیندیشند.»

به طور خلاصه، ارتباط سنت با قرآن کریم، به چهار صورت است:

۱- سنت نبوی تأکیدکننده مطالب قرآنی است

مانند احادیثی که در آنها به انجام نماز، ادای زکات، روزه، راستگویی و پرهیز از دروغ، تحریم ربا و امثال آن فرمان داده شده است.

۲- سنت تبیین‌کننده قرآن بوده

که به صورت‌های زیر است:

أ- مطالب مجمل قرآن را روشن می‌سازد

سنت نبوی موارد مجمل و ناشناخته عبادات و احکام را بیان نمود و پیامبر ﷺ اوقات نماز، تعداد رکعات، شیوه ادا و ارکان آن را روشن ساخته و فرمودند: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»^(۱)؛ «همان گونه که مرا دیدید نماز می‌خوانم، نماز بخوانید.» همچنین امور مجمل و کلی مناسک و اعمال حج که در قرآن بیان شده بود را توضیح داده و احکامش را روشن ساخته و فرمودند: «لِتَأْخُذُوا مَنَاسِكُمْ»^(۲)؛ «باید که اعمال حجتان را [از من] فرا گیرید.» علاوه بر این، رسول الله ﷺ آنچه زکات دارد و مقدار و نصابش که در قرآن کریم به طور مجمل آمده بود را بیان کردند.

ب- سنت نبوی عام قرآن را خاص می‌کند

مانند توضیح پیامبر ﷺ درباره آیه زیر:

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾ [النساء: ۱۱]

«الله درباره فرزندان تا به شما سفارش می‌کند؛ سهم پسر مانند سهم دو دختر است.» آیه فوق حکمی عام در زمینه وراثت فرزندان و پدران و مادران شان است که هر اصل ارث‌گذار و فرزند وارثی را شامل می‌شود، اما سنت، ارث‌گذار را مختص غیر پیامبران ﷺ کرد، زیرا پیامبر ﷺ فرمودند: «لَا نُورِثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةً»^(۳)؛ «[ما پیامبران چیزی] به ارث نمی‌گذاریم [و بنا به عبارتی: از ما ارث برده نمی‌شود]، آنچه از خود بر جای گذاریم، صدقه است.»

ج- سنت، عبارات مطلق قرآن را مقید می‌کند

در آیه:

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوْا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ﴾ [المائدة: ۳۸]

«دست مرد دزد و زن دزد را به سزای عملی که مرتکب شده‌اند؛ بعنوان عقوبتی از جانب الله، قطع کنید.»

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۵۶۶۲ و ۱۷۵۷.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۲۹۷.

۳- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۲۹۲۶؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۷۵۷.

قطع به محلّ خاصی از دست مقید نشده و دست بر آرنج، بازو، ساق و کف اطلاق می شود، اما حدیث پیامبر ﷺ قطع دست را مقید به میچ نمود، زیرا دزدی را نزد رسول الله ﷺ آوردند و زمانی که حد بر وی ثابت شد، دستش از میچ قطع گردید.^(۱)

۳- سنّت به عنوان فرعی از یک اصل ثابت در قرآن است

مانند منع فروش میوه‌ها پیش از رسیدن آن‌ها؛ پیامبر ﷺ پس از هجرت به مدینه، دیدند که کشاورزان میوه‌هایی را قبل از رسیدن و پخته شدن، خرید و فروش می‌کنند و از مقدار و خوبی آنچه فروخته می‌شد، آگاهی نداشتند. اندکی قبل از چیدن میوه‌ها، در بسیاری اوقات، حوادث ناگهانی و نامطلوب منجر به کشمکش و درگیری میان خریداران و فروشندگان می‌شد؛ حادثی مانند سرمای شدید یا نوعی بیماری که باعث نابودی شکوفه‌ها و تباهی میوه‌ها می‌گشت. بنابراین رسول الله ﷺ این نوع معامله را تا زمانی که میوه‌ها نرسیده باشند، حرام و ممنوع اعلام کرده^(۲) و فرمودند: «أَرَأَيْتَ إِذَا مَنَعَ اللَّهُ الثَّمَرَ، يَمْ يَأْخُذُ أَحَدَكُمْ مَالِ أَخِيهِ»^(۳)؛ «به نظر تو [شما]، اگر الله تعالی میوه را ندهد [و از بین ببرد]، کسی از شما مال برادرش را در برابر چه چیزی می‌گیرد؟!» این سخن و حکم، فرعی از یک اصل بزرگ در قرآن کریم است که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنْكُمْ﴾ [النساء: ۲۹]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را به باطل [و از راه‌های نامشروع] نخورید مگر اینکه تجارتي با رضایت شما [انجام گرفته] باشد.»

۴- سنّت احکامی را بیان نموده که در قرآن کریم نیامده است

در این موارد، سنّت نبوی بیان و توضیحی برای قرآن یا تأکیدی بر عباراتش نیست. به عنوان نمونه، تحریم خوردن گوشت الاغ‌های اهلی و هر درنده نیشدار و نیز تحریم ازدواج با زنی که عمّه یا خاله‌اش در نکاح انسان است و به سوگ‌نشستن زنی که همسرش وفات نموده بیشتر از آنچه در قرآن کریم برای عمّه بیان شده است و....

۱- بیهقی، شماره حدیث: ۲۶۲۶؛ نک: سبل السلام، ج ۱، صص ۲۷-۲۸.

۲- فتح الباری، ابن حجر، ج ۵، ص ۲۹۸.

۳- همان، ص ۳۰۲.

تمامی موارد مذکور، از طریق سنت ثابت شده و عمل به آن‌ها واجب است. همهٔ مسلمانان در سرزمین‌ها و دوران‌های مختلف، بر همین باور بوده و هستند.^(۱) امام شافعی رحمته می‌گوید: «آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله تعیین نموده‌اند و حکمی از جانب الله تعالی دربارهٔ آن نیامده، قطعاً پیامبر صلی الله علیه و آله با حکم و ارادهٔ الهی آن را مشخص ساخته‌اند و الله متعال به ما خبر داده است که:

﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾ صِرَاطِ اللَّهِ﴾ [الشوری: ۵۲-۵۳]

«وهمانا تو [ای پیامبر صلی الله علیه و آله] به راه راست هدایت می‌کنی؛ راه الله تعالی.»

بدون تردید رسول الله صلی الله علیه و آله براساس قرآن، احکامی را در مواردی که عبارتی از قرآن نبوده است، تعیین کرده‌اند و الله تعالی ما را ملزم به پیروی از آن‌ها ساخته و اطاعت از خود را در پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده و سربلندی از ایشان را معصیت دانسته و هیچ‌کس را در این زمینه معذور ندانسته و راهی برای نافرمانی از رسول الله صلی الله علیه و آله قرار نداده است.^(۲)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته می‌گوید: «عمل به آنچه از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده، بر ما واجب است؛ فرقی نمی‌کند که گفته شود در قرآن وجود دارد و ما نمی‌فهمیم یا اینکه گفته شود در قرآن کریم نیست.»^(۳)

همچنین می‌آورد: «هر آنچه در قرآن وجود دارد، رسول الله صلی الله علیه و آله موافق با آن بوده و هر آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین نموده‌اند، قرآن به پیروی از آن فرمان داده است.»^(۴) وی ادامه می‌دهد که: «لازم نیست تمامی آنچه از طریق سنت ثابت شده است در قرآن کریم به روشنی باشد، زیرا پیامبر در امر و نهی و تحلیل و تحریم، واسطه و رابط هستند.»^(۵)

با توضیحات قبلی، دلیل اینکه سنت دومین منبع تشریحی اسلام است، روشن گردید.

۱- نک: المختصر الوجیز من علوم الحدیث، صص ۳۴-۳۸؛ أخبار الآحاد، ص ۱۸.

۲- الرّسالة، امام شافعی رحمته، صص ۸۸-۸۹.

۳- مجموع الفتاوی، ج ۵، ص ۱۶۳.

۴- همان، ج ۷، ص ۴۰.

۵- همان.

بخش سوم: ارکان اسلام

مقدمه

مبحث اول: شهادتین

مبحث دوم: نماز

مبحث سوم: زکات

مبحث چهارم: روزه

مبحث پنجم: حج

مقدمه

ارکان اسلام یعنی پایه‌هایی که اسلام بر آن‌ها قرار دارد و پنج رکن هستند:

۱. گواهی اینکه تنها معبود بر حق و شایسته اطاعت، الله تعالی است؛

۲. برپاداشتن نماز؛

۳. پرداخت زکات؛

۴. روزه ماه رمضان؛

۵. حج بیت الله برای کسی که توان [مالی و بدنی و...] داشته باشد.

ارکان فوق، در روایت ابن عمر رضی الله عنهما که از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نموده، بیان شده است: «بُني الإسلام على خمس: شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، وإقام الصلاة، وإيتاء الزكاة، والحج، وصوم رمضان»^(۱)؛ «اسلام بر پنج [رکن] بنا شده است: گواهی به اینکه فقط الله متعال معبود [بر حق و شایسته اطاعت] بوده و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست، برپاداشتن نماز، پرداخت زکات، حج و روزه ماه رمضان.»

ارکان اسلام به طور مختصر همین است که بیان شد؛ ارکانی که امت را امتی اسلامی و متقی و پیرو دین حق می‌گرداند و باعث می‌شود که با مخلوقات، براساس عدالت و صداقت رفتار کنند، زیرا سایر احکام و شرایع اسلام با صحت این پایه‌ها، اصلاح می‌شوند و امت با تصحیح امور دینی‌اش به رستگاری و صلاح می‌رسد و هر اندازه که این امور فاسد و تباه شود، به همان اندازه احوال امت نابود و فاسد می‌گردد.^(۲)

در ادامه، مباحثی در توضیح و شرح ارکان فوق بیان خواهد شد.

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۸؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۶.

۲- نک: رسائل فی العقیده، شیخ محمد بن عثمان، ص ۱۰.

مبحث اول:

شهادتین

مراد از شهادتین؛ یعنی گواهی به اینکه الله متعال تنها معبود بر حق و محمد ﷺ بنده و فرستاده الله تعالی هستند. این دو گواهی، نخستین رکن از ارکان اسلام به شمار می‌روند.

در ادامه، توضیحاتی درباره این رکن مهم و بزرگ بیان خواهد شد.

۱- مفهوم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

مفهوم واقعی و حقیقی آن که غیر قابل رد است، یعنی اینکه فقط الله ﷻ معبود برحق است.

زیرا واژه «إله» از دیدگاه قوم عرب، بر وزن «فِعال» به معنای مفعول؛ همچون «غراس» به معنای مغروس؛ کاشته شده و «فِراش» به معنای مفروش؛ پهن شده است. بنابراین «إله» بر وزن فِعال به معنای مفعول؛ یعنی مألوه بوده و «تألّه» در زبان عربی به معنای پارسایی و عبادت است و در نتیجه، مألوه یعنی معبود. از این رو، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی اینکه فقط الله متعال معبود بر حق و شایسته پرستش است. علّت آوردن کلمه «برحق» این است که معبودان زیادند، ولی تنها معبود برحق، الله یگانه و بی‌شریک است.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ﴾ [الحج: ۶۲]

«این بدان سبب بوده که الله متعال، حق و آنچه جز او می‌خوانند، باطل است.»^(۱)

۲- ارکان «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

کلمه شهادت دو رکن دارد:

۱- نفی در عبارت: «لَا إِلَهَ»؛

۲- اثبات در: «إِلَّا اللَّهُ».

«لا إله» الوهیت و خدایی را از غیرالله نفی و رد نموده و عبارت «إلا الله» الوهیت را برای معبود یگانه و بی‌همتا اثبات می‌کند.

این روش، معروف به اسلوب قصر است که اسلوبی عربی و مشهور بوده و قوت جمله قصر به مانند دو جمله؛ یکی مثبت و دیگری منفی است.

اسلوب مذکور یکی از قوی‌ترین روش‌ها برای استحکام سخن و اثبات آن در ذهن مخاطب است تا انکار و تردید موجود برطرف گردد.

شیوه قصر در کلمه توحید، نفی و استثناست.^(۱)

۳- شروط «لا إله إلا الله»

کلمه توحید، ۷ شرط دارد:

۱. علمی که مخالف با جهل باشد؛
۲. یقین مخالف با تردید؛
۳. اخلاص متضاد با شرک؛
۴. صدقی که منافات با کذب داشته باشد؛
۵. محبت مخالف با ضد خود؛
۶. تسلیم و اطاعتی که متضاد با سرپیچی و نافرمانی باشد؛
۷. پذیرشی که مخالف با رد و انکار باشد.^(۲)

۴- آیا فقط تلفظ «لا إله إلا الله» کافی است؟

قبلا بیان گردید که کلمه توحید یعنی اینکه الله متعال تنها معبود بر حق است و از این رو فقط الله تعالی پرستش می‌شود و جایز نیست که نوعی از انواع عبادات متوجه غیر الله گردد. کسی که این کلمه را بر زبان آورد و از مفهومش آگاه و به مقتضایش؛ همچون رد و انکار شرک و اثبات یگانگی الله، عامل گردد و به مصادیق و عمل به آن یقین کامل داشته باشد، قطعاً چنین فردی مسلمان است، اما کسی که بدون اعتقاد، به کلمه توحید عمل کند، منافق است و فردی که برخلاف آن، شرک ورزد، مشرک و کافر به شمار می‌رود، هرچند کلمه توحید را بر زبان آورد.

۱- نک: بغية الإيضاح لتلخيص المفتاح في علوم البلاغة، عبدالمتعال صعيدی، ج ۲، ص ۳.

۲- نک: مختصر الأسئلة والأجوبة الأصولية على العقيدة الواسطية، عبدالعزيز سلمان، ص ۹.

بنابراین دانستیم که فقط تلفظ این کلمه بزرگ کافی نیست، بلکه باید نسبت به آن آگاه بود و به مقتضایش عمل کرد.^(۱)

۵- مفهوم «محمد رسول الله ﷺ»

«محمد ﷺ رسول الله»؛ یعنی اطاعت از پیامبر ﷺ در آنچه فرمان داده و تصدیق ایشان در آنچه خبر داده و دوری از آنچه نهی و منع نموده‌اند و اینکه عبادت الله متعال فقط با آنچه پیامبر ﷺ مشروع ساخته‌اند، انجام گردد و امر و نهی ایشان گرامی داشته شود و سخن فردی از مخلوقات، مقدّم بر سخن رسول الله ﷺ نشود.^(۲)

۶- دلیل پیوست دو شهادت به یکدیگر

حکمت و فلسفه اتصال شهادت «محمد ﷺ رسول الله» به شهادت «لا إله إلا الله» و هردو را یک رکن قراردادن با وجود اینکه مشهود به [مورد شهادت] متعدّد است، این بوده که دو گواهی مذکور، پایه و اصل صحّت اعمال به شمار می‌روند و اسلام و هر عملی، تنها با اخلاص برای الله متعال و پیروی از پیامبر ﷺ مورد قبول واقع می‌شود. به عبارتی دیگر، لازم است که فقط الله یگانه پرستش شود؛ آن هم با آنچه بر زبان رسولش؛ محمد ﷺ مشروع ساخته است.

به سبب اخلاص، گواهی «لا إله إلا الله» و بر اثر پیروی از پیامبر ﷺ، شهادت «محمد رسول الله» محقق می‌گردد و از این رو، هردو باهم کامل می‌شوند و باید که همواره باهم باشند.

بر این اساس، گواهی به یگانگی الله و گواهی به رسالت پیامبر ﷺ ثابت می‌گردد.^(۳)

۱- نک: تیسیر العزیز الحمید، صص ۷۴-۸۰.

۲- الأسئلة والأجوبة الأصولیة على العقيدة الواسطیة، ص ۱۰.

۳- نک: الشبهات اللطیفة على ما احتوت علیه العقيدة الواسطیة من المباحث المنفیة، عبدالرحمان

سعدی، ص ۱۱۳؛ رسائل فی العقيدة، محمد بن عثیمین، ص ۹.

مبحث دوم:

نماز

۱- مفهوم لغوی و اصطلاحی نماز

أ- مفهوم لغوی نماز «صلاة»

واژه «صلاة» به معنای دعا، دعای خیر و بر مفاهیمی چون: رحمت، تسبیح، رکوع و سجود نیز اطلاق می‌گردد.

اگر این کلمه به الله تعالی نسبت داده شود، به معنای رحمت و در صورتی که به مخلوق - فرشتگان، انس و جن - منسوب گردد، به معنای قیام، سجود، دعا و تسبیح است.

و اگر به پرندگان و حشرات نسبت داده شود، به معنای تسبیح است.

شاید بتوان گفت که مشهورترین و بهترین مفهوم لغوی «صلاة»، دعاست.

همچنین واژه «صلاة» به معنای تعظیم و تکریم نیز به کار می‌رود.^(۱)

ب- مفهوم «صلاة؛ نماز» در اصطلاح شریعت

عبادتی که مشتمل بر سخنان و اعمالی مخصوص بوده و با تکبیر شروع شده و به وسیله تسلیم به پایان می‌رسد.^(۲)

ج- وجه تسمیه

چون دربرگیرنده معانی لغوی «صلاة»؛ همچون دعای خیر، تسبیح، تعظیم، رکوع، سجود و امثال آن است.^(۳)

د- اقامه نماز

یعنی عبادت برای الله متعال با انجام نماز مداوم و کامل در اوقات مخصوص و با رعایت شرایط و حالت و ساختار آن.

۱- لسان العرب، ج ۱۴، صص ۴۶۴-۴۶۶.

۲- نک: فقه السنّة، سیّد سابق، ج ۱، ص ۸۱؛ توضیح الأحکام من بلوغ المرام، عبدالله بسّام، ج ۱، ص ۴۶۹.

۳- نک: توضیح الأحکام، ج ۱، ص ۴۶۹.

نماز دارای فرایض، ارکان، شروط، مکمل‌ها، نواقص و احکامی است که بیان آن‌ها بسیار مفصل و طولانی است و در بسیاری از کتاب‌های علما مفصلاً بیان شده است.^(۱)

ه- ثبوت نماز

نماز از طریق قرآن، سنت و اجماع ثابت شده و یکی از ضروریات و ارکان دین اسلام است.^(۲) و این موضوع، از ارکان روشن و ضروری اسلام است و برای کسی پوشیده نیست.

۲- جایگاه و اهمیت نماز

نمازهای پنجگانه ارزشی والا و اهمیت بزرگی داشته و از چندین وجه، بر سایر احکام واجب برتری دارند؛ از جمله اینکه:

- ا- بزرگ‌ترین و مهم‌ترین رکن اسلام پس از شهادتین است؛
 - ب- نماز در آسمان فرض شد، اما سایر احکام در زمین فرض گشتند؛
 - ج- وجوب نماز بدون واسطه، از جانب الله متعال برای پیامبر ﷺ اعلان گردید درحالی که وجوب سایر شرایع، با واسطه فرشته بیان شد؛
 - د- نماز نهایت بندگی و فروتنی و نزدیکی به الله ﷻ است؛
 - ه- مشتمل بر کامل‌ترین و بهترین و جامع‌ترین انواع عبادت است؛ نماز تکبیر، تحمید، ثنا، تنزیه و تقدیس الهی، تلاوت قرآن، درود بر رسول الله ﷺ و خاندان ایشان و دعا برای تمامی بندگان صالح است؛
- علاوه بر این، مشتمل بر قیام، رکوع، سجود، نشستن و پایین و بالارفتن است و هریک از اعضا و مفاصل بدن، در این عبادت شریکند که مهم‌تر حضور قلبی فرد نمازگزار است.^(۳)

۱- رسائل في العقيدة، ص ۹؛ تیسیر العزیز العلام شرح عمدة الأحكام، عبدالله بسام، ج ۱، ص ۱۰۰.
 ۲- نک: تیسیر العزیز العلام شرح عمدة الأحكام، عبدالله بسام، ج ۱، ص ۱۰۰؛ توضیح الأحكام من بلوغ المرام، عبدالله بسام، ج ۱، ص ۴۷۰.
 ۳- نک: رسائل في العقيدة، ص ۹؛ تیسیر العزیز العلام شرح عمدة الأحكام، عبدالله بسام، ج ۱، ص ۱۰۰.

ی- نماز خنکی چشم و شادی دل است. پیامبر ﷺ فرمودند: «حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ: التَّسَاءُ وَالطَّيِّبُ، وَجُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»^(۱)؛ «از [امور] دنیای شما، زنان و خوشبویی را دوست دارم و خنکی چشمانم در نماز است.»

ابن قیّم رحمه الله در توضیح حدیث فوق می‌گوید: «رسول الله ﷺ خبر دادند که در دنیا، دو چیز را دوست دارند؛ یعنی زنان و خوشبویی، سپس فرمودند که: «خنکی چشمانم در نماز است.»

خنکی چشم بالاتر و فراتر از محبت است، زیرا چشمان انسان با هر محبوبی خنک نمی‌گردد، بلکه با برترین و بالاترین محبوبی که به سبب ذات خود، محبوب است، خنک می‌شود و تنها الله یگانه و بی‌همتا این‌گونه است.»^(۲)

وی در ادامه چنین می‌آورد: «نماز خنکی چشمان محبان در این دنیاست، زیرا در نماز، مناجات ذاتی وجود دارد که چشمان و دل‌ها و جان‌ها فقط با توجه به او خنک و مطمئن و آرام می‌شوند و بنده با یاد وی شاد و بی‌نیاز می‌گردد و فروتنی و خضوع، مخصوص برای اوست و تقرب‌جستن سزاوار اوست؛ بویژه در حالت سجده که در این حالت، بنده از تمامی حالات، نزدیک‌تر به پروردگارش است. پیامبر ﷺ نیز می‌فرمودند: «يَا بَلَّالُ! أَرِحْنَا بِالصَّلَاةِ»؛ «ای بلال! ما را با نماز راحت کن.»

پس بدان که راحتی رسول الله ﷺ در نماز بود، چنانکه فرمودند خنکی چشمانم در نماز است. این سخن پیامبر ﷺ چقدر تفاوت دارد با سخن فردی که می‌گوید: نماز می‌خوانیم تا از آن راحت شویم!!!

بر این اساس، راحتی انسان دوستدار و خنکی چشمانش در نماز است، ولی فرد غافل و رویگردان بهره‌ای از این عمل نمی‌برد، بلکه نماز برایش سخت و طاقت‌فرساست. چنین انسانی در حالت نماز، گویی که بر روی آتش قرار دارد و می‌خواهد خود را نجات دهد و محبوب‌ترین نماز از دیدگاه وی، سریع‌ترین آن است. نماز او چشمانش را خنک نمی‌گرداند و دلش را آسوده نمی‌کند! اگر چشم بنده به

۱- مسند احمد، شماره حدیث: ۱۳۶۲۳؛ نسائی، شماره حدیث: ۳۹۴۹؛ حاکم، ج ۱، ص ۱۶۰.

حاکم رحمه الله می‌گوید: «این حدیث، بر شرط مسلم صحیح است و بخاری و مسلم رحمهما الله آن را نیاورده‌اند.» ذهبی با وی موافق است.

۲- رساله ابن قیّم إلى أحد إخوانه، صص ۳۱-۳۲.

عملی خنک شود و دلش با آن آرام گیرد، جدانشدن از آن عمل، برایش بسیار سخت است. انسان پرتکلف و تنبل که دلش خالی از یاد الله و آخرت بوده و درگیر محبت دنیاست، سخت‌ترین کار برایش نماز است و با وجود فراغت و صحت و بیکاری، طولانی‌شدن نماز را ناپسندترین کار می‌داند.»^(۱)

مبحث سوم:

زکات

۱- مفهوم لغوی و اصطلاحی زکات و حکم آن

أ- مفهوم لغوی زکات

واژه «زکات» در لغت به معنای رشد و نمو، افزونی، پاکی، پاکیزگی، به ثمر رساندن و سود دادن و امثال آن است.^(۱)

ب- تعریف شرعی زکات

حقی واجب از مالی خاص برای گروهی مخصوص در زمانی معین است.^(۲)

ج- هدف از پرداخت زکات

عبادت الله تعالی با انفاق مقداری لازم از اموالی که زکات دارد و به حدّ نصاب رسیده است.^(۳)

د- وجه تسمیه

با توجه به مفهوم لغوی زکات، علت نامگذاری اش این است که باعث افزایش و پاکی مال می‌شود.

ه- حکم زکات

این عمل از دیدگاه شریعت، واجب است. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَأَقِمْوْا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ [المزمل: ۲۰]

«و نماز را برپا دارید و زکات بدهید.»

مسلمانان اجماع و توافق دارند که زکات رکنی از ارکان اسلام بوده و این اجماع بر پایه متون قرآن و سنت است.

۱- نک: لسان العرب، ج ۱۴، صص ۳۵۸-۳۵۹.

۲- نک: توضیح الأحكام، ج ۳، ص ۳۸۱.

۳- نک: رسائل في العقيدة، ص ۹.

کسی که منکر وجوب زکات شود، کافر و فردی که از پرداخت زکات سر باز زند، فاسق به شمار می‌رود.^(۱)

۲- اهمیت و نتایج زکات

زکات یکی از ارکان و مبانی بزرگ اسلام است و دلایل فراوانی از قرآن و سنت بر این موضوع دلالت دارند.

اهمیت و ارزش زکات به حدی است که الله تعالی در ۸۲ موضع از آیات قرآن، زکات را در کنار نماز بیان کرده است.

زکات یکی از محاسن اسلام است که باعث تعهد، مهربانی، احسان و کمک به یکدیگر می‌شود و هر نوع کار بدی که مخالف با فضیلت، امنیت، آسایش و سایر پایه‌های زندگی باسعادت در دنیا و نعمت‌های پایدار در آخرت باشد را ریشه‌کن و نابود می‌کند. الله تعالی زکات را به گونه‌ای قرار داد که صفت زشت بخل را از کسی که زکات بدهد، می‌زداید، باعث رشد ظاهری و معنوی می‌شود، کمکی از ثروتمندان برای برادران نیازمندان به شمار می‌رود، باعث وحدت، الفت میان دل‌ها، نجات از صفت زشت حسادت فقیران بر ثروتمندان و تکبر ثروتمندان بر نیازمندان می‌شود.

با وجود این نوع فریضه پسندیده و والا دانسته می‌شود که اسلام دین همبستگی اجتماعی است و برای فقیر ناتوان از کسب روزی، کاری می‌کند تا بتواند به زندگی اش ادامه دهد. همچنین دین آزادی است که به فرد ثروتمند اجازه می‌دهد در مقابل زحمت و تلاش خویش، اختیار تصرف در مالش را داشته باشد و زکات را بر وی فرض نمود تا با برادرانش همدردی کند. بنابراین اسلام دینی میانه است و نه آیینی کمونیستی و اشتراکی که در آن حقوق مجموعی افراد بر حقوق فردی غالب است. همچنین مانند نظام سرمایه‌داری بازدارنده و احتکارگر و بخیل نیست که فرد را بر حقوق اجتماعی ترجیح دهد.^(۲)

۱- نک: توضیح الأحكام، ج ۳، ص ۲۸۲.

۲- همان.

۳- نتایج اقتصادی زکات

زکات فریضه و عبادت است و نتایج اقتصادی پسندیده‌ای برای فرد و جامعه دارد که بخشی از این فواید در پاراگراف قبلی بیان شد. یکی از امتیازات و برتری‌های زکات بر مالیات‌ها این است که افراد مکلف، زکات را با انگیزه‌ای دینی پرداخت می‌کنند، برخلاف مالیات‌ها که متکی بر عاملی رسمی و قانونی است و به محض اینکه مردم فرصتی پیدا کنند، از پرداخت آن سر باز می‌زنند.

برخی از مهم‌ترین نتایج اقتصادی زکات، عبارت است از:

۱. زکات یکی از وسایل توزیع مجدد درآمد و ثروت در جامعه است: این کار منجر به همدردی با فقیران می‌شود و یکی از اسباب عدالت اقتصادی به شمار می‌رود که با وجود اختلاف در تعریف و وسایل آن، مورد اتفاق تمامی اقتصاددانان است.
۲. یکی از انگیزه‌های سرمایه‌گذاری است: کسی که دارای وجوهی نقد باشد، باید آن‌ها را سرمایه‌گذاری کند تا مصرف نشوند و روشن است که سرمایه‌گذاری در بیشتر پروژه‌ها باعث رونق اقتصاد می‌گردد و دولت‌ها با وسایل مختلف، مردم را تشویق به این کار می‌کنند.
۳. زکات یکی از عوامل امنیتی است که باعث می‌شود محیطی مناسب برای بهبود اقتصادی به وجود آید: زیرا فقر یکی از اسباب جرم بوده و زکات با فقر مبارزه می‌کند و در نتیجه، به شیوه‌ای غیرمستقیم، وسیله مبارزه با جرم است.
۴. یکی از اسباب بهبود اوضاع افراد فقیر در جامعه به شمار می‌رود: یعنی در زمینه بهبود سطح معیشتی، بهداشتی و آموزشی فقیران نقش دارد که این کار باعث می‌شود بتوانند نیرویی مؤثر و قوی در رونق اقتصادی باشند.
۵. در کاهش بار مالی تحمیل‌شده بر بودجه دولت مؤثر است: یعنی یارانه‌ها و کمک‌هایی که برای نیازمندان؛ همچون یتیمان، پیرزنان و سایر افراد محتاج به مراقبت‌های اجتماعی داده می‌شود را کاهش می‌دهد.^(۱)

۴- اموالی که زکات دارد

زکات در چهار نوع زیر واجب است:

۱- النّظام الإقتصادي فی الإسلام، عمر مرزوقی و همکاران، صص ۱۴۷-۱۴۸.

(۱) اشیای قیمتی

شامل طلا و نقره و ضامیم آن‌ها؛ همچون پول و ارزهای معاصر که از کاغذ یا غیره ساخته می‌شود؛

(۲) چهارپایانی که می‌چرند

مانند گاو، شتر و گوسفندی که بیشتر سال را در صحراها می‌چرد؛

(۳) حبوباتی که از زمین می‌رویند

همچون گندم و میوه‌ها؛ مانند خرما، و نیز معدن؛ همچون معدن آهن؛

(۴) کالاهای تجاری

یعنی کالاهایی که به قصد سود و فایده، برای خرید و فروش مهیا شده‌اند.^(۱) زکات در موارد فوق واجب است و هریک از انواع مذکور، جزئیاتی دارند که بیان مقادیر و نصاب‌ها و سایر امور مربوط به آن‌ها طولانی است و در کتاب‌های علما که در این زمینه تحقیقاتی انجام داده‌اند، به طور گسترده بیان شده است.

۵- مصارف زکات

مراد از مصارف زکات، مواردی است که زکات به آن‌ها پرداخت می‌شود و در آیه زیر بیان شده‌اند:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَاةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾
[التوبة: ۶۰]

«صدقات [و زکات‌ها] فقط مخصوص فقیران و مساکین و کارگزاران [جمع‌آوری] آن و دلجوئی‌شدگان [نومسلمانان] و برای [آزادکردن] بردگان و [ادای وام] بدهکاران و در راه الله و به راه‌ماندگان [است؛ این] فریضه‌ای [مقررشده] از جانب الله تعالی است. و الله دانای حکیم است.»

آیه فوق مفید حصر بوده و از این رو، پرداخت زکات فقط به همین هشت گروهی که در آیه مزبور بیان شده، جایز است.^(۱)

مبحث چهارم:

روزه

۱- مفهوم لغوی و اصطلاحی روزه و وجوب آن

أ- مفهوم لغوی روزه

این واژه در لغت به معنای خودداری و ترک است، چنانکه گفته می‌شود: از خوراک، نوشیدنی، ازدواج و سخن خودداری کرد، یا آن را ترک نمود.^(۲)

ب- تعریف شرعی روزه

یعنی خودداری فردی مشخص از اشیائی مخصوص در زمانی معین به همراه نیت.^(۳)

بنا بر قولی: روزه یعنی پرهیز از مبطلات روزه، از طلوع فجر تا غروب خورشید به همراه نیت.^(۴)

ج- مقصد از روزه ماه مبارک رمضان

عبادت برای الله تعالی با خودداری از مبطلات روزه در روزهای ماه رمضان.^(۵)
مبطلات روزه: خوردن، نوشیدن، همبستری و آنچه در حکم آن‌ها باشد..

د- وجوب روزه

روزه در ماه شعبان سال دوم هجری فرض گردید و به اجماع مسلمانان، پیامبر ﷺ در ۹ ماه رمضان روزه گرفتند.

روزه ماه مبارک رمضان، یکی از ارکان و فرایض مهم اسلام به شمار می‌رود که دلایلی از قرآن کریم، سنت نبوی و اجماع بیانگر آن است. الله ﷻ می‌فرماید:

۱- النّظام الإقتصادي فی الإسلام، ص ۱۶۳.

۲- نک: لسان العرب، ج ۱۲، ص ۳۵۰.

۳- توضیح الأحكام، ج ۳، ص ۴۳۹.

۴- فقه السنّة، سیّد سابق، ج ۱، ص ۳۸۱.

۵- رسائل فی العقیده، ص ۱۰.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۳]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما فرض شده، چنانچه بر کسانی که پیش از شما بودند، فرض شده بود؛ تا پرهیزگار شوید.»

رسول الله ﷺ فرمودند که اسلام بر پنج رکن بنا شده و زکات را یکی از آن‌ها دانستند.^(۱)

مسلمانان توافق دارند که هرکس وجوب زکات را انکار کند، کافر می‌گردد.^(۲)

۲- فضایل روزه رمضان

روزه ماه مبارک رمضان، فضیلت‌های بزرگی دارد؛ از جمله اینکه:

۱. باعث بخشش گناهان گذشته می‌شود: در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»^(۳)؛ «هرکس ماه رمضان را از روی ایمان و امید به پاداش [الهی] روزه بدارد، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود.»
۲. یکی از بزرگ‌ترین اسباب آراسته‌شدن به تقوای الهی است: تقوا حکمت و نتیجه اصلی و کامل روزه است. الله تعالی می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۳]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما فرض شده، چنانچه بر افرادی که پیش از شما بودند، فرض شده بود؛ تا پرهیزگار شوید.»

شیخ عبدالرحمان سعدی رحمته الله در تفسیر آیه فوق می‌گوید: «بدون تردید روزه از بزرگ‌ترین عوامل تقواست، زیرا باعث پیروی از امر و نهی الله متعال می‌شود. به عنوان مثال، فرد روزه‌دار، برای نزدیک شدن به الله تعالی، آنچه بر وی حرام است؛ از خوردن، نوشیدن، همبستری و امثال آن را ترک می‌کند با وجود اینکه دلش تمایل به انجام

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۸؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۶.

۲- توضیح الأحکام، ج ۱، ص ۴۳۹.

۳- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۸؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۷۶۰.

آن‌ها داشته و این فرد با ترک موارد مذکور، امید به پاداش الهی دارد که این اعمال، بخشی از تقواست.

همچنین انسان روزه‌دار به نفسش می‌فهماند که الله تعالی همواره مراقب است و با وجود قدرت بر انجام آنچه دلش می‌خواهد، آن را ترک می‌کند، چون می‌داند که الله عَلَّامٌ همیشه آگاه است.

روزه راه‌های نفوذ شیطان را تنگ کرده و می‌بندد. ابلیس همچون خون در بدن آدمی جاری است و بر اثر روزه، نفوذ و تأثیرش ضعیف شده و گناهان کمتر می‌گردد. و نیز عبادات انسان روزه‌دار - در اغلب موارد - بیشتر می‌شود و عبادات از ویژگی‌های تقواست.

همچنین وقتی که فرد ثروتمند گرسنگی را احساس کند، باعث می‌شود با فقیران و بینوایان همدردی نماید و این نیز از خصلت‌های تقواست.»^(۱)

۳. روزه باعث حفاظت و نجات از آتش دوزخ می‌شود: در صحیح بخاری و صحیح

مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «الصَّيَامُ جُنَّةٌ»^(۲)؛

«روزه سپر [نجات از آتش دوزخ] است.»

ابن عربی رحمته الله می‌گوید: «روزه سپر نجات از دوزخ است، زیرا به معنای پرهیز از تمایلات نفسانی بوده و آتش دوزخ نیز احاطه‌شده با این تمایلات است. در نتیجه، وقتی که انسان در دنیا، خودش را از تمایلات نفسانی باز دارد، این کار باعث نجات وی از آتش دوزخ در آخرت می‌شود.»^(۳)

۴. بوی دهان روزه‌دار، در نزد الله تعالی، خوشبوتر از بوی مشک است: ابوهریره رضی الله عنه

نقل نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «وَلِخُلُوفٍ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رِيحِ

الْمِسْكِ»^(۴)؛ «بدون تردید بوی دهان روزه‌دار، در نزد الله متعال، خوشبوتر از

بوی مشک است.»

خلوف یعنی تغییر بوی دهان انسان بر اثر روزه.

۱- تیسیر الکریم الرّحمن فی تفسیر کلام المّان «تفسیر السّعدی»، ص ۸۶.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۷۹۵؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۱۵۱.

۳- فتح الباری، ابن حجر، ج ۴، ص ۱۰۴۱.

۴- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۵۵۸۳؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۱۵۱.

۵. الله ﷻ روزه را به خودش اختصاص داده و فقط او پاداش روزه را می‌دهد [یا خودش پاداش روزه می‌شود]: در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: «كُلُّ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ لَهُ: الْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا إِلَى سَبْعِمِائَةِ ضِعْفٍ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِلَّا الصَّوْمَ؛ فَإِنَّهُ لِي، وَأَنَا أَجْزِي بِهِ، إِنَّهُ تَرَكَ شَهْوَتَهُ وَطَعَامَهُ وَشَرَابَهُ مِنْ أَجْلِي»^(۱)؛ «تمامی اعمال انسان برایش ده برابر تا هفتصد برابر نیکی [و پاداش] دارد -الله متعال می‌فرماید:- مگر روزه که برای من است و من به سبب آن پاداش می‌دهم [و بنا بر قولی: من پاداش روزه‌ام]، زیرا فرد روزه‌دار، تمایلات، خوراک و نوشیدنی‌اش را برای [کسب رضایت] من ترک کرده است.»

دلیلش این است که روزه رازی در میان بنده و پروردگارش به شمار می‌رود و فقط الله ﷻ از آن آگاه است.

۳- برخی از اسرار و حکمت‌های روزه

۱. روزه درسی مفید برای کنترل نفس، تسلط بر خواهشات و حفاظت کامل نفس از انگیزه‌ها و اسباب بیهودگی و پوچی است.
۲. روزه باعث می‌شود که اشخاص بیشتر متوجه امانتداری باشند و اخلاص در عمل را افزایش داده و سبب می‌گردد که تنها هدف اعمال، رضایت الهی باشد. این فضیلتی بزرگ بوده و باعث می‌شود که صفت زشت چاپلوسی و ریا و نفاق ریشه‌کن گردد.
۳. روزه اخلاق پسندیده و اعمال نیک را در میان افراد پرورش می‌دهد و آنان را برای نیکی به پدر و مادر، صلۀ رحم و نیکی به خانواده و همسایگان تشویق می‌کند.
۴. روزه سبب دستیابی به صحتی عمومی و کامل می‌شود؛ به عبارتی دیگر، در روزه‌داری، سلامتی جسمی و ظاهری، سلامتی روحی و معنوی و سلامتی فکری و ذهنی وجود دارد.

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۷۰۵۴؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۱۵۱.

سلامتی جسمی از این لحاظ که روزه موادّ انباشته‌شده در بدن را از بین می‌برد؛ به‌ویژه بدن‌هایی که در ناز و نعمت و حریص و پُرخور و کم‌کار و کم‌تحرّکند. پزشکان می‌گویند: روزه رطوبت‌های ضروری را نگه داشته و روده‌ها را از فساد می‌پُرخوری آن را به وجود می‌آورد، پاک ساخته و باعث کاهش چربی‌هایی می‌شود که بر قلب ضرر دارند. بنابراین روزه‌داری همچون لاغر نمودن اسب است که باعث می‌شود برای تاخت و تاز، قوی گردد.

در مورد صحّت معنوی نیز قبلاً بیان شد که روزه یکی از بزرگ‌ترین عوامل سلامتی دل‌ها و پاکی جان‌هاست.

سلامتی فکری نتیجه روزه صحیح است که باعث تفکّر خوب، دیدگاه سالم و تدبّر در امر و نهی و حکمت الهی می‌شود.

از این طریق، فکر روزه‌دار صحیح می‌گردد، با نور و هدایت پروردگارش، راه می‌یابد، به ندای آفریدگارش پاسخ می‌دهد و عبادتش را به جای می‌آورد و بر اثر روزه، شخصیتی جدید و فکری روشن می‌گیرد و از اوصاف حیوانی سالم می‌گردد و چندین درجه در نردبان سعادت و برتری بالا می‌رود.

موارد مطرح‌شده، نمونه‌هایی کلی و مختصر و تنها اشاراتی از برخی دلایل، نتایج و اسرار روزه بود.^(۱)

مبحث پنجم:

حج

۱- مفهوم لغوی و اصطلاحی حج و مشروعیت آن

أ- مفهوم لغوی حج

واژه «حج» در لغت به معنای قصد است؛ گفته می‌شود: حَجَّهُ يَحْجُّهُ حَجًّا؛ یعنی قصد او کرد. و رَجُلٌ مَحْجُوجٌ؛ یعنی مرد مقصود.^(۱)

ب- مفهوم شرعی حج

یعنی قصد رفتن به بیت الحرام با اعمالی مخصوص در زمانی معین.^(۲) یعنی رفتن به مکه مکرمه در زمان حج که ماه‌های مشخصی دارد: سؤال، ذوالقعدة و ذوالحججه با نیت ادای مناسک؛ یعنی احرام از میقات، طواف، سعی بین صفا و مروه، وقوف در عرفات و سایر اعمال حج.^(۳)

ج- مشروعیت حج

این عمل یکی از ارکان و مبانی مهم اسلام است. آیاتی از قرآن و احادیثی از پیامبر ﷺ و اجماع مسلمانان دلالت بر مشروعیت و ثبوت حج دارند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ [آل عمران: ۹۷]

«و برای الله، حج خانه [کعبه] بر مردم واجب است، [البته] کسانی که توانایی رفتن به سوی آن دارند.»

قبلاً بیان گردید در صحیح بخاری و صحیح مسلم به روایت ابن عمر رضی الله عنهما، از قول پیامبر ﷺ نقل شده که اسلام بر پنج رکن استوار است و رسول الله ﷺ حج را یکی از آن‌ها معرفی کردند.^(۱)

۱- لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۶.

۲- نک: حاشیه ابن عابدین، ج ۲، ص ۴۵۴؛ توضیح الأحكام، ج ۴، ص ۳.

۳- الحج، عبدالله طیار، ص ۱۵.

حج برای کسی که توان داشته باشد، تنها یک بار در عمر واجب است، چنانکه در سنن ابی داود به صورت مرفوع از قول ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که: «الْحُجُّ مَرَّةً فَمَنْ زَادَ فَهُوَ تَطَوُّعٌ»^(۲)؛ «حج فقط یک بار [در عمر، واجب] است و کسی که بیشتر از یک بار حج نماید، مستحب [و پسندیده] است.»

۲- فواید حج

حج دارای اسراری نو و زیبا، حکمت‌هایی متنوع، برکاتی متعدد و فوایدی مشهود در زندگی فردی و اجتماعی است. در این زمینه، سخن الله متعال کافی است که می‌فرماید:

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحُجِّ يَا تُوَكُّلَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿۲۷﴾
لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ﴾ [الحج: ۲۷-۲۸]

«و در [میان] مردم برای [انجام] حج ندا بده که پیاده و [سوار] بر هر [مركب و] شتر لاغری از هر راه دوری به سوی تو بیایند تا شاهد منافع [گوناگون] خویش باشند.»
عبارت ﴿لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ﴾ شامل هر نوع خیر دنیوی و اخروی است.
علامه عبدالرحمان سعدی رحمته الله در توضیح آیه فوق می‌گوید: «یعنی اینکه با حج بیت الله، به فوایدی دینی؛ همچون عبادات برتر و عباداتی که تنها در آنجا مشروع است و وجود دارد و نیز به منافع دنیوی؛ یعنی کسب روزی و دستیابی به منافع‌های دنیوی برسند، و این امور روشن بوده و برای همگان شناخته شده است.»^(۳)

۱- قبلا سند این روایت بیان شد.

۲- سنن ابی داود، شماره حدیث: ۱۴۶۳.

۳- تیسیر الکریم الرّحمن فی تفسیر کلام المّان، ص ۵۳۶.

فصل دوم:

ارکان ایمان

مقدمه

بخش اول: ایمان به الله ﷻ؛

بخش دوم: ایمان به فرشتگان ﷺ؛

بخش سوم: ایمان به کتابهای آسمانی؛

بخش چهارم: ایمان به پیامبران؛

بخش پنجم: ایمان به روز آخرت؛

بخش ششم: ایمان به قضا و قدر؛

مقدمه

دین اسلام عقیده و شریعت است. قبلا اشاره‌ای به برخی از احکام و شرایع اسلام شد و نیز دربارهٔ ارکان آن که اساس و پایه‌های شرایع اسلام به شمار می‌رود، مطالبی بیان گردید.

اعتقاد اسلامی شامل ایمان به هرآنچه از جانب الله تعالی و رسول الله ﷺ آمده است، می‌شود؛ یعنی ایمان به اخبار، احکام قطعی، امور غیبی و امثال آن.

ارکان ششگانهٔ ایمان، پایه‌های اعتقاد است:

۱. ایمان به الله تعالی؛
 ۲. ایمان به فرشتگان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛
 ۳. ایمان به کتاب‌های آسمانی؛
 ۴. ایمان به رسولان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛
 ۵. ایمان به روز قیامت؛
 ۶. ایمان به قضا و قدر؛ خیر باشد یا شر.
- در ادامهٔ مباحث، توضیحاتی دربارهٔ این ارکان بیان خواهد شد.

بخش اول:

ایمان به الله جَلَّالاً

مبحث اول: مفهوم ایمان به الله و نتایج و دلایل آن؛

مبحث دوم: دلالت شریعت بر ایمان به الله متعال؛

مبحث سوم: دلالت عقل بر ایمان به الله عَلَّیْهِ؛

مبحث چهارم: دلالت حسّ و واقع بر ایمان به الله تعالی؛

مبحث اول:

مفهوم ایمان به الله تعالی و نتایج و دلایل آن

۱- مفهوم ایمان به الله متعال و موارد آن

ایمان به الله ﷻ یعنی باور قطعی و یقینی به وجود الله تعالی و به اینکه او پروردگار و صاحب هر چیز، آفریدگار یگانه، تدبیرکننده تمام هستی و تنها معبود شایسته عبادت و بی‌همتاست و هر معبودی غیر از الله ﷻ، باطل بوده و عبادتش نیز نادرست و بی‌فایده است. همچنین ایمان به اینکه الله متعال متّصف به صفات کمال و جلال و منزه از هر نقص و عیبی است.^(۱)

با توجه به مطالب مطرح‌شده، ایمان به الله ﷻ مشتمل بر موارد چهارگانه زیر است:

۱. ایمان به وجود الله تعالی: اعتقاد به اینکه الله متعال وجودی کامل دارد و ازلی و ابدی است.

۲. ایمان به ربوبیت الله ﷻ: باور به اینکه الله در افعال خویش یگانه است و در آفرینش، پادشاهی، تدبیر و سایر صفات ربوبیت، شریکی ندارد.

۳. ایمان به اسماء و صفات الهی: اعتقاد به اینکه الله متعال دارای اسمایی نیکو و صفاتی والاست، با ردّ اعتقاد به تمثیل، تعطیل و تأویل و تکیف.

۴. ایمان به الوهیت الله تعالی: باور به اینکه افعال بندگان فقط مختصّ الله ﷻ و برای کسب رضایت اوست و جایز نیست که عبادتی برای غیرالله صورت گیرد.^(۲)

۱- نک: أعلام السنّة المنشورة لإعتقاد الطائفة النّاجية المنصورة، حافظ حکمی، ص ۵۰.

۲- نک: رسائل في العقيدة الإسلاميّة، صص ۱۱-۱۷.

۲- نتایج ایمان به الله تعالی

ایمان به الله ﷻ دارای نتایجی بزرگ و مهم بوده و خیر دنیا و آخرت را برای افراد و جامعه به دنبال دارد. از نتایج آن، حصول امنیت کامل، هدایت تام، جانمایی در زمین و تمکین و عزت بندگان واقعی را می‌توان نام برد. از دیگر نتایج ایمان به الله، خوشی زندگی، رسیدن به خوبی‌ها، نزول برکات، راهیابی به سمت تمامی خوبی‌ها، حفاظت از زیان و رستگاری با دوستی، کمک و تأیید الهی است.

همچنین ارتقای درجات، بخشش گناهان، ورود به بهشت و نجات از آتش دوزخ. به طور خلاصه، همه خیر دنیا و آخرت از نتایج ایمان به الله تعالی است. و هلاکت و نقصان، نتیجه نبود یا ضعف ایمان است.^(۱)

۳- دلایل یگانگی الله تعالی

ادله فراوانی دلالت بر یگانگی الله ﷻ دارند و گواهی الله تعالی برای خودش کافی است که می‌فرماید:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [آل عمران: ۱۸]

«الله گواهی داده که معبودی [بر حق] جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش [نیز بر این مطلب گواهی می‌دهند] درحالی که [الله متعال در جهان هستی] قیام به عدالت دارد، معبودی [بر حق] جز او نیست، که توانمند حکیم است.»

فطرت، شریعت، عقل و حس و واقع نیز دلالت بر یگانگی الله متعال در آفرینش و روزی دادن و اینکه تنها او شایسته عبادت است، می‌کنند.

تمامی این دلایل، بیانگر وجود الله ﷻ بوده و بر انواع سه‌گانه توحید دلالت دارند؛ یعنی توحید ربوبیت، توحید الوهیت و توحید اسماء و صفات که لازم و ملزوم یکدیگرند و کسی که در یکی از آن‌ها دچار شرک شود، در بقیه نیز مشرک می‌گردد.

۱- تیسیر اللطیف المئان فی خلاصة تفسیر القرآن، ابن سعدی، صص ۱۳۰-۱۳۴.

به عنوان نمونه، اگر فردی غیرالله را برای کاری که تنها الله تعالی توان انجامش دارد، فرا خواند، این عملش عبادتی است که متوجّه غیرالله شده و شرک در توحید الوهیت به شمار می‌رود.

درخواست چنین فردی نشان می‌دهد که وی اعتقاد دارد غیرالله به همراه الله تعالی در انجام این کار شریک و صاحب اختیار است و توان انجام آن را دارد که این عمل، شرک در توحید ربوبیت محسوب می‌شود.

علاوه بر این، وی اعتقاد داشته که غیرالله درخواستش را می‌شنود و به همین علت وی را فرا خوانده است و این عمل، شرک در توحید اسماء و صفات به شمار می‌رود، چون فکر می‌کند که فرد خوانده شده، تمامی صداها و شنیدنی‌ها را می‌شنود و نزدیکی یا دوری مانع از شنیدنش نمی‌شود. بنابراین دانستیم که شرک در توحید الوهیت، متضمّن شرک در توحید ربوبیت و اسماء و صفات است.^(۱)

در مباحث بعدی، دلایل توحید با بررسی دلیل عقلی و حسّی به طور گسترده بیان خواهد شد.

قبلا در مبحث: اسلام دین فطرت است و اینکه بنا بر قول صحیح، مراد از فطرت مذکور در قرآن، دین اسلام است، مطالبی درباره فطرت بیان گردید.

دلالت شریعت نیز بر توحید و ایمان به الله تعالی روشن و مشخص است. آنچه پیامبران علیهم السلام آورده‌اند و در کتاب‌های آسمانی بیان شده است، به طور قطع بیانگر یگانگی الله متعال هستند. تمامی کتاب‌های آسمانی دلالت بر این موضوع دارند؛ احکامی که متضمّن مصالح دنیوی و اخروی بندگان است؛ مانند نماز، زکات، حج و ... و نیز اخبار هستی و امور غیب که واقعیت و تجربه گواه بر صداقت آنهاست؛ تمامی این موارد نشان می‌دهند که امور مذکور، از جانب پروردگاری حکیم و دانا و شایسته عبادت و بی‌همتاست.^(۲)

در این زمینه، دلایل بی‌شماری وجود دارد که برخی از آنها در لابلای بسیاری از مطالب این بخش، بیان خواهد شد.

۱- نک: أعلام السنّة المنشورة، ص ۷۷، شماره سؤال: ۷۳.

۲- نک: رسائل في العقيدة، صص ۱۱-۱۲.

مبحث دوم:

دلالت عقل بر ایمان به الله متعال

از نظر عقلی، لازم است که تمامی مخلوقات پدیدآورنده و آفریدگاری داشته باشند، زیرا امکان ندارد به خودی خود یا اتّفاقی به وجود آمده باشند؛ به عبارتی دیگر، امکان ندارد که این مخلوقات خودشان را به وجود آورده باشند و هیچ چیز نمی‌تواند خودش را بیافریند، چون پیش از پیدایش، معدوم [نیست] است و شیء معدوم چگونه می‌تواند پدیدآورنده باشد؟!

همچنین امکان ندارد که به طور اتّفاقی به وجود آمده باشند، زیرا هر حادثی نیاز به مُحدث و به وجودآورنده‌ای دارد و وجود مخلوقات با این ساختار هماهنگ و شگفت‌آور و منظم و این ارتباط به هم‌پیوسته در میان اسباب و مسببات و در بین مخلوقات، دلیلی قطعی است که اتّفاقی به وجود نیامده‌اند.^(۱)

علاوه بر این، نیاز شدید مخلوق دلیلی دیگر بر این مدّعاست. نیاز، ویژگی ذاتی و ثابت مخلوق است که نشان می‌دهد باید آفریدگاری کامل و بی‌نیاز از غیر باشد و این آفریدگار، پروردگار جهانیان است.

الله ﷻ این دلیل عقلی و برهان قاطع را در سوره «طور» بیان فرموده است:

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ﴾ [الطور: ۳۵]

«آیا آن‌ها از هیچ [و بدون آفریننده]، خلق شده‌اند یا خود خالق [خویش] اند؟!»

یعنی آن‌ها بدون آفریدگار به وجود نیامده‌اند و خودشان نیز آفریدگار خویش نیستند، در نتیجه، آفریدگارشان الله متعال است.

به همین علت، وقتی جبیر بن مطعم رضی الله عنه سوره «طور» را از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله می‌شنید و ایشان به آیه: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ﴾ [الطور: ۳۵] رسیدند، گفت: «نزدیک بود دلم از جا کنده شود و اولین باری بود که ایمان در دلم نشست.» بخاری رضی الله عنه این حدیث را به صورت مفروق^(۲) روایت کرده است.^(۱)

۱- الرّیاض النّاضرة، ابن سعدي، ص ۱۹۴؛ رسائل في العقيدة، ص ۱۱-۱۵.

۲- امام بخاری این حدیث را در ابواب مختلف کتاب صحیح خود به صورت پراکنده و با روایات و الفاظ متعدد ذکر کرده است. (مصحح)

از این رو، الله ﷻ در بسیاری از آیات قرآن، انسان‌ها را تشویق به تعقل و تفکر می‌کند و فراوانی آیاتی که با ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ و ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ پایان می‌یابند، بزرگ‌ترین گواه است، زیرا وقتی انسان تفکر نماید، پند می‌گیرد و حقیقت را می‌شناسد و زمانی که پند گیرد، می‌ترسد و باتقوا و فرمانبردار می‌گردد.

به همین سبب، می‌بینیم که افراد عاقل و تلاشگر و جویندگان حقیقت، به آن می‌رسند و در این راه، موفق می‌شوند.

آنچه بیشتر باعث تأکید و اثبات مطلب مذکور می‌شود، این است که بسیاری از اندیشمندان غربی بر اثر تفکر و جستجوی حقیقت، آن را می‌یابند و هدایت می‌گردند. کسی که به کتاب «الله يتجلى في عصر العلم» نوشته‌ی دانشمند فیزیکدان و ستاره‌شناس که در این حوزه، استاد و صاحب‌نظر بودند و نیز به کتاب «کریسی موریسون»؛ رئیس آکادمی علوم در نیویورک، تحت عنوان «الإنسان لايقوم وحده» که با عنوان «العلم يدعو إلى الإيمان» به زبان عربی ترجمه شده است، توجه نماید، خواهد دانست که دانشمند واقعی و نیز فرد عامی، قطعاً مؤمن است و بدون تردید الحاد و کفر از عالمان کم‌سواد سر می‌زند؛ افرادی که اندکی علم فرا گرفته‌اند و از این طریق، فطرت مؤمن و پاکشان را تباہ و فاسد نموده و به علمی که منجر به ایمان می‌شود، نرسیده‌اند.^(۲)

بر این اساس، برای‌مان روشن می‌گردد که عقل دلالت بر یگانگی الله تعالی دارد. در صورتی که عقل این موضوع را انکار نماید، خود عقل مشکل دارد و شاعر راست گفته است که:

إِذَا ادَّعى العَقْلُ إنْكَارَهُ فَأَنْكِرِ العَقْلَ وَدَعْوَاهُ

«اگر عقل ادعای انکارش را داشت، پس تو عقل و ادعایش را انکار و رد کن.»

شاعری دیگر چنین می‌سراید:

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۷۶۵، ۳۰۵۰، ۴۰۲۳، ۴۸۵۴؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۴۶۳.
 ۲- نک: کتاب «الله يتجلى في عصر العلم» تالیف گروهی منتخب از دانشمندان امریکایی به مناسبت سال بین‌المللی فیزیک که «جون کلوفر مونسما» آن را ویرایش نمود و دکتر دمراش عبدالحمید سرحان آن را به زبان عربی ترجمه کرد. سپس دکتر محمّد جمال الدین فندی این کتاب را بازبینی و تشریح نمود؛ همچنین نک: العلم يدعو إلى الإيمان، تالیف کریسی موریسون، ترجمه: محمّد صالح. هر دو کتاب مذکور توسط انتشارات دارالقلم بیروت، منتشر شده است.

يَعْتَرِضُ الْعَقْلُ عَلَى خَالِقِهِ
مِنْ بَعْضِ مَخْلُوقَاتِهِ الْعَقْلُ

«عقل بر آفریدگاری اعتراض می‌کند که خودِ عقل یکی از مخلوقاتش است!»
بنابراین دانستیم سخن کسی که می‌گوید: جهان هستی اتّفاقی به وجود آمده یا اینکه خود طبیعت آفریدگار است، باطل و اشتباه بوده، زیرا این ادّعاها یعنی فقط عناد و مخالفت با آنچه از طریق عقل و نقل ثابت شده است. از کسی که می‌گوید جهان هستی اتّفاقی و بدون علّت به وجود آمده است، می‌پرسیم: چگونه امکان دارد این جهان گسترده و بزرگ و هماهنگ، اتّفاقی ایجاد شده باشد؟!
اکنون به مثالی که دانشمند امریکایی «کریسی موریسون»^(۱) می‌آورد تا اثبات نماید پیدایش جهان هستی علّت داشته و اتّفاقی نبوده است، دقّت کن؛ او می‌گوید: «۱۰ سگّه را به طور جداگانه انتخاب نما و آن‌ها را به ترتیب - از ۱ تا ۱۰ - شماره‌گذاری کن و در جیب خود بگذار و محکم تکان بده. سپس سعی کن که آن‌ها را به ترتیب - از ۱ تا ۱۰ - از جیب خود بیرون بیاوری.

شانس یا احتمال بیرون آوردن سگّه شماره ۱، ۱ از ۱۰ است.
و احتمال بیرون کشیدن سگّه شماره ۱ و سپس سگّه شماره ۲، ۱ تا ۱۰۰ و احتمال بیرون آمدن سگّه‌های شماره ۱ و ۲ و ۳ به ترتیب، ۱ تا ۱۰۰۰ و امکان بیرون آوردن سگّه‌های شماره ۱ و ۲ و ۳ و ۴ پشت سر هم، ۱ تا ۱۰۰۰۰ است و ... تا اینکه احتمال بیرون آمدن سگّه‌های شماره ۱ تا ۱۰ با همان ترتیب اولیه، ۱ تا ۱۰ بیلیون است.
هدف از این مثال ساده، این است که برایت روشن سازیم چگونه اعداد به شکلی حیرت‌آور و بدون اینکه اتّفاقی باشد، زیاد می‌گردند!
علاوه بر این، اگر جهان هستی اتّفاقی و بدون علّت به وجود می‌آمد، ساخت و پیدایش آن چقدر طول می‌کشید؟!
حساب آن از این طریق، امری خیالی و بسیار سخت خواهد بود و حتّی نمی‌توان آن را تصوّر کرد.

۱- رئیس سابق فرهنگستان علوم در نیویورک، رئیس مؤسسه امریکایی در شهر نیویورک، عضو هیأت اجرایی شورای تحقیقات ملی در ایالات متّحده، همکار در موزه تاریخ طبیعی آمریکا و عضو دائمی مؤسسه سلطنتی بریتانیا؛ نک: مقدمه مترجم کتاب کریسی موریسون: العلم يدعو إلى الإيمان، صص ۱۲-۱۳.

آنچه در جهان هستی وجود دارد، نشان می‌دهد که توسط ذاتی حکیم و علیم و خبیر به وجود آمده، اما انسان بسیار ستم‌پیشه و نادان است:

﴿قُلِ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ ﴿٧﴾ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ﴿٨﴾ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ﴿٩﴾﴾

[عبس: ۱۷-۱۹]

«مرگ بر [این] انسان، چقدر ناسپاس است؟! [الله] او را از چه چیز آفریده است؟ او را از نطفه [ناچیز] آفرید، سپس وی را موزون ساخت.»^(۱)

اینکه گفته می‌شود طبیعت، آفریدگار مخلوقات است، بهتانی بزرگ و بی‌دلیل و اشتباهی روشن است که نیازی به ردّ و پاسخ ندارد، و بلکه تصوّر این مطلب برای انکار و پاسخ به قائلانش کافی است.^(۲)

یکی از این ادعاها، نظریه «داروین» است که پیروانش قصد دارند از این طریق، علت وجود زندگان و مخلوقات را بیان کنند. براساس این نظریه، گمان می‌کنند که انسان در اصل، حیوانی کوچک و ساخته‌شده از آب بوده و سپس محیط تغییراتی را در شکل و ساختارش به وجود آورده و باعث ایجاد صفاتی جدید در این موجود شده است. در ادامه، صفات کسب‌شده، به فرزندان انتقال یافته تا مجموعه این صفات کوچک و برخاسته از محیط، در طول میلیون‌ها سال باعث ایجاد صفاتی بسیار و پیشرفته گشته و آن مخلوق ابتدایی را تبدیل به مخلوقی برتر کرده است. سپس پیدایش صفات بر اثر محیط ادامه یافته و مخلوقات بزرگ‌تر شده‌اند تا بالاخره منجر به پیدایش انسان گشته است.

خلاصه دیدگاه مذکور همین بوده و عیب و نقص آن بسیار روشن و آشکار است.^(۳)

بسیاری از پیروان نظریه مذکور، پی به بطلان آن برده‌اند.

یکی از اعتراضاتی که بر دیدگاه «داروین» وارد شده، این است که: اگر فرض کنیم دیدگاه مزبور صحیح باشد، پس آن حیوان کوچک را چه کسی آفریده است؟! و چه کسی آن را پرورش و رشد داده تا به این شکل رسیده است!؟

۱- نک: العقیده فی الله، صص ۷۴-۷۵.

۲- برای توضیحات بیشتر، نک: همان، صص ۷۴-۹۸؛ العلم یتبرأ من نظریة دارون، زیاد ابوغنیمه.

۳- نک: العقیده فی الله، صص ۷۹-۹۲. در این کتاب، توضیحات کاملی در ردّ دیدگاه فوق آمده است؛ همچنین نک: العلم یتبرأ من نظریة دارون.

مبحث سوم:

دلالت حس و واقع بر ایمان به الله ﷻ

حس و تجربه به روشنی بیانگر یگانگی الله تعالی است.
در این زمینه، دلایل حسی فراوانی وجود دارد؛ از جمله:

۱- اجابت دعاها

مراد از آن، پذیرش دعای مظلومان و مصیبت‌دیدگان و ... است که الله متعال را فرا می‌خوانند و درخواستشان اجابت شده و به هدف خویش می‌رسند.
نمونه‌های بی‌شماری از این قبیل وجود دارد؛ فرقی نمی‌کند که مربوط به پیامبران علیهم‌السلام یا دیگران باشد.

به عنوان مثال، الله تعالی درباره نوح علیه‌السلام می‌فرماید:

﴿فَدَعَا رَبَّهُ أَتَىٰ مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرَ ﴿۱۰﴾ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ ﴿۱۱﴾ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ﴿۱۲﴾﴾ [القمر: ۱۰-۱۲]

«پس او پروردگارش را خواند [و عرض کرد]: من مغلوب شده‌ام، پس یاریم فرما [و از آنان انتقام بگیر]. آنگاه درهای آسمان را با آبی [فراوان و] فروریزنده گشودیم. و از زمین چشمه‌هایی جوشانیدیم [و جاری ساختیم]، سپس این [دو] آب [آسمان و زمین] برای امری که مقدر شده بود، باهم درآمیختند.»

در مورد یونس علیه‌السلام می‌فرماید:

﴿فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾﴾ [الانبیاء: ۸۷]
«پس [وقتی در شکم ماهی فرو رفت] در تاریکی‌ها ندا داد که: [پروردگارا!] هیچ معبودی بر حق جز تو نیست، تو منزهی! قطعاً من از ستمکاران بودم.»

بنابراین الله تعالی درخواستش را پاسخ گفت و او را از شکم ماهی نجات داد.

و درباره ایوب علیه‌السلام فرمود:

﴿وَأذْكُرُ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَتَىٰ مَسْنَى الشَّيْطَانِ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ﴿۴۱﴾ أَرْكُضْ بِرَجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ﴿۴۲﴾ وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَىٰ لِأُولَى الْأَلْبَابِ ﴿۴۳﴾﴾ [ص: ۴۱-۴۳]

«و به یاد آور بنده ما ایوب را وقتی پروردگارش را ندا داد که: همانا شیطان به من رنج و عذاب رسانده است. [به او فرمان دادیم:] پای خود را بر زمین بکوب، [چشمه‌ای می‌جوشد] این [چشمه‌آبی] خنک برای شستشو و آشامیدنی است. و خانواده‌اش و همانند آنان را همراهشان به او بخشیدیم، که رحمتی از سوی ما و اندرزی برای خردمندان باشد.»

در صحیح بخاری از قول انس رضی الله عنه چنین روایت شده است: «فردی بادیه‌نشین در روز جمعه و درحالی که پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه می‌خواندند، وارد مسجد شد و گفت: ای رسول الله صلی الله علیه و آله! اموال تباه شد و خانواده گرسنه ماند، پس برای ما دعا کن. پیامبر صلی الله علیه و آله دستان‌شان را بالا برده و دعا نمودند. بلافاصله ابر همچون کوه‌ها بالا آمد و هنوز رسول الله صلی الله علیه و آله از منبر پایین نیامده بودند که دیدم باران بر موهای ریش‌شان می‌ریخت.

در جمعه بعدی، همان بادیه‌نشین یا فرد دیگری بلند شد و گفت: ای رسول الله صلی الله علیه و آله! ساختمان‌ها خراب شد و اموال غرق گشت، پس برای ما دعا کن. پیامبر صلی الله علیه و آله دستان‌شان را بلند کرده و فرمودند: پروردگارا! در اطراف ما و نه بر ما [باران ببارد]. و به هر طرفی که اشاره می‌کردند، ابرها پراکنده و دور می‌شد. ^(۱)

هنوز هم اجابت دعای درخواست‌کنندگان در صورتی که شروط دعا را رعایت نمایند، مشاهده می‌شود و بسا اوقات، شنیده‌ایم که مردم برای نماز استسقاء - طلب باران - رفته‌اند و پیش از بیرون آمدن از مسجد، برایشان باران باریده است. بنابراین اجابت دعا دلیلی قاطع بر یگانگی الله صلی الله علیه و آله است.

۲- صداقت پیامبران صلی الله علیه و آله

این موضوع دلیلی حسی و روشن است، زیرا رسولان صلی الله علیه و آله کامل‌ترین افراد بشر بوده و پیام‌های الهی را به مردم رسانده‌اند و الله تعالی آنان را از میان مخلوقات برگزیده و با نشانه‌هایی واضح تأیید و یاری نموده و این افراد را پیروز و بر دشمنان‌شان غالب گردانیده است.

انسان در برابر پیامبران صلی الله علیه و آله، چاره‌ای جز تصدیق آنان ندارد، چون ادعای نبوت از بزرگ‌ترین ادعاهاست و فقط صادق‌ترین یا دروغ‌گوترین مردم چنین ادعایی می‌کند، اما پیامبران الهی قطعاً راست‌گوترین انسان‌ها هستند، چرا که ظهور معجزه‌ها بر

دستان‌شان، تأییدات الهی، خواری دشمنان و خصلت‌های پسندیده و صفات ستوده آنان، نشان از صداقتشان دارد و در نتیجه، می‌دانیم که این افراد از جانب الله ﷻ مبعوث گشته‌اند و الله متعال، حق بوده و عبادتش نیز حقیقت دارد.^(۱)

۳- دلالت انفس

بدون تردید الله ﷻ انسان را به زیباترین شکل و در بهترین قالب آفرید، چنانکه می‌فرماید:

﴿وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ﴾ [التغابن: ۳]

«و شما را [در رحم مادرانتان] شکل و صورت بخشید، سپس شکل و صورت‌تان را نیکو [زیبا] گرداند.»

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ [التین: ۴]

«یقیناً ما انسان را در بهترین صورت [و هیئت] آفریدیم.»

اگر انسان با دقت به خود و عجایب خلقت الهی و به ظاهر و کمال آفرینش خویش و به اینکه متمایز از سایر حیوانات است، بنگرد، قطعاً خواهد دانست که در پس این امور، آفریدگاری حکیم وجود دارد و خواهد فهمید که این آفریدگار، در تدبیر و اداره انسان، یگانه و بی‌همتا است.^(۲)

شیخ عبدالرحمان سعدی در توضیح این معنا و در تفسیر آیه: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾ [الشمس: ۷] می‌گوید: «در هر حال، نفس علامتی بزرگ از نشانه‌های الهی به شمار می‌رود که شایسته است با آن سوگند خورده شود، زیرا در نهایت لطافت و ظرافت، سبکی، بسیار سریع از لحاظ تحرک و تغییر و تأثر و دارای واکنش‌ها و احساسات روحی و ذاتی؛ همچون همّت، اراده، قصد و محبت است.

اگر این ویژگی‌ها را نمی‌داشت، مجسمه‌ای بی‌فایده بود. برابری و درستی نفس بدین شکل، نشان‌های از علامات بزرگ الهی به شمار می‌رود.

هدف این است که نفس انسان، یکی از بزرگ‌ترین دلایل برای اثبات وجود الله بی‌همتا بوده و در نتیجه، تنها او شایسته پرستش است.»^(۳)

۱- نک: دعوة التوحید، صص ۱۹۹-۲۰۱ و صص ۱۲۵-۲۴۶.

۲- الشیخ عبدالرحمن السعدی وجهوده فی توضیح العقیده، عبدالرزاق عباد بدر، صص ۷۰-۷۲.

۳- همان.

۴- راهنمایی مخلوقات

این موضوع، یکی دیگر از نمونه‌های حسی برای اثبات یگانگی الله ﷻ به شمار می‌رود. الله تعالی تمامی حیوانات- ناطق، چهارپا، پرندگان، خزندگان، زبان‌آوران و بی‌زبانان را به سوی آنچه باعث اصلاح زندگی و حالت‌شان می‌شود، رهنمون ساخته است.

آیه زیر شامل مخلوقات عجیب و غریبی که تنها الله ﷻ از آن‌ها باخبر است، می‌شود:

﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ [طه: ۵۰]

«پروردگار ما ذاتی است که آفرینش هر چیزی را به او ارزانی داشته، سپس [آن‌ها را] هدایت کرده است.»

چه ذاتی انسان را در زمان تولد، برای مکیدن سینه مادرش راهنمایی می‌کند؟ و چه ذاتی وی را آگاه به شیرخوردن نموده است؟ آن هم به کاری سخت که مستلزم فشارهایی پی‌درپی توسط ماهیچه‌های صورت، زبان و گردن و نیز نیازمند حرکاتی پیوسته به وسیله فک پایین و تنفس با بینی است. تمامی این کارها به درستی و بدون علم یا تجربه قبلی صورت می‌گیرد، پس چه ذاتی این امور را به وی الهام نموده است؟ قطعاً الله تعالی او را راهنمایی می‌کند:

﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ [طه: ۵۰]

«پروردگار ما ذاتی است که آفرینش هر چیزی را به او ارزانی داشته، سپس [آن‌ها را] هدایت کرده است.»

علاوه بر این، رهنمون شدن انسان پس از بلوغ و بزرگی، به تلاش برای دستیابی به مصالح خویش؛ مانند سیر و سفر در زمین، نمونه‌ای از هدایت کامل و عام الهی برای مخلوقات است.

راهیابی پرندگان، حیوانات وحشی و چهارپایان نیز به روشنی صورت می‌گیرد و الله متعال آن‌ها را به انجام کارهایی عجیب که از عهده انسان بر نمی‌آید، رهنمون ساخته است.

علامه ابن قیم رحمته الله در کتاب «شفاء العلیل»، موارد عجیبی از این قبیل را آورده است. تمامی موارد فوق، از بزرگ‌ترین دلایل بر وجود آفریدگار سبحان، آفرینش استوار، تدبیر عجیب و حکمت لطیف اوست، زیرا معارف عجیب، ترفندهای نهفته، تدبیر زیبا و نتایج مطلوبی که الله متعال در آن‌ها قرار داده، به گونه‌ای است که دهان‌ها را به

تسبیح و می‌دارد و دل‌ها را پر از معرفت الهی و شناخت حکمت و قدرت او می‌کند و هر عاقلی می‌داند که الله ﷻ آن‌ها را بی‌په‌وده نیافریده و بی‌فایده رها نکرده است، بلکه دارای حکمتی آشکار و نشان‌های روشن و برهانی قاطع است و دلالت دارد که الله ﷻ پروردگار و صاحب هر چیزی است و تنها او دارای صفات کمال است و بر هر چیز، توانا و داناست.^(۱)

۵- دلالت آفاق

هر فردی -عالم، جاهل، مؤمن و کافر- جهان هستی را مشاهده می‌کند و اگر آدمی با چشم بصیرت و تدبّر بنگرد، قطعاً بزرگی ذاتی که آن را آفریده، درک خواهد کرد و این کار باعث می‌شود که تنها او را عبادت نماید.

شیخ عبدالرحمان سعدی در تفسیر آیه: ﴿سَرُّهُمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ أَلْحَقٌ﴾ [فصلت: ۵۳]؛ «به زودی نشانه‌های خود را در آفاق و در نفس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برایشان روشن گردد که او حق است.» چنین می‌آورد: «بدون تردید الله ﷻ این کار را انجام داده است. الله متعال نشانه‌هایی را به بندگانش نشان داده که دلالت بر حق بودن او دارند، اما کسی را که بخواهد، توفیق ایمان می‌دهد و هرکس را که بخواهد، خوار می‌گرداند.»^(۲)

همچنین می‌گوید: «اگر فرد عاقل، در آفرینش مخلوقات تفکر نماید و فکرش مشغول موجودات شگفت‌آور گردد، می‌داند که آن‌ها توسط حق و برای حق آفریده شده‌اند و دفترهای نشانه‌ها و کتاب‌های دلایل و علاماتی بر تمامی آنچه الله متعال از خود و یگانگی‌اش خبر داده و نیز دلایلی بر آنچه پیامبران ﷺ از روز قیامت گفته‌اند، است. همچنین خواهد دانست که آن‌ها تحت فرمان و مسخر الله ﷻ هستند و هرگز نافرمانی پروردگارشان را نمی‌کنند و چاره‌ای جز این ندارند. پس بدان که تمامی موجودات آسمانی و زمینی محتاج الله تعالی هستند و او آن‌ها را پابرجا و استوار

۱- نک: شفاء العلیل، صص ۱۴۷-۱۶۴.

۲- الشیخ عبدالرحمن السعدی وجهوده فی توضیح العقیده، صص ۷۲-۷۳.

گرداننده و ذات پروردگار از تمامی مخلوقات بی‌نیاز بوده و تنها او معبود بر حق است و معبودی غیر از وی نیست.»^(۱)

علامه عبدالرحمان سعدی در جایی دیگر می‌آورد: «الله ﷻ از آینده خبر داده و می‌فرماید که نشانه‌ها و دلایلی را از آفاق و انفس، به بندگان نشان خواهد داد که دلالت دارند قرآن، رسول و آنچه آورده است، حقیقت دارد.»^(۲)

در هر دوره‌ای، الله تعالی بندگان را از امور بزرگی در این جهان پهناور آگاه می‌کند.

در دوران اخیر، اکتشافات، اختراعات و حقایق علمی متعددی آشکار شده و پژوهشگران همواره رازی از اسرار این جهان بزرگ را کشف کرده و با حیرت و شرمندگی، اعتراف به ناتوانی خویش نموده و یقین دارند که جهان‌های ناشناخته دیگری نیز وجود دارد که هنوز کشف نشده است.

به طور خلاصه، آنچه در جهان هستی وجود دارد، به طور قطع دلالت بر وجود مدبری حکیم، پروردگاری علیم و مستحق عبادت دارد، اما:

إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمَرْءِ عَيْنٌ صَاحِحَةٌ فَلَا عَزْوَ أَنْ يَرْتَابَ وَالصُّبْحُ مُسْفِرٌ

«اگر فردی چشم سالمی نداشته باشد، عجیب نیست درحالی که صبح روشن است،

او [در وجود روز] تردید نماید.»

۶- بندگی موجودات

الله متعال تمامی موجودات -انسان‌ها، جنیان، فرشتگان، جانداران، غیر جانداران، گیاهان و سایر موجودات- را برای عبادت خویش آفرید و آن‌ها را بر توحید و اعتراف به الوهیت پروردگار و اقرار به نیاز و تواضع و خشوع خلق کرد.

تمامی موجودات عبادت الله ﷻ را به جای می‌آورند مگر انسان سرکش و منحرف از شریعت الهی، که با نظام و قانون این جهان محکم و شگفت‌آور مخالفت می‌ورزد؛ جهانی که فقط بر پرستش الله متعال استوار است.

علاوه بر این، بندگی و عبادت مخلوقات با یکدیگر تفاوت دارد.

۱- همان.

۲- همان.

یکی از انواع عبادت، بندگی انسان‌هاست که برترین نوع پرستش به شمار می‌رود. و از میان انسان‌ها بهترین عبادت، عبادت و بندگی پیامبران و دعوت و جهاد و سایر اعمال‌شان است و سپس بندگی پیروان آنان و پیروان پیروان‌شان از همه مهم‌تر و بارزش‌تر است.

همچنین بندگی فرشتگان (عَلَمَهُ) و جنیان که کار عجیبی نیست. آنچه عجیب است، عبادت موجودات بی‌جان و جاندار بوده که بسیاری از مردم فکر می‌کنند آن‌ها عقل و درک ندارند و عبادتی انجام نمی‌دهند! بدون تردید این جهان پهناور با موجوداتی که در آن است، فرمان آفریدگارشان را به جای آورده و عبادتش را انجام می‌دهند. در قرآن و سنت، طاعات بسیاری؛ همچون سجود، تسبیح، نماز، استغفار، تسلیم‌بودن، ترس و ... برای این موجودات بیان شده است.^(۱)

الله تعالی درباره سجده موجودات می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ﴾ [الحج: ۱۸]

«آیا ندیدی که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم برای الله تعالی سجده می‌کنند، و افراد زیادی [فرمان] عذاب بر آنان تحقق یافته است.»

لازم نیست که این سجود همچون سجده انسان‌های مسلمان باشد، چون سجده هر موجودی متناسب با خودش است.

الله (عَلَمَهُ) در مورد تسبیح موجودات می‌فرماید:

﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ [الإسراء: ۴۴]

«آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر آنچه در آن‌هاست؛ همه تسبیح او می‌گویند، و هیچ چیز نیست؛ مگر آنکه به ستایش وی تسبیح می‌گوید، و اما شما تسبیحشان را نمی‌فهمید، همانا او بردبار آمرزنده است.»

تمامی موجودات آفریدگارشان را تسبیح می‌گویند، به گونه‌ای که ما آن را نمی‌فهمیم و عدم‌شناخت ما دلیلی بر نبودش نیست. الله متعال برخی از مخلوقاتش؛ مانند داود علیه السلام را از تسبیح بعضی از موجودات آگاه ساخته است.

الله ﷻ درباره نماز موجودات می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَفْتًا كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ﴾ [التور: ۴۱]

«آیا ندیدی که همه آنچه در آسمان‌ها و زمین است و پرندگان بال‌گسترده [یا صف‌بسته]، الله را تسبیح می‌گویند هر یک از آن‌ها نماز و تسبیح خود را می‌دانند.»
بنابراین تمامی موجودات نماز می‌خوانند و الله متعال را به پاکی می‌ستایند و لازم نیست که ما آن را بفهمیم.

در مورد استغفار موجودات نیز روایتی از ابودرداء رضی الله عنه نقل شده که رسول الله ﷺ فرمودند: «وَإِنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ حَتَّى الْحَيْتَانِ فِي الْمَاءِ»^(۱)؛ «همانا تمامی آنچه در آسمان و زمین است حتی ماهیان در آب، برای جوینده دانش، طلب آمرزش می‌کند.»

الله ﷻ در مورد تسلیم و فرمانبرداری موجودات هستی می‌فرماید:

﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ [آل عمران: ۸۳]

«آیا [کافران] غیر از دین الله را می‌جویند؟ درحالی که هرآنچه در آسمان‌ها و زمین است؛ خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده و به سوی او بازگردانده می‌شوند.»
و سایر عبادات متنوعی که در این مبحث نمی‌گنجد.^(۲)

از این رو، دانستیم که موجودات نیازمند به الله ﷻ هستند و «نیاز آن‌ها به پروردگار، صفت ذاتی‌شان است، همان‌گونه که بی‌نیازی، ویژگی ذاتی آفریدگار به شمار می‌رود.»^(۳)

۱- ابن ماجه، شماره حدیث: ۲۲۳؛ آلبانی این حدیث را در صحیح الجامع، ج ۲، ص ۱۰۷۹، شماره حدیث: ۶۲۹۷ صحیح دانسته است.

۲- جامع الرسائل، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، تحقیق: محمد رشاد سالم، ج ۱، صص ۱-۴۵.

۳- مجموع الفتاوی، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، ج ۲، ص ۹.

در نتیجه، فرمانبرداری و نیاز موجودات به الله تعالی، دلیلی روشن بر یگانگی اوست.

۷- تفاوت مزه، رنگ و بوی گیاهان

موارد فوق، دلایلی حسی بر توحید هستند. آب درحالی که بی‌رنگ و بی‌مزه و بی‌بو است، از آسمان بر زمین خشک و بی‌آب و علف می‌ریزد، سپس -به فرمان الهی- در نتیجه این باران، گیاهانی متفاوت از لحاظ رنگ، مزه و بو می‌رویند؛ برخی شیرین، تعدادی ترش، برخی تلخ، بعضی سبز، تعدادی زرد و برخی دیگر سیاهند.

و حتی در یک نوع میوه، تفاوت‌های عجیبی وجود دارد؛ به عنوان نمونه، برخی از درختان انگور، سایه‌دار و برخی بی‌سایه، تعدادی از آن‌ها شیرین و بعضی دیگر ترش و برخی نیز ترش و شیرین هستند. همچنین در رنگ‌های سبز، قرمز، سیاه و به صورت کشیده و گرد و سایر اشکال وجود دارند.

خرما نیز این‌گونه است؛ نوعی از خرما در حالت خشک و نارس، شیرین‌تر از حالت رسیده و پخته است یا بالعکس. همچنین در رنگ‌های سیاه، زرد و در اشکال دراز و گرد وجود دارند درحالی که از یک آب استفاده می‌کنند.

چه ذاتی برخی از میوه‌ها و خوردنی‌ها را بر برخی دیگر برتری داده است؟ و چه ذاتی این رنگ‌ها و مزه‌ها را در آن‌ها نهاده است؟

قطعاً الله متعال این امور را انجام داده؛ همان ذاتی که:

﴿قَدَّرَ فَهْدَىٰ ﴿۳﴾ وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ ﴿۴﴾ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ ﴿۵﴾﴾ [الأعلى: ۳-۵]

«اندازه‌گیری کرد، سپس هدایت نمود. و [آن] ذاتی که چراگاه را رویانید، سپس آن را خشک و سیاه گرداند.»

۸- اختلاف زبان‌ها

ما تفاوت زبان و لهجه ملت‌ها و انسان‌ها را مشاهده می‌کنیم، پس چه ذاتی سخن‌گفتن را به آدمی آموخته است؟ و چه ذاتی تمامی این زبان‌ها و لهجه‌ها را می‌داند و همه آنچه می‌گویند را در می‌یابد و بر وی مشتبه نمی‌گردد؟ قطعاً آن ذات، الله یگانه و بی‌همتاست. بنابراین اختلاف زبان‌ها نشانه و دلیلی بزرگ بر یگانگی الله متعال است.^(۱)

۱- برای توضیحات بیشتر، نک: بخش اول از کتاب «مفتاح دار السعادة» از ابن قیم رحمته.

بخش دوم:

ایمان به فرشتگان عليه السلام

مبحث اول: مفهوم ایمان به فرشتگان و موارد آن؛

مبحث دوم: جسم بودن فرشتگان؛

مبحث سوم: رابطه میان فرشتگان و بشر؛

مبحث اول:

مفهوم ایمان به فرشتگان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و مسائل مربوط به آن

۱- معرّفی ملائکه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

أ- مفهوم لغوی

واژه «ملائکه» در اصل از «الک» به معنای فرستاد، گرفته شده و «الوک» یعنی رسالت و فرستادن.

بنابراین «مَلَك» در لغت به معنای «مُرْسَل» یعنی فرستاده شده است.^(۱)

ب- تعریف اصطلاحی ملائکه

فرشتگان، جهانی غیبی هستند که از نور آفریده شده و عبادت الله متعال را به جای می آورند. آنان هیچیک از ویژگی‌های ربوبیت و الوهیت را ندارند؛ یعنی چیزی را نمی آفرینند، روزی نمی دهند و هرگز جایز نیست که با الله تعالی یا به تنهایی، پرستش شوند.

الله عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به آنان فرمانبرداری کامل از دستوراتش و قدرت بر اجرای آنها را بخشیده است.

تعداد فرشتگان فراوان بوده و فقط الله عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از این موضوع آگاه است.^(۲)

۲- موارد ایمان به ملائکه

ایمان به فرشتگان شامل موارد زیر است:

۱- لسان العرب، ج ۱۰، صص ۳۹۲-۳۹۵.

۲- نک: رسائل في العقيدة، محمد بن عثمان، ص ۱۹.

ا- ایمان به وجود آنان

ب- ایمان به فرشتگانی که آنان را با اسم می‌شناسیم

مانند جبرئیل عليه السلام و ایمان اجمالی به فرشتگانی که آنان را با نام نمی‌شناسیم؛ به عبارتی دیگر، ایمان داریم که الله تعالی، فرشتگان زیادی دارد و لازم نیست که از اسامی تمامی فرشتگان آگاه باشیم.

ج- ایمان به آنچه از صفاتشان می‌دانیم

همچون صفت جبرئیل عليه السلام که پیامبر ص خبر دادند وی را با همان صفتی که الله متعال آفریده - دارای ۶۰۰ بال که کرانه آسمان را در بر گرفته بود - دیدند. گاهی اوقات، به فرمان الهی، فرشته به شکل مردی درمی‌آید؛ مانند زمانی که الله متعال جبرئیل را به سوی مریم؛ مادر مسیح عليه السلام فرستاد:

﴿فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾ [مریم: ۱۷]

«سپس به شکل انسانی کامل بر او ظاهر شد.»

و نیز یک بار که پیامبر ص در میان یاران نشان نشسته بودند، جبرئیل عليه السلام به شکل مردی دارای لباس‌هایی بسیار سفید و موهایی بسیار سیاه آمد درحالی که نشانه‌ای از سفر در وی دیده نمی‌شد و هیچ‌یک از صحابه رض وی را نمی‌شناخت، در نزد رسول الله ص نشست و زانوهایش را به زانوهای ایشان چسباند، دستانش را بر روی پاهای رسول الله ص گذاشت و از ایشان درباره اسلام، ایمان، احسان، قیامت و نشانه‌هایش پرسید. پیامبر ص پاسخش را دادند و زمانی که رفت، فرمودند: «هَذَا جِبْرِيلُ أَتَاكُمْ يُعَلِّمُكُمْ دِينَكُمْ»^(۱)؛ «این جبرئیل عليه السلام است؛ آمده بود تا دین شما را برایتان آموزش دهد.»

فرشتگانی که الله جل جلاله آنان را به سوی ابراهیم و لوط عليهما السلام فرستاد نیز به شکل چندین مرد بودند.

د- ایمان به آنچه از اعمال فرشتگان می‌دانیم

مانند تسبیح و عبادت الهی در شب و روز بدون خستگی و سستی.

برخی از فرشتگان، اعمال خاصی دارند؛ همچون جبرئیل که امانتدار وحی الهی است و الله متعال او را با وحی، به سوی پیامبران و رسولان ﷺ می‌فرستاد. و مانند میکائیل؛ مسؤول باران و مالک؛ مسؤول آتش و فرشتگانی که مسؤول حفاظت بنی‌آدم هستند و سایر فرشتگان زیادی که وجود دارند.^(۱)

۳- نتایج ایمان به فرشتگان ﷺ

ایمان به فرشتگان، نتایج مهمی دارد؛ از جمله:

أ- علم به عظمت و قدرت و سلطان الهی

بدون تردید بزرگی مخلوق برخاسته از بزرگی خالق است؛

ب- شکر الهی به سبب توجه به بنی‌آدم

زیرا فرشتگانی را مسؤول حفاظت انسان‌ها، نوشتن اعمال و سایر مصالح‌شان گردانیده است؛

ج- نزدیک شدن به الله ﷻ

بر اثر محبت به فرشتگان که آنچه مورد رضایت الهی است را انجام می‌دهند.^(۲)

۱- نک: رسائل في العقيدة، صص ۱۹-۲۰.

۲- همان، ص ۲۰.

مبحث دوم:

جسم بودن فرشتگان

متون شرعی دلالت دارند که فرشتگان جسم هستند، برخلاف کسانی که در این زمینه منحرف شده و معتقدند فرشتگان جسم نیستند و می‌گویند: آنان نیروهای خیر موجود در مخلوقاتند.

این دیدگاه با قرآن کریم و سنت نبوی و اجماع مسلمانان منافات دارد. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبْعًا﴾ [فاطر: ۱]

«حمد [و ستایش] مخصوص الله است؛ آفریننده آسمان‌ها و زمین، [ذاتی] که فرشتگان را رسولانی قرار داد؛ دارای بال‌های دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه»
همچنین در مورد بهشتیان می‌فرماید:

﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ۗ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَىٰ الدَّارِ﴾ [الرعد: ۲۳-۲۴]

«[همان] باغ‌های جاویدان [بهشتی] که وارد آن می‌شوند و [همچنین] هرکس از پدرانشان و همسرانشان و فرزندان‌شان که نیکوکار بوده‌اند، و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می‌شوند. [و به این افراد می‌گویند:] سلام بر شما به [سبب] آنکه صبر نموده‌اید، پس چه خوب است عاقبت آن سرای [جاویدان]!»

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ الْعَبْدَ نَادَىٰ جِبْرِيلَ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحِبَّهُ فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ، فَيُنَادِي جِبْرِيلُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحِبُّوهُ، فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ ثُمَّ يُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الْأَرْضِ»^(۱)؛ «هرگاه الله متعال [یک] بنده را دوست بدارد، به جبرئیل رضی الله عنه اعلان می‌کند که الله فلانی را دوست دارد، پس تو هم او را دوست بدار. جبرئیل رضی الله عنه او را دوست داشته و در اهل آسمان اعلان می‌کند که الله صلی الله علیه و آله فلانی را

دوست دارد، شما هم وی را دوست بدارید. سپس اهل آسمان وی را دوست می‌دارند و پس از آن، برایش در زمین، قبول نهاده می‌شود [اهل زمین نیز او را دوست می‌دارند].»

همچنین در صحیح بخاری از ابوهریره رضی الله عنه نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ كَانَ عَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ مَلَائِكَةٌ يَكْتُبُونَ الْأَوَّلَ فَلِأَوَّلٍ فَإِذَا جَلَسَ الْإِمَامُ طَوَّأُوا الصُّحُفَ وَجَاءُوا يَسْتَمِعُونَ الذِّكْرَ»^(۱)؛ «در روز جمعه، بر هر دری از درهای مسجد، فرشتگانی هستند که [ورود انسان‌ها] را به ترتیب ثبت می‌کنند، و زمانی که امام می‌نشیند، آنان دفترها را می‌بندند و می‌آیند تا به ذکر [خطبه یا تلاوت قرآن] گوش دهند.»

متون مذکور به طور صریح نشان می‌دهند که فرشتگان جسم هستند و نه نیروهای معنوی؛ آنگونه که گمراهان معتقدند. مسلمانان براساس این متون، اجماع و توافق نموده‌اند.^(۲)

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۰۳۹.

۲- نک: رسائل في العقيدة، صص ۲۰-۲۱.

مبحث سوم:

رابطه میان فرشتگان و بشر

۱- رابطه فرشتگان با بشر

فرشتگان ﷺ ارتباط تنگاتنگ و مستحکمی با بنی آدم دارند و برخی از نمونه‌های این ارتباط، عبارت است از:

۱) حضور آنان در زمان خلقت انسان

ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ که بسیار راستگو و تصدیق‌شده‌اند، به ما فرمودند که: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا نُطْفَةً، ثُمَّ يَكُونُ عَاقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يُرْسَلُ الْمَلَكُ، فَيَنْفُخُ فِيهِ الرُّوحَ، وَيُؤَمَّرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ: بِكُتْبِ رِزْقِهِ، وَأَجَلِهِ، وَعَمَلِهِ، وَشَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ»^(۱)؛ «آفرینش هر یک از شما در شکم مادرش، در مدت چهل روز به صورت نطفه جمع می‌شود، سپس مثل آن [همین مدت] علقه [خون بسته] است و پس از آن، مانند آن [همین مدت] مضغه [پاره‌ای گوشت] است، سپس فرشته فرستاده شده و در وی روح می‌دمد و به چهار چیز دستور داده می‌شود: به نوشتن روزی‌اش، اجلس و عملش و اینکه نیکبخت است یا بدبخت.»

۲) حفاظت انسان‌ها توسط فرشتگان

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿سَوَاءٌ مِّنْكُمْ مَّنْ أَسَرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ، وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ﴾^(۲) لَهُوَ مُعَقَّبَةٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ﷻ [الرعد: ۱۰-۱۱]

«[برای الله] یکسان است که کسی از شما پنهانی سخن گوید و فردی که آن را آشکار سازد، و کسی که در [تاریکی] شب پنهان می‌شود، یا در [روشنایی] روز [آشکارا] راه می‌رود. برای او [انسان] فرشتگانی است که پی‌درپی [صبح و شام] از پیش رویش و از پشت سرش، وی را به امر الله تعالی حفظ می‌کنند.»

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۲۰۸؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۶۴۳.

۳) فرشتگان سفیران الهی به سوی رسولان و پیامبران ﷺ هستند

الله تعالی اعلام نموده که جبرئیل مسؤول این کار مهم است:

﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ

[البقرة: ۹۷]

«بگو: کسی که دشمن جبرئیل باشد، [در حقیقت دشمن الله است]، زیرا او به فرمان

الله ﷻ قرآن را بر قلب تو نازل کرده درحالی که تصدیق‌کننده آنچه پیش از آن بوده، است.»

﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿۱۳۳﴾ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾ [الشعراء: ۱۹۳-۱۹۴]

«روح الامین [جبرئیل ﷺ] آن را فرود آورده است بر قلب تو تا از هشداردهندگان

باشی.»

۴) تحریک انگیزه‌های خیر در نفوس بندگان

الله متعال برای هر انسانی، قرین و همراهی از فرشتگان و ملازمی از جنیان قرار

داده است. در صحیح مسلم از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده که پیامبر ﷺ فرمودند: «مَا

مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ وُكِّلَ بِهِ قَرِينٌ مِنَ الْجِنِّ، وَقَرِينُهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ»؛ «برای هر یک

از شما، همراهی از جنیان و همراهی از فرشتگان، واگذار و تعیین شده است.»

صحابه رضی الله عنهم پرسیدند: و حتی برای شما نیز ای رسول الله ﷺ؟! پیامبر ﷺ پاسخ دادند:

«وَأَيَّايَ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ أَعَانَنِي عَلَيْهِ فَأَسْلَمَ فَلَا يَأْمُرُنِي إِلَّا بِخَيْرٍ»^(۱)؛ «و حتی برای من، اما

الله متعال مرا علیه وی [یعنی همراه جنی‌ام] یاری نموده و او مسلمان شده [یا اینکه

من از شرش در امانم] و مرا فقط به خیر فرمان می‌دهد.»

احتمالا این فرشته همراه ایشان، غیر از فرشتگانی است که مأمور حفاظت اعمال

پیامبر ﷺ بودند؛ فرشتگانی که الله تعالی آن‌ها را برای راهنمایی و ارشاد رسول الله ﷺ

گماشته بود.

فرشته و جن همواره همراه انسان هستند؛ جن وی را تشویق به بدی نموده و

فرشته او را ترغیب به نیکی می‌کند. ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده که پیامبر ﷺ

فرمودند: «إِنَّ لِلشَّيْطَانِ لَمَّةً بِإِذْنِ آدَمَ وَ لِلْمَلَكِ لَمَّةً، فَأَمَّا لَمَّةُ الشَّيْطَانِ فَاِيعَادُ بِالشَّرِّ

وَتَكْذِيبُ بِالْحَقِّ، وَأَمَّا لَمَّةُ الْمَلِكِ فَايَعَادُ بِالْخَيْرِ وَتَصْدِيقُ بِالْحَقِّ، فَمَنْ وَجَدَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً فَلْيَعْلَمْ أَنَّهُ مِنَ اللَّهِ، وَلِيَحْمَدِ اللَّهَ، وَمَنْ وَجَدَ الْآخَرَى فَلْيَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ «شیطان القاتلی و فرشته الهاماتی به انسان دارد؛ القای شیطان وعده دادن به بدی و حق را تکذیب نمودن است و الهام فرشته وعده دادن به خوبی و حق را تصدیق کردن است. پس هرکس الهام به خوبی را در دل خود یافت، بداند که از جانب الله تعالی بوده و بدین سبب، الله را ستایش نماید و هرکس چیزی غیر از این یافت، از شیطان رانده شده، به الله ﷻ پناه ببرد.» سپس پیامبر ﷺ آیه زیر را تلاوت کردند:

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضلاً وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۶۸]

«شیطان شما را [به هنگام انفاق می ترساند و] وعده تهی دستی می دهد، و شما را به زشتی ها امر می کند و درحالی که الله از جانب خود به شما وعده آمرزش و فزونی [نعمت] می دهد، و الله متعال گشایشگر داناست.»^(۱)

۵) ثبت اعمال انسان ها

تعدادی از فرشتگان مسؤول حفظ و ثبت اعمال نیک و بد آدمیان هستند و مراد از آیات زیر، همین فرشتگانند:

﴿وَإِن عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ ﴿۱۰﴾ كِرَامًا كَاتِبِينَ ﴿۱۱﴾ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾ [الانفطار: ۱۰-۱۲]

«و بدون تردید نگهبانانی [از فرشتگان] بر شما گماشته شده اند، که نویسندگانی بزرگوار هستند. آنچه را انجام می دهید، می دانند [و اعمال نیک و بد شما را یادداشت می کنند].»

۱- سنن ترمذی، شماره حدیث: ۲۹۸۸؛ سنن نسائی، شماره حدیث: ۱۱۰۵۱؛ آلبنانی ﷺ این روایت را در صحیح موارد الظمان، شماره حدیث: ۳۸ صحیح دانسته است. ابن کثیر ﷺ پس از آوردن روایت مذکور می گوید: «ترمذی و نسائی این حدیث را در سنن خویش، بخش تفسیر، به نقل از هناد بن سری آورده اند.»

ابن حبان نیز روایت فوق را در صحیح خود به نقل از ابویعلی موصلی و او از هناد آورده و ترمذی می گوید: حدیثی غریب است؛ یعنی همان روایت ابوالأحوص سلام بن سلیم که فقط از طریق او به صورت مرفوع روایت شده و چنین گفته است؛ نک: تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۱، ص

الله ﷻ دو فرشته حاضر را همراه انسان ساخته که هرگز از وی جدا نمی‌شوند و رفتار و گفتارش را ثبت می‌کنند:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ﴿۱۶﴾ إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿۱۷﴾ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿۱۸﴾﴾ [ق: ۱۶-۱۸]

«به راستی ما انسان را آفریده‌ایم و چیزی را که نفسش به او وسوسه می‌کند، می‌دانیم، و ما از [شاه] رگ گردن به او نزدیک‌تریم. هنگامی که دو [فرشته] فراگیرنده بر جانب راست و چپ نشسته‌اند [و اعمالش را] فرا می‌گیرند. هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد، مگر اینکه نزدش مراقبی حاضر [و آماده نوشتن] است.»

قعید به معنای مراقب و منتظر و رقیب عتید یعنی مراقبی آماده برای این کار که حتی یک کلمه را ترک نمی‌کند..

۶) گرفتن روح آدمیان زمانی که عمرشان به پایان می‌رسد

الله متعال بعضی از فرشتگان را مسؤول گرفتن روح انسان‌ها نموده وقتی که عمر مقدّرشان به پایان می‌رسد. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾ [السجدة: ۱۱]

«ای پیامبر ﷺ! بگو: فرشته مرگ که بر شما گماشته شده، جانتان را می‌گیرد، سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید.»

کسانی که ارواح انسان‌ها را می‌گیرند، بیش از یک فرشته هستند، چنانکه الله متعال می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفْرِطُونَ ﴿۶۱﴾ ثُمَّ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقِّ لَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ﴾ [الأنعام: ۶۱-۶۲]

«و او بر بندگانش چیره است و نگهبانانی [از فرشتگان] بر شما می‌فرستد تا زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، فرستادگان ما [ملک‌الموت و دست‌یارانش] جانش را می‌گیرند و آنان [در انجام مأموریت خویش] کوتاهی نمی‌کنند. سپس به سوی الله که مولای حقیقی آن‌هاست، باز می‌گردند. بدانید که حکم [و داوری] مخصوص اوست و وی سریع‌ترین حساب‌گران است.»

آنان جان کافران و مجرمان را به سختی و بدون ملامت و نرمی می‌گیرند. الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ﴾ [الأنعام: ۹۳]

«و [شگفت‌زده می‌شوی] اگر ببینی هنگامی که [این] ستمکاران در سكرات مرگ فرو رفته‌اند و فرشتگان [قبض روح] دست‌ها را گشوده [و به آنان می‌گویند]: جان‌هایتان را بیرون آورید! امروز عذاب خفت‌باری در برابر آنچه به ناحق بر الله می‌گفتید و نسبت به آیات او تکبر ورزیدید، خواهید دید.»

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبِرَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾ [الأنفال: ۵۰]

«و اگر ببینی هنگامی که فرشتگان [مرگ] جان کافران را می‌گیرند، به صورت و پشتشان می‌زنند و [می‌گویند]: عذاب سوزنده را بچشید، [هر آینه اگر این را ببینی، تعجب می‌کنی].»

﴿فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبِرَهُمْ﴾ [محمد: ۲۷]

«[پس] [حالشان] چگونه خواهد بود زمانی که فرشتگان [مرگ] جان‌هایشان را می‌گیرند، بر چهره‌ها و پشت‌هایشان می‌زنند.»

ولی روح مؤمنان را به نرمی و آسانی می‌گیرند.

۷) روی آوردن و توجه فرشتگان ﷺ به مؤمنان

با محبت کردن و ارشاد و راهنمایی و دعا و درخواست آموزش برای آنان؛ همچون دعا برای آموزگار خوب، کسانی که منتظر نماز جماعتند، اشخاصی که در صف اول نماز می‌خوانند، افرادی که جاهای خالی میان صف‌ها را پر می‌نمایند، اشخاصی که طعام سحری می‌خورند، کسانی که بر پیامبر ﷺ درود می‌فرستند و به عیادت بیماران می‌روند. همچنین آمین گفتن بر دعای مؤمنان، درخواست آموزش برای آنان، حاضر شدن در مجالس علم و حلقه‌های ذکر، تأیید و تثبیت و نگارش اعمال کسانی که در نماز جمعه

حاضر می‌شوند، آمدن در نزد افرادی که قرآن تلاوت می‌کنند، کمک به مؤمنان در جنگ‌ها و سایر کارها.^(۱)

۸) خشم فرشتگان علیه بر کافران

آنان کافران ستمکار را دوست ندارند، بلکه با این افراد دشمن هستند و با آنان مبارزه می‌کنند، دل‌هایشان را به لرزه می‌اندازند و آنان را نفرین می‌کنند.

۲- حکم به برتری فرشتگان یا انسان‌های صالح

از دیرباز، درباره موضوع مذکور اختلاف وجود داشته و دیدگاه‌های فراوانی در این زمینه مطرح شده است. بهترین و خلاصه‌ترین نظریه، همان سخن شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته الله است که انسان‌های صالح از لحاظ اینکه دارای پایان و عاقبت کاملی هستند، برتر از فرشتگانند؛ یعنی زمانی که وارد بهشت شوند، به قرب الهی برسند، در مراحل و درجات بالا ساکن شوند، الله رحمان از آنان استقبال کند و این اشخاص را بسیار به خویش نزدیک سازد و خودش را به آنان نشان دهد و از نگاه به چهره گرامی وی بهره برند و فرشتگان به اجازه پروردگارشان، برای این افراد خدمت کنند.

اما از نظر ابتدا و در حال حاضر، فرشتگان برتر از بشر هستند، زیرا اکنون آنان در نزد پروردگار بزرگ جای دارند و از آنچه انسان‌ها مرتکب می‌شوند، منزّه بوده و غرق در عبادت پروردگارند.

بدون تردید احوال کنونی آنان، کامل‌تر و بهتر از شرایط بشر است.

ابن قیّم رحمته الله می‌گوید: با این توضیح، دلیل برتری روشن می‌گردد و ادله هردو گروه هماهنگ گشته و هریک از آنان به حقّ خویش راضی می‌شود.

الله تعالی دانایان را به حقیقت است.^(۲)

۱- عالم الملائكة الأبرار، عمر أشقر، صص ۵۹-۷۶.

۲- نک: مجموع الفتاوی، ج ۱۱، ص ۳۵۰؛ لوامع الأنوار البهیة، سفارینی، ج ۲، ص ۳۶۸؛ شرح العقیة الطحاویة، ص ۳۳۸؛ الحبانک فی أخبار الملائک، سیوطی، صص ۲۰۳-۲۵۱، در کتاب مذکور، مبحثی طولانی در این باره بیان شده است؛ عالم الملائكة الأبرار، ص ۹۶.

بخش سوم:

ایمان به کتاب‌های آسمانی

مبحث اول: مفهوم ایمان به کتاب‌های آسمانی و موارد متعلق به آن؛

مبحث دوم: موارد اتّفاقی و اختلافی در میان کتاب‌های آسمانی؛

مبحث سوم: قرآن، تورات و انجیل؛

مبحث اول:

مفهوم ایمان به کتاب‌های آسمانی و موارد متعلق به آن

۱- مفهوم لغوی و اصطلاحی کتب

کُتُب در اصل، جمع کتاب به معنای مکتوب؛ یعنی نوشته‌شده است؛ مانند فراش به معنای مفروش؛ پهن‌شده، إله به معنای مألوه؛ معبود و غراس به معنای مغروس؛ کاشته‌شده.

مادّة «کُتُب» در معنای جمع و گردآوری به کار می‌رود و عُلّت نامگذاری نویسنده به کاتب، این است که حروف را جمع نموده و به هم ربط می‌دهد.

گروه لشکر را نیز کتیبه می‌نامند، زیرا در کنار یکدیگر جمع می‌شوند. همچنین خیاط را کاتب می‌گویند، چون پارچه‌ها را به هم وصل می‌کند. در مقامات حریری، چیستانی بدین مفهوم آمده است:

و کاتِبِينَ وَمَا خَطَّتْ أُنَامِلُهُمْ حُرُفًا وَلَا قَرَأُوا مَا خُطَّ فِي الْكُتُبِ

«و نویسندگانی که انگشتانشان حرفی ننوشته و نیز آنچه در کتاب‌ها نوشته شده است را نخوانده‌اند.»

مراد از آن، خیاط‌ها هستند.^(۱)

از نظر شرعی، «مراد از این کُتُب، کتاب‌های آسمانی است که الله ﷻ آن‌ها را به عنوان رحمت و هدایتی برای مخلوقات، بر پیامبران ﷺ نازل فرمود تا از این طریق، به سعادت دنیا و آخرت برسند.»^(۲)

۲- موارد ایمان به کتاب‌های آسمانی

۱. ایمان به اینکه قطعاً کتاب‌های آسمانی از جانب الله تعالی فرستاده شده‌اند؛

۱- مقامات حریری، ص ۲۸۶؛ لسان العرب، ج ۱، صص ۶۹۸-۷۰۳.

۲- رسائل في العقيدة، ص ۲۳.

۲. ایمان به آنچه از اسامی این کتاب‌ها می‌دانیم؛ مانند قرآن نازل شده بر محمد ﷺ، تورات نازل شده بر موسی، انجیلی که بر عیسی نازل گشت و زبور نازل شده بر داود علیهما السلام؛

اما کتاب‌هایی که از اسامی‌شان باخبر نیستیم، به طور اجمالی به آن‌ها ایمان می‌آوریم.

۳. تصدیق اخبار صحیح کتاب‌های آسمانی؛ همچون خبرهای قرآنی و اخباری از کتاب‌های پیشین که تبدیل و تحریف نشده است؛

۴. عمل به احکامی که منسوخ نشده و رضایت و پذیرش آن‌ها؛ فرقی نمی‌کند که از حکمت و علت‌شان باخبر باشیم یا نه؛

تمامی کتاب‌های پیشین، به وسیله قرآن کریم منسوخ شده‌اند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ أَلْكِتَابٍ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ﴾

[المائدة: ۴۸]

«و [این] کتاب [قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم درحالی که تصدیق‌کننده کتاب‌های پیش از خود بوده و بر آن‌ها شاهد و نگهبان است.»

یعنی قرآن حاکم بر آن‌هاست و از این رو، عمل به حکمی از احکام کتاب‌های قبلی جایز است که قرآن کریم آن را صحیح دانسته و تأیید نموده است.^(۱)

۳- اهمیت ایمان به کتاب‌های آسمانی

ایمان به کتاب‌های آسمانی از چندین جنبه اهمیت فراوانی دارد؛ از جمله:

۱. ایمان به این کتاب‌ها، اصلی از اصول عقاید و رکنی از ارکان ایمان به شمار می‌رود و ایمان انسان، زمانی صحیح است که به کتاب‌های نازل شده بر پیامبران علیهم‌السلام ایمان بیاورد؛

۲. الله ﷻ رسولانی که پیام‌های الهی را به مردم می‌رسانند، مدح و تحسین کرده است:

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾ [الأحزاب: ۳۹]

«[همان] کسانی که پیام‌های الله را می‌رسانند و از او می‌ترسند و از هیچ‌کس جز وی نمی‌ترسند.»

علاوه بر این، الله تعالی بیان فرموده که پیامبر ﷺ و مؤمنان به کتاب‌هایی که از جانب الله متعال نازل شده است، ایمان دارند:

﴿عَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ﴾ [البقرة: ۲۸۵]

«پیامبر ﷺ به آنچه از [سوی] پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده و مؤمنان [نیز]؛ همه به الله و فرشتگان او و کتاب‌هایش و پیامبرانش ایمان آورده‌اند.»

۳. الله ﷻ به مؤمنان فرمان داده که به آنچه نازل فرموده است، ایمان بیاورند:

﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۶]

«بگویند: ما به الله تعالی ایمان آوردیم و به آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان یعقوب نازل گردید، و به آنچه به موسی و عیسی علیهما السلام داده شده، و آنچه به پیامبران [دیگر] از طرف پروردگارشان داده شده است. و در میان هیچ‌یک از آنان جدایی نمی‌اندازیم و ما تسلیم الله ﷻ هستیم.»

۴. الله تعالی امت‌های پیشین را به سبب تکذیب رسالت‌های الهی، هلاک و نابود

ساخت، چنانکه درباره صالح التیة می‌فرماید:

﴿فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِن لَّا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ﴾ [الأعراف: ۷۹]

«[سپس] از آنان روی گرداند و گفت: ای قوم! من پیام پروردگارم را به شما رساندم و برای شما خیرخواهی کردم، ولی شما خیرخواهان را دوست نمی‌دارید.»

۵. کسی که بخشی از آنچه الله ﷻ نازل فرموده را انکار نماید، کافر می‌گردد:

﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۳۶]

«و هرکس به الله و فرشتگان و کتاب‌هایش و پیامبرانش و روز قیامت کافر شود؛ به تحقیق در گمراهی دور و درازی افتاده است.»

۴- نتایج ایمان به کتاب‌های آسمانی

- باور و اعتقاد به این کتاب‌ها، نتایج و ثمرات مهمی در پی دارد؛ همچون:
۱. علم به توجّه و احسان الهی، به گونه‌ای که برای هر قومی، کتابی نازل کرد تا آنان را راهنمایی کند؛
 ۲. علم به حکمت الهی، زیرا برای هر قومی، آنچه متناسب و موافق با شرایطشان بود را فرستاد؛
 ۳. اکتفای به وحی و در نتیجه، بی‌نیاز شدن از افکار بشر که گاهی اشتباه و گاهی صحیح است و آغشته به تمایلات و غفلت می‌گردد؛
 ۴. رفتن و قرارگرفتن بر راهی مستقیم و روشن که هیچ گونه کجی و انحرافی ندارد؛
 ۵. خوشحال شدن با این خیر بزرگ:

﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾ [یونس: ۵۸]

«بگو: به فضل الله و به رحمت او، پس باید بدان خوشحال شوند، که آن از آنچه می‌اندوزند، بهتر است.»

۶. شکر الهی به سبب این نعمت بزرگ؛
۷. رهایی از اشتباهات فکری و اعتقادی و رفتاری.^(۱)

۵- دلایل ایمان به کتاب‌های آسمانی

ادله فراوانی از قرآن و سنت دلالت بر وجوب ایمان به این کتاب‌ها دارند؛ از جمله:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِن قَبْلُ﴾ [النساء: ۱۳۶]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به الله و پیامبرش و کتابی که بر او نازل کرده و کتابی که پیش از این فرستاده است، ایمان بیاورید [و بر آن پایدار باشید].»

﴿وَقُلْ ءَامَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِن كِتَابٍ ط﴾ [الشورى: ۱۵]

«و بگو: به هر کتابی که الله نازل کرده است، ایمان آورده‌ام.»

در آن حدیث مشهور هم زمانی که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام درباره ایمان پرسید، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ و...»^(۱)؛ «[ایمان یعنی] اینکه به الله، فرشتگان، کتاب‌ها و پیامبرانش و ... ایمان بیاوری.»

۶- هدف از نزول کتاب‌های آسمانی

نزول تمامی کتاب‌های آسمانی، هدفی واحد داشته است. هدف این بوده که فقط الله تعالی پرستش شود و این کتاب‌ها قانون زندگی بشری باشد که بر روی زمین زندگی می‌کنند و آنان را به سوی خوبی‌ها راهنمایی نماید و روح و نوری برای احیای جان‌ها و برطرف‌ساختن تاریکی‌ها باشد و تمامی راه‌های زندگی را برایشان روشن سازد.^(۲)

۷- آنچه با ایمان به کتاب‌های آسمانی، منافات دارد

تکذیب، کفر و تحریف کتاب‌های آسمانی، با ایمان به آن‌ها منافات دارد. چنانچه روگردانی از قرآن، ادعای نسخ، پذیرفتن داوری غیر قرآن، ادعای نقص و شباهت آن با دیگر کتاب‌ها و تعارض و تناقض آن، مخالف و متضاد ایمان به آن‌هاست.

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۵۰؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۸.

۲- الرّسل والرّسالات، عمر أشقر، ص ۲۳۵.

مبحث دوم:

موارد اتّفاقی و اختلافی در میان کتاب‌های آسمانی

گفتار اول: موارد اتّفاقی در بین کتاب‌های آسمانی

کتاب‌های آسمانی در امور متعدّدی باهم هماهنگ هستند؛ از جمله:

۱- وحدت خاستگاه

منبع تمامی آن‌ها یکی است و از جانب الله تعالی نازل شده‌اند؛

۲- وحدت هدف

مقصد تمامی کتاب‌های آسمانی یکی بوده و به پرستش الله یگانه و دین اسلام فرامی‌خوانند. اسلام دین تمامی پیامبران علیهم‌السلام بوده و بر این اساس، هدف اصلی آنان دعوت به دین اسلام و پرستش الله بی‌همتاست؛

۳- مسائل اعتقادی

این کتاب‌ها شامل ایمان به امور غیبی و مسائل اعتقادی؛ مانند ایمان به رسولان، قیامت و رستاخیز و ایمان به روز آخرت و سایر موارد است؛ بنابراین مسائل اعتقادی از اخباری هستند که منسوخ نمی‌گردند.^(۱)

۴- قواعد عمومی

کتاب‌های آسمانی قوانین عمومی را اثبات و تعیین می‌نماید؛ قوانینی که فراگیری و وجود آن‌ها برای بشر ضروری است؛ مانند قانون پاداش و مجازات، زیرا انسان براساس عمل خویش محاسبه می‌گردد؛ بر اثر گناهانش، مجازات می‌شود، ولی به سبب جرم دیگران، مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد. همچنین بر اثر تلاش و نیکی‌هایش، پاداش می‌گیرد و تلاش دیگران فایده‌ای برای او ندارد.

از دیگر قواعد عمومی، تشویق به تزکیهٔ نفس و بیان اینکه رستگاری حقیقی تنها با تزکیهٔ نفس بر اثر فرمانبرداری از الله متعال و پرستش او و ترجیح‌دادن آخرت بر دنیا حاصل می‌شود.

۱- نک: دعوة التّوحید، صص ۱۹۹-۲۰۲ و صص ۲۱۸-۲۲۰.

همچنین اینکه بندگان صالح [خلافت و جانشینی در] زمین را به ارث می‌برند و مستحقّ این مورد هستند و عاقبت نهایی از آن تقوا و تقواییشان است.

۵- عدالت و داد

تمامی پیامبران معیار عدالت و برابری را برپا داشتند؛

۶- مبارزه با فساد و انحراف

همه رسالت‌ها بر این موضوع موافق بودند؛ فرقی نمی‌کند که فساد اعتقادی، اخلاقی، انحراف از فطرت سالم، تجاوز بر بشر، کم‌کردن پیمان‌ها و ترازو یا ... باشد؛

۷- دعوت به اخلاق پسندیده

تمامی کتاب‌های آسمانی مردم را به اخلاق والا فرا خواندند؛ همچون بخشش فرد خطاکار، صبر بر اذیت، گفتن سخن خوب، نیکی به والدین، وفای به عهد، صلۀ رحم، مهمان‌نوازی، فروتنی، مهربانی به مساکین و سایر اخلاق پسندیده؛

۸- بسیاری از عبادات

تعداد زیادی از عبادت‌هایی که انجام می‌دهیم، پیامبران دیگر و پیروان‌شان نیز به آن‌ها عمل می‌کردند؛ مثل نماز، زکات، روزه و حج^(۱).

گفتار دوم: موارد اختلافی در بین کتاب‌های آسمانی

این کتاب‌ها از نظر شرایع باهم فرق داشتند، زیرا شریعت عیسی در برخی از امور، با شریعت موسی، و شریعت محمد ﷺ در تعدادی از موارد، با شریعت موسی و عیسی ﷺ تفاوت دارد.
الله تعالی می‌فرماید:

﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا﴾ [المائدة: ۴۸]

«ما برای هرکدام از شما، آیین و طریقه روشنی قرار دادیم.»

هدف این نیست که ادیان آسمانی، باهم اختلاف کلی دارند، چون اگر انسان دقت کند، می‌بیند که آن‌ها در مسائل اساسی باهم هماهنگ و یکسانند و قبلاً مطالبی در این زمینه بیان گردید. بنابراین اختلافشان در جزئیات است.

تعداد، ارکان و شروط نمازها، مقادیر زکات، مواضع انجام عبادات و امثال آن، در این ادیان، متفاوت است. گاهی الله ﷻ کاری را در یک شریعت به سبب حکمتی که داشته، حلال گردانده و همان کار را در آیینی دیگر، حرام کرده است؛ آن هم به دلیل حکمتی که تنها خود الله تعالی می‌داند و لازم نیست که ما از آن آگاه باشیم. اکنون نمونه‌هایی از این قبیل بیان می‌گردد:

۱- روزه

در برخی ادیان، وقتی فرد روزه‌دار هنگام غروب خورشید افطار می‌نمود، برایش خوردن، نوشیدن و همبستری تا طلوع فجر جایز بود اگر نمی‌خواهید، اما اگر پیش از فجر می‌خواهید، تمامی این موارد تا غروب روز بعد حرام می‌گردید، ولی الله ﷻ بر مسلمانان آسان گرفت و موارد مذکور را از غروب خورشید تا طلوع فجر حلال گرداند؛ فرقی نمی‌کند که فرد بخوابد یا نخوابد. الله متعال می‌فرماید:

﴿أَجَلٌ لَّكُمْ لَيْلَةُ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَأَتَّبِعُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَبَيِّنَ لَكُمْ الْحَيْضُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْحَيْضِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ﴾ [البقرة: ۱۸۷]

«آمیزش و نزدیکی با همسرانتان در شب روزه بر شما حلال گردیده است. زنان لباس شما هستند و شما لباس آنان. الله ﷻ می‌دانست که شما به خودتان خیانت می‌کردید، پس توبه‌تان را پذیرفت و شما را بخشید، پس اکنون [در شب‌های رمضان می‌توانید] با آنان آمیزش کنید و آنچه را الله برای شما مقرر داشته، طلب کنید و بخورید و بیاشامید تا رشته سپید صبح از رشته سیاه [شب] برایتان آشکار شود.»

۲- پوشیدن عورت در زمان غسل

این کار در آیین بنی اسرائیل، واجب نبود، چنانچه در حدیثی که بخاری و مسلم ﷺ روایت نموده‌اند، آمده است: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ يَغْتَسِلُونَ عَرَاءً يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ،

وَكَانَ مُوسَى يَغْتَسِلُ وَحَدَّةً^(۱)؛ «بنی اسرائیل در حالت برهنه، غسل می‌کردند و برخی به برخی دیگر نگاه می‌انداختند، اما موسی عليه السلام به تنهایی غسل می‌نمود.»

۳- امور حرام

یکی از مواردی که الله تعالی برای آدم عليه السلام حلال گردانید، ازدواج پسران با دختران وی بود که سپس این موضوع حرام شد.

در شریعت ابراهیم عليه السلام ازدواج با کنیز در صورت داشتن زن آزاد جایز بود، چنانکه سیدنا ابراهیم این کار را با هاجر انجام داد و پس از وی، ساره را به ازدواج خود درآورد.

اما الله تعالى چنین کاری را بر بنی اسرائیل حرام گردانید، چنانکه در تورات آمده است. جمع میان دو خواهر نیز روا بود و یعقوب عليه السلام دو دختر خاله‌اش؛ لیثا و راحیل را که خواهر بودند، به ازدواج خویش درآورد، اما این امر در تورات حرام گردید.

از دیگر اموری که الله تعالى بر یهودیان حرام گردانید، مواردی که در این آیه از سوره «أنعام» آمده است، بود:

﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَعْغِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾ [الأنعام: ۱۴۶]

«و بر یهودیان، هر [حیوان] ناخن‌دار را حرام کردیم، و از گاو و گوسفند، پیه آن دو را بر آنان حرام ساختیم مگر آنچه [از پیه و چربی] که بر پشت‌شان قرار دارد، و یا در لابلای روده‌ها یا آنچه به استخوان آمیخته است. این را به سبب سرکشی [و ستمی] که می‌کردند؛ به آنان کیفر دادیم و قطعاً ما راستگوییم.»

سپس عیسی عليه السلام آمد و برخی از اموری که بر بنی اسرائیل حرام گشته بود را حلال گردانید.

پس از آن، شریعت خاتم و نهایی آمد تا قاعده اصلی، حلال شدن پاکی‌ها و تحریم پلیدی‌ها باشد.

یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد شریعت اسلام، این است که برای مردم تا روز قیامت بوده، برخلاف ادیان دیگر که مخصوص قومی خاص و برای دوره‌ای معین می‌آمدند.^(۱)

مبحث سوم:

قرآن، تورات و انجیل

سه کتاب مذکور، بزرگ‌ترین کتاب‌های آسمانی به شمار می‌روند.

۱- قرآن کریم

قرآن، آخرین، خاتم، طولانی‌ترین و جامع‌ترین کتاب‌های آسمانی و حاکم بر آن‌هاست. در مبحث منابع قانون‌گذاری اسلام، مطالبی درباره قرآن کریم بیان شد. در ادامه نیز سخنانی در این زمینه مطرح خواهد گشت؛ یعنی در مبحث اعجاز قرآن، در فصل هشتم که مربوط به دلایل حقیقت اسلام است.

۲- تورات

(۱) مفهوم لغوی تورات

این واژه کلمه‌ای عبری به معنای شریعت یا قانون و یا هدایت است.^(۱) در اصل و از دیدگاه مسلمانان، تورات اسمی برای کتاب نازل شده بر موسی علیه السلام است. تورات کتابی مهم و مشتمل بر نور و هدایت بوده، چنانکه الله تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءً﴾ [المائدة: ۴۴]

«ما تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و نور است، پیامبرانی که [در برابر فرمان الله] تسلیم بودند، براساس آن برای یهود حکم می‌کردند و [همچنین] الله‌پرستان و دانشمندان، که حفاظت و پاسداری کتاب الله به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند، [بر اساس این حکم می‌کردند].»

﴿ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۴]

«سپس به موسی علیه السلام کتاب [آسمانی] دادیم تا [نعمت خود را] بر کسی که نیکوکار بوده، تمام [و کامل] کنیم و همه چیز را به تفصیل بیان کردیم و [آن را] مایه هدایت و رحمت [قرار دادیم]؛ شاید به دیدار پروردگارش ایمان بیاورند.»

در بسیاری از مواقع، الله تعالی قرآن و تورات را با یکدیگر بیان می‌کند، زیرا بهترین کتاب‌هایی هستند که آن‌ها را بر مخلوقات نازل کرده است.

مطالب فوق، خلاصه‌ای از حقیقت تورات نازل شده بر موسی عليه السلام بود.^(۱)

۲) تورات امروزی

تورات امروزی از دیدگاه یهودیان، آیینی مکتوب بوده که گمان می‌کنند سیدنا موسی آن را با دست خویش نوشته است.

آنان این نوشته را «بنتاتوک» منسوب به «بنتا» می‌نامند؛ واژه‌ای یونانی که مراد از آن، پنج سفر با عناوین زیر است:

أ- سفر تکوین: این بخش درباره آفرینش جهان، ظهور انسان، طوفان نوح و تولد ابراهیم تا وفات یوسف عليه السلام سخن می‌گوید؛

ب- سفر خروج: در مورد زندگی بنی‌اسرائیل در مصر؛ از زمان وفات یوسف عليه السلام تا هنگام خروج‌شان از مصر و رفتن به سرزمین کنعان، همراه موسی و یوشع بن نون و اتفاقاتی که پس از خروج، برایشان رخ داد؛

ج- سفر لاوین: منسوب به لاوی بن یعقوب. در این سفر، سخن از طهارت و نجاست، تقدیم قربانی‌ها، نذر و گرامیداشت هارون و فرزندانش است؛

د- سفر عدد: قبایل بنی‌اسرائیل را از زمان یعقوب عليه السلام و افراد و چهارپایان‌شان را برمی‌شمارد؛

ه- سفر تثنیه: مراد از آن، تکرار شریعت و اعاده اوامر و نواهی بر آنان است؛

این بخش، با وفات موسی عليه السلام به پایان می‌رسد.^(۲)

گاهی اوقات، مسیحیان نام تورات را بر تمامی اسفار عهد قدیم اطلاق می‌کنند.^(۳)

کتاب‌های ملحق به تورات، براساس نسخه پروتستان ۳۴ سفر می‌شود و از این رو، مجموع آن‌ها با تورات، ۳۹ سفر است که از دیدگاه مسیحیان، عهد قدیم نامیده می‌شود و می‌توان آن‌ها را به پنج بخش زیر تقسیم کرد:

۱- نک: تفسیر التَّحْرِيرِ وَالتَّنْوِيرِ، ج ۳، ص ۱۴۸.

۲- نک: مقارنة بين القرآن والتَّوراة، محمَّد صویانی؛ دراسات في الأديان اليهودية والنَّصرانية، صص ۷۴-۷۵.

۳- نک: قاموس الكتاب المقدَّس، ص ۴۶۷؛ دراسات في الأديان، ص ۷۵.

۱. اسفار پنجگانه منسوب به موسی علیه السلام؛
 ۲. اسفار تاریخی که ۱۳ تاست: ۱. یسوع؛ ۲. قضا؛ ۳. راعوث؛ ۴. صموئیل اول؛ ۵. صموئیل دوم؛ ۶. ملوک اول؛ ۷. ملوک دوم؛ ۸. اخبار ایام اول؛ ۹. اخبار ایام دوم؛ ۱۰. عزرا؛ ۱۱. نحمیا؛ ۱۲. استیر؛ ۱۳. یونان - یونس علیه السلام -.
- اسفار مذکور درباره داستان بنی اسرائیل پس از موسی علیه السلام تا بعد از بازگشت از اسارت بابلی به فلسطین و بازسازی هیکل پس از تخریب آن است، غیر از دو سفر اخبار ایام اول و دوم که دوباره داستان بنی اسرائیل را شروع نموده و به طور مختصر از فرزندان آدم سخن می‌گوید تا سال اول پادشاهی حاکم فارس؛ یعنی کورش.
- سفر یونان - یونس علیه السلام نیز در مورد داستان وی با اهل نینواست؛^(۱) کسانی که سیدنا یونس به سویشان فرستاده شد.
۳. اسفار پیامبران که ۱۵ سفر می‌شود: ۱. أشعیا؛ ۲. إرمیا؛ ۳. حزقیال؛ ۴. دانیال؛ ۵. هوشع؛ ۶. یوئیل؛ ۷. عاموس؛ ۸. عوبدیا؛ ۹. میخا؛ ۱۰. ناحوم؛ ۱۱. حبقوق؛ ۱۲. صفینیا؛ ۱۳. حجی؛ ۱۴. زکریا؛ ۱۵. ملاخی.^(۲)
- در این اسفار، بیشتر خواب‌ها و پیشگویی‌ها و خبر از آینده احوال بنی اسرائیل و رفتار مردم با آنان بیان شده و نیز تهدیداتی به بنی اسرائیل و وعده‌هایی برای بازگشت و پیروزی در آن‌ها وجود دارد.
- کسانی که این اسفار منسوب به آنان است؛ از افرادی هستند که در زمان اسارت و پس از آن، در بابل بودند.
۴. اسفار حکمت و شعر - اسفار ادبی - که پنج تا می‌شود: ۱. ایوب؛ ۲. أمثال؛ ۳. جامعه؛ ۴. نشید الإنشاد؛ ۵. مراثی إرمیا.
 ۵. سفر ابتهالات و دعاها: همان سفر مزامیر و اناشید منسوب به داود علیه السلام.^(۳)

۱- نینوا شهری است که یونس علیه السلام به آنجا فرستاده شد. این شهر در روبروی موصل و بر کرانه دجله قرار دارد و پایتخت آشوریان بود؛ نک: معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۳۹؛ قاموس الكتاب المقدس، ص ۹۹۰؛ دراسات في الأدیان، ص ۷۶.

۲- ترتیب فوق، براساس نسخه پروتستان است؛ نک: دراسات في الأدیان، ص ۷۶.

۳- دکتر سعود خلف پس از بیان این اسفار می‌گوید: «به نظر می‌رسد که اهل کتاب کتابشان را تقسیم به اسفار، چندین اصحاح و فقره می‌کنند. هر سفری شامل چند اصحاح بوده و از این لحاظ، شبیه حزب‌ها و بخش‌های قرآن کریم است. هر اصحاحی نیز مشتمل بر چندین فقره است

اسفار مذکور نسخهٔ عبری مورد اعتماد یهودیان و مسیحیان پروتستان است. اما مسیحیان کاتولیک و ارتدوکس بر نسخهٔ یونانی تکیه دارند که هفت سفر از نسخهٔ عبری بیشتر است: سفر طوبیا؛ یهودیت؛ حکمت؛ یسوع بن سیراخ؛ باروخ؛ مکابیین اول و مکابیین دوم.^(۱)

۳) تلمود

یکی از منابع یهودی که هدف از آن، آموزش دیانت و آداب یهود است. این منبع از دو بخش تشکیل شده است:

أ- متن: این بخش «مشناة» به معنای شناخت یا شریعت مکرر است؛

ب- شرح: این قسمت، «جمار» یعنی اِکمال نامیده می‌شود.

تلمود قانون یا شریعتی شفاهی بود که پیشوایان مذهبی فریسیون آن را نسل به نسل، به طور پنهانی انتقال می‌دادند.

سپس آن را در قرن اول و دوم پس از میلاد، تدوین کردند و نام «مشناة» را بر وی اطلاق نمودند، چون می‌ترسیدند که از بین برود.

سپس این «مشناة» را شرح دادند و آن را «جمار» نامیدند.

شروح مذکور، در دوره‌ای طولانی نگاشته شد؛ یعنی از قرن دوم پس از میلاد تا اواخر قرن ششم بعد از میلاد.

و از این نظر، مانند تقسیم قرآن به سوره‌هاست. فقرات نیز از نظر کوتاهی و بلندی متفاوت بوده و از این لحاظ، شبیه آیات قرآن است. ترتیب مذکور براساس موضوعات است و گر نه، یهودیان آن‌ها را این‌گونه تقسیم می‌کنند:

۱. اسفار پنجگانهٔ موسی عليه السلام؛

۲. پیامبران متقدم: اسفار یسوع، قضات، صموئیل اول، صموئیل دوم، ملوک اول، ملوک دوم. سپس پیامبران متأخر: اِشعیاء، ارمیا، حزقیال، و ۱۲ پیامبر کوچک: هوشع، یوئیل، عاموس، عویدیا، یونس، میخا، ناحوم، حبقوق، صفینا، حجاج، زکریّا و ملاخی؛

۳. کتاب‌ها که ویژگی ادبی بر آن‌ها غلبه دارد: مزامیر و اناشید، أمثال، ایوب، نشید الأناشید، جامعه، راعوث، مراثی، استیر، دانیال، عزرا، نحمیا، اخبار اول و دوم؛ نک: دراسات في الأدیان، ص ۷۷.

پیشوایان مذهبی بابل و فلسطین به افزایش شرح ادامه دادند و سپس متن - مشناتة - و شرح - جمار -، تلمود نام گرفت.

تعلیق‌ها و شروح پیشوایان بابل، «تلمود بابل» نامیده شد. و شروح پیشوایان مذهبی فلسطین، «تلمود فلسطین» نام گرفت. یهودیان فرنیسیون تلمود را مقدّس و مهم می‌دانند، اما فرقه‌های دیگر آن را قبول ندارند.^(۱)

تلمود تأثیر فراوانی بر روح و روان یهودیان دارد.

۴) تحریف تورات

هر عاقل با انصافی - چه رسد به اینکه مسلمان و مؤمن باشد - می‌داند توراتی که الله تعالی آن را بر موسی عليه السلام نازل کرد خالی و مبرّا از بیشترین مطالبی که اکنون در کتاب‌های یهودیان است، می‌باشد و دلایل متعدّدی در این زمینه وجود دارد؛ از جمله: ا - نابودی، نسخ، تحریف و تخریبی که علیه تورات صورت گرفت: این کتاب، هفت مرتبه دچار تغییر و تحریف شد؛ یعنی از زمان سلیمان عليه السلام - سال ۹۴۵ پیش از میلاد - تا هفتمین تحریف و تغییری که در سال ۶۱۳ م انجام شد. و این مطلب بیانگر نابودی و بی‌سندی آن است.

ب - دارا بودن عقایدی باطل که کمترین ارتباطی با آنچه پیامبران عليهم السلام آوردند، ندارد.

ج - در برخی موارد، الله متعال را ناقص و شبیه به مخلوقات معرّفی نموده است؛ مثلاً چنین می‌آید: «الله تعالی یک شب کامل با یعقوب عليه السلام کشتی گرفت و یعقوب بر وی پیروز شد.»

همچنین می‌گویند: «الله عز وجل وقتی گناهان بشر را دید، از آفرینش آنان پشیمان شد و آن قدر گریست که مبتلا به درد چشم شد و فرشتگان به عیادتش رفتند.»

الله عز وجل از آنچه این ظالمان می‌گویند، بسیار مبرّا و پاک است.

د - مشتمل بر دشنام و نکوهش پیامبران است؛ مثلاً می‌گویند: «پیامبر الهی؛ هارون گوساله‌ای ساخت و به همراه بنی اسرائیل، آن را پرستش کرد.»

۱ - نک: الكنز المرصود في قواعد التلمود، رو هلنج، ترجمه: یوسف نصرالله، صص ۴۷ - ۵۰؛ دراسات في الأديان، صص ۱۲۰ - ۱۲۱.

و نیز آمده است که: «لوط آن قدر شراب نوشید تا مست شد، سپس به سمت دو دخترش رفت و با آنها؛ یکی پس از دیگری، زنا کرد.»
 و می‌گویند: «سلیمان عليه السلام در آخر عمر، مرتد شد و بت‌ها را پرستید و عبادتگاه‌هایی برایشان ساخت.» و سایر رسوایی‌هایی که پیامبران عليهم السلام از آن‌ها مبرّا هستند.
 ه- دارابودن اشتباهات و امور محال و متناقض.^(۱)
 و- نبرد میان تورات و حقایق علم معاصر، اشتباهات علمی موجود در تورات را اثبات نمود.

از میان کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده است، دو کتاب «أصل الإنسان» و «التّوراة والإنجيل والقرآن والعلم» از دانشمند فرانسوی «موریس بوکای» را می‌توان نام برد. وی در این دو کتاب، علاوه بر بیان اشتباهات علمی موجود در تورات و انجیل، اثبات نموده که قرآن کریم با علم معاصر و حقایق آن هیچ گونه منافاتی ندارد و حتّی دلایلی آورده که قرآن در این زمینه ۱۴۰۰ سال جلوتر از علم است.^(۲)

۳- انجیل

۱) انجیل در اصل

کلمه‌ای یونانی به معنای خبر خوش و بشارت است.^(۳)

از دیدگاه مسلمانان، انجیل کتابی گرامی است که الله تعالی آن را بر عیسی عليه السلام نازل کرد تا تکمیل و تأییدی برای تورات و موافق آن در بیشتر امور شرعی باشد. انجیل به راه راست هدایت می‌کند، حقّ را از باطل جدا می‌سازد و به پرستش معبود یگانه فرا می‌خواند.

انجیلی که بر عیسی عليه السلام نازل شد، همین است.

۱- نک: البحث الصّريح في أيّما هو الدّين الصّحيح، زیاده بن یحیی راسی - یکی از دانشمندان مسیحی که ایمان آورد- صص ۲۳۹-۳۰۹. وی در این تحقیق، ۳۰ نمونه برای اثبات تردید و تناقض در تورات و انجیل آورده است.

۲- مقارنة التّوراة والقرآن، محمّد صویان، ص ۳۵؛ التّوراة والإنجيل والقرآن والعلم، موریس بوکای، ترجم: حسن خالد.

۳- نک: قاموس الكتاب المقدّس، ص ۱۲۰؛ دراسات في الأديان اليهوديّة والنّصرانيّة، ص ۱۹۷.

پس از بالابردن سیدنا عیسی به آسمان، انجیل دچار تحریف گشت و در آن تغییر و افزایش و کاهش روی داد.^(۱)

۲) انجیل پس از عیسی علیه السلام

کتاب مقدّس موجود در نزد مسیحیان، شامل تورات، کتاب‌های ملحق به آن، انجیل‌ها و نامه‌های پیامبران علیهم السلام می‌شود. تورات و کتاب‌های ملحق به آن، عهد قدیم و انجیل‌ها و رسائل پیامبران، عهد جدید نامیده می‌شود.

مسیحیان هم عهد قدیم و هم عهد جدید را مقدّس می‌دانند و تمامی آن‌ها را در یک کتاب با عنوان «کتاب مقدّس» جمع‌آوری می‌کنند.

مسیحیان احکام عهد قدیم را منسوخ می‌دانند و به هیچ‌یک از قوانینش عمل نمی‌کنند و پولس عمل به آن را لغو نمود، امّا عهد قدیم را مقدّس می‌دانند و معارف دینی‌شان را از آن می‌گیرند؛ مانند علوم مربوط به آفرینش آسمان‌ها و زمین، آفرینش آدم و قصص پیامبران علیهم السلام. همچنین بسیاری از دعا‌های نمازشان را از عهد قدیم می‌گیرند؛ به ویژه مزامیر که مشتمل بر دعاها و مناجات بسیاری است.^(۲)

بر این اساس، عهد جدید مشتمل بر انجیل‌ها و نامه‌های متّصل به آن‌هاست و به ترتیب شامل این موارد است: دعوت مسیح و تاریخ آن، بخشی از دعوت و تاریخ مسیحیان نخستین و تعدادی از نامه‌های دینی که ترتیب آن‌ها از این قرار است: ۱. انجیل متّی؛ ۲. انجیل مرقّص؛ ۳. انجیل لوقا؛ ۴. انجیل یوحنا؛ ۵. اعمال رسولان؛ ۶. نامهٔ پولس به رومی‌ها؛ ۷. نامهٔ اول پولس به قرنتیان؛ ۸. نامهٔ دوم پولس به قرنتیان؛ ۹. نامهٔ پولس به غلاطیان؛ ۱۰. نامهٔ پولس به افسسیان؛ ۱۱. نامهٔ پولس به فیلیپیان؛ ۱۲. نامهٔ پولس به کولسیان؛ ۱۳. نامهٔ اول پولس به تسالونیکیان؛ ۱۴. نامهٔ دوم پولس به تسالونیکیان؛ ۱۵. نامهٔ اول پولس به تیموتائوس؛ ۱۶. نامهٔ دوم پولس به تیموتائوس؛ ۱۷. نامهٔ پولس به تیطس؛ ۱۸. نامهٔ پولس به فلیمون؛ ۱۹. نامه به عبرانیان؛ ۲۰. نامهٔ

۱- نک: دراسات في الأديان، ص ۱۹۷.

۲- همان، ص ۱۹۵.

یعقوب؛ ۲۱. نامه اول پطرس؛ ۲۲. نامه دوم پطرس؛ ۲۳. نامه اول یوحنا؛ ۲۴. نامه دوم یوحنا؛ ۲۵. نامه سوم یوحنا؛ ۲۶. نامه یهودا؛ ۲۷. مکاشفه یوحنا.^(۱)

۳) انجیل‌های معتبر از دیدگاه مسیحیان

أ- انجیل متی: یکی از ۱۲ شاگرد خصوصی مسیح که انجیل را به زبان عبری یا سریانی نوشت.

و آخرین نسخه‌ای که پیدا شد، به زبان یونانی بود، و در مورد اینکه چه کسی انجیل را تدوین و ترجمه نموده است، اختلاف وجود دارد.^(۲)

ب- انجیل مرقص: نویسنده این انجیل، یوحنا ملقب به مرقص است. وی از ۱۲ شاگرد خصوصی و بسیار نزدیک به عیسی عليه السلام؛ یعنی از حواریون نبود.

وی از نظر اصالت، یهودی بود و خانواده‌اش هنگام ظهور مسیح، در اورشلیم سکونت داشتند. او از نخستین افرادی به شمار می‌رود که دعوت عیسی عليه السلام را پاسخ گفتند و مسیح آنان را از میان ۷۰ نفری که به باورشان، پس از بالارفتن عیسی عليه السلام به آسمان، روح القدس بر آنان نازل شد، برگزید.^(۳)

وی مردی بسیار فعال و مؤثر برای انتشار مسیحیت در انطاکیه، شمال آفریقا، مصر و روم بود و در حدود سال ۶۲ م کشته شد.^(۴)

ج- انجیل لوقا: می‌گویند که لوقا در انطاکیه متولد شد و پزشکی خواند و در کارش موفق بود و در سفرها و کارهای پولس، همراه وی بود.^(۵)

د- انجیل یوحنا: یکی از حواریون که عیسی عليه السلام وی را دوست داشت و برخی می‌گویند: او شخصیتی ناشناخته بود که پیش از تاریخ مسیحیت، به تنهایی قائل به تثلیث و خدا بودن مسیح گشت.^(۶)

۱- همان، صص ۱۹۵-۱۹۶.

۲- نک: محاضرات في النَّصْرَانِيَّة، ص ۴۰.

۳- همان، ص ۴۶.

۴- نک: الموسوعة، ص ۵۰۱.

۵- نک: محاضرات في النَّصْرَانِيَّة، ص ۴۷.

۶- نک: الموسوعة، ص ۵۰۱.

۴) منابعی در معرفتی انجیل‌های امروزی

بسیاری از دانشمندان مسلمان در گذشته و اکنون و نیز عالمانی از مسیحیت که دین اسلام را پذیرفتند یا دانشمندانی که از قید و بند تقلید رها شدند، منابع زیادی را برای معرفتی انجیل‌های موجود در دست مسیحیان نگاشته و انتقادات بسیاری را متوجه آن‌ها ساخته‌اند؛ همچون شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته اللہ علیہ در کتاب «الجواب الصّحیح لمن بدّل دین المسیح» و ابن قیم رحمته اللہ علیہ در کتاب «هدایة الحیاری فی أجوبة اليهود والنّصارى».

از عالمان معاصر نیز شیخ رحمة الله هندی با کتاب «إظهار الحق» و شیخ محمّد ابوزهره با کتاب «محاضرات فی النّصرانیّة» و از میان مسیحیانی که مسلمان شدند، شیخ زیاده بن یحیی راسی در کتاب «البحث الصّریح فی ایّما هو الدّین الصّحیح» و شیخ ابراهیم خلیل احمد در کتاب «محاضرات فی مقارنة الأديان» را می‌توان نام برد. در ادامه، مطالبی مختصر از برخی منابع که به معرفتی انجیل‌های موجود در دست مسیحیان پرداخته‌اند، بیان می‌گردد.

أ- مسیحیان نخستین - چنانکه پولس در نامه‌های خود آورده است - معتقد بودند که الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم کتابی را با نام انجیل، بر مسیح نازل کرد و عیسی صلی اللہ علیہ و آله و سلم مردم را فرا خواند تا به آن ایمان آورند.

اما مسیحیان چیزی از سرانجام و عاقبت این کتاب نمی‌دانستند.

ب- انجیل‌هایی که اکنون در دسترس مسیحیان است را عیسی صلی اللہ علیہ و آله و سلم دیکته نکرد و بر وی نازل نگشته، بلکه پس از او نوشته شده است.

ج- مطالبی که در این انجیل‌ها وجود دارد، بر اثر دستکاری و تغییر و تحریف نسخه‌نویسان به وجود آمده است.

د- انجیل‌های امروزی مشتمل بر مطالب متناقض و متضاد بسیاری است که شیخ رحمة الله هندی در آخر کتاب خویش «إظهار الحق»، بیش از ۱۰۰ مورد اختلاف را در میان این انجیل‌ها برشمرده است.^(۱)

ه- مسیحیان به طور دقیق نمی‌دانند که از چه زمانی، انجیل‌های مذکور، مقدّس شده‌اند.

۱- محاضرات فی النّصرانیّة، محمّد ابوزهره، ص ۹۸۱.

اما معتقدند که از قرن ۴ میلادی این کتاب‌ها به تدریج مقدّس گشت.

و- کتاب مسیحیان سند ندارد و از منبع و خاستگاه واقعی آن آگاه نیستند. بنابراین به نظر می‌رسد که این کتاب‌ها را منسوب به افرادی یافتند و آن‌ها را به همان اشخاص نسبت دادند و بدون دلیل، گمان کردند که صحیح هستند.

این مطلب نمی‌تواند بشر را به طور شایسته و کامل قانع سازد و بپذیرند که این کتاب‌ها به دنبال دوری از خشم الهی و رسیدن به رضایت اوست.

ز- در انجیل‌های موجود، الله ﷻ دارای نقص و عیب معرفی شده و سخنان ناپسندی به پیامبران ﷺ نسبت داده شده است.

ح- مشتمل بر عقایدی باطل و مخالف با روایت و درایت هستند.

ط- با حقایق علمی منافات دارند، چنانکه تعدادی از دانشمندان این مطلب را اثبات نموده‌اند؛ مانند موریس بوکای که قبلاً در این باره مطالبی بیان شد.^(۱)

ی- انجیل‌های موجود -صرف نظر از اینکه تحریف شده‌اند- خالی از هر نوع اندیشه‌ای معین در حوزه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و علمی هستند.^(۲)

به‌طور خلاصه، انجیل‌های امروزی، انجیلی که بر عیسی ﷺ نازل شد، نیست، بلکه مخلوطی از آیین‌ها و بت‌پرستی هند، یونان و مصر قدیم است.

همچنین تصویری از آنچه پولس شائول ساخت؛ همان فردی که دین مسیحیت را تغییر داد.

هدف ما این نیست که انجیل‌های مذکور، هیچ مطلب واقعی و درست و نیز هیچ‌یک از سخنان مسیح ﷺ را ندارند و از نظر نقد علمی، چنین مطلبی ثابت نیست، بسیاری از حقایق و سخنان مسیح در قرآن کریم نیز وجود دارد و نیازی نیست که برای دسترسی به آن‌ها، به انجیل‌های مذکور مراجعه کنیم.^(۳)

۱- نک: مقارنۃ التّوراة والقرآن، ص ۳۵.

۲- نک: مقاله دکتر محمّد شاهد، مجلّة البیان، شماره ۲۲، ص ۸۶.

۳- برای توضیحات بیشتر، نک: البحث الصّریح، صص ۲۳۹-۳۰۹؛ دراسات فی الأدیان، صص ۲۱۰-

۵) آیا پس از نزول قرآن، پیروی از تورات و انجیل جایز است؟

با توجه به مطالب قبلی و نیز به فرض صحت این کتاب‌ها، آن‌ها برای امتی خاص و دوره‌ای معین بوده و به وسیله قرآن کریم منسوخ شده‌اند و به همین سبب، کسی نمی‌تواند از آن‌ها پیروی نماید.

بر این اساس، بطلان و ناجایز بودن عمل به آن‌ها روشن می‌گردد مگر مطالبی که قرآن آن‌ها را تأیید نموده و نیز از این طریق، گمراهی یهودیان و مسیحیان و بطلان ادعاهایشان مشخص می‌شود. چگونه پیروی از آن‌ها جایز باشد در حالی که پیامبر ﷺ فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ! لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ وَلَا نَصْرَانِيٍّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ، إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»^(۱)؛ «قسم به ذاتی که جان محمد ﷺ در دست اوست، هر فردی از این امت [تمام انسان‌ها از زمان بعثت پیامبر ﷺ تا آخرین انسانی که از دنیا برود]؛ خواه یهودی باشد یا نصرانی، از [پیام و آیین] من بشنود [و باخبر شود]، سپس در حالی بمیرد که به آنچه با آن فرستاده شدم، ایمان نیاورده باشد، قطعاً از دوزخیان خواهد بود.»

بخش چهارم:

ایمان به پیامبران علیهم السلام

مبحث اول: مفهوم نبوت و رسالت؛

مبحث دوم: حقیقت و عصمت پیامبران و رسولان و نتایج ایمان به آنان؛

مبحث سوم: اعتقاد ختم نبوت و موارد متعلق به آن؛

مبحث اول:

مفهوم نبوت و رسالت

۱- مفهوم لغوی نبوت و رسالت

أ- مفهوم لغوی نبوت

سه اصل و ریشه برای این واژه بیان شده است؛ بنا بر قولی، از «نبأ»؛ یعنی خبر مهم و بزرگ گرفته شده و در نتیجه، نبوت به معنای خبردادن است. بنا بر روایتی، اصل آن «نباوة» یا «نبوه» بوده که هردو به معنای بلندی و برتری است و از این رو، نبوت یعنی رفعت و والایی. یا اینکه از «نبی» به معنای طریق و راه گرفته شده و نبوت یعنی راه رسیدن به الله تعالی.^(۱)

در حقیقت، نبوت شرعی شامل تمامی معانی مذکور است، زیرا نبوت خبردادن از جانب الله ﷻ بوده و باعث برتری صاحبش می‌شود، چون سبب گرامیداشت و بزرگداشت وی می‌گردد. و نیز راه رسیدن به الله متعال است. با وجود این، بهترین معنا برای واژه «نبوت» و «نبی»، اشتقاق آن از «نبأ» است، زیرا [نبوت] پیامبر از جانب الله تعالی اعلان می‌شود و نیز او مردم را از الله ﷻ باخبر می‌سازد و نبوتش با این کار حاصل شده و در نتیجه آن، ویژگی‌های برتری و والایی برایش ثابت می‌گردد و راه رسیدن به الله ﷻ است. در بسیاری از آیات قرآن، کلمه «نبأ» به معنای خبر آمده است؛ به عنوان مثال، الله تعالی می‌فرماید:

﴿نَبِيٌّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [الحجر: ۴۹]

«[ای پیامبر ﷺ!] بندگانم را خبر ده که یقیناً من آمرزنده مهربانم.»

همچنین از قول رسول الله ﷺ حکایت نموده که فرمودند:

۱- معجم مقاییس اللغة، ابن فارس، ج ۵، صص ۳۸۴-۳۸۵؛ لسان العرب، ج ۱، صص ۱۶۲-۱۶۴.

﴿تَبَّأَنِ الْعَلِيمُ الْحَبِيرُ﴾ [التَّحْرِيم: ۳]

«[الله متعال] دانای آگاه مرا خبر داده است.»

در دهها آیه دیگر نیز «نبأ» به معنای خبردادن است.

شاید بتوان گفت این موضوع، تأکید می‌نماید که نبوت از «نبأ»؛ یعنی خبردادن گرفته شده است. بنابراین «نبی» یعنی خبرداده‌شده یا خبردهنده از جانب الله متعال.^(۱)

ب - مفهوم لغوی رسالت

حروف اصلی این واژه، «راء، سین، لام» - سل - بوده و رسول از «إرسال»؛ یعنی توجیه و تبیین یا از «تتابع»؛ پی‌درپی شدن گرفته شده، چنانکه وقتی شیر پی‌درپی ریزان شود و بیرون آید، می‌گویند: «رسل اللبّن». بنابراین رسول یعنی اینکه مردم را توجیه می‌کند یا اینکه وحی پی‌درپی بر وی نازل می‌گردد.^(۲)

۲ - مفهوم شرعی نبوت و رسالت

از نظر شرعی، می‌توان نبوت و رسالت را این‌گونه تعریف کرد: ویژگی و صفتی است که در فرد، پس از انتخاب از جانب الله تعالی، به وجود می‌آید و وی را از اخبار آسمانی آگاه ساخته و فرمان به تبلیغ آن می‌دهد.

بنابراین نبوت و رسالت به محض انتخاب‌شدن شخص توسط الله متعال به وسیله وحی حاصل می‌شود، صرف‌نظر از اختلافی که درباره تفاوت میان نبی و رسول و نسبت میان آن دو است.^(۳) این مطلب در پاراگراف بعدی بیان خواهد شد.

۳ - تفاوت میان نبی و رسول

علما در بیان تفاوت نبی با رسول و تعیین مفهوم آن دو، سخنان زیادی بیان کرده‌اند که خالی از نقد نیست، اما از دیدگاه دانشمندان بسیاری، نبی با رسول فرق دارد، هرچند در بیان مفهوم هریک از آنها اختلاف است.

۱ - عقیده ختم النبوة بالنبوة المحمدية، احمد بن سعد الغامدی، صص ۱۴ - ۱۵.

۲ - لسان العرب، ج ۱، صص ۲۸۳ - ۲۸۴.

۳ - نک: عقیده ختم النبوة، صص ۱۵ - ۱۶.

همچنین نبوت عام‌تر از رسالت است؛ به عبارتی دیگر، هر رسولی نبی است، ولی هر نبی، رسول نیست.

به نظر می‌رسد -والله أعلم- نبی: فردی را گویند که الله ﷻ وی را از شریعتی قبلی آگاه ساخته و او پیروان آن شریعت را بیم می‌دهد و گاهی اوقات، مسؤول تبلیغ برخی از دستورات در مسأله‌ای معین یا مأمور رساندن وصیت‌ها و موعظه‌هایی است؛ مانند انبیای بنی اسرائیل که بر آیین تورات بودند و کسی از آنان شریعتی جدید نیاورد که تورات را منسوخ کند. بنابراین نقش وی همچون نقش احیاگر آموزه‌های رسولان قبلی است.

اما رسول کسی است که الله ﷻ وی را با آیینی جدید فرستاده و دستور تبلیغ آن به افرادی که با دستوراتش مخالفت کرده‌اند را داده است؛ فرقی نمی‌کند که این آیین، به اعتبار ذات خود جدید باشد یا با توجه به کسانی که به سویشان فرستاده شده، جدید به شمار رود. بسا اوقات، برخی از احکام شریعت قبلی را منسوخ می‌نماید.^(۱)

۴- دلایل نبوت

نبوت از بزرگ‌ترین ادعاها به شمار می‌رود و فقط دروغگوترین یا راستگوترین مردم ادعای چنین امری می‌کند.

نبوت با ادله فراوانی اثبات می‌گردد که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین آن‌ها، نشانه‌هایی است که معجزه نامیده می‌شوند، و با اعمال بزرگ، اخلاق پسندیده و رفتار نیک ثابت می‌گردد. بنابراین کسی که ادعای پیامبری نمود و الله متعال وی را به وسیله معجزه‌ها تأیید و تقویت کرد و خودش مشهور به صداقت، امانت، اخلاق نیک و رفتار پسندیده بود، این فرد، پیامبری است که به او وحی می‌شود و از جانب الله ﷻ تأیید می‌گردد.

اگر برخلاف این باشد، فردی دروغگو و حيله‌گر است که ادعای پیامبری نموده و قطعاً الله ﷻ وی را رسوا خواهد کرد.

در فصل هشتم که مربوط به معجزه‌های پیامبر ﷺ می‌شود، مطالب بیشتری در این زمینه بیان خواهد شد.

۱- نک: نبوات، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، صص ۲۲۵-۲۲۷؛ أصول الدین، بغدادی، ص ۱۵۴؛ عقیده ختم النبوة، صص ۱۵-۱۶؛ محبة الرسول بین الاتباع والابتداء، عبدالرزوف محمد عثمان، ص ۱۵؛ الرسل والرسلات، عمر أشقر، صص ۱۴-۱۵.

مبحث دوم:

حقیقت و عصمت پیامبران و رسولان و نتایج ایمان به آنان

۱- حقیقت پیامبران و رسولان علیهم السلام

پیامبران و رسولان، بشر و مخلوق هستند و به آنان وحی می‌شود و هیچ‌یک از ویژگی‌های ربوبیت و الوهیت را ندارند. آنان دارای صفات بشری؛ همچون بیماری، خواب، مرگ، نیاز به غذا و نوشیدنی و ... هستند.

الله تعالی این افراد را متّصف به برترین درجه بندگی نموده و در سیاق توصیف و تحسین آنان، درباره نوح علیه السلام می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ وَكَانَ عَبْدًا شَكُورًا﴾ [الإسراء: ۳]

«به راستی او [نوح] بنده‌ای شکرگزار بود.»

در مورد سیدنا محمد صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾ [الفرقان: ۱]

«پُربركت و بزرگواری است ذاتی که فرقان [قرآن] را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم‌دهنده جهانیان باشد.»

در توصیف ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم السلام می‌فرماید:

﴿وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ ۗ إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ۗ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ﴾ [ص: ۴۵-۴۷]

«و [ای پیامبر صلی الله علیه و آله!] به یاد آور بندگان ما؛ ابراهیم و اسحاق و یعقوب را، صاحبان دست‌های [توانمند] و چشم‌های [بینا]. ما آنان را با خصلت ویژه‌ای که آن یاد سرای آخرت بود، خالص گردانیدیم و یقیناً آنان در نزد ما از برگزیدگان نیکان بودند.»

درباره عیسی بن مریم علیها السلام چنین فرموده است:

﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ [الزخرف: ۵۹]

«او [عیسی] فقط بنده‌ای بود که ما بر وی نعمت بخشیدیم و او را [مایه] عبرت برای بنی‌اسرائیل گردانیدیم.»^(۱)

رسالت، انتخاب و تعیینی از جانب الله متعال است که با کسب و تلاش به دست نمی‌آید.

رسولان بهترین انسان‌ها و افراد برگزیده بشر هستند.

۲- عصمت پیامبران و رسولان

مسلمانان اتفاق دارند که پیامبران و رسولان در پذیرش و تحمّل رسالت و در آنچه از جانب پروردگارشان به مردم می‌رسانند، معصومند.

بنابراین چیزی از آنچه الله ﷻ به سويشان فرستاده است را نمی‌کاهند و هیچ چیز را فراموش نمی‌کنند مگر مواردی که منسوخ گردد.

الله تعالی برای پیامبرش؛ محمد ﷺ ضمانت نمود که قرآن را برایش بخواند و ایشان چیزی از آنچه به سويشان وحی می‌شود را فراموش نخواهند کرد مگر آنچه الله متعال بخواهد که فراموش شود:

﴿سَنَقُرْكَ فَلَآ تَنْسَىٰ ۖ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ [الأعلى: ۶-۷]

«ما بزودی [قرآن را] بر تو می‌خوانیم، پس هرگز فراموش نخواهی کرد مگر آنچه را که الله متعال بخواهد.»

رسولان نیز در امر تبلیغ، معصومند و هیچ بخشی از وحی را پنهان نمی‌کنند، زیرا پنهان کردن وحی خیانت بوده و محال است که رسولان چنین کاری انجام دهند:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ ۚ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ۚ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ۚ﴾

[الحاقة: ۴۴-۴۶]

«و اگر [پیامبر ﷺ] سخنانی [به دروغ] بر ما می‌بست، حتما ما دست راست او را می‌گرفتیم، سپس [شاه] رگ قلبش را قطع می‌کردیم.»

نواقص و صفات فطری بشری منافاتی با عصمت ندارد؛ مثلاً ابراهیم علیهِ السلام زمانی که دید دستان مهمانانش به سمت غذایی که برایشان آورده بود، دراز نمی‌گردد و نفهمید که آنان فرشته هستند، احساس ترس کرد.

سیدنا موسی نیز به شدت ناراحت شد و سر برادرش را گرفت و به سمت خویش کشید. همچنین وقتی دیدار با پروردگارش تمام شد و به نزد قومش بازگشت و آنان را در حالت پرستش گوساله دید، آن الواح را افکند در حالی که میان نوشته‌هایش، هدایتی از جانب پروردگار بود.

فراموشی پیامبر صلی الله علیه و آله در غیر از امر تبلیغ و امور تشریح، از این قبیل است، چنانکه در روایت ذوالیدین آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز، دچار فراموشی شدند.^(۱)

حتی رسول الله صلی الله علیه و آله صراحتاً بیان می‌نمایند که همچون سایر انسان‌ها برخی امور را فراموشی می‌کنند: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ أَنَسَى كَمَا تَنْسَوْنَ فَإِذَا نَسِيتُ فَذَكِّرُونِي»^(۲)؛ «قطعاً من بشری مانند شما هستم و همان‌گونه که شما فراموش می‌کنید، من نیز دچار فراموشی می‌شوم، پس هرگاه فراموش کردم، به من یادآوری کنید.»

پیامبران گاهی اوقات در امر قضاوت و داوری میان مردم، اشتباه می‌کنند. همچنین در برخی موارد، مرتکب گناهان صغیره می‌شوند، اما بر این کار نمی‌مانند و بلافاصله موفق به توبه و جبران اشتباه می‌گردند؛ به عبارتی دیگر، الله جل جلاله آنان را بر گناه و اشتباه باقی و ثابت نمی‌گذارد، بلکه از طریق وحی، حقیقت را برایشان روشن می‌سازد و آنان را به توبه پس از گناه، موفق می‌دارد و در نتیجه، حالشان کامل‌تر از قبل می‌گردد.

اما به اجماع تمامی مسلمانان، معصوم از زشتی‌ها و گناهان کبیره هستند. در این مبحث، مطالبی مختصر درباره عصمت پیامبران بیان گردید و جزئیات و توضیحات دیگری نیز دارد که در این مختصر نمی‌گنجد.^(۳)

۳- موارد ایمان به پیامبران

ایمان به رسولان شامل موارد زیر است:

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۲۲۸.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۹۲؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۵۷۲.

۳- نک: مجموع الفتاوی، ج ۱۰، صص ۲۹۳-۳۱۳ و ج ۱۵، ص ۱۵۰؛ الرّسل والرّسالات، صص ۹۹-

۱. باور و یقین به اینکه رسالت‌شان حقیقتی از جانب الله تعالی است. بنابراین کسی که رسالت یکی از آنان را انکار کند، به رسالت تمامی‌شان کافر شده است، چنانکه الله ﷻ می‌فرماید:

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ﴾ [الشعراء: ۱۰۵]

«قوم نوح ﷺ پیامبران را تکذیب کردند.»

الله متعال قوم نوح ﷻ را تکذیب‌کننده تمامی رسولان معرفی نمود هرچند زمانی که وی را انکار کردند، غیر از سیدنا نوح، پیامبر دیگری وجود نداشت.

۲. ایمان به آنچه از اسامی آنان می‌دانیم؛ مانند محمد، ابراهیم، موسی، نوح و عیسی ﷺ.

و کسانی که از نام‌هایشان آگاه نیستیم را به طور کلی و اجمالی قبول داریم. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَن لَّمْ نَقْضُصْ

عَلَيْكَ﴾ [غافر: ۷۸]

«و به راستی پیش از تو پیامبرانی فرستادیم، [داستان] بعضی از آنان را برای تو بازگو کردیم و [داستان] بعضی را برایت بازگو نکرده‌ایم.»

۳. تصدیق اخبار صحیحی که از آنان نقل شده است.

۴. عمل به شریعت کسی از آنان که برای ما مبعوث گشته است؛ یعنی ایمان به خاتم پیامبران؛ محمد ﷺ که برای تمامی مردم فرستاده شدند:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ

حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵]

«نه، سوگند به پروردگارت که آنان ایمان نمی‌آورند مگر اینکه در اختلافات خویش، تو را داور قرار دهند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.»^(۱)

۴- نتایج ایمان به پیامبران و رسولان

ایمان به پیامبران و رسولان دارای نتایج مهم و بزرگ است؛ از جمله:

۱. آگاه شدن از رحمت و توجّه الله تعالی به بندگانش، زیرا رسولانی را به سویشان فرستاد تا آنان را به راه راست راهنمایی کنند و شیوه پرستش الله جل جلاله را برایشان روشن سازند، چون عقل بشر به تنهایی نمی‌تواند این مسأله را تشخیص دهد.

۲. شکر الله عز و جل به سبب این نعمت بزرگ.

۳. محبت به پیامبران و بزرگداشت و تحسین شایسته آنان، چون این افراد فرستادگان الهی بوده و الله تعالی را پرستش نموده و رسالتش را به مردم رسانده و خیرخواه بندگانش بوده‌اند.^(۱)

مبحث سوم:

اعتقاد ختم نبوت و موارد متعلق به آن

۱- مفهوم عقیده ختم نبوت

مراد از ختم نبوت، پایان یافتن خبردادن الله تعالی به مردم و قطع وحی آسمانی است.^(۱)

یعنی اینکه باور کنیم اخبار غیبی با نبوت پیامبران؛ محمد ﷺ پایان یافته و وحی آسمانی با وفات ایشان، قطع شده است. این مطلب از مهم‌ترین و اصلی‌ترین اعتقادات مسلمانان به شمار می‌رود و هرکس برخلاف آن ادعا نماید، به الله تعالی کفر نموده و پیامبر ﷺ را تکذیب کرده است.

قرآن، سنت و اجماع بر این موضوع دلالت می‌کنند. دلایل زیادی از قرآن کریم، به صورت‌های متفاوتی بیانگر ختم نبوت هستند؛ همچون:

أ- تصریح قرآن کریم به ختم نبوت

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ [الأحزاب: ۴۰]
 «محمد ﷺ پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست، و بلکه فرستاده الله و خاتم پیامبران است.»
 در آیه فوق، صراحتاً بیان شده که محمد ﷺ خاتم پیامبران قبلی بوده و پس از ایشان، پیامبر و رسولی مبعوث نخواهد شد.
 مفسران قرآن کریم از صدر اسلام تاکنون، همین معنا را فهمیده و بیان کرده‌اند.^(۲)

ب- اثبات این اعتقاد از طریق عقلی

مطلب مذکور در چندین آیه آمده است؛ مانند آیاتی که دلالت بر عمومیت رسالت پیامبران؛ محمد ﷺ می‌کند؛ همچون آیه:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: ۱۵۸]

۱- نک: عقیده ختم النبوة، ص ۱۶.

۲- همان، صص ۱۹-۲۴.

«بگو: ای مردم! من فرستادهٔ الله به سوی همهٔ شما هستم.»
و آیاتی که نشان می‌دهند الله متعال حفاظت کتابش را ضمانت نموده است.
و نیز آیاتی که حجیت قرآن را بر هرکسی که این کتاب آسمانی به وی رسد، اثبات
می‌نمایند:

﴿وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ ۖ وَمَنْ بَلَغَ﴾ [الأنعام: ۱۹]

«و این قرآن بر من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که به آنان می‌رسد، با آن بیم دهم.»
همچنین آیاتی که از مردم درخواست ایمان به پیامبران و کتاب‌های آسمانی پیشین
دارد بدون اینکه از آنان بخواهد به غیرشان ایمان بیاورند.^(۱)

در سنت نیز می‌بینیم که پیامبر صلی الله علیه و آله به اثبات و بیان اعتقاد ختم نبوت بسیار اهمیت
می‌دادند و آن را با شیوه‌های متفاوتی و در مناسبت‌های عمومی و خصوصی بیان
می‌فرمودند و در این زمینه، هیچ شبهه‌ای باقی نگذاشتند، بلکه کاملاً این باور را روشن
و واضح ساختند.

اگر کسی احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله را بررسی نماید، خواهد دید که اعتقاد مذکور با
عباراتی متنوع تأکید و اثبات شده و برخی از آن‌ها به حد تواتر می‌رسد.
این احادیث به طور کل، متواتر و قطعی بوده و هیچ شک و تردیدی در اینکه
پیامبر صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران هستند را باقی نمی‌گذارد.^(۲)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «وَإِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ أُمَّتِي كَذَّابُونَ كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ وَأَنَا خَاتَمُ
النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^(۳)؛ «قطعاً در میان امتم، دروغگویانی خواهند بود که هر یک ادعا
می‌کند پیامبر است، درحالی که من خاتم پیامبرانم و پس از من، پیامبری نیست.»

۲- مفهوم معجزه، کرامت و احوال شیطانی

معجزه

کاری خارق‌العاده که الله تعالی آن را بر دستان پیامبری از پیامبران اجرا می‌نماید
تا وی را تأیید و تصدیق کند.

۱- همان، صص ۱۹-۲۹.

۲- همان، صص ۳۰-۵۴.

۳- مسند احمد، شمارهٔ حدیث: ۲۲۴۴۸؛ حاکم، ج ۴، ص ۴۹۶.

معجزه، نشانه نیز نامیده می‌شود.

کار خارق‌العاده

یعنی عملی که برخلاف عادت آدمیان بوده و برایشان ناآشنا و خارج از توانشان است.

کرامت

یعنی کاری خارق‌العاده که الله متعال آن را بر دستان دوستی از اولیائش جاری می‌سازد تا وی را در امری دینی یا دنیوی یاری نماید.

این عمل توسط انسان مؤمن و ولی و متقی و پیرو شریعت صورت می‌گیرد. در حقیقت، کرامت معجزه پیامبرش است، زیرا به سبب پیروی از او به وقوع می‌پیوندد.

احوال شیطانی

اموری خارق‌العاده که توسط انسان رویگردان از شریعت، بازدارنده از حقیقت و آلوده به گناهان، صورت می‌گیرد. این امور حالاتی هستند که شیاطین به وسیله آن‌ها مردم را از پیروی حقیقت باز می‌دارند؛ مانند وارد شدن در میان بت‌ها و سخن گفتن با پرستش‌کنندگان آن‌ها یا داوری در میان آنان و برطرف نمودن برخی از نیازهایشان. گاهی اوقات، بعضی از گمراهان را به سمت آسمان برده و سپس آنان را برمی‌گردانند یا از شهری دور انتقال می‌دهند و امثال این موارد.

این سه کار - معجزه، کرامت و احوال شیطانی - در اینکه خارق‌العاده هستند، با یکدیگر مشترکند، اما معجزه توسط پیامبر به وجود می‌آید تا الله تعالی وی را تأیید و پیروز گرداند، کرامت به وسیله ولی الهی و پیرو شریعت حاصل می‌شود و حالات شیطانی بر دستان انسان گنهکار و مخالف شریعت و گمراه صورت می‌گیرد.^(۱)

۱- مذکرة في التوحيد، محمد بن قاسم، صص ۱۶-۱۷.

۳- ادّاعای پیامبری

در سده‌های نخستین اسلامی و در دوره معاصر، گروه‌هایی پیدا شدند که افرادشان ادّاعای پیامبری داشتند و بروز این جنبش‌ها دلایل بسیاری داشت که مهم‌ترین آن‌ها، جهالت، قبیله‌گرایی، ملی‌گرایی و کینه یهودی و صلیبی بود.

از مشهورترین کسانی که در صدر اسلام، ادّاعای نبوت کردند: أسود عنسی، طلیحه بن خویلد، مسیلمه و سجاح تغلبی را می‌توان نام برد.

و معروف‌ترین‌شان در دوره اموی و عباسی از این قرار است: مختار بن عبید، حارث بن سعید، بیان بن سمعان، مغیره عجلی، ابوالخطّاب اسدی و علی بن فضل حمیری.

در دوره معاصر نیز افراد فراوانی چنین ادّاعایی داشته‌اند و مشهورترین‌شان محمّد بن علی شیرازی؛ رهبر فرقه بابیه، حسین بن علی مازندرانی؛ رهبر فرقه بهائیه و احمد قادیانی؛ رهبر فرقه قادیانیّه هستند.

سخن درباره بطلان این ادّعاها به درازا می‌کشد و در این تحقیق نمی‌گنجد و بلکه آشکاربودن فساد آن‌ها جایی برای اثبات فساد و بطلان‌شان باقی نمی‌گذارد.^(۱)

۴- ویژگی‌های پیامبران؛ محمّد صلی الله علیه و آله

پیامبر اسلام دارای صفات منحصر به فرد زیادی هستند که بیان تمامی آن‌ها در این مختصر نمی‌گنجد و به طور اجمالی، برخی از آن‌ها بدین قرار است:

۱. عمومیت رسالت ایشان: الله تعالی می‌فرماید:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: ۱۵۸]

«بگو: ای مردم! من فرستاده الله به سوی همه شما هستم.»

آیه فوق نشان می‌دهد که رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله برای تمامی مردم بوده و این صفت یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد ایشان به شمار می‌رود، زیرا هریک از پیامبران پیشین برای قومی خاص مبعوث می‌گشتند و سایر مردم، نیاز داشتند تا فرد دیگری احکام الهی را به آنان برساند.

۱- نک: عقیده ختم النبوة، صص ۱۷۰-۲۷۱؛ رسائل في الأديان والفرق والمذاهب، محمّد حمد، صص ۲۲۳-۳۱۵.

برای اینکه چنین گمانی در مورد پیامبر اسلام ﷺ نرود، الله تعالی بیان فرمود که رسالت ایشان برای تمامی مردم است.^(۱)

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «وَكَانَ النَّبِيُّ يُبْعَثُ إِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً، وَبُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً»^(۲)؛ «[هر] پیامبر فقط به سوی قوم خودش فرستاده می‌شد، اما من برای تمامی مردم مبعوث گشتم.»

۲. الله ﷻ ضمانت نموده که دین پیامبر ﷺ را بر تمامی ادیان پیروز گرداند: الله متعال در این باره می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۳]

«او ذاتی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه دین‌ها غالب گرداند، اگرچه مشرکان را خوش نیاید.»

۳. الله ﷻ حفاظت کتابی که بر محمد ﷺ نازل نموده را تضمین کرده است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]

«همانا ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم.»

۴. دین پیامبر ﷺ کامل و شایسته و متناسب با هر زمان و مکان و هر امتی است:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]

«امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را [به عنوان] دین برایتان برگزیدم.»

۵. الله تعالی ترس را در دل‌های دشمنان پیامبر ﷺ به فاصله [رفتن در] یک ماه

می‌انداخت و از این طریق، ایشان را یاری می‌نمود، غنایم برای پیامبر ﷺ حلال گشت، تمامی زمین برایشان متناسب برای سجده و پاک [و پاک‌کننده؛ مثلاً برای تیمم] گردانده شد و هریک از امتیان ایشان که وقت نماز را دریابد، می‌تواند در

۱- عقیده ختم النبوة، ص ۲۴.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۴۳۸.

همان جایی که هست، نماز بخواند. در این زمینه، حدیث صحیحی از ایشان روایت شده است.^(۱)

۶. الله تعالی معجزات بسیاری را بر دستان پیامبر صلی الله علیه و آله اجرا نمود.
 ۷. در روز قیامت، پیروان ایشان از همه بیشتر است.
 ۸. در روز قیامت، حق شفاعت کبری را برای مخلوقات دارند درحالی که پیامبران دیگر نمی‌توانند چنین کاری انجام دهند.
 ۹. رسول الله صلی الله علیه و آله نخستین فردی هستند که در بهشت را باز می‌کنند و اولین امتی که وارد بهشت می‌شوند، مسلمانان هستند.
- و سایر صفاتی که مختص پیامبر صلی الله علیه و آله است.
- علاوه بر مطالب فوق، در فصل‌های پیش رو؛ به‌ویژه در فصل سوم و هشتم، سخنان دیگری درباره پیامبر صلی الله علیه و آله بیان خواهد شد.

بخش پنجم:

ایمان به روز آخرت

مبحث اول: مفهوم ایمان به روز آخرت و اهمیت و نتایج آن؛

مبحث دوم: دمیدن در صور؛

مبحث سوم: زنده شدن مردگان [بعث]؛

مبحث چهارم: قیامت، حساب و ترازوی اعمال و انتشار نامه‌های اعمال؛

مبحث پنجم: حوض و پل صراط؛

مبحث اول:

مفهوم ایمان به روز آخرت و اهمیت و نتایج آن

۱- مفهوم ایمان به روز آخرت

ایمان به روز قیامت شامل تمامی اخباری که دربارهٔ این روز بیان شده و امور مربوط به آن است؛ مانند ایمان به نشانه‌های قیامت و علاماتی که پیش از آن روز به وقوع می‌پیوندد، مرگ و آنچه پس از آن واقع می‌شود؛ همچون فتنهٔ قبر، عذاب یا نعمت‌های آن و نیز ایمان به دمیده‌شدن در صور، بیرون آمدن مردم از قبرها، عذاب یا پاداش، حساب، وحشت و ترس موقعیت قیامت، جزئیات محشر، انتشار و گشوده‌شدن نامه‌های اعمال، نهادن ترازوی اعمال، صراط، پُل، حوض، شفاعت و ... و همچنین ایمان به بهشت و نعمت‌هایش که برترین نعمت آن، نگاه به چهرهٔ الله ﷻ است، و نیز باور به آتش و عذاب‌هایش که بدترین عذاب دوزخ، محروم‌شدن از دیدار و رؤیت پروردگار است.^(۱)

۲- اهمیت ایمان به روز آخرت

باور و یقین به روز قیامت از اهمیت والایی برخوردار است، دلایلی که بینگر این اهمیت می‌باشد، به شرح زیر است:

۱. ایمان به روز آخرت، یکی از ارکان ششگانهٔ ایمان است: در آن حدیث مشهور، وقتی جبرئیل علیه السلام دربارهٔ ایمان پرسید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ»^(۲)؛ «[ایمان یعنی] اینکه به الله، فرشتگان، کتاب‌ها و پیامبران الهی، روز آخرت و به تقدیر؛ خیر یا شرّ آن ایمان بیاوری.»

۱- أعلام السنّة المنشورة، حافظ حکمی، ص ۶۵.

۲- صحیح مسلم، شمارهٔ حدیث: ۸.

۲. این موضوع در بسیاری از متون شرعی وارد شده و ارتباط مستحکمی با ایمان به الله ﷻ دارد.

۳. ایمان‌آوردندگان به روز آخرت، بسیار مورد تحسین و تمجید قرار گرفته و انکارکنندگان، بسیار نکوهش شده‌اند: الله تعالی در توصیف مؤمنان به قیامت می‌فرماید:

﴿وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾ [النمل: ۳]

«و آنان به آخرت یقین دارند.»

و درباره انکارکنندگان می‌فرماید:

﴿وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ [هود: ۱۹]

«و آنان به آخرت کافرنند.»

۴. فراوانی نام‌های قیامت: این روز دارای اسامی بسیاری است که دلیل آن، اهمیت قیامت و وحشت شدید در آن روز است.

قرطبی رحمته می‌گوید: «هرآنچه مهم باشد، دارای صفات و نام‌های زیادی است و این شیوه در زبان عربی، بسیار روشن است.

مگر نمی‌بینی که چون شمشیر برای‌شان مهم بوده و فایده و ارزشش ثابت شده، ۵۰۰ اسم را برایش نام برده‌اند. موارد دیگری نیز از این قبیل یافت می‌شود؛ مثلاً قیامت که مهم بوده و ترس و وحشت در آن روز فراوان است، الله متعال در قرآن کریم، این روز را با نام‌های متعدد و صفات بسیاری بیان کرده است.»^(۱)

۳- نتایج ایمان به روز آخرت

ایمان به این روز منجر به نتایجی مهم، اخلاقی زیبا، عبادت‌هایی متنوع و تأثیراتی پسندیده برای فرد و جامعه در دنیا و آخرت می‌شود. از جمله اینکه:

(۱) بجای آوردن عبادت الله متعال

ایمان به قیامت یکی از موارد اطاعت از الله ﷻ به شمار می‌رود و کمال مخلوق در انجام پرستش پروردگار است.

(۲) افزایش ایمان

باور به این روز یکی از ارکان ششگانه ایمان است که بدون آن، ایمان صحیح نمی‌گردد و هر اندازه که بنده پروردگارش را بیشتر بشناسد، ایمان و یقینش بیشتر و قوی‌تر می‌گردد و مقامش بالاتر می‌رود.

(۳) برانگیخته‌شدن امید و ترس

ایمان به روز آخرت انسان را وادار و تشویق به انجام عبادات، به منظور دستیابی به پاداش آن روز می‌کند و نیز به سبب ترس از عذاب آن روز، باعث می‌شود که آدمی گناهان را ترک نماید.

اگر انسان از جزئیات و امور مربوط به قیامت آگاه شود و بداند که نعمت‌های ابدی مخصوص اهل طاعت و مجازات و عذاب دردناک مختص گناهکاران است، این آگاهی و شناخت بزرگ‌ترین دلیل و انگیزه برای انجام نیکی و پرهیز از بدی است.

(۴) آگاهی از فضل، عدالت و حکمت الهی

به گونه‌ای که هرکسی را که مستحق عذاب باشد، براساس عدالت خویش مجازات می‌نماید و مستحق پاداش را از روی فضل خود، نعمت می‌دهد. این امر با شناخت پاداش یا عذاب و حساب روز آخرت حاصل می‌شود.

(۵) میانه‌روی در حالت خوشی و ناخوشی

فرد مؤمن در تمامی این حالات، میانه‌رو است؛ نعمت باعث طغیان و مصیبت سبب ناامیدی وی نمی‌شود. اگر خوشحال باشد، شکر الهی را به جای می‌آورد و چنانچه ناراحت و غمگین و دچار مصیبت گردد، صبر می‌نماید.

رسول الله ﷺ فرمودند: «عَجَبًا لِأَمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ لَهُ خَيْرٌ وَلَيْسَ ذَلِكَ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ؛ إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَّاءٌ شَكَرَ فَكَانَتْ خَيْرًا لَهُ وَإِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَّاءٌ صَبَرَ فَكَانَتْ خَيْرًا لَهُ»^(۱)؛ «کار مؤمن عجیب است! [از کار مؤمن در شگفتیم!] که همه کارهایش برای او خیر است و این ویژگی فقط مختص انسان مؤمن است؛ اگر شادی [و نعمتی] به او

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۹۹۹۲ به نقل از صهیب رضی الله عنه.

رسد، شکر نموده و این کار برایش خیر است و اگر دچار ضرر [و مصیبتی] شود، صبر می‌کند و این عمل نیز برایش خوب است.»

۶) ایجاد اخلاق زیبا

ایمان به قیامت باعث می‌شود که اخلاق و رفتار آدمی زیبا و نیکو گردد؛ به عنوان مثال، منجر به ویژگی بخشش و انفاق می‌گردد، چون فرد بخشنده می‌داند که آنچه در این دنیا انفاق نماید، در آخرت، بهتر و جاودانه‌تر از آن را در نزد الله متعال خواهد یافت. در نتیجه، می‌بینی که چنین فردی علاوه بر انفاق مال خویش درحالی که خودش به آن نیاز دارد، اعمال نیک را نیز ترجیح می‌دهد و همچون فردی که از فقر نمی‌ترسد، صدقه می‌دهد.

۷) آرامش مؤمن در برابر آنچه در این دنیا از دست می‌دهد، چون امید به نعمت‌های آخرت دارد

بر این اساس، بر اثر پیدایش امری ناپسند یا از دست دادن محبوب خویش، مضطرب و پریشان نمی‌شود، زیرا امید دارد که الله تَعَالَى عوض آن را عطا نماید و این فکر و اندیشه، منجر به آرامش و آسودگی او و ترک خشم و غضب می‌شود.^(۱) پس از بیان مباحثی درباره مفهوم ایمان به روز آخرت و اهمیت و نتایج آن، مطالبی در مورد احوال و شرایط قیامت بیان خواهد شد.

مبحث دوم:

دمیدن در صور

(۱) مفهوم دمیده شدن صور [نفخ]

أ- مفهوم لغوی نفخ

نفخ از نظر لغوی، واژه‌ای مشهور و شناخته‌شده است. وقتی انسان هوا یا صدایی را از دهانش خارج کند، گفته می‌شود: نَفَخَ بِفَمِهِ يَنْفُخُ نَفْحًا. دمیدن در آتش و نوشیدنی و... نیز از این قبیل است.^(۱)

ب- تعریف صور

این واژه در اصل، دارای معانی متعددی است؛ همچون شیپور که مفسران آیه: ﴿وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ﴾ [الکهف: ۹۹]؛ «و در شیپور دمیده شود.» را به همین معنا تفسیر کرده‌اند.^(۲)

ج- دمنده در صور

اسرافیل؛ یکی از فرشتگان بزرگواری که از حمل‌کنندگان عرش است.

د- مفهوم شرعی دمیدن در صور

یعنی دمیدن اسرافیل عليه السلام در شیپوری که به دهان گرفته و مسؤول دمیدن در آن، به هنگام برپاشدن قیامت شده است.^(۳)

۲- دلایل دمیده‌شدن صور

قرآن، سنت و اجماع دلالت بر دمیدن در صور دارند.

أ- الله عز وجل در این زمینه می‌فرماید:

۱- نک: لسان العرب، ج ۳، صص ۶۲-۶۴.

۲- همان، ج ۴، ص ۴۷۴.

۳- القیامة الکبری، عمر أشقر، صص ۳۱-۳۶.

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾ [الزمر: ۶۸]

«و در صور دمیده شود، پس هرآنچه در آسمان‌ها و هرآنچه در زمین است [جز کسانی که الله بخواهد] بیهوش شده [و بمیرند]، سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود، ناگهان آنان به پا خیزند [و] می‌نگرند.»

ب- در صحیح مسلم از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «ثُمَّ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ، فَلَا يَسْمَعُهُ أَحَدٌ إِلَّا أَصْغَىٰ لِيَتَأَنَّ وَرَفَعَ لِيَتَأَنَّ، ثُمَّ لَا يَبْقَىٰ أَحَدٌ إِلَّا صَعِقَ، ثُمَّ يُنْزِلُ اللَّهُ مَطَرًا كَأَنَّهُ الظَّلُّ أَوِ الظِّلُّ، فَتَنْبُتُ مِنْهُ أَجْسَادُ النَّاسِ ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ»^(۱)؛ «سپس در صور دمیده می‌شود و هیچ‌کس آن را نمی‌شنود مگر اینکه یک طرف گردنش را پایین و کج نموده و سمت دیگر را [از ترس و وحشت] بالا می‌برد، و تمامی افراد بیهوش می‌شوند، باز الله تعالی بارانی می‌فرستد که گویی شب‌نم یا سایه است -راوی تردید دارد- و از آن، اجساد مردم می‌روید. سپس در آن دمیده می‌شود و ناگهان آنان ایستاده می‌نگرند.»

۳- تعداد دمیدن در صور

اسرافیل عليه السلام دو بار در صور می‌دمد:

أ- نفخة بیهوشی [صعق]

دمیدنی که بر اثر آن، مردم به وحشت افتاده و بیهوش می‌شوند. وقتی الله تعالی اجازه پایان‌یافتن این دنیا را صادر می‌نماید، به اسرافیل دستور می‌دهد که در صور بدمد و در نتیجه، تمامی آنچه در آسمان‌ها و زمین است مگر مخلوقاتی که الله متعال بخواهد، بیهوش می‌شوند، زمین، خاک و بی‌گیاه شده و کوه‌ها فرو می‌ریزند و هرآنچه الله صلی الله علیه و آله در قرآن کریم؛ به‌ویژه در سوره «انفطار» و «تکویر» بیان نموده است، به وقوع می‌پیوندد.

این نفخه، نفخة بیهوشی [صعق]، ترس [فزع]، به لرزه درآورنده [راجفه] و صیحه [آواز بلند] نام دارد.

ب- نفخه برانگیخته شدن [بعث]

دمیدنی که توسط آن، مردم برای حضور در پیشگاه پروردگار جهانیان، زنده از قبرها بیرون می‌آیند.

این نفخه، آخری و رادفه [پیرو و بعدی] نیز نام دارد.

تعدادی از عالمان معتقدند که سه بار در صور دمیده می‌شود:

أ- نفخه ترس بدون بیهوشی؛

ب- نفخه بیهوشی؛

ج- نفخه زنده شدن مردگان و ایستادن در حضور الله تعالی.

افرادی که «فزع» را به معنای «صعق»؛ بیهوشی می‌دانند، تعداد دمیدن در صور را

دو تا و کسانی که «فزع» را به معنای غیر «صعق» دانسته‌اند، تعداد دمیدن‌ها را سه

بار می‌دانند.^(۱)

۱- نک: مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۴۶۰؛ شرح الواسطیة، هراس، صص ۲۰۵-۲۰۶؛ لمعة الاعتقاد شرح الشیخ محمد بن عثمان، صص ۱۱۴-۱۱۵؛ أعلام السنّة المنشورة، حافظ حکمی، صص ۱۰۴-۱۰۵؛ القيامة الكبرى، صص ۳۹-۴۲.

مبحث سوم:

برانگیخته شدن [بعث]

۱- مفهوم بعث

أ- بعث در لغت به معنای فرستادن، انتشار، تحریک و امثال آن است.^(۱)
 ب- در اصطلاح شرع، بعث یعنی معاد جسمانی و زنده کردن مردگان در روز قیامت برای حسابرسی و داوری در میان آنان.^(۲)

۲- دلایل ثبوت بعث

دلایلی از قرآن و سنت، اجماع، عقل و فطرت سلیم دلالت بر زنده شدن مردگان دارند و نیز این کار بر مقتضای حکمت است، زیرا می‌طلبد که الله ﷻ مخلوقات را برای حسابرسی و دادن پاداش یا عذاب در برابر تکلیفی که بر زبان پیامبران ﷺ بر آنان لازم گشته است، دوباره زنده کند.^(۳)

الله تعالی می‌فرماید:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۵]

«آیا گمان کردید که ما شما را بی‌هوده آفریده‌ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟!»

﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ﴾^(۱۵) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۵-۱۶]

«سپس قطعاً شما بعد از این خواهید مرد. آنگاه یقیناً شما در روز قیامت، برانگیخته می‌شوید.»

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُفَاءً غُرْلًا»^(۴)؛ «مردم در روز

قیامت، پابرهنه و ختنه‌نشده برانگیخته می‌شوند.»

ادله بی‌شماری بیانگر زنده شدن و رستاخیز مردگان است.

۱- نک: لسان العرب.

۲- نک: لمعة الاعتقاد شرح الشيخ محمد بن عثيمين، ص ۱۱۵؛ القيامة الكبرى، ص ۵۱.

۳- نک: شرح العقيدة الطحاوية، ص ۴۰۴؛ رسائل في العقيدة، ص ۲۹؛ أعلام السنة المنشورة، ص ۱۰۱-۱۰۳.

۴- صحيح بخاری، شماره حدیث: ۳۳۴۹؛ صحيح مسلم، شماره حدیث: ۲۸۶۰.

۳- دلایل ممکن بودن بعث

ادله امکان بعث از طریق قرآن، سنت، عقل و حس ثابت است که مطالبی در این زمینه بیان شد، اما اکنون توضیحات بیشتری داده می‌شود:

أ- ادله نقلی ممکن بودن رستاخیز

مراد از دلایل سمعی و نقلی، آیات قرآن و احادیث رسول الله ﷺ است. الله متعال می‌فرماید:

﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكُمْ عَلَىٰ اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [التغابن: ۷]

«کسانی که کافر شدند گمان بردند که هرگز برانگیخته نخواهند شد، [ای پیامبر ﷺ!] بگو: آری، به پروردگرم سوگند، یقیناً [همه] برانگیخته خواهید شد، آنگاه از آنچه می‌کردید به شما خبر خواهند داد، و این [کار] بر الله آسان است.»

دقت کن که چگونه مفهوم آیه فوق با چندین تأکید بیان شده است؛ تأکید با

﴿بَلَىٰ﴾، قسم، لام و نون تأکید!

در این زمینه دلایل بسیار زیادی وجود دارد.

ب- دلیل حسی امکان زنده شدن مردگان^(۱)

الله ﷻ در همین دنیا، زنده شدن مردگان را نشان داده و تنها در سوره «بقره»، پنج نمونه بیان شده است:

نمونه اول: زمانی که قوم موسی عليه السلام گفتند: ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً﴾ [البقرة: ۵۵]؛ «ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا اینکه الله تعالی را آشکارا ببینیم.»؛ الله آنان را میراند و سپس زنده کرد.

نمونه دوم: ماجرای کشته شده‌ای که بنی اسرائیل زمان سیدنا موسی درباره آن اختلاف داشتند و الله متعال به آنان دستور داد که گاوی بکشند و عضوی از آن را به مقتول بزنند تا قاتل را برایشان معرفی نماید. آنان این کار را انجام دادند و الله ﷻ وی را زنده نمود و قاتل را معرفی کرد.

نمونه سوم: قصه قومی که به قصد فرار از مرگ، از سرزمین‌شان خارج شدند درحالی که هزاران نفر بودند و الله ﷻ آنان را میراند و سپس زنده کرد.

نمونه چهارم: فردی بر روستایی گذر کرد که همه افرادش مرده بودند و بعید دانست که الله تعالی آنان را زنده کند و از این رو، الله ﷻ وی را به مدت صد سال میراند و سپس او را زنده نمود.

نمونه پنجم: قصه ابراهیم خلیل ﷺ زمانی که از الله متعال درخواست نمود به وی نشان دهد که چگونه مردگان را زنده می‌کند. الله ﷻ به او فرمان داد که ۴ تا پرنده بکشد و تکه‌هایشان را بر کوه‌های اطرافش قرار دهد و سپس آن‌ها را فرا خواند تا اعضایشان به هم متصل شود و به سرعت نزد ابراهیم ﷺ آیند.

ج - دلیل عقلی ممکن بودن بعث^(۱)

عقل از دو طریق، دلالت بر امکان رستاخیز و زنده شدن مردگان می‌کند:

۱. الله تعالی در ابتدا آفریننده آسمان‌ها و زمین است و ذاتی که بر پیدایش و ایجاد مخلوقات تواناست، قطعاً می‌تواند دوباره آن‌ها را زنده کند.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [الزوم: ۲۷]

«و او ذاتی است که آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را باز می‌گرداند و این [بازگرداندن] بر او آسان‌تر است. و توصیف برتر در آسمان‌ها و زمین برای اوست و وی پیروزمند حکیم است.»

﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْهَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۴]

«همان گونه که نخستین آفرینش را آغاز کردیم، [دوباره] آن را باز می‌گردانیم، [این] وعده‌ای بر ماست، قطعاً آن را انجام خواهیم داد.»

همچنین فرمان داد در ردّ سخن کسی که زنده کردن استخوان‌های پوسیده را انکار می‌نمود، چنین گفته شود:

۱- نک: شرح العقيدة الطحاوية، صص ۴۰۴-۴۰۷؛ رسائل في العقيدة، ص ۳۳؛ القيامة الكبرى، ص

﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾ [یس: ۷۹]
 «بگو: [همان] ذاتی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را پدید آورد و او به هر آفرینشی داناست.»

۲. زنده کردن زمین مرده: باران را بر زمین مرده و بی‌آب و علف که هیچ گیاه و چوب سبزی در آن یافت نمی‌شود، می‌فرستند و آن زمین، سرسبز و زنده می‌گردد و هر نوع رستنی‌های خوب و زیبا در آن می‌روید.
 ذات توانا بر زنده کردن این موارد، می‌تواند که مردگان را نیز زنده کند.
 الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لُمُحِي الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [فصلت: ۳۹]
 «و از نشانه‌هایش [این] است که زمین را خشک [و بی‌جان] می‌بینی، سپس هنگامی که آب [باران] را بر آن فرو فرستیم، به جنبش درآید و برویاند. بدون تردید ذاتی که آن را زنده کرد، یقیناً مردگان را زنده می‌کند، قطعاً او بر هر چیز تواناست.»

﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبْرَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ ۝ وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ ۝ رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ﴾ [ق: ۹-۱۱]
 «و از آسمان آبی پربرکت نازل کردیم، سپس با آن باغ‌ها و دانه [های] دروشدنی رویاندیم و نخل‌های بلند [قامت] که خوشه‌های برهم چیده دارند. [همهٔ اینها را] برای روزی بندگان [رویاندیم] و با آن [باران] سرزمین مرده را زنده کردیم. برآمدن [از گور و زنده شدن نیز] چنین است.»

۴- جایگاه ایمان به رستاخیز در دین اسلام

ایمان به بعث بخشی از ایمان به روز آخرت و ایمان به غیب به طور کلی است. اهمیت این موضوع و جایگاه و ارزش آن در دین اسلام، بر کسی پوشیده نیست - چنانکه قبلاً مطالبی در این زمینه بیان گردید- و متون فراوانی که در این باره وجود دارد و تعدادی از آنها بیان شد، بیانگر اهمیت آن است.

یکی دیگر از دلایل مهم بودن ایمان به رستاخیز، این است که الله ﷻ بر وقوع آن سوگند خورده و ایمانداران به رستاخیز را ستوده و خبر داده که این وعده‌ای صادقانه و خبری ضروری است و انکارکنندگان را نکوهش کرده است.

۵- حکم انکار رستاخیز

انکار زنده‌شدن مردگان باعث کفر به الله تعالی می‌گردد و کسی که رستاخیز را انکار نماید، به الله متعال، پیامبران، کتاب‌های آسمانی و روز آخرت کافر می‌گردد.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [التغابن: ۷]

«کسانی که کافر شدند گمان بردند که هرگز برانگیخته نخواهند شد، [ای پیامبر ﷺ!] بگو: آری، به پروردگaram سوگند، یقیناً [همه] برانگیخته خواهید شد، آنگاه از آنچه می‌کردید به شما خبر خواهند داد و این [کار] بر الله آسان است.»

ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمودند: الله ﷻ می‌فرماید: «كَذَّبَنِي ابْنُ آدَمَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكُ وَشَتَمَنِي وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكُ فَأَمَّا تَكْذِيبُهُ إِيَّايَ فَقَوْلُهُ لَنْ يُعِيدَنِي كَمَا بَدَأَنِي وَلَيْسَ أَوَّلُ الْخَلْقِ بِأَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ إِعَادَتِهِ وَأَمَّا شَتْمُهُ إِيَّايَ فَقَوْلُهُ اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا وَأَنَا الْأَحَدُ الصَّمَدُ لَمْ أَلِدْ وَلَمْ أُؤَلَدْ وَلَمْ يَكُنْ لِي كُفُوًا أَحَدٌ»^(۱)؛ «فرزند آدم مرا تکذیب کرد درحالی که حق این کار را نداشت و مرا دشنام داد درحالی که اجازه این کار را نداشت. تکذیبش این بود که گفت: [الله] هرگز مرا بر نمی‌گرداند [و زنده نمی‌کند] چنانکه در ابتدا زنده نمود، درحالی که بر من، ابتدای آفرینش آسان‌تر از زنده‌کردن دوباره وی نیست [یعنی زنده‌کردن آسان‌تر از آفرینش ابتدایی است]. و دشنامش این بود که گفت: الله فرزندی گرفته، درحالی که من یگانه و بی‌نیازم، نزائیده و زائیده نشده‌ام و هیچ‌کس همتای من نیست.»

مبحث سوم:

قیامت، حساب، ترازوی اعمال و انتشار نامه‌های اعمال

گفتار اول: قیامت

۱- مفهوم قیامت

قیامت یکی از نام‌های روز آخرت است.

قرطبی رحمته الله می‌گوید: «این واژه در زبان عربی، مصدر «قام یقوم» بوده و بنا بر عادت عرب، به منظور مبالغه، «ة» تأنیث گرفته است.»^(۱)

۲- وجه تسمیه قیامت

در این زمینه ۴ دیدگاه وجود دارد:

أ- به سبب دارا بودن امور مذکور؛

ب- به علت برخاستن مردم از قبرها و رفتن به سوی قیامت؛

ج- به سبب برخاستن مردم به پیشگاه پروردگار جهانیان؛

د- به علت ایستادن جبرئیل و فرشتگان دیگر علیهم السلام در حالت صف بسته.^(۲)

۳- بزرگی آن روز

روز قیامت بسیار مهم و بزرگ و وحشتناک است و بندگان هرگز چنین روزی را ندیده‌اند، زیرا:

أ- الله متعال آن را توصیف به بزرگی نموده است:

﴿أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ﴿٤﴾ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥﴾﴾ [المطففين: ۴-۵]

«آیا آنان گمان نمی‌کنند که [قیامت فرا می‌رسد و از قبرها] برانگیخته می‌شوند برای روزی بزرگ؟!»

ب- توصیف آن به سنگینی و دشواری:

﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ يُجِبُونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذْرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا ﴿٢٧﴾﴾ [الإنسان: ۲۷]

۱- التذكرة، ص ۲۴۶.

۲- همان.

«همانا این افراد [کافران] دنیای زودگذر را دوست داشته و روز سختی [را که در پیش دارند] پشت سر خود رها می‌کنند.»

ج- در روز قیامت، ترس و اضطراب شدیدی وجود دارد، به گونه‌ای که زن شیرده از بچه شیرخوارش غافل می‌شود، زن باردار، سقط جنین می‌کند و مردم را مست می‌بینی درحالی که مست نیستند.

د- قطع رابطه‌های مردم در روز قیامت.

ه- در آن روز، کافران حاضرند که تمامی آنچه دارند را بدهند و از عذاب نجات یابند.

و- روز قیامت بسیار طولانی است:

﴿ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴾ [المعارج: ۴]

«در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است.»^(۱)

۴- نزدیک شدن خورشید به مخلوقات

در آن روز، خورشید بسیار به مردم نزدیک می‌شود و فاصله آن تا آنان، به اندازه یک میل [معادل با ۱۴۸۲ متر فرانسوی] است و عرق آنان را فرا می‌گیرد؛ برخی تا پاشنه پا، تعدادی تا زانو، بعضی تا سینه و برخی تا گردن در عرق فرو می‌روند و هریک به اندازه اعمالش دچار این سختی می‌گردد.^(۲) مطلب مزبور، در صحیح بخاری و صحیح مسلم و سایر کتاب‌ها آمده است.^(۳)

یکی از پیشینیان می‌گوید: «اگر خورشید همچون روز آخرت، بر زمین بتابد، قطعاً زمین آتش می‌گیرد و سنگ‌ها ذوب شده و رودها خشک می‌گردند.»^(۴)

۵- افرادی که الله تعالی آنان را در روز قیامت، زیر سایه عرش خویش قرار می‌دهد

اعمال فراوانی هستند که انسان را از وحشت و سختی‌های قیامت نجات می‌دهد.^(۵)

۱- نک: القیامة الصغری، صص ۹۵-۹۹.

۲- نک: التذکرة، صص ۲۷۲-۲۷۷؛ مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۱۴۵.

۳- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۵۳۲؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۸۶۳.

۴- نک: التذکرة، ص ۲۷۲.

۵- همان، صص ۲۷۷-۲۷۸.

کسانی که الله متعال آنان را در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایهٔ عرش پروردگار نیست، در زیر سایهٔ عرشش قرار می‌دهد؛ در صحیح بخاری، صحیح مسلم و سایر کتاب‌ها آمده که ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله چنین روایت می‌کند: «سَبَعَةُ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: الإِمَامُ الْعَادِلُ، وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ رَبِّهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ فِي الْمَسَاجِدِ، وَرَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ طَلَبَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ، فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ، أَخْفَى حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ»^(۱)؛ «الله متعال هفت گروه را روزی که هیچ سایه‌ای جز سایهٔ [عرش] او وجود ندارد، در زیر سایهٔ [عرش] خویش جای می‌دهد. ۱. فرمانروای عادل؛ ۲. جوانی که در اطاعت و بندگی پروردگارش پرورش یافته است؛ ۳. مردی که همواره دلش وابسته به مساجد باشد؛ ۴. دو مسلمانی که برای خوشنودی الله با یکدیگر دوست باشند و براساس آن، باهم جمع یا از یکدیگر جدا می‌شوند؛ ۵. کسی که زنی صاحب منصب و زیبا، وی را به سمت فحشا فرا خواند، ولی او [نپذیرد و] بگوید: من از الله می‌ترسم؛ ۶. فردی که پنهانی با دست راستش صدقه دهد که دست چپش نداند چه چیزی صدقه می‌کند؛ ۷. کسی که در تنهایی الله تعالی را به یاد آورده [و از ترس او] اشک بریزد.»

گفتار دوم: حساب

۱- مفهوم لغوی حساب

این کلمه در اصل، از «حسب» گرفته شده و ریشهٔ «ح س ب» دلالت بر چندین معنا؛ مانند شمارش و آمارگیری می‌کند.^(۲)

۲- مفهوم شرعی حساب

یعنی اینکه الله تعالی در روز قیامت، بندگان را از اعمال‌شان آگاه می‌کند و کارهای خوب یا بدی که انجام داده‌اند را به آنان بیان می‌نماید.^(۳)

۱- صحیح بخاری، شمارهٔ حدیث: ۶۶۰ و ۱۴۲۳ و ۶۴۷۹ و ۶۸۰۶؛ صحیح مسلم، شمارهٔ حدیث: ۱۰۳۱.

۲- معجم مقاییس اللّغة، ج ۲، ص ۵۹؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۳۱۱.

۳- نک: لمعة الاعتقاد، ص ۱۱۷؛ شرح الواسطیة، هراس، ص ۲۰۹.

۳- ادله اثبات حساب^(۱)

حسابرسی در روز قیامت، دلایلی از قرآن، سنت و اجماع مسلمانان دارد. آیات و احادیث فراوان و متواتری دلالت بر وجود حساب در روز قیامت می‌کنند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ﴿۱۵﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾ [الغاشية: ۲۵-۲۶]

«همانا بازگشت آنان به سوی ماست. سپس قطعاً حسابشان [نیز] با ماست.»

پیامبر ﷺ در برخی از نمازها، این‌گونه دعا می‌کردند: «اللَّهُمَّ حَاسِبِي حِسَابًا يَسِيرًا»؛ «پروردگارا! [اعمال] مرا به آسانی مورد محاسبه قرار بده.»

أمّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها پرسید: حساب آسان چیست؟

رسول الله ﷺ پاسخ دادند: «أَنْ يُنْظَرَ فِي كِتَابِهِ، فَيَتَجَاوَزَ عَنْهُ»^(۲)؛ «یعنی اینکه به نامه اعمالش نگاه شود و از [گناهان] او صرف‌نظر گردد.»

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از أمّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت شده که پیامبر ﷺ فرمودند: «مَنْ حُوسِبَ عُذْبًا»؛ «کسی که [به دقت] مورد محاسبه قرار گیرد، عذاب می‌شود.»

أمّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید که پرسیدم: مگر الله ﷻ نمی‌فرماید: ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ [الانشقاق: ۸]؛ «به‌زودی با حسابی آسان، محاسبه می‌شود.»

وی در ادامه می‌آورد که رسول الله ﷺ چنین پاسخ دادند: «إِنَّمَا ذَلِكَ الْعَرْضُ، وَلَكِنْ مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ يَهْلِكُ»^(۳)؛ «مراد از آن [حساب آسان در آیه قرآن] نشان دادن [اعمال انسان] است، اما کسی که در حسابرسی او دقت و سختگیری شود، هلاک می‌گردد.»

۱- شرح العقيدة الواسطية، صص ۴۱۱-۴۱۲؛ مجموع الفتاوى، ج ۳، ص ۱۴۶؛ لمعة الاعتقاد، ص

۱۱۷؛ رسائل في العقيدة، ص ۳۰؛ شرح الواسطية، هراس، صص ۲۰۸-۲۰۹.

۲- مسند احمد، ج ۶، ص ۴۸؛ ابن ابی عاصم در السنة، شماره حدیث: ۸۸۵؛ آلبانی در تخريج السنة، ج ۲، ص ۴۲۹ می‌گوید که اسناد این روایت، صحیح است.

۳- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۰۳ و ۴۹۳۹ و ۶۵۳۶ و ۶۵۳۷؛ صحیح مسلم، شماره حدیث:

علاوه بر دلایل فوق، مسلمانان بر ثبوت حساب در روز قیامت، اجماع و توافق دارند.

۴- حسابرسی مقتضای حکمت است

الله ﷻ کتاب‌های آسمانی را نازل نمود و پیامبران را فرستاد و بر بندگان، پذیرش آنچه پیامبران آوردند را واجب و عمل به آنچه واجب است را فرض گردانید. بنابراین اگر حساب و جزایی نباشد، این امور بیهوده و بی‌فایده خواهد بود، اما الله تعالی از این کار منزّه است.

الله متعال در آیهٔ زیر به این مطلب اشاره نموده است:

﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦﴾ فَلَنَقْصُرَنَّ عَنْهُمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا

عَائِينَ﴾ [الأعراف: ۶-۷]

«قطعاً ما از کسانی که [پیامبران] به سویشان فرستاده شدند، سؤال خواهیم کرد. و البته از پیامبران [نیز] می‌پرسیم. یقیناً [کردارشان را] با علم [خود] برایشان بیان می‌کنیم و ما هرگز غایب نبوده‌ایم.»^(۱)

۵- شیوه و کیفیت حسابرسی

متون شرعی شیوه و روش حسابرسی در قیامت را روشن ساخته‌اند. به طور خلاصه می‌توان گفت: الله تعالی بندگان را در حضور خویش ننگه می‌دارد و از آنان به سبب گناهایی که مرتکب شدند و اعمالی که انجام داده و سخنانی که بر زبان آوردند، اقرار می‌گیرد و آنان را از کفر یا ایمان، اطاعت یا نافرمانی و استقامت یا انحرافشان در دنیا و نیز از پاداش یا عذابی که مستحق آن هستند، آگاه می‌سازد. حساب شامل آنچه پروردگار به آنان می‌گوید، سخنانی که بندگان بر زبان می‌آورند، عذر و بهانه‌هایی که آورده می‌شود، دلیل و برهان‌هایی که علیه آنان اقامه می‌گردد، گواهی شاهدان، وزن اعمال و امثال آن می‌شود.^(۲)

۱- نک: رسائل في العقيدة، ص ۳۰.

۲- نک: القيامة الكبرى، ص ۱۹۳.

۶- انواع حساب

برخی از حساب‌ها سخت و برخی آسان هستند. انواع دیگر آن، حساب تقریر و تکریم و بزرگداشت، توییح و نکوهش، فضل و بخشش و مؤاخذه و مجازات بوده و متولّی آن، بخشنده‌ترین بخشنندگان، مهربان‌ترین مهربانان و فرمانرواترین فرمانروایان است.^(۱)

۷- قوانینی که بندگان براساس آن‌ها مورد محاسبه قرار می‌گیرند

اگر الله ﷻ تمامی بندگان را عذاب نماید، بازهم بر آنان ستمی نکرده است، زیرا بنده و تحت فرمان و سلطه او هستند و مالک هرگونه که بخواهد، می‌تواند در ملکش تصرف نماید.

اما الله متعال آنان را عادلانه و براساس حکمت و عدالتش مورد محاسبه قرار می‌دهد.

الله ﷻ در متون بسیاری، تعدادی از قوانین را که محاکمه و حسابرسی براساس آن‌ها واقع می‌شود، برای ما بیان نموده است.

برخی از آن قوانین، به طور مختصر از این قرار است:

ا- عدالتی که خالی و پاک از هر نوع ستمی است؛

ب- هیچ‌کس به سبب جرم و گناه دیگران، مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد و هیچ فردی بار گناه انسان دیگری را تحمّل نمی‌کند؛

ج- آگاهی بندگان از اعمالی که پیش فرستاده‌اند؛

د- چندین برابر شدن نیکی‌ها و نه بدی‌ها؛

ه- آوردن شاهدان علیه کافران و منافقان.^(۲)

۸- عمومیت حساب و کسانی که مورد محاسبه قرار نمی‌گیرند

تمامی مردم محاسبه می‌شوند مگر هفتاد هزار نفری که پیامبر ﷺ آنان را استثنا نمودند.

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل شده که پیامبر ﷺ فرمودند: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْأُمَّمُ»؛ «تمامی امت‌ها به من نشان داده شدند.» و در ادامه

۱- همان.

۲- همان، صص ۲۰۲-۲۱۵.

عرض کردند: «فَنَظَرْتُ فَإِذَا سَوَادٌ كَثِيرٌ، قَالَ: هَؤُلَاءِ أُمَّتُكَ وَهَؤُلَاءِ سَبْعُونَ أَلْفًا قَدَّمَاهُمْ لَا حِسَابَ عَلَيْهِمْ وَلَا عَذَابَ. قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: كَانُوا لَا يَكْتُوبُونَ وَلَا يَسْتَرْقُونَ وَلَا يَتَطَيَّرُونَ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ «سپس نگاه کردم و ناگهان جمعیت زیادی را دیدم. جبرئیل عليه السلام گفت: اینها امت تو هستند و این هفتاد هزار نفر که در جلویشان هستند، هیچ گونه حساب و عذابی ندارند. پرسیدم: چرا؟ جبرئیل عليه السلام پاسخ داد: چون آنان از داغ کردن پرهیز می‌کردند، درخواست رقیه نمی‌نمودند، فال بد نمی‌زدند و بر پروردگارشان توکل می‌کردند.»

عکاشه بن محسن برخاست و گفت: از الله تعالی بخواه که مرا از آنان قرار دهد. رسول الله صلى الله عليه وآله فرمودند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْهُمْ»؛ «پروردگارا! عکاشه را از آنان قرار بده.»

سپس مرد دیگری بلند شد و گفت: از الله تعالی بخواه که مرا از آنان بگرداند. پیامبر صلى الله عليه وآله فرمودند: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ»^(۱)؛ «عکاشه در این کار از تو سبقت گرفت.»

۹- شیوه رسیدگی به حساب کافران

شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته الله می‌گوید: «الله متعال مردم را مورد محاسبه قرار می‌دهد و بنده مؤمنش را جدا نموده و از وی به سبب گناهایی که انجام داده، اعتراف و اقرار می‌گیرد، چنانکه در قرآن و سنت بیان شده است. اما کافران همچون کسی که نیکی‌ها و بدی‌هایش سنجیده شود، مورد محاسبه قرار نمی‌گیرند، زیرا آنان نیکی ندارند، اما اعمال‌شان شمارش می‌شود و آنان از آن آگاه شده و اقرار نموده و به سبب این اعمال، مجازات می‌شوند.»^(۲)

۱۰- اولین امتی که مورد محاسبه قرار می‌گیرد

پیش از سایر امت‌ها، به حساب امت محمد صلى الله عليه وآله پرداخته می‌شود.

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۵۴۱؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۲۰.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۱۴۶.

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «نَحْنُ الْأَخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، الْمُقَضَى بَيْنَهُمْ قَبْلَ الْخَلَائِقِ»^(۱)؛ «ما آخرین امت [در دنیا] و نخستین امت در روز قیامتیم که پیش از سایر مردم، به حساب ما رسیدگی می‌شود.»

همچنین از ابن عباس رضی الله عنهما به صورت مرفوع چنین روایت شده است: «نَحْنُ آخِرُ الْأُمَّمِ وَأَوَّلُ مَنْ يُحَاسَبُ»^(۲)؛ «ما [در دنیا] آخرین امت و [در آخرت] نخستین امت هستیم که مورد محاسبه قرار می‌گیرد.»

۱۱- نخستین عملی که از بنده پرسیده می‌شود

اولین عمل مورد سؤال، نماز است که اگر صحیح باشد، سایر اعمال قبول می‌شود و در غیر این صورت، سایر اعمال باطل و غیر قابل قبول است، و از پیامبر ﷺ چنین مطلبی نقل شده است.^(۳)

۱۲- نخستین عملی که در بین مردم، فیصله و داوری می‌شود

نخستین کار فیصله‌شده در میان مردم، مسأله خون‌هاست، زیرا رسول الله ﷺ فرمودند: «أَوَّلُ مَا يُقَضَى بَيْنَ النَّاسِ فِي الدَّمَاءِ»^(۴)؛ «در روز قیامت، نخستین عملی که در میان مردم داوری می‌شود، موضوع خون‌هاست.» متفق علیه.

گفتار سوم: ترازوی اعمال [میزان]

۱- مفهوم لغوی میزان

اصل این واژه «مِوزان» بوده که حرف «واو» به سبب مکسور بودن ماقبلش، تبدیل به «یاء» شده و جمع آن، موازین است.

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۸۷۶؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۸۵۵ و ۸۵۶.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۸۲ و ج ۲، صص ۲۷۴، ۳۴۲؛ ابن ماجه، شماره حدیث: ۴۲۹۰؛ بوسیری در الزوائد، ج ۳، ص ۳۱۷ می‌گوید: «اسناد این روایت، صحیح بوده و رجالش ثقه و مورد اعتمادند.»

۳- سنن ترمذی، شماره حدیث: ۴۱۳؛ ابن ماجه، شماره حدیث: ۱۴۲۶؛ آلبنانی این حدیث را در صحیح الجامع، شماره حدیث: ۲۰۲۰ صحیح دانسته است.

۴- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۸۶۴؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۶۷۸.

میزان نام وسیله‌ای است که اشیاء توسط آن وزن می‌گردد یا وسیله‌ای که سنگینی و سبکی اشیاء به وسیله آن سنجیده می‌شود.^(۱)

۲- مفهوم شرعی میزان

یعنی وسیله‌ای که الله تعالی در رروز قیامت، برای سنجش اعمال بندگان قرار می‌دهد.^(۲)

۳- دلایل اثبات میزان

قرآن، سنت و اجماع بیانگر وجود چنین وسیله‌ای هستند.

ا- الله متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَوَضَعَ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾ [الأنبياء: ۴۷]

«و [ما] در روز قیامت ترازوهای عدل را می‌نهمیم، پس به هیچ کس، ستمی نمی‌شود و اگر [عملی] به مقدار سنگینی یک دانه خردل باشد، آن را [به حساب] می‌آوریم. و حسابرسی ما کافی است.»

ب- پیامبر ﷺ فرمودند: «كَلِمَتَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ، خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ»^(۳)؛ «دو کلمه [یا جمله] برای پروردگار رحمان، بسیار محبوب، بر زبان، خیلی سبک و در ترازوی اعمال، بسیار سنگین هستند: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ؛ پاک و منزّه است الله متعال و ستایش مخصوص اوست [من تسبیح و تحمید او را به جای می‌آورم]، پاک و منزّه است پروردگار بزرگ.»

ج- تمامی سلف صالح بر ثبوت ترازوی اعمال، اجماع و توافق نموده‌اند.^(۴)

۱- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۴۴۶.

۲- نک: لمعة الاعتقاد، ص ۱۲۰.

۳- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۷۵۶۳؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۶۹۴.

۴- نک: التذكرة، صص ۳۶۰-۳۷۳؛ شرح العقيدة الطحاوية، صص ۴۱۷-۴۱۹؛ لمعة الاعتقاد، ص

۴- حسّی یا معنوی بودن ترازوی اعمال

ترازویی که اعمال با آن وزن می‌شود، حسّی و واقعی و دارای دو کفه و یک شاهین [میله] است.^(۱)

شارح کتاب «العقیده الطّحاویّة» می‌گوید: «براساس احادیث پیامبر ﷺ، ترازوی اعمال دارای دو کفه حسّی و قابل مشاهده است.»^(۲)

۵- چه چیزی با ترازوی اعمال وزن می‌شود؟

اعمال بندگان در این ترازو سنجیده می‌شود و هرچند اعمال مذکور، عرض و قائم به غیر خود هستند، اما الله ﷻ آن‌ها را تبدیل به جسم نموده و نیکی‌ها در یک کفه و بدی‌ها در کفه دیگر نهاده می‌شود. از ظاهر متون قبلی چنین مطلبی فهمیده می‌شود. بنا بر قولی، نامه‌های اعمال و بنا بر قولی، خود فرد عمل‌کننده وزن می‌شود،^(۳) زیرا ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که پیامبر ﷺ فرمودند: «إِنَّهُ لِيَأْتِي الرَّجُلُ السَّمِينُ الْعَظِيمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَزُنُّ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ»؛ «همانا در روز قیامت، مرد چاق و عظیم الجثّه‌ای می‌آید که در نزد الله متعال، به اندازه بال پشه‌ای ارزش ندارد.» سپس عرض نمود: این آیه را بخوانید: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾ [الكهف: ۱۰۵]؛ «سپس در روز قیامت برای آنان [ارزشی قائل نیستیم و] وزنی برپا نخواهیم کرد.»^(۴)

علامه ابن عثیمین رحمته الله می‌گوید: «برخی از عالمان برای هماهنگ نمودن این متون گفته‌اند که تمامی موارد مذکور وزن می‌شود یا اینکه در حقیقت، نامه‌های اعمال سنجیده می‌شود و چون براساس اعمال نوشته شده، سنگین یا سبک هستند، گویی که اعمال وزن شده است.

و مراد از وزن کردن صاحب عمل، ارزش و جایگاه اوست.

این نوع سازگاری و جمع میان متون، خوب به نظر می‌رسد، والله أعلم.»^(۵)

۱- نک: لمعة الاعتقاد، ص ۱۱۹؛ القيامة الكبرى، ص ۲۴۹.

۲- نک: دلائل موجود در کتاب شرح العقيدة الطحاوية، صص ۴۱۷-۴۱۹.

۳- شرح العقيدة الواسطية، هراس، ص ۲۰۷؛ لمعة الاعتقاد، ص ۱۲۱.

۴- صحيح بخاری، شماره حدیث: ۷۴۲۹؛ صحيح مسلم، شماره حدیث: ۲۷۸۵.

۵- لمعة الاعتقاد، شرح الشيخ محمد بن عثيمين، ص ۱۲۱.

شارح «العقيدة الطحاویة» چنین می‌آورد: پس وزن اعمال، صاحب عمل و نامه‌های اعمال ثابت است و نیز اینکه ترازوی اعمال، دو کفه دارد و الله ﷻ از ویژگی‌های دیگر آگاه‌تر است و باید که به غیب ایمان آوریم همان‌گونه که پیامبر صادق ﷺ خبر دادند بدون اینکه چیزی زیاد یا کم کنیم.»^(۱)

ابن حجر رحمته الله می‌گوید: «ابواسحاق زجاج می‌آورد: اهل سنت بر ایمان به ترازوی اعمال اجماع دارند و نیز به اینکه اعمال بندگان در روز قیامت، وزن می‌شود و این ترازو یک شاهین [میله] و دو کفه دارد و بر اثر وزن اعمال، بالا و پایین می‌رود.»^(۲)

۶- آیا ترازوی اعمال یکی یا متعدّد است؟

در پاسخ باید گفت که علما در این باره اختلاف دارند؛ «برخی معتقدند که بر حسب امت‌ها و افراد یا اعمال، چندین ترازو وجود دارد، چون در قرآن کریم، فقط به صورت جمع [موازین] آمده است.»

اما از لحاظ جنس، در حدیث به صورت مفرد بیان شده است. تعدادی دیگر بر این باورند که ترازوی اعمال، یکی است، زیرا در حدیث، به صورت مفرد آمده، ولی از لحاظ آنچه وزن می‌شود، در قرآن کریم، به صیغه جمع بیان شده است. احتمال هر دو مورد وجود دارد و الله تعالی داناتر است.»^(۳)

۷- حکمت و دلیل نهادن ترازوی اعمال

هدف از این کار، آشکارساختن عدالت الهی است.^(۴)

گفتار چهارم: انتشار نامه‌های اعمال

تعاریف

أ- مفهوم لغوی نشر

این واژه به معنای بازکردن کتاب یا انتشار یک چیز است.

ب- نامه‌های اعمال

۱- شرح العقيدة الطحاویة، ص ۴۱۹.

۲- فتح الباری، ج ۳، ص ۵۳۸.

۳- لمعة الاعتقاد شرح الشیخ محمد بن عثمان بن عثیمین، ص ۱۲۱.

۴- شرح العقيدة الطحاویة، ص ۴۱۹.

یعنی دفترها و کتاب‌هایی که اعمال انسان‌ها در آن‌ها ثبت و شمارش شده است.

ج - مفهوم انتشار نامه‌های اعمال

یعنی آشکارکردن و توزیع آن‌ها در روز قیامت که برخی نامه اعمال‌شان را در دست راست و برخی آن را در دست چپ و از پشت سرشان می‌گیرند.

۲- ادلة انتشار نامه‌های اعمال

آیات قرآن، احادیث و اجماع امت بر این مسأله دلالت دارند.^(۱)

الله تعالی می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَبِئْمِينِهِ ۖ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ﴿۷﴾ وَيُنْقَلَبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا ﴿۸﴾ وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ﴿۹﴾ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا ﴿۱۰﴾ وَيَصَلِّي سَعِيرًا ﴿۱۱﴾﴾ [الانشقاق: ۷-۱۲]

«پس اما کسی که نامه [اعمالش] به دست راستش داده شود، به زودی با حسابی آسان، محاسبه می‌شود و شاد و مسرور به سوی خانواده‌اش باز می‌گردد، و اما فردی که نامه [اعمالش] از پشت سرش به او داده شود، پس به زودی [مرگ و] نابودی را می‌طلبند و به [آتش] جهنم شعله‌ور درآید.»

از اُمّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت شده که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا خانواده‌تان را به یاد می‌آورید؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَمَّا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ لَا يَذْكَرُ أَحَدٌ فِيهَا أَحَدًا إِلَّا نَفْسُهُ: عِنْدَ الْمِيزَانِ حَتَّىٰ يَعْلَمَ أَيُّخِفُ مِيزَانُهُ أَمْ يَثْقُلُ، وَعِنْدَ الصُّحُفِ حَتَّىٰ يَعْلَمَ أَيُّأَخُذُ صَحِيفَتَهُ بِيَمِينِهِ أَمْ بِشِمَالِهِ، وَعِنْدَ الصَّرَاطِ حَتَّىٰ يُجَاوِزَهُ»^(۲)؛ «در سه محل هیچ کس به یاد فرد دیگری نیست و فقط به فکر خودش است: هنگام [نهادن] ترازوی اعمال تا بداند که آیا کفه اعمال [نیک] او سبک یا سنگین است. و هنگام [انتشار] نامه‌های

۱- نک: مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۱۴۶؛ لمعة الاعتقاد شرح الشيخ محمد بن عثيمين، صص ۱۲۲-

۱۲۳؛ شرح الواسطیة، هراس، صص ۲۰۴-۲۰۶؛ أعلام السنّة المنشورة، صص ۱۰۷-۱۱۰.

۲- سنن ابوداود، شماره حدیث: ۴۷۵۵؛ حاکم، ج ۴، ص ۵۷۸. حاکم رحمته الله می‌گوید: «اسناد این روایت

بنا بر شرط شیخین صحیح است اگر ارسالی در میان حسن و اُمّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها نباشد»
ذهبی با وی موافق است.

اعمال تا بداند که آیا نامه اعمالش را به دست راست می‌گیرد یا به دست چپ. و در زمان گذر از پُل صراط تا از آن عبور کند.»

۳- شیوه گرفتن نامه اعمال

انسان مؤمن نامه اعمالش را با دست راست و از جلوی خویش می‌گیرد و خوشحال است و به دیگران مژده داده و می‌گوید:

﴿هَآؤُمُ أَقْرَعُوا كِتَابِيَةَ﴾ [الحاقه: ۱۹]

«بیایید نامه [اعمال] مرا بخوانید!»

اما انسان کافر نامه اعمالش را به دست چپ و از پشت سرش می‌گیرد و واویلا سر داده و می‌گوید:

﴿وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَلَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيَةَ ﴿٢٥﴾ وَلَمْ أَدْرِ مَا

حِسَابِيَةَ﴾ [الحاقه: ۲۵-۲۶]

«و اما کسی که نامه [اعمالش] را به دست چپش دهند، می‌گوید: ای کاش هرگز نامه اعمالم به من داده نمی‌شد و نمی‌دانستم حسابم چیست!»

مبحث چهارم: حوض و پُل صراط

گفتار اول: حوض

۱- تعریف حوض

أ- مفهوم لغوی حوض

این کلمه مصدر فعل «حاض» به معنای جمع شدن بوده و حوض یعنی جایی که آب در آنجا جمع می‌شود و جمع این واژه، أحواض و حياض است.^(۱)

ب- مفهوم شرعی حوض

مراد از حوض، آبی است که در صحرای محشر، از رود کوثر برای پیامبر ﷺ جاری می‌شود.^(۲)

۲- ادله وجود حوض

قرآن کریم، سنت و اجماع اهل سنت دلالت بر وجود این حوض دارند.

الله تعالی خطاب به رسول الله ﷺ می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ﴾ [الکوثر: ۱]

«[ای پیامبر ﷺ!] به راستی که ما به تو کوثر عطا کردیم.»

احادیث متواتر فراوانی نیز در این زمینه وجود دارد.

شارح «العقيدة الطحاویة» می‌گوید: «احادیث نقل شده درباره وجود حوض، به حد

تواتر می‌رسد و سی و چند صحابی این مطلب را روایت کرده‌اند.»^(۳)

یکی از احادیث موجود در این زمینه، این سخن پیامبر ﷺ است که می‌فرماید: «إِنِّي

فَرَطْتُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ مِنْ مَرَّةٍ عَلَيَّ شَرِبَ، وَمَنْ شَرِبَ لَمْ يَظْمَأْ أَبَدًا، لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ أَقْوَامٌ

أَعْرَفُهُمْ وَيَعْرِفُونِي، ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ»^(۴)؛ «من پیش از شما، بر حوض وارد می‌شوم،

۱- همان.

۲- لمعة الاعتقاد شرح الشيخ محمد بن عثمان، ص ۱۲۳.

۳- شرح العقيدة الطحاویة، ص ۱۲۳.

۴- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۵۸۳ و ۷۰۵۰؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۲۹۰.

هرکس بر من گذر کند، [از آن] می‌نوشد و فردی که [از این حوض] بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد. قطعاً گروه‌هایی بر من وارد می‌شوند که آنان را می‌شناسم و این افراد نیز مرا می‌شناسند، سپس در میان من و آنان، مانع ایجاد می‌شود.» این حدیث، متفق علیه است.

انس رضی الله عنه روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله پس از معراج فرمودند: «أَتَيْتُ عَلَى نَهْرٍ حَافَتَاهُ قَبَابُ اللَّؤْلُؤِ مَجُوفٌ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا يَا جِبْرِيلُ؟ قَالَ: هَذَا الْكَوْثَرُ»^(۱)؛ «بر رودی وارد شدم که در دو کنار آن، گنبدهای توخالی [ساخته شده از] مروارید وجود داشت، سپس از جبرئیل پرسیدم: ای جبرئیل! این چیست؟ او پاسخ داد: این کوتر است.» حدیثی متفق علیه است.

علاوه بر دلایل فوق، اهل سنت بر وجود حوض اجماع دارند.^(۲)

۳- ساختار حوض

با توجه به احادیث موجود در این باره، به طور خلاصه می‌توان گفت که: حوضی بزرگ و آبشخوری بخشنده و گرمی است که از آب بهشت و از رود کوتر، تأمین می‌شود.

آبش سفیدتر از شیر و نقره، سردتر از برف، شیرین‌تر از عسل و خوشبوتر از مشک است. ظروفش همچون ستارگان آسمان بوده و این حوض بسیار وسیع؛ عرضش به اندازه مسافت رفتن در یک ماه و طولش نیز همان اندازه و گوشه‌هایش باهم برابرند. هر بار که از آبش خورده شود، باز زیاد و وسیع می‌گردد. هرکس که از آب این حوض بنوشد، دوباره هرگز تشنه نمی‌شود. در میان آن، مشک و تگه‌هایی از مروارید و شاخه‌های طلا می‌روید و گوهرهای متفاوتی دارد.^(۳)

و صفات دیگری که در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده است.^(۴)

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۴۹۶۴؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۶۲.

۲- نک: لمعة الاعتقاد، ص ۱۲۴؛ شرح الواسطیة، صص ۲۱۰-۲۱۱.

۳- نک: شرح العقيدة الطحاویة، ص ۲۸۸؛ مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۱۴۶؛ شرح الواسطیة، ص ۲۱۰.

۴- به عنوان مثال، نک: صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۵۸۳، ۷۰۵۰، ۷۰۵۱، ۶۵۹۳، ۷۰۴۸ و ۱۳۴۴؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۲۹۰، ۲۲۹۲، ۲۲۹۳، ۲۲۹۸ و ۲۲۹۹.

۴- ظروف حوض از بهشت تأمین می‌شود

این موضوع به طور صریح در احادیث بیان شده است؛ مثلاً در صحیح مسلم از ابوذر رضی الله عنه روایت شده که پرسیدم: ای رسول الله صلی الله علیه و آله! ظروف و آبدان‌های حوض چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَنْبُتُهُ أَكْثَرُ مِنْ عَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ وَكَوَاكِبِهَا، إِلَّا فِي اللَّيْلَةِ الْمُظْلَمَةِ الْمُصْحِحَّةِ، أَنْبَتُهُ الْجَنَّةُ مِنْ شَرِبَ مِنْهَا لَمْ يَظْمَأْ آخِرَ مَا عَلَيْهِ، يَشْخَبُ فِيهِ مِيزَابَانِ مِنَ الْجَنَّةِ، مَنْ شَرِبَ مِنْهُ لَمْ يَظْمَأْ، عَرَضُهُ مِثْلُ طُولِهِ، مَا بَيْنَ عَمَّانَ إِلَى أَيْلَةَ، مَاؤُهُ أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ، وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ»^(۱)؛ «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، قطعاً ظروف حوض بیشتر از تعداد ستارگان کوچک و بزرگ آسمان است؛ آن هم در شبی تاریک و صاف و بی‌ابر [که ستارگانش زیاد دیده می‌شوند]. ظروف بهشت به گونه‌ای است که هرکس از آن‌ها بنوشد، دیگر هرگز تشنه نمی‌شود. [آب] دو آبراهه از بهشت، در آن جاری است، کسی که از آن بنوشد، هرگز تشنه نمی‌شود. عرض آن همچون طولش؛ به فاصله میان عمان تا ایله است. آبش سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل است.»

در صحیح مسلم از ثوبان رضی الله عنه نقل شده که درباره آب این حوض پرسید و رسول الله صلی الله علیه و آله چنین پاسخ دادند: «يَعْتُ فِيهِ مِيزَابَانِ يَمْدَانِهِ مِنَ الْجَنَّةِ، أَحَدُهُمَا مِنْ ذَهَبٍ، وَالْآخَرُ مِنْ وَرَقٍ»^(۲)؛ «دو آبراهه از بهشت، در آن آب را پی‌درپی می‌ریزند و آبش را بیشتر می‌کنند که یکی از طلا و دیگری از نقره است.»

۵- آیا حوض مختص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است؟

در برخی احادیث آمده که هر پیامبری، حوضی دارد، ولی حوض پیامبر ما از همه بزرگ‌تر و وسیع‌تر و شیرین‌تر است و نوشندگان از این حوض، از همه بیشترند.^(۳) به عنوان نمونه، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوْضًا، وَإِنَّهُمْ لَيَتَبَاهُونَ أَيُّهُمْ أَكْثَرُ وَارِدَةً، وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ وَارِدَةً»^(۱)؛ «همانا برای هر پیامبری، حوضی

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۳۰۰.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۳۰۱.

۳- نک: شرح العقيدة الطحاوية، ص ۲۲۸؛ لمعة الاعتقاد، ص ۱۲۵.

وجود دارد و قطعاً آنان افتخار می‌کنند که واردشوندگان [به حوض] چه کسی از همه بیشتر است و امیدوارم که واردشوندگان [بر حوض] من، از همه بیشتر باشد.»

۶- آیا حوض، اکنون موجود است؟

بله این حوض در حال حاضر وجود دارد، زیرا بخاری و مسلم رحمهما الله از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله یک روز بیرون رفتند و بر اهل احد، همچون نماز میّت، نماز خواندند، سپس به سمت منبر رفته و فرمودند: «إِنِّي فَرَطُ لَكُمْ، وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الْآنَ»^(۲)؛ «من پیش از شما بر حوض وارد می‌شوم و من بر شما گواهم و سوگند به الله که اکنون به حوضم نگاه می‌کنم.»

۷- نوشندگان و محرومان از حوض

مؤمنان صادق و پیرو شریعت از این حوض می‌نوشند، اما بدعت‌گزاران و تحریف‌کنندگان و مخالفان شریعت، از آب این حوض محروم می‌شوند.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، وَلَا نَأْزِعَنَّ أَقْوَامًا تُمْ لَأُغْلَبَنَّ عَلَيْهِمْ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي، أَصْحَابِي، فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ»^(۳)؛ «من قبل از شما، بر حوض وارد می‌شوم و قطعاً برای گروهی، بحث و مداخله می‌کنم، اما نمی‌توانم برایشان کاری انجام دهم. سپس می‌گویم: پروردگارا! [این افراد] امت من هستند، امت من هستند. [به من] گفته می‌شود: حتماً تو نمی‌دانی که پس از تو، چه به وجود آوردند.» این روایت، متفق علیه است.

در صحیح مسلم، از ابوسعید خدری رضی الله عنه چنین روایت شده است: «فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: سُحْقًا سُحْقًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي»^(۴)؛ «گفته می‌شود: قطعاً

۱- سنن ترمذی، شماره حدیث: ۲۴۴۳؛ آلبانی این حدیث را در السلسلة الصّحیحة، شماره حدیث:

۱۵۸۹ صحیح دانسته و در شرح الطحاویة، ص ۲۲۸ گفته که روایت مذکور، حسن است.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۳۴۴، ۳۵۹۶، ۴۰۴۲ و ۶۴۲۶ و ۶۵۹۰؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۲۹۶.

۳- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۵۷۵ و ۶۵۷۶؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۲۹۷.

۴- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۲۹۱.

نمی‌دانی که پس از تو، چه کردند! بنابراین من می‌گویم: هلاکت باد، هلاکت باد برای کسی که پس از من، مرتکب تغییر و [تحریف] گشت.»

همچنین در صحیح مسلم، از اُمّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت شده است که: «فَيَقُولُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ، مَا زَالُوا يَرْجِعُونَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ»^(۱)؛ «سپس می‌فرماید: بدون تردید نمی‌دانی که پس از تو، چه کردند؛ همواره به عقب برمی‌گشتند [و دین را رها می‌کردند].»

گفتار دوم: پُل صراط

۱- تعریف پُل صراط

أ- مفهوم لغوی صراط: این کلمه به معنای راه راست است.^(۲)
 ب- مفهوم شرعی صراط: پل کشیده‌شده بر روی جهنّم تا مردم از طریق آن، به بهشت برسند.^(۳)

۲- ادلّه وجود پُل صراط

این موضوع توسط قرآن، سنّت و اجماع اهل سنّت، ثابت است.^(۴)
 به عنوان مثال، الله تعالى می‌فرماید:
 ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا﴾ [مریم: ۷۱]
 «و هیچ‌یک از شما نیست مگر اینکه وارد آن [جهنّم] می‌شود. این [وعده] بر پروردگارت فرمانی حتمی [و شدنی] است.»
 گروهی از پیشینیان، این آیه را تفسیر به عبور از پُل صراط نموده و تعدادی دیگر آن را تفسیر به ورود در آتش و سپس نجات از آن کرده‌اند.^(۵)

۱- همان، شماره حدیث: ۲۲۹۴.

۲- معجم مفردات ألفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص ۲۸۷.

۳- نک: شرح العقيدة الواسطية، هراس، ص ۲۱۰؛ لوامع الأنوار البهية، ج ۲، ص ۱۸۹؛ لمعة الاعتقاد شرح الشيخ محمد بن عثيمين، ص ۱۲۶.

۴- نک: التَّخْوِيفُ مِنَ النَّارِ، ابن رجب، صص ۲۴۲-۲۵۳؛ لوامع الأنوار البهية، ج ۲، ص ۸۲؛ لمعة الاعتقاد، ص ۱۲۶.

۵- نک: التذكرة، ص ۳۸۷؛ شرح العقيدة الطحاوية، ص ۴۱۶.

در صحیح بخاری و صحیح مسلم، حدیثی طولانی از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده که در بخشی از آن چنین آمده است: «ثُمَّ يُضْرَبُ الْحِسْرُ عَلَى جَهَنَّمَ، وَتَحِلُّ الشَّفَاعَةُ، وَيَقُولُونَ: اللَّهُمَّ سَلِّمْ سَلِّمْ»^(۱)؛ «سپس پُل [صراط] بر روی جهنم زده می‌شود و اجازه شفاعت داده می‌شود و می‌گویند: پروردگارا! سالم بدار، سالم بدار.»

۳- ساختار پُل صراط

ویژگی‌های این پُل در احادیث متعددی بیان شده است؛ از جمله در همان روایت طولانی منقول از ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که: «دَحْصُ مَزَلَّةٍ، فِيهِ خَطَايِفُ، وَكَلَالِيْبٌ، وَحَسَكٌ تَكُونُ بِنَجْدٍ فِيهَا شُوَيْكَةٌ، يُقَالُ لَهَا: السَّعْدَانُ»؛ «[پل صراط] لیز و لغزنده و دارای چنگک‌ها و قلاب‌ها و تیغ است که در بلندی قرار دارد و در آن، خار [های] کوچکی است که به آن، سعدان [گیاهی خاردار که شتر می‌خورد] گفته می‌شود.»

ابوسعید می‌گوید: «شنیده‌ام که این پُل، باریک‌تر از مو و برنده‌تر از شمشیر است.»^(۲)

همچنین در صحیح بخاری و صحیح مسلم، حدیثی طولانی از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که در بخشی از آن چنین آمده است: «وَفِي جَهَنَّمَ كَلَالِيْبٌ مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ، هَلْ رَأَيْتُمُ السَّعْدَانَ؟!»؛ «و در جهنم، خارهایی همچون خار گیاه سعدان وجود دارد، آیا این گیاه را دیده‌اید؟!»

صحابه رضی الله عنهم پاسخ دادند که آری ای رسول الله صلی الله علیه و آله!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «فَإِنهَا مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ، غَيْرَ أَنَّهُ لَا يَعْلَمُ مَا قَدْرُ عَظْمِهَا إِلَّا اللَّهُ، تَحْطَفُ النَّاسُ بِأَعْمَالِهِمْ، فَمِنْهُمْ الْمُؤَبَّقُ بَقِيَّ بَعْمَلِهِ - أَوْ الْمُؤَثَّقُ بِعَمَلِهِ -، وَمِنْهُمْ الْمُخْرَدَلُ، أَوْ الْمُجَارَى، أَوْ نَحْوُهُ»^(۳)؛ «همانا این خارها نیز مانند خار گیاه سعدان است، اما فقط الله تعالی از بزرگی آن‌ها باخبر است. این خارها مردم را بر حسب اعمال‌شان،

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۴۵۸۱ و ۴۹۱۹؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۸۳.

۲- همان.

۳- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۷۴۳۷؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۸۲.

گاز می‌گیرند؛ برخی به سبب عملش، هلاک شده -یا [فرد مؤمن] بر اثر عملش استوار و محکم می‌ماند- و برخی تا حدودی زخمی شده یا جزا داده می‌شوند و یا امثال آن [و سپس نجات می‌یابند].»

۴- ورود مردم بر روی پُل صراط

ورود آنان یعنی عبورشان از روی پل صراط و این عبور به اندازه اعمال‌شان است. شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته اللہ علیہ می‌گوید: «پُل صراط بر سطح دوزخ قرار دارد؛ یعنی همان پُلی که در میان بهشت و جهنّم است^(۱) و مردم با توجه به اعمال‌شان از آن عبور می‌کنند؛ برخی با یک چشم برهم‌زدن، بعضی همچون برقی زودگذر، تعدادی مانند باد، برخی همچون آسی تیزرو، بعضی مانند رفتن شتر، گروهی دوان‌دوان، برخی به حالت راه‌رفتن عادی و بعضی به صورت خزیده از آن عبور می‌کنند. افرادی نیز به سرعت گرفته شده و در جهنّم انداخته می‌شوند، چون بر روی پُل، میخ‌هایی وجود دارد که مردم را به سبب اعمال‌شان می‌گیرند. بنابراین هرکس از این پُل عبور کند، وارد بهشت می‌شود.»^(۲)

این سخنان شیخ الإسلام برگرفته از احادیث صحیحی است که بیانگر شیوه عبور از پُل صراط هستند.

یکی از آن احادیث، همان حدیث طولانی منقول از ابوسعید رضی اللہ عنہ است که در قسمتی از آن چنین روایت شده است: «فَيَمُرُّ الْمُؤْمِنُونَ كَطْرِفِ الْعَيْنِ، وَكَالْبَرْقِ، وَكَالرَّيْحِ، وَكَالطَّيْرِ، وَكَأَجَاوِدِ الْخَيْلِ وَالرَّكَابِ، فَتَأْجُحُ مُسَلِّمًا، وَمُخْدُوشًا مُرْسَلًا، وَمَكْدُوسًا فِي نَارِ جَهَنَّمَ»^(۳)؛ «مؤمنان به اندازه یک چشم برهم‌زدن، مانند برق، باد، پرنده و همچون اسبها و شتران تیزرو عبور می‌کنند؛ برخی نجات‌یافته و سالم می‌مانند، گروهی زخمی شده و رها می‌گردند و تعدادی دیگر در آتش جهنّم افکنده می‌شوند.»

۱- پُلی که در بین بهشت و جهنّم قرار دارد، قنطره یا پُل دوم است و این مطلب در ادامه بیان خواهد شد.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۳، صص ۱۴۶-۱۴۷.

۳- قبلا سند این روایت بیان گردید.

۵- نخستین کسی که از پُل صراط می‌گذرد

نخستین پیامبری که از این پُل عبور می‌کند، سیدنا محمد ﷺ هستند. از میان امت‌ها نیز اولین امتی که از پُل صراط می‌گذرد، امت محمد ﷺ است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «فَأَكُونُ أَنَا وَأُمَّتِي أَوَّلَ مَنْ يُجِيزُهَا، وَلَا يَتَكَلَّمُ يَوْمَئِذٍ إِلَّا الرَّسُلُ، وَدَعْوَى الرَّسُلِ يَوْمَئِذٍ: اللَّهُمَّ سَلِّمْ سَلِّمْ»^(۱)؛ «بنابراین من و امتم نخستین کسانی هستیم که از آن عبور می‌کنند و در این روز، فقط پیامبران سخن می‌گویند و دعایشان در آن روز این است که: الهی! سالم بدار، سالم بدار.»

۶- آیا کافران از پُل صراط عبور می‌کنند؟

بر اساس احادیث، این پُل برای مؤمنان قرار داده می‌شود که در میانشان، منافقان و مؤمنان گنهکار وجود دارند. بنابراین پُل صراط برای این افراد نهاده می‌شود.^(۲) ابن رجب رحمته الله می‌گوید: «بدان گروهی از مردم مؤمنانی هستند که الله تعالی را بدون اینکه شرک بورزند، عبادت می‌کنند و گروهی از آنان، مشرکانی هستند که غیر الله را با او می‌پرستند. مشرکان از پُل صراط نمی‌گذرند، بلکه پیش از نهادن این پُل، در آتش می‌افتند.»^(۳)

۷- قنطره

پُلی که در بین بهشت و دوزخ قرار دارد و برخی از عالمان آن را صراط دوم می‌نامند.^(۴) شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته الله پس از سخن درباره عبور از پُل صراط چنین می‌آورد: «وقتی از آن عبور کنند، بر روی پُلی که در میان بهشت و دوزخ است، می‌ایستند که قصاص و حقوق برخی گرفته شود و زمانی که پاک می‌شوند، اجازه ورود به بهشت می‌گیرند.»^(۵)

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۷۴۳۷؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۸۲.

۲- نک: القیامة الکبری، ص ۲۷۵.

۳- التَّخْوِيفُ مِنَ النَّارِ، ص ۲۳۲؛ القیامة الکبری، صص ۲۷۵-۲۷۶.

۴- نک: التَّذْكَرَةُ، صص ۳۹۲-۳۹۴.

۵- مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۱۴۷.

مبحث پنجم: بهشت و دوزخ

۱- معرّفی بهشت

أ- مفهوم لغوی بهشت

به معنای باغی پُردرخت یا هر باغ دارای درختانی بسیار که زمین را با شاخه‌هایشان بپوشانند.^(۱)

ب- مفهوم شرعی بهشت

همان سرای پُرنعمتی که الله ﷻ در آخرت، آن را برای مؤمنان پرهیزگار و مخلص و پیرو پیامبران ﷺ آماده نموده است.^(۲)

۲- وجه تسمیة بهشت

راغب اصفهانی در این زمینه می‌گوید: «بهشت نام گرفته است، چون شبیه باغ‌های روی زمین است هرچند تفاوت بسیاری باهم دارند و یا بدین سبب که نعمت‌هایش از دید ما پنهان بوده و در آیه زیر به این مطلب اشاره شده است:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [السّجدة: ۱۷]

«پس هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداش‌های [عظیمی] که مایه روشن‌ی چشم‌هاست برای آنان نهفته شده است؛ به [پاس] آنچه [در دنیا] انجام می‌دادند.»^(۳)

۳- معرّفی آتش

أ- مفهوم لغوی آتش

این واژه به معنای شعله‌ای که برای حواس انسان آشکار می‌شود، حرارت محض، آتش جهنّم و آتش جنگ است.^(۴)

۱- نک: معجم مفردات ألفاظ القرآن، ص ۹۶.

۲- نک: لمعة الإعتقاد، ص ۱۳۱.

۳- نک: معجم مفردات ألفاظ القرآن، ص ۹۶.

۴- نک: لمعة الإعتقاد، ص ۱۳۱.

ب - مفهوم شرعی آتش دوزخ

یعنی سرای عذابی که الله متعال در آخرت، آن را برای کافرانی که الله را تکذیب و پیامبرانش را نافرمانی کردند، آماده نموده است.^(۱)

۴ - بهشت، درجاتی دارد و دوزخ، درکاتی

درجات بهشتیان بر حسب اعمال نیکشان، متفاوت است. درکات دوزخیان نیز براساس اعمال بدشان، متفاوت است.^(۲)

۵ - بهشتیان و دوزخیان

اهل بهشت، تمامی مؤمنان پرهیزگار و اهل دوزخ، همه کافران بدبخت هستند. الله تعالی در توصیف بهشت فرموده است:

﴿أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۳]

«برای پرهیزگاران آماده شده است.»

﴿أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾ [الحديد: ۲۱]

«برای کسانی که به الله و پیامبرانش ایمان آورده‌اند، آماده شده است.»

اما درباره دوزخ می‌فرماید:

﴿أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۲۴]

«برای کافران آماده شده است.»

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ﴾ [هود: ۱۰۶]

«اما کسانی که بدبخت شدند، پس در آتش [دوزخ] اند.»

۶ - بهشت و دوزخ اکنون آفریده شده و وجود دارند

الله ﷻ در مورد بهشت فرمود: ﴿أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۳]؛ «برای پرهیزگاران

آماده شده است.» و درباره دوزخ فرمود: ﴿أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۲۴]؛ «برای کافران

آماده شده است.»

إعداد به معنای آماده کردن است.

۱- همان؛ الجنة والنار، عمر أشقر، صص ۱۵۴ - ۱۶۰.

۲- همان؛ همان، ص ۲۵؛ برای جزئیات بیشتر، نک: التذكرة، صص ۴۲۵ - ۶۰۲.

پیامبر ﷺ پس از خواندن نماز کسوف فرمودند: «إِنِّي رَأَيْتُ الْجَنَّةَ، فَتَنَاوَلْتُ مِنْهَا عُنُقُودًا، وَلَوْ أَخَذْتُهَا لَأَكَلْتُ مِنْهُ مَا بَقِيََتِ الدُّنْيَا، وَرَأَيْتُ النَّارَ فَلَمْ أَرَ كَالْيَوْمِ مَنْظَرًا أَفْظَعَ مِنْهَا»^(۱)؛ «همانا من بهشت را دیدم و یک خوشه انگور را از آن تناول کردم، و اگر آن را می‌گرفتم، تا زمانی که دنیا باقی باشد، از آن می‌خوریدید. و نیز دوزخ را دیدم و تا امروز، صحنه‌ای زشت‌تر از آن ندیده‌ام.» این روایت، متفق علیه است.

امام ابو جعفر طحاوی رحمته می‌گوید: «بهشت و دوزخ مخلوق و آفریده شده‌اند.»^(۲)
 شارح ابن ابی العزّ حنفی رحمته می‌آورد: «اهل سنت اجماع دارند که بهشت و دوزخ مخلوقند و اکنون وجود دارند.»^(۳)

۷- بهشت و دوزخ ابدی هستند

الله تعالی می‌فرماید:

﴿جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾ [البینة: ۸]
 «پاداش آنان نزد پروردگارشان باغ‌های [بهشت] جاویدان است که نهرها از زیر [درختان] آن جاری است؛ همیشه در آن خواهند ماند.»
 آیات فراوانی نشان از جاودانه بودن بهشت دارد، اما ابدی بودن دوزخ در سه مورد بیان شده است:

در سوره «نساء»:

﴿وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾ [النساء: ۱۶۸-۱۶۹]
 «و [الله تعالی] آنان را به راهی هدایت نخواهد کرد مگر راه جهنم، که جاودانه در آن خواهند ماند.»

در سوره «احزاب»:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكُفْرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا﴾ [الاحزاب: ۶۴-۶۵]

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۰۵۲؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۹۰۷.

۲- شرح العقیده الطحاویة، ص ۴۲۰؛ برای توضیحات بیشتر، نک: شرح العقیده الطحاویة، ص ۴۲۰-۴۲۲؛ لمعة الاعتقاد، ص ۱۳۱.

۳- همان.

«قطعاً الله کافران را لعنت کرده، و برایشان آتش سوزان آماده کرده است، که جاودانه در آن خواهند ماند.»

در سوره «جن»:

﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا﴾ [الجن: ۲۳]

«و هرکس نافرمانی الله و پیامبرش کند، حتماً آتش جهنم از آن اوست؛ جاودانه در آن خواهند ماند.»

ابوجعفر طحاوی رحمته در توصیف بهشت و دوزخ می‌گوید: «این دو، هرگز از بین نمی‌روند و نابود نمی‌شوند.»^(۱)

۸- محل بهشت

در بالاترین مکان است، زیرا الله تعالی می‌فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِّيَيْنِ﴾ [المطففين: ۱۸]

«هرگز چنین نیست [که آنان می‌پندارند]، قطعاً نامه [اعمال] نیکوکاران در علیین [بالاترین مکان] است.»

همچنین در حدیثی مشهور از براء بن عازب رضی الله عنه درباره فتنة قبر روایت شده که الله متعال می‌فرماید: «اَكْتُبُوا كِتَابَ عَبْدِي فِي عَلِّيَيْنِ، وَأَعِيدُوهُ إِلَى الْأَرْضِ»^(۲)؛ «نامه اعمال بندهام [تقدیرش] را در علیین [بالاترین محل] بنویسید [و ثبت کنید] و وی را به زمین برگردانید.»

۹- محل دوزخ

در پایین‌ترین مکان، چون الله تعالی می‌فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينِ﴾ [المطففين: ۷]

«هرگز چنین نیست [که کافران پنداشته‌اند] حقا که نامه [اعمال] بدکاران در سجین [است].»

۱- برای توضیحات بیشتر، نک: شرح العقيدة الطحاوية، ص ۴۲۴-۴۳۲؛ لمعة الاعتقاد، ص ۱۳۲؛ الردّ علی من قال بفناء الجنة والنار وبيان الأقوال في ذلك، شيخ الإسلام ابن تيمية، بررسی و تحقیق: محمد بن عبدالله سمهري.

۲- قبلا بیان گردید.

و نیز در آن روایت مذکور آمده است که: «اَكْتُبُوا كِتَابَ عَبْدِی فِي سَجِّینِ فِی الْأَرْضِ السَّفْلِ»^(۱)؛ «نامه اعمال بندهام [تقدیرش] را در سجین؛ در زمین [و طبقه] پایین بنویسید [و ثبت کنید]». ^(۲)

۱۰- مفهوم ایمان به بهشت و دوزخ

یعنی ایمان و باور قطعی به وجود آن‌ها و اینکه آن دو مخلوقند و همچون الله متعال ابدی هستند و هرگز فنا و نابود نمی‌شوند.

همچنین ایمان به تمامی نعمت‌های بهشتی و عذاب‌های دردناک دوزخ.^(۳) موارد قبلی، بخشی از مطالب مطرح درباره روز قیامت بود و در ادامه، توضیحات و سخنان بیشتری در مورد امور مربوط به آن؛ همچون مرگ، نشانه‌های قیامت، زندگی برزخ و امثال آن، در فصل چهارم بیان خواهد شد.

۱- قبلا بیان گردید.

۲- نک: لمعة الاعتقاد، صص ۱۳۲-۱۳۳.

۳- نک: أعلام السنّة المنشورة، ص ۱۱۵.

بخش ششم: ایمان به قدر

مبحث اول: مفهوم ایمان به قدر و اهمّیت و ادلّه آن و تکلیف انسان در این زمینه؛

مبحث دوم: نتایج ایمان به قدر؛

مبحث سوم: دیدگاه‌های مردم درباره قدر و اراده بنده و تأثیر اسباب؛

مبحث چهارم: نیاز به قدر و مسأله تسییر و تخییر؛

مبحث پنجم: حکمت، علّتیابی، هدایت و گمراهی؛

مبحث اول:

مفهوم ایمان به قدر و اهمّیت و ادله آن و تکلیف انسان در این

زمینه

۱- مفهوم ایمان به قدر

ایمان به قدر یعنی باور و یقین به علم فراگیر الهی و کتابت و اراده و آفرینش او برای تمامی اشیاء.^(۱)

۲- مراتب و ارکان قدر

با توجه به آنچه بیان شد، دانستیم قدر چهار مرحله دارد که ارکان یا مراتب قدر نامیده می‌شوند.

این ارکان مقدمه شناخت قضا و قدر بوده و فقط با اثبات هر چهار تا، ایمان به تقدیر صحیح می‌گردد:

مرتبه اول: علم

یعنی باور به اینکه الله تعالی دانا به هرچیز است؛ از لحاظ کلی و جزئی و در گذشته و آینده. پروردگار نسبت به افعال خود و اعمال بندگان و آنچه در جهان هستی جریان دارد، داناست و آنچه در گذشته اتفاق افتاده و آنچه به وقوع خواهد پیوست را می‌داند و نیز آنچه اتفاق نیفتاده را می‌داند که اگر روی می‌داد، چگونه می‌بود.

همان گونه که از مخلوقات، پیش از اینکه آن‌ها را بیافریند و از ارزاق، اجل‌ها، اعمال و تمامی حرکات و سکنت‌شان آگاه است.^(۲)

دلایل فراوانی بیانگر این مرتبه هستند، چنانکه الله تعالی می‌فرماید:

۱- نک: التّعريفات، جرجانی، ص ۱۷۷؛ لوامع الأنوار، سفارینی، ج ۱، ص ۳۴۸؛ رسائل في العقيدة،

محمد بن عثمان، ص ۳۷؛ الإيمان بالقضاء والقدر، محمد حمد، صص ۳۵-۳۶.

۲- شفاء العلیل، ابن قیم، ص ۶۱.

﴿عَلِمَ الْغَيْبُ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ [سبأ: ۳]

«به پروردگارم [آن] دانای غیب سوگند که حتماً به سراغ شما خواهد آمد. به اندازه ذره‌ای در آسمان‌ها و در زمین از او پنهان نیست، و نه کوچک‌تر از آن و نه بزرگ‌تر، مگر [اینکه] در کتابی آشکار [ثبت] است.»

مرتبه دوم: کتابت

یعنی ایمان به اینکه الله متعال براساس آگاهی ازلی خویش، تقدیر و سرنوشت مخلوق را در لوح محفوظ نوشته و ثبت کرده است.

الله ﷻ در این زمینه فرموده است:

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ

يَسِيرٌ﴾ [الحج: ۷۰]

«آیا ندانسته‌ای که الله آنچه را در آسمان و زمین است، می‌داند؟! قطعاً [همه] اینها در کتابی [ثبت] شده [و] بدون تردید این بر الله آسان است.»

مسلم رضی الله عنه در صحیح خود، از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت نموده که از رسول الله صلی الله علیه و آله چنین شنیدم: «كَتَبَ اللَّهُ مَقَادِيرَ الْخَلَائِقِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِخَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»^(۱)؛ «الله متعال پنجاه هزار سال پیش از اینکه آسمان‌ها و زمین را بیافریند، تقدیر و سرنوشت مخلوقات را ثبت نموده است.»

و نیز فرمودند: «مَا مِنْ نَفْسٍ مَنفُوسَةٍ إِلَّا وَقَدْ كَتَبَ اللَّهُ مَكَانَهَا مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَإِلَّا وَقَدْ كُتِبَتْ شَقِيَّةٌ أَوْ سَعِيدَةٌ»^(۲)؛ «هیچ شخصی متولد نشده [و نمی‌شود] مگر اینکه قطعاً الله تعالی جایگاهش در بهشت یا دوزخ را ثبت [و معین] نموده و نیز نوشته شده که بدبخت یا خوشبخت است.»

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۶۵۳.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۶۳۲؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۶۴۷.

مرتبه سوم: اراده و مشیت الهی

این مرحله مقتضی ایمان به خواست و اراده و قدرت فراگیر الله تعالی است؛ آنچه الله ﷻ بخواند، می‌شود و آنچه او نخواهد، صورت نمی‌گیرد. هر نوع حرکت، توقف، هدایت و گمراهی براساس اراده الهی است.^(۱)

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ﴾ [القصص: ۶۸]

«و پروردگار تو هر چه بخواند می‌آفریند، و [هر چه بخواند] بر می‌گزیند.»

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [التكوير: ۲۹]

«و شما نمی‌خواهید مگر اینکه پروردگار جهانیان بخواند.»

پیامبر ﷺ فرمودند: «إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلَّهَا بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ كَقَلْبٍ وَاحِدٍ يُصْرِفُهُ حَيْثُ يَشَاءُ»^(۲)؛ «همانا تمامی دل‌های انسان‌ها همچون یک دل، در میان دو انگشت از انگشتان پروردگار رحمان قرار دارد و هر گونه که بخواند، آن‌ها را می‌گرداند [و در دل‌های‌شان تصرف می‌کند]»

مرتبه چهارم: خلقت

یعنی ایمان به اینکه همه موجودات با ویژگی‌ها و صفات و حرکات و افعال خویش، مخلوقند و به عبارتی دیگر، غیر از الله متعال، تمامی موجودات مخلوق هستند و از نیستی به وجود آمده و پس از اینکه نبودند، آفریده شده‌اند.

بر این مطلب نیز دلایل فراوانی وجود دارد، از جمله اینکه الله ﷻ می‌فرماید:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ﴾ [الأنعام: ۱]

«ستایش برای الله است که آسمان‌ها و زمین را آفرید و تاریکی‌ها و نور را پدید آورد.»

و نیز می‌فرماید:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [الملك: ۲]

«[همان] ذاتی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام‌یک از شما نیکوکارتر

است.»

۱- نک: شفاء العلیل، ص ۶۶؛ تفسیر السّعدی، ج ۶، ص ۵۲.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۶۵۵.

افعال بندگان نیز در این بخش جای می‌گیرد و مخلوق الله متعال بوده و خلق و ایجاد و تقدیر آن‌ها از جانب الله تعالی است، اما انجام و کسب این افعال توسط بندگان صورت می‌گیرد؛ به عبارتی دیگر، الله عَلَّمَ خالق افعالشان و خود آنان فاعل و انجام‌دهنده آن‌ها هستند.

الله عَلَّمَ می‌فرماید:

﴿اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [الرعد: ۱۶]

«الله آفریننده هر چیزی است.»

موارد قبلی، مراتب قدر به شمار می‌روند که ایمان به تقدیر فقط با وجود آن‌ها کامل می‌شود.^(۱)

۳- اهمیت ایمان به قدر

ایمان به قدر از مهم‌ترین مباحث عقیدتی و رکنی از ارکان ایمان به شمار می‌رود و ایمان به آن تکمیل‌کننده و لازمه توحید است. کتاب‌های سلف صالح به این موضوع توجه فراوانی نموده و مطالب زیادی را در توضیح آن بیان کرده‌اند. مردم با وجود تفاوت در مراتب و مقام، به این مسأله پرداخته‌اند، زیرا مرتبط با زندگی روزانه و اتفاقات و تغییرات؛ همچون سلامتی و بیماری، نداری و ثروتمندی، مرگ و زندگی، سعادت و شقاوت و امثال آن است.^(۲)

۴- حکم سخن گفتن از قدر

سخن در این زمینه، به طور مطلق ممنوع نشده، همان‌گونه که به طور مطلق، جایز نیست، بلکه شرطی دارد؛ اگر سخن گفتن درباره تقدیر با روشی علمی و صحیح و براساس قرآن و سنت صورت گیرد و هدف از آن، رسیدن به حقیقت باشد، ایرادی ندارد و جایز و بلکه واجب است.

۱- نک: الإیمان بالقضاء والقدر، ص ۷۶.

۲- همان، ص ۷-۹.

اما اگر سخن در این باره منجر به باطل شود و برای فهم آن، اعتماد بر عقل محض گردد یا اینکه هدف از آن، اعتراض، نزاع یا خرده‌گیری باشد، قطعاً چنین کاری جایز نیست.^(۱)

۵- انواع تقدیر

تقدیر الهی با توجه به عام یا خاص بودنش بر ۴ نوع است:

(۱) تقدیر عام

تقدیر پروردگار برای تمامی موجودات؛ یعنی آگاهی از آن‌ها و ثبت و نگارش تقدیرشان.

دلایل زیادی بیانگر این موضوع هستند؛ از جمله:

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ

يَسِيرٌ﴾ [الحج: ۷۰]

«آیا ندانسته‌ای که الله آنچه را در آسمان و زمین است می‌داند؟! قطعاً [همه] اینها در کتابی [ثبت] شده [و] بدون تردید این بر الله آسان است.»

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «كَتَبَ اللَّهُ مَقَادِيرَ الْخَلَائِقِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِخَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»^(۲)؛ «الله متعال پنجاه هزار سال پیش از اینکه آسمان‌ها و زمین را بیافریند، تقدیر و سرنوشت مخلوقات را ثبت نموده است.»

(۲) تقدیر یک عمر

یعنی تمامی اتفاقاتی که در زندگی بنده تا فرارسیدن مرگش به وقوع می‌پیوندد و نیز نوشتن شقاوت یا سعادت او.

رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا نُظْفَأَ، ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يُرْسَلُ الْمَلَكُ، فَيَنْفُخُ فِيهِ

۱- نک: شرح العقيدة الطحاوية، ص ۲۶۲؛ شرح السنة، بر بهاری، ص ۳۶؛ القضاء والقدر في الإسلام،

فاروق دسوقی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ الإيمان بالقضاء والقدر، صص ۱۹-۲۵.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۶۵۳.

الرَّوْحَ، وَيُؤَمَّرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ: بِكُتْبِ رِزْقِهِ، وَأَجَلِهِ، وَعَمَلِهِ، وَشَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ^(۱)؛ «آفرینش هریک از شما در شکم مادرش، در مدّت چهل روز به صورت نطفه جمع می‌شود، سپس مثل آن [همین مدّت] علقه [خون بسته] است و پس از آن، مانند آن [همین مدّت] مضغه [پاره‌ای گوشت] است، سپس فرشته فرستاده شده و در وی روح می‌دمد و به چهار چیز دستور داده می‌شود: به نوشتن روزی‌اش، اجلش و عملش و اینکه نیکبخت است یا بدبخت.»

۳) تقدیر سالانه

این کار در شب قدر هر سال صورت می‌گیرد. آیات زیر دلالت بر همین موضوع دارند:

﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾ [الدخان: ۴]

«در آن شب هر امر با حکمت [و استواری] فیصله [و تدبیر] می‌شود.»

﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ ۗ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ

الْفَجْرِ﴾ [القدر: ۴-۵]

«فرشتگان و روح [جبرئیل] در آن [شب] به فرمان پروردگارشان برای [انجام] هر کاری نازل می‌شوند. [آن شب] تا طلوع فجر، سلامتی [و رحمت] است.»

در تفسیر آیات فوق گفته شده که در شب قدر، آنچه در یک سال اتفاق می‌افتد؛ مانند مرگ و زندگی، عزّت و خواری، روزی، باران و حتّی نام حاجیان نوشته و ثبت می‌گردد و گفته می‌شود که فلانی و فلانی حج می‌کنند.^(۲)

۴) تقدیر روزانه

الله تعالی می‌فرماید:

﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ [الرحمن: ۲۹]

«و او هر روز در کاری است.»

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۲۰۸؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۶۴۳.

۲- نک: زاد المسیر، ابن جوزی، ج ۷، ص ۳۳۸؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۴۰؛ فتح

القدر، شوکانی، ج ۴، ص ۵۷۲؛ أعلام السنّة المنشورة، حکمی، صص ۱۲۹-۱۳۳.

در تفسیر آیه مذکور گفته شده که کار الله متعال این است که عزّت یا ذلّت می‌دهد، برخی را بالا و برخی را پایین می‌برد، می‌دهد یا منع می‌نماید، بی‌نیاز یا فقیر می‌کند، می‌خنداند یا می‌گریاند، می‌میراند یا زنده می‌کند و ...^(۱)

۵) دلایل ایمان به قدر

قرآن کریم، سنّت نبوی، اجماع، فطرت، عقل و حس بیانگر این رکن مهم از ارکان ایمان هستند.

آیات زیادی از قرآن دلالت بر این موضوع دارند که قبلاً برخی از آنها بیان گردید و اکنون نیز چند آیه دیگر ذکر می‌گردد:

﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا﴾ [الأحزاب: ۳۸]

«و فرمان الله حساب‌شده و دقیق است.»

﴿إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: ۴۹]

«بدون تردید ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم.»

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾ [الحجر: ۲۱]

«و هیچ چیز نیست مگر اینکه گنجینه‌هایش نزد ماست و ما فقط به اندازه‌ای معین آن را نازل می‌کنیم.»

با توجه به آن حدیث مشهور، یکی از ارکان ایمان این بود که: «وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرُهُ وَشَرُّهُ»^(۲)؛ «... و ایمان به قدر؛ خواه خیر یا شرّ باشد، بیاوری.»

مسلم از قول طاووس رحمهما الله چنین نقل کرده است: «گروهی از یاران پیامبر ﷺ را دیدم که می‌گفتند: همه چیز براساس تقدیر است. همچنین می‌گفت: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما شنیدم که تمامی امور بر پایه تقدیر است حتّی ناتوانی و زیرکی یا اینکه گفت: زیرکی و ناتوانی.»^(۳)

۱- نک: زاد المسیر، ج ۸، ص ۱۱۴؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۷۵؛ فتح القدیر، ج ۵، ص ۱۳۶.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۸.

۳- همان، شماره حدیث: ۲۶۵۵.

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ فَلَا تَقُلْ: لَوْ أَنِّي فَعَلْتُ كَانَ كَذَا وَكَذَا، وَلَكِنْ قُلْ: قَدَرُ اللَّهِ وَمَا شَاءَ فَعَلَ»^(۱)؛ «اگر چیزی [مصیبتی] به تو رسید، هرگز نگو: اگر [این کار را] می‌کردم، چنین و چنان می‌شد، بلکه بگو: الله تعالی تقدیر نمود و آنچه او بخواهد، انجام می‌دهد.»

مسلمانان اجماع دارند که باید یقین داشت قدر؛ خیر و شرّ آن از جانب الله تعالی است. نووی رحمته می‌گوید: «دلایلی قطعی از قرآن، سنت، اجماع صحابه و اهل حلّ و عقد در گذشته و اکنون بیانگر اثبات تقدیر الهی هستند.»^(۲)

ابن حجر رحمته می‌آورد: «تمامی پیشینیان بر این باور بودند که همهٔ امور براساس تقدیر الهی است.»^(۳)

علاوه بر ادلهٔ فوق، از دیرباز تا کنون، تقدیر امری مشخص و معلوم برای فطرت بوده و تنها تعداد اندکی از مشرکان آن را انکار نموده و اشتباهشان در نفی و انکار قدر نبوده، بلکه در فهم آن به روشی صحیح بوده است. به همین سبب، الله ﷻ دربارهٔ مشرکان می‌فرماید:

﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا﴾ [الأنعام: ۱۴۸]

«به زودی کسانی که شرک ورزیدند، می‌گویند: اگر الله می‌خواست، نه ما شرک می‌آوردیم و نه پدران ما.»

آنان قائل به ارادهٔ الله تعالی بوده‌اند، اما این را دلیل شرک‌ورزی خویش می‌دانستند. سپس الله ﷻ بیان نمود که افراد پیش از آنان نیز بر همین باور بودند:

﴿كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا﴾ [الأنعام: ۱۴۸]

«افرادی که پیش از آنان بودند [نیز] این چنین تکذیب کردند، تا آنکه [طعم] عذاب ما را چشیدند.»

قوم عرب در دورهٔ جاهلی نیز معتقد به قدر بوده و آن را انکار نمی‌کردند و در میان‌شان کسی یافت نمی‌شد که کاری را براساس تقدیر نداند.

۱- همان، شمارهٔ حدیث: ۲۶۶۴.

۲- شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۱، ص ۱۵۵.

۳- فتح الباری، ابن حجر، ج ۱۱، ص ۲۸۷.

هیچ فردی از آنان، به طور کل، قدر را رد نکرده، چنانچه یکی از دانشمندان بزرگ عرب؛ یعنی ابوالعبّاس احمد بن یحیی ثعلب رحمته الله صراحتاً می‌گوید: «در میان قوم عرب، کسی را نمی‌شناسم که قدر را نفی کند. به او گفتند: آیا دل‌های قوم عرب متمایل به انکار قدر می‌شود؟ او پاسخ داد: پناه بر الله، تمامی قوم عرب؛ در زمان جاهلیت و اسلام، قدر؛ خیر یا شر را قبول داشته‌اند و سخنان‌شان در این زمینه، بسیار و روشن است.»^(۱)

همچنین عقل صحیح باور دارد که الله متعال آفریدگار، مدبّر و مالک این هستی است و امکان ندارد که این نظام بدیع و هماهنگی و ارتباط مستحکم و تنگاتنگ میان اسباب و مسببات، به طور اتفاقی و بی‌دلیل شکل گرفته باشد، زیرا موجودی که به صورت اتفاقی پیدا شود، در اصل وجود و پیدایش خود، منظم نیست، پس چگونه امکان دارد نظم و هماهنگی آن در صورت بقا و پیشرفتش باقی بماند؟!

وقتی از طریق عقلی ثابت شود که الله تعالی آفریدگار هستی است، لازم می‌گردد که هیچ چیزی در ملک او، بدون اراده و تقدیرش شکل نگیرد.^(۲)

آیه زیر دلالت بر همین مطلب دارد:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ [الطلاق: ۱۲]

«الله [همان] ذاتی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین [نیز] همانند آن‌ها را [آفرید] و فرمان [الله] پیوسته در میان‌شان نازل می‌شود تا بدانید که الله بر هر چیزی تواناست و اینکه علم الهی بر هر چیزی احاطه دارد.»

عقل منکر جزئیات تقدیر نیست، بلکه به طور کامل با آن موافق است.

از نظر حسّی نیز می‌بینیم و می‌شنویم و می‌خوانیم که امور مردم، با ایمان به قضا و قدر، درست و اصلاح می‌گردد. در مبحث نتایج ایمان به قدر، در این باره مطالبی بیان خواهد شد. مؤمنان واقعی قضا و قدر، خوشبخت‌ترین، شکیباترین، شجاع‌ترین، بخشنده‌ترین، کامل‌ترین و داناترین مردم هستند.

۱- نک: شرح أصول إعتقاد أهل السنّة والجماعة، لالکائی، ج ۴، ص ۷۰۵.

۲- الریاض النّاضرة، عبدالرحمان سعدي، ص ۱۹۴.

علاوه بر این، ایمان به قدر، «نظام توحید» است، همان گونه که ابن عباس رضی الله عنهما می گفت و توحید فقط با یقین به قضا و قدر کامل و صحیح می گردد. همچنین آنچه الله تعالی و پیامبرش صلی الله علیه و آله درباره اتفاقات و امور غیب و آینده گفته اند و به وقوع پیوسته است، دلیلی حسی و روشن بر این مطلب بوده که ایمان به قدر، حقیقت داشته و صحیح است.^(۱)

۶) تکلیف انسان در مسئله قدر

بر انسان واجب است که به قضا و قدر، شریعت و امر و نهی الهی ایمان آورد و اخبار آسمانی را تصدیق نماید و دستورات شرعی را اطاعت کند.^(۲) وقتی به وی خوبی و نعمتی رسد، الله متعال را سپاس گوید و زمانی که مصیبتی به او رسد، از الله صلی الله علیه و آله آمرزش بخواهد و بداند که تمامی این امور براساس قضا و قدر الهی است. هنگامی که آدم علیه السلام گناه کرد، توبه نمود و الله جل جلاله توبه اش را پذیرفت و وی را هدایت کرد، اما ابلیس بر گناهی اصرار ورزید و تقدیر را دلیل آورد و در نتیجه، الله جل جلاله او را لعنت کرد و از خود دور ساخت. بنابراین کسی که توبه کند، پیرو آدم و فردی که بر گناهی اصرار ورزد و تقدیر را دلیل آورد، پیرو ابلیس می گردد. افراد خوشبخت، از پدرشان؛ آدم علیه السلام پیروی می کنند، ولی انسان های بدبخت دنباله رو دشمن شان؛ ابلیس هستند.^(۳)

به طور خلاصه، لازم است که انسان به مراتب چهارگانه قدر باور و یقین داشته باشد و به اینکه هر چیزی، براساس علم، نگارش و ثبت، اراده و آفرینش الله تعالی صورت می گیرد. همچنین ایمان داشته باشد که الله جل جلاله دستور به اطاعت از خود داده و انسان را از نافرمانی و گناه باز داشته است. بنابراین باید که آدمی دستورات الهی را انجام دهد و گناهان را ترک کند و زمانی که الله متعال وی را برای اطاعت و ترک گناه توفیق داد، او را سپاس و ستایش نماید و بر این کار ادامه دهد، اما در صورتی که خوار گردید و به خودش سپرده شد و مرتکب گناه گشت و اطاعت از الله را ترک نمود، باید که آمرزش بخواهد و توبه کند.

۱- نک: الشیخ عبدالرحمن السعدی وجهوده فی العقیده، عبدالرزاق بدر، صص ۷۲-۷۳.

۲- نک: جوامع الرسائل، ابن تیمیّه، ج ۲، ص ۳۴۱؛ درء تعارض العقل والنقل، ج ۸، ص ۴۰۵.

۳- مجموع الفتاوی، ابن تیمیّه، ج ۸، ص ۶۴؛ طریق الهجرة، ابن قیم، ص ۱۷۰.

علاوه بر این، باید در راه مصالح دنیوی خویش تلاش نماید و برای رسیدن به این مصالح، راه‌های صحیح را در پیش گیرد و از این رو، در زمین سفر کند و در مناطق مختلف بگردد، اگر امور بر وفق مرادش بود، شکر الهی را به جای آورد و چنانچه برخلاف میل و هدفش شد، با توجّه و باور به قدر، آرام گیرد و بداند که تمامی این امور بر پایهٔ تقدیر الهی بوده و آنچه به او رسیده، قطعاً باید به وی می‌رسید و آنچه به او نرسیده نیز قطعاً هر کاری می‌کرد، به وی نمی‌رسید.

اگر به طور کلی، بنده یقین کند که الله تعالی در آنچه می‌آفریند و دستور می‌دهد، حکمتی بزرگ دارد، همین یقین و باور برایش کافی است و هر اندازه که آگاهی و ایمانش افزایش یابد، حکمت‌ها و رحمت‌هایی برایش آشکار می‌شود که وی را به تعجب و امیدوار می‌دارد و تصدیق آنچه الله تعالی در کتابش خبر داده است را برایش روشن می‌گرداند.

لازم نیست که تمامی انسان‌ها از جزئیات ایمان به قدر آگاه باشند، بلکه همان ایمان کلی و اجمالی کافی است.^(۱)

الحمد لله خواسته و مقتضای دلایل شرعی، فطری، عقلی، حسی نیز همین است که بیان شد و هیچ تناقض و ابهامی در آن وجود ندارد.

۱- همان، ج ۸، ص ۹۷؛ التّحفة المهدیة فی شرح الرّسالة التّدمریة، فالح بن مهدی، ج ۲، ص ۱۴۰؛ الإیمان بالقضاء والقدر، صص ۶۱-۶۳.

مبحث دوم:

نتایج ایمان به قدر

ایمان به قضا و قدر - اگر به روشی صحیح باشد - نتایجی مهم، اخلاق و رفتاری زیبا و عباداتی متنوع در پی دارد که تأثیراتش در دنیا و آخرت، بر فرد و جامعه برمی‌گردد؛ بخشی از آن نتایج عبارتند از:

۱- توکل

اعتماد بر الله تعالی مغز عبادت به شمار می‌رود و توکل فردی مقبول و درست است که به روشی صحیح ایمان به قدر بیاورد. از دیدگاه شریعت، توکل یعنی توجه دل به سمت الله متعال، در هنگام عمل و درخواست کمک از او و اعتماد بر الله یگانه. راز و حقیقت توکل همین است.^(۱)

۲- تقویت امید و گمان نیک به الله تعالی

کسی که ایمان به قدر داشته باشد، نسبت به الله متعال خوش‌گمان است و امید زیادی به او دارد، زیرا مطمئن است که الله تعالی بر اساس عدالت، رحمت و حکمت کامل خویش، کاری را اراده می‌کند.^(۲)

۳- صبر و قدرت تحمل

به همین سبب، می‌بینیم که فرد ایماندار به قضا و قدر، صبور و دلیر است و سختی‌ها را به دوش می‌کشد و مشکلات را تحمل می‌کند. اما کسانی که تقدیر را انکار می‌کنند، با کمترین مشکلی مضطرب و پریشان می‌شوند و بسا اوقات، این اضطراب باعث دیوانگی، وسواس و استعمال مواد مخدر و کشتن انسان‌ها می‌شود. به همین علت، خودکشی در کشورهایی که ساکنانش ایمان به قضا و قدر ندارند، زیاد است.

۱- مدارج السالکین، ابن قیم، ج ۲، ص ۲۱۸؛ الفوائد، ابن قیم، صص ۲۰۱-۲۰۲.

۲- نک: مدارج السالکین، ج ۲، صص ۱۶۶-۱۹۹.

اگر دلایل خودکشی آنان را بررسی کنیم، می‌بینیم که واقعاً ناچیز و بی‌اهمیت است و ارزشی ندارد که به این امور پرداخته شود و باید که از آن‌ها صرف‌نظر کرد؛ برخی به سبب جداسدن از معشوقهٔ خویش، بعضی به علت رد شدن در امتحان، برخی به سبب مرگ خوانندهٔ محبوب‌شان یا فردی که دوستش داشته‌اند و یا به سبب شکست گروهی که به آن متمایل بوده‌اند و دلایلی این چنین خودکشی می‌کنند.

گاهی اوقات به صورت دسته‌جمعی خودکشی می‌کنند و جای تعجب است که بیشترشان از طبقهٔ فقیران نیستند که گفته شود به سبب فقر و نداری دست به خودکشی زده‌اند!!!

بلکه آنان از طبقهٔ ثروتمند و غرق در نعمت‌ها هستند و حتی افراد مشهور و روان‌شناسانی که ادعا دارند مردم را خوشبخت می‌کنند و مشکلات را برطرف می‌نمایند، دست به خودکشی می‌زنند.^(۱)

۴- مبارزه با ناامیدی

کسی که ایمان به قضا و قدر ندارد، مأیوس شده و ناامیدی به دلش نفوذ می‌کند؛ اگر مصیبتی به او رسد، گمان می‌کند که این مصیبت کمرش را خواهد شکست و اگر به سختی و مشکلی برخورد، فکر می‌کند که مصیبت همیشه خواهد بود و از او دور نخواهد شد.

اما انسان ایماندار به تقدیر، ناامیدی را نمی‌شناسد و در تمامی حالات، او را خوش‌بین می‌یابی که منتظر گشایش و امداد الهی است و می‌داند که پیروزی با صبر به دست می‌آید و به همراه هر سختی، آسانی است.

۵- جوانمردی و بخشش

کسی که ایمان به قدر دارد، به علم یقین می‌داند که تنها الله عَلَّمَهُ روزی‌رسان است و او ارزاق مخلوقات را تقسیم نموده و به هر کس، سهمش می‌رسد و هر شخصی پس از اتمام روزی و اجلس می‌میرد و هر انسانی فقط براساس تقدیر، فقیر و نادر می‌گردد.

۱- نک: الجامع الصحیح فی القدر، مقبل الوداعی، صص ۱۱- ۱۲؛ أفول شمس الحضارة الغربية من نافذة الإجرام، مصطفى غزال، صص ۱۰۹- ۱۱۱؛ لماذا انتحر هؤلاء، تهیه و بازبینی: هانی خیر، در این کتاب، ماجراهایی از شخصیت‌های سیاسی، نظامی، ادبی، اجتماعی و هنری بیان شده است.

چنین ایمانی سینهٔ صاحبش را برای انفاق در راه‌های خیر می‌گشاید و هرچند خود به مالش نیاز داشته باشد، آن را صدقه می‌دهد، چون اعتماد بر الله دارد و فرمان الهی را برای انفاق اموال اجرا می‌نماید.^(۱)

۶- شجاعت و دلیری و دوری از سستی و ترس

ایمان به قضا و قدر، دل صاحبش را پُر از شجاعت و شهامت نموده و آن را از ضعف و ترس، خالی می‌سازد، زیرا ایماندار به تقدیر یقین دارد که پیش از فرارسیدن اجلش، نخواهد مُرد و فقط همان چیزی به او می‌رسد که الله تعالی برایش مقدر نموده و اگر تمامی اُمّت به قصد ضرر رساندن به وی جمع شوند، هرگز نمی‌توانند به او زبانی رسانند مگر آنچه الله ﷻ مقدر کرده باشد.

فقط کسی این موارد را درک می‌کند و شیرینی‌اش را می‌یابد و از نتایجش باخبر است که ایمان به الله و قضا و قدر داشته باشد. بنابراین انسان ایماندار به تقدیر دارای قلبی آرام، نفسی مطمئن و فکری آسوده است و زیاد به فکر شر نیست و ترسی ندارد و اگر مصیبتی به او رسد، دلش آشفته نمی‌شود، بلکه با پایداری و صبوری، آن را تحمّل و اداره می‌کند؛ اگر بیمار شود، بیماری‌اش را با گمان و افکار بیهوده، زیاد نمی‌کند و چنانچه دچار مصیبتی گردد، با دلی محکم و استوار با آن روبرو می‌شود و از سختی‌اش می‌کاهد. حکمت و دانایی این است که انسان خودش را وادار به تحمّل غم رسیدن مصیبت و درد دچار شدن به آن نکند.

بلکه تا وقتی اسباب اندوه از وی دور است، خوشحال و خوشبخت باشد و هنگامی که دچار غم و اندوه شد، با شجاعت و میانه‌روی با آن روبرو شود.

مسلمانان واقعی؛ مثلاً عالمان عامل و بندگان فرمانبردار و پیرو شریعت را با چنان آرامش دل و اطمینان خاطر می‌بینی که هرگز چنین موردی به ذهن انسان خطور نمی‌کند و در خیال انسان نمی‌گنجد! بنابراین آنان در این زمینه، گوی سبقت را ربوده و بهرهٔ کامل را برده‌اند.

و حتّی در بین مسلمانان عامی چنان آرامش دل و آسودگی خاطر و یقینی می‌یابی که در میان بزرگ‌ترین مفکران و نویسندگان و پزشکان غیرمسلمان وجود ندارد. بسا پزشکان غیرمسلمانی که هنگام درمان بیماری فردی مسلمان شگفت‌زده شده و افکار

فراوانی به ذهنشان خطور کرده است؛ به عنوان مثال، زمانی که پزشک غیرمسلمان دریافته این انسان بیماری خطرناکی؛ همچون سرطان دارد، آشفته و پریشان می‌شود و راه درمان را با آماده‌ساختن مقدمات در پیش می‌گیرد، چون می‌ترسد که بیمار با شنیدن این خبر، متأثر و اندوهگین شود.

اما به محض آگاه‌نمودن وی، می‌بیند که بیمار با دلی راضی و سینه‌ای فراخ و آرامشی عجیب با آن روبرو می‌شود!!!

بدون تردید ایمان مسلمانان به قضا و قدر بسیاری از غیرمسلمانان را به تعجب و داشته و آنان در این زمینه، کتاب‌هایی نوشته و تعجب و گواهی خویش را از تصمیمات قوی مسلمانان و عزت و برخورد مناسب و زیباییشان با مشکلات زندگی را ثبت کرده‌اند.

این شهادتی واقعی از قومی است که از ایمان به الله و قضا و قدرش محروم مانده‌اند.^(۱)

تنها رویگردانی آنان از پروردگار و دوری‌شان از دین حق - همان اسلامی که الله ﷻ آن را برای بندگانش برگزید و ادیان آسمانی را با آن به پایان برد-، آنان را از این کار باز داشته است.

۱- نک: مدارج السالکین، ج ۲، ص ۳۲؛ جامع العلوم والحکم، ابن رجب، ج ۱، ص ۲۸۷؛ دع القلق وابدأ الحیاة، دیل کارنگی، صص ۲۹۱-۲۹۵.

مبحث سوم: اراده بنده و تأثیر اسباب

۱- ایمان به قدر و اراده بنده

ایمان به تقدیر - چنانکه بیان شد - منافاتی با این ندارد که بنده در افعال اختیاری خویش، اراده و حق انتخاب و قدرت داشته باشد، زیرا شریعت و واقعیت بیانگر این موضوع اند:

دلالت شریعت

ادله فراوانی در این باره وجود دارد؛ از جمله:

﴿فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَعَابًا﴾ [التبأ: ۳۹]

«پس هرکس که بخواهد بازگشت گاهی به سوی پروردگارش برگزیند.»

﴿فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ﴾ [البقرة: ۲۲۳]

«پس هر گونه که بخواهید به کشتزار خود درآیید.»

دلالت واقع و تجربه

هر انسانی می داند که اراده و قدرتی بر انجام یا ترک برخی امور دارد و تفاوت آنچه با اراده اش واقع می شود؛ مانند راه رفتن و آنچه غیر ارادی است؛ همچون لرزیدن را می فهمد.

اما اراده و قدرتش با اراده و قدرت الله تعالی حاصل می شود، چون الله عَلَّمَهُ می فرماید:

﴿لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ ۖ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾

[التکویر: ۲۸-۲۹]

«برای کسی از شما که بخواهد راه راست در پیش گیرد. و شما نمی خواهید مگر آنکه پروردگار جهانیان بخواهد.»^(۱)

۱- منهاج السنّة، ابن تیمیّه، ج ۲، صص ۱۰۹-۱۱۲؛ التّبیان فی أقسام القرآن، ابن قیم، صص ۴۵، ۱۶۶-۱۶۹.

۲- تأثیر اسباب و ایمان به قدر

تأثیر و به کارگیری اسباب منافاتی با ایمان به قضا و قدر ندارد، بلکه استفاده از آن‌ها نشانه باور صحیح به تقدیر است.

به همین سبب، بر انسان لازم است که علاوه بر ایمان به قدر، تلاش نماید و اسباب نجات را به کار گیرد و از الله عز و جل بخواهد که عوامل سعادت را برایش مهیا و آسان کند و در این راه به او کمک نماید.

متون فراوانی از قرآن و سنت فرمان به استفاده از اسباب مشروع در امور مختلف زندگی داده‌اند؛ آن‌ها سفارش به کار و تلاش برای کسب روزی، آماده‌شدن برای رویارویی با دشمن، توشه برداشتن برای سفر و ... کرده‌اند.

همچنین دستور به استفاده از اسباب شرعی برای رسیدن به رضایت الهی و بهشت داده‌اند؛ اسبابی مانند نماز، زکات، روزه، حج، دعا و

زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران ایشان رضی الله عنهم و بلکه زندگی تمامی مسلمانان و پیروان‌شان نشان می‌دهد که آنان اسباب را به کار گرفته و تلاش و کوشش می‌نمودند.^(۱)

۱- نک: شفاء العلیل، صص ۵۰-۵۳؛ الریاض الناضرة، سعدی، صص ۱۲۵-۱۲۶؛ القضاء والقدر، عمر أشقر، صص ۸۳-۸۴.

مبحث چهارم:

احتجاج به قدر و مسأله تسییر و تخییر

۱- استدلال به قدر برای انجام محرمات و ترک واجبات

ایمان به قدر باعث نمی‌شود که انسان گنهکار برای انجام امور حرام و ترک واجبات، دلیلی داشته باشد.

شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته می‌گوید: «به اجماع مسلمانان و سایر ملت‌ها و عاقلان، کسی نمی‌تواند تقدیر را به عنوان دلیل برای گناه خویش قلمداد کند، زیرا اگر چنین عملی صحیح می‌بود، هرکس می‌توانست آنچه به ذهنش خطور می‌کند؛ مانند کشتن افراد، گرفتن اموال و انواع فساد در زمین را انجام دهد و قضا و قدر را دلیل بیاورد.

همین فردی که تقدیر را علت گناهش بیان می‌کند، اگر شخص دیگری به او ستم نماید و قضا و قدر را دلیل آورد، او نمی‌پذیرد و دچار تناقض می‌شود و تناقض و تضاد سخن و دیدگاه، دلالت بر فساد و بطلانش دارد. بنابراین استدلال به قدر [در انجام محرمات و ترک واجبات] از نظر عقلی، باطل و ناجایز است.»^(۱)

یکی از شواهد و دلایل سخن فوق این است که می‌بینیم انسان در جستجوی فواید خویش در امور دنیوی است و می‌خواهد که به آن‌ها برسد و در این زمینه، تمایلی به زیان و ضرر ندارد، اما تقدیر را دلیل انحراف و اشتباهش بیان می‌کند!!! پس چرا از منافع دینی روی می‌گرداند و متمایل به ضررها می‌شود و سپس قضا و قدر را به عنوان دلیل می‌آورد؟!

اکنون به این مثال توجه کن تا موضوع مذکور برایت روشن شود: اگر فردی قصد سفر به شهری نماید و دو راه برای رسیدن به آن شهر وجود داشته باشد؛ یکی امن و مطمئن و دیگری ناامن و نامطمئن و دارای قاتل و راهزن. به نظر شما، از کدام راه خواهد رفت؟

بدون تردید او راه اولی را در پیش خواهد گرفت. پس چرا در امور دینی و اخروی، راه بهشت و نه جهنم را در پیش نمی‌گیرد؟!

۱- مجموع الفتاوی، ج ۸، ص ۱۷۹؛ إقتضاء الصراط المستقیم، ابن تیمیّه، ج ۲، ص ۸۵۸ - ۸۵۹.

علاوه بر این، می‌توان به فردی که در توجیه ترک واجبات و انجام گناهان، تقدیر را دلیل می‌آورد - براساس روش خودش - گفت که: ازدواج نکن؛ اگر الله متعال اراده کرده باشد که تو صاحب فرزند شوی، او را به تو خواهد داد و گر نه، که فرزندی نخواهی داشت. همچنین نخور و ننوش؛ اگر الله ﷻ سیری و سیرایی را برای تو مقدر کرده باشد که سیر و سیراب خواهی شد و گرنه، نه. و زمانی که شیری درنده بر تو حمله‌ور شد، فرار نکن؛ اگر الله متعال نجات را برای تو مقدر نموده باشد، نجات خواهی یافت و در غیر این صورت، فرار سودی نخواهد داشت. و هنگامی که بیمار شدی، خودت را درمان نکن؛ اگر الله ﷻ برایت شفا خواسته باشد که خوب می‌شوی و گر نه، دارو و درمان فایده‌ای نخواهد داشت و ...

آیا با سخنان فوق، موافق خواهد بود؛ اگر موافق باشد، می‌فهمیم که عقلش را از دست داده و چنانچه مخالف باشد، دیدگاه و حجّتش باطل و اشتباه است. به طور خلاصه، از نظر شرعی، عقلی و تجربی، استدلال به قدر در توجیه گناهان یا ترک عبادات، استدلالی باطل است.^(۱)

۲- روش جایز و صحیح استدلال به قدر

احتجاج به تقدیر زمانی که مصیبتی؛ همچون نداری، بیماری، از دست دادن خویشاوند، نابودی کشتزار، زیان مالی، قتل خطایی و امثال آن، به انسان می‌رسد، جایز است، زیرا این یعنی اینکه انسان به طور کامل، الله ﷻ را به عنوان ربّ خویش پذیرفته و استدلال به قضا و قدر بر مصیبت‌ها و نه بر عیوب و گناهان، رواست. آدم خوشبخت به سبب گناهایی که مرتکب شده، درخواست آمرزش می‌کند و بر مصیبت‌ها صبر می‌نماید، چنانکه الله تعالی می‌فرماید:

﴿فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ﴾ [غافر: ۵۵]

«پس ای پیامبر ﷺ! صبر کن، قطعاً وعده الله حق است و برای گناهت آمرزش بخواه.»
اما انسان بدبخت هنگام مصیبت آشفته و نگران می‌شود و برای گناهان خویش، تقدیر را دلیل می‌آورد.

۱- منهاج السنّة النبویّة، ج ۳، صص ۶۵-۷۸؛ مجموع الفتاوی، ج ۸، صص ۲۶۲-۲۶۸؛ ایقاظ الفکره لمراجعة الفطرة، صنعانی، ص ۳۰۶؛ الإیمان بالقضاء والقدر، صص ۱۳۰-۱۳۵.

این مسأله با مثال پیش رو روشن تر خواهد شد: اگر مردی کسی را از روی خطا و به صورت غیر عمد بکشد، سپس افرادی وی را سرزنش کنند و او استدلال به قضا و قدر نماید، این استدلالش مورد قبول است، ولی مانع مؤاخذه وی نمی شود. اما اگر کسی فردی را از روی عمد کشت، سپس انسان قاتل مجازات و سرزنش شد و تقدیر را دلیل آورد، استدلالش پذیرفته نمی شود.^(۱)

۳- انسان در میان تسبیر و تخییر

این سؤال بسیار تکرار می شود که آیا انسان مسبّر [از قبل، آماده شده برای انجام کارهایی که در اختیارش نیست] یا مخیّر است؟ سؤال فوق به طور فراوان بیان می شود و افرادی در پاسخ به آن گفته اند که انسان مسبّر و نه مخیّر است و برخی نیز بر عکس این، جواب داده اند. در حقیقت، پاسخ کلی و مطلق به سؤال مذکور، اشتباه بوده و بلکه نیاز به تفصیل و توضیح دارد.

بر پاسخ نخست که می گوید «انسان مسبّر و نه مخیّر است» اشکال وارد می شود که: اگر آدمی به طور مطلق، مسبّر است، پس چرا مورد محاسبه قرار می گیرد؟! و چگونه امکان دارد مسبّر باشد درحالی که می بینیم صاحب اراده و قدرت و اختیار است؟! و تکلیف ما درباره متونی که اراده و قدرت و اختیار را برای انسان ثابت می کنند، چیست؟!

و اگر بگوییم «انسان مخیّر است و مسبّر نیست»، اعتراض می شود که: چگونه ممکن است مختار باشد درحالی که می بینیم بدون اختیار خویش، متولّد می شود؟! و بدون اختیار خود، بیمار می گردد و می میرد؟! و سایر اموری که خارج از اراده آدمی است.

و اگر گفته شود: انسان در افعال ارادی و اختیاری خویش، مختار است، اشکال وارد می شود که: در افعال اختیاری نیز چنین است، زیرا گاهی اوقات، انسان اراده کاری می کند و تصمیم می گیرد آن را انجام دهد و می تواند این کار را بکند و آن را انجام می دهد، اما در برخی موارد، آن را انجام نمی دهد، چون مانعی وجود دارد. پس

۱- نک: مجموع الفتاوی، ج ۸، ص ۴۵۴؛ إقتضاء الصّراط المستقیم، ابن تیمیّه، ج ۲، ص ۸۵۷-

این‌گونه نیست که هر کاری را انسان اراده کند، انجام دهد و این مورد به وضوح مشاهده می‌شود.

بر این اساس، دلیل اشتباه پاسخ فوق برای ما روشن گشت، زیرا اگر انسان به طور مطلق، مسیّر می‌بود، قدرت و اراده‌ای نداشت و اگر به طور کل، مخیر می‌بود، هرآنچه می‌خواست را انجام می‌داد. کسی که قائل به تسبیر مطلق است، دیدگاه جبریّه را پذیرفته که معتقدند بنده بر انجام کارهایش مجبور شده و قدرت و اراده و تأثیری ندارد.

و کسی که قائل به تخییر مطلق است، به مذهب قدریّه که تقدیر را انکار می‌کنند و می‌گویند عمل انسان به اختیار خودش است و بنده آفریدگار کار خویش بوده و در اراده و عمل خود، مستقل است.^(۱)

بنابراین پاسخ سؤال مذکور چیست؟ و راه خروج از این ایرادات چگونه است؟ پاسخ سؤال: حقیقت در میان دو دیدگاه فوق و هدایت در بین این دو گمراهی است. به توفیق الهی، می‌گوییم که انسان از یک لحاظ، مخیر و از جنبه‌ای دیگر، مسیّر است؛ یعنی از این نظر که دارای اراده بوده و براساس آن، انتخاب می‌کند و قدرتی دارد که به وسیله آن کاری را انجام می‌دهد، مخیر است، چون الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ [الکھف: ۲۹]

«پس هرکس می‌خواهد ایمان بیاورد و هرکس می‌خواهد کافر گردد.»

﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾ [البلد: ۱۰]

«و او را به دو راه [خیر و شر] راهنمایی کردیم.»

﴿فَأْتُوا حَرَّتْكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ﴾ [البقرة: ۲۲۳]

«پس هر گونه که بخواهید به کشتزار خود درآیید.»

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَعْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۳۳]

«و به سوی آمرزش پروردگارتان بشتابید.»

و نیز مسلم رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِخْرُصْ عَلَىٰ مَا يَنْفَعُكَ، وَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ، وَلَا تَعْجِزْ»^(۱)؛ «بر آنچه به تو فایده می‌رساند، مشتاق باش و از الله کمک بخواه و ناتوان مشو [احساس ناتوانی مکن].»

همچنین در صحیح بخاری روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: «صَلُّوا قَبْلَ الْمَغْرِبِ!»؛ «پیش از غروب خورشید، نماز بخوانید.» سپس در مرتبه سوم عرض کردند: «لِمَنْ شَاءَ»^(۲)؛ «[این نماز] برای کسی [است] که [خودش] بخواهد.» و دلایل فراوان دیگری که در این زمینه آمده است.

اما از این لحاظ که تمامی افعالش وارد در حوزه قضا و قدر است و به آن برمی‌گردد، مسیّر است، چون از آنچه الله ﷻ برایش مقدر نموده، خارج نمی‌شود؛ مثلا در اختیار خود، از قدرت الهی خارج نمی‌گردد، زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ﴾ [یونس: ۲۲]

«او کسی است که شما را در خشکی و دریا به حرکت در می‌آورد.»

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [القصص: ۶۸]

«و پروردگار تو هر چه بخواهد می‌آفریند، و [هر چه بخواهد] بر می‌گزیند، آنان را [هیچ] اختیاری نیست. الله منزّه و برتر است از آنچه شریک او فرار می‌دهند.»

و پیامبر ﷺ فرمودند: «كَتَبَ اللَّهُ مَقَادِيرَ الْخَلَائِقِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِمِائَتِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»^(۳)؛ «الله ﷻ پنجاه هزار سال پیش از اینکه آسمان‌ها و زمین را بیافریند، تقدیر و سرنوشت مخلوقات را ثبت نموده است.» و دلایل دیگری که در این باره وجود دارد.

به همسن سبب، الله تعالی این دو مورد را باهم آورده است؛ یعنی اینکه انسان از یک لحاظ، مخیر و از یک بُعد، مسیّر است، چنانکه می‌فرماید:

﴿لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ ۖ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾

[التکویر: ۲۸-۲۹]

«برای کسی از شما که بخواهد راه راست را در پیش گیرد و شما نمی‌خواهید مگر اینکه پروردگار جهانیان بخواهد.»

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۶۶۴.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۱۸۳، ۷۳۶۸.

۳- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۶۵۳.

الله ﷻ ثابت و بیان نمود که بنده دارای اراده بوده و اراده او تابع اراده الله متعال است و به وسیله آن، واقع می‌شود.

رسول الله ﷺ نیز می‌فرماید: «مَا مِنْكُمْ مِنْ نَفْسٍ إِلَّا وَقَدْ عَلِمَ مَنْزِلَهَا مِنَ الْجَنَّةِ وَالتَّارِ»^(۱)؛ «جایگاه هر یک از شما، در بهشت و دوزخ، مشخص و تعیین شده است.» صحابه رضی الله عنهم پرسیدند: ای رسول الله ﷺ! پس چرا عمل کنیم؟ آیا بهتر نیست که توکل نماییم و کارمان را به تقدیر الهی موکول کنیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ دادند: «اعْمَلُوا فِكُلُّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ»؛ «عمل کنید که هر کسی به آنچه برایش آفریده شده، مهیا [یا در جریان و یا آسان شده] است.»

حدیث مذکور، دلیلی است بر آنچه گفته شد و نشان می‌دهد که انسان مخیر است، زیرا پیامبر فرمودند: «اعْمَلُوا» و نیز بیانگر این است که اختیار انسان داخل در تقدیر الهی است، چون فرمودند: «فَكُلُّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ».

نتیجه دلایل شرعی و واقعیت در این زمینه، همین بود که بیان شد.^(۲)

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۳۶۲، ۴۹۴۵؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۶۴۷.

۲- نک: دفع إيهام الإضطراب، محمد امین شنقیطی، صص ۲۸۶-۲۸۷؛ الإیمان بالقضاء والقدر، صص

مبحث پنجم:

موضوع هدایت و گمراهی

این مسأله، موضوعی بسیار مهم است و سخن در این باره به درازا می‌کشد. به طور خلاصه، می‌توان گفت: هدایت، گمراهی، اطاعت و نافرمانی مربوط به اراده‌ی الله متعال بوده و انسان سبب وقوع آن‌هاست و در این زمینه، مسؤول است. این مطلب یکی از اصول قطعی و یقینی، از دیدگاه اهل سنت به شمار می‌رود، و قاعده‌ای که تمامی عاقلان بر آن اتفاق نظر دارند، این است که امور قطعی، به اعتبار اصل خود، هیچ تناقضی با یکدیگر ندارند، هرچند از دیدگاه ما متناقض دیده شوند، زیرا درک و فهم ما ناقص و قاصر است. بنابراین کافی است که امور قطعی و یقینی را بپذیریم و به تمامی آن‌ها ایمان آوریم و هیچ‌یک از این امور را انکار نکنیم هرچند نسبت به آن‌ها، آگاهی و علمی نداشته باشیم، چون موضوع قضا و قدر مربوط به صفات الهی است؛ قدر یعنی قدرت الله متعال و قدرت الهی همچون علم، حکمت، اراده و سایر صفات الله ﷻ است از این لحاظ که مفهومشان معلوم، ولی کیفیتشان برای ما نامشخص است. همان‌گونه که از صفات الهی کاملاً آگاه نیستیم، از برخی اسرار قدر الهی نیز ناآگاهیم؛ یکی از اسرار تقدیر این است که الله ﷻ افرادی را گمراه یا هدایت و خوشبخت یا بدبخت می‌کند و اینکه می‌میراند یا زنده می‌کند و ...؛ آن هم براساس حکمتی که خودش می‌داند و ما از آن آگاه نیستیم، چرا که او بسیار دانا و حکیم است.

ناتوانی انسان از دسترسی به اسرار قدر، ضرری بر ایمانش ندارد، چون این کار در توان آدمی نیست و الله تعالی هر نفسی را فقط به اندازه‌ی توانش مکلف می‌نماید. آنچه مضر بوده و ناپسند به شمار می‌رود، این است که انسان بر پایه‌ی این ناتوانی‌اش، احکامی را صادر نماید و بدون دلیل و از روی گمراهی و ناآگاهی، کاری را انجام دهد و برخی از اصول قطعی را انکار و برخی را بوسیله‌ی بعضی دیگر رد نماید.

عاقلان موافقند که مالک می‌تواند در ملکش هر گونه که بخواهد، تصرف نماید و برای اینکه تصرفش صحیح باشد، لازم نیست که دیگران دلیل و حکمت کارهایش را بفهمند و هیچ‌کس نمی‌تواند بر او اعتراض کند تا زمانی که دلیل تصرفاتش را نمی‌داند.

همچنین اتفاق نظر دارند که فرد ماهر در علمی از علوم یا فنی از فنون یا یکی از حرفه‌ها، گاهی اوقات، کارهایی را انجام می‌دهد که افراد ناآگاه به آن علم یا فن و حرفه، دلیلش را نمی‌دانند.

و ناآگاهی آنان دلیل نقصان و نادرستی آن علم یا فن و حرفه نیست. امور بشر که دارای علم و حکمتی قاصر و ناقصند، این‌گونه است، پس افعال بهترین داوران و حاکمان و کسی که رحمت و علمش همه چیز را فرا گرفته است، چگونه خواهد بود؟!^(۱)

اگر بخواهیم از اسرار قضا و قدر آگاه شویم؛ یعنی اسراری که الله تعالی آگاهی از آن‌ها را به خودش اختصاص داده است، قطعاً این تلاش و رنجی بی‌نتیجه خواهد بود و کسی که به دنبال آنچه در توانش نیست، باشد، تلاشش این‌گونه است:^(۱)

كِنَاطِحِ صَخْرَةٍ يَوْمًا لِيَقْلِقَهَا فَلَمْ يَضْرِبْهَا وَأَوْهَىٰ قَرْنَهُ الْوَعْلُ^(۲)

«مانند بزی کوهی که یک روز بر صخره‌ای شاخ می‌زد تا آن را بشکافد، اما آسیبی به صخره نزد و [بیچاره] شاخ خودش را شکست.»

به طور خلاصه، هدایت و گمراهی در اختیار الله یگانه بوده و او داناتر است که چه کسی را هدایت نماید، چنانچه داناتر است به اینکه رسالتش را به چه فردی بدهد.

مطالب فوق به معنای تعطیل و عدم کاربرد اسباب نیست، بلکه الله ﷻ اسبابی را تعیین نموده و آن‌ها را وسیله رسیدن به هدایت قرار داده و انسان را از عوامل گمراهی برحذر داشته و بیان نموده که آن‌ها آدمی را به هلاکت می‌رسانند. در نتیجه، دوباره یادآوری می‌کنیم که تمامی این امور در اختیار الله متعال است و او از آنچه انجام می‌دهد، پرسیده نمی‌شود، ولی مخلوقات در برابر آنچه می‌کنند، مسؤول هستند.^(۳)

۱- نک: العقل والنقل عند ابن رشد، محمد امان، صص ۵۶-۵۷.

۲- دیوان اعشی کبیر، ص ۶۱.

۳- نک: الإختلاف في اللفظ، ابن تیمیّه، ص ۳۵؛ الإبانة، ابن بطّه، ج ۱، ص ۳۹۰.

فصل سوم:

محمد ﷺ خاتم پیامبران و رسولان

بخش اول: بعثت و خلاصه‌ای از زندگی نامه پیامبر ﷺ

بخش دوم: اخلاق و اسرار سیره رسول الله ﷺ

بخش سوم: بشارت عیسی و موسی به بعثت محمد ﷺ

بخش اول:

بعثت و خلاصه‌ای از سیره پیامبر ﷺ

مبحث اول: مقدمات نبوت

مبحث دوم: گزیده‌ای از نسب و زندگی پیامبر ﷺ

مبحث سوم: آغاز وحی

مبحث اول: مقدمات نبوت

بدون تردید الله تعالی مقدمات فراوانی را برای پیامبر ﷺ که بیانگر بعثت و نبوت ایشان بود، آماده ساخت؛ از جمله:

۱- دعای ابراهیم، بشارت عیسی علیه السلام و خواب مادر پیامبر صلی الله علیه و آله، آمنه

رسول الله صلی الله علیه و آله در معرفتی خویش می‌فرماید: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ لِحَاتِمِ النَّبِيِّينَ، وَإِنَّ أَدَمَ عليه السلام لَمُنْجِدٍ فِي طَيْبَتِهِ، وَسَأُنَبِّئُكُمْ بِأَوَّلِ ذَلِكَ: دَعْوَةُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ، وَبِشَارَةُ عِيسَى بِي، وَرُؤْيَا أُمِّي الَّتِي رَأَتْ»^(۱)؛ «همانا من بنده الله و قطعاً خاتم پیامبران [بودم] در حالی که هنوز آدم عليه السلام در گل خویش [و بدون روح] بر زمین افتاده بود، و به زودی شما را از نخستین [نشانه‌های] نبوت آگاه خواهم کرد؛ یعنی دعای پدرم؛ ابراهیم و بشارت عیسی علیه السلام به [بعثت] من و خوابی که مادرم دید.»

توضیح حدیث فوق: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: من نتیجه و مصداق دعای ابراهیم خلیل علیه السلام هستم، زیرا او وقتی پایه‌های کعبه را در مکه می‌نهاد و پسرش؛ اسماعیل علیه السلام نیز با وی بود، این‌گونه دعا می‌کرد:

﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٢٧﴾ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٢٨﴾ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٩﴾﴾ [البقرة: ۱۲۷-۱۲۹]

«و [به یاد آورید] هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل علیه السلام پایه‌های خانه [کعبه] را بالا می‌بردند [و می‌گفتند]: پروردگارا! از ما بپذیر، همانا که تو شنوای دانایی. پروردگارا! ما را

۱- نک: المسند، شماره حدیث: ۱۷۲۸۰؛ دلائل النبوة، بیهقی، ج ۱، ص ۸۰-۸۲؛ الرّوض الأنف، سهیلی، ج ۱، ص ۲۹۰.

فرمانبردار خودت قرار بده، و از فرزندانمان امتی مطیع خود [پدید آور] و شیوه عبادت‌مان را به ما نشان بده و توبه ما را بپذیر که قطعاً تو توبه‌پذیر مهربانی. پروردگارا! در میان این افراد پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند، و ایشان را کتاب و حکمت بیاموزد و آنان را پاکیزه کند، که همانا تو پیروزمند حکیمی.»

بنابراین الله متعال دعای ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام را اجابت نمود و پیامبر خاتم؛ یعنی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از فرزندان ایشان بودند.

همان‌گونه که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «من بشارت عیسی علیه‌السلام هستم»، سیدنا عیسی نیز مزده نبوت و بعثت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را داد و در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّورَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي أُسْمُهُ أَحْمَدٌ﴾ [الصّف: ۶]

«و [به یاد آور] هنگامی که عیسی پسر مریم علیها‌السلام گفت: ای بنی‌اسرائیل! همانا من فرستاده‌ی الله به سوی شما هستم، آنچه از تورات که پیش از من بوده را تصدیق می‌کنم و [نیز] مزده‌دهنده به رسولی هستم که پس از من می‌آید و نامش احمد است.»

عیسی علیه‌السلام آخرین پیامبر بنی‌اسرائیل بود و پس از وی، پیامبر دیگری تا زمان نبوت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مبعوث نگردید. سیدنا عیسی به آمدن پیامبری به نام احمد بشارت داد و این اسم یکی از نام‌های پیامبرمان؛ محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

«خواب مادر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» نیز این‌گونه بود که مادر ایشان خواب صادقانه‌ای دید و زمانی که موقع زایمانش فرا رسید و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به دنیا آورد، نوری را در برابر چشمانش احساس کرد که آن نور، بصری در سرزمین شام را برایش روشن و نمایان کرد.^(۱)

۲- بعثت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در میان قوم عرب

در آن زمان، با وجود امّی بودن، بت‌پرستی و غلبه و ویژگی‌های بادیه‌نشینی همچون تفرقه و قبیله‌گرایی؛ این قوم بر سایر اقوام برتری داده شدند و برای این اصلاح عام معنوی و مدنی که دین اسلام مشتمل بر آن بود، انتخاب گشتند.

۱- دلائل النبوة، بیهقی، ج ۱، صص ۸۰-۸۴؛ خلاصه السیره النبویه والدعوة الإسلامیة، محمد رشید، صص ۱۳-۱۴.

علاوه بر این، قوم عرب مشهور و ممتاز به استقلال فکری و گسترش آزادی فردی بودند.

آنان از لحاظ زیرکی، استقلال اراده، عزت نفس، دلیری و قدرت جسمی و قلبی، منحصر به فرد به شمار می‌رفتند.

این قوم نزدیک‌تر به رعایت عدالت در میان مردم بودند.

و نیز در اوج فصاحت زبانی و بلاغت گفتاری قرار داشتند و این موضوع باعث می‌شد که آماده تأثیرگذاری و تأثیرپذیری با دلایل عقلی، معانی بلاغی، شعری و ادبی، سخن‌گفتن از تمامی علوم الهی و شرعی، فنون عقلی و علوم هستی باشند در حالی که ملت‌های دیگر، بر اثر تعصبات دینی و مذهبی و دشمنی‌های نژادی، وحدت‌شان را از بین برده بودند.

مهم‌ترین ویژگی ممتاز عرب این بود که فطرت آنان از سایر ملت‌ها سالم‌تر و پاک‌تر باقی مانده بود، علی‌رغم اینکه شهرنشینان در هر فن و حرفه‌ای، از آنان جلوتر و پیشرفته‌تر بودند.

اصلاح و تزکیه اسلامی مبتنی بر اصلاح نفس به وسیله استقلال عقل و اراده و تهذیب اخلاق به وسیله بهسازی آنچه در زمین است؛ مانند معدن و گیاه و حیوان، صورت می‌گیرد.

به همین سبب، الله ﷻ این امت را برای اصلاح مهم و بزرگی که محمد ﷺ آورد، انتخاب نمود.^(۱)

۳- شرافت نسب پیامبر ﷺ

نسب ایشان از بهترین و اصیل‌ترین نسب‌ها بود، چنانکه الله تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَعِيسَىٰ وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَعِيسَىٰ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۳۳]

«بدون تردید الله متعال آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران ﷺ را بر جهانیان برگزید.»

در صحیح مسلم، از واثله بن أسقع رضی الله عنه روایت شده که پیامبر ﷺ فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ

اصْطَفَىٰ كِنَانَةَ مِن وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ، وَاصْطَفَىٰ قُرَيْشًا مِن كِنَانَةَ، وَاصْطَفَىٰ مِن قُرَيْشِ بَنِي

هَاشِمٍ، وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ»^(۱)؛ «همانا الله متعال کنانه را از میان فرزندان اسماعیل عليه السلام، قریش را از بین کنانه، بنی‌هاشم را از قریش و مرا از میان بنی‌هاشم برگزید.»

از آنجا که بنی‌هاشم دارای فضایل و مکارم بودند و بهترین مردم در زمان فتنه‌ها و بخشنده‌ترین آنان به مسکینان و یتیمان به شمار می‌رفتند، الله تعالی آنان را انتخاب کرد. لقب بنی‌هاشم بر عمرو بن عبدمناف اطلاق گشت، چون نخستین فردی بود که نان را تکه‌تکه کرد و با خورشت مخلوط نمود و برای افرادی که دچار قحطی شده بودند، آبگوشت - غذایی خوشمزه - ساخت. هر ساله تمام کسانی که برای مراسم حج به مکه می‌آمدند، از سفره‌وی غذا می‌خوردند و این سفره در تمامی شرایط - خوشی و ناخوشی - گسترده بود و هرگز برچیده نمی‌شد.

فرزند هاشم؛ یعنی عبدالمطلب پدربزرگ پیامبر ﷺ، بر این کار هاشم افزود و او حیوانات وحشی و پرندگان آسمان را نیز غذا می‌داد. همچنین نخستین فردی بود که در غار حرا، به عبادت پرداخت و نقل شده که نوشیدن شراب را بر خودش حرام و ممنوع ساخت.

به طور خلاصه، خاندان رسول الله ﷺ با دارا بودن اخلاقی والا و بخشش‌ها و فضایی عملی و باطنی، بر سایر افراد قوم‌شان برتری داشتند و سپس الله تعالی سیدنا محمد ﷺ را از میان بنی‌هاشم برگزید و بهترین فرزندان آدم و سرور آنان گشت.^(۲)

۴- دستیابی پیامبر ﷺ به والاترین درجه اخلاقی

الله تعالی ایشان را بر صفاتی نیکو و ویژگی‌هایی پسندیده آفریده بود؛ پیامبر ﷺ پیش از نبوت، برترین فرد قوم خویش و بلکه بهترین انسان‌ها از لحاظ زیرکی، داشتن فطرتی پاک و اخلاقی نیکو بودند.

همچنین مشهور به صداقت، امانتداری و آداب و رفتار عالی و زیبا بوده و به همین سبب، پیش از نبوت نیز از جایگاه والایی برخوردار بودند تا جایی که لقب «امین» را به ایشان دادند.

۱- صحیح مسلم؛ شماره حدیث: ۲۲۷۶.

۲- نک: الفصول في سيرة الرسول، ابن كثير، ص ۵-۷؛ خلاصة السيرة النبوية، ص ۱۰-۱۱.

رسول الله با همین ویژگی‌ها بزرگ شدند و در جسم پاک و نفس پاکیزه ایشان، تمامی نیروها کامل گشت، اما هرگز به دنبال مال و آوازه نبوده و چشم به مقام و شهرت ندوختند، تا اینکه وحی پروردگار جهانیان به نزدشان آمد. این موضوع اندکی بعد، بیان خواهد شد.^(۱)

۵- امی بودن پیامبر ﷺ که خواندن و نوشتن نمی دانستند

این مورد، یکی از بزرگ‌ترین مقدمات و دلایل بر صداقت نبوت ایشان است؛ مردی که هرگز کتابی نخوانده و خطی ننوخته و شعر و نثری بر زبان نیاورده و در میان آن امت امی رشد نموده است، دعوتی بزرگ و شریعتی آسمانی و عادلانه می‌آورد که هرج و مرج اجتماعی را ریشه‌کن کرده و برای پیروانش، سعادت ابدی را ضمانت می‌کند و آنان را از اسارت بردگی برای غیرالله، نجات می‌دهد. تمامی این موارد، از مقدمات و نشانه‌های صداقت نبوت است.^(۲)

۶- پرورش رسول الله ﷺ در مکه مکرمه

شهر پاکی که الله ﷻ آن را برای ساخت نخستین خانه توحید و عبادت خالصانه و عبادات سالم برگزید.

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۹۶]

«همانا نخستین خانه‌ای که برای [عبادت] مردم قرار داده شده، همان است که در مکه وجود دارد، درحالی که پربرکت و [مایه] هدایت جهانیان است.»^(۳)

۱- نک: خلاصة السيرة، صص ۱۷-۱۹.

۲- همان، ص ۲۵.

۳- أخبار مکه في قديم الدهر وحديثه، فاکهی (۱۲۶)، ج ۵، ص ۱۹۰.

مبحث دوم:

گزیده‌ای از نسب و زندگی پیامبر ﷺ

نسب ایشان

محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان، که عدنان از قوم عرب و عرب از اولاد اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام است.^(۱)

نام مادر پیامبر صلی الله علیه و آله، آمنه؛ دختر وهب بن عبد مناف بن زهره است و زهره، برادرِ پدر بزرگ رسول الله صلی الله علیه و آله بود.

پدر پیامبر صلی الله علیه و آله با آمنه ازدواج کرد و به همراه وی، سه روز در خانه اقوام آمنه ایستاد و دیری نپایید که باردار شد، اما احساس سنگینی و ویار [تغییر اشتها و درخواست برخی از خوراکی‌ها] نکرد، چنانکه عادت زنان نیرومند و سالم این گونه است.^(۲) زمانی که مادر ایشان، باردار شد، خوابی دید، و این مطلب، قبلاً بیان گردید.

تولد پیامبر ﷺ

در سال ۵۷۱ م موافق با عام الفیل، رسول الله صلی الله علیه و آله با آفرینشی کامل، چهره‌ای زیبا و جسمی سالم به دنیا آمدند.^(۳)

۱- نک: جوامع السیره، ابن حزم، صص ۴-۶؛ الرّوض الأنف، ج ۱، صص ۲۳-۳۸، در این کتاب، نسب پیامبر صلی الله علیه و آله به تفصیل بیان گشته و اسامی مذکور، توضیح داده شده‌اند؛ حدائق الأنوار ومطالع الأسرار، ابن دبیع، ج ۱، ص ۹۴؛ سبیل الرّشاد فی هدی خیر العباد، ج ۱، صص ۲۳۵-۳۲۲؛ خلاصه السیره، صص ۱۱-۱۲؛ محمد رسول الله، احمد تیمور پاشا، ص ۲۸؛ موسوعة نضرة النعميم في مكارم أخلاق الرسول الكريم، ج ۱، ص ۱۹۲.

۲- نک: خلاصه السیره، صص ۱۳-۱۴؛ السیره النبویة الصّحیحة، أكرم عمری، ج ۱، صص ۹۰-۹۱.

۳- نک: حدائق الأنوار، ابن دبیع شافعی، ج ۱، ص ۲۹؛ خلاصه السیره، ص ۱۴؛ فقه السیره، محمد غزالی، تخریج احادیث: شیخ آلبنانی، صص ۵۸-۶۳.

هنوز به دنیا نیامده بودند که پدر ایشان وفات کرد و از این رو، پدربزرگ‌شان؛ عبدالمطلب سرپرستی پیامبر را بر عهده گرفت و مادرشان، سه روز ایشان را شیر داد و پس از آن، عبدالمطلب محمد ﷺ را به حلیمه سعديه سپرد تا ایشان را شیر دهد.

شرخوارگی پیامبر ﷺ در میان بنی سعد

قوم عرب عادت و رسم داشتند که فرزندان‌شان را به زنان شیرده بادیه‌نشین می‌سپردند، زیرا در بادیه، اسباب رشد و پرورش سالم جسمی وجود داشت.^(۱) بدون تردید حلیمه سعديه امور عجیبی را از این شیرخوار مشاهده نمود؛ از جمله اینکه وی با همسرش به وسیله ماده‌الاعی لاغر و بسیار گند رفتار، به مگه آمد و در راه بازگشت از مگه، درحالی که پیامبر ﷺ را در بغل داشت، این الاغ به سرعت می‌دوید و تمامی مرکب‌ها را پشت سر می‌گذاشت و باعث تعجب همسفران او شد. حلیمه می‌گوید که سینه‌اش، شیری نداشت و کودک شیرخوارش از شدت گرسنگی، همواره گریه می‌کرد، اما همین که محمد ﷺ سینه‌اش را به دهان گرفت، بسیار پر شیر شد، به گونه‌ای که سیدنا محمد ﷺ و کودکش را شیر می‌داد و هردو سیر می‌شدند.

همچنین نقل می‌کند که سرزمین قومش؛ بنی سعد خشک و بی‌آب و علف بود و زمانی که شیردهی این کودک نصیبش شد، سرزمین آن‌ها سرسبز و خرم گشت و حیوانات‌شان زیاد گشت و نداری و فقرشان تبدیل به آسایش و راحتی شد. پس از دو سال، حلیمه پیامبر ﷺ را به مادر و پدربزرگ ایشان که در مگه بودند، تحویل داد، اما از مادر رسول الله ﷺ خواست و اصرار کرد که اجازه دهد دوباره سیدنا محمد ﷺ نزد وی بمانند، چون برکت‌های پیامبر ﷺ را برای خویش مشاهده نموده بود. در نتیجه، آمنه موافقت کرد و حلیمه باری دیگر با این کودک به سرزمینش بازگشت درحالی که دلش لبریز از شادی بود.

پس از دو سال دیگر؛ یعنی وقتی محمد ﷺ ۴ ساله بودند، حلیمه ایشان را به مادرشان تحویل داد و آمنه تا زمان وفات خویش، سرپرستی پیامبر ﷺ را بر عهده

۱- جوامع السیره النبویه، ابن حزم اندلسی، صص ۶-۷؛ الرّوض الأنف، ج ۱، صص ۲۷۸-۲۸۶ و

گرفت و در آن هنگام، رسول الله ﷺ ۶ ساله بودند. عبدالمطلب نیز دو سال سرپرستی ایشان را بر عهده داشت و سپس از دنیا رفت و پیش از وفاتش، سفارش پیامبر ﷺ را به فرزندش ابوطالب؛ عموی رسول الله ﷺ کرد و او همان گونه که از خانواده‌اش، مواظبت می‌نمود، از سیدنا محمد ﷺ نیز نگهداری کرد.^(۱)

ابوطالب به سبب فقر و نداری، زندگی سختی داشت و از این رو، پیامبر ﷺ در رفاه و آسایش بزرگ نشدند و می‌توان گفت که این مورد، لطف و احسان الهی به این پیامبر بزرگ بود.

رسول الله ﷺ از زمانی که در میان بنی‌سعد زندگی می‌کردند، به همراه برادران رضاعی خویش، مشغول گوسفندچرانی بوده و برای ساکنان مکه، گوسفند می‌چراندند و با گرفتن مزد، از عهدهٔ خویش برمی‌آمدند و عمویشان را برای نفقه به زحمت نمی‌انداختند.

سفر پیامبر ﷺ با عموی خویش به شام و دیدار با بحیرای راهب

رسول الله ﷺ به همراه عموی‌شان؛ ابوطالب برای تجارت، به سرزمین شام رفتند درحالی که سنّ ایشان ۱۲ سال و ۲ ماه و ۱۰ روز بود. در آنجا، بحیرای راهب پیامبر ﷺ را دید و پس از اینکه مهر نبوت را در میان دو شانهٔ محمد ﷺ مشاهده نمود، به عموی ایشان مژده داد و وی را از دشمنی یهود علیه رسول الله ﷺ برحذر داشت.

سفر تجاری پیامبر ﷺ با اموال اُمّ المؤمنین خدیجه رضی الله عنها

ایشان باری دیگر با مال خدیجه رضی الله عنها؛ دختر خویلد به قصد تجارت، سفر نمودند و اُمّ المؤمنین خدیجه بیشتر از آنچه به دیگران می‌داد، به رسول الله ﷺ بخشید، زیرا در این تجارت، منافع فراوانی حاصل شد و بلکه منجر به سعادت وی در دنیا و آخرت گشت.

خدیجه رضی الله عنها داناترین و کامل‌ترین زن در میان قبیلهٔ قریش بود، به گونه‌ای که در دورهٔ جاهلی، ملقب به «طاهره» گشت، زیرا خویشتن‌دار و پاکدامن و برخوردار از فضایل آشکاری بود.

۱- نک: الرّوض الأنف، ج ۱، صص ۳۰۰-۳۰۱؛ أعلام النبوة، ماوردی، صص ۲۴۸-۲۴۹.

ازدواج رسول الله ﷺ با أم المؤمنین خدیجه رضی الله عنها

با توجه به سخنان برده خدیجه رضی الله عنها؛ یعنی میسرة درباره اخلاق والا و فضایل برتری که در سفر به شام، از محمد صلی الله علیه و آله دیده بود و نیز به سبب بشارت بحیرا به عموی پیامبر صلی الله علیه و آله در نخستین سفر ایشان به شام، خدیجه رضی الله عنها به پیامبر صلی الله علیه و آله علاقه‌مند شد و مشتاق ازدواج با ایشان گشت. او قبلاً ازدواج کرده و شوهرش از دنیا رفته بود و در نتیجه، این ازدواج مبارک صورت گرفت درحالی که پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۵ ساله و أم المؤمنین خدیجه رضی الله عنها تقریباً ۴۰ ساله بودند.

رسول الله صلی الله علیه و آله در زندگی خدیجه رضی الله عنها، همسر دیگری نگرفتند و أم المؤمنین خدیجه را از همه بیشتر دوست داشتند. خدیجه رضی الله عنها ۱۰ سال پس از بعثت وفات نمود و پیامبر صلی الله علیه و آله از وی بسیار یاد می‌کردند و از طرف او، صدقه داده و به دوستانش، هدیه می‌دادند. وی تمامی فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله را به دنیا آورد مگر ابراهیم که از کنیزک ایشان؛ ماریه قبطی بود.

مطالب قبلی، مختصری از اخبار و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از بعثت و شروع وحی بود.^(۱)

۱- نک: سنن ترمذی، شماره حدیث: ۳۶۲۰؛ دلائل النبوة، ج ۱، صص ۹۰-۹۲؛ الرّوض الأنف، ج ۱، صص ۳۱۳-۳۱۸ و ۳۲۲-۳۳۵؛ الخصائص الكبرى، سیوطی، ج ۱، ص ۲۲۶؛ خلاصة السيرة، صص ۱۵-۱۶؛ محمد رسول الله، احمد تیمور پاشا، صص ۳۵-۳۶؛ فقه السيرة، غزالی، صص ۶۸-۶۹.

مبحث سوم:

آغاز وحی

پیامبر ﷺ بزرگ شدند و زمانی که به مرز ۴۰ سالگی رسیدند و نیروی عقلی و جسمی ایشان کامل گشت، نخستین نشانه‌های وحی، خواب‌های صادقانه بود که هر خوابی می‌دیدند، همچون روشنی صبح همان‌گونه که در خواب دیده بودند، آشکار می‌شد.

خلوت پیامبر ﷺ در غار حرا و نزول وحی

سپس رسول الله ﷺ علاقه‌مند به خلوت و تنهایی شده و به غار حرا در مکه مکرمه می‌رفتند و در آنجا چندین شبانه‌روز، به عبادت پرداخته و سپس نزد اُمّ المؤمنین خدیجه رضی الله عنها بازگشته و خوراکی و نوشیدنی برمی‌داشتند. پیامبر ﷺ بر همین حالت بودند تا اینکه حقیقت با نزول قرآن کریم در ماه رمضان، به ایشان رسید و جبرئیل علیه السلام برای رسول الله ﷺ نمایان شد و نخستین آیات قرآن را از جانب پروردگار، به پیامبر ﷺ تعلیم داد. او گفت: ﴿أَقْرَأُ﴾، پیامبر ﷺ فرمودند: «ما أنا بقارئ!»؛ «من [که] خواننده نیستم [و نمی‌توانم بخوانم].» جبرئیل علیه السلام دوباره گفت: ﴿أَقْرَأُ﴾ و محمد ﷺ فرمودند: «ما أنا بقارئ!»؛ «من [که] خواننده نیستم [و نمی‌توانم بخوانم].» مرتبه سوم نیز همین درخواست و پاسخ تکرار شد و جبرئیل علیه السلام پس از هر یک از پاسخ‌های فوق، پیامبر ﷺ را به سینه‌اش می‌چسباند و محکم فشار می‌داد تا جایی که ایشان به زحمت و سختی می‌افتادند.

وقتی سیدنا جبرئیل در مرحله سوم، پیامبر ﷺ را رها کرد، نخستین آیات نازل شده از قرآن را بر رسول الله ﷺ تلاوت نمود:

﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۝ أَلَمْ نَكُنْ مِنْ لَدُنْكَ أَلَكْرَمُ ۝ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۝ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ [العلق: ۱-۵]

«[ای پیامبر ﷺ!] بخوان به نام پروردگارت که [هستی را] آفرید. [همان پروردگاری که] انسان را از خون بسته آفرید. بخوان، و پروردگارت [از همه] بزرگوارتر است. [همان] کسی که به وسیلهٔ قلم [نوشتن] آموخت. به انسان آنچه را نمی‌دانست، آموخت.»

با این آیات مهم که فرمان به فراگیری علم می‌دهد و ابتدای آفرینش انسان را روشن می‌سازد، نزول وحی بر پیامبر ﷺ شروع شد و ایشان درحالی که دل‌شان می‌لرزید، اما کاملاً استوار و محکم بودند، به نزد همسر خویش؛ خدیجه رضی الله عنها بازگشته و فرمودند: «زَمِّلُونِي، زَمِّلُونِي»؛ «[با پارچه‌ای] بپوشانید، مرا بپوشانید.» خدیجه رضی الله عنها این کار را انجام داد تا ترس و لرزش جسم ایشان از بین رفت و اُمّ المؤمنین خدیجه را باخبر ساخته و فرمودند: «لَقَدْ حَشِيتُ عَلَى نَفْسِي»؛ «بدون تردید برای خودم نگران شدم.»

اما خدیجه رضی الله عنها گفت: «هرگز، سوگند به الله متعال که او تو را رسوا و خوار نخواهد ساخت، زیرا صلۀ رحم را اجرا می‌کنی، مشکلات [دیگران] را به دوش می‌کشی، به [افراد] مستمند کمک می‌کنی، مهمان‌نواز هستی و در سختی‌ها، مردم را یاری می‌نمایی.»

این زن عاقل استدلال نمود فردی که برای مردم خیر و خوبی می‌خواهد، هرگز الله تعالی وی را خوار نخواهد کرد و سنّت الهی می‌طلبد که پاداش از جنس عمل باشد.

سپس اُمّ المؤمنین خدیجه به همراه پیامبر ﷺ نزد پسرعموی خویش؛ ورقه بن نوفل رفت که وی در دوران جاهلیت مسیحی شده بود و انجیل را به زبان عبری می‌نوشت و بر اثر پیری، نابینا گشته بود. خدیجه رضی الله عنها به او گفت: سخنان محمد صلی الله علیه و آله را بشنو. ورقه پرسید: ای پسرِ برادرم! چه دیدی؟ رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه مشاهده کرده بودند را به او خبر دادند و ورقه گفت: این همان ناموسی^(۱) است که بر موسی علیه السلام نازل شد، ای کاش من جوان می‌بودم و ای کاش زمانی که قومت تو را بیرون می‌کنند، من زنده باشم!

پیامبر ﷺ فرمودند: «أَوْخُرَجِي هُم؟!»، «آیا آنان مرا بیرون می‌کنند؟!»، ورقه پاسخ داد: «آری، هرگز کسی مثل آنچه تو آوردی را نیاورده، مگر اینکه با وی دشمنی شده و اگر

۱- ناموس یعنی رازدار پادشاه و بنا بر قولی، صاحب راز خیر و جاسوس صاحب راز شر را گویند؛ نک:

تا آن زمان زنده بمانم، تو را با تمام وجود کمک خواهم کرد.» پس از آن، ورقه وفات نمود و وحی مدّتی قطع گردید.^(۱)

به مدّت ۳ سال، وحی نازل نشد و در این زمان، آمادگی پیامبر ﷺ زیاد گشت و اشتیاق و علاقه ایشان، شدّت گرفت.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «بَيْنَا أَنَا أُمِّي، سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ، فَرَفَعْتُ بَصْرِي قِبَلَ السَّمَاءِ، فَإِذَا الْمَلِكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِجْرَاءِ، قَاعِدٌ عَلَى كُرْسِيِّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَجِئْتُ^(۲) مِنْهُ، حَتَّى هَوَيْتُ إِلَى الْأَرْضِ، فَجِئْتُ أَهْلِي فَقُلْتُ: زَمِّلُونِي زَمْلُونِي^(۳)؛ «در حالی که راه می‌رفتم، ناگهان صدایی از آسمان شنیدم، چشمانم را به سمت آسمان بلند کردم، همان فرشته‌ای که در غار حراء نزد آمد را دیدم که بر روی صندلی موجود در بین آسمان و زمین، نشسته بود. من از این [صحنه] ترسیدم و بر زمین افتادم. سپس نزد خانواده‌ام آمده و گفتم: مرا [با پارچه‌ای] بپوشانید، مرا بپوشانید.»

رسول الله ﷺ فرمودند که از این ماجرا ترسیدند، اما این وحشت کمتر از ترس موجود در نخستین مرحله وحی بود. سپس به خانه بازگشته و با لباس یا پارچه‌ای پوشانده شدند.

پس از آن، الله ﷻ آیات زیر را بر ایشان نازل فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴿٢﴾ وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ ﴿٣﴾ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ﴿٤﴾ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴿٥﴾

[المدثر: ۱-۵]

«ای جامه بر سر کشیده! برخیز و بیم ده و پروردگارت را بزرگ شمار و لباس‌هایت را پاکیزه دار و از پلیدی دوری کن.»

یعنی ای جامه به خود پیچیده! برخیز و مردم را به وسیله قرآن کریم، بیم بده و دعوت و رسالت الهی را به آنان برسان و لباس و اعمال را از آلودگی‌های شرک پاک نما و از بت‌ها دوری کن و از مشرکان و بت‌پرستان، بیزار و متنفر باش.

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۴۹۵۳؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۶۱؛ الرّوض الأنف، ج ۱، ص ۳۹۶؛ خلاصة السيرة، صص ۱۹-۲۰.

۲- به معنای «ترسیدم» است؛ نک: النّهية في غريب الحديث، ابن اثير، ج ۱، ص ۲۲۸.

۳- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۲۳۸؛ الرّوض الأنف، ج ۱، صص ۴۲۰-۴۲۲.

پی‌درپی نازل شدن وحی و رساندن دعوت و پیام الهی توسط پیامبر ﷺ

سپس وحی شدت گرفت و پشت سر هم نازل می‌شد و رسول الله ﷺ رسالت و دعوت پروردگار خویش را به مردم می‌رساندند، زیرا الله تعالی ایشان را از طریق وحی، فرمان داده بود تا مردم را به پرستش الله یگانه و پذیرش دین اسلام فرا خواند؛ همان دینی که الله ﷻ آن را برای مردم پسندید و ادیان دیگر را منسوخ ساخت. بنابراین پیامبر ﷺ مردم را براساس حکمت و موعظه نیک و مجادله و مناقشه به روش احسن، برای پرستش الله بی‌همتا و پذیرش دین اسلام فرا می‌خواندند.^(۱)

نخستین افرادی که دعوت رسول الله ﷺ را پذیرفتند، اُمّ المؤمنین خدیجه از میان زنان، ابوبکر صدیق از بین مردان و علی بن ابی‌طالب ﷺ از میان کودکان بودند. پس از آن، مردم پی‌درپی مسلمان می‌شدند و در نتیجه، اذیت و آزار مشرکان علیه رسول الله ﷺ زیاد گشت و ایشان را از مکه بیرون کردند و یارانشان را با سخت‌ترین شکنجه‌ها اذیت نمودند. بنابراین پیامبر ﷺ به مدینه هجرت کردند و نزول وحی ادامه یافت و محمد ﷺ به دعوت و جهاد و فتوحات خویش ادامه داده تا اینکه پیروزمندانه به مکه بازگشته و آنجا را فتح کردند.

سپس الله ﷻ دین را برای ایشان کامل ساخت و چشمان پیامبر ﷺ را با عزت و قدرت اسلام و پیروزی مسلمانان، خنک کرد و بالاخره در سن ۶۳ سالگی از دنیا رفتند که از این ۶۳ سال، ۴۰ سال پیش از نبوت و ۲۳ سال در زمان نبوت و رسالت ایشان بود.^(۲)

الله متعال رسالت‌های آسمانی را با دین اسلام و رسالت پیامبر ﷺ به پایان برد و اطاعت از ایشان را بر تمامی انسان‌ها و جنیان واجب گرداند؛ هرکس از رسول الله ﷺ پیروی نماید، در دنیا خوشبخت می‌گردد و در آخرت، وارد بهشت می‌شود، اما کسی که نافرمانی کند، در دنیا بدبخت شده و در آخرت، وارد دوزخ می‌گردد.

۱- نک: خلاصة السيرة، ص ۲۱.

۲- نک: جوامع السيرة، صص ۶-۷.

پس از وفات پیامبر ﷺ، صحابهؓ راهشان را ادامه داده و دعوتشان را به مردم رساندند و به وسیلهٔ اسلام، کشورها را فتح نمودند و دین حق را در سرتاسر دنیا منتشر و گسترش دادند.

دین رسول الله ﷺ تا قیامت باقی خواهد ماند.

پس دیدگاه تو دربارهٔ این فرد اُمّی که در میان افراد اُمّی پرورش یافت و دست به چنین اصلاحی زد، چیست؟ اصلاحی که تاریخ تمامی بشر را در زمینهٔ احکام و سیاست و سایر امور دینی و دنیوی تغییر داد! و این اصلاح به همراه زبان وی، در مدّت یک قرن، از حجاز به دورترین و آخرین مرزهای اروپا و آفریقا از سمت غرب و به مرزهای چین از سمت شرق رسید و تمامی ملّت‌ها در برابرش سر فرود آوردند و دولت‌ها خوار و ذلیل شدند و قبل از جسم‌ها، دل‌ها به آن روی آورده و نتیجهٔ تمامی فتوحاتش، تمدّن، آبادانی، عدالت، رحمت و پیدایش علوم عقلی و تجربی بر دستان این اُمّت بود؛ اُمّتی که فاصلهٔ چندانی با دوران اُمّیت خویش نداشتند و اُمّتی که قرآن کریم آنان را تزکیه نمود و فهماند که اصلاح انسان منجر به اصلاح جهان و هستی می‌شود. پس آیا امکان دارد این موارد بوسیلهٔ چیزی غیر از وحی پروردگار حکیم و علیم و تأییدی آسمانی از سوی آفریدگار عزیز و قدیر و رحیم، صورت گرفته باشد؟^(۱)

بخش دوم:

اخلاق و اسراری از سیره پیامبر ﷺ

مبحث اول: اخلاق رسول الله ﷺ

مبحث دوم: رحمت در سیره پیامبر ﷺ

مبحث سوم: برخی از اسرار سیره پیامبر ﷺ

مبحث اول:

اخلاق پیامبر ﷺ

پیامبر ما محمد ﷺ بهترین مردم و پاک‌ترین، بلندمرتبه‌ترین، باارزش‌ترین و خوش‌اخلاق‌ترین انسان‌ها و گرمی‌ترین آن‌ها نزد الله تعالی است. الله متعال از روی علم و آگاهی، ایشان را برگزید و به وسیله رسالت، گرمی داشت و با وحی تأیید نمود. الله تعالی رسول الله ﷺ را بر صفاتی پسندیده و ویژگی‌هایی نیکو آفرید، سپس ایشان را به زیبایی ادب نمود و به نکویی پرورش داد و از این رو، اخلاق پیامبر ﷺ [بر اساس] قرآن کریم بود، چنانکه وقتی از اُمّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها درباره اخلاق ایشان سؤال شد، همین پاسخ را داد.

هدف اصلی تأدیب و تهذیب، پیامبر ﷺ بوده و سپس این نور از ایشان به تمامی مخلوقات می‌تابد؛ به عبارتی دیگر، رسول الله ﷺ به وسیله قرآن کریم، تأدیب و تهذیب شدند، سپس انسان‌ها توسط ایشان، مؤدب گشتند و زمانی که الله تعالی آفرینش و صفات پیامبر ﷺ را کامل نمود، در توصیف این انسان بزرگ فرمود:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [القلم: ۴]

«و قطعاً تو [ای محمد ﷺ] بر اخلاق و خوی بسیار عظیم و والایی هستی.»
علما سخنان و مطالبی را درباره صفات و اخلاق پیامبر ﷺ نگاشته‌اند. آنان در مورد بردباری، عفو، مهربانی، دلسوزی، حیا، دلیری، بخشندگی، بزرگواری، صداقت، نکویی، وفاداری، امانتداری، ایثار، فروتنی، خوش‌اخلاقی و نرمی و خوش‌برخوردی و امثال این صفات که رسول الله ﷺ در تمامی آن‌ها به اوج رسیده بودند، سخن گفته‌اند.
کسی که به پیامبر ﷺ اقتدا نماید و از اخلاق ایشان الگو بگیرد، در قوی‌ترین و بهترین پناهگاه قرار دارد.

پیروی از رسول الله ﷺ باعث عزّت و حفاظت و یاری آدمی می‌شود، همان‌گونه که منجر به هدایت و رستگاری و نجات می‌گردد. الله ﷻ سعادت دنیا و آخرت را در پیروی از پیامبر ﷺ و بدبختی دنیا و آخرت را در نافرمانی از ایشان نهاده است. بنابراین پیروان محمد ﷺ برخوردار از هدایت، امنیت، رستگاری، عزّت، حمایت، یاری، محبّت، تأیید و زندگی خوش در دنیا و آخرتند.

اما مخالفان ایشان دچار خواری، حقارت، ترس، گمراهی، رسوایی و بدبختی در دنیا و آخرت می‌شوند.^(۱)

بر این اساس، انتشار و گسترش صفات پسندیده و اخلاق کریمانهٔ پیامبر ﷺ بهترین و استوارترین راه برای ریشه‌کن‌ساختن فساد و شکست باطل و بلکه نردبان عزّت و سعادت و راه آرامش و نجات است.

در ادامه، به طور مختصر مطالبی از آنچه عالمان دربارهٔ اخلاق پیامبر ﷺ ثبت نموده‌اند، بیان می‌گردد بدون بیان سندها یا دادن ارجاعات فراوان، زیرا این نوشتار گنجایش شرح و تفصیل را ندارد.

برخی از مطالبی که در مورد اخلاق رسول الله ﷺ گفته شده، از این قرار است:

ایشان بردبارترین، دلیرترین، عادل‌ترین و عقیف‌ترین مردم بودند.

پیامبر ﷺ بخشنده‌ترین انسان‌ها به شمار می‌رفتند، به گونه‌ای که هرگز دینار و درهمی را در شب، نزد خویش نگه نمی‌داشتند و اگر مالی از ایشان باقی می‌ماند و کسی را نمی‌یافتند که این مال را به او بدهند و شب فرا می‌رسید، به منزل نمی‌آمدند تا اینکه آن مال را به فرد نیازمند داده و خود را راحت می‌کردند.

از آنچه الله متعال به ایشان بخشیده بود، فقط قوت و روزی یک سال خویش را برمی‌داشتند که معمولاً خرما و جو بود و بقیهٔ اموال را در راه رضایت الله تعالی انفاق نموده و هر قدر که از ایشان درخواست می‌شد، می‌بخشیدند و حتی گاهی اوقات، از ذخیرهٔ سالانهٔ خویش انفاق نموده و پیش از پایان سال، خودشان نیاز به آن مال داشتند اگر مال دیگری به دست نمی‌آوردند.

سیدنا محمد ﷺ کفش خویش را وصله و لباس خود را پینه می‌زدند. در کارهای خانه کمک می‌کردند و در تکه‌نمودن گوشت، با خانوادهٔ خویش همراهی می‌نمودند.

باحیاترین مردم بوده و هرگز چشمان خویش را در چهره کسی خیره و ثابت نگه نداشتند.

دعوت و مهمانی برده و فرد آزاد را می‌پذیرفتند و هدیه دیگران را قبول می‌کردند، اگرچه یک جرعه شیر یا ران خرگوشی می‌بود و بر این اکتفا نموده و آن را می‌خوردند، اما صدقه را قبول نمی‌کردند و دعوت و مهمانی کنیزک و فرد مسکین را اجابت می‌کردند.

برای رضای الله تعالی و نه برای خویش خشمگین می‌شدند؛ از شدت گرسنگی، سنگ به شکم می‌بستند، آنچه حاضر بود را خورده و هرچه یافت می‌شد را رد نمی‌کردند و از خوردن غذای حلال، سر باز نمی‌زدند. اگر خرما بدون نان می‌یافتند، آن را می‌خوردند و اگر گوشت بریان هم می‌بود، آن را تناول می‌کردند. نان گندم یا نان جو و حلوا یا عسل برایشان فرقی نداشت. اگر شیر بدون نان می‌یافتند، به همان شیر اکتفا کرده و اگر خربزه و کدو و امثال آن یا خرمایی می‌یافتند، آن را تناول می‌کردند.

پیامبر ﷺ به عیادت بیماران می‌رفتند، در تشییع جنازه‌ها شرکت می‌کردند و بدون نگاهبان و محافظ، به تنهایی در میان دشمنان می‌رفتند.

ایشان متواضع‌ترین، باوقارترین، بی‌تکبرترین و بلیغ‌ترین مردم بودند با وجود اینکه سخن‌شان طولانی نمی‌شد. همچنین خوشروترین انسان‌ها به شمار می‌رفتند و چیزی از امور دنیا، آرامش رسول الله ﷺ را بر هم نمی‌زد و برایشان مهم نبود.

هر لباسی که می‌یافتند، آن را می‌پوشیدند؛ گاهی اوقات، دستار و عبا، در برخی موارد، پارچه سیاه یمانی و گاهی اوقات، جبه‌ای پشمین بر تن می‌کردند و هر لباس و پوشش جایزی که یافت می‌شد را می‌پوشیدند.

پیامبر ﷺ بر هر مرکبی، سوار می‌شدند؛ گاهی بر اسب، گاهی بر شتر، برخی اوقات بر قاطر سفید خالدار [با خال‌های سیاه]، گاهی بر الاغ و در برخی موارد نیز پیاده و پابرهنه راه می‌رفتند.

با فقیران می‌نشستند و به همراه مسکینان غذا می‌خوردند. انسان‌های خوش‌اخلاق را گرمی داشته و با نیکی به بزرگان و شرافتمندان، با آنان دوست می‌شدند. صلۀ رحم را با خویشاوندان رعایت می‌کردند بدون اینکه کسی را بر دیگران ترجیح دهند.

هرگز بر کسی ستم نکرده و عذرخواهی افراد را می‌پذیرفتند. مزاح می‌کردند، اما فقط حقیقت را بر زبان می‌آوردند. تبسم می‌کردند نه قهقهه، با خانواده خویش مسابقه می‌دادند و اگر صدایی در نزد ایشان بلند می‌شد، صبر می‌نمودند. تمامی اوقاتشان را در راه رضایت الله تعالی یا برای انجام امور ضروری خویش می‌گذراندند.

انسان مسکین را به سبب فقر و نداری تحقیر نمی‌کردند و از پادشاه و حاکم به سبب پادشاهی‌اش نمی‌ترسیدند و هردو تا را به طور یکسان و برابر، به سوی الله ﷻ فرا می‌خواندند. بدون تردید الله متعال به پیامبر سیره‌ای والا و سیاستی کامل بخشیده بود، درحالی که ایشان امی بودند و هرگز چیزی را نخوانده و ننوشتند.

در سرزمین جهالت و صحرا، در حالت فقر و چراندن گوسفندان رشد و پرورش یافتند درحالی که پدری نداشتند، اما الله تعالی تمامی محاسن اخلاق، شیوه‌های ستوده، اخبار اولین و آخرین، اسباب نجات و رستگاری در آخرت، عوامل کامیابی و رهایی در دنیا، فراگیری خوبی‌ها و فضیلت‌ها و ترک زواید و امور غیرضروری را به ایشان آموخت.

رسول الله ﷺ هرگز کسی از مؤمنان را دشنام ندادند، بلکه همواره آرزوی بخشش و رحمت برای آنان داشتند و هرگز زن یا خادمی را نفرین نکردند.

هرگز فردی را با دست خویش نزدند مگر اینکه در راه الله متعال و جهاد می‌بود. هرگز از کسی انتقام نگرفتند مگر در جایی که حرمت الهی شکسته می‌شد. هرگاه در میان دو کار مخیر می‌شدند، آسان‌ترین کار را اگر منجر به گناه یا قطع صلۀ رحم نمی‌شد، انتخاب می‌کردند و به شدت از گناه و قطع صلۀ رحم پرهیز می‌کردند و در این زمینه، بهترین مردم بودند.

هر فرد آزاد، برده یا کنیزی که نزدشان می‌آمد، در برطرف نمودن نیازش، به او کمک می‌کردند.

درشت‌خو و سنگدل نبودند و در بازارها فریاد نمی‌زدند. پاسخ بدی را با بدی نمی‌دادند، بلکه می‌بخشیدند و صرف نظر می‌کردند.

یکی از ویژگی‌های اخلاقی رسول الله ﷻ این بود که هرکس را می‌دیدند، ابتدا ایشان سلام می‌کردند و فردی که برای کاری نزدشان می‌آمد، صبر می‌کردند تا اینکه کارش تمام شود و خود آن فرد کار خویش را به پایان برد.

اگر کسی دست پیامبر ﷺ را می‌گرفت، تا زمانی که خود آن فرد دستش را رها می‌کرد، پیامبر ﷺ دست او را می‌گرفتند و وقتی با یکی از یارانشان دیدار می‌کردند، ایشان شروع به مصافحه نموده، دستش را می‌گرفتند و انگشتانش را گرفته و فشار می‌دادند.

در اغلب موارد، هنگام نشستن دو پای خویش را بلند کرده و آن‌ها را با دست می‌گرفتند؛ مثل اینکه انسان دو پایش را با پارچه‌ای ببندد. محلّ نشستن ایشان از محلّ نشستن صحابه ﷺ تشخیص داده نمی‌شد، زیرا هر جا که خالی بود، می‌نشستند و هرگز پاهای خویش را در جلوی یارانشان دراز نکردند تا مکان را بر کسی تنگ کنند مگر اینکه محلّ وسیعی می‌بود.

هرکس که نزد ایشان می‌آمد را گرمی می‌داشتند و بسا اوقات لباس خویش را پهن نموده تا فردی که هیچ نوع خویشاوندی و رابطه شیرخوارگی با ایشان نداشت، بر روی آن بنشیند.

متکای خویش را به فردی که نزدشان می‌آمد، می‌دادند و اگر آن فرد نمی‌پذیرفت، آن قدر اصرار می‌کردند تا وی قبول می‌کرد.

هرکسی که با پیامبر ﷺ دوست می‌شد، گمان می‌کرد که او را از همه بیشتر دوست و گرمی می‌دارند و رسول الله ﷺ به تمامی کسانی که در مجلس ایشان حضور داشتند، به یک اندازه نگاه می‌کردند و به سخنانشان گوش داده و با آنان سخن گفته و نیکی و توجه می‌نمودند.

مجلس پیامبر ﷺ، مجلس وقار، بردباری، حیا، خوبی و امانتداری بود و در آنجا صدایی بلند نمی‌گشت، حرمت‌ها شکسته نمی‌شد و لغزش‌ها تکرار و منتشر نمی‌گشت. شکسته‌نشدن حرمت‌ها یعنی اینکه آبروی مردم حفظ می‌گشت و از آنان به بدی یاد نمی‌شد. بنابراین مراد از حرمت‌ها، آبرو و اسرار مردم است.

لغزش یعنی سخن یا عمل ناپسندی که به طور ناگهانی و غیرارادی صادر شود و مراد این است که همنشینان رسول الله ﷺ رازنگهدار بوده و از کار بیهوده پرهیز می‌نمودند و اگر کسی از آنان دچار لغزش می‌شد، افراد حاضر در آن جلسه، خبرپراکنی و رسواسازی نمی‌کردند.

این صفت یکی از آداب بزرگ و مهم قوم عرب به شمار می‌رود، چنانکه وداک بن تمیل؛ یکی از شاعران حماسه‌سرا می‌گوید:

وَأَحْلَامٌ عَادٍ لَا يَخَافُ جَلِيسَهُمْ إِذَا نَطَقَ الْعَوْرَاءَ غَرْبُ لِسَانٍ

و عاقلان قوم عاد که همنشین‌شان ترسی ندارد اگر فردی که سخنش نامفهوم و پیچیده است، سخن ناپسندی بر زبان آورد [چون می‌دانند که آنان رازنگهدارند].

همچنین در آن مجلس، وقتی پیامبر ﷺ سخن می‌گفتند، صحابه رضی الله عنهم سخنان را قطع نمی‌کردند و هرگاه ایشان ساکت می‌شدند، آنان شروع به سخن گفتن می‌نمودند. در نزد رسول الله ﷺ، با یکدیگر اختلاف و مخاصمه نمی‌کردند و اگر اختلاف و نزاعی داشتند، آن را ادامه نمی‌دادند و طولانی نمی‌کردند. اگر فردی از آنان سخن می‌گفت، سکوت می‌کردند و به سخنانش گوش می‌دادند تا حرفش تمام می‌شد. حتی به سخنان آخرین نفری که در نزد رسول الله ﷺ سخن می‌گفت، به اندازه همان نفر اول، توجه و دقت می‌کردند.

پیامبر ﷺ با آنان می‌خندیدند و از آنچه آنان تعجب می‌کردند، اگر آداب و شرایط رعایت می‌گشت، ایشان نیز شگفت‌زده می‌شدند.

اگر فردی ناشناس با گفتار یا پرسش خود، پیامبر ﷺ را آزار می‌داد، ایشان صبر می‌کردند

به گونه‌ای که گاهی اوقات، صحابه رضی الله عنهم این کار را نمی‌پسندیدند، اما در جلوی پیامبر ﷺ بی‌ادبی و پیشدستی نمی‌کردند و از صبر و مهربانی و برآورده‌ساختن خواسته‌نیازمند که پیامبر ﷺ به آنان آموخته بودند، سر باز نمی‌زدند.

یکی از صفات پیامبر ﷺ این بود که اصل گفتگو را رعایت می‌کردند؛ کسی که - با عدالت و انصاف - سیره ایشان را بررسی نماید، به وضوح می‌بیند که رسول الله ﷺ از این لحاظ، در برترین درجه و بالاترین مقام و زیباترین آداب و والاترین شیوه قرار دارند.

این موضوع عجیب نیست، زیرا پیامبر ﷺ بهترین مردم بودند و سیره ایشان برترین نمونه از زندگی بشر است.

رسول الله ﷺ در شرایط و حالات متفاوتی از صلح و جنگ و سختی و آسانی زندگی کردند و با وجود این، فرستاده‌ای برگزیده، سروری مورد اطاعت، پدري مهربان، همسری وفادار، معلّمی نمونه و دوستی صمیمی بودند.

پیامبر ﷺ با کوچک و بزرگ، نیکوکار و بدکار، مؤمن و کافر، محارب و متخاصم و غیر آن، مرد و زن و آشنا و بیگانه، رفتار و نشست و برخاست داشتند و در تمامی این شرایط و رفتارها، گفتگو را به عنوان اصلی عملی و نه صرفاً زبانی رعایت می‌کردند و به گونه‌ای نبود که این معیار و قانون، هیچ معنویّت و اعتباری در واقع نداشته باشد.

رسول الله ﷺ یارانسان را به قصد اکرام و دل‌جویی، با کنیه صدا می‌زدند و اگر کسی کنیه نمی‌داشت، برایش کنیه می‌ساختند و با همان کنیه شناخته و نامیده می‌شد. همچنین زانی که فرزند داشتند را با کنیه صدا می‌زدند و برای زانی که بچه نداشتند، کنیه تعیین می‌کردند و حتّی با کنیه‌ساختن برای کودکان، دل آنان را به دست می‌آوردند.

پیامبر ﷺ از همه دیرتر خشمگین می‌شدند و از همه زودتر آشتی می‌کردند، مهربان‌ترین و بهترین بشر برای مردم بودند و هرگز به گونه‌ای سخن نمی‌گفتند که کسی ناراحت شود.

برخی از صفات و ویژگی‌های پیامبر ﷺ بیان گردید و از الله تعالی می‌خواهیم که به ما توفیق دهد به بهترین روش از پیامبر ﷺ پیروی نماییم و الگو گیریم و با راهنمایی ایشان، راه یابیم.^(۱)

۱- برای اطلاعات بیشتر، نک: السّمائل المحمّديّة، ترمذی، تحقیق: محمّد عقیف زعبی، صص ۱۸۶-۲۸۰ و ۲۶۲-۲۸۳؛ الأنوار فی سّمائل النّبی المختار، بغوی، تحقیق: ابراهیم یعقوبی، ج ۱، صص ۱۶۱-۳۵۸؛ أخلاق النّبی ﷺ، ابوشیخ اصفهانی، تحقیق: عصام الدّین صباطی، صص ۱۳-۹۸؛ دلائل النّبوة، ابونعیم، صص ۵۵۱-۶۵۶؛ إحياء علوم الدّین، ج ۲، صص ۳۵۷-۳۸۷؛ سّمائل الرّسول ودلائل نبوّته وفضائله وخصائصه، ابن کثیر، ج ۱، صص ۷۳-۱۵۲؛ الحوار فی السّیرة النّبویّة، صص ۲۳۸-۲۴۵.

مبحث دوم:

رحمت در سیره نبوی

الله متعال در توصیف پیامبر ﷺ و با بیان احسان بر امت اسلامی می‌فرماید:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ ۗ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]

«پس به [سبب] رحمت الهی است که تو با آنان نرم‌خو [و مهربان] شدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی، قطعاً از اطرافت پراکنده می‌شدند. بنابراین از آنان در گذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها، با آنان مشورت کن و هرگاه که تصمیم گرفتی، بر الله توکل نما، زیرا که الله تعالی توکل‌کنندگان را دوست دارد.»

شیخ محمد طاهر بن عاشور رحمته در تفسیر آیه فوق می‌گوید: «نرمی مذکور در این آیه، مجاز از خوش‌خلقی و گشاده‌رویی با امت اسلام و صرف‌نظر از آزار و ستم مشرکان و بخشش لغزش‌هاست.»^(۱)

همچنین می‌گوید: «الله متعال محمد ﷺ را درحالی که بر رحمت و مهربانی آفریده شده بودند، فرستاد و از این رو، نرمی ایشان رحمتی از جانب الله تعالی به مسلمانان برای اجرای شریعت اسلام بدون سهل‌انگاری و به نرمی و با کمک بر دسترسی و عمل به آن بود. به همین سبب، نرمی پیامبر ﷺ را با رحمت الهی که در وجود ایشان نهاده شده است، بیان فرمود، زیرا رسول الله ﷺ برای تمامی مردم مبعوث گشتند، اما الله ﷻ براساس حکمتی که اراده نموده بود، خواست ابتدا دعوت ایشان در میان قوم عرب قرار گیرد و سپس آنان دین اسلام را به جهانیان برسانند.

قوم عرب مشهور به غیرت و نپذیرفتن ستم و سلامت فطرت و زودفهمی بودند. آنان نخستین کسانی بودند که دین را دریافت کردند و به همین علت، شدت و تندخویی شایسته این قوم نبود و برای تبلیغ و رساندن شریعت به آنان، نیاز بود که از

۱- تفسیر التّحریر والتّنویر، محمد طاهر بن عاشور، ج ۴، ص ۱۴۵.

این صفات دست کشند و از این طریق، دشمنی و ستیزه‌ای که تنها مانع در میان آنان و پذیرش حقیقت بود را رها کنند.

نقل شده که بخشش و عفو و رحمت رسول الله ﷺ باعث مسلمان شدن افراد فراوانی شد. عیاض رحمته برخی از این موارد را در کتاب الشفا آورده است.^(۱) الله متعال در توضیح اینکه رسالت پیامبر ﷺ رحمتی برای تمامی جهانیان است، می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۷]

«و [ای پیامبر ﷺ]! تو را فقط رحمتی برای جهانیان فرستادیم.»

آیه فوق با قوی‌ترین اسلوب تأکید؛ یعنی اسلوب حصر، رحمت بودن پیامبر ﷺ را تأیید و تأکید نمود و ادات و ابزار این اسلوب، حروف نفی و استثناست و بنابراین نشان می‌دهد که رحمت مزبور، عام و فراگیر است.

ابن قیّم رحمته می‌گوید: «صحيح‌ترین دیدگاه درباره آیه: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۷]، این است که آیه مذکور عام بوده و این مورد را به دو صورت می‌توان بیان کرد:

۱. اینکه تمامی جهانیان از رسالت رسول الله ﷺ فایده بردند؛ پیروان‌شان به سعادت دنیا و آخرت رسیدند و دشمنان پیامبر ﷺ که علیه ایشان جنگیدند نیز تسریع در کشته‌شدن و مرگ آنان، برایشان بهتر از زندگی بود، چون اگر زنده می‌ماندند، عذابشان در آخرت، بیشتر و شدیدتر می‌گشت و از آنجا که بدبختی بر آنان مقدر شده بود، برای آنان، تسریع در مرگ بهتر از عمر طولانی به همراه کفر بود.

هم‌پیمانان پیامبر ﷺ نیز در سایه پیمان و ضمانت ایشان زندگی کردند و به سبب پیمانی که بستند، بدی‌هایشان کمتر از افرادی که علیه پیامبر ﷺ جنگیدند، بود. و منافقان به سبب اظهار ایمان، خون و اموال و خانواده و احترام‌شان حفظ گردید و احکام مسلمانان؛ همچون ارث و ... بر آنان اجرا گشت.

ملت‌هایی که از پیامبر ﷺ دور بودند نیز از این طریق فایده بردند که الله تعالی به سبب رسالت ایشان، عذاب عمومی را از ساکنان زمین برداشت و در نتیجه، تمامی جهانیان از رسالت پیامبر ﷺ نفع بردند.

۲. پیامبر ﷺ رحمت برای هر انسانی بودند، اما مؤمنان این رحمت را پذیرفتند و در دنیا و آخرت، از آن بهره بردند، ولی کافران آن را رد نمودند و عمل‌شان باعث نشد که رحمت‌بودن رسول الله ﷺ از بین برود، بلکه فقط این افراد آن را انکار کردند؛ مانند اینکه گفته شود: فلان چیز دوی فلان بیماری است و اگر کسی از آن استفاده نکند، دوا بودنش برای فلان بیماری از بین نمی‌رود.^(۱)

ابن عاشور رحمته در تفسیر آیه مزبور چنین می‌آورد: «این آیه مشتمل بر وصفی جامع و فراگیر برای بعثت پیامبر ﷺ است. برتری آن بر سایر شرایع این است که عام و مداوم؛ یعنی رحمت برای تمامی جهانیان است.»^(۲)

وی در ادامه می‌گوید: «این موضوع به دو صورت آشکار می‌گردد: اول اینکه نفس پاک ایشان آمیخته و خوگرفته به ویژگی رحمت است و دوم اینکه احکام شریعت اسلام باعث گسترش و شمول رحمت می‌گردد.»^(۳)

۱- جلاء الأفهام في فضل الصلاة والسلام على خير الأنام، ابن قیّم، ص ۹.

۲- تفسیر التّحریر والتّنویر، ج ۷، ص ۱۶۴-۱۶۵.

۳- همان، ص ۱۶۶-۱۶۷؛ برای اطلاعات بیشتر، نک: الرّحمة والعظمة في السّيرة النبویّة.

مبحث سوم:

برخی از اسرار سیره نبوی

سیره درخشان و زیبای پیامبر ﷺ سرشار از درس‌هایی آموزنده و دارای اسرار فراوانی است؛ از جمله:

۱- هر اندازه درباره سیره نبوی نوشته و گفته شود، پایانی ندارد

زندگی‌نامه افراد بزرگ - به طور کل - اگر یک یا چندین مرتبه بیان یا نوشته شود، تمام می‌گردد و سخن در این زمینه کاری تکراری به شمار می‌رود و همان تلاش پیشینیان، متأخران را از تحقیق و نگارش در این باره، بی‌نیاز می‌سازد.

اما مورخان و راویان از ابتدای اسلام تاکنون به سیره پیامبر ﷺ توجه نموده و کتاب‌های فراوانی به چندین زبان نوشته شده و هنوز هم موضوعی جدید به شمار می‌رود و بلکه - با وجود فراوانی مطالب و سخنانی که در این مورد بیان می‌گردد - روز به روز بر تازگی و جذابیّتش افزوده می‌شود.

بر این اساس، اگر بخواهی درباره موضوعی از موضوعات علمی، فکری، اخلاقی، رفتاری، اجتماعی، سیاسی، بیانی و بلاغی، زبانی و... تحقیق نمایی، موارد فراوانی را در سیره رسول الله ﷺ می‌یابی که هدف و نیاز پژوهشگر را برآورده می‌سازد و علاوه بر این، مطالب دیگری نیز برای کسی که بیشتر بخواهد، وجود دارد. بنابراین سیره نبوی چشمه بزرگ و لبریزی است که خیر بیرون می‌ریزد و با وجود تفاوت در علاقه‌ها و گرایش‌ها، تمامی مردم از آن بهره می‌برند. هرچند موضوعی که سیره نبوی آن را بررسی می‌نماید متکی بر تجربه و فکری که براساس دلیل و برهان باشد و به وسیله آن ردّ و نقض شود، نیست - یعنی مانند نظریه‌های علمی که با گذشت زمان، دچار تجدید و تغییر می‌شوند، نیست - و بلکه از لحاظ اصل و مبدأ، بر پایه نقل و روایت است و با وجود این، میدان و زمینه وسیعی برای استنباط احکام، قوانین، قواعد علوم، محاسن آداب و اخلاق و امثال آن به شمار می‌رود.^(۱)

۲- ستم بر مقام نبوت باعث انتشار فضایل پیامبر ﷺ می‌گردد

چقدر دشمنان اسلام از روی نادانی یا انکار حقیقت، بر سیره نبوی ستم روا داشتند و به نتیجه‌ای نرسیدند! و بسا اوقات این ستم باعث شد که پژوهشگران از روی انصاف و شناخت حقیقت، به آن توجه کنند و در نتیجه، حقیقت و خیر یا بخشی از آن را بیابند!

۳- الله ﷻ مردم را در توجه به سیره نبوی، به دو گروه تقسیم نمود

می‌توان گفت از احسانات الله تعالی بر پیامبرش ﷺ این بود که مردم را در توجه به سیرت نبوی، به دو گروه تقسیم کرد؛ گروهی که آن را پذیرفتند و گروهی انکار نمودند، زیرا پیامبر ﷺ نورند و کسی که نور را بشناسد، برای خودش گواهی به دیدن و بینایی می‌دهد، اما فردی که آن را انکار نماید، علیه خویش شهادت به کوری داده، ولی نور در هر دو حالت، نور است.

۴- هدف اصلی بررسی سیره نبوی، فقط برطرف نمودن نیاز علم و درس نیست

نیاز مردم به این سرچشمه از لحاظ محبت و هدایت، بیشتر از نیاز عالمان به تحقیق و درس است. هرکس که در دلش بویی از ایمان باشد، هر اندازه هم در مسائل دینی کوتاهی نماید، باز خود را متصل به محمد ﷺ می‌بیند و دوست دارد که این رابطه را محکم‌تر سازد.

محبت به رسول الله ﷺ برخاسته از محبت به الله تعالی است و از این رو، محمد ﷺ با وجود مقام رفیعش - فقط بشر و فرستاده الهی است.^(۱)

۵- سیره نبوی بیشترین تأثیر را در اصلاح رفتار و رشد احساسات شرافتمندانه دارد

بدون تردید سیره پیامبر ﷺ آینه‌ای است که در آن، بهترین و زیباترین تصویر زندگی بشر منعکس و پدیدار می‌گردد، زیرا رسول الله ﷺ با سخنان و اعمال و سایر آموزش،

۱- نک: مقدمه استاد محمد فتحی عبدالمنعم بر کتاب: محمد رسول الله، احمد تیمور پاشا، صص

الگوی برتر را ترسیم نمودند؛ الگویی که باید تلاش بشر در رفتارش برای دستیابی به کمال مطلوب، متوجّه و براساس آن باشد.^(۱)

۶- سیره نبوی برای تمامی مردم با وجود اختلاف در احوال، معلوم و مشخص است و تأثیرات آن از تمامی جنبه‌ها برایشان روشن است

بدون تردید این مطلب یکی از بزرگ‌ترین اسرار بزرگی و جاودانگی سیره رسول الله ﷺ است، زیرا در صورتی سیره فردی از مردم، الگو برای دیگران می‌شود که روشن و معلوم و منزّه از عیوب و نواقص باشد.

و قطعاً زندگی پیامبر ﷺ کاملاً در تمامی مراحل؛ از زمان ازدواج پدرشان؛ عبدالله با مادرشان؛ آمنه تا زمان وفات خودشان روشن و مشخص است.

ما مطالب و معلومات فراوانی از دوران تولّد، کودکی، جوانی، کسب و کار ایشان پیش از نبوّت و سفرهایشان به خارج از مکه تا زمانی که الله تعالی ایشان را به عنوان رسولی گرامی مبعوث نمود، در اختیار داریم و می‌دانیم.

پس از این نیز تمامی احوال‌شان را به شکلی دقیق‌تر و روشن‌تر و کامل‌تر می‌شناسیم، به گونه‌ای که سیره ایشان همچون خورشید برایمان روشن است و این مسأله باعث شده که یکی از ناقدان غربی چنین اعتراف نماید: «بدون تردید محمد ﷺ تنها فردی است که تولّد و زندگی ایشان همچون روشنی خورشید مشخص و معلوم است.»^(۲)

علما سیره نبوی را به طور دقیق ثبت کرده و جزئیاتی که به ذهن انسان خطور نمی‌کند را بیان نموده‌اند!

اگر انسان فهرست یکی از کتاب‌های موجود درباره سیره و صفات پیامبر ﷺ را بررسی نماید، این مطلب را به روشنی می‌یابد.^(۳)

پیامبر ﷺ از نقل و بیان اعمال خویش؛ حتی کارهایی که در خانه انجام می‌شد، سر باز نمی‌زدند و به همین سبب، احادیث فراوانی را همسران ایشان درباره سیره نبوی بیان کرده‌اند.

۱- نک: مقدّمه محمد خلیل هراس بر کتاب: الخصائص الکبری، سیوطی، ج ۱، صص ۳-۴.

۲- نک: مقدّمه کتاب: حدائق الأنوار ومطالع الأسرار، ج ۱، صص ۴۰-۴۱.

۳- الرّسالة المحمّدیة، سیّد سلیمان ندوی، صص ۱۰۲-۱۰۴.

دلیلش این است که باطن رسول الله ﷺ همچون ظاهر ایشان و تاریکی شب پیامبر ﷺ همانند روشنی روزشان بود و در نتیجه، سیره پیامبر ﷺ از زمان تولد تا هنگام وفات، روشن و مشخص است.

۷- صحیح‌ترین سیره پیامبری فرستاده‌شده و مصلحی بزرگ در طول تاریخ

زندگی‌نامه پیامبر گرامی ﷺ به‌وسیله صحیح‌ترین شیوه‌های علمی و قوی‌ترین آن‌ها از لحاظ ثبوت، به ما رسیده است. به عنوان نمونه، به سیره موسی و عیسی علیهما السلام دقت کن که در تورات و انجیل، دچار تغییر و تحریف شد.

همچنین اگر به زندگی‌نامه بزرگان و رؤسای ادیان دروغین دیگر؛ مانند بودا و کونفوسیوس دقت کنی، می‌بینی مطالبی که پیروان‌شان نقل کرده‌اند، از نظر علمی هیچ سند و اعتباری ندارد و بلکه کاهنان و راویان آن‌ها را در میان‌شان دست به دست کرده و افسانه‌ها و خرافات بسیاری واردشان می‌گردد.^(۱)

کشیش شارک آندرسون سکوت می‌گوید: «شایسته است انسان قصد نگارش کتابی که به روشنی بیانگر سیره صحیح مسیح باشد را نکند، زیرا مواد و معلوماتی که این هدف را برآورده سازد، وجود ندارد. و روزهایی که برخی از معلومات در آن‌ها یافت می‌شود، ۵۰ روز بیشتر نمی‌شود.»^(۲)

۸- سیره نبوی بیانگر تصویر یک انسان است نه اسطوره

زندگی‌نامه فردی که الله متعال ایشان را به‌وسیله رسالت، گرامی داشته و این مسأله باعث خروج پیامبر ﷺ از دایره بشریت و اتصال زندگی ایشان به افسانه‌ها نگشته و باعث نشده که کم یا زیاد دارای صفت الوهیت گردد.

اگر به سخنان مسیحیان درباره عیسی علیه السلام دقت کنی، می‌بینی که آنان برایش ادعای الوهیت و ربوبیت نموده‌اند و این موضوع باعث شده که سیره وی هیچ نوع تناسبی با زندگی فردی یک انسان نداشته باشد.

در حالی که محمد ﷺ نمونه پویای بشری برای هرکس که بخواهد در زندگی شخصی، خانوادگی و اجتماعی خویش کریمانه زیست نماید، به شمار می‌روند.

۱- نک: دروس وعبر من سیره خیر البشر، ص ۲۱.

۲- نک: دائرة المعارف البریطانیة، ج ۱۴، ص ۱۷۱۰.

همچنین این سیره بیانگر زندگی جوانی امانتدار و راستگوست، همان‌گونه که نشان از زندگی فرستاده و دعوتگری بردبار، امامی عادل، پدری مهربان، همسری وفادار، آموزگاری بزرگ، مرشدی حکیم، دوستی صمیمی و بزرگواری و جنگجویی فرمانده و دلیر دارد.

به طور خلاصه، سیره پیامبر ﷺ بسیار فراگیر و عام بوده و ایشان را الگویی شایسته برای هر دعوتگر، پدر، شوهر، جنگجو و هر فرد سیاسی و رئیس‌جمهوری ساخته است.^(۱)

۱- نک: دروس وعبر فی سیره خیر البشر، ص ۲۲؛ الرّحمة والعظمة فی السّیره النبویّة، صص ۱۱-

بخش سوم:

بشارت موسی و عیسی علیهما السلام به بعثت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و سخنان افراد با انصاف غیر مسلمان

مقدمه: بشارت‌های پیامبران به بعثت محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛

مبحث اول: بشارت موسی علیه السلام به بعثت محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛

مبحث دوم: بشارت عیسی علیه السلام به بعثت محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛

مبحث سوم: سخنان منصفین غیر مسلمان دربارهٔ محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛

مقدمه:

بشارت‌های پیامبران به بعثت سیدنا محمد ﷺ

پیامبری بزرگ همچون محمد ﷺ با عمومیت بعثت و جودانگی دین و شریعت خویش، سزاوار است که الله متعال رسولان و پیامبرانش را از بعثت ایشان باخبر سازد و برخی از صفات و نشانه‌های این پیامبر را برایشان بیان نماید و از آنان عهد و پیمان گیرد که به اقوام و پیروان‌شان مژده ظهور پیامبر ﷺ را بدهند و آنان را به پذیرش دعوت و فرمانبرداری شایسته ایشان توصیه و سفارش نمایند.^(۱)

بدون تردید این موضوع محقق شد، چنانکه الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِءَ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ [العمران: ۸۱]

«و [به یاد آورید] هنگامی را که الله، از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمت دادم، سپس پیامبری به سویتان آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کند، باید به او ایمان بیاورید و وی را یاری کنید، [آنگاه] فرمود: آیا اقرار کردید و بر این امر پیمانم را پذیرفتید؟ گفتند: اقرار کردیم. [الله تعالی] فرمود: پس گواه باشید و من [نیز] با شما از گواهانم.»

ابن کثیر رحمته الله در تفسیر آیه فوق می‌آورد: «علی بن ابی طالب و پسرعمویش؛ ابن عباس رضی الله عنهما چنین گفته‌اند: "الله تعالی هر پیامبری را که مبعوث نمود، از وی عهد گرفت که اگر الله متعال محمد ﷺ را مبعوث کرد و آن پیامبر زنده بود، حتماً باید به محمد ﷺ ایمان آورد و ایشان را کمک نماید.»^(۲)

۱- محمد رسول الله و خاتم النبیین، محمد خضر حسین، صص ۵۴-۵۵.

۲- تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۵۷.

علاوه بر این، بزرگ‌ترین بشارت به نبوت محمد ﷺ توسط دو پیامبر اولوالعزم؛ یعنی موسی و عیسی ﷺ صورت گرفت، که در دو مبحث پیش‌رو، مطالبی در این زمینه بیان خواهد شد.

مبحث اول:

بشارت موسی به بعثت محمد صلی الله علیه و آله

از دیرباز خبری قطعی و یقینی مبنی بر بعثت، صفات، شیوه رسالت و ویژگی‌های اُمّت پیامبر صلی الله علیه و آله توسط سیدنا موسی به بنی اسرائیل اعلام گردید. بیان شد که این پیامبر اُمّی مردم را امر به معروف و نهی از منکر می‌نماید، پاکی‌ها را برایشان حلال و پلیدی‌ها را حرام می‌گرداند و بارها و قید و بندها را از دوش افرادی از بنی اسرائیل که به او ایمان آورند، برمی‌دارد؛ بارها و قید و بندهایی که الله تعالی به پیامبرش خبر داد آن‌ها را به سبب نافرمانی‌شان، بر آنان تحمیل خواهد کرد و زمانی که به این پیامبر اُمّی ایمان آورند، این قید و بندها را برمی‌دارد. همچنین بیان شد که پیروان این پیامبر تقوای الهی را رعایت می‌کنند، زکات اموال‌شان را پرداخت نموده و به آیات پروردگار خویش ایمان دارند.

علاوه بر این، به بنی اسرائیل خبر قطعی داده شد افرادی که به این پیامبر اُمّی ایمان آورند و او را گرامی و بزرگ بدارند و یاری و تأیید نمایند و از نوری که با او فرستاده می‌شود، پیروی نمایند؛ قطعاً این افراد به خیر و سعادت دنیا و آخرت دست می‌یابند.

الله جل جلاله در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءَ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۵۶﴾ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ

الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۵۷﴾ [الأعراف: ۱۵۶-۱۵۷]

«[الله] فرمود: عذابم را به هرکس که بخواهم می‌رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است، پس آن را برای کسانی که تقوا پیشه کرده و زکات می‌دهند و افرادی که به آیات ما ایمان می‌آورند، مقرر خواهم داشت. کسانی که از [این] رسول [الله]؛ پیامبر اُمّی پیروی می‌کنند، که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، نوشته می‌یابند؛ آنان را به

[کارهای] خوب و پسندیده فرمان می‌دهد و از زشتی [و کارهای ناپسند] باز می‌دارد و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌گرداند و پلیدی‌ها را بر آنان حرام می‌کند و بارهای سنگین و قید [و زنجیرهایی] که بر آنان بود را از [دوش] این افراد بر می‌دارد، پس کسانی که به او ایمان آوردند و وی را گرامی داشتند و او را یاری دادند و از نوری که با وی نازل شده پیروی نمودند، آنان همان رستگارانند.»^(۱)

آیه فوق به صراحت بیان می‌کند که صفات و خبر پیامبر مصطفی ﷺ در تورات و انجیل نوشته شده است؛ یعنی مبعث، دعوت و برخی از صفات ایشان در این دو کتاب بیان گشته است.

قطعاً این موضوع در تورات و انجیل وجود دارد، زیرا آیه مذکور در جلوی چشم و گوش عالمان هردو ملت؛ یهود و نصاری نازل شد و برخی از آنان به پیامبر ﷺ ایمان آوردند و صفات و نشانه‌هایی که در کتاب‌شان آمده بود را بیان کردند و تعدادی دیگر قبول داشتند که در تورات و انجیل بشارت به رسولی با این صفات و نشانه‌ها داده شده، اما اینکه آن رسول، پیامبر ﷺ باشد را انکار کرده و می‌گفتند که مراد از آن، پیامبر دیگری است و آیه زیر درباره همین افراد نازل شد:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ، كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ
الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۴۶]

«کسانی که به آنان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، او [پیامبر ﷺ] را می‌شناسند، چنانکه فرزندان خویش را می‌شناسند و همانا گروهی از آنان درحالی که می‌دانند حق را پنهان می‌کنند.»
گروهی از پژوهشگران و عالمان بشارت‌های موجود در تورات و انجیل را گردآوری نموده‌اند و روش انطباق و تناسب آن‌ها بر پیامبر ﷺ را بیان کرده‌اند، به گونه‌ای که خواننده تردیدی ندارد محمد ﷺ، همان رسولی است که پیامبران علیهم‌السلام مژده مبعث و جهانی بودن رسالتش را دادند.

به سبب دلالت روشن و قطعی این بشارت‌ها بر صداقت نبوت پیامبر ﷺ، قرآن کریم آن‌ها را بخشی از نشانه‌های نبوت بیان می‌کند:

﴿أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُوْ عُلَمَؤُا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ [الشعراء: ۱۹۷]
«آیا همین نشانه برایشان کافی نیست که عالمان بنی‌اسرائیل از آن [قرآن] آگاهند؟!»

بدون تردید دانش علمای بنی اسرائیل، یکی از نشانه‌های صداقت پیامبر صلی الله علیه و آله بود، زیرا این علم‌شان متکی بر مطالب تورات و انجیل درباره صفات و نشانه‌های رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و علاوه بر این، صفات و علائم مذکور کاملاً مطابق و هماهنگ با احوال و شرایط پیامبر صلی الله علیه و آله است.^(۱)

قطعاً مژده بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله در تورات آمده است؛ در سفر تثنیه، إصحاح ۱۸، بند ۱۸-۱۹ آمده که الله متعال به موسی علیه السلام فرمود: «برای آنان [بنی اسرائیل] پیامبری مانند تو را از میان برادران‌شان مبعوث خواهم کرد و سخنم را در دهانش قرار می‌دهم و او هر آنچه به وی توصیه نمایم را به آنان می‌گوید. هر انسانی که سخنم را از زبان او بشنود و به آن عمل نکند، حتماً وی را مؤاخذه و مجازات خواهم کرد.»

دلالت این بشارت بر پیامبرمان صلی الله علیه و آله روشن است، زیرا ایشان از فرزندان اسماعیل که برادران بنی اسرائیل به شمار می‌روند، بوده و جدشان، یعقوب است و اسماعیل و اسحاق علیهما السلام باهم برادرند و سیدنا محمد صلی الله علیه و آله بهترین و معتدل‌ترین نسب را در میان قوم عرب دارند.

مراد از مانند تو، یعنی اینکه همچون موسی علیه السلام صاحب شریعت است و محمد صلی الله علیه و آله همان کسی بودند که الله متعال سخن خویش را در دهان ایشان گذاشت، چون پیامبر صلی الله علیه و آله امی بوده و نمی‌توانستند از روی مصحف بخوانند و بر این اساس، الله تعالی به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی نمود و ایشان آن را حفظ کرده و با ترتیل و زیبا و کامل می‌خواندند. محمد صلی الله علیه و آله همان رسولی بودند که به سوی تمامی مردم مبعوث گشته و بر بنی اسرائیل واجب بود که به ایشان ایمان آوردند و به سبب شریعت رسول الله صلی الله علیه و آله، شریعت و آیین خویش را رها کنند و اگر کسی از این کار سر باز زند، قطعاً الله تعالی وی را مجازات خواهد کرد؛ «و هر انسانی که سخنم را از زبان ایشان بشنود و به آن عمل نکند، حتماً وی را مؤاخذه و مجازات خواهم کرد.»

برای ما روشن است که این مژده، بخشی از مژده مهمی به شمار می‌رود که الله متعال آن را به موسی علیه السلام وحی نمود و قرآن کریم بیان کرده که این بشارت در محلی معین و زمانی که سیدنا موسی ۷۰ مرد از قومش را برای میعاد با الله تعالی برگزید و

آنان را زلزله فرا گرفت، داده شد. علت واقعه مذکور آن بود که آنان درخواست دیدن پروردگار را داشتند و موسی علیه السلام به درگاه پروردگارش دعا نمود و به او توسل کرد، سپس الله تعالی آنان را پس از مرگشان، برانگیخت و بعد از توسل و دعای موسی علیه السلام فرمود:

﴿عَذَابِي أَصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءَ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُوبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۵۶﴾ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَا أُولَئِكَ إِنَّكُمْ عِنْدَ اللَّهِ لَمُنَكَّرُونَ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۵۷﴾﴾ [الأعراف: ۱۵۶-۱۵۷]

«عذابم را به هرکس که بخواهم می‌رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است، پس آن را برای افرادی که تقوا پیشه می‌کنند و زکات می‌دهند و کسانی که به آیات ما ایمان می‌آورند، مقرر خواهم داشت؛ آنان که از [این] رسول [الله]؛ پیامبر اُمی پیروی می‌کنند، که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، نوشته می‌یابند؛ آنان را به [کارهای] خوب و پسندیده فرمان می‌دهد و از زشتی [و کارهای ناپسند] باز می‌دارد و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌گرداند و پلیدی‌ها را بر آنان حرام می‌کند و بارهای سنگین، و قید [و زنجیرهایی] که بر آنان بود را از [دوش] این افراد بر می‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و وی را گرامی داشتند و او را یاری دادند و از نوری که با وی نازل شده پیروی نمودند، آنان همان رستگاران هستند.»

با توجه به تورات، در سفر خروج می‌بینی که الله متعال این بشارت را پس از رفتن سیدنا موسی به میعاد با الله ﷻ، به وی وحی نمود و در تورات، مطالب اندکی درباره آن زلزله آمده است، به گونه‌ای که در تورات چنین می‌خوانیم: «تمامی آنان صداها و صدای بوق و شیپور را شنیدند و کوه‌ها را پُر از دود دیده و همه نگاه کردند و پراکنده شده و ایستادند...». سفر خروج، إصحاح ۲۰ از تورات سامری.^(۱)

توراتی که اکنون در دسترس مردم است، تحریف شده و تغییر یافته و به همین سبب، همان اختلافی که نسخه‌ها و چاپ‌های متعدّدش در موارد بسیاری دارند، در

این موضوع نیز دیده می‌شود. سه نسخه با عناوین عبری، یونانی و سامری از تورات وجود دارد و هریک از پیروان‌شان ادعا می‌کنند که نسخه آنان صحیح بوده و تفاوت‌های روشنی در بین چاپ‌ها و ترجمه‌های تورات وجود دارد.

تحریف و تغییر مذکور باعث حذف بسیاری از این بشارت‌ها و از بین رفتن نشانه‌های آنها شده است. اما با وجود این، بخش زیادی از مژده‌ها باقی مانده و این بشارت‌ها بر کسی که تفکر نماید و با صرف نظر از تمایلات نفسانی، آنها را بر سیره پیامبر صلی الله علیه و آله تطبیق دهد، پوشیده نیست.

سخن درباره این بشارت‌ها - که فراوان است - به درازا می‌کشد.^(۱)

۱- همان، صص ۱۶۸-۱۷۳. در کتاب مذکور، تعدادی از این بشارت‌ها بیان شده است. همچنین فصل هشتم را نگاه کن که تعدادی از بشارت‌های مزبور آمده و توضیح داده شده است.

مبحث دوم:

بشارت عیسی به بعثت محمد ﷺ

بدون تردید سیدنا عیسیٰ مژده نبوت محمد ﷺ را داد و الله تعالی در قرآن کریم، ما را از این بشارت باخبر ساخته است:

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ [الصّف: ۶]

«و [به یاد آور] هنگامی که عیسیٰ پسر مریم ﷺ گفت: ای بنی اسرائیل! قطعاً من فرستاده الله به سوی شما هستم، آنچه از تورات که پیش از من بوده را تصدیق می‌کنم و [نیز] مژده‌دهنده به رسولی هستم که بعد از من می‌آید و نامش احمد است. سپس وقتی او [احمد] با معجزه‌ها [و دلایل روشن] به سوی‌شان آمد، گفتند: این جادوی آشکاری است.»

احمد یکی از اسامی پیامبران؛ محمد ﷺ است. در صحیح بخاری از جبیر بن مطعم رضی الله عنه نقل شده که از پیامبر ﷺ چنین شنیدم: «إِنَّ لِي أَسْمَاءً، أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَنَا أَحْمَدُ، وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِي الْكُفْرَ، وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشِرُ النَّاسَ عَلَى قَدَمِي، وَأَنَا الْعَاقِبُ»^(۱)؛ «همانا برای من نام‌هایی است؛ من محمد، احمد، ماحی؛ کسی که الله تعالی کفر را به وسیله او از بین می‌برد، حاشر؛ فردی که در روز قیامت پیش از همه برانگیخته می‌شود و مردم پس از وی محشور می‌گردند و عاقب؛ یعنی واپسین و آخرین پیامبران هستم.»

قبلاً که آیه ۱۵۷ سوره «اعراف» درباره بشارت موسی به بعثت محمد ﷺ بیان گردید، دانستیم همان‌گونه که توصیف پیامبر ﷺ در تورات آمده، در انجیل نیز بیان شده است.

در سوره «فتح» نیز چنین بیانی آمده و الله جل و علا در تورات و انجیل، دو مثل برای پیامبر ﷺ و یاران ایشان رضی الله عنهم زده و می‌فرماید:

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۴۶۱۴؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۳۵۴.

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۲۹]

«محمد صلی الله علیه و آله رسول الله است و کسانی که با او هستند، بر کافران سخت گیر [و شدید] و در میان خود مهربانند. آنان را در حال رکوع و سجده می بینی که از الله فضل و خشنودی می طلبند. نشانه [درستکاری] آنان در چهره هایشان بر اثر سجده [نمایان] است. این توصیف شان در تورات است و توصیف آنان در انجیل همانند کشتی است که جوانه بزند، سپس آن را تقویت کرد تا محکم گردیده و بر پای خود ایستاده و کشاورزان را به شگفتی وا می دارد، تا از [دیدن] آنان کافران را به خشم آورد. الله به کسانی از این افراد که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند، وعده آمرزش و پاداش عظیمی داده است.»

یکی از بشارت های موجود در انجیل، آنچه در انجیل متی، إصحاح ۱۱، شماره ۱۴ وجود دارد، است: «اگر قصد پذیرش دارید، پس این ایلیای مصمم و ثابت قدم خواهد آمد و کسی که دو گوش برای شنیدن دارد، باید که بشنود.»

پیامبر صلی الله علیه و آله به ما خبر دادند که در بین ایشان و عیسی علیه السلام، پیامبری نیست و در نتیجه، همان ایلیا که سیدنا عیسی مزده به آمدنش داد، محمد صلی الله علیه و آله بوده و ایلیا براساس حساب اجددی که از نظر یهودیان مورد قبول است، مساوی با محمد می شود.

در انجیل یوحنا، إصحاح ۱۴، شماره ۱۵ چنین آمده است: «اگر شما مرا دوست دارید، توصیه هایم را حفاظت و رعایت نمایید. من از پدر درخواست می کنم که به شما معزی [تسلیت دهنده] دیگری بدهد تا همیشه با شما بماند. در زبان های بیگانه چنین آمده است: "به شما بارکلیتوس ببخشد" که تا ابد با شما باقی بماند.»

مفهوم لغوی واژه یونانی «بارکلیتوس»، احمد که یکی از نام های پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می رود، است.

همچنین در إصحاح ۱۵، شماره ۲۶ آمده است: «هر گاه آن معزی که من وی را از جانب پدر می فرستم و روح حقیقتی است که از جانب پدر سرچشمه می گیرد، به نزدتان آمد، او برای من گواهی می دهد.» و پیامبر صلی الله علیه و آله به نبوت و رسالت مسیح صلی الله علیه و آله

گواهی دادند. روح حق کنایه از محمد رسول الله ﷺ است. معانی موجود در این ترجمه جدید، دقیق نیست، زیرا در اصل، به زبان یونانی؛ یعنی همان زبانی که انجیل‌ها از آن زبان، ترجمه شدند، «بیرکلیتوس» نوشته شده و در ترجمه‌های عربی چاپ‌شده در سال ۱۸۲۱م، ۱۸۳۱م و ۱۸۴۴م، در لندن «فارقلیط» آمده که نزدیک‌تر به عبارت یونانی مذکور است و ترجمه آن به معزی در چاپ‌های جدید، نوعی از تحریف اهل کتاب به شمار می‌رود که الله تعالی آنان را بدین سبب نکوهش نموده و فرمود:

﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا﴾ [النساء: ۴۶]

«کلمات [الهی] را از جای خودشان تحریف می‌کنند.»

به نظر می‌رسد که در چاپ‌های جدید، پیش از جمله موجود در شماره ۲۶ این إصحاح، عبارتی حذف شده، ولی در چاپ‌های قدیمی انجیل آشکار بوده و آن عبارت چنین است: «پس اگر "منحنما" که الله تعالی او را به سوی شما می‌فرستد، آمد...». مفهوم لغوی «منحنما» در زبان سریانی، محمد می‌شود.^(۱)

۱- نک: الرُّسُلُ وَالرَّسَالَاتُ، صص ۱۶۵-۱۶۶ و نیز برای جزئیات بیشتر رجوع کنید به کتاب‌هایی که در این باره نگاشته شده است؛ مانند: الجواب الصَّحیح لمن بَدَّل دین المسیح و کتاب النَّبوات از شیخ الإسلام ابن تیمیّه، هدایة الحیاری فی أجوبة اليهود والنَّصاری از ابن قیِّم و کتاب إظهار الحقّ از شیخ رحمة الله هندی، که در آن‌ها مطالبی جامع و کافی بیان شده است.

مبحث سوم:

سخنان منصفین غیرمسلمان درباره محمد صلی الله علیه و آله

هر فرد عاقل و منصفی قطعاً از بزرگی پیامبر صلی الله علیه و آله شگفت‌زده می‌شود و آنچه را ایشان آورده‌اند، تصدیق می‌نماید، زیرا دلایل فراوانی بیانگر بزرگی و گویای صداقت رسول الله صلی الله علیه و آله است.

بدون تردید گواهی مخالفان ارزش زیادی دارد، چنانکه می‌گویند: فضیلت، چیزی است که دشمنان گواهی به خوبی و صحتش دهند. در ادامه، برخی از سخنان و گواهی تعدادی از فیلسوفان و اندیشمندان غیرمسلمان؛ مسیحی و ... بیان می‌گردد.

۱- گواهی فیلسوف مشهور انگلیسی «توماس کارلایل»

برنده جایزه صلح نوبل: می‌توان گفت که این گواهی، مشهورترین و بزرگ‌ترین شهادت یک نویسنده غربی است، به گونه‌ای که انسان گمان می‌کند فردی مسلمان و آگاه از شرایط پیامبر صلی الله علیه و آله آن را نوشته است.

اکنون گزیده‌ای از سخنان کارلایل که در کتاب «الأبطال» خطاب به قوم خویش؛ نصاری گفته است، بیان می‌گردد: «بزرگ‌ترین ننگ و رسوایی این است که فرد معاصر به اینکه گفته شود دین اسلام دروغ است و محمد صلی الله علیه و آله فریبکار و دروغ‌پرداز بوده، گوش دهد.

بر ماست که علیه این شایعات و سخنان پست و خجالت‌آور مبارزه کنیم، زیرا رسالتی که پیامبر صلی الله علیه و آله به سرانجام رساند، به مدت ۱۲ قرن است که چراغی روشن برای ۲۰۰ میلیون انسان بوده و آیا کسی از شما گمان می‌کند این رسالتی که میلیون‌ها نفر غیرقابل شمارش با آن زندگی کرده و مرده‌اند، دروغ و فریب است؟!!

من هرگز نمی‌توانم چنین دیدگاهی را بپذیرم و اگر دروغ و نیرنگ این اندازه در میان مخلوق رایج می‌بود و این‌گونه مورد پذیرش قرار می‌گرفت، قطعاً مردم ابله و دیوانه بودند. پس افسوس که چقدر این باور بد است و چقدر پیروان آن ضعیف و بدبخت هستند!!!

بنابراین بر کسی که می‌خواهد به حقیقت دست یابد، لازم است که به هیچ‌یک از سخنان این نادانان گوش ندهد و آن‌ها را تصدیق ننماید، زیرا اینها پیامد و نتیجهٔ نسلی کافر و بازماندهٔ دوران انکار و الحاد بوده و نشانهٔ پلیدی دل‌ها و فساد باطن و مرگ ارواح در زندگی جسم‌هاست.

شاید که جهان دیدگاهی بدتر و ناسپاس‌تر و درناک‌تر از این ندیده باشد و - ای برادران!- آیا هرگز دیده‌اید که مردی دروغگو بتواند دینی را به وجود آورد و آن را به طور آشکار، منتشر سازد؟!

به الله سوگند که مرد دروغگو و معمار غیرماهر نمی‌تواند خانه‌ای از خشت بسازد و چون از ویژگی‌های آهک، گچ، خاک و امثال آن آگاه نیست، آنچه می‌سازد، خانه نیست، بلکه توده‌ای از هزینه‌ها و تپه‌ای از مواد به هم آمیخته خواهد بود.

آری، و امکان ندارد که پایه‌ها و اصولش ۱۲ قرن پابرجا بماند و ۲۰۰ میلیون نفر در آن جای بگیرند، بلکه باید که ارکانش فرو ریزد و خراب شود و کاملاً از بین برود.»

وی در ادامه می‌گوید: «بر این اساس، هرگز محمد ﷺ را مردی دروغگو و نیرنگ‌باز نمی‌دانیم که بخواهد برای رسیدن به هدف خویش، حيله‌ها و اسبابی را به کار برد و آروزی رسیدن به مقام پادشاهی یا سلطنت یا سایر امور پست و بی‌ارزش را داشته باشد.

رسالتی که رسول الله ﷺ آورد، فقط حقیقتی روشن و سخن ایشان، قطعاً سخن فردی راستگوست.

هرگز، «محمد ﷺ دروغگو نیست» و قطعاً او پیامبر دروغین و ساختگی نبوده و این حقیقت، هر باطلی را نابود می‌کند و دلیل قوم کافر را ردّ و باطل می‌سازد.

این مطلب را فراموش نکنیم که محمد ﷺ هرگز در پیش استادی تعلیم نگرفت و در آن دوران، صنعت خط در سرزمین قوم عرب، کار نو و تازه‌ای به شمار می‌رفت - و سوگند به الله که امی بودن عرب عجیب است - و محمد از نور هیچ انسان دیگری بهره نبرد و از سرچشمه‌های افراد دیگر ننوشید، بلکه همچون تمامی پیامبران و بزرگان دیگر بود؛ همان کسانی که الله ﷻ آنان را در تاریکی‌های زمانه، با چراغ‌های هدایت راهنمایی کرده است.

ما محمد ﷺ را در طول زندگی‌اش، دارای اصل و خاستگاهی ثابت، با عزمی صادق و دوراندیش، بزرگوار و نیکوکار، مهربان، پاک، فاضل، آزاد، جوانمرد، کاملاً جدّی و مخلص

می‌بینیم و با وجود این، بسیار نرمخو، خوش‌برخورد، خوشرو، خوش‌صحت، همدم و بسا اوقات شوخ و بذله‌گو بود و به طور کل، چهره‌ی ایشان دارای تبسمی منور و برخاسته از دلی صادق داشت، زیرا تبسم برخی از مردم همچون رفتار و گفتارشان، دروغین است.»

وی در ادامه چنین می‌آورد: «محمد صلی الله علیه و آله عادل، دارای نیتی صادقانه، باهوش، دلیر، زیرک و تیزیاب، گویی که در میان دو پهلویش، چراغ‌های هر شب تاریکی وجود داشت، خیلی نورانی و از لحاظ فطری، مردی بسیار بزرگ بود و در هیچ مدرسه‌ای علم نیاموخته و هیچ معلّمی ایشان را آموزش نداده و بلکه بی‌نیاز از مدرسه و آموزگار بود.»

مسیحیان متعصب و ملحد ادّعا می‌کنند که تنها هدف محمد صلی الله علیه و آله، شهرت و دستیابی به جاه و مقام بود.

هرگز چنین نیست، سوگند به الله که در دل این فرزند بیابان و صحرا و دوراندیش و بزرگ‌نفس و سرشار از رحمت و خیر و حکمت و هوشیار، افکاری غیر از طمع به دنیا و اهدافی غیر از درخواست جاه و مقام بود. و چرا این‌گونه نباشد درحالی که محمد صلی الله علیه و آله شخصیتی استوار و بزرگ و مردی از مخلصان و افراد کوشا بود و به همین سبب، الله صلی الله علیه و آله ایشان را برگزید و قدرت داد. در شرایطی که دیگران به دنبال القاب و صفات دروغین و پست و مقام‌های باطل هستند، محمد صلی الله علیه و آله را می‌بینی که از دروغ و امور باطل و بیهوده به شدت دوری می‌نماید.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از لحاظ داشتن نفسی بزرگ و آگاهی به حقایق امور و موجودات، منحصر به فرد بود و بدون تردید اسرار هستی با تمامی اتفاقات و مظاهرش در جلوی چشمان محمد صلی الله علیه و آله آشکار می‌گشت و هیچ باطلی نبود که مانع این کار شود. چنین اخلاصی قطعاً برخوردار از معنویتهی الهی و مقدّس است. زمانی که این مرد سخن می‌گفت، تمامی گوش‌ها برخلاف میل، به سخنانش گوش می‌دادند و تمامی دل‌ها بسیار متوجّه بودند و هر سخنی غیر از سخن محمد صلی الله علیه و آله بیهوده و بی‌فایده قلمداد می‌شد و از هر کلام دیگری دوری می‌گشت.»

تا اینکه می‌گوید: «بر این اساس، باور و ادّعای ستمگران و مستبدان که می‌گویند محمد صلی الله علیه و آله دروغگو بود را به شدت رد می‌کنیم و موافقت با آنان را ننگ و عار و دشنام و کاری پوچ و بیهوده می‌دانیم و باید که از آن دوری کنیم.»

همچنین می‌گوید: «دینی که قوم عرب بت‌پرست به آن ایمان آورده و با دل‌های مشتاق خویش آن را نگه داشتند، قطعاً شایسته است که حقیقت باشد و تصدیق شود. قوانینی که این دین آورده است، قواعد منحصر به فرد و بی‌نظیری به شمار می‌رود که انسان می‌تواند به آن‌ها ایمان آورد.

این مورد روح تمامی ادیان است؛ روحی که صورت‌های مختلف و متعددی به خود می‌گیرد، اما در حقیقت، یک چیز است.

با پیروی از این قوانین، انسان پیشوایی بزرگ و عامل به قوانین آفریدگار و تابع آن‌ها و نه فردی ستیزه‌جو و بیهوده‌کار که علیه این قوانین مخالفت و مقاومت نماید، می‌گردد.

بدون تردید دین اسلام علیه آیین‌های دروغین و مذاهب باطل به پا خواست و آن‌ها را نابود کرد و مستحقّ این کار بود، زیرا اسلام دینی حقیقی و واقعی است و به محض ظهورش، تمامی بت‌پرستی‌های عرب و جرّ و بحث‌های مسیحیان و هرآنچه ناحق بود؛ همچون هیزم سوخته‌ای، محو و نابود گشت.»

وی در ادامه چنین می‌آورد: «آیا این درغگویان نادان گمان می‌کنند که محمد ﷺ شعبده‌باز و حيله‌گر بود؟!»

نه هرگز، هرگز، هرگز آن دل‌گرم و فروزان که مانند تنوری شعله‌ور و سوزان بود، حيله‌گر و شعبده‌باز نبوده و بلکه زندگی از دیدگاه محمد ﷺ، واقعی و این هستی، حقیقتی بزرگ و جذّاب و زیبا به شمار می‌رفت.»

«چنین سخنان و رفتاری را در محمد ﷺ؛ برادر مهربان بشریت و برادر دلسوز تمامی ما و پسر پدر و مادر نخستین ما می‌بینیم.

من محمد ﷺ را به سبب پاکی او از ریا و نیرنگ دوست دارم و قطعاً وی فرزند صحرا و مردی مستقل از نظر فکری بود. همان چیزی که داشت را بیان می‌کرد و ادّعی صفتی که در وجودش نبود را نمی‌کرد. تکبر نداشت، اما خوار و ضعیف هم نبود. با سخن آزادانه و آشکار خویش، قیصرهای روم و کسراهای عجم را مورد خطاب قرار داد و آنان را به آنچه در زندگی دنیا و آخرت برایشان لازم است، راهنمایی نمود و ارزش و عزّت خویش را می‌شناخت.

جنگ‌های شدیدی که با اعراب انجام داد بیانگر صحنه‌ها و نمونه‌هایی از قدرت و نیز مهربانی و عفو و بخشش وی است و محمد صلی الله علیه و آله از نبرد علیه آنان پشیمان نبود و به مهربانی و بخشش خویش مباحثات نمی‌کرد.»

او چنین ادامه می‌دهد: «محمد صلی الله علیه و آله هرگز فردی بیهوده‌کار نبود و هیچ‌یک از سخنانش آلوده به لهو و لعب نگشت، بلکه همواره زیان و رستگاری و فنا و بقا را مد نظر داشت و در این زمینه، به شدت مخلص و جدی و استوار بود.

هرگز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سخنان و مسائل منطقی و حقایق را به بازی و بیهوده نمی‌گرفت و از دیدگاه من، این کار از بدترین گناهان و جرم‌هاست، چون نشانه غفلت دل و ندیدن حقیقت و زندگی در شرایط و حالاتی دروغین است.

اسلام دارای صفتی است که من آن را از بهترین و بزرگ‌ترین صفات می‌دانم؛ یعنی همان برابری میان مردم که نشان از صادق‌ترین دیدگاه و صحیح‌ترین نظر دارد. نفس و دل مؤمن متصل به تمامی ملت‌هاست و مرز نمی‌شناسد و از دیدگاه اسلام، مردم باهم برابرند.»

همچنین می‌گوید: «نور محمد صلی الله علیه و آله تمامی نواحی را در بر گرفته و بر تمام جهان تابیده و شعاع او شمال را به جنوب و مشرق را به مغرب متصل کرده است. هنوز یک قرن از ظهور اسلام نگذشته بود که دولت و اقتدار قوم عرب به هند و اندلس کشیده شد و دولت اسلام چندین قرن با نور فضیلت و شرافت، جوانمردی، دلیری، شجاعت و رونق حقیقت و هدایت، بر نیمی از کره زمین منور و روشن بود.»^(۱)

۲- گواهی کنت هنری دی کاستری

یکی از وزیران فرانسه و از حاکمان سابق الجزائر در کتاب «الإسلام» که استاد فتحی زغلول پاشا رحمته الله علیه آن را به عربی ترجمه کرده است. او می‌گوید: «بدون تردید قوم عرب پیش از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، به طور عموم بت‌پرست بودند و دیدگاه توحیدی خیلی اندک در اذهان خطور می‌کرد و افرادی که چنین تفکری داشتند، مشهور به

۱- نک: الإسلام في نظر أعلام الغرب، حسین عبدالله باسلامه، صص ۸۹-۹۵؛ محمد رسول الله - خلاصة سيرته و مقالات نادرة فيها - محمد حمد، صص ۳۰-۳۵.

«احناف»^(۱) بوده که بر آیین ابراهیم علیه السلام ماندند، ولی تمامی مسیحیان که فرقه‌های زیادی داشتند، معتقد به اعتقاد تکثیر - تعدّد خدایان - بودند.

محمد صلی الله علیه و آله آیین این حنفاء را به صورت سطحی فرا گرفت، اما از آنجا که ذات پیامبر صلی الله علیه و آله بر شوق و علاقه به دین آفریده شده بود، این آیین و روش در وجدانش شکل گرفت و تبدیل به اعتقاد و باوری شد که پیش از وی، افراد اندکی به آن رسیده بودند؛ یعنی همان اعتقاد راسخ و استواری که انقلابی کلی در نوع بشر ایجاد کرد.

کار اشتباهی است که در غیر از آیین و روش حنفاء، به دنبال این اصل و خاستگاه عامّ المنفعه باشیم، زیرا محمد صلی الله علیه و آله چیزی نمی‌خواند و نمی‌نوشت، بلکه - چنانچه خودش بارها در توصیف خویش گفته است - پیامبری امّی بود.

هیچ کس از معاصران پیامبر صلی الله علیه و آله در این ویژگی با ایشان معارضه و مخالفت نکرده و بدون تردید محال است که مردی در شرق علم بیاموزد و مردم از آن آگاه نشوند، چون زندگی تمام شرقی‌ها آشکار و روشن است و نیز آن زمان، در این سرزمین‌ها خواندن و نوشتن رواج نداشت و در نتیجه، معلوم می‌شود که محمد صلی الله علیه و آله هیچ کتاب مقدّسی را نخواند و در دینداری خود، به روش و آیینی که پیش از او باشد، دست نیافت، زیرا اگر چنین موضوعی را بپذیریم در حالی که قرآن بخشی از مطالب کتاب‌های مقدّس را نقل نموده است، به مشکل برمی‌خوریم. و چگونه امکان دارد که محمد صلی الله علیه و آله حقیقت آن چیزی که در ذهنش خطور کرده و اعتقاد ثابت دربارهٔ یگانگی الله تعالی را از مذهب و دینی قبلی گرفته باشد، به گونه‌ای که در جسم و روحش جای گرفته است؟!

ما می‌دانیم که محمد صلی الله علیه و آله پیش از اینکه مبعوث گردد، دچار سختی‌های فراوان و رنج‌های بزرگی شد. وی دارای نفسی مشتاق و بسیار علاقه‌مند به دین بود و به همین سبب، نیاز داشت که از مردم فاصله بگیرد تا از پرستش بت‌ها دوری کند و برای اینکه به اندیشه و باور بزرگ توحید بیندیشد، در غار حراء خلوت می‌نمود و ذهن و فکرش عابدانه و با تلاش فراوان، در دریای تفکرات سیر می‌کرد.

مگر این مرد ۴۰ ساله که در اوج زیرکی است، به چه می‌اندیشد؟! مردی از میان شرقی‌ها که مشهور به قدرت تخیل و ادراک هستند، نه نهادن مقدّمات و تعلیق نتایج. او همواره و بارها این کلمات را تکرار می‌کرد: «الله أحد، الله أحد»؛ یعنی الله تعالی

۱- یعنی همان حنفائی که بر فطرت و توحید باقی ماندند.

یگانه و بی‌همتاست؛ همان عباراتی که مسلمانان پس از محمد صلی الله علیه و آله، آن را همیشه بر زبان می‌آورند، ولی ما - مسیحیان - این جمله را نمی‌فهمیم، چون از اندیشه توحید دوریم.

همواره فکر و ذهن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مشغول همین فکر بود و به صورت‌های متعددی بر زبانش جاری می‌گشت، چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿۳﴾ وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ [الإخلاص: ۳-۴]

«نه [فرزندی] زاده و نه زاده شده و هیچ‌کس همانند و همتای او نبوده و نیست.»

کلمات مترادف زبان عربی با معانی روانشان وی را بر تکرار این فکر والا کمک می‌نمود و از همین افکار و آن عبادت، کلمه اسلام و توحید «لا إله إلا الله» به وجود آمد؛ همان اصل اعتقاد به معبود یگانه، پروردگار بی‌نیاز و منزّه از نواقص؛ اعتقادی قوی که همواره مؤمنان به آن ایمان دارند و به سبب همین، بر قبایل و ملت‌های دیگر برتری می‌یابند و بدون تردید مؤمنان واقعی آنان هستند، چنانکه خودشان این نام را بر خود نهاده‌اند. بنابراین پیدایش و ظهور یکدفعه این باور به واسطه محمد صلی الله علیه و آله بزرگ‌ترین نشانه و واقعه زندگی اوست و نیز بزرگ‌ترین دلیل بر صداقت وی در رسالت و امانتداری او در نبوتش به شمار می‌رود.»

این اندیشمند غربی در ادامه از وحی، اعجاز بلاغی و معانی قرآن و اعتراف فصیحان به اعجاز آن سخن می‌گوید و مثلاً از عتبه بن ربیع و مسیلمه کذاب نام می‌برد و بطلان ادعایش را ثابت می‌کند.

سپس چنین می‌آورد: «اگر فردی بگوید: قرآن کلام الهی نیست و بلکه سخن محمد است، در هردو حالت باید اعتراف کنیم که هرگز این آیات روشن از فردی مبتکر و مبتدع صادر نشده است، برخلاف دیدگاه افرادی که نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را تکذیب می‌کنند و شاید علت این کارشان، محدودیت زبانی باشد که منجر می‌شود پیامبری که سرشار از امانت و صداقت است را متهم به دروغ کنیم.»

همچنین می‌گوید: «بر این اساس، محمد صلی الله علیه و آله از مبتدعان و کسانی که کتاب دیگران را به خود نسبت می‌دهند و نیز غارتگر نیست، آنگونه که «سایوس» می‌گوید و هرگز ما این حقیقت را انکار نمی‌کنیم و عجیب نیست که آن کتاب‌ها در برخی از موارد باهم

مشابه باشند؛ به‌ویژه اگر بیندیشیم که قرآن آمد تا آن کتاب‌ها را تکمیل و کامل کند، همان‌گونه که پیامبر اسلام ﷺ خاتم پیامبران و رسولان است.»

وی چنین ادامه می‌دهد: «آنچه باید بدانیم این است که قرآن آخرین کتاب آسمانی نازل شده برای مردم بوده و صاحبش خاتم رسولان به شمار می‌رود. بنابراین پس از قرآن، هیچ کتابی و پس از محمد ﷺ، هیچ پیامبری نیست و هرگز کلمات و سنت الهی تغییر نخواند کرد.»

او پس از توضیح و آوردن مطالبی طولانی در تحلیل آنچه گذشت و ردّ اتهاماتی که خاورشناسان تندرو علیه پیامبر ﷺ زده‌اند، می‌گوید: «به طور خلاصه، دین اسلام به هر شهری که وارد شد، مقام اول را در میان آیین‌های مسیحی به دست آورد بدون اینکه در پی محو و نابودی آن‌ها باشد. بنابراین اثبات می‌گردد که دین اسلام به زور و اجبار منتشر نگشت، بلکه صحیح‌تر این است که گفته شود: صلح و خوشرفتاری فراوان مسلمانان و نرمی و مهربانی آنان باعث سقوط ممالک غربی شد.»

وی می‌گوید: «بدون تردید دیانت قرآن در قلوب تمامی ملت‌های یهودی، مسیحی و بت‌پرست در آفریقای شمالی و بخش بزرگی از آسیا جای گرفت، به گونه‌ای که در سرزمین اندلس، مسیحیان روشنفکری را می‌بینیم که بدون اجبار و از روی علاقه به اسلام، دینشان را ترک نمودند.»

مختصری از دیدگاه کنت هنری دی کاستری؛ وزیر فرانسوی در کتاب «الإسلام» بیان شد. در مواضع مختلفی از این کتاب، افتراءات و دروغ‌های کشیشان و مبلغان غیرمسلمان و برخی از خاورشناسان تندرو را رد نموده است؛ همان کسانی که هیچ ارزشی برای انصاف و عدالت قائل نیستند و ناسزاگویی‌های بسیاری علیه اسلام و پیامبر ﷺ و قرآن انجام داده‌اند. این اندیشمند غیرمسلمان صراحتاً بیان می‌کند که مسیحی است، ولی عوامل زیر باعث شده که حقیقت را بر زبان آورد:

أ- آزادی عقیده و باور و رعایت انصاف در گفتن حقیقت هرچند برخلاف روش و آیینش باشد؛

ب- قصد داشته که فرانسوی‌ها را از حقیقت دین اسلام آگاه نماید تا آن را بفهمند و فریب دروغ‌ها و افتراءات تبشیری‌هایی که به اسم و بهانه تبلیغ دین‌شان، اموال آنان

را غارت می‌کنند و کارشان هیچ فایده‌ای غیر از نابودی اموال فراوان برای برآورده شدن تمایلات و تکبر بی‌حد و مرز کشیشان ندارد را نخورند.^(۱)

۳- گواهی استاد «سیدیو» فرانسوی: یکی از بزرگان غرب و وزیر سابق فرانسه

در کتاب «خلاصه تاریخ العرب» که علی پاشا مبارک رحمته الله آن را به عربی ترجمه کرده است، در مقدمه این کتاب، پس از بیان فضیلت قوم عرب می‌گوید: «سپس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمد و روابط دوستی در میان قبایل جزیره العرب را برقرار کرد و افکارشان را متوجه یک مقصد و هدف ساخت، تا جایی که قدرت و تسلطش از رودخانه تاجو - که از اسپانیا و پرتغال می‌گذرد - تا رودخانه گنگ - بزرگ‌ترین رودخانه هند - ادامه داشت. همچنین نور علوم و تمدن را در شرق و غرب منتشر ساخت در حالی که اروپائیان آن زمان در تاریکی جهل قرون وسطی می‌زیستند، گویی که به کلی آنچه از تاریخ یونان و روم به آنان رسیده بود را فراموش کرده بودند.

عباسیان در بغداد، امویان در قرطبه و فاطمیان در قاهره برای پیشرفت فنون تلاش فراوانی کردند، اما در ادامه دولت‌شان ضعیف و نابود گردید و شوکت سیاسی خویش را از دست داده و آنان بر سلطه دینی خود که در سایر نواحی مملکت‌شان ادامه یافت، اکتفا نمودند. این افراد علوم و حرفه‌ها و اکتشافاتی داشتند که مسیحیان اسپانیا پس از اخراج مسلمانان، از آن‌ها بهره بردند، همان‌گونه که ترک‌ها و مغول پس از غلبه بر ممالک آسیا، از علوم و معارف این سرزمین استفاده کردند.»^(۲)

۴- استاد خاورشناس «دوزی»

او می‌گوید: «اگر سخن کشیشان که می‌گویند محمد صلی الله علیه و آله پیامبری منافق و دروغگو بود، صحیح باشد، پس دلیل پیروزی‌اش چیست؟! و علت فتوحات و پیروزی‌های پی‌درپی پیروانش چیست؟! و چرا آنان بر ملت‌هایی که هیچ حد و مرزی نمی‌شناختند، چیره می‌شدند؟! و چگونه می‌توان گفت که این موارد بیانگر معجزه پیامبر اسلام نیست؟!»

۱- الإسلام في نظر أعلام الغرب، صص ۲۵-۲۸.

۲- همان، ص ۲۹.

آنان در ابتدا معتقد بودند که خواری مسلمانان با معجزه‌ای بسیار نزدیک به وقوع خواهد پیوست و همواره از معجزات کلیسا که با کمترین تناسبی حاصل می‌شد را می‌شنیدند و منتظر معجزه‌ای بودند که سرزمین مسیحیان را از نبرد مسلمانان نجات دهد، اما انتظارشان به درازا کشید و صبرشان تمام شد و انتظارشان بی‌فایده و بی‌نتیجه ماند.

عجیب‌تر این است که آن معجزه - اگر نگوئیم معجزات - قطعاً در آن دوران به وقوع پیوست و معجزه‌هایی بزرگ‌تر از آنچه کشیشان گمان می‌کردند، به وجود آمد! چه معجزه‌ای جذاب‌تر و شگفت‌انگیزتر از اینکه بینیم گروهی که تا پیش از این کاملاً گمنام و ناشناخته بودند، به یکباره برای تمامی دنیا شناخته و آشکار گردند و با سرعت بی‌ظنیری پیشرفت کنند و با نواحی و مناطق گسترده‌ای بجنگد و آن‌ها را یکی پس از دیگری فتح و تصرف نمایند و در نتیجه، ساکنان شهرها مطیع و دوستدارشان شوند و با میل و علاقه از هر فراز و نشیبی برای پذیرش دین اسلام روی آورند؟!

اگر بگوئیم که مسیحیان به قصد فواید شخصی یا به هدف رهایی از خواری و پستی، دین اسلام را پذیرفتند، باید اعتراف کنیم که قطعاً و بدون تردید بسیاری از مسیحیان با اعتقاد و ایمان قلبی مسلمان شدند.^(۱)

۵- سخن شاعر فرانسوی «لامارتین»

استاد محمد کرد علی رحمته در کتاب «المذکرات» چنین می‌آورد: «آخرین مطلبی که درباره سیره پیامبر عربی و تحلیل عمل و کردار بزرگ ایشان می‌خوانیم، سخن شاعر بزرگ فرانسوی "لامارتین" است که می‌گوید: هرگز مردی از روی اختیار یا اجبار به هدفی والاتر از این نیندیشیده، زیرا هدف مذکور فراتر از توان بشر بوده است؛ یعنی همان نابودی و پایان دادن به خرافاتی که در میان خالق و مخلوق وارد شده است تا الله را برای بنده و بنده را مختص الله تعالی قرار دهد و اندیشه الوهیت واقعی و عاقلانه را جایگزین تفکر بت‌پرستی مادی‌گرا و ناپسند گرداند.

و هرگز کسی نتوانسته مانند محمد صلی الله علیه و آله در مدتی کوتاه، انقلابی بزرگ ایجاد کند که همواره در جهان دوام داشته باشد، چون اسلام پس از انتشار توسط مبلغان و توانایی موجود، در کمتر از دو قرن نواحی سه‌گانه سرزمین عرب را در بر گرفت و در فارس،

خراسان، ماوراء النهر، هندوستان غربی، شام، مصر، حبشه، تمامی سرزمین‌های شناخته‌شده شمال آفریقا، چندین بخش از دریای مدیترانه، اسپانیا و در بخشی از فرانسه، مردم را به پرستش معبود یگانه و بی‌همتا فرا خواند.

بنابراین بزرگی هدف، کمبود اسباب و فراوانی نتایج؛ سه دلیل و نشانه از نبوغ و استعداد این فرد به شمار می‌رود. چه کسی می‌تواند و جرأت می‌کند که محمد صلی الله علیه و آله را به مردی بزرگ از مردان تاریخ معاصر تشبیه نماید؟! کسانی که در دوران معاصر مشهور گشتند، فقط لشکریانی را آماده ساخته و قوانینی را وضع کرده و سرزمین‌هایی را تأسیس نمودند و فقط توانستند دولت‌هایی عادی و معمولی تشکیل دهند که تنها مدتی پس از آنان دوام یافت.

اما آن مرد لشکریانی را شکست داد، قوانینی را وضع نمود، حکومت‌هایی تأسیس کرد، در میان ملت‌ها الفت و دوستی برقرار ساخت، دولت‌هایی به وجود آورد، میلیون‌ها انسان را در یک سوم جهان آباد متحد کرد و علاوه بر این، افکار و باورها و اندیشه‌هایی را تغییر داد، کتابی آورد که هریک از حروف و کلماتش قانونی معنوی و شرعی گشت و در تمامی زبان‌ها و نژادها رواج و رونق پیدا کرد و این ویژگی اسلامی ثابت ماند، به خدایان ساختگی پایان داد و مردم را برای باور به معبود یگانه و بی‌همتا فرا خواند.

اگر بزرگی تمامی بشر با تمامی مظاهر و نمودهایش، با عظمت و شکوه محمد صلی الله علیه و آله مقایسه شود، کدامیک بزرگ‌تر خواهد بود؟! آن هم بزرگی محمد حکیم، خطیب، دعوتگر، قانونگذار، نوآور از لحاظ فکری، مؤسس آموزه‌های عقلی و کاملاً عبادی و بی‌نظیر، به وجودآورنده ۲۰ مملکت زمینی و یک مملکت و دولت روحی.^(۱) تنها بخش اندکی از مطالب موجود در این زمینه بیان گردید و گواهی‌های بی‌شماری در این باره وجود دارد.^(۲)

۱- المذکرات، محمد کرد علی، ج ۴، صص ۱۳۱۵-۱۳۱۶.

۲- برای اطلاعات بیشتر، نک: الإسلام في نظر أعلام الغرب، أثر العلماء المسلمين في الحضارة الأروبية، احمد علی ملا، صص ۱۰۳-۱۰۶.

فصل چهارم:

مطالبی درباره علم غیب

مقدمه

بخش اول: عالم جنّ و شیاطین؛

بخش دوم: مرگ، برزخ و قبر؛

بخش سوم: نشانه‌های قیامت؛

مقدمه

ایمان به غیب یکی از مهم‌ترین و خاص‌ترین ویژگی‌های مؤمنان به شمار می‌رود. آنان به تمامی اخباری که رسولان آورده و از جانب الله ﷻ رسانده‌اند، ایمان دارند. امور قابل درک فقط منحصر به حسّ و ظاهر نیستند. از آنجا که ملحدان فقط حسّ و ظاهر را قبول دارند، امور مدرکه را منحصر به دایرهٔ محدودی نموده و آنچه توسط حسّ و تجربه فهمیده‌اند را ثابت و غیر آن را نفی و انکار کرده‌اند. به همین علّت، آنان علوم غیبی و آنچه رسولان آورده‌اند و در کتاب‌های آسمانی نازل شده است را انکار نموده‌اند.

این دیدگاه و گمان، از لحاظ شرعی، عقلی و تجربی باطل است، زیرا امور مدرکه محدود به آنچه توسط حسّ ثابت گردد، نیست و موارد دیگری و اخبار صادقانه‌ای نیز وجود دارد که برترین و مهم‌ترینشان، اخبار الله تعالی و پیامبرانش بوده و در این موارد، بیان و توضیح هر چیزی آمده است. علوم مدرکه توسط حس در برابر علمی که رسولان آورده‌اند همچون یک قطره در دریایی پُر آب است.

علاوه بر این، اشیائی موجود است که مردم آن‌ها را قبول دارند هرچند با چشم ندیده‌اند؛ مانند روح که دیده نمی‌شود و با وجود این، اگر از بدن خارج شود، انسان بی‌جان و بی‌حرکت می‌گردد. آیا کسی به بهانهٔ اینکه روح از محسوسات نیست، آن را انکار و رد می‌کند؟!

برق نیز چنین است. آیا کسی برق را دیده است؟! مردم فقط اثرش را مشاهده می‌کنند. آیا ایمان و باور به وجود برق آسان‌تر و عاقلانه‌تر است یا ایمان به معبودی که آن را با سایر اسرار و موجودات هستی آفریده است؟!

ناگفته نماند ملحدان این اصل خویش که ادراک را محدود به حسّ و تجربه می‌کنند، نقض نموده و تجربه‌ها و نظریاتی را اثبات می‌کنند و سپس برایشان تجربه‌ها

و آرای دیگری بر ضد و در ردّ تجربیات و نظریه‌های قبلی حاصل می‌شود و آنچه آنان نفی کرده‌اند را اثبات می‌نماید.^(۱)

شیخ عبدالرحمان بن سعدی با ردّ آرای ملحدان می‌گوید: «اگر به این افراد بی‌دین و منکر امور غیب که الله تعالی و پیامبر ﷺ از آن‌ها خبر داده‌اند، گفته شود که چرا این موارد را انکار می‌کنید و آنان پاسخ دهند چون موارد مذکور داخل در علمی که ما آن‌ها را بر پایه حوائس و تجربه می‌دانیم، نیست، در جواب می‌گوییم: شما گمان کنید که این‌گونه است، اما شیوه‌های قطعی و یقینی علم فراوان است و بیشتر آن‌ها داخل در ادراک و فهمتان نیست و بدون تردید ادراک شما به اعتراف خودتان، قاصر و محدود است؛ شما قبول دارید که فهم و درکتان محدود به برخی از موادّ زمینی و اسباب و علل آن‌هاست و با وجود این، تمامی آن‌ها را درک نمی‌کنید و خودتان به این موضوع اعتراف دارید و رفتارتان همین مطلب را نشان می‌دهد، چون همواره در جستجوی تجربه‌هایی هستید که گاهی اوقات ثابت می‌شود، ولی در بیشتر موارد، به شکست می‌انجامد. بنابراین شرایط شما در زمینه اسباب و موادّ زمینی که بنی‌آدم در اصل فهم آن باهم مشترکند و فقط در میزان فهم و درک تفاوت دارند، این‌گونه است، پس چگونه سایر عالم‌ها؛ آسمان‌ها و جهان غیب و از همه مهم‌تر، اوصاف و عظمت پروردگار را انکار می‌کنید؟! درحالی که هیچ‌یک از علوم شما مربوط به آن‌ها نیست؟! قطعاً چنین انکاری به اجماع تمامی عاقلان باطل بوده و فقط نزاع و لجاجت است.»^(۲)

علاوه بر مطالب فوق، برخی از مسائل مربوط به غیب در مبحث ارکان ایمان بیان گردید.

در لابلای مباحث پیش رو نیز مطالبی در این زمینه بیان خواهد شد.

۱- نک: المذاهب المعاصرة، عبدالرحمان عمیره، ص ۱۴۲.

۲- الأدلّة والقواطع والبراهین، ابن سعدی، ص ۳۲۲.

بخش اول: عالم جنّ و شياطين

مبحث اول: معرفي عالم جنّ و شياطين؛

مبحث دوم: مرگ، هدف آفرينش، محلّ سکونت و قدرت جنّيان؛

مبحث سوم: شيطان و انسان؛

مبحث چهارم: دشمنی میان انسان و شيطان؛

مبحث پنجم: فلسفه آفرينش شيطان؛

مبحث اول: معرفی عالم جن و شیاطین

۱- مفهوم لغوی و اصطلاحی واژه «جن»

این منظور می‌گوید: «جَنَّ الشَّيْءُ يَجْنُهُ جَنَّاً»؛ یعنی آن چیز را پوشاند، و اگر چیزی از تو مخفی و پنهان باشد، گفته می‌شود که: «جَنَّ عَنْكَ».^(۱)

در توضیح معنای جن می‌توان گفت که: جن جهانی غیر از عالم انسان و عالم فرشتگان است و آن‌ها از لحاظ برخورداری از عقل و ادراک و قدرت انتخاب راه خیر و شر، با انسان مشترکند، ولی در چندین مورد با آنان تفاوت دارند که مهم‌ترینش، همان تفاوت در اصل است.

چون مخفی و پنهان هستند و دیده نمی‌شوند، جن نام گرفته‌اند:

﴿إِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ﴾ [الأعراف: ۲۷]

«قطعاً او و همکارانش شما را می‌بینند از جایی که شما آن‌ها را نمی‌بینید.»^(۲)

۲- اصل جن

الله متعال به ما خبر داده که جنیان از آتش آفریده شده‌اند:

﴿وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ﴾ [الحجر: ۲۷]

«و جن را پیش از آن، از آتش سوزان آفریدیم.»

﴿وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ﴾ [الرحمن: ۱۵]

«و جن را از شعله‌ای آتش خلق کرد.»

ابن عباس، عکرمه، مجاهد، حسن و افراد دیگری در تفسیر ﴿مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ﴾ گفته‌اند که مراد، پاره‌ای آتش و بنا بر قولی، بهترین و خالص‌ترین نوع شعله است.^(۱)

۱- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۹۲؛ أحكام الجان، بدرالدین محمد بن عبدالله شبلی، ص ۱۹.

۲- نک: عالم الجن والشیاطین، ص ۱۱.

نووی رحمته در شرح صحیح مسلم می‌آورد: «مارج یعنی شعله آمیخته با سیاهی آتش.»^(۲)

در صحیح مسلم از اُمّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «خُلِقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ، وَخُلِقَ الْجَانُّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ، وَخُلِقَ آدَمُ مِنْ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ»^(۳)؛ «فرشتگان از نور، جنیان از زبانه آتش و آدم از آنچه برایتان بیان گشت، آفریده شدند.»^(۴)

۳- آفرینش جن

خلقت جن مقدم بر آفرینش انسان است، زیرا الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ﴿۲۶﴾ وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ ﴿۲۷﴾﴾ [الحجر: ۲۶-۲۷]

«و به راستی ما انسان را از گل خشکیده‌ای که از گل بدبوی تیره‌ای [گرفته شده] بود، آفریدیم و جن را پیش از آن، از آتش سوزان آفریدیم.»
در آیه فوق به صراحت بیان گردید که جنیان پیش از انسان آفریده شده‌اند.^(۵)

۴- مفهوم لغوی و اصطلاحی شیطان

ابن منظور می‌گوید: «شیطان بر وزن فِعال و برگرفته از «شطن» به معنای دور شد، است؛ از دیدگاه کسانی که «نون» را از حروف اصلی می‌دانند و شیاطین نیز دلیل بر همین مطلب است. شیطان واژه مشخص و رایجی است و هر جن، انسان یا حیوان سرکش و متجاوز را شیطان گویند.»^(۶)

وی در ادامه می‌گوید: «بنا بر قولی: شیطان بر وزن فعلان و برگرفته از "شاط" شیط " به معنای هلاک شد و آتش گرفت، است.»

۱- البداية و النّهاية، ج ۱، ص ۵۹.

۲- شرح نووی بر صحیح مسلم، ج ۱۸، ص ۱۲۳.

۳- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۹۹۶.

۴- نک: أحكام الجن، صص ۲۵-۲۹؛ عالم الجنّ و الشّیاطین، ص ۱۱.

۵- نک: عالم الجنّ و الشّیاطین، ص ۱۲.

۶- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۸۳.

قاضی ابویعلی رحمته می‌گوید: «شیاطین جنیان سرکش و شرور هستند و نیز گفته می‌شود که فرد گردنکش و سرکش از شیاطین است.»^(۱)

۵- شیطان و جنیان

شیطانی که الله تعالی در قرآن کریم، بسیار درباره او سخن گفته، از جنیان بوده که در ابتدا، الله متعال را پرستش می‌نمود و به همراه فرشتگان، ساکن آسمان بود و وارد بهشت شد، اما وقتی پروردگارش به وی دستور داد تا برای آدم علیه السلام سجده کند، او از روی تکبر و خودبرتربینی سر باز زد و در نتیجه، الله تعالی شیطان را از رحمتش دور و محروم ساخت.

چنانکه بیان گردید، شیطان بر هر سرکش و متجاوز از اطلاق می‌گردد و چون این مخلوق از دستور پروردگارش سرپیچی نمود و تکبر ورزید، شیطان نام گرفت. همچنین به او طاغوت گفته می‌شود:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ [النساء: ۷۶]

«کسانی که ایمان آورده‌اند در راه الله پیکار می‌کنند و آنان که کافرند در راه طاغوت [بت و شیطان] می‌جنگند، پس شما با یاران شیطان پیکار کنید، قطعاً نیرنگ [و نقشه] شیطان ضعیف است.»

چون از حد گذشت و از دستور پروردگار سرپیچی نمود و خود را خدای قابل ستایش دانست، طاغوت نام گرفت.

و از آنجا که این مخلوق از رحمت الهی ناامید است، الله تعالی او را ابلیس نامید. «بَلَس» در زبان عربی یعنی کسی که هیچ خیری ندارد و «أبلس» یعنی ناامید و متحیر شد.

گروهی از علمای سلف گفته‌اند که نام شیطان قبل از اینکه نافرمانی کند، عزرائیل بود، اما فقط الله تعالی از درستی یا نادرستی این مطلب آگاه است.^(۲)

۱- احکام الجن، ص ۲۱.

۲- نک: عالم الجن والشیاطین، ص ۱۶.

۶- شیطان مخلوق است

با توجه به آیات قرآن و احادیث نبوی، شیطان مخلوق بوده و عقل و درک و تحرک دارد و اینکه برخی از نادانان می‌گویند ابلیس روح شرّی است که هرگاه بر دل انسان چیره شود، به صورت غرائز حیوانی آشکار می‌گردد و وی را از دستیابی به الگوی والای معنوی باز می‌دارد، سخن و دیدگاهی اشتباه و باطل است.^(۱)

۷- اصل شیطان

قبلاً بیان گردید که شیطان از جنّیان است، اما برخی از متقدمان و متأخران در این زمینه اختلاف دارند و آیه زیر را به عنوان دلیل بیان می‌کنند:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۳۴]

«[به یاد آور] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، سپس [همگی] سجده کردند مگر ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید و از کافران شد.»
و امثال آیه مذکور که الله تعالی در آنها، ابلیس را از میان فرشتگان استثنا نموده و معمولاً مستثنی از جنس مستثنی منه است.

دلیل آنان که می‌گویند الله ﷻ ابلیس را از بین فرشتگان استثنا کرده، دلیل قاطعی نیست، زیرا احتمال دارد که استثنای منقطع باشد و قطعاً این‌گونه است، چون در جایی دیگر به صراحت بیان شده که شیطان از جنّیان بود:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾ [الكهف: ۵۰]

«و [ای پیامبر ﷺ] برایشان بیان کن [زمانی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، سپس [همه] سجده کردند مگر ابلیس - که از جن بود - و از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد.»

عالمان محقق معتقدند که ابلیس از جنّیان بوده و نصّی صحیح نشان می‌دهد که جن با فرشته و انسان تفاوت دارد، چنانکه پیامبر ﷺ فرمودند: «خُلِقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ

نورٍ، وَخُلِقَ الْجَانُّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ، وَخُلِقَ آدَمُ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ»^(۱)؛ «فرشتگان از نور، جنیان از زبانه آتش و آدم از آنچه برایتان بیان گشت، آفریده شدند.»

حسن بصری رحمته الله می‌گوید: «ابلیس به اندازه یک چشم برهم‌زدن هم از فرشتگان نبوده است.»^(۲)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته الله معتقد است که: «شیطان از لحاظ ظاهر و نه از نظر اصل و کالبد، از فرشتگان بود.»^(۳)

۸- تکذیب و انکار عالم جن و شیاطین و ردّ ادّعی‌های افرادی که بر این باورند

گروهی از مردم وجود جن را به طور کل انکار نموده و برخی از مشرکان ادّعا دارند که مراد از جن، ارواح ستارگان است.

تعدادی از فیلسوفان نیز گمان کرده‌اند که هدف از جن، همان تمایلات بد در نفس انسان و قدرت‌های خبیث آن بوده، چنانکه معتقدند که فرشتگان همان گرایش‌های خیر در وجود انسان‌ها هستند.^(۴)

گروهی از معاصران معتقدند که جن همان انگل و میکروب‌های کشف‌شده توسط علم معاصر است. و تأویلات باطل دیگری که در این زمینه وجود دارد.

مهم‌ترین دلیل تکذیب‌کنندگان این است که می‌گویند ما از وجود آن‌ها آگاه نیستیم. ناآگاهی دلیل نمی‌شود و برای انسان عاقل بسیار بد است که چیزی را به سبب ناآگاهی خویش انکار نماید و الله تعالی این صفت کافران را نکوهش نموده است:

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ﴾ [یونس: ۳۹]

«بلکه آنان چیزی را تکذیب کردند که به آن علم و احاطه نداشتند.»

آیا انسانی که صدها سال زندگی کرده، می‌تواند اکتشافات و اختراعات جدید را که هیچ‌کس نمی‌تواند آن‌ها را رد کند، انکار نماید در صورتی که فردی صادق وی را از وجود آن‌ها آگاه سازد؟! آیا اگر ما صداهایی که هستی را در هر جایی فرا گرفته است،

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۹۹۶.

۲- البداية والتهایة، ابن کثیر، ج ۱، ص ۷۹.

۳- نک: مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۳۱۶؛ عالم الجنّ والشیاطین، صص ۱۷-۱۸.

۴- نک: مجموع الفتاوی، ج ۲۴، ص ۲۸۰ و ج ۴، ص ۳۴۶.

نشنویم، دلیلی بر نبود آنهاست؟! و بلکه از زمان اختراع رادیو، صداهایی را که نمی‌توانیم به طور مستقیم و حضوری گوش دهیم را تصدیق می‌نماییم.

آیا صدها سال پیش کسی باور می‌کرد که بتوان با انسان دیگری از طریق صدا و تصویر گفتگو نمایی درحالی که تو در یک گوشه دنیا و او در گوشه دیگری است؟! پس در حقیقت، جن عالم سومی غیر از جهان فرشتگان و بشر است و آنها مخلوقات عاقل، هوشیار و فهیم و نه اعراض و میکروب هستند و نیز مکلف و مسؤول و بازداشته‌شده از برخی امورند.^(۱)

یکی از دلایل این موضوع، تواتر و توافق مذاهب مختلف است. شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته اللہ علیہ می‌گوید: «هیچ‌یک از فرقه‌های اسلامی منکر وجود جن نبوده و تمامی آنها معتقدند که الله تعالی محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را به سویشان فرستاد و نیز جمهور و اغلب فرقه‌های کفر وجود جن را پذیرفته‌اند.

اهل کتاب؛ یعنی یهود و نصاری نیز همچون مسلمانان وجود جن را قبول داشته و امکان دارد که از میان آنان، افرادی منکر این موضوع باشند، چنانکه در بین مسلمانان چنین فرقه‌هایی یافت می‌شود؛ مانند جهمیّه و معتزله، ولی اغلب آنان و بزرگان‌شان قائل به وجود جن هستند.

چون اخبار پیامبران صلی اللہ علیہم و آلہم و سلم در این زمینه، به صورت تواتر و بسیار روشن وجود دارد و قطعاً جتّیان زنده و عاقلند و با اراده خویش عمل می‌کنند و حتی مورد امر و نهی قرار می‌گیرند و صفات و اعراض متّکی و قائم به انسان یا غیرانسان نیستند؛ آنگونه که برخی از ملحدان می‌گویند. بنابراین از آنجا که وجود جن به صورت تواتر از پیامبران صلی اللہ علیہم و آلہم و سلم نقل شده و عوام و خواص از آن آگاهند، گروهی از منتسبان به رسولان نمی‌توانند وجودشان را انکار نمایند.»^(۲)

همچنین می‌گوید: «تمامی فرقه‌های مسلمان و نیز اغلب کافران به مانند عموم اهل کتاب و عامّه مشرکان عرب و غیرشان از فرزندان حام، جمهور کنعانیان و یونانی‌ها از اولاد یافت و اغلب گروه‌ها وجود جن را قبول دارند.»^(۳)

۱- نک: عالم الجنّ و الشیاطین، صص ۱۲-۱۳.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۱۹، ص ۱۰.

۳- همان، ص ۱۳.

علاوه بر این، آیات فراوانی دلالت بر وجود این مخلوقات دارد؛ همچون:

﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا﴾ [الجن: ۱]

«[ای پیامبر ﷺ!] بگو: به من وحی شده که همانا گروهی از جنیان [به این قرآن] گوش داده‌اند، سپس گفتند: بی‌گمان ما قرآن عجیبی شنیدیم.»

﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾ [الجن: ۶]

«و این که مردانی از آدمیان به مردانی از جنیان پناه می‌بردند، سپس آنان به گمراهی و سرکشی‌شان افزودند.»

این متون آن قدر فراوان و مشهورند که نیازی به بیان و توضیح‌شان نیست.^(۱)

مبحث دوم:

مرگ، هدف آفرینش، محلّ سکونت و قدرت جنّیان

۱- مرگ و عمر جنّیان

بدون تردید جنّیان - که شیاطین نیز از آنها هستند - می‌میرند، چون آیه زیر شامل این مخلوقات هم می‌شود:

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٢٧﴾ فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٨﴾﴾ [الرّحمن: ۲۶-۲۸]

«هر چه بر روی آن [زمین] است، فانی شود و [تنها] روی پروردگار ذو الجلال و گرامی توست که باقی می‌ماند. پس [ای گروه انس و جن!] کدامین نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟!»

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمودند: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَالْحَيُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ»^(۱)؛ «پناه می‌برم به عزّت تو [ای پروردگاری] که هیچ معبودی جز تو نیست! و [ای پروردگاری] که نمی‌میرد! درحالی که جنّ و انس می‌میرند.»

ما از مقدار عمر آنها آگاه نیستیم مگر آنچه الله تعالی درباره ابلیس بیان فرموده که تا روز قیامت زنده خواهد ماند، چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ ﴿١٤﴾ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ﴿١٥﴾﴾ [الأعراف: ۱۴-۱۵]

«[ابلیس] گفت: تا روزی که [مردم] برانگیخته می‌شوند، مرا مهلت ده. [الله] فرمود: مسلماً تو از مهلت‌یافتگانی.»

ولی از عمر سایر جنّیان؛ یعنی غیر از شیطان خبر نداریم.^(۲)

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۴۵۱.

۲- نک: عالم الجنّ والشیاطین، ص ۲۲.

۲- محلّ سکونت جنیان

آن‌ها بر روی زمینی که ما زندگی می‌کنیم، سکونت دارند و بیشتر در خرابه‌ها و بیابان‌ها و محلّ نجاست؛ همچون حمام، توالت، زباله‌دان، قبرستان و امثال آن که جایگاه شیاطین است، جمع می‌شوند.^(۱)

احادیثی در رابطه با منع نماز خواندن در حمام بیان شده، زیرا محلّ نجاست و جایگاه شیطان بوده و نیز خواندن نماز در قبرستان منع شده، چون باعث شرک می‌شود.

همچنین جنیان در اماکنی که امکان فسادشان است؛ مانند بازارها زیاد حاضر می‌شوند. سلمان فارسی رضی الله عنه به یکی از دوستانش چنین سفارش کرد: «اگر توانستی هرگز نخستین فردی که وارد بازار می‌شود و نیز آخرین فردی که از آنجا می‌رود، مباش، زیرا بازار محلّ نبرد شیطان است و پرچمش را در آنجا قرار می‌دهد.»^(۲)

شیاطین در خانه‌های بشر زندگی می‌کنند و گفتن «بسم الله»، ذکر الهی، قرائت قرآن؛ به‌ویژه سوره «بقره» و آیه الکرسی آن‌ها را از این خانه‌ها دور می‌سازد. پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند که شیاطین هنگام تاریکی پراکنده و زیاد می‌شوند.

آن‌ها را اذان فرار کرده و نمی‌توانند آن را بشنوند و در ماه مبارک رمضان، به زنجیر کشیده می‌شوند.^(۳)

۳- قدرت جنیان

الله تعالی به آن‌ها قدرتی که به بشر نداده است را بخشیده و ما را از برخی توانایی‌های جنیان باخبر ساخته است؛ مانند سرعت در حرکت و انتقال؛ چنانکه عفریتی از جنیان به سلیمان پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داد که تخت ملکهٔ یمن را در مدّتی کمتر از برخاستن یک مرد، به بیت المقدس آورد.

الله تعالی در این باره می‌فرماید:

۱- الفرقان بین أولیاء الرّحمن وأولیاء الشّیطان، ابن تیمیّه، صص ۶۱-۶۳؛ أحكام الجن، صص ۴۰-۴۳.

۲- صحیح مسلم، شمارهٔ حدیث: ۲۴۵۱.

۳- نک: عالم الجنّ والشّیاطین، صص ۲۲-۲۳.

﴿قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ﴾ ﴿۳۹﴾ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَءَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ ﴿التَّمَلُّ: [۴۰-۳۹]

«عفریتی از جن گفت: من آن را نزد تو می آورم پیش از آنکه از جای برخیزی و همانا من بر آن توانای امین هستم. کسی که دانشی از کتاب [الهی] داشت، گفت: من پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزدت می آورم. سپس وقتی [سلیمان علیه السلام] آن [تخت] را نزد خود مستقر دید، گفت: این از فضل پروردگارم است تا مرا بیازماید که آیا شکر او را به جای می آورم یا ناسپاسی می کنم؟»^(۱)

۴- هدف از آفرینش جنیان

الله متعال آن ها را برای همان هدفی که بشر را آفرید، به وجود آورد:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذَّارِيَات: ۵۶]

«و من جن و انس را فقط برای اینکه مرا عبادت کنند، آفریدم.»

بنابراین جنیان مکلف به انجام یا ترک اموری هستند و هرکسی از آنان که فرمان برد، الله تعالی از او راضی شده و وی را وارد بهشت می سازد، ولی هرکس که نافرمانی و سرکشی کند، جزایش آتش دوزخ است و متون فراوانی بیانگر این موضوع هستند. در روز قیامت، الله تعالی جنیان و انسان های کافر را توبیخ و سرزنش نموده و می فرماید:

﴿يَمَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُونَ عَلَيْكُمْ ءَايَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾ [الأنعام: ۱۳۰]

«ای گروه جن و انس! آیا پیامبرانی از شما به سویتان نیامدند که آیاتم را برایتان بخوانند و شما را از ملاقات این روزتان هشدار دهند؟! [انان] گویند: بر [ضد] خودمان گواهی می دهیم، و زندگی دنیا آنان را فریب داد و بر [زیان] خودشان گواهی دهند که کافر بودند.»

آیه فوق نشان می‌دهد که شریعت الهی به جنیان رسیده و بیم‌دهنده و مبلّغی به سویشان رفته است.

دلیل اینکه برخی از جنیان با آتش دوزخ مجازات می‌شوند، آیات زیر است:

﴿قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ﴾ [الأعراف: ۳۸]

«[الله ﷻ] به آنان [می‌فرماید: در بین گروه‌هایی از جنّ و انس که پیش از شما گذشته‌اند،

در آتش [دوزخ] وارد شوید!]

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ﴾ [الأعراف: ۱۷۹]

«به تحقیق، گروه بسیاری از جنّ و انس را برای جهنّم آفریده‌ایم.»

﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ [السّجدة: ۱۳]

«قطعاً جهنّم را از جنیان و آدمیان؛ همگی پُر می‌کنم.»

همچنین دلیل اینکه جنیان مؤمن وارد بهشت می‌شوند، آیات زیر است:

﴿وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ۖ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الزّحمن: ۴۶-۴۷]

«و برای کسی که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش بترسد، دو باغ [بهشتی] است. پس

[ای گروه انس و جن!] کدامین نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟!]

مخاطب آیات فوق، جنّ و انس هستند، زیرا در ابتدای سوره، با هر دو جنس سخن

گفته شده و در آیه قبلی، فضل و احسان الهی بر جنیان مؤمن بیان شده که الله تعالی

آن‌ها را وارد بهشت خواهد کرد و اگر به این پاداش نمی‌رسیدند، هرگز با بیان این

مطلب بر آن‌ها متّ نمی‌گذاشت.^(۱)

مبحث سوم:

شیطان و انسان

ابلیس بر برخی از انسان‌ها مسلط می‌شود و شیاطین با افرادی که خود را تسلیم ابلیس نموده‌اند رابطه دارد و برای اطاعت از او، الله تعالی را نافرمانی می‌کنند. همچنین با برخی از آنان نبرد و نزاع دارد. در ادامه، مطالبی در مورد رابطه شیطان با آدمی بیان می‌گردد.

۱- حضور شیطان در بدن انسان به مانند جریان خون

در صحیح بخاری و صحیح مسلم، از انس رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ الْإِنْسَانِ مَجْرَى الدَّمِ»^(۱)؛ «همانا شیطان در [بدن] انسان، همچون جریان خون جاری است.»

در صحیح بخاری و صحیح مسلم، از صفیه دختر حبی؛ همسر پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که می‌گفت: «رسول الله صلی الله علیه و آله در اعتکاف بودند که من شبانه به نزدشان رفتم و با ایشان سخن گفتم و سپس برخاستم که بروم. پیامبر صلی الله علیه و آله با من برخاستند تا مرا برگردانند و ایشان در خانه اسامه بن زید رضی الله عنه سکونت داشتند. دو مرد از انصار عبور کردند و زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدند، سرعت گرفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «عَلَى رِسْلِكُمْ؛ إِنَّهَا صَفِيَّةُ بِنْتُ حَبِيٍّ»؛ «عجله نکنید [و آرام گیرید]؛ همانا این صفیه دختر حبی است.»

آن دو نفر گفتند: سبحان الله! یا رسول الله صلی الله علیه و آله! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ الْإِنْسَانِ مَجْرَى الدَّمِ، وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقْدِفَ فِي قُلُوبِكُمْ سُوءًا»؛ «بدون تردید شیطان به مانند جریان خون در [بدن] انسان جاری است و من ترسیدم که در دل‌هایتان گمان بدی [سوء تفاهم] بیندازد.» یا در عوض «سُوءًا»، «شَيْئًا»؛ «چیزی» گفتند.^(۲)

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۷۱۷۱؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۱۷۵.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۱۰۷؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۱۷۵.

۲- ضعف و قوت شیاطین

آن‌ها به قصد گمراه نمودن، بر انسان‌ها مسلط می‌شوند و الله تعالی بر اساس حکمت و تقدیر ازلی خویش، به آن‌ها قدرت داده است.

با وجود این، تسلط شیاطین بر حسب قوت یا ضعف ایمان آدمی و آگاهی او، قوی یا ضعیف می‌گردد؛ هر اندازه ایمان و هوشیاری انسان بیشتر گردد، به همان مقدار تسلط شیطان کم و ضعیف می‌شود و بالعکس. بنابراین شیاطین از برخی جنبه‌ها، قوی و از برخی جنبه‌ها ضعیفند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ [النساء: ۷۶]

«قطعاً نیرنگ [و نقشه] شیطان همواره ضعیف است.»

الله ﷻ به شیطان، قدرت اجبار مردم بر گمراهی و کفر را نداده و در این زمینه می‌فرماید:

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا﴾ [الإسراء: ۶۵]

«بدون تردید تو هرگز بر بندگان من سلطه‌ای نخواهی داشت و پروردگار تو برای نگهبانی [و حفاظت] آنان کافی است.»

﴿وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي

شَكٍّ﴾ [سبأ: ۲۱]

«و او [شیطان] را بر آنان هیچ سلطه‌ای نبود مگر اینکه [خواستیم] معلوم بداریم کسی را که به آخرت ایمان می‌آورد، از کسی که او از آن در شک [و تردید] است.»
یعنی اینکه شیطان راهی برای تسلط بر مؤمنان و بندگان الهی ندارد؛ نه از لحاظ حجت و دلیل و نه از نظر قدرت، اما توان آراستن و نیرنگ و فریب‌دادن را دارد.
ابلیس این حقیقت را می‌داند:

﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [۳۹-۴۰]

﴿الْمُخْلِصِينَ﴾ [الحجر: ۳۹-۴۰]

«گفت: پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی، قطعاً من [گناه و بدی‌ها را] در زمین در نظرشان زینت می‌دهم و همگی آنان را گمراه خواهم کرد مگر بندگان مخلص تو را از [میان] آنان.»

شیطان بر بندگانی مسلط است که به گمراه شدنشان راضی هستند و از روی میل و رضایت، از وی فرمانبرداری می‌کنند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ [الحجر: ۴۲]

«یقیناً تو را بر بندگانم تسلطی نیست مگر [بر آن] گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند.»
در روز قیامت، شیطان به پیروانش که آنان را گمراه و هلاک نموده است، می‌گوید:

﴿وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي﴾ [ابراهیم: ۲۲]

«و من بر شما هیچ تسلطی نداشتم جز اینکه دعوتتان کردم و شما [دعوت] مرا پذیرفتید.»

در آیه دیگری، الله متعال می‌فرماید شیطان بر کسانی که او را به سرپرستی و دوستی بگیرند، مسلط است:

﴿إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾ [النحل: ۱۰۰]

«تسلط او تنها بر کسانی است که وی را به دوستی [و سرپرستی] خویش برمی‌گزینند، و کسانی که [با پیروی از شیطان]، به او [الله] شرک می‌ورزند.»^(۱)

تسلطی که به شیطان داده شده، همان قدرت گمراه کردن و فریب انسان‌هاست، به گونه‌ای که آنان را بر کفر و شرک تشویق و تحریک می‌نماید و نمی‌گذارد که این گناهان را ترک کنند، چنانکه الله متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْرُثُهُمْ أَرْثًا﴾ [مریم: ۸۳]

«[ای پیامبر ﷺ!] آیا ندیدی که ما شیاطین را بر کافران فرستادیم [و مسلط نمودیم] تا آنان را سخت برانگیزند.»

دوستان و پیروان شیطان، دلیلی برای تسلط او بر خودشان ندارند، بلکه به محض اینکه ابلیس آنان را فرا خوانده، دعوتش را پذیرفته‌اند، چون موافق با تمایلات و اهدافشان بوده است. این افراد خودشان را به زحمت انداخته و با موافقت و پیروی از دشمن خویش، او را بر خود مسلط ساخته‌اند و چون دستشان را به دشمن داده و اسیرش شده‌اند، وی نیز به عنوان مجازات و عقوبت، بر آنان تسلط و قدرت یافته است. بنابراین الله تعالی شیطان را بر انسان مسلط نمی‌گرداند تا زمانی که بنده با اطاعت از

ابلیس و شرک به الله متعال باعث این کار نشود، ولی در غیر این صورت، الله ﷻ شیطان را بر وی مسلط می‌سازد.

گاهی اوقات نیز به سبب گناهان مؤمنان، ابلیس بر آنان قدرت می‌یابد. الله تعالی در قرآن کریم، از شخصی سخن می‌فرماید که به وی آیات الهی داده شد و او آن‌ها را دانست و شناخت و سپس تمامی این آیات را ترک نمود و در نتیجه، الله ﷻ ابلیس را بر او مسلط ساخت و باعث فریب و گمراهی‌اش گشت و عبرت و داستانی برای دیگران شد:

﴿وَأْتَلَّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ ﴿۱۷۵﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۷۵-۱۷۶]

«و [ای پیامبر ﷺ!] بر آنان بخوان سرگذشت کسی که آیات خود را به او دادیم، سپس از آن جدا [و عاری] گشت، پس شیطان در پی او افتاد و از گمراهان شد. و اگر می‌خواستیم [مقام و منزلت] وی را با آن [آیات] بالا می‌بردیم، ولی او به سوی زمین [و دنیا] مایل شد [و به پستی گرایید] و از هوای خویش پیروی کرد، پس مثل او همچون مثل سگ [هار] است که اگر به آن حمله کنی، زبان از دهان بیرون می‌آورد، و اگر آن را به حال خودش واگذاری، [باز هم] زبانش را از دهان بیرون می‌آورد؛ این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند، پس [این] داستان‌ها را [بر آنان] بازگو کن شاید که بیندیشند.»

بدون تردید این مثل کسانی است که حق را شناخته و سپس آن را انکار و رد می‌نمایند؛ همچون افرادی که می‌دانند محمد ﷺ از جانب الله متعال فرستاده شده و با وجود این، ایشان را انکار می‌کنند.

این گروه - که آیات به آنان داده شده و سپس نافرمانی می‌کنند - گروهی خطرناک و به مانند شیطان هستند، زیرا او نیز پس از شناخت حقیقت، آن را انکار نمود.^(۱)

اما اگر بنده اسلام را به خوبی بپذیرد و ایمان در دلش جای گیرد و حدود الهی را رعایت نماید، قطعاً ابلیس از او می‌ترسد و فرار می‌کند، چنانکه پیامبر ﷺ به عمر بن

خَطَّابٌ رضی الله عنه فرمودند: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَخَافُ مِنْكَ يَا عُمَرُ!»^(۱)؛ «ای عمر! بدون تردید شیطان از تو می ترسد.»

در صحیح بخاری، از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله به سیدنا عمر رضی الله عنه فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا لَقَيْكَ الشَّيْطَانُ سَالِكًا فَجًّا إِلَّا سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ»^(۲)؛ «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر شیطان تو را در راهی ببیند، حتماً راه دیگری غیر از راه تو را در پیش می گیرد.»

این مورد مختصّ سیدنا عمر رضی الله عنه نیست، بلکه هرکس که ایمانش قوی باشد، شیطانش شکست خورده و خوار می گردد، چنانکه امام احمد رضی الله عنه روایت می کند: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُنْضِي شَيْطَانَهُ، كَمَا يُنْضِي أَحَدُكُمْ بَعِيرَهُ فِي السَّفَرِ»^(۳)؛ «همانا انسان مؤمن شیطان خویش را لاغر [و ضعیف] می کند، همان گونه که کسی از شما شترش را در [سختی های] سفر لاغر می نماید.»

ابن کثیر رضی الله عنه می گوید: «لَيُنْضِي شَيْطَانَهُ؛ یعنی شیطانش را لاغر و ضعیف می کند، چون آن را به شدت خوار و اسیر قدرت و تصرف خویش می گرداند.»^(۴)

این روایت، با «صاد»؛ «لَيُنْضِي» هم نقل شده که یعنی پیشانی اش را گرفته و بر وی غلبه می کند، چنانکه وقتی شتر سرکش و چموش شود، پیشانی اش را گرفته و بر آن چیره می شود.^(۵)

۱- سنن ترمذی، شماره حدیث: ۲۹۱۳.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۲۹۴.

۳- مسند احمد، شماره حدیث: ۸۹۲۷.

۴- البداية والنهاية، ج ۱، ص ۷۳.

۵- نک: عالم الجنّ والشیاطین، صص ۳۱-۳۵.

مبحث چهارم:

دشمنی میان انسان و شیطان

۱- عوامل و تاریخ این دشمنی

دشمنی میان انسان و شیطان بسیار عمیق و ریشه‌دار بوده و تاریخ آن به روزی که آدم عَلَيْهِ السَّلَام آفریده شد و پیش از دمیدن روح، برمی‌گردد که شیطان در آن زمان به اطراف انسان دور می‌زد. در صحیح مسلم، از انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت شده که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «لَمَّا صَوَّرَ اللَّهُ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ تَرَكَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَتْرُكَهُ، فَجَعَلَ إِبْلِيسَ يُطِيفُ بِهِ، يَنْظُرُ مَا هُوَ، فَلَمَّا رَأَهُ أَجُوفَ عَرَفَ أَنَّهُ خُلِقَ خَلْقًا لَا يَتَمَالَكُ»^(۱)؛ «وقتی الله تعالی آدم عَلَيْهِ السَّلَام را در بهشت صورت بخشید، تا مدتی که خود الله متعال خواست، وی را ترک نمود و ابلیس به اطرافش دور زده و نگاه می‌کرد که این چیست؟ وقتی آدم را دارای شکم دید، دانست [جنس آدم] به گونه‌ای آفریده شده که نمی‌تواند خودش را از [تمایلات نفسانی، وسواس یا خشم] حفاظت نماید.»

هنگامی که الله عَلَيْهِ السَّلَام روح را در آدم عَلَيْهِ السَّلَام دمید، به فرشتگان دستور داد تا برایش سجده کنند و این فرمان شامل ابلیس که به همراه فرشتگان آسمان، مشغول پرستش الله تعالی بود نیز می‌شد، اما خودش را بزرگ دانست و تکبر ورزید و از سجده برای آدم عَلَيْهِ السَّلَام سر باز زد:

﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ﴾ [الأعراف: ۱۲]

«[ابلیس] گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل [خلق کرده‌ای].»

پدرمان؛ آدم عَلَيْهِ السَّلَام وقتی چشمانش را باز نمود، دید که بسیار مورد احترام و گرامیداشت قرار گرفته است؛ او فرشتگان را درحالی که برایش سجده می‌کردند، یافت، اما دشمن آشکاری را نیز دید که او و فرزندانش را تهدید به هلاکت و گمراهی می‌نمود.

الله عَلَيْهِ السَّلَام شیطان را به سبب تکبرش، از بهشت جاوید اخراج کرد و وعده داد که تا روز قیامت او را زنده نگه دارد:

﴿قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ﴿[الأعراف: ۱۴-۱۵]﴾
 «[ابلیس] گفت: تا روزی که [مردم] برانگیخته می‌شوند، مرا مهلت ده. [الله] فرمود: قطعاً
 تو از مهلت یافتگانی.»

ابلیس لعین با خودش پیمان بست که فرزندان آدم علیهم‌السلام را گمراه نماید:
 ﴿قَالَ فِيمَا آغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ ثُمَّ لَا تَيَبَّهُمْ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ
 وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَنِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿[الأعراف: ۱۶-۱۷]﴾
 «[ابلیس] گفت: پس چون مرا گمراه کردی، من [نیز] بر سر راه مستقیم تو برای [گمراه
 ساختن] آنان در کمین می‌نشینم. سپس از پیش رویشان و از پشت سرشان و از [سمت]
 راستشان و از [سمت] چپشان بر آنان می‌تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت.»
 این سخن شیطان، بیانگر مقدار تلاش وی به قصد گمراهی انسان‌هاست؛ او از هر
 راهی وارد می‌شود؛ از سمت راست و چپ و از طرف جلو و پشت سر؛ یعنی از تمامی
 جهت‌ها.^(۱)

۲- الله ﷻ ما را از شیطان برحذر داشته است

پروردگار جهان در آیات بسیاری از قرآن کریم، این موضوع را بیان نموده و ما را از
 نیرنگ ابلیس برحذر داشته است، زیرا فتنه او بزرگ و مهارتش در گمراه‌نمودن بسیار
 است و عادت و حرص بر این کار دارد. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَبۡتَغِي ۤءَادَمَ لَا يَفۡتِنَنَّكُمُ الشَّيۡطٰنُ﴾ [الأعراف: ۲۷]

«ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد.»

﴿إِنَّ الشَّيۡطٰنَ لَكُمۡ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا﴾ [فاطر: ۶]

«مسلاً شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن گیرید.»

﴿وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيۡطٰنَ وَلِيًّا مِّنۢ دُونِ اللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَٰ خُسْرٰنًا مُّبِينًا﴾ [النساء: ۱۱۹]

«و هرکس شیطان را به جای الله ﷻ ولی و دوست خود بگیرد، قطعاً زبانی آشکار کرده

است.»

دشمنی شیطان قابل تغییر و از بین رفتنی نیست، چون او پدرمان؛ آدم علیه السلام را دلیل لعنت و اخراج خویش از بهشت می‌داند و به همین علت، می‌خواهد از فرزندانش انتقام گیرد:

﴿قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْت عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۶۲]

«[سپس] گفت: به من خبر بده، این کسی را که بر من برتری داده‌ای [به چه دلیل بوده است؟!]. اگر مرا تا روز قیامت مهلت دهی، فرزندانش مگر عدّه کمی را [گمراه و] ریشه‌کن خواهم کرد.»^(۱)

۳- هدف نهایی شیطان

ابلیس تلاش می‌کند که انسان را به دوزخ بیندازد و او را از بهشت محروم سازد. اگر به این هدف نرسد، به دنبال اهدافی پایین‌تر می‌گردد. در اصل، او تلاش می‌کند که بندگان را دچار شرک و کفر سازد و اگر در این کار موفق نشود، دوست دارد که گناهای پایین‌تر از شرک و کفر انجام دهند و آنان را از پرستش الله تعالی باز دارد؛ مثلاً عبادت‌شان را فاسد و باطل نماید، آنان را از فقر بترساند و به هرآنچه ناپسند است، فرمان دهد و سایر اموری که شیطان انسان‌ها را دستور به انجام آن‌ها می‌دهد و در این باره تلاش می‌کند. اگر آدمیان در کاری از وی فرمان برند، تلاش می‌کند تا آنان را به گناهان بدتری دچار سازد و همواره این راه را ادامه می‌دهد تا بالاخره این افراد را به پست‌ترین درجات می‌رساند.

۴- لشکریان شیطان

فرماندهٔ نبرد با بنی‌آدم، ابلیس لعین است و او لشکریانی از جن دارد. با هر انسانی همراهی از جتیان است که هرگز از وی جدا نمی‌شود، چنانکه در صحیح مسلم، از امّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت شده که شبی رسول الله صلی الله علیه و آله از نزدم رفتند و من بر ایشان رشک بردم و غبطه خوردم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و دیدند که من چه کاری انجام می‌دهم. ایشان پرسیدند: «مَا لَكَ؟ يَا عَائِشَةُ أُغْرَبْتَ؟»؛ «ای عایشه! تو را چه شده؟ آیا

غبطه خوردی؟» من پاسخ دادم: چرا فردی مانند من بر کسی همچون شما غبطه نخورد؟! رسول الله ﷺ فرمودند: «أَقْدُ جَاءَكَ شَيْطَانُكَ!»؛ «قطعاً شیطان تو به نزدت آمده است.»

پرسیدم: ای رسول الله ﷺ! آیا شیطانی به همراه من است؟ ایشان فرمودند: «نَعَمْ!»؛ «آری». دوباره پرسیدم: و با هر انسانی [شیطانی است]؟ پیامبر ﷺ پاسخ دادند: «نَعَمْ!»؛ «بله». باز سؤال کردم: و حتی به همراه شما ای رسول الله ﷺ! ایشان فرمودند: «نَعَمْ، وَلَكِنَّ رَبِّيَ أَعَانَنِي عَلَيْهِ حَتَّى أَسْلَمَ»^(۱)؛ «آری، ولی پروردگارم مرا علیه او یاری ساخته و مسلمان شده است.»

در توضیح عبارت: «أَسْلَمَ» گفته شده که یعنی آن شیطان مسلمان شده و در این صورت، فعل ماضی است.

و بنا بر قولی، «أَسْلَمَ» آمده که یعنی من از شرّش درامانم، و در این حالت، فعل مضارع به شمار می‌رود.^(۲)

علاوه بر این، شیطان لشکریانی از انس دارد که از وی پیروی می‌کنند. الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [البقرة: ۲۵۷]

«و کسانی که کافر شدند یاور و سرپرست‌شان طاغوت است که آنان را از نور، به سوی تاریکی‌ها بیرون می‌برد، این افراد اهل آتشند و جاودانه در آن خواهند ماند.»^(۳)

۵- شیوه‌های شیطان برای گمراهی انسان

ابلیس به طور مستقیم انسان را وسوسه و گمراه نمی‌کند که مثلاً بگوید: این امور خوب و مورد پسند را رها کن و کارهای ناپسند را انجام بده تا در دنیا و آخرت بدبخت گردی. اگر این‌گونه عمل کند، هیچ‌کس از وی فرمان نمی‌برد.

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۸۱۵.

۲- نک: أحكام الجان، ص ۴۱.

۳- نک: عالم الجنّ والشیاطین، صص ۶۴-۶۵.

اما شیوه‌هایی متفاوتی را برای فریب و گمراه نمودن بندگان در پیش می‌گیرد؛ همچون آراستن باطل، نامیدن امور حرام با عناوین مورد پسند و محبوب، استفاده از افراط و تفریط، منع بندگان از عمل و دچار کردن آنان به تأخیر و تنبلی؛ همچون وعده دادن به دروغ و آرزوهای شیرین تا آنان را گمراه سازد:

﴿يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾ [النساء: ۱۲۰]

«[شیطان] به آنان وعده می‌دهد و ایشان را به آرزو افکند، و شیطان جز فریب و باطل [چیز دیگری] به آنان وعده نمی‌دهد.»

یکی از روش‌های شیطان برای گمراه ساختن انسان‌ها، این است که پله پله و به تدریج آنان را گمراه ساخته و از آنچه به نفع و صلاح‌شان است، غافل می‌سازد. همچنین دوستان شیطان آدمیان را می‌ترسانند و او از طریقی که مورد پسند دل‌هاست، وارد می‌شود و از میان کمین‌گاه‌های ضعفی که بر انسان عارض می‌شود، علیه او نفوذ می‌کند؛ کمین‌گاه‌هایی همچون بیماری، شهوت، خشم، ناامیدی، نادانی، غفلت، بخیلی، عشق به زنان، خوشحالی فراوان، اندوه بسیار و امثال آن.

۶- شیوه نفوذ شیطان به دل انسان

این کار از طریق وسوسه صورت می‌گیرد. شیطان می‌تواند از طریقی که ما نمی‌فهمیم و از چگونگی آن خبر نداریم، به فکر یا دل انسان برسد و سرشتی که براساس آن آفریده شده است، وی را در این کار کمک می‌نماید؛ یعنی همان چیزی که وسوسه نامیده می‌شود و الله تعالی این مطلب را به ما بیان کرده است:

﴿الْوَسْوَسُ الْخَنَّاسُ ۝ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ﴾ [الناس: ۴-۵]

«[شیطان] وسوسه‌گر بازپس‌رونده [به هنگام ذکر الله]؛ همان که در دل‌های مردم وسوسه می‌کند.»

شیطان بر دل آدمی چسبیده و هرگاه که انسان غافل شود، او وسوسه می‌کند، ولی زمانی که الله متعال را یاد نماید، شیطان دور و پنهان می‌شود.

در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است که پیامبر ﷺ فرمودند: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ إِبْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ»^(۱)؛ «همانا شیطان به مانند جریان خون، در [بدن] انسان جاری است.»

انسان اثر این وسوسه که باعث گمراهی وی شده و به انجام گناه تشویق نموده و از پیامدهایش غافل ساخته است را در دلش احساس می‌کند.

ابلیس با همین وسوسه، سیدنا آدم ﷺ را گمراه کرد و نیرنگ زد تا از آن درخت بخورد. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْأَلُ﴾ [طه:

۱۲۰]

«سپس شیطان او را به وسوسه انداخت؛ گفت: ای آدم! آیا [می‌خواهی] تو را به درخت جاودانگی و فرمانروایی بی‌زوال راهنمایی کنم؟!»^(۲)

۷- اسلحه مؤمن در نبرد علیه شیطان

علی‌رغم دشمنی فراوان و بزرگی نیرنگ شیطان و حرص او بر گمراه‌ساختن انسان‌ها، در برخی موارد، خسته و دور و ذلیل و زبون می‌گردد؛ یعنی هنگامی که انسان از اسباب حفاظت از شرّ ابلیس استفاده نماید که به طور خلاصه، برخی از آن اسباب عبارتند از: رعایت احتیاط، پایبندی به آنچه در قرآن و سنّت آمده است، پناه‌بردن صادقانه به الله ﷻ از شرّ شیطان، مداومت بر ذکر الهی، شناخت شیوه‌های شیطان، بهره‌گیری و فراگیری علم نافع، عجله برای توبه و استغفار و سایر عواملی که برای دورنمودن شیطان تعیین شده است.^(۳)

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۱۰۷؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۱۷۴.

۲- نک: عالم الجنّ والشیاطین، صص ۶۷-۹۱.

۳- همان، صص ۱۲۷-۱۴۹.

مبحث پنجم:

فلسفه آفرینش شیطان

الله ﷻ ابلیس را که عامل اصلی تمامی فسادهای موجود در دنیا؛ فساد در ادیان، اعتقادات، تمایلات نفسی و شبهه‌ها و نیز سبب بدبختی و معصیت بندگان است را براساس حکمت و دلایل بزرگی آفرید؛ از جمله:

۱- برای اینکه بندگان بدانند که الله متعال می‌تواند اشیا و مخلوقات متضاد و مخالف هم را بیافریند

پروردگار جهان ابلیس را که خبیث‌ترین مخلوق و عامل هر نوع فسادى به شمار می‌رود را آفرید و در برابر او، جبرئیل علیه السلام که برترین و پاکیزه‌ترین مخلوقات و عامل هر خیرى است را خلق کرد. بلندمرتبه است معبودى که این و آن را آفرید. قدرت الهی در آفرینش شب و روز، گرما و سرما، آب و آتش، بیماری و درمان، مرگ و زندگی و خوب و زشت آشکار و نمودار است. شیء ضد، متضاد خود را به زیبایی روشن می‌سازد و این بزرگ‌ترین دلیل بر کمال قدرت، عزت، پادشاهی و سلطان الهی است، زیرا امور متضاد را آفرید و برخی را در برابر بعضی دیگر قرار داد و آن‌ها را بر یکدیگر مسلط ساخت و همه را تحت تصرف، تدبیر و حکمت خویش گردانید و خالی بودن هستی از برخی آن‌ها، منجر به تعطیل و نبود حکمت و کمال تصرف و تدبیر الهی می‌گردد.^(۱)

۲- به قصد اینکه الله ﷻ مراتب عبودیت را برای دوستانش کامل کند

یعنی با مبارزه علیه ابلیس و لشکریانش و خشمگین ساختن او به وسیله اطاعت و پرستش الله متعال و پناه‌بردن به الله تعالی از شر شیطان و درخواست اینکه آنان را از ابلیس و نیرنگش محافظت نماید و در نتیجه، به مصالح دنیوی و اخروی که تنها از این طریق حاصل می‌شود، برسند.

ناگفته نماند که محبت، توبه و بازگشت، توکل، صبر، رضایت و امثال آن از محبوب‌ترین و بهترین انواع عبادت برای الله ﷻ به شمار می‌رود و این موارد با تلاش،

فداکاری و ترجیح محبتّ الله تعالی بر هر چیز دیگری به دست می‌آید. بنابراین آفرینش ابلیس، دلیل و فلسفه وجود این امور است.^(۱)

۳- تحقق ابتلا و آزمایش مخلوقات

ابلیس آفریده شد تا معیاری برای آزمایش مخلوقات باشد و خبیث و طیب از هم جدا و تشخیص داده شوند. الله ﷻ نوع بشر را از زمین خلق نمود درحالی که مواد پاک و ناپاک در آن وجود دارد و از این رو، باید که این مواد در وجودشان نمایان و پدیدار گردد.^(۲)

۴- ظهور آثار و نتایج و متعلقات اسماء الله

رافع، خافض، معز، مذل، حکم و عدل از اسامی الهی به شمار می‌روند^(۳) و این نام‌ها مقتضی متعلقاتی هستند که احکام و مفاهیم‌شان در آن‌ها آشکار می‌گردد. بنابراین آفرینش ابلیس دلیلی بر بروز آثار این اسامی بوده و اگر تمامی مخلوقات مطیع و مؤمن بودند، نتایج و آثار نام‌های مذکور آشکار نمی‌گردید.

۵- بیرون کشیدن خیر و شری که در سرشت انسان‌هاست

طبیعت بشری مشتمل بر خیر و شر و پاکی و ناپاکی است و این موارد همچون پنهان بودن آتش در چخماغ و ماشه تفنگ، در وجود آدمی مخفی است. بنابراین آفرینش شیطان باعث بروز و خروج آنچه در سرشت انسان‌های بد و ناپاک است و فرستادن پیامبران ﷺ سبب خروج آنچه در طبیعت انسان‌های خوب است، می‌شود. بر این اساس، بهترین حاکمان و پادشاهان خیر پنهان در این افراد را آشکار و خارج می‌سازد تا نتایج آن را مرتّب و محقق نماید و نیز شرّ مخفی در آن افراد را روشن می‌سازد تا پیامدهایش را ثابت و مرتّب کند و حکمت الهی درباره هر دو گروه آشکار گردد و حکمش جاری شود و آنچه برای الله ﷻ براساس علم ازلی او معلوم بوده است، پدیدار گردد.^(۴)

۱- نک: الحکمة والتعلیل فی أفعال العباد، ص ۲۰۵.

۲- همان، ص ۲۰۵؛ عالم الجنّ والشیاطین، عمر أشقر، ص ۱۹۰.

۳- نک: مدارج السالکین، ج ۲، ص ۱۹۱؛ عالم الجنّ والشیاطین، ص ۱۹۱.

۴- نک: شفاء العلیل، صص ۴۹۴-۴۹۵؛ مدارج السالکین، ج ۲، صص ۱۹۲-۱۹۳.

۶- ظهور بسیاری از نشانه‌ها و آفرینش شگفت‌انگیز الهی

بدون تردید بر اثر وقوع کفر و شر بوسیلهٔ افراد کافر و ظالم، بسیاری از نشانه‌ها و عجایب خلقت آشکار می‌گردد؛ مانند طوفان، باد، هلاکت قوم ثمود و قوم لوط، سرد شدن آتش برای ابراهیم علیه السلام به گونه‌ای که وی را صحیح و سالم نگه داشت، نشانه‌هایی که توسط موسی علیه السلام اجرا گردید و ...؛ اگر الله متعال کفر کافران و انکار منکران را مقدر نمی‌کرد، هرگز چنین نشانه‌های درخشانی محقق نمی‌شد که مردم نسل به نسل و تا ابد آن‌ها را نقل کنند.

اینکه الله تعالی ابلیس را تا روز قیامت مهلت داد، باعث گرامیداشت وی نمی‌شود، بلکه نوعی اهانت بوده تا گناهانش را زیاد کند و در نتیجه، عقوبت و عذابش بسیار گردد و علاوه بر این، چنانکه قبلاً بیان گردید، الله تعالی او را معیار تشخیص فرد پاک و ناپاک قرار داد و تا روز قیامت که مخلوقات باشند می‌طلبند که شیطان نیز باقی بماند، والله أعلم.^(۱)

بخش دوم:

مرگ، برزخ و قبر

مبحث اول: مرگ، برزخ، قبر و فتنه آن

مبحث دوم: نعمتها و عذاب قبر

مبحث سوم: رد دیدگاه منکران عذاب و نعمت‌های قبر

مبحث اول:

مرگ، برزخ، قبر و فتنه آن

۱- مرگ

أ- تعریف مرگ

مرگ، ضد و نقیض زندگی است.

قرطبی می‌گوید: «عالمان بر این باورند که مرگ نیستی محض یا فنای صرف نیست، بلکه قطع رابطه روح با بدن و جداسدن آن و ایجاد مانع در میان آن دو و تغییر وضعیت و انتقال از یک منزل به منزل دیگر است.»^(۱)

ب- مرگ، ناگهان فرا می‌رسد

قرطبی رحمته چنین می‌آورد: «مسلمانان اجماع دارند که مرگ سنّ مشخص، زمان معلوم و بیماری خاصی ندارد. علت این است که انسان کاملاً آماده و مهیا باشد.»^(۲)

۲- برزخ

أ- مفهوم لغوی برزخ

این واژه در زبان عربی به معنای مانع میان دو شیء است.

الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا﴾ [الفرقان: ۵۳]

«و در میان آن دو مانعی قرار داد.»

مراد از برزخ، مانع است.

ب- مفهوم شرعی برزخ

«یعنی منزل پس از مرگ تا هنگام برانگیخته شدن.»

۱- التذكرة، ص ۴.

۲- همان، ص ۱۰.

الله ﷻ می فرماید:

﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۰]

«و پشت سرشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.»

مجاهد رحمته می گوید: مراد از آن، فاصله میان مرگ و رستاخیز است.

وقتی به شعبی گفته شد که فلانی مُرد، او پاسخ داد: «وی نه در دنیا و نه در آخرت

است.»^(۱)

ابن قیّم رحمته می گوید: «برزخ فاصله میان دنیا و آخرت است و اهل برزخ در میان

دنیا و آخرت قرار دارند.»^(۲)

۳- قبر و فتنه آن

أ- تعریف قبر

محلّ دفن انسان که جمعی قبور می شود و «مقبره» یا «مقبره» محلّ قبرستان و

«مقبر» محلّ قبر را گویند.^(۳)

ب- فتنه قبر

فتنه چندین معنا دارد؛ از جمله امتحان و آزمایش، چنانکه الله تعالی می فرماید:

﴿لِنَقْتَبِنَهُمْ فِيهِ﴾ [طه: ۱۳۱]

«تا آنان را در آن بیازماییم.»

همچنین به معنای شرک است:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً﴾ [البقرة: ۱۹۳]

«و با آنان جنگ کنید تا فتنه [شرک] باقی نماند.»

علاوه بر این، به معنای سوزاندن و مجازات به وسیله آتش می آید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَتِنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ

الْحَرِيقُ﴾ [البروج: ۱۰]

۱- همان، ص ۲۰۰.

۲- نک: الرّوح، ص ۱۲۸.

۳- نک: لسان العرب، ج ۵، ص ۶۸.

«همانا کسانی که مردان و زنان مؤمن را [به وسیله آتش] شکنجه [و آزار] دادند، سپس توبه نکردند، برای آنان عذاب جهنم بوده و برایشان عذاب [آتش] سوزان است.»
فتنه قبر یعنی پرسش دو فرشته پس از دفن میت، دربارهٔ پروردگار، دین و پیامبر او.

ج - چگونه فتنه قبر

وقتی مرده در قبر نهاده می‌شود، روح به بدنش باز می‌گردد و از وی سؤال شده و گفته می‌شود: پروردگار تو کیست؟ دین تو چیست؟ و پیامبرت چه کسی است؟ انسان مؤمن می‌گوید: پروردگارم، الله و دینم اسلام و پیامبرم محمد ﷺ است. اما الله ﷻ ظالمان را گمراه نموده و شخص کافر [باحسرت] می‌گوید: آه، آه، نمی‌دانم.

انسان منافق و مردکد نیز می‌گوید: نمی‌دانم؛ من از مردم چیزی شنیدم و همان را بر زبان آوردم.

کیفیت فتنه قبر در چندین حدیث بیان شده است؛ از جمله براء بن عازب رضی الله عنه می‌گوید: به منظور تشییع جنازه‌ای در قبرستان بقیع غرقد [در مدینه] حاضر بودیم که پیامبر ﷺ آمده و نشستند و ما نیز در اطراف ایشان نشستیم، گویی که پرنده بر روی سرمان بود [تکان نمی‌خوردیم]. درحالی که برای آن میت لحد ساخته می‌شد، پیامبر ﷺ سه مرتبه فرمودند: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ»؛ «از فتنه قبر، به الله متعال پناه می‌برم.»

در این حدیث، در توصیف بنده مؤمن آمده است که: «فَتَعَادُ رُوحُهُ فِي جَسَدِهِ، فَيَأْتِيهِ مَلَكَانِ، فَيُجَلِّسَانِهِ، فَيَقُولَانِ لَهُ: مَنْ رَبُّكَ؟ فَيَقُولُ: رَبِّيَ اللَّهُ، فَيَقُولَانِ لَهُ: مَا دِينُكَ؟ فَيَقُولُ: دِينِيَّ الْإِسْلَامَ، فَيَقُولَانِ لَهُ: مَا هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي بُعِثَ فِيكُمْ؟ فَيَقُولُ: هُوَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَيَقُولَانِ لَهُ: وَمَا عِلْمُكَ؟ فَيَقُولُ: قَرَأْتُ كِتَابَ اللَّهِ، فَأَمَنْتُ بِهِ وَصَدَّقْتُ، فَيُنَادِي مُنَادٍ فِي السَّمَاءِ: أَنْ صَدَقَ عَبْدِي، فَأَفْرِشُوهُ مِنَ الْجَنَّةِ، وَالْأَيْسُوهُ مِنَ الْجَنَّةِ، وَافْتَحُوا لَهُ بَابًا إِلَى الْجَنَّةِ»؛ «روح [مؤمن] به بدنش بازگردانده می‌شود، سپس دو فرشته آمده، وی را می‌نشانند و به او می‌گویند: پروردگارت چه ذاتی است؟ وی پاسخ می‌دهد: پروردگارم الله است. سپس می‌پرسند: دینت چیست؟ می‌گوید: دینم اسلام است. سپس از وی می‌پرسند: این مردی که در میانتان مبعوث گشت، کیست؟ او

می‌گوید: وی رسول الله ﷺ است. در ادامه، از وی می‌پرسند: چقدر می‌دانی [یا علم داری]؟ می‌گوید: قرآن را خواندم و به آن ایمان آورده و تصدیقش نمودم. سپس ندادنده‌ای در آسمان فریاد می‌زند که بنده‌ام راست گفت، پس برایش فرشی از بهشت پهن کنید و لباسی از بهشت بپوشانید و دری به سوی بهشت بگشایید.»

همچنین درباره‌ی شخص کافر آمده است که: «فَتُعَادُ رُوحُهُ فِي جَسَدِهِ، وَيَأْتِيهِ مَلَكَانِ، فَيُجْلِسَانِهِ، فَيَقُولَانِ لَهُ: مَنْ رَبُّكَ؟ فَيَقُولُ: هَاهُ هَاهُ لَا أَذْرِي، فَيَقُولَانِ لَهُ: مَا دِينُكَ؟ فَيَقُولُ: هَاهُ هَاهُ لَا أَذْرِي، فَيَقُولَانِ لَهُ: مَا هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي بُعِثَ فِيكُمْ؟ فَيَقُولُ: هَاهُ هَاهُ لَا أَذْرِي، فَيَنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَنْ كَذَبَ، فَافْرِشُوا لَهُ مِنَ النَّارِ، وَافْتَحُوا لَهُ بَابًا إِلَى النَّارِ، فَيَأْتِيهِ مِنْ حَرِّهَا، وَسُمُومِهَا، وَيُضَيِّقُ عَلَيْهِ قَبْرُهُ حَتَّى تَخْتَلِفَ فِيهِ أَضْلَاعُهُ»^(۱)؛ «روح [کافر] به بدنش بازگردانده می‌شود، سپس دو فرشته آمده، وی را می‌نشانند و به او می‌گویند: پروردگارت چه ذاتی است؟ وی پاسخ می‌دهد: آ، آه، نمی‌دانم. سپس از وی می‌پرسند: دین تو چیست؟ می‌گوید: آه، آه، نمی‌دانم. به او می‌گویند: این مردی که در میان شما مبعوث گشت، کیست؟ پاسخ می‌دهد: آه، آه، نمی‌دانم. سپس ندادنده‌ای از آسمان فریاد می‌زند که او دروغ گفت، پس برایش فرشی از آتش پهن کنید و دری به سوی دوزخ بگشایید. بنابراین گرما و حرارت آتش دوزخ به او می‌رسد و قبرش بر وی تنگ می‌گردد تا جایی که پهلوهایش به هم می‌چسبند.»

ح - توصیف و نام آن دو فرشته

در برخی از احادیث، توصیف دو فرشته‌ی مسؤؤل فتنه‌ی قبر و نام آن‌ها آمده است.

۱- مسند احمد، ج ۴، صص ۲۸۷-۲۸۸؛ سنن ابی داود، شماره حدیث: ۴۷۵۳؛ حاکم، ج ۱، صص ۳۷-۴۰. حاکم رحمته می‌گوید که این حدیث به شرط شیخین صحیح است و ذهبی با وی موافق بوده و ابن قیّم رحمته در تهذیب سنن ابی داود، ج ۷، صص ۱۳۹-۱۴۶ روایت مذکور را صحیح دانسته است.

ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِذَا قُبِرَ الْمَيِّتُ - أَوْ قَالَ: أَحَدُكُمْ - أَتَاهُ مَلَكَانِ أَسْوَدَانِ أَزْرَقَانِ، يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا: الْمُنْكَرُ، وَلِلْآخَرِ: التَّكْبِيرُ»^(۱)؛ «وقتی میت- یا فرمودند: یکی از شما- در قبر نهاده می‌شود، دو فرشته سیاه و کبود نزدش می‌آیند که به یکی منکر و به دیگری، نکیر گفته می‌شود.»

خ- آیا امت‌های پیشین هم فتنه قبر دارند یا اینکه مورد مذکور مخصوص مسلمانان است؟

برخی از علما می‌گویند: امت‌های پیشین فتنه قبر ندارند، چون از رسولان‌شان فرمان نبردند و از این رو، در عذابشان تعجیل می‌گردد، ولی از امت اسلام عذاب به طور موقت برداشته شده و پیامبر صلی الله علیه و آله با شمشیر فرستاده شدند و هرکس که از ترس کشته‌شدن، مسلمان شود و سپس منافق گردد، در قبر عذاب می‌شود.

دیدگاه فوق خالی از اشکال نیست و صحیح آن است که بگوییم امت‌های پیشین هم فتنه قبر دارند و در آنجا عذاب می‌شوند یا نعمت می‌گیرند.

آنچه درباره عذاب فرعونیان بیان شده است، یکی از دلایل موجود در این زمینه به شمار می‌رود، چنانکه الله تعالی می‌فرماید:

﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ [غافر: ۴۶]

«[آن عذاب] آتش [دوزخ است] که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند و روزی که قیامت برپا می‌گردد [گفته می‌شود]: آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب وارد کنید.»

در صحیح مسلم، از عروه بن زبیر رضی الله عنه نقل شده که خاله‌اش؛ أم المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گفت: «رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی نزد من آمدند که زنی یهودی آنجا بود و می‌گفت: آیا می‌دانی که شما در قبر، دچار فتنه می‌شوید؟

عایشه رضی الله عنها می‌گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله آشفته شده و فرمودند: «إِنَّمَا تُفْتَنُ الْيَهُودُ»؛ «قطعاً یهودیان دچار فتنه و ابتلا می‌شوند.»

۱- سنن ترمذی، شماره حدیث: ۱۰۷۱. ترمذی رضی الله عنه. این روایت را حسن و غریب می‌داند؛ السنّة، ابن

ابی عاصم، شماره حدیث: ۸۶۴؛ آلبانی رضی الله عنه می‌گوید: «اسناد حدیث مزبور حسن بوده و دیدگاه

معاصرانی که می‌گویند نام این دو فرشته، منکر و نکیر نیست را رد می‌نماید.»

أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ عایشه رضی اللہ عنہا در ادامه می‌گوید: چندین شب گذشت و سپس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «هَلْ شَعَرْتَ أَنَّهُ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي الْقُبُورِ؟» «آیا می‌دانی که به من وحی شد شما در قبرها مورد فتنه و آزمایش قرار می‌گیرید؟!» عایشه رضی اللہ عنہا می‌گوید: می‌شنیدم که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم پس از آن، از عذاب قبر به الله تعالی پناه می‌بردند.^(۱)

ابن قیّم رحمہ اللہ پس از بیان اختلاف موجود در این مسأله می‌گوید: «به نظر می‌رسد - والله أعلم - که هر پیامبری با امتش این‌گونه است و این افراد پس از اینکه مورد سؤال قرار می‌گیرند و علیه آنان دلیل آورده می‌شود، در قبرهایشان عذاب و مجازات می‌گردند، همان‌گونه که در آخرت، پس از سؤال و اقامه دلیل علیه آنان، عذاب می‌شوند، و الله عز و جل داناتر است.»^(۲)

د - آیا انسان کافر در قبر خود مورد فتنه و امتحان قرار می‌گیرد؟

دیدگاه صحیح این است که شخص کافر نیز دچار فتنه می‌شود و از این رو فتنه قبر برای کافر و غیر کافر است، چنانکه در احادیث قبلی بیان شده که انسان کافر و منافق پس از سؤال نکیر و منکر می‌گویند: «آه، آه، من نمی‌دانم.»

ذ - آیا کودکان هم در قبرهایشان امتحان می‌شوند؟

در این زمینه، دو دیدگاه وجود دارد:

۱. از آنان سؤال می‌شود، زیرا خواندن نماز میّت و درخواست اینکه الله تعالی آنان را از عذاب و فتنه قبر حفاظت نماید، مشروع شده است.
۲. گروهی نیز معتقدند که از آنان سؤال نمی‌شود، چون پرسش از کسی انجام می‌گیرد که آگاه به رسول و فرستنده باشد تا از وی پرسیده شود: آیا به آن رسول ایمان آورده و از وی فرمان برده یا نه. پس کودک که هیچ شناختی ندارد، چگونه مورد سؤال قرار می‌گیرد؟!^(۳)

۱ - صحیح مسلم، شماره حدیث: ۵۸۴.

۲ - نک: الرّوح، ص ۱۴۹، برای اطلاع از جزئیات اختلاف در این زمینه، نک: صص ۱۴۷ - ۱۴۹.

۳ - برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، نک: مجموع الفتاوی، ج ۴، صص ۲۵۷ و ۲۷۷ - ۲۸۱؛ الرّوح، صص ۱۴۹ - ۱۵۱.

با توجه به سخنان ابن تیمیّه و ابن قیّم رحمهما الله می‌توان گفت که آنان دیدگاه نخست را پذیرفته‌اند.
در پاراگراف بعدی این موضوع روشن خواهد شد.

ر- آیا از فرد غیر مکلف سؤال می‌شود؟

در این باره نیز اختلاف است.

شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته می‌گوید: «احادیث متواتری از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد فتنه قبر نقل شده و براء بن عازب، انس بن مالک، ابوهریره و دیگران رضی الله عنهم این احادیث را روایت نموده‌اند.

فتنه و سؤال قبر برای تمامی مکلفان است مگر پیامبران صلی الله علیه و آله که در این زمینه اختلاف بوده و نیز درباره افراد غیرمکلف؛ مانند کودکان و دیوانگان اختلاف وجود دارد که برخی معتقدند آنان هم مورد فتنه و سؤال قرار می‌گیرند و گروهی این موضوع را قبول ندارند، زیرا امتحان و آزمایش مختص مکلفان است. قاضی [عیاض] و ابن عقیل بر این باورند.

بر این اساس، افراد مذکور پس از مرگ مورد سؤال قرار نمی‌گیرند.

اما بنا بر قولی، از آنان هم سؤال می‌شود و هم دچار فتنه می‌گردند.

ابوحکیم و ابوالحسن بن عبدوس بر این باور بودند و همین دیدگاه را از یارانش نقل کرده است. دیدگاه فوق موافق با سخن افرادی است که می‌گویند: آنان در روز قیامت مکلف هستند، چنانکه بیشتر عالمان و محدّثان و متکلمان اهل سنت بر همین باورند و ابوالحسن اشعری مطلب مذکور را از اهل سنت نقل کرده و آن را پذیرفته و نتیجه سخنان امام احمد رحمته نیز همین است.^(۱)

در جایی دیگر، پس از آوردن سخنی شبیه کلام قبلی و بیان دلیل کسانی که فائلند آنان در قبر مورد ابتلا و سؤال قرار می‌گیرند، می‌گوید: «فائلان به دیدگاه نخست، دلیل آورده‌اند که در «مؤطّا» نقل شده ابوهریره رضی الله عنه بر کودکی که مرتکب گناهی نشده بود، نماز خواند و این‌گونه دعا کرد: "پروردگارا! او را از عذاب و فتنه قبر حفاظت کن." این روایت نشان می‌دهد که کودکان نیز فتنه قبر دارند.

علاوه بر این، کودکانِ کفار که در دنیا مکلف نبوده‌اند، در آخرت تکلیف و مسؤولیت دارند و احادیث متعددی بیانگر این مطلب است.

ابوالحسن اشعری رحمته همین دیدگاه را از اهل سنت و جماعت نقل کرده است. سخنانی از امامان؛ همچون امام احمد و دیگران رحمهم الله بیان شده که درباره اطفال مشرکین باید سکوت کرد، چنانکه در صحیح بخاری و صحیح مسلم، روایت شده که از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد فرزندان مشرکان سؤال شد و ایشان پاسخ دادند که: «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ»؛ «الله تعالی بهتر می‌داند که [اگر آنان را زنده نگه می‌داشت و مکلف می‌ساخت] چه می‌کردند.»

در صحیح بخاری ثابت شده که برخی از این افراد وارد بهشت می‌شوند. در صحیح مسلم نقل گشته کودکی که به دست خضر کشته شد، از همان روز اول، کافر آفریده شده بود.

اگر در میان کودکان و غیرشان، افراد بدبخت و سعادت‌مندی وجود دارد و این کار به منظور امتحان آنان در دنیا صورت می‌گیرد، در آخرت نیز امکان آزمایش این افراد است.

زیرا برای تک‌تک فرزندان مؤمنان به طور معین، شهادت ورود به بهشت داده نشده، هرچند به طور کلی و مطلق نقل گشته که آنان به بهشت می‌روند. بنابراین گاهی اوقات، کودکی منافق در میان مؤمنان وجود دارد، والله اعلم.^(۱)

ابن قیم رحمته می‌گوید: «در روایت ابوهریره رضی الله عنه،^(۲) مراد از این عذاب قبر، مجازات کودک به سبب ترک اطاعت یا انجام معصیت نیست، چون الله عز و جل کسی را که گناهی نکرده است، مجازات نمی‌کند.

بلکه هدف از آن، درد و رنجی است که میّت به سبب دیگران تحمّل می‌کند و مجازات عمل خودش نیست.

۱- همان، ص ۲۸۱.

۲- یعنی روایتی که اندکی قبل بیان گردید؛ ابوهریره رضی الله عنه بر کودکی که گناهی نکرده بود، نماز خواند و این‌گونه دعا کرد: «الهی! او را از عذاب و فتنه قبر حفاظت کن.»

مثلاً پیامبر ﷺ فرمودند: «إِنَّ الْمَيِّتَ لَيُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ»؛ «بدون تردید میّت به سبب گریه خانواده‌اش، رنج می‌کشد.» یعنی بدین علت، رنج و درد را تحمل می‌کند و مراد این نیست که بر اثر گناه فرد زنده مجازات می‌گردد:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ [الأنعام: ۱۶۴]

«و هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌گیرد.»

همچنین رسول الله ﷺ فرمودند: «السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ»؛ «سفر، بخشی [نوعی] از رنج و درد است.»

بنابراین عذاب عام‌تر از عقوبت و مجازات است.

تردیدی نیست که در قبر، دردها و غصه‌ها و افسوس‌هایی وجود دارد و در برخی موارد، تأثیرش به کودک رسیده و دردناک می‌شود و بدین سبب، برای فردی که بر وی نماز می‌خواند، جایز است که از الله متعال بخواهد وی را از این نوع درد و رنج نجات دهد، والله اعلم.^(۱)

مبحث دوم:

نعمت‌ها و عذاب قبر

۱- تعریف

یعنی نعمت‌ها یا عذابی که در قبر وجود دارد و نتیجه فتنه قبر است. بنابراین نعمت‌های آن، مخصوص مؤمنان صادق و عذابش مختص منافقان و کافران ظالم است.

۲- تواتر احادیث درباره نعمت‌ها و عذاب قبر

شارح «العقیده الطحاویة» می‌گوید: «بدون تردید احادیث متواتر و فراوانی از رسول الله ﷺ در مورد عذاب و نعمت‌های قبر برای کسی که شایسته این مطلب است، به اثبات رسیده و از این رو، باور و ایمان به این موضوع واجب است.»^(۱)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمه الله چنین می‌آورد: «دیدگاه سایر مسلمانان و بلکه سایر ملت‌ها بر اثبات قیامت کبری، برخاستن مردم از قبرها و وجود پاداش و مجازات در قیامت، و نیز بر وجود عذاب و پاداش در برزخ - فاصله میان مرگ تا قیامت - است. تمامی پیشینیان و اهل سنت و جماعت بر همین باور بوده‌اند و تنها تعداد اندکی از بدعتی‌ها وجود پاداش و مجازات در برزخ را انکار کرده‌اند.»^(۲)

۳- اثبات نعمت‌ها و عذاب قبر در قرآن کریم

در چندین آیه اشاره شده که نعمت‌ها و عذاب قبر در برزخ وجود دارد و به وقوع می‌پیوندد.

بخاری رحمه الله در کتاب الجنائز، عذاب قبر را روشن ساخته و بخشی را به این موضوع اختصاص داده و آیات زیر را آورده است:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ﴾ [الأنعام: ۹۳]

۱- شرح العقیده الطحاویة، ص ۳۹۹.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۲۶۲.

«و [شگفت‌زده می‌شوی] اگر ببینی هنگامی که [این] ستمکاران در سكرات مرگ فرو رفته‌اند و فرشتگان [قبض روح] دست‌ها را گشوده [و به آنان می‌گویند]: جان‌هایتان را بیرون آورید! امروز عذاب خفت‌باری در برابر آنچه به ناحق بر الله می‌گفتید و نسبت به آیات او تکبر ورزیدید، خواهید دید.»

﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ^{١٠١} وَمِنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ الْتِفَاقٍ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾ [التوبة: ۱۰۱]

«و از [میان] اعراب [بادیه‌نشین] که پیرامون شما هستند، گروهی منافقند. و از اهل مدینه [نیز] گروهی خوی نفاق گرفته‌اند. تو آنان را نمی‌شناسی، [ولی] ما این افراد را می‌شناسیم. به زودی آنان را دو بار عذاب خواهیم کرد، سپس به سوی عذابی بزرگ [در قیامت] فرستاده می‌شوند.»

﴿وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ^{٤٥} النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ [غافر: ۴۵-۴۶]

«و بدترین عذاب، آل فرعون را در میان گرفت. [آن عذاب] آتش [دوزخ است] که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند و روزی که قیامت برپا می‌گردد [گفته می‌شود]: آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب وارد کنید.»^(۱)

نخستین آیه‌ای که امام بخاری رحمته آن را آورده است، درباره عذاب شدن کافران توسط فرشتگان در زمان جان‌کندن بوده و آیه دوم نشان می‌دهد که منافقان پیش از عذاب روز قیامت، به دو عذاب دیگر نیز دچار خواهند شد.

عذاب اول: الله تعالی آنان را در دنیا، به عذابی از جانب خود یا به وسیله مسلمانان دچار می‌سازد؛

عذاب دوم: همان عذاب قبر، که حسن بصری رحمته می‌گوید: «به زودی آنان را دو بار عذاب خواهیم کرد: یعنی عذاب دنیا و عذاب قبر.»^(۲)

طبری می‌گوید: «به احتمال زیاد یکی از آن دو، عذاب قبر و دیگری احتمال دارد گرسنگی، اسارت، کشته شدن و هلاکت، خواری یا ... که قبلا بیان گردید، باشد.»^(۳)

۱- صحیح بخاری، باب ۸۷، ص ۲۶۶.

۲- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ج ۱۱، ص ۲۳۳.

۳- همان.

آیه سوم دلیلی روشن برای اهل سنتی است که قائل به عذاب قبر هستند، زیرا الله ﷻ بیان فرمود که فرعونیان در صبح و شام، بر آتش دوزخ عرضه می‌شوند و این کار قبل از روز قیامت صورت می‌گیرد، چون الله تعالی پس از آن فرمود:

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ [غافر: ۴۶]

«و روزی که قیامت برپا می‌گردد [گفته می‌شود]: آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب وارد کنید.»

قرطبی رحمته می‌گوید: «جمهور علما معتقدند که این عرضه در برزخ صورت می‌گیرد و مطلب مذکور دلیلی بر اثبات عذاب قبر به شمار می‌رود.»^(۱)
علاوه بر موارد فوق، آیات دیگری نیز اشاره به عذاب و نعمت‌های قبر دارند.^(۲)

۴- ایمان به عذاب و نعمت‌های قبر بدون کیفیت است

شریعت اموری که از نظر عقلی محال باشد را بیان نمی‌کند، اما از مواردی که عقول را به حیرت و تعجب وا می‌دارد، سخن می‌گوید؛ بازگشت روح به بدن، به گونه‌ای که ما در دنیا می‌شناسیم نیست، بلکه به شکل دیگری به آن باز خواهد گشت.^(۳)

۵- آیا عذاب و نعمت‌های قبر مختص به مدفون در قبر است یا شامل همه می‌شود؟

در پاسخ باید گفت که عذاب و نعمت‌های قبر شامل افراد مدفون در قبر و غیر آن می‌شود؛ هرکس که بمیرد و مستحق عذاب یا نعمت باشد، به وی خواهد رسید؛ فرقی نمی‌کند که در قبر شود یا نه و فرقی ندارد که در صحرا یا در محلی محفوظ؛ همچون سردخانه باشد؛ یا اینکه خوراک درندگان شده یا سوخته و خاکستر و پراکنده در هوا گشته باشد یا به دار آویخته یا در دریا غرق یا ... شده باشد. بنابراین عذاب و نعمت‌های قبر به او می‌رسد، همان‌گونه که فرد مدفون در قبر به آن دچار می‌شود. اما به اعتبار غالب و اصل، عذاب و نعمت‌های قبر گفته شده است.^(۴)

۱- همان.

۲- برای اطلاعات بیشتر، نک: الزّوج، صص ۱۲۱-۱۳۴؛ أهوال القبور وأحوال أهلها إلى النّشور، ابن رجب حنبلی، صص ۴۱-۶۰؛ القيامة الصّغرى، صص ۴۸-۵۱.

۳- شرح العقيدة الطحاویة، ص ۳۹۹.

۴- همان، ص ۴۰۰.

۶- عذاب و نعمت‌های قبر به بدن می‌رسد یا به روح؟

عذاب و نعمت‌های قبر هم به بدن و هم به روح می‌رسد.

شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته اللہ علیہ می‌گوید: «پیشینیان این امت و امامان آن معتقدند که هرگاه فردی بمیرد، نعمت یا عذاب به او؛ یعنی هم به روح و هم به جسمش می‌رسد و روح پس از جدا شدن از بدن، برخوردار از نعمت یا دچار عذاب می‌گردد و گاهی اوقات متصل به بدن شده و در نتیجه، به همراه آن نعمت می‌گیرد یا عذاب می‌شود.»^(۱)

همچنین می‌گوید: «به اتفاق اهل سنت و جماعت، عذاب یا نعمت هم به جسم و هم به روح می‌رسد و روح و نفس به تنهایی یا به همراه جسم، نعمت می‌گیرد یا دچار عذاب می‌شود. بنابراین در این حالت، عذاب یا نعمت به هر دو تا می‌رسد، چنانکه گاهی اوقات روح به تنهایی از نعمت برخوردار می‌شود یا عذاب می‌گردد.»^(۲)

۷- عذاب قبر دائمی است یا موقتی؟

این عذاب بر دو نوع است:

ا- عذاب دائمی که آیه زیر بیانگر آن است:

﴿التَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ

الْعَذَابِ﴾ [غافر: ۴۶]

«[آن عذاب] آتش [دوزخ است] که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند و روزی که

قیامت برپا می‌گردد [گفته می‌شود]: آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب وارد کنید.»

در حدیثی که براء بن عازب رضی اللہ عنہ درباره سؤال و فتنه قبر انسان کافر نقل نموده،

چنین آمده است: «ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى التَّارِ، فَيَنْظَرُ إِلَى مَقْعَدِهِ فِيهَا حَتَّى تَقُومَ

السَّاعَةُ؛» «سپس برایش دری به سوی آتش دوزخ باز می‌شود و او تا زمانی که قیامت

فرا رسد، به جایگاهش در آنجا نگاه می‌کند.»

اندکی قبل، در این زمینه مطالبی بیان شد.

ب- نوعی از این عذاب تا مدتی ادامه دارد و سپس قطع می‌شود: یعنی عذاب و

مجازات برخی افراد که گناهانشان کم بوده و به اندازه جرمشان، عذاب می‌شوند و

۱- مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۲۸۴.

۲- برای اطلاعات بیشتر، نک: همان، صص ۲۸۲-۲۹۹؛ الزّوج، صص ۹۶-۹۷.

سپس تمام می‌گردد، همان‌گونه که مدّتی در دوزخ مجازات می‌گردند و سپس نجات می‌یابند.

گاهی اوقات نیز به سبب دعا، صدقه، پاداش حجّی که از برخی نزدیکانش به وی رسیده یا ... عذابش قطع و تمام می‌شود.^(۱)

۸- عوامل عذاب قبر و اسباب نجات از آن

به طور خلاصه و کلی می‌توان گفت که عدم‌شناخت نسبت به الله تعالی، سربلندی از دستورات او و ارتکاب گناهان باعث عذاب قبر می‌شوند. و اسباب نجات از آن، بر عکس موارد فوق است.^(۲)

۱- نک: الزّوج، صص ۱۵۱-۱۵۴.

۲- همان، ص ۱۳۴.

مبحث سوم:

ردّ دیدگاه منکران عذاب و نعمت‌های قبر

برخی از منحرفان بی‌دین و زندق و پیروان‌شان منکر عذاب، وسعت و تنگی عذاب قبر و اینکه گودالی از آتش یا باغی از بهشت باشد و نیز اینکه میّت را می‌نشانند، هستند.

الحمدلله پاسخ این گمان‌ها آسان است و از دیدگاه شریعت و حسّ و عقل، ادّعاهای باطل و مردودی به شمار می‌روند و اکنون برخی از دلایل موجود در این باره بیان می‌گردد.

۱- عذاب و نعمت‌های قبر بر اساس شریعت ثابت است

علاوه بر متونی که قبلاً بیان گردید، ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله از کنار دو قبر عبور کرده و فرمودند: «يُعَذَّبَانِ، وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ، بَلَى، كَانَ أَحَدُهُمَا لَا يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ، وَكَانَ الْآخَرُ يَمِثِّي بِالنَّمِيمَةِ»؛ «[صاحب این دو قبر] عذاب می‌شوند؛ آن هم نه به سبب انجام گناه کبیره؛ بلکه یکی از این دو نفر، از [رسیدن و پاشیده شدن] ادرار [به بدنش] پرهیز نمی‌کرد [و میان خود و ادرارش پوشش و مانعی قرار نمی‌داد] و دیگری خبرچینی می‌نمود.» سپس شاخه تری را خواستند و آن را به دو نیم کرده و فرمودند: «لَعَلَّهُ يُخَفَّفُ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَبْسَسَا»^(۱)؛ «امید است که عذابشان کم [یا بخشیده] شود تا زمانی که این دو شاخه خشک نشده‌اند.»

۲- حالات و شرایط برزخ از امور غیبی است و از طریق حس درک نمی‌شود

اگر این موارد به وسیله حس فهمیده می‌شد، قطعاً فایده ایمان به غیب مفهوم و معنایی نداشت و مؤمنان به غیب و انکارکنندگان آن یکسان بودند.

۳- حسّ و تجربه دلالت بر وقوع عذاب قبر دارد

انسان به خواب‌رفته گاهی اوقات خواب می‌بیند که در محلّی وسیع و خرم و برخوردار از نعمت یا در مکانی تنگ و وحشت‌آور و دردناک است و بسا اوقات بر اثر

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۲۱۶؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۹۲.

آنچه دیده، بیدار می‌شود و نشانهٔ درد را در بدنش احساس می‌کند، هرچند در بستر و داخل اتاق خویش است.

خواب برادر مرگ بوده و به همین سبب، الله ﷻ آن را وفات می‌نامد:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [الزمر: ۴۲]

«الله جان‌ها را به هنگام مرگشان قبض می‌کند، و [نیز جان] کسانی که در خواب خویش نمرده‌اند را [قبض می‌کند]. سپس [جان] افرادی که فرمان مرگشان را صادر کرده، نگه می‌دارد و [جان] دیگری را تا مدتی معین پس می‌فرستد، بی‌گمان در این [امر] نشانه‌های [روشنی] است برای گروهی که می‌اندیشند.»

۴- عقل منکر وقوع عذاب قبر نیست

در پاراگراف قبلی، مطلبی در این زمینه بیان گردید و علاوه بر آن، گاهی اوقات انسان خواب صادقانه و مطابق با واقعیت می‌بیند و بسا اوقات ممکن است فردی پیامبر ﷺ را با ویژگی‌های خودش ببیند، که در این صورت، قطعاً ایشان را دیده است. این درحالی است که فرد، خوابیده در بستر و اتاق خویش و دور از آنچه دیده است، قرار دارد.

اگر چنین مواردی در شرایط دنیوی ممکن است، آیا امکان وقوع آن در شرایط آخرت نیست؟!

۵- نعمت، عذاب، وسعت یا تنگی قبر را فقط میّت و صاحب قبر احساس می‌کند

به عنوان نمونه، چنانکه قبلاً بیان گردید انسان در خواب می‌بیند که در مکانی تنگ و وحشت‌آور یا در محلی وسیع و خرم قرار دارد، اما از نظر و دید دیگران، حالتش تغییر نمی‌کند و وی را در بستر و پوشش خودش می‌بینند.

۶- درک و احساس مخلوق محدود به قدرتی است که الله تعالی به آنان بخشیده است

مخلوقات نمی‌توانند هر چیزی را بفهمند و همان‌گونه که چشمان، گوش‌ها و توانشان حدّی دارد، عقل‌ها نیز حدّ و محدوده‌ای دارند. گاهی اوقات الله تعالی هفت

آسمان و زمین و آنچه در میانشان است و هر چیزی که به حقیقت، الله متعال را تسبیح می‌گوید را از عذاب و رنج برخی مخلوقات آگاه و باخبر می‌سازد. از آنجا که مخلوقات نمی‌توانند هر موجودی را درک کنند، جایز نیست که آنچه از امور غیب ثابت است و آن را نمی‌فهمند، انکار کنند.^(۱)

۱- نک: الرّوح، ابن قیّم، صص ۱۱۱ - ۱۳۱؛ رسائل في العقيدة، صص ۳۳ - ۳۵؛ الإيمان باليوم الآخر، صص ۵۰ - ۶۲.

بخش سوم:

نشانه‌های قیامت

مقدمه

مبحث اول: مفهوم اَشْرَاط [نشانه‌های] قیامت؛

مبحث دوم: ترتیب و پی در پی بودن نشانه‌های بزرگ قیامت؛

مبحث سوم: نشانه‌های بزرگ و دالّ بر نزدیکی قیامت؛

مبحث چهارم: نشانه‌های وقوع قیامت؛

مقدمه

أ- قواعدی عام و کلی

۱. بدون تردید قیامت خواهد آمد:

﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ﴾ [طه: ۱۵]

«قطعاً قیامت خواهد آمد.»

۲. قیامت نزدیک است:

﴿أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ﴾ [القمر: ۱]

«قیامت نزدیک شد و ماه بشکافت.»

۳. فقط الله عز وجل از زمان قیامت باخبر است:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا

هُوَ﴾ [الأعراف: ۱۸۷]

«[ای پیامبر صلی الله علیه و آله] درباره قیامت از تو سوال می کنند که چه وقت واقع می شود؟ بگو: مسلماً علم

آن فقط نزد پروردگار من است و هیچ کس جز او [نمی تواند] آن را در وقت معینش آشکار سازد.»

۴. قیامت از امور غیب به شمار می رود و ایمان به آن بخشی از ایمان به غیب

است.

۵. بررسی و پرداختن به تعیین زمان قیامت جایز نیست.

۶. قیامت نشانه‌هایی دارد که بیانگر نزدیکی یا وقوع آن است.

ب- دیدگاه صحیح درباره نشانه‌های قیامت

باید به آنچه در متون شرعی درباره قیامت آمده است، ایمان بیاوریم و نباید خود را

مکلف به درخواست قیامت و تطبیق آن بر واقعیت سازیم.

بلکه باید تفسیر قیامت را به واقع بسپاریم؛ یعنی وقوع آن به صورتی است که در

متون شرعی بیان شده و بر این اساس، بدون دلیل و از روی ناآگاهی سخنی بر زبان

نمی آوریم.

این شیوه باعث نجات و رستگاری و پیروی از پیشینیان صالحی است که به آن متون ایمان آوردند و با رعایت صداقت و امانتداری، آن‌ها را به ما رساندند و گمان خویش را برای تعیین زمان قیامت به کار نبردند و براساس رأی و عقل محض، مقدمه‌چینی و نتیجه‌گیری نکردند.

همچنین بدین وسیله، به عمل برخی مردم دچار نمی‌شویم که متون موجود درباره شرایط آخر الزمان و نشانه‌های قیامت و احوال زمان ما را به هم ربط داده و نتایجی گرفتند که منجر به فتنه‌هایی بزرگ و شکستن حرمت‌ها شده است. خلاصه سخن در موضوع فوق این است که به متون شرعی ایمان داریم و تفسیر آن را به واقع و حقیقت واگذار می‌کنیم.^(۱)

ت- ایمان به نشانه‌های قیامت به معنای تنبلی و استفاده نکردن از اسباب نیست

زیرا این نشانه‌ها از امور تقدیری و مربوط به اراده الهی است و ما از نظر شرع و دین، مکلف به انجام تکالیف شرعی هستیم؛ همچون اطاعت از الله، جهاد در راه او، کسب علم، دعوت‌إلی الله، امر به معروف و نهی از منکر، صبر بر آزار و مشکلاتی که در موارد مذکور وجود دارد و سایر واجبات.

روش و دیدگاه صحیح همین است؛ نه آنگونه که برخی جاهلان و یاوه‌گویان ادعا دارند که ظهور آن نشانه‌ها؛ مانند آمدن مهدی و نزول عیسی ع‌ی‌س‌ا شروع تنبلی و تن‌آسایی است.

بلکه متون شرعی دلالت دارند که آن زمان، ابتدای فتوح، جهاد و جانفشانی در راه اعلاى کلمة الله است.^(۲)

۱- المهدة حقیقة لآخرافة، محمد بن اسماعیل، ص ۱۸۱.

۲- همان.

مبحث اول:

مفهوم اَشْرَاط [نشانه‌های] قیامت

هر چند الله ﷻ زمان وقوع قیامت را از بندگانش پنهان نموده، ولی آنان را از نشانه‌ها و علائمی که دلالت بر نزدیکی‌اش دارند، آگاه ساخته است.

الله تعالی آن نشانه‌ها را اَشْرَاط قیامت نامیده و می‌فرماید:

﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً ۖ فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ

ذِكْرُهُمْ﴾ [محمد: ۱۸]

«پس آیا آنان [کافران] جز این انتظار دارند که قیامت ناگهان فرا رسد؟ به راستی نشانه‌هایش آمده است، پس وقتی فرا رسد، پندگرفتن [و ایمان] شان چه سودی خواهد داشت؟!»
اکنون مطالبی در این زمینه بیان می‌گردد.

۱- مفهوم اَشْرَاط

اصل این واژه «شَرَط» و اَشْرَاط جمع آن است.

ابن فارس می‌گوید: «شین، راء و طاء دلالت بر عَلَم، نشانه و مفاهیمی نزدیک به آن می‌کند.»^(۱)

ابن منظور چنین می‌آورد: «شَرَط به معنای نشانه بوده و جمع آن، اَشْرَاط می‌شود.»^(۲)

۲- مفهوم واژه «ساعة»

أ- از نظر لغوی، اصل این کلمه، «سَوَع» بوده است.^(۳)

واژه «ساعة» از نظر لغوی و عرفی در چندین معنا کاربرد دارد که غالباً به مفهوم زمان یا بخشی از آن و یا حال حاضر است.

قرطبی می‌گوید: «در زبان عربی، کلمه "ساعة" به معنای بخش نامعینی از زمان و از نظر عرفی، به معنای یک بخش از ۲۴ بخش [ساعت] شب و روز که اصل زمان‌ها به شمار می‌روند، است.

۱- معجم مقاییس اللغة، ابن فارس، ج ۳، ص ۲۶۰.

۲- لسان العرب، ج ۷، ص ۳۲۸.

۳- نک: معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۱۶.

قوم عرب می‌گوید: أفعال كذا الساعة، وأنا الساعة في أمر كذا؛ یعنی زمانی که در آن قرار داری یا زمانی که تقریباً به آن نزدیک است.

در حقیقت، اگر «الساعة» با الف و لام گفته شود، مراد زمانی است که در آن قرار داری و «الآن» نامیده می‌شود.^(۱)

ب- مفهوم شرعی «ساعة»: یعنی همان زمانی که قیامت برپا می‌شود.^(۲)

۳- وجه تسمیة «ساعة»

دلیل این نامگذاری نزدیک بودن قیامت بوده، زیرا هرچیز آمدنی نزدیک است، یا به سبب سرعت حساب در آن روز، یا چون به طور ناگهانی در یک زمانی فرا می‌رسد، یا اینکه در روز قیامت، ارواح سریع به جسم‌ها منتقل می‌شوند و یا بنا به دلایل دیگر، «ساعة» نامیده شده است.^(۳)

۴- مفهوم أشراف الساعة

یعنی همان نشانه‌ها و علائم پیش از قیامت که بیانگر نزدیکی و برپایی آن و اتمام دنیا هستند.^(۴)

۵- اصطلاحات و انواع شرعی قیامت

از نظر شریعت، قیامت بر سه نوع است:

أ- قیامت صغری

همان مرگ انسان که هرکس بمیرد، قیامتش فرا رسیده و وارد جهان آخرت می‌شود.

ب- قیامت وسطی

وفات مردم یک قرن.

۱- التذكرة، ص ۲۴۵.

۲- نک: أشراف الساعة، يوسف وابل، ص ۷۳.

۳- نک: التذكرة، صص ۲۴۵-۲۴۶.

۴- نک: معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۳۶۰؛ التذكرة، ص ۷۰۹؛ لسان العرب، ج ۷، ص ۳۲۸؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۷۹.

ج - قیامت کبری

برانگیخته شدن مردم از قبرها برای حساب و جزا.^(۱)

۶- مراد از «ساعة» در قرآن کریم

هدف از آن، قیامت کبری است.^(۲)

۷- انواع نشانه‌های قیامت

این علائم بر دو نوع هستند:

أ- نشانه‌های صغری

علائمی که سال‌هایی طولانی پیش از فرارسیدن قیامت آشکار می‌گردد و مرسوم و متداول است؛ مانند از بین رفتن عالمان، ظهور جهل، نوشیدن شراب، فخر به بنا و ساختمان و خانه و امثال آن. برخی از این نشانه‌ها همزمان با علائم کبری هستند.

ب- نشانه‌های کبری

امور مهم و بزرگی که نزدیک قیامت به وقوع می‌پیوندند و مرسوم و رایج نیستند؛ همچون ظهور دجال، نزول سیدنا عیسی، خروج یاجوج و ماجوج و طلوع خورشید از سمت مغرب.^(۳)

۸- فلسفه پیش انداختن نشانه‌های قیامت و آگاه نمودن مردم از آنها

قرطبی رحمته می‌گوید: «دلیل جلو انداختن نشانه‌های قیامت و آگاه نمودن مردم از آنها این است که از خواب بیدار شوند و مواظب باشند و توبه و رجوع نمایند تا مبادا ناگهان فرا رسد و دیگر فرصت جبران نباشد. بنابراین شایسته است که مردم پس از ظهور نشانه‌های قیامت، به فکر خویش باشند و دنیا را رها کنند و برای زمان موعود آماده شوند، والله أعلم.»^(۴)

۱- نک: أشراف الساعة، صص ۷۴-۷۵.

۲- همان، ص ۷۵.

۳- نک: التذكرة، صص ۷۰۹-۷۱۰؛ أشراف السّاعة، ص ۷۷.

۴- التذكرة، ص ۷۰۹.

مبحث دوم:

ترتیب و پی‌درپی آمدن نشانه‌های بزرگ قیامت

۱- ترتیب علائم بزرگ قیامت

احادیثی که بیانگر نشانه‌های بزرگ قیامت هستند، آن‌ها را باهم و بدون ترتیب بیان کرده‌اند، زیرا ترتیب‌شان در گفتار، نشانه‌ی ترتیب آن‌ها در وقوع نبوده و به وسیله‌ی حرف «و» عطف شده‌اند که مقتضی ترتیب نیست.

ترتیب آن‌ها در برخی متون، برخلاف ترتیب‌شان در متون دیگر آمده است.^(۱) اکنون خلاصه‌ای از احادیثی که نشانه‌های قیامت را به طور کلی یا جزئی بیان کرده‌اند، نقل می‌گردد.

امام مسلم رحمته الله در صحیح خود، از حذیفه بن أسید غفاری رضی الله عنه چنین نقل می‌کند: پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ما آمدند درحالی که مشغول گفتگو بودیم. ایشان پرسیدند: «مَا تَذَاكَرُونَ؟» «درباره‌ی چه چیزی سخن می‌گویید؟» گفتیم: از قیامت سخن می‌گوییم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّهَا لَنْ تَقُومَ حَتَّى تَرُونَ قَبْلَهَا عَشْرَ آيَاتٍ»؛ «قطعاً قیامت برپا نخواهد شد تا اینکه پیش از آن، ده نشانه ببینید.»

پیامبر صلی الله علیه و آله از دود، دجال، دابّه، طلوع خورشید از مغرب، نزول عیسی علیه السلام، خروج یاجوج و ماجوج و سه بار فرورفتن [مردم] در زمین؛ یک مرتبه در شرق، باری در غرب و یک بار در جزیره‌ی العرب نام بردند و آخرین نشانه، آتشی است که از سمت یمن خارج می‌شود و مردم را به سمت رستاخیز می‌راند.^(۲)

مسلم رحمته الله حدیث فوق را از ابوسریحه حذیفه بن أسید رضی الله عنه با الفاظی دیگر روایت نموده است؛ او می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در اتافی بودند و ما پایین‌تر از ایشان بودیم که متوجه ما شده و فرمودند: «مَا تَذَكُرُونَ؟»؛ «از چه سخن می‌گویید؟» درباره‌ی قیامت. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ السَّاعَةَ لَا تَكُونُ حَتَّى تَكُونَ عَشْرَ آيَاتٍ: حَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ، وَحَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ، وَحَسْفٌ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَالذَّجَالُ،

۱- نک: التذكرة، ص ۷۳۹؛ أشراف السّاعة، ص ۲۳۹.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۹۰۱.

وَدَابَّةُ الْأَرْضِ، وَيَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ، وَطُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَنَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قُعْرَةِ عَدْنٍ تَرْحَلُ النَّاسَ؛ «قطعاً قیامت نخواهد آمد تا اینکه ۱۰ نشانه به وقوع بپیوندد: فرورفتن [مردم] به زمین در سمت شرق، فرورفتن به زمین در طرف غرب و فرو رفتن به زمین در جزیره العرب، دود، دَجَال، دابّة الأرض، خروج یأجوج و مأجوج، طلوع خورشید از سمت مغرب و آتشی که از گودال [شهر] عدن خارج می‌شود و مردم را کوچ می‌دهد.»

در روایت دیگر، دهمین نشانه، نزول عیسی علیه السلام بیان شده است.

و بنا بر روایتی، دهمین نشانه بادی است که مردم را به دریا می‌اندازد.^(۱)

مسلم رحمته از ابوهریره رضی الله عنه نقل نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ سِتًّا: طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، أَوِ الدُّخَانَ، أَوِ الدَّجَالَ، أَوِ الدَّابَّةَ، أَوْ خَاصَّةً أَحَدِكُمْ أَوْ أَمْرَ الْعَامَّةِ»^(۲)؛ «پیش از فرارسیدن ۶ نشانه، برای انجام اعمال [نیک] شتاب کنید: طلوع خورشید از سمت مغرب، دود، ظهور دَجَال، دابّه و مرگ هریک از شما یا فرارسیدن قیامت.»

و با لفظی دیگر آمده است که: «بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ سِتًّا: الدُّجَالَ، وَالدُّخَانَ، وَدَابَّةَ الْأَرْضِ، وَطُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَأَمْرَ الْعَامَّةِ، وَخُوصَّةً أَحَدِكُمْ»^(۳)؛ «پیش از فرارسیدن ۶ نشانه، برای انجام اعمال [نیک] بشتابید: ظهور دَجَال، دود، دابّة الأرض، طلوع خورشید از مغرب، فرارسیدن قیامت و مرگ هریک از شما.»

عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می‌گوید: حدیثی را از رسول الله صلی الله علیه و آله حفظ نمودم که هرگز آن را فراموش نمی‌کنم؛ از ایشان چنین شنیدم: «إِنَّ أَوَّلَ الْآيَاتِ خُرُوجًا، طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَخُرُوجُ الدَّابَّةِ عَلَى النَّاسِ صُحًى، وَأَيُّهُمَا مَا كَانَتْ قَبْلَ صَاحِبَتِهَا، فَالْأُخْرَى عَلَى إِثْرِهَا قَرِيبًا»^(۴)؛ «همانا نخستین نشان‌های که آشکار می‌گردد، طلوع خورشید از سمت مغرب و خروج دابّه در وقت چاشت [هنگام برآمدن آفتاب] بر مردم است و

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۹۰۱.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۹۴۷.

۳- همان.

۴- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۹۴۱.

هریک از این علائم که پیش از دیگری باشد [و ظاهر شود]، نشانهٔ دیگر بلافاصله بعد از آن، به وقوع می‌پیوندد.»

با توجه به احادیث مذکور، می‌توان ترتیب برخی از این نشانه‌ها را به وسیلهٔ وقوع آن‌ها پس از یکدیگر دانست، زیرا ترتیب بعضی از نشانه‌های مذکور با دو لفظ و حرف مختلف بیان شده است؛ گاهی با «او» و گاهی با «و» عطف شده که هیچ کدام بیانگر ترتیب نیستند.^(۱)

به همین سبب، عالمان در ترتیب نشانه‌های قیامت اختلاف دارند و حافظ ابن حجر رحمته ظهور دجال و طلوع خورشید از سمت مغرب را جلوتر از سایر علائم دانسته و می‌گوید: «با توجه به مجموع اخبار به نظر می‌رسد که خروج دجال نخستین نشانهٔ بزرگی است که خبر از تغییر شرایط عمومی در بیشتر زمین می‌دهد و با وفات عیسی الصلی به پایان می‌رسد.

و طلوع خورشید از سمت مغرب، اولین نشانهٔ بزرگی است که خبر از تغییر عالم بالا می‌دهد و با فرارسیدن قیامت تمام می‌شود.

شاید خروج دابّه در همان روزی باشد که خورشید از سمت مغرب طلوع می‌کند.» وی در ادامه می‌گوید: «به این دلیل که هنگام طلوع خورشید از طرف مغرب، دروازهٔ توبه بسته می‌شود و در نتیجه، دابّه بیرون می‌آید تا مؤمن و کافر را از هم جدا سازد و هدف از بسته شدن دروازهٔ توبه تکمیل گردد.

و نخستین نشان‌های که خبر از فرارسیدن قیامت می‌دهد، آتشی است که مردم را گرد می‌آورد.»^(۲)

طیبی رحمته می‌گوید: «علائم مذکور نشانه‌هایی از قیامت است؛ یا دلالت بر نزدیک شدن آن و یا نشان از فرارسیدن قیامت دارند.

دجال، نزول عیسی الصلی، ظهور یاجوج و ماجوج و فرورفتن در زمین بیانگر نزدیکی آن هستند.

دخان یا دود، طلوع خورشید از سمت مغرب، خروج دابّه و آتشی که مردم را جمع می‌کند، دلالت بر فرارسیدن قیامت دارند.»^(۱)

۱- نک: أشراف الساعة، ص ۱۴۲.

۲- فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۵۳.

تقسیم فوق بسیار زیبا و دقیق است و در مبحث پیش رو، نشانه‌های بزرگ قیامت را براساس همین ترتیبی که طیبی آورده، بیان خواهیم کرد.

۲- پی‌درپی بودن ظهور نشانه‌های کبرای قیامت

صرف‌نظر از ترتیب نشانه‌های بزرگ قیامت، وقتی یکی از آن‌ها آشکار گردد، علائم دیگر نیز پس از آن به وقوع می‌پیوندند؛ مانند مهره‌های ستون فقرات که در پی یکدیگرند و فاصله‌ای در میان‌شان نیست.^(۲)

طبرانی در معجم الأوسط، از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «خُرُوجُ الْآيَاتِ بَعْضُهَا عَلَىٰ أَثَرِ بَعْضٍ، يَتَتَابَعْنَ كَمَا تَتَابَعُ الْحُرُزُ فِي النَّظَامِ»^(۳)؛ «ظهور آن نشانه‌ها پشت سر یکدیگر اتفاق می‌افتد، همان‌گونه که مهره‌های ستون فقرات پشت سر هم قرار می‌گیرند.»

امام احمد رضی الله عنه از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «الْآيَاتُ خَرَزَاتٌ مَنْظُومَاتٌ فِي سِلْكٍ، فَإِنْ يُقَطَّعَ السِّلْكُ يَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا»^(۴)؛ «آن نشانه‌ها [همچون] مهره‌هایی چیده‌شده [و پشت سر هم] در یک رشته هستند که اگر آن رشته پاره شود، یکی پس از دیگری به وقوع می‌پیوندد.»

به نظر می‌رسد - والله أعلم - که مراد از این علائم، نشانه‌های بزرگ قیامت است، زیرا ظاهر احادیث فوق دلالت می‌کند که هنگام ظهور این نشانه‌ها، فرارسیدن قیامت بسیار نزدیک است.^(۵)

۱- همان، ص ۳۵۲.

۲- نک: القیامة الصغری، صص ۲۱۷-۲۱۸؛ أشراف الساعة، ص ۲۴۵.

۳- هیثمی می‌گوید: «این حدیث را طبرانی در معجم الأوسط نقل کرده و رجالش رجال روایت صحیح به شمار می‌روند غیر از عبدالله بن احمد بن حنبل و داود زهرانی که هر دو ثقه و مورد اعتمادند.»؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۳۱؛ آلبانی در صحیح الجامع، شماره حدیث: ۳۲۲۲ آورده که این روایت صحیح است.

۴- المسند، تحقیق: احمد شاکر، شماره حدیث: ۷۰۴۰، احمد شاکر اسناد روایت مذکور را صحیح دانسته است.

۵- نک: أشراف الساعة، ص ۲۴۷.

ابن حجر رحمته می‌گوید: «بدون تردید ثابت شده که آن نشانه‌های بزرگ همچون یک رشته‌اند که اگر پاره شود، به سرعت تمامی مهره‌هایش پراکنده و منتشر می‌شوند. و امام احمد رحمته نیز بر این باور است.»^(۱)

مبحث سوم:

نشانه‌های بزرگ و دالّ بر قیامت

گفتار اول: ظهور مسیح دجال

۱- تعریف مسیح دجال

یعنی همان عامل گمراهی که در آخرالزمان آشکار می‌شود و به وسیله نشانه‌ها و کارهای خارق العاده‌ای که به وی داده شده است؛ مانند فرستادن باران، زنده کردن زمین به وسیله گیاه و امثال آن، مردم را به فتنه می‌اندازد.

۲- ویژگی و صفات دجال

او مردی از آدمیان بوده و دارای صفات بسیاری است که در احادیث بیان شده تا مردم وی را بشناسند و از شرش برحذر باشند و برای اینکه وقتی ظهور کند، مؤمنان او را بشناسند و دچار فتنه نگردند، بلکه از این موضوع آگاه باشند.

این ویژگی‌ها او را از دیگران جدا و مشخص می‌سازد و فقط انسان جاهلی که بدبختی بر وی چیره شده است، فریب دجال را می‌خورد.

برخی از صفات دجال عبارتند از: مردی جوان، سرخ‌رنگ، کوتاه‌قد، هنگام راه رفتن، نوک پنجه‌های دو پایش را به هم نزدیک و دو پاشنه را از هم دور می‌کند، با موهایی پیچ‌دار، پیشانی بی‌مو و گردنی پهن، چشم راستش صاف بوده و نه بالآمده و نه پایین‌رفته است؛ گویی که دانه انگور برجسته و پُرآبی است. بر روی چشم چپش، ناخنکی درشت قرار دارد و در میان دو چشمش «ک ف ر» به صورت جدا جدا یا «کافر» به شکل متصل نوشته شده و هر مسلمان باسواد و بی‌سوادی می‌تواند آن را بخواند.

از دیگر ویژگی‌های دجال این است که عقیم و نازاست و فرزندی ندارد.

برخی از صفات دجال که به صراحت در احادیث آمده است، بیان گردید.^(۱)

۱- به عنوان نمونه، نک: صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۸۸۲ و ۷۱۳۲؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۹۴۰، ۲۹۴۲، ۲۹۴۱، ۲۹۴۵، ۲۹۴۴، ۲۹۴۷ و ۲۹۴۶؛ سنن ابی داود، ج ۱۱، ص ۴۴۳.

۳- محلّ خروج دَجّال

این مخلوق از سمت مشرق؛ یعنی از خراسان و از بین یهودیان اصفهان آشکار می‌شود.

۴- سرعت انتقال دَجّال در زمین

دَجّال پس از ظهور، در زمین سیر می‌کند و داخل هر شهری می‌شود مگر مکه و مدینه که نمی‌تواند واردشان گردد، چون فرشتگان از این دو شهر حفاظت می‌کنند.

۵- ادّعاهای دَجّال

او ابتدا ادّعای پیامبری و سپس ادّعای ربوبیت و الوهیت می‌کند.

۶- اهداف دَجّال

این مخلوق قصد دارد که مردم دچار فتنه شوند و از دین‌شان برگردند و نیز آنان را فرا می‌خواند تا او را تصدیق کرده و باور کنند که وی پروردگار و معبودشان است؛ آن هم به وسیله نشانه‌ها و امور خارق‌العاده‌ای که به او داده شده است.

۷- بزرگی فتنه دَجّال

فتنه وی بزرگ‌ترین یا یکی از بزرگ‌ترین فتنه‌ها از زمان آفرینش آدم علیه السلام تا وقوع قیامت به شمار می‌رود و دلیلش این است که الله تعالی به همراه دَجّال، کارهای خارق‌العاده‌ای را به وجود می‌آورد که عقل‌ها را شگفت‌زده و افکار را متحیر می‌سازد. روایت شده که دَجّال با خود، بهشت و آتشی دارد و بهشت او، آتشش و آتش وی، بهشتش بوده و نیز رودهایی از آب و کوههایی از نان دارد. به آسمان فرمان می‌دهد که بار و باران می‌بارد و به زمین دستور می‌دهد که بروی و گیاه می‌رویاند.

همچنین نقل شده که گنج‌های زمین از وی فرمان می‌برند و او زمین را با سرعتی فراوان همچون سرعت باران وقتی که باد بر آن بوزد، طی می‌کند. جمادات و حیوانات دستوراتش را اجرا می‌کنند، فرد جوانی را می‌کشد و سپس وی را زنده می‌سازد و سایر امور خارق‌العاده‌ای که در احادیث صحیح بیان شده است.

به همین سبب، تمامی پیامبران علیهم السلام اقوام خویش را از فتنه دَجّال برحذر داشته‌اند و پیامبران صلی الله علیه و آله بیش از همه، این موضوع را بیان کرده و بر آن تأکید نموده‌اند.

در صحیح مسلم، از عمران بن حصین رضی الله عنه نقل شده که از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین شنیدم: «مَا بَيْنَ خَلْقِ آدَمَ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ خَلْقٌ أَكْبَرُ مِنَ الدَّجَالِ»^(۱)؛ «در میان آفرینش آدم صلی الله علیه و آله تا وقوع قیامت، آفرینشی بزرگ‌تر از دجال [از نظر فتنه‌انگیزی و خطر] نیست.»

در صحیح بخاری، از انس رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَا بُعِثَ نَبِيٌّ إِلَّا أَنْذَرَ أُمَّتَهُ الْأَعْوَرَ الْكَذَّابَ، إِلَّا إِنَّهُ أَعْوَرٌ، وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ، وَإِنَّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ كَافِرٌ»^(۲)؛ «هر پیامبری که مبعوث شده، قطعاً قومش را از [فتنه] آن یک چشم دروغگو بر حذر داشته است. آگاه باشید که او [دجال] یک چشم دارد و بدون تردید پروردگار شما یک چشم نیست و در میان دو چشم دجال، کافر نوشته شده است.»

۸- اقامت دجال در زمین

او ۴۰ روز بر روی زمین می‌ماند؛ یک روز به اندازه یک سال، یک روز همچون یک ماه، یک روز به مدت یک هفته و سایر روزهایش به مانند روزهای ماست. بنابراین مجموع اقامت دجال بر روی زمین با توجه به روزهای مرسوم ما، تقریباً ۱۴ ماه و ۱۴ روز می‌شود.

نواس بن اسمان رضی الله عنه در مورد دجال می‌گوید که صحابه رضی الله عنهم پرسیدند: ای رسول الله صلی الله علیه و آله! دجال چقدر در زمین می‌ماند؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَرْبَعُونَ يَوْمًا، يَوْمٌ كَسَنَةٍ، وَيَوْمٌ كَشَهْرٍ، وَيَوْمٌ كَجُمُعَةٍ، وَسَائِرُ أَيَّامِهِ كَأَيَّامِكُمْ»^(۳)؛ «۴۰ روز؛ یک روز به مقدار یک سال، یک روز همچون یک ماه، یک روز به اندازه یک جمعه [هفته] و سایر ایامش مانند روزهای [مرسوم] شماست.»

۹- هلاکت دجال

بر اساس احادیث صحیح، دجال به دست عیسی صلی الله علیه و آله به هلاکت می‌رسد.

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۹۴۶.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۳۱۷.

۳- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۹۳۷.

بدین صورت که دجال بر تمامی نقاط زمین؛ غیر از مکه و مدینه مسلط می‌گردد و پیروانش زیاد شده و فتنه‌اش فراگیر می‌شود و تنها گروه اندکی از مؤمنان نجات می‌یابند.

در آن زمان، سیدنا عیسی علیه السلام بر مناره شرقی دمشق فرود آمده و بندگان مؤمن را در اطرافش جمع نموده و با آنان به سمت دجال می‌رود. دجال در هنگام نزول عیسی علیه السلام به سمت بیت المقدس روانه می‌شود که سیدنا عیسی در کنار دروازه «لد» به او می‌رسد.

وقتی دجال وی را می‌بیند، همچون نمک ذوب می‌شود و عیسی علیه السلام به او می‌گوید که قطعاً من به تو ضربه‌ای خواهم زد و نمی‌توانی از دستم فرار کنی. سپس سیدنا عیسی او را گرفته و با نیزه‌اش می‌کشد و پیروانش شکست می‌خورند و مؤمنان آنان را دنبال کرده و می‌کشند تا جایی که درختان و سنگ‌ها می‌گویند: ای مسلمان! ای بنده الله! این یهودی در پشت من مخفی شده، پس او را بکش، مگر درخت غرقد [عوسج] که از درختان یهودیان است [چنین سخنی نمی‌گوید].^(۱)

گفتار دوم: نزول عیسی علیه السلام در آخرالزمان

قبلاً بیان شد که یکی از نشانه‌های بزرگ قیامت، نزول عیسی علیه السلام است. سخن در این باره، از چندین جنبه مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱- صفات سیدنا عیسی علیه السلام

بر اساس روایات، او مردی میانه؛ نه کوتاه و نه بلندقد، سرخ‌رنگ، با موهایی پیچدار، سینه‌ای پهن، موهایی فروهشته؛ گویی که از حمام بیرون شده است و موهایی شانه‌زده دارد که میان دو شانه‌اش را پُر می‌کند.^(۲)

۱- نک: صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۹۳۷.

۲- نک: صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۴۳۷ و ۳۴۳۸؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۶۸.

۲- تواتر اخبار درباره نزول عیسی علیه السلام

با توجه به متون موجود در مورد سیدنا عیسی باید گفت که قطعاً او خواهد آمد و در این باره، احادیث متواتر و فراوانی وجود دارد و در نتیجه، تکذیب نزول او به معنای تکذیب پیامبر صلی الله علیه و آله است.

و بلکه تکذیب قرآن کریم بوده که بیانگر نزول عیسی علیه السلام است.^(۱)

قبلاً برخی از ادله نزول وی بیان گردید و آیات زیر نیز دلالت بر همین مسأله دارند:

﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ ﴿٥٧﴾ وَقَالُوا ءَأَلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ﴿٥٨﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٥٩﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ ﴿٦٠﴾ وَإِنَّهُ

لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرَنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ [الزخرف: ۵۷-۶۱]

«و زمانی که [درباره آفرینش] فرزند مریم مثلی زده شد، ناگهان قوم تو از آن [شادی کنان] داد و فریاد زده و گفتند: آیا معبودان ما بهترند یا او؟ آنان آن [مثل] را فقط برای جدال [لجاجت] با تو زدند، بلکه این افراد گروهی ستیزه جویند. او [عیسی علیه السلام] فقط بنده‌ای بود که ما بر او نعمت بخشیدیم و وی را [مایه] عبرت برای بنی اسرائیل گردانیدیم. و اگر می‌خواستیم به جای شما فرشتگانی قرار می‌دادیم که در [روی] زمین جانشین [شما] باشند. و بی‌گمان او [سیدنا عیسی] نشانه‌ای برای قیامت است، پس هرگز در آن [قیامت] شک نکنید و از من پیروی نمایید، [که] این راه راست است.»

یعنی نزول عیسی علیه السلام پیش از روز رستاخیز، نشانه‌ای بر نزدیکی قیامت است.

قرائت دیگر آیه: ﴿وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ﴾ نیز دلالت بر این موضوع دارد.

«یعنی علامت و نشانه‌ای بر وقوع قیامت بوده و این قرائت از ابن عباس، مجاهد و

دیگر ائمه تفسیر روایت شده است.»^(۲)

امام احمد رحمته الله با آوردن سندی منسوب به ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر آیه ﴿وَإِنَّهُ

لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ﴾ می‌گوید: «مراد از آن، خروج عیسی بن مریم علیه السلام پیش از روز قیامت

است.»^(۱)

۱- نک: القيامة الصغرى، صص ۲۶۶-۲۶۸؛ أشراف السّاعة، وابل، صص ۳۴۸-۳۵۵.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۰۵؛ تفسیر طبری، ج ۲۵، صص ۹۰-۹۱.

امام بخاری و امام مسلم رحمهما الله از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَيُوشِكَنَّ أَنْ يَنْزَلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا عَدْلًا، فَيَكْسِرَ الصَّلِيبَ، وَيَقْتُلَ الْخَنزِيرَ، وَيَضَعَ الْحِزْيَةَ، وَيَفِيضَ الْمَالَ حَتَّى لَا يَقْبَلَهُ أَحَدٌ، حَتَّى تَكُونَ السَّجْدَةُ الْوَاحِدَةَ خَيْرًا مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»؛ «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، به زودی عیسی بن مریم رضی الله عنه در میان شما به عنوان حاکم و دادگر خواهد آمد. صلیب را می‌شکند، خوک را می‌کشد و جزیه را برمی‌دارد [فقط اسلام را می‌پذیرد و هرکس سر باز زند، کشته می‌شود]. اموال فراوان می‌شود، به گونه‌ای که هیچ‌کس آن را قبول نمی‌کند [هر کس با آنچه دارد، بی‌نیاز می‌گردد] و یک سجده بهتر از دنیا و آنچه در آن است، می‌شود.»

ابوهریره رضی الله عنه در ادامه می‌گوید: [برای تأیید و تصدیق این سخن] اگر خواستید، آیه زیر را بخوانید:

﴿وَأَنَّ مِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنُوا بِهِ، قَبْلَ مَوْتِهِ، وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ

شَهِيدًا﴾ [النساء: ۱۵۹]

«و [کسی] از اهل کتاب نیست مگر اینکه قبل از مرگش به او [عیسی رضی الله عنه] ایمان می‌آورد، و [سیدنا عیسی] در روز قیامت بر آنان گواه خواهد بود.»^(۲)

بر اساس تفسیر و دیدگاه ابوهریره رضی الله عنه در مورد آیه فوق، افرادی از اهل کتاب، پیش از وفات عیسی رضی الله عنه؛ یعنی زمان نزول او در آخر الزمان - چنانکه قبلاً بیان شد - به وی ایمان خواهند آورد.^(۳)

۳- شیوه نزول عیسی رضی الله عنه

پس از ظهور دجال و فساد وی در زمین، الله متعال عیسی رضی الله عنه را به زمین می‌فرستد و نزول وی در منارة البيضاء [مناره سپید] قسمت شرقی دمشق سوریه است در حالی که دو لباس رنگین با رنگ قرمز و زعفران به تن دارد، دستانش را بر روی

۱- المسند، تحقیق: احمد شاکر، ج ۴، ص ۳۲۹. احمد شاکر می‌گوید: «اسناد این روایت صحیح است.»

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۴۴۸؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۹۳۷ و ۱۱۵.

۳- نک: أشراف الساعة، وابل، ص ۳۴۷.

بال‌های دو فرشته گذاشته و هرگاه سرش را پایین گیرد، از آن آب می‌چکد و وقتی آن را بالا برد، دانه‌های مروارید می‌ریزد. هر کافری که باد تنفسش را حس کند، قطعاً می‌میرد و تنفس او تا هر جایی که بتواند ببیند، می‌رسد.

سیدنا عیسی به نزد گروه پیروزی که برای دفاع از حق مبارزه می‌کنند و به قصد جنگ با دجال جمع شده‌اند، نزول می‌کند. وی در زمان اقامه نماز صبح می‌آید و پشت سر امیر آن گروه نماز می‌خواند پس از اینکه به او گفته می‌شود: بیا برای ما نماز بخوان [پیش نماز ما شو]، اما او می‌گوید: «نه، برخی از شما بر برخی دیگر امیر هستید و این لطف و کرامت الهی بر امت اسلام است [شما شایسته‌تر به امامت هستید].»^(۱)

۴- زندگی خوش و مورد پسند، گسترش امنیت و آسایش و ظهور برکات در

دوران عیسی علیه السلام

زمان وی دوران امنیت، سلامتی، آسایش و برکات است. الله تعالی در آن زمان، باران فراوانی می‌فرستد، زمین ثمرات و برکات خویش را بیرون می‌آورد، اموال و ثروت فراوان می‌گردد و کینه و دشمنی و حسادت از بین می‌رود.

در حدیثی طولانی که نواس بن سمان رضی الله عنه روایت نموده، چنین آمده است: «ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ مَطَرًا لَا يَكُنُّ مِنْهُ بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ، فَيَعْسِلُ الْأَرْضَ حَتَّى يَتْرُكَهَا كَالرَّلْفَةِ»^(۲) «ثُمَّ يُقَالُ لِلْأَرْضِ: أَنْبِيَّتِي ثَمَرَتِكَ، وَرُدِّي بَرَكَتِكَ، فَيَوْمئِذٍ تَأْكُلُ الْعِصَابَةُ مِنَ الرُّمَانَةِ، وَيَسْتَظِلُّونَ بِقِحْفِهَا، وَيُبَارِكُ فِي الرَّسْلِ، حَتَّى أَنْ اللَّفْحَةَ مِنَ الْإِبِلِ لَتَكْفِي الْفِئَامَ مِنَ النَّاسِ، وَاللَّفْحَةَ مِنَ الْبَقَرِ لَتَكْفِي الْقَبِيلَةَ مِنَ النَّاسِ وَاللَّفْحَةَ مِنَ الْغَنَمِ لَتَكْفِي الْفَخْدَ مِنَ النَّاسِ»^(۳)؛ «سپس الله متعال بارانی را می‌فرستد که در برابرش هیچ خانه کلوخی و پشمی نمی‌ماند و زمین را شسته و لغزنده می‌سازد. سپس به زمین گفته می‌شود که میوه‌ات را برویان و برکتت را بیرون کن. در آن زمان گروهی از یک انار

۱- نک: صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۴۴۹؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۵۵.

۲- الرَّلْفَةُ نیز روایت شده که هر دو کلمه صحیح بوده و معنایش این است که زمین بر اثر طراوت و پاکی همچون آینه می‌گردد؛ نک: شرح نووی بر صحیح مسلم، ج ۱۸، ص ۶۹.

۳- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۹۳۷.

می‌خورند و در سایهٔ پوستش قرار می‌گیرند. و در شیر برکت می‌دهد، به گونه‌ای که یک شتر شیرده برای گروهی از مردم کافی است و گاو شیرده برای یک قبیله بسنده است و یک گوسفند شیرده برای دسته‌ای از مردم کافی است.»
احادیث فراوانی در این زمینه بیان شده که در تحقیق پیش رو نمی‌گنجد.^(۱)

۵- مدّت بقا و توقّف عیسی علیه السلام پس از نزول

در برخی روایات بیان شده که ۷ سال و بنا بر روایات دیگری، ۴۰ سال باقی می‌ماند. مسلم رحمته علیه از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «فَبِئَعْتُ اللَّهُ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ، ثُمَّ يَمَكُّهُ النَّاسُ سَبْعَ سِنِينَ، لَيْسَ بَيْنَ اثْنَيْنِ عِدَاوَةٌ، ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ رِيحًا بَارِدَةً مِنْ قِبَلِ الشَّامِ، فَلَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ أَوْ إِيمَانٍ إِلَّا قَبَضَتْهُ»^(۲)؛ «سپس الله تعالی عیسی بن مریم علیه السلام را می‌فرستد و پس از آن، مردم ۷ سال زندگی می‌کنند درحالی که در میان هیچ دو نفری دشمنی نیست. سپس الله صلی الله علیه و آله باد سردی را از سمت شام می‌فرستد و هرکس که ذره‌ای خوبی یا ایمان در دلش باشد را می‌میراند.»

در روایت امام احمد و ابوداود رحمهما الله چنین آمده است: «سپس به مدّت ۴۰ سال در زمین باقی می‌ماند و پس از آن، وفات نموده و مسلمانان بر وی نماز می‌خوانند.»^(۳)

از آنجا که هردو روایت مذکور صحیح است، به مشکل برمی‌خوریم مگر اینکه دربارهٔ روایت ۷ سال بگوییم که پس از نزول، ۷ سال می‌ماند و پیش از بُرده شدن به آسمان، بنا بر قول مشهور، ۳۳ سال داشته و در نتیجه، مجموع سال‌های عمر وی، ۴۰ سال می‌شود، والله أعلم.^(۴)

۱- نک: أشرط الساعة، صص ۳۶۱-۳۶۳.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۹۴۰.

۳- مسند امام احمد به همراه منتخب الكنز در حاشیهٔ آن، ج ۲، ص ۴۰۶، ابن حجر رحمته علیه این روایت را صحیح دانسته است؛ سنن ابی داود به همراه عون المعبود، ج ۱۱، ص ۴۵۶.

۴- نک: النّهاية؛ الفتن والملاحم، ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۴۶.

گفتار سوم: خروج یاجوج و ماجوج

یکی از موارد ایمان به روز آخرت، ایمان به خروج یاجوج و ماجوج است که این مورد از نشانه‌ها و علائم بزرگ قیامت به شمار می‌رود.
سخن در این زمینه، از چندین جنبه مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱- اصل یاجوج و ماجوج

این افراد از جنس بشر بوده و از اولاد آدم و حوآء عَلَيْهِمَا السَّلَام هستند.^(۱)
عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما از رسول الله صلی الله علیه و آله چنین روایت می‌کند: «أَنَّ يَاجُوجَ وَمَاجُوجَ مِنْ وَلَدِ آدَمَ، وَأَنَّهُمْ لَوْ أُرْسِلُوا إِلَى النَّاسِ لَأَفْسَدُوا عَلَيْهِمْ مَعَايِشَهُمْ، وَلَنْ يَمُوتَ مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا تَرَكَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ أَلْفًا فَصَاعِدًا»^(۲)؛ «بدون تردید یاجوج و ماجوج از نسل آدم هستند و اگر به سوی مردم فرستاده شوند، قطعاً زندگی‌شان را تباه می‌کنند و هرکس از آنان که می‌میرد، پس از خود هزاران فرزند یا بیشتر را بر جای می‌گذارد.»

۲- صفات یاجوج و ماجوج

بر اساس احادیث، آنان شبیه هم‌نژادان خویش؛ یعنی ترک‌های عجم مغول هستند، دارای چشمانی کوچک، بینی‌هایی هموار و پهن، موهایی سفید و سرخ، صورت‌هایی پهن، گویی که سپرهایی چکش‌خورده‌اند و به شکل و رنگ همان ترک‌های مغول هستند.^(۳)

با توجه به روایات صحیح، آنان مردانی قوی بوده و کسی توان رویارویی با این افراد را ندارد. در روایت منقول از نواس بن سمان رضی الله عنه که در صحیح مسلم بیان شده، آمده است که الله متعال به عیسی صلی الله علیه و آله وحی می‌کند که یاجوج و ماجوج ظهور خواهند کرد و کسی نمی‌تواند با آنان مبارزه کند و به وی دستور می‌دهد که مؤمنان را از جلوی راه

۱- نک: التذکرة، صص ۷۸۲-۷۸۳.

۲- منحة المعبود، ج ۲، ص ۲۱۹؛ حاکم نیز بخشی از آن را روایت کرده است، ج ۴، ص ۴۹۰، او می‌گوید: «حدیث مذکور بنا بر شرط شیخین صحیح است، اما آنان این روایت را بیان نکرده‌اند.»
ذهبی با وی موافق است.

۳- نک: مسند امام احمد به همراه منتخب الکنز در حاشیه آن، ج ۵، ص ۲۷۱.

يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ دُور سَازِد و مِی فَرَمَیْد: «حَرَزُّ عِبَادِي إِلَى الطُّورِ»^(۱)؛ «بندگانم را در کوه طور پناه بده.»

۳- فساد یأجوج و مأجوج

آنان پس از خروج، به آزار و اذیت‌ها، فتنه‌هایی بزرگ و بدی‌هایی پراکنده و فراوانی دست می‌زنند.

این افراد بسیار زیادند، به گونه‌ای که وقتی ابتدای لشکرشان به دریاچه طبرستان رسیده و تمامی آبش را می‌خورند، افراد آخر و انتهای لشکر می‌گویند که قبلا در این دریاچه، آبی بود.^(۲)

ابن العربی رحمته می‌گوید: «خروج یأجوج و مأجوج پس از نزول عیسی علیه السلام صورت می‌گیرد و آنان گروهی ضرررسان و مفسد و کافرند.»^(۳)
در پاراگراف‌های آینده، بخشی از فسادشان بیان خواهد شد.

۴- هلاکت و نابودی یأجوج و مأجوج

آنان پس از کشته‌شدن دجال به دست عیسی علیه السلام و بر اثر دعای سیدنا عیسی هلاک و نابود می‌گردند، چنانکه در آن حدیث طولانی منقول از نواس بن سمعان رضی الله عنه آمده است:

«إِذْ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى عِيسَى: إِنِّي قَدْ أَخْرَجْتُ عِبَادًا لِي، لَا يَدَانِ لِأَحَدٍ بِقَتَالِهِمْ، فَحَرَزُّ عِبَادِي إِلَى الطُّورِ وَيَبْعَثُ اللَّهُ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ، وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ، فَيَمُرُّ أَوَائِلُهُمْ عَلَى بُحَيْرَةِ طَبْرِتَةَ فَيَشْرَبُونَ مَا فِيهَا، وَيَمُرُّ آخِرُهُمْ فَيَقُولُونَ: لَقَدْ كَانَ بِهِذِهِ مَرَّةً مَاءٌ، وَيُحْصَرُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَأَصْحَابُهُ، حَتَّى يَكُونَ رَأْسُ الثَّوْرِ لِأَحَدِهِمْ خَيْرًا مِنْ مِائَةِ دِينَارٍ لِأَحَدِكُمْ الْيَوْمَ، فَيَرْعَبُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَأَصْحَابُهُ، فَيُرْسِلُ اللَّهُ عَلَيْهِمُ التَّغَفَّ»^(۴)

۱- قبلا بیان گردید.

۲- نک: الشیخ عبدالرحمان السعدی وجهوده فی العقیده، صص ۲۵۳-۲۵۴.

۳- عارضة الأهودی، ابن العربی، ج ۹، ص ۳۴.

۴- تغف: جمع نغفه؛ یعنی کرمی که در بینی شتر و گوسفند می‌افتد.

فِي رِقَابِهِمْ، فَيُضْبِحُونَ فَرَسِي^(۱) كَمَوْتِ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، ثُمَّ يَهْبِطُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَأَصْحَابُهُ إِلَى الْأَرْضِ، فَلَا يَجِدُونَ فِي الْأَرْضِ مَوْضِعَ شِبْرٍ إِلَّا مَلَأَهُ زَهْمُهُمْ^(۲) وَنَتْنُهُمْ، فَيَرْغَبُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَأَصْحَابُهُ إِلَى اللَّهِ، فَيُرْسِلُ اللَّهُ طَيْرًا كَأَعْنَاقِ الْبُخْتِ^(۳) فَتَحْمِلُهُمْ فَتَطْرَحُهُمْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ^(۴)؛ «اللله تعالى به عيسى عليه السلام وحی می‌کند که من بندگان را بیرون آوردم که کسی توان مقابله با آنان را ندارد. تو بندگانم را به کوه طور جمع کن. سپس الله تعالی یاجوج و ماجوج را برمی‌انگیزد که از هر گوشه [و کناری] می‌شتابند و اولین دسته‌شان از کنار دریاچه طبرستان گذشته و همه آبش را می‌آشامند و آخرین گروهشان گذشته و می‌گویند که باری در این [دریاچه] آب بوده است. سپس پیامبر الهی؛ عیسی عليه السلام و یارانش محاصره می‌شوند تا جایی که برایشان سر گاوی بیشتر از صد دینار امروزی شما ارزش دارد. سیدنا عیسی و یارانش روی به الله می‌آورند و الله متعال کرم‌هایی را در گردن‌هایشان پدید می‌آورد و همچون یک نفر همه به قتل می‌رسند. سپس پیامبر الهی؛ عیسی عليه السلام و یارانش فرود آمده و یک وجب جایی را نمی‌یابند که از بوی بدشان متعفن نشده باشد، سپس او و یارانش متوجه الله می‌شوند و الله متعال هم پرندگانی را مثل گردن‌های شترهای [گردن کلفت] بُختی می‌فرستد و آنان را برداشته و به جایی که الله تعالی بخواهد، می‌اندازند.»

در روایتی دیگر، پس از عبارت: «لَقَدْ كَانَ يَهْدِيهِ مَرَّةً مَاءً» چنین می‌آورد: «ثُمَّ يَسِيرُونَ حَتَّى يَنْتَهُوا إِلَى جَبَلِ الْحَمْرِ^(۵) وَهُوَ جَبَلُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، فَيَقُولُونَ: لَقَدْ قَتَلْنَا مَنْ فِي الْأَرْضِ هَلُمَّ فَلْنَقْتُلْ مَنْ فِي السَّمَاءِ، فَيَرْمُونَ بِنُشَابِهِمْ^(۶) إِلَى السَّمَاءِ، فَيَرُدُّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ

۱- فرسی به معنای هلکی و جمع فریس در معنای مفروس است؛ مانند قتیل و قتلی و صریع و صرعی. در اصل، از فرس الذئب الشاة گرفته شده و افرسها یعنی قتلها؛ آن را کشت. گویی که این کرم‌ها آنان را نابود و هلاک کرده است.

۲- زهم به معنای بوی بد است.

۳- بُخت یعنی شتری گردن کلفت و تنومند؛ نک: التذكرة، صص ۷۷۲-۷۷۳.

۴- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۹۳۷.

۵- حَمْر: درخت دره‌پیچیده‌ای که هرکس در میانش جای گیرد را می‌پوشاند؛ نک: شرح نووی بر صحیح مسلم، ج ۱۸، ص ۷۱.

۶- بر تیر و کمان اطلاق می‌گردد و مفرد آن، نُشابه است.

نُشَابَهُمْ مَحْضُوبَةً دَمًا»^(۱)؛ «سپس می‌روند تا به کوه خمر [نوعی از درختان پریپیچ و پر شاخ و برگ]؛ یعنی همان کوه بیت المقدس رسیده و می‌گویند: قطعاً با کسانی که در زمین بودند، جنگیدیم [و آنان را نابود ساختیم]، پس بیایید با افرادی که در آسمان هستند، بجنگیم. سپس تیرهایشان را به سمت آسمان پرتاب می‌کنند و الله تعالی تیرهایشان را درحالی که آغشته به خون است، برمی‌گرداند.»

مبحث چهارم:

نشانه‌هایی که بیانگر وقوع قیامت است

گفتار اول: دود

ظهور دود در پایان دنیا، از علائم بزرگ قیامت بوده و قرآن و سنت بیانگر این مطلبند.^(۱)

۱- ادله قرآنی ظهور دود

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ ﴿۱۰﴾ يَعْشَى النَّاسُ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿الدَّخَانِ﴾

[۱۱-۱۰]

«پس [ای پیامبر ﷺ!] منتظر روزی باش که آسمان دودی آشکار [پدید] آورد که [تمام] مردم را فرا می‌گیرد؛ این عذابی دردناک است.»

عالمان در توضیح این دود به دو گروه تقسیم می‌شوند:

أ- مراد از آن، همان سختی و گرسنگی و مصیبتی بود که به قریش رسید وقتی درخواست پیامبر ﷺ را نپذیرفتند و ایشان علیه آنان دعا کردند و در نتیجه، دودی را در آسمان مشاهده نمودند.

ابن مسعود ﷺ بر این باور بوده و گروهی از سلف نیز از وی پیروی کرده‌اند.^(۲)

ب- برخی معتقدند این دود از نشانه‌های مورد انتظاری است که هنوز واقع نشده و نزدیک قیامت، به وقوع می‌پیوندد. ابن عباس و تعدادی از صحابه ﷺ و تابعین بر این باور بودند.^(۳)

۱- نک: أشراف الساعة، صص ۳۸۳-۳۸۹.

۲- نک: تفسیر طبری، ج ۵۲، صص ۱۱۱-۱۱۳؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۳۱؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، صص ۱۴۰-۱۴۳.

۳- نک: تفسیر طبری، ج ۵۲، ص ۱۱۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، صص ۱۴۰-۱۴۳.

۲- ادله حدیثی ظهور این دود

علاوه بر احادیثی که قبلاً بیان گردید، در صحیح مسلم، از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ سِتًّا: الدَّجَالُ، وَالدُّخَانُ»^(۱)؛ «پیش از فرارسیدن شش نشانه؛ از جمله ظهور دجال و دود [و ...]، برای انجام اعمال بشتابید [که پس از آن‌ها، عملی پذیرفته نمی‌شود].»

در روایتی که حدیثه رضی الله عنه درباره نشانه‌های بزرگ قیامت آورده نیز «دود» بیان شده است.^(۲)

گفتار دوم: طلوع خورشید از سمت مغرب

طلوع خورشید از طرف مغرب، یکی از نشانه‌های کبرای قیامت به شمار می‌رود و این مطلب از طریق قرآن و سنت ثابت شده است.

۱- دلایل طلوع خورشید از سمت مغرب

الله تعالی می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾ [الأنعام: ۱۵۸]

«روزی که بعضی از آیات پروردگارت بیاید [و بر آنان ظاهر شود]، ایمان آوردن فردی که قبلاً ایمان نیاورده یا در ایمانش [عمل] خیری کسب نکرده است، سودی به حالش نخواهد داشت.»

بر اساس چندین حدیث صحیح، مراد از ﴿بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ﴾ طلوع خورشید از جانب مغرب بوده و بیشتر مفسران بر این باورند.^(۳)

در صحیح بخاری و صحیح مسلم، از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا، فَإِذَا طَلَعَتْ فَرَأَاهَا النَّاسُ آمَنُوا

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۹۴۷.

۲- قبلاً بیان گردید.

۳- نک: تفسیر طبری، صص ۹۶-۱۰۲؛ التذکره، قرطبی، صص ۷۹۲-۷۹۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، صص ۱۸۴-۱۸۶.

أَجْمَعُونَ، فَذَلِكَ حِينٌ: ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾ [الأنعام: ۱۵۸]^(۱)؛ «قیامت برپا نخواهد شد تا زمانی که خورشید از سمت مغرب طلوع کند. و زمانی که خورشید [از این طرف] بیرون آید و مردم آن را ببینند، همگی ایمان می‌آورند، اما آن زمان ایمان فردی که از قبل ایمان نیاورده یا در ایمانش، خیری به دست نیاورده است، برایش سودی ندارد.»

امام مسلم رحمته از ابوهریره رضی روایت نموده که پیامبر صلی فرمودند: «بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ سِتًّا: طُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا»^(۲)؛ «پیش از فرارسیدن شش نشانه؛ از جمله طلوع خورشید از سمت مغرب [و ...]، برای انجام اعمال شتاب کنید [که پس از آن‌ها، عملی پذیرفته نمی‌شود].»

۲- دلیل اینکه ایمان پس از طلوع خورشید از طرف مغرب، سودی ندارد

قرطبی رحمته می‌گوید: «عالمان گفته‌اند: دلیل اینکه پس از طلوع خورشید از سمت مغرب، ایمان فایده‌ای ندارد، این است که در آن زمان چنان ترس و وحشتی بر دل‌ها می‌افتد که تمامی تمایلات نفسانی را از بین می‌برد و همه نیروهای جسمی را سست و ضعیف می‌گرداند و در نتیجه، تمامی مردم به سبب باور و یقین به نزدیک شدن قیامت همچون کسی هستند که در حالت مرگ قرار دارد و همه گرایش‌ها و تمایلات به انجام گناهان از آنان دور و جدا می‌شود. بنابراین کسی که در چنین حالتی توبه نماید، توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود، چنانچه توبه فردی که در حالت مرگ قرار دارد، قبول نمی‌گردد.»^(۳)

گفتار سوم: دایه

بر اساس قرآن و سنت، ظهور دایه الأرض در آخرالزمان یکی از علائم بزرگ قیامت به شمار می‌رود.

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۴۶۳۵، ۴۶۳۶، ۶۵۰۶ و ۷۱۲۱؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۵۷.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۹۴۷.

۳- التذکره، قرطبی، ص ۷۹۴.

۱- ادله قرآنی

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا

بَيَّاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ [الزمل: ۸۲]

«و هنگامی که فرمان [عذاب] بر آنان واقع شود [و حادثه قیامت نزدیک گردد] جنبنده‌ای را از زمین برایشان بیرون می‌آوریم [و] با آنان سخن گوید که مردم به آیات ما یقین نمی‌آورند.»

آیه فوق به روشنی بیانگر خروج دابّه؛ آن هم در زمان فساد مردم و ترک اوامر الهی و تبدیل و تغییر دین حق است که در این هنگام، الله تعالی جنبنده‌ای را از زمین بیرون می‌آورد تا در این زمینه با مردم سخن گوید.

قرطبی رحمته چنین می‌آورد: «علما درباره ﴿وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ﴾ می‌گویند: یعنی وعید و تهدید الهی علیه آنان ثابت و واجب گردید به سبب مداومت‌شان در نافرمانی و گناه و تجاوز و دوری از آیات الهی و تفکر نکردن در این زمینه و عمل نکردن به آن‌ها، به حدّی که دیگر موعظه و نصیحت فایده‌ای ندارد و آنان را از گمراهی و گناه باز نمی‌دارد.

الله ﷻ می‌فرماید که وقتی مردم این‌گونه شوند، ﴿أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ﴾؛ یعنی جنبنده‌ای که می‌داند و سخن می‌گوید را برایشان از زمین بیرون می‌آوریم. علّتش -والله أعلم- این است که بدانند این مخلوق نشانه‌ای ضروری و قطعی از جانب الله تعالی است، زیرا حیوانات و جنبندگان معمولاً سخن نمی‌گویند و عقلی ندارند.»^(۱)

۲- ادله حدیثی

احادیث فراوانی در این باره وجود دارد. علاوه بر روایاتی که قبلاً بیان شد، در صحیح مسلم، از ابوهریره رضی الله عنه نقل شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «ثَلَاثٌ إِذَا خَرَجَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمِنَتْ مِنْ قَبْلُ، أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا: طُلُوعُ الشَّمْسِ

مِنْ مَغْرِبِهَا، وَالذَّجَالُ، وَدَابَّةُ الْأَرْضِ»^(۱)؛ «سه [نشانه] هستند که وقتی آشکار شوند، دیگر ایمان فردی که از قبل مؤمن نشده یا خیری در ایمانش به دست نیاورده، برایش فایده‌ای ندارد؛ [آن سه نشانه عبارتند از:] طلوع خورشید از سمت مغرب، ظهور دجال و دابَّةُ الأرض.»

در مسند امام احمد، از ابوامامه رضی الله عنه روایتی به صورت مرفوع نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «تَخْرُجُ الدَّابَّةُ فَتَسِمْ النَّاسَ عَلَى خَرَاطِيهِمْ، ثُمَّ يَغْمُرُونَ فِيكُمْ حَتَّى يَشْتَرِيَ الرَّجُلُ الْبُعِيرَ فَيَقُولُ: مِمَّنْ اشْتَرَيْتَهُ؟ فَيَقُولُ: اشْتَرَيْتَهُ مِنْ أَحَدِ الْمُخْطِئِينَ»^(۲)؛ «دابَّةُ الأرض بیرون آمده و بر بینی مردم نشانه می‌گذارد و تعدادشان آن قدر زیاد می‌شود تا جایی که یک مرد شتری می‌خرد و از وی سؤال می‌گردد که از چه کسی این شتر را خریده‌ای؟ او می‌گوید: از یکی از نشانه‌دارها [کسانی که دابَّةُ الأرض بر روی بینی‌شان علامت گذاشته است].»

۳- محل خروج دابّه

بنا بر قولی، در مکه و از بزرگ‌ترین مساجد بیرون می‌آید و بنا بر قولی، سه خروج دارد: یکبار در یکی از صحراها، مرتباً دوم در یکی از روستاها و بار سوم در مسجدالحرام آشکار می‌گردد.

اقوال دیگری نیز وجود دارد که اغلب آن‌ها نشان می‌دهند این موجود از حرم مکی بیرون می‌آید.^(۳)

۴- کار و وظیفه دابّه

این مخلوق بزرگ پس از آشکارشدن، مؤمن و کافر را مشخص و نشانه‌دار می‌کند.

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۵۸.

۲- مسند امام احمد با حاشیه منتخب الکنز، ج ۵، ص ۲۶؛ هیثمی در المجمع، ج ۸، ص ۶ می‌آورد: «رجال این روایت همچون رجال روایت صحیح هستند غیر از عمر بن عبدالرحمان بن عطیه که نقه و مورد اعتماد است.»؛ آلبانی در السلسلة الصحیحة، شماره حدیث: ۳۲۲ می‌گوید که حدیث مذکور صحیح است.

۳- نک: أشراف الساعة، صص ۴۱۳-۴۱۵.

چهره انسان مؤمن را آن قدر صیقل و روشن می‌سازد که می‌درخشد و این علامت ایمان اوست.

و بر بینی کافر داغ و نشانه می‌گذارد تا نشانه کفرش باشد.^(۱)

گفتار چهارم: آتشی که مردم را جمع می‌کند

یکی دیگر از علائم کبرای قیامت، بروز آتشی بزرگ است که آخرین نشانه نزدیک بودن قیامت و نخستین علامت وقوع آن به شمار می‌رود.

۱- محل خروج آتش

بر اساس روایات، این آتش از یمن؛ یعنی از گودال [شهر] عدن و بنا بر روایات دیگری، از دریای حضرموت بیرون می‌آید.

در آن روایت منقول از حدیث بن اسید^(۲) که در صحیح مسلم نقل شده، چنین آمده است: «وَأَخِرُ ذَلِكَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنَ الْيَمَنِ، تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَى مُحْشَرِهِمْ»؛ «و آخرین نشانه، آتشی است که از سمت یمن خارج می‌شود و مردم را به محل حشر و رستاخیزشان می‌راند.»

در روایت دیگری نیز امام مسلم^(۳) از حدیث^(۴) نقل نموده که: «وَنَارٌ تَخْرُجُ مِنْ فُعْرَةَ عَدَنِ تَرْحَلُ النَّاسَ»^(۵)؛ «و آتشی که از گودال عدن خارج می‌شود و مردم را کوچ می‌دهد.»

۲- چگونگی جمع کردن مردم

این آتش در زمان خروج از سمت یمن، در زمین منتشر می‌گردد و مردم را به محل رستاخیز سوق می‌دهد و افرادی که حشر می‌گردند، به سه گروه تقسیم می‌شوند:

ا- گروهی مشتاق، خورنده، پوشنده و سواره هستند؛

ب- گروهی از آنان، گاهی پیاده و گاهی سواره بوده و به نوبت بر یک شتر سوار می‌شوند؛

۱- همان، صص ۴۱۵-۴۱۶.

۲- قبلا بیان گردید.

ت- گروهی دیگر که آتش آنان را گرد می‌آورد و این افراد را از پشت سر احاطه دارد و از هر طرف، به محلّ رستاخیز می‌راند و هرکس که سرپیچی کند، آتش آن را فرا گرفته و نابود می‌سازد.

احادیث صحیحی در این زمینه وجود دارد.^(۱)

۳- سرزمین محشر

در آخرالزمان، مردم به سوی سرزمین شام رانده می‌شوند و براساس احادیث صحیح، این مکان، محلّ رستاخیز است.^(۲)

۴- این حشر در دنیا صورت می‌گیرد

مراد از آن، حشر مردم پس از برانگیخته شدن از قبرها نیست.^(۳)

۱- نک: النّهایة؛ الفتن والملاحم، ج ۱، صص ۲۳۰-۲۳۱؛ أشرط السّاعة، ص ۴۲۰.

۲- نک: أشرط السّاعة، ص ۴۲۲.

۳- همان، صص ۴۲۶-۴۳۰.

فصل پنجم:

مطالبی درباره گناهان، توبه و دعا

مقدمه

بخش اول: مفهوم گناهان و مسائل مربوط به آن؛

بخش دوم: مفهوم، فلسفه و احکام توبه؛

بخش سوم: مطالبی درباره دعا؛

مقدمه

بدون تردید شریعت اسلام شرایط بندگان و غفلت، کوتاهی و ضعف بشری آنان را در نظر داشته است. در برخی موارد، گناهایی از انسان‌ها سر می‌زند که از بزرگ‌ترین عوامل مصیبت و عقوبت در دنیا و آخرت به شمار می‌روند.

بر این اساس، دین پاک اسلام مفهوم، انواع، ضررها و پیامدهای گناهان را روشن ساخته تا بندگان از آنها برحذر باشند و از فساد و شرّشان در امان و سالم بمانند.

علاوه بر این، شیوه‌های درمان و برطرف‌ساختن گناهان صغیره و کبیره را بیان نموده که بزرگ‌ترین و بهترین راهش، توبه است.

همچنین بندگان نیاز ضروری و فراوانی به دعا و درخواست از پروردگارش دارند و دعا عین عبادت و راه سعادت است. کسی که از آفریدگارش درخواست نماید، دروازه‌های خوبی و خیرات برایش باز می‌گردد و بدی‌ها و آفات از وی دور می‌شود.

در بخش‌های آینده، مفهوم ذنوب و مسائل مربوط به آن، معنای توبه و فلسفه و احکام آن و نیز موضوع دعا و مطالب مربوط به آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بخش اول:

مفهوم گناهان و مسائل مربوط به آن

مبحث اول: مفهوم و اصول گناهان؛

مبحث دوم: تقسیم گناهان به صغیره و کبیره؛

مبحث سوم: پیامدها و آثار گناهان؛

مبحث اول: مفهوم و اصول گناهان

۱- مفهوم ذنوب

ذنوب جمع «ذنب» به معنای گناه و جرم و معصیت بوده که جمعش، ذنوب و جمع الجمع آن، ذنوبات می‌شود.^(۱)

ذنب در اصل به معنای گرفتن دُم یک چیز است، چنانکه گفته می‌شود: «ذَنَبْتُهٗ أُصَبْتُ ذَنْبَهُ» و این عبارت در هر کاری که پیامد بدی داشته باشد، کاربرد دارد و به همین علت، گناه، تبعه؛ یعنی عاقبت و پیامد بد نامیده می‌شود، چون نتیجهٔ ناخوشایندی دارد. جمع «ذنب»، «ذنوب» می‌شود. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ﴾ [آل عمران: ۱۱]

«سپس الله آنان را به [سزای] گناهانشان گرفت.»

﴿فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِمْ﴾ [العنكبوت: ۴۰]

«سپس هریک از آنان را به [کیفر] گناهش گرفتیم.»

﴿وَمَنْ يَعْصِرْ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۱۳۵]

«و چه کسی جز الله گناهان را می‌آمرزد؟!»

و آیات دیگری که در این باره وجود دارد.^(۲)

بنابراین ذنوب یعنی گناهان و مخالفت‌هایی که بنده برخلاف فرمان پروردگارش انجام می‌دهد.

۲- اصول گناهان

تقسیمات مفیدی وجود دارد که از طریق آن‌ها، اصول و فروع گناهان دانسته می‌شود.

۱- لسان العرب، ج ۱، ص ۳۸۹.

۲- معجم مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۸۴.

ابن قیّم رحمته می‌گوید: «از آنجا که گناهان از لحاظ درجه و مفاسد متفاوتند، عقوبت و پیامدشان نیز در دنیا و آخرت متفاوت است.

ما - با یاری و توفیق الهی - مبحثی مختصر و جامع را در این زمینه بیان می‌کنیم: اصل گناهان بر دو قسم است: ترک دستور و انجام عمل ممنوع. الله متعال والدین جنّ و انس را با همین دو، مورد آزمایش قرار داد. هر دو نوع فوق از لحاظ محلّ خود، به گناه ظاهر و آشکار بر اعضا و گناه باطن و پنهان در دل تقسیم می‌شود.

و از نظر متعلّق تقسیم به حقّ الله و حقّ مخلوق می‌گردد. اگرچه حقّ مخلوق مشتمل بر حقّ الله است، اما از این جهت حقّ مخلوق نامیده شده که به درخواست آنان لازم می‌گردد و با گذشت‌شان ساقط می‌شود.^(۱)

وی گناهان را به صورتی دیگر هم تقسیم‌بندی نموده و می‌گوید: «این گناهان بر ۴ نوع ملکی، شیطانی، سبعی [درندگی] و بهیمی [حیوانی] بوده و خارج از این ۴ قسم نیست.»^(۲) در ادامه، توضیح مختصری دربارهٔ اصول گناهان داده می‌شود.

۱) گناهان ملکی یا ربوبی

یعنی اینکه انسان صفاتی از پروردگار؛ مانند عظمت، کبریا، فخر، جبروت، برتری در زمین، علاقه به بندگی گرفتن مردم و امثال آن را به خود نسبت دهد. بسیاری از گناهان کبیره از همین موارد سرچشمه می‌گیرد و بیشتر مردم از این مطلب غافلند و آن‌ها را گناه به حساب نمی‌آورند درحالی که از جرائم مهلک و بزرگ و اصل و ریشهٔ بیشتر گناهان هستند. شرک به الله تعالی و سخن گفتن بدون علم دربارهٔ پروردگار، از این قبیل است.

۲) گناهان شیطانی

جرائمی که صاحب آن‌ها تشابهی با شیطان دارد؛ همچون حسادت، ستم، خیانت، کینه، نیرنگ، مکر، امر به فساد، تحسین گناهان، نهی از عبادات و زشت شمردن آن‌ها، نوآوری و بدعت در دین، دعوت به سوی بدعت و گمراهی.

۱- الجواب الکافی، ابن قیّم، ص ۳۰۳.

۲- همان.

این نوع از لحاظ فساد متّصل به نوع اولی بوده هرچند فسادش از آن کمتر است.

۳) گناهان سبعی [درندگی]

خشم، ریختن خون بی‌گناهان، کینه، ستم بر ضعیفان و ناتوانان و کشتار از این مورد بر می‌خیزد.

۴) گناهان بهیمی [حیوانی]

آزمندی، شرارت، حرص بر برآورده‌ساختن تمایل فرج و شکم از این قبیل بوده و زنا، لواط، دزدی، خوردن اموال یتیمان، بخل، ترس، حرص، ناشکیبایی و جمع‌نمودن اموال برای برآورده‌ساختن تمایلات و ... از این مورد سرچشمه می‌گیرد. بیشتر گناهان مردم از این نوع است، چون آنان از انجام گناهان سبعی و ملکی ناتوانند.

و از این طریق، مرتکب سایر گناهان می‌شوند؛ آنان ابتدا به سمت گناهان حیوانی کشانده می‌شوند و پس از آن، مرتکب گناهان سبعی شده، سپس جرائم شیطانی را انجام داده و در پایان، ادّعای ربوبیت نموده و مرتکب شرک در یگانگی الله تعالی می‌شوند.^(۱)

۱- نک: إحياء علوم الدّین، ج ۴، ص ۱۶؛ مختصر منهاج القاصدين، ابن قدامه، صص ۲۷۶-۲۸۰؛ الجواب الكافي، صص ۳۰۴-۳۰۵.

مبحث دوم:

تقسیم گناهان به صغیره و کبیره

باید گفت که گناهان به صغیره و کبیره تقسیم می‌شوند. غزالی رحمته می‌گوید: «بدان که برخی از گناهان صغیره و برخی دیگر کبیره هستند و اختلاف فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ گروهی صغیره و کبیره را قبول نداشته و می‌گویند که هر مخالفی با الله تعالی، کبیره است.

این دیدگاه ضعیف است، زیرا الله تعالی می‌فرماید:

﴿إِن مَّجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلَكُم مَّدْخَلًا

كَرِيمًا﴾ [النساء: ۳۱]

«اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی شده‌اید؛ دوری کنید، گناهان [صغیره] شما را از شما می‌زداییم، و شما را در جایگاه خوبی [بهشت] وارد می‌کنیم.»

﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْأَلْثَمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ﴾ [التجم: ۳۲]

«[همان] کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت - غیر از گناهان صغیره - دوری می‌کنند.»

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «الصلوات الخمس والجمعة إلى الجمعة مكفرات لما بينهن ما اجتنبت الكبائر»؛ «نمازهای پنجگانه و [نماز] جمعه تا جمعه دیگر باعث بخشش [گناهانی که در فاصله زمانی] میان آنها انجام شود، می‌گردند تا زمانی که از گناهان کبیره دوری شود.» و با لفظی دیگر چنین آمده است: «كفارات لما بينهن إلا الكبائر»^(۱)؛ «[این نمازها] از بین‌برنده گناهان [انجام‌شده در فاصله زمانی] میان خود مگر گناهان کبیره هستند.»

عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «الکبائر: الإشرāk بالله، و عقوق الوالدین، وقتل النفس، والیین العموس»^(۲)؛ «گناهان کبیره

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۳۳.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۶۵۶؛ إحياء علوم الدین، ج ۴، ص ۱۷.

عبارتند از: شرک به الله تعالی، نافرمانی پدر و مادر، کشتن نفس [به ناحق] و سوگند غموس [که فرد دانسته دروغ می گوید و قسم می خورد].^(۱)

ابن قیّم رحمته می گوید: «قرآن، سنّت، اجماع صحابه و تابعان و امامان بر این است که برخی از گناهان، صغیره و تعدادی دیگر کبیره هستند.»^(۱) همچنین می آورد: «کسانی که آن‌ها را تقسیم به صغیره و کبیره نکرده‌اند، معتقدند تمامی گناهان - از این لحاظ که جسارت و نافرمانی و مخالفت فرمان الهی هستند - کبیره به شمار می‌روند. بنابراین با توجّه به ذاتی که فرمانش اجرا نگشته و محارمش شکسته شده، باید گفت که همه گناهان کبیره‌اند و در این جرم و فساد باهم برابرند.»^(۲)

وی - پس از بیان برخی سخنان از افرادی که می‌گویند تمامی گناهان کبیره هستند - چنین می‌آورد: «شرک بدترین ظلم و توحید بهترین عدالت است و از این رو، هر عملی که منافات بیشتری با این هدف داشته باشد، بزرگ‌ترین گناه کبیره به شمار می‌رود و تفاوت در درجات، براساس منافات با این مقصد و هدف است. عملی که بیشترین موافقت را با این هدف داشته باشد، برترین واجب و بهترین عبادت به شمار می‌رود. پس به اصل و معیار مذکور خوب دقت کن و جزئیاتش را بشناس تا حکمت بهترین حاکمان و پادشاهان و داناترین آگاهان را در آنچه بر بندگانش واجب یا حرام گردانیده و نیز تفاوت مراتب عبادات و گناهان را بفهمی.»^(۳)

بدون تردید توضیح ماهیّت کبائر و صغائر به درازا می‌کشد، اما به طور خلاصه باید گفت: هر گناهی که مستحقّ مجازات در دنیا یا وعید در آخرت باشد، کبیره است. و گناهی که این‌گونه نباشد، صغیره به شمار می‌رود.^(۴)

۱- الجواب الکافی، ص ۳۰۶.

۲- همان، ص ۳۰۹.

۳- همان، ص ۳۱۲.

۴- شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته این دیدگاه را در مجموع الفتاوی، ج ۱۱، ص ۶۵۰ ترجیح داده و می‌گوید: «بهترین سخن در این مسأله، همین است.» همچنین در ج ۱۱، ص ۶۵۴ می‌گوید: «بنا بر چند دلیل گفتیم که این معیار بر سایر قوانین مذکور برتری دارد.» سپس ۵ دلیل را بیان می‌کند.

مبحث سوم:

پیامدها و آثار گناهان

گناهان و معاصی پیامدهایی وخیم، ضررهایی بزرگ، نتایجی مخرب و عقوبات فراوانی در دنیا و آخرت، بر فرد و جامعه دارند.

از جمله: محروم شدن از علم و روزی، وحشتی که انسان گنهکار در دلش و در میان خود و پروردگار و نیز در بین خود و مردم احساس می‌کند.

سخت شدن کارها، سیاهی چهره، سستی بدن، محروم شدن از عبادت، کوتاهی عمر و بی‌برکتی آن.

تاریکی و سیاهی، تنگی، اندوه، درد، بی‌قراری، اضطراب و پراکندگی دل و ضعف در برابر دشمن و خالی شدن از زینت قلبی و جسمی.

علاوه بر این، گناهان منجر به انجام گناهانی دیگر شده و دل را برای اراده و قصد معصیت جسور و قوی می‌گرداند و اراده توبه را کم‌کم ضعیف می‌سازد تا اینکه به کلی منتفی گشته و انسان گنهکار به نافرمانی خویش ادامه داده و گناه را زشت نمی‌پندارد.

گناه باعث خواری بنده در نزد پروردگار می‌شود و بدی و شومی آن تنها به فرد گنهکار نمی‌رسد، بلکه به سایر مردم و حیوانات نیز سرایت می‌کند.

معصیت منجر به خواری، فساد عقل، نفرین شدن انسان گنهکار، محروم شدن از دعای پیامبر ﷺ و دعای فرشتگان و مؤمنان می‌شود.

همان گونه که گرما و حرارت غیرت دل را خاموش و سرد می‌کند، حیا را از بین می‌برد، تعظیم پروردگار را در دل ضعیف می‌گرداند، باعث می‌شود که الله تعالی فرد خطاکار را به خودش و شیطان وا گذارد.

گناهان باعث افتادن وحشت در دل انسان گنهکار، از بین رفتن امنیت او و ایجاد ترس می‌گردد و از این رو، ترسوترین انسان‌ها کسانی هستند که از همه بیشتر گناه می‌کنند.

علاوه بر موارد فوق، بنده را از دایره احسان خارج ساخته و از ثواب نیکوکاران محروم می‌سازد، تمایل و سیر قلبش را به سمت الله تعالی و آخرت ضعیف می‌گرداند، نفسش را خوار و تحقیر می‌کند، دلش را بی‌بصیرت می‌گرداند، جایگاه و ارزشش را از

بین می‌برد، القاب مدح و بزرگواری را از وی سلب نموده و او را بدنام و ذلیل می‌کند، پس از اینکه می‌توانست از بزرگان باشد، وی را از افراد پست و فرومایه می‌گرداند، شیاطین جنّ و انس بر وی جرأت پیدا کرده و پس از اینکه از او ترس و وحشت داشتند، وی را اسیر و گرفتار می‌کنند.

انسان گنهکار در چاه و گرداب افسوس و حسرت افتاده و همواره افسوس می‌خورد. هرگاه به لذّتی رسد، نفس وی را تشویق به مانند آن می‌نماید و اگر حاجتش برآورده شود، به لذّت دیگری متمایل می‌گردد و هر اندازه که تمایلاتش بیشتر شود و به ناتوانی‌اش پی ببرد، حسرت و اندوهش زیاد می‌گردد. چه بسا آتشی که در همین دنیا دل به وسیله آن عذاب شده پیش از اینکه با آتش افروخته الهی که بر دل‌ها چیره می‌شود، عذاب و مجازات گردد!

از دیگر پیامدهای گناه، تباه‌شدن بهترین و گرانبهاترین چیز؛ یعنی وقت و فرصتی که عوض ندارد و هرگز باز نمی‌گردد، است.

به طور خلاصه، پیامدها و آثار گناهان بیشتر از آن چیزی است که انسان می‌داند، چنانکه نتایج طاعات و عبادات نیک نیز بی‌شمار است. بنابراین تمامی خیر دنیا و آخرت در اطاعت از الله عزّوجلّه و همه شرّ دنیا و آخرت در نافرمانی از الله تعالی است.^(۱)

۱- برای جزئیات بیشتر، نک: الجواب الکافی، ابن قیّم و نیز طریق الهمجرتین، صص ۴۵۰-۴۵۴.

بخش دوم:

مفهوم، فلسفه و احکام توبه

مبحث اول: مفهوم توبه؛

مبحث دوم: دروازه گشوده توبه؛

مبحث سوم: فضایل و اسرار توبه؛

مبحث اول:

مفهوم توبه

۱- مفهوم لغوی توبه

این واژه از نظر لغوی به معنای رجوع و بازگشت و پشیمانی است. توبه از جانب الله بر بنده و از طرف بنده به سوی الله تعالی صورت می‌گیرد. اگر از جانب الله ﷻ باشد، با حرف جر «علی» متعدی می‌شود و اگر از طرف بنده به سوی الله متعال باشد، با حرف جر «إلی» متعدی می‌گردد. الله تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۷]

«[پذیرش] توبه از سوی الله تعالی فقط برای کسانی است که از روی جهالت و نادانی کار بدی انجام می‌دهند، سپس به زودی توبه می‌کنند؛ این افراد هستند که الله توبه‌شان را می‌پذیرد و الله ﷻ دانای حکیم است.»

﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [التور: ۳۱]

«و ای مؤمنان! همگی به سوی الله توبه کنید تا رستگار شوید.»

﴿وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا﴾ [الفرقان: ۷۱]

«و کسی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد، بدون تردید او چنانکه باید به سوی الله رجوع می‌کند.»^(۱)

۲- مفهوم شرعی توبه

می‌توان در تعریف توبه گفت که: یعنی ترک گناه با آگاهی از بدی و زشتی آن و پشیمانی بر انجامش و تصمیم قطعی به انجام‌دادن دوباره آن در صورت توان و جبران اعمالی که امکان جبران آنها وجود دارد و ادای فرائضی که ضایع شده است؛ به

۱- معجم مقاییس اللغة، ابن فارس، ج ۱، ص ۳۵۷؛ لسان العرب، ابن منظور، ج ۱، ص ۲۳۳.

صورت مخلصانه، امید به پاداش و ترس از عذاب الهی و به شرط اینکه توبه پیش از فرارسیدن مرگ و طلوع خورشید از سمت مغرب باشد.^(۱)

تعریف فوق جامع شروط توبه است.

تعریفاتی مختصر و کوتاه‌تر از این تعریف نیز وجود دارد؛ امام ابن قیم رحمته می‌گوید: «حقیقت توبه همان پشیمانی از گناهان گذشته و دست‌کشیدن از آن گناهان در زمان حال و تصمیم بر انجام‌ندادنش در آینده است.»^(۲)

وی در جایی دیگر می‌گوید: «توبه واقعی یعنی بازگشت به سوی الله تعالی با انجام واجبات و ترک ممنوعات. بنابراین توبه یعنی بازگشت از امر ناپسند به سوی عمل مورد پسند و به عبارتی دیگر، بازگشت به شیء محبوب، یک بخش آن و رجوع از امر ناپسند بخش دیگرش است.»^(۳)

۳- توبه از چه کاری لازم است؟

گناهان صغیره و کبیره نیاز به توبه دارند و باید که فرد توبه‌کننده نسبت به آنچه از آن توبه و رجوع می‌کند، شناخت داشته باشد، هرچند این شناخت کلی و اجمالی باشد.

غزالی رحمته می‌گوید: «بدان که توبه به معنای ترک گناه بوده و ترک یک چیز فقط پس از شناخت آن ممکن است.

از آنجا که توبه واجب است، شناخت اسباب رسیدن به توبه نیز حتمی و لازم بوده و از این رو، شناخت گناهان نیز واجب به شمار می‌رود و گناه یعنی هرآنچه انجام یا ترکش مخالف با فرمان الهی است.

برای توضیح این مطلب نیاز است که تمامی تکلیف‌ها و مسؤولیت‌ها از اول تا آخر بیان گردد، اما هدف ما این نیست، بلکه به روابط میان انواع آن‌ها اشاره می‌کنیم و الله تعالی با رحمت خویش ما را به حقیقت رهنمون می‌سازد.»^(۴)

۱- نک: مدارج السالکین، ابن قیم، ج ۱، صص ۱۱۳-۱۹۹؛ فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ج ۱۱، ص ۱۰۶.

۲- مدارج السالکین، ج ۱، ص ۱۹۹.

۳- همان، ص ۳۱۳.

۴- إحياء علوم الدین، ج ۴، ص ۱۶.

وی در ادامه اقسام گناهان را یادآور می‌شود.^(۱)

ابن قیّم رحمته اللہ علیہ در کتاب «مدارج السّالکین» فصلی را با عنوان «اقسام گناهانی که نیاز به توبه دارد»، به این موضوع اختصاص داده است. سپس می‌گوید: «زمانی بنده مستحقّ نام و لقب "تائب" است که از این گناهان رها شود.

یعنی همان ۱۲ نوعی که قرآن کریم آن‌ها را حرام اعلام کرده است: کفر، شرک، نفاق، فسوق و نافرمانی، عصیان، گناه و جرم، تجاوز، فحشا، منکر، ستم، بدون علم سخنی بر الله تعالی گفتن، پیروی از راهی غیر از راه مسلمانان. ۱۲ مورد فوق اصل و محور محرّمات بوده و تمامی جهانیان غیر از پیروان رسولان علیهم السلام مرتکب همین امور می‌شوند. گاهی اوقات، فردی بیشتر موارد مذکور یا تعداد اندکی از آن‌ها و یا یکی از این گناهان را آگاهانه یا ناآگاهانه انجام می‌دهد. توبهٔ نصوح و واقعی یعنی رهایی و نجات از این گناهان و دوری از دچار شدن به آن‌ها و کسی می‌تواند از گناهان مذکور نجات یابد که آن‌ها را بشناسد.»^(۲)

۱- همان، صص ۱۶-۲۲.

۲- مدارج السّالکین، ج ۱، ص ۳۴۴.

مبحث دوم:

دروازه گشوده توبه

بدون تردید الله ﷻ - با فضل و کرم خویش - دروازه توبه را گشود، زیرا فرمان به این کار داد و مردم را تشویق نمود و وعده پذیرش توبه را داد؛ فرقی نمی‌کند که از طرف کافران، مشرکان، منافقان، مرتدّان، تجاوزکاران، ملحدان، ستمکاران یا گنهکارانِ مقصّر صورت گیرد.

با بیان مطالب پیش رو، مواردی از فضل و احسان الهی در بازگذاشتن دروازه توبه روشن می‌گردد.

۱. الله ﷻ فرمان به توبه داده است:

﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلُمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾

[الزمر: ۵۴]

«و به‌سوی پروردگارتان باز گردید و در برابر او تسلیم شوید، پیش از آنکه عذاب به سراغتان آید، آنگاه [از سوی هیچ کس] یاری نشوید.»

ابن کثیر رحمته در تفسیر آیه فوق می‌گوید: «یعنی به سوی الله تعالی رجوع کنید و پیش از اینکه گرفتار عذاب شوید و یاری نگردید، تسلیم الله متعال شوید؛ یعنی پیش از فرارسیدن نقت و عذاب، توبه کنید و عمل نیک انجام دهید.»^(۱)

۲. الله متعال وعده داده که توبه را می‌پذیرد، هر اندازه هم که گناهان بزرگ و زیاد باشد:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾

[السّوری: ۲۵]

«و او ذاتی است که توبه را از بندگانش می‌پذیرد و از بدی‌ها در می‌گذرد و آنچه را انجام می‌دهید، می‌داند.»

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [النساء: ۱۱۰]

«و کسی که کار بدی انجام دهد یا بر خویشتن ستم کند، سپس از الله آمرزش بطلبد،

الله ﷻ را آمرزنده مهربان خواهد یافت.»

الله ﷻ درباره منافقان فرموده است:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ۝١٤٥﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [التساء: ١٤٥-١٤٦]

«همانا منافقان در پایین‌ترین طبقه [درکات] آتش [جهنم] هستند و هرگز یابوری برایشان نخواهی یافت مگر آنان که توبه کردند و جبران و اصلاح نمودند و به الله تمسک جستند و دین خود را برای الله متعال خالص گرداندند، پس این افراد با مؤمنان خواهند بود و الله به زودی مؤمنان را پاداش بزرگی خواهد داد.»

در مورد مسیحیان می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [المائدة: ٧٣]

«کسانی که گفتند: الله سومین [اقنوم] ثلاثه است، قطعاً کافر شدند. معبودی [به حق] جز معبود یگانه نیست. و اگر از آنچه می‌گویند باز نایستند، حتماً به کافران عذاب دردناکی خواهد رسید.»

با وجود این، آنان را تشویق به توبه نموده و می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لَهُ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [المائدة: ٧٤]

«آیا به سوی الله باز نمی‌گردند، و از او طلب آمرزش نمی‌کنند؟! و الله آمرزنده [و] مهربان است.»

الله ﷻ درباره افرادی که به منظور اذیت مسلمانان، گودال‌هایی پُر آتش آماده کرده بودند، می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ﴾ [البروج: ١٠]

«همانا کسانی که مردان و زنان مؤمن را شکنجه [و آزار] دادند، سپس توبه نکردند، برایشان عذاب جهنم و برای آنان عذاب [آتش] سوزان است.»

حسن بصری رضی الله عنه می‌گوید: «به این بخشش و کرم بنگرید که دوستانش را می‌کشند؛ اما او آنان را به توبه و مغفرت فرا می‌خواند!»^(۱)

۳. الله متعال بندگان را توصیه نموده که از رحمتش ناامید نشوند:

﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ
الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [الزمر: ۵۳]

«ای پیامبرص! از جانب من [بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف [و ستم] کرده‌اید! از رحمت الله ناامید نشوید، همانا الله تعالی همه گناهان را می‌بخشد. یقیناً او بسیار آمرزنده [و] مهربان است.»

ابن کثیر رضی الله عنه می‌گوید: «علی بن ابی طلحه از ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر آیه مذکور چنین نقل کرده است: الله متعال افرادی که ادعا کردند مسیح همان الله یا پسر الله است و افرادی که گمان کردند عزیر پسر الله تعالی بوده و کسانی که ادعا نمودند الله متعال فقیر و نیازمند است و اشخاصی که گمان کردند دست الهی بسته است و کسانی که ادعا داشتند الله عز وجل سومین سه نفر است را به عفو و مغفرت خویش فرا خوانده و می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [المائدة: ۷۴]

«آیا به سوی الله باز نمی‌گردند و از او طلب آمرزش نمی‌کنند؟! و الله آمرزنده [و] مهربان است.»

و حتی فردی که سخن بدتری از این افراد گفته؛ یعنی فرعون را دعوت به توبه داده و می‌فرماید:

﴿فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾ [النازعات: ۲۴]

«و آنگاه [فرعون] گفت: من پروردگار برتر شما هستم.»

﴿مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾ [القصص: ۳۸]

«[فرعون گفت:] من برای شما معبودی غیر از خودم نمی‌شناسم.»

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «کسی که با وجود این، بندگان الهی را از توبه ناامید سازد، قطعاً قرآن را انکار نموده است.»^(۲)

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۶۰.

۲- همان.

شیخ الإسلام ابن تیمیہ رحمۃ اللہ علیہ در توضیح آیه ۵۳ سوره «زمر» می آورد: «هدف آیه، نهی از ناامیدشدن از رحمت الهی است، هر اندازه که گناهان بزرگ و زیاد باشد. بنابراین جایز نیست که کسی از رحمت الهی ناامید شود یا دیگران را از رحمت اللہ تعالی ناامید سازد. به همین سبب، برخی از پیشینیان گفته اند: فقیه کامل و واقعی کسی است که مردم را از رحمت و بخشش الهی ناامید نسازد و آنان را بر انجام گناه جسور و باجرات نکند.

ناامیدی از رحمت الهی بدین صورت است که انسان معتقد باشد اگر توبه کند، اللہ تعالی توبه اش را نمی پذیرد و گناهانش را نمی بخشد و یا اینکه بگوید: نفسش اجازه نمی دهد که توبه کند و بر وی چیره شده و شیطان نیز بر او غلبه دارد. چنین انسانی از توبه خویش ناامید است، هر چند می داند که اگر توبه نماید، اللہ تعالی او را می بخشد. این مسأله [ناامیدی از بخشش و رحمت الهی] بسیاری از مردم را فریب داده است.»^(۱)

۴. اللہ متعال دستش را در شب می گشاید تا گنهکار در روز توبه نماید و در روز دستش را باز می کند تا گنهکار در شب، رجوع کند. پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَبْسُطُ يَدَهُ بِاللَّيْلِ لِيُتُوبَ مُسِيءُ النَّهَارِ، وَيَبْسُطُ يَدَهُ بِالنَّهَارِ لِيُتُوبَ مُسِيءُ اللَّيْلِ، حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا»^(۲)؛ «بدون تردید اللہ تعالی دستش را در شب می گشاید تا گنهکار در روز توبه نماید و در روز دستش را باز می کند تا گنهکار در شب رجوع کند تا زمانی که خورشید از مغرب طلوع نماید.»

۵. اللہ متعال ثواب فراوانی را برای توبه قرار داده و به کسی که از گناه باز ایستد و رجوع نماید، وعده خیر فراوانی را داده است. إن شاء اللہ این موضوع در مبحث پیش رو بیان خواهد شد.

۱- التَّوْبَةُ وَالِاسْتِغْفَارُ، ابن تیمیہ، تحقیق: محمّد حجاجی و عبدالله بدران، صص ۲۷-۲۸؛ الإِسْتِقَامَةُ،

ابن تیمیہ، ج ۲، ص ۱۹۰.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۷۵۹.

مبحث سوم:

فضایل و اسرار توبه

توبه فضایل بسیار مهم و اسراری جذاب و زیبا و فواید متعددی دارد؛ از جمله: ^(۱)

۱- توبه باعث رستگاری می‌شود

﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [التور: ۳۱]

«و ای مؤمنان! همگی به سوی الله توبه کنید تا رستگار شوید.»

ابوالسعود رحمته می‌گوید: «به وسیله توبه در دنیا و آخرت خوشبخت و رستگار می‌شوید.» ^(۲)

۲- توبه گناهان را از بین می‌برد

اگر انسان توبه نصح و خالصانه انجام دهد، الله عز و جل تمامی گناهان و لغزش‌هایش را می‌بخشد:

﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَىٰ اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ اِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [الزمر: ۵۳]

«ای پیامبر صلی و آله و سلم! از جانب من [بگو: ای بندگانم که بر خود اسراف [و ستم] کرده‌اید! از رحمت الله نا امید نشوید، همانا الله عز و جل همه گناهان را می‌بخشد، یقیناً او بسیار آمرزنده [و] مهربان است.»

﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا تُوبُوْا اِلَى اللّٰهِ تَوْبَةً نَّصُوْحًا عَسٰى رَبُّكُمْ اَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرٰى مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ﴾ [التحریم: ۸]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به سوی الله توبه کنید؛ توبه‌ای خالص، امید است پروردگار شما، گناهانتان را از شما بزدايد و شما را به باغ‌هایی [از بهشت] که رودها در زیر [درختان] آن جاری است، وارد کند.»

۱- نک: مدارج السالکین، ج ۱، صص ۳۰۶-۳۱۲؛ مفتاح دارالسعادة، ابن قیم، ج ۱، صص ۲۸۶-۲۹۹.

۲- تفسیر أبی السعود، ج ۶، ص ۱۷۱.

۳- توبه بدی‌ها را تبدیل به نیکی می‌کند

اگر توبه به صورت صحیح و خوب صورت گیرد، الله تعالی گناهان فرد توبه‌کننده را به نیکی مبدل می‌سازد و این فضل و احسان الهی است.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [الفرقان: ۷۰]

«مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، پس این افراد هستند که الله بدی‌هایشان را به نیکی‌ها مبدل می‌کند. و الله آمرزنده [و] مهربان است.»

ابن قیم رحمته درباره آیه فوق می‌گوید: «این بزرگ‌ترین مزده به توبه‌کنندگان است در صورتی که توبه آنان به همراه ایمان و عمل صالح باشد و توبه واقعی همین است.

ابن عباس رضی عنهما می‌گوید: "پیامبر صلی الله علیه و آله با نزول آیه مذکور و آیات: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ لِيَعْرِفَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ ﴿[الفتح: ۱-۲] بسیار خوشحال شدند و هرگز ندیدیم که با چیز دیگری این‌گونه شاد و خوشحال شده باشند."^(۱)

۴- الله ﷻ توبه و توبه‌کنندگان را دوست دارد

عبادت توبه یکی از محبوب‌ترین و بهترین عبادات در نزد الله تعالی است و او توبه‌کنندگان را دوست دارد:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ [البقرة: ۲۲۲]

«به راستی که الله توبه‌کنندگان را دوست دارد و [نیز] پاکان را دوست می‌دارد.»

۵- الله متعال به سبب توبه انسان خوشحال می‌شود

هیچ یک از عبادات به اندازه توبه در نزد الله متعال، ارزش و اعتبار ندارد و به همین علت، پروردگار جهان بر اثر توبه بنده‌اش زمانی که به سوی او رجوع می‌کند، بسیار خوشحال می‌شود، چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله این حالت را تشبیه نمودند به خوشحالی فردی که مرکبش را در بیابانی برهوت گم کرده درحالی که آب و غذایش با آن مرکب است و از زندگی ناامید می‌شود، اما ناگهان آن را می‌یابد و بسیار خوشحال می‌شود.

رسول الله ﷺ فرمودند: «اللَّهُ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ نَزَلَ مَنْزِلًا وَبِهِ مَهْلَكَةٌ، وَمَعَهُ رَاحِلَتُهُ، عَلَيَّهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ، فَوَضَعَ رَأْسَهُ فَنَامَ نَوْمَةً، فَاسْتَيْقَظَ وَقَدْ ذَهَبَتْ رَاحِلَتُهُ، حَتَّى إِذَا اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْحَرُّ وَالْعَطَشُ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ، قَالَ: أَرْجِعْ إِلَى مَكَانِي، فَرَجَعَ فَنَامَ نَوْمَةً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، فَإِذَا رَاحِلَتُهُ عِنْدَهُ»^(۱)؛ «قطعاً الله تعالی از توبه بنده‌اش بیشتر از فردی خوشحال می‌شود که در جای خطرناکی منزل گرفته و سواری او همراهش بوده درحالی که آب و غذایش بر روی آن است. سپس سرش را [بر زمین] می‌گذارد و لحظاتی می‌خوابد و بیدار می‌شود درحالی که سواری‌اش رفته است. سپس گرما و تشنگی یا آنچه الله بخواهد، بر وی غلبه می‌کند. [در این حالت که از زندگی ناامید شده است، با خود] می‌گوید: به همان محلّ قبلی‌ام بر می‌گردم. برمی‌گردد و بازهم لحظاتی به خواب می‌رود. سپس [بیدار می‌شود و] سرش را بلند می‌کند، ناگهان، سواری‌اش را در کنار خود می‌بیند.»

ابن قیم رحمته در توضیح این حدیث می‌گوید: «در هیچ‌یک از عبادات غیر از توبه، چنین خوشحالی و مسرتی بیان نشده و روشن است که این مسأله تأثیر فراوان و غیرقابل توصیفی در حالت و دل توبه‌کننده دارد.

این موضوع یکی از اسرار مقدرشدن گناهان بر بندگان است، زیرا بنده بر اثر توبه محبوب الله متعال می‌گردد و آفریدگار جهان توبه‌کنندگان و بنده خطاکار توبه‌کننده را دوست دارد.»^(۲)

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۳۰۸؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۷۴۴.

۲- مدارج السالکین، ج ۱، ص ۳۰۶؛ برای دیدن سخنانی زیبا درباره خوشحالی الله بر اثر توبه بنده، نک: مدارج السالکین، ج ۱، صص ۲۲۶-۲۳۰.

بخش سوم: مطالبی دربارهٔ دعا

مبحث اول: مفهوم و فضایل دعا؛

مبحث دوم: شرایط دعا؛

مبحث سوم: آداب دعا؛

مبحث اول:

مفهوم و فضایل دعا

۱- مفهوم دعا

أ- مفهوم لغوی دعا

دعاء مصدر فعل «دعا» است. ابن منظور می‌گوید: «دعا الرَّجُلُ دَعْوًا و دَعَاءًا؛ یعنی او صدا زد. مصدر آن دعوت می‌شود، و دعوتٌ فلانًا؛ یعنی وی را صدا زدم و فرا خواندم.»^(۱)

ب- مفهوم شرعی دعا

این اصطلاح در شریعت، به چندین صورت تعریف شده است:

۱. میل و رغبت به الله عَلَّامٌ؛^(۲)
۲. خطاب می‌گوید: «دعا یعنی اینکه بنده از پروردگارش بخواهد که به او توجّه و احسان نماید و فقط از وی درخواست یاری و کمک کند.
در حقیقت، دعا یعنی اظهار نیاز و ضعف و ناتوانی به درگاه پروردگار، که این نشانه عبودیت و احساس خواری و نیاز بشری است و بیانگر ثنای الله متعال و نسبت‌دادن فضل و کرم به اوست.»^(۳)
۳. ابن قیّم رحمته در تعریف دعا می‌آورد: «دعا یعنی درخواست آنچه به فرد دعاگو فایده دارد و برطرف کردن آنچه به وی ضرر می‌رساند.»^(۴)
۴. و بنا بر قولی، یعنی درخواست با تضرّع از الله تعالی و تمایل به خیراتی که در نزد اوست و تقاضا و التماس برای برآورده‌ساختن مطلوب و نجات از بدی و شیء ناپسند.^(۱)

۱- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۵۸.

۲- همان، ص ۲۵۷.

۳- شأن الدّعاء، خطابی، ص ۴.

۴- بدائع الفوائد، ابن قیّم، ج ۳، ص ۲.

۲- فضایل دعا

دعا دارای فضایلی بزرگ، نتایجی مهم و اسراری بدیع و جذاب است؛ از جمله:

۱) دعا به معنای اطاعت از الله و اجرای فرمان اوست

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰]

«و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا [دعای] شما را اجابت کنم.»

﴿وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [الأعراف: ۲۹]

«و او را [به دعا و نیایش] بخوانید درحالی که دین [خود] را برایش خالص گردانید.»

انسان دعاکننده فرمانبردار الله ﷻ و اجراکننده دستورات اوست.

۲) دعا باعث نجات انسان از کبر و غرور می شود

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ

جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: ۶۰]

«و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا [دعای] شما را اجابت کنم. همانا کسانی که از

عبادت من سرپیچی می کنند، به زودی با خواری به جهنم وارد می شوند.»

امام شوکانی رحمته درباره آیه فوق می گوید: «این آیه نشان می دهد که دعا عبادت به

شمار می رود، چون الله ﷻ به بندگانش فرمان داد که از او بخواهند، سپس فرمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾

«همانا کسانی که از عبادت من سرپیچی می کنند، به زودی با خواری به جهنم وارد

می شوند.»

در نتیجه، دعا عبادت است و دعا نکردن تکبر به شمار می رود و این بدترین نوع

کبر است.

چگونه انسان از دعا و درخواست از ذاتی که آفریدگار و رازق اوست و وی را از

نیستی به وجود آورده و بلکه آفریدگار، روزی دهنده، زنده کننده، میراننده،

پاداش دهنده و مجازات کننده تمامی جهانیان است، سر باز می زند؟!!

بدون تردید این تکبر نوعی از دیوانگی و بخشی از کفران و ناسپاسی نعمت‌های الهی است.^(۱)

۳) دعا عبادت است

آیه قبلی بیانگر همین مطلب بود و نیز نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ»^(۲)؛ «دعا عین عبادت است.»

۴) دعا با ارزش‌ترین کار در نزد الله متعال است

ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ مِنْ الدُّعَاءِ»^(۳)؛ «چیزی با ارزش‌تر از دعا در نزد الله صلی الله علیه و آله وجود ندارد.»

۵) الله صلی الله علیه و آله دعا را بسیار دوست دارد

ابن مسعود رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت می‌کند که: «سَلُّوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُسَأَلَ»^(۴)؛ «از الله تعالی، فضل و احسانش را درخواست کنید، زیرا الله متعال دوست دار که از وی درخواست شود.»

۶) دعا باعث گشایش سینه و آسایش فرد می‌شود

این کار سبب از بین رفتن غم و اندوه و آسان شدن امور می‌شود.

۱- تحفة الذّاکرین، شوکانی، ص ۲۸.

۲- سنن ترمذی، شماره حدیث: ۲۹۶۹، وی آن را حسن و صحیح می‌داند؛ سنن ابی داود، شماره حدیث: ۱۴۷۹؛ سنن ابن ماجه، شماره حدیث: ۳۸۲۸؛ آلبانی در صحیح الجامع، شماره حدیث: ۳۴۰۷ این روایت را صحیح دانسته است.

۳- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۶۲؛ بخاری رضی الله عنه در الأدب المفرد، شماره حدیث: ۷۱۲؛ ابن ماجه، شماره حدیث: ۳۸۲۹؛ سنن ترمذی، شماره حدیث: ۳۳۷۰؛ حاکم رضی الله عنه در المستدرک، ج ۱، ص ۴۹۰ روایت مذکور را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافق است و نیز آلبانی در صحیح الأدب المفرد، شماره حدیث: ۵۴۹ آن را حسن می‌داند.

۴- سنن ترمذی، شماره حدیث: ۳۵۷۱، وی این روایت را ضعیف می‌داند؛ نک: السلسلة الضعیفة، شماره حدیث: ۴۹۲.

۷) دعا خشم الهی را برطرف می‌سازد

کسی که از الله متعال درخواست نکند، الله ﷻ بر وی خشم می‌گیرد، چنانکه رسول الله فرمودند: «مَنْ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ يَغْضَبْ عَلَيْهِ»^(۱)؛ «کسی که از الله تعالی نخواهد، الله بر وی خشم می‌گیرد.»

۸) نتیجه دعا - باذن الله تعالی - حتمی و قطعی است

اگر فرد دعاگو شرایط اجابت دعا را رعایت نماید، قطعاً خیر به او می‌رسد و حتماً به بخش مهم و فراوانی از نتایج دعا دست خواهد یافت.

ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین شنیدم: «مَا أَحَدٌ يَدْعُو بِدُعَائِي إِلَّا آتَاهُ اللَّهُ مَا سَأَلَ، أَوْ كَفَّ عَنْهُ مِنَ السُّوءِ مِثْلَهُ، مَا لَمْ يَدْعُ بِإِيْتِمٍ، أَوْ بِقَطِيعَةِ رَحِمٍ»^(۲)؛ «هر کس که دعا کند، قطعاً الله ﷻ آنچه درخواست نموده را به او می‌دهد یا اینکه به همان اندازه، بدی از وی دور می‌سازد تا زمانی که درخواست گناه یا قطع صلۀ رحم نکند.»
حدیث فوق نشان می‌دهد که دعای فرد مسلمان ضایع و بی‌نتیجه نمی‌ماند، بلکه آنچه بخواهد، زود یا دیر داده می‌شود و این فضل و احسان الهی است.^(۳)
ابن حجر رحمته الله می‌گوید: «درخواست هر دعاکننده‌ای اجابت می‌شود، اما شیوه اجابت متفاوت است؛ گاهی عین آنچه خواسته و گاهی عوض آن به وی داده می‌شود.»^(۴)

۹) دعا باعث دفع بلا و مصیبت، پیش از رسیدن آن می‌شود

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «وَلَا يَرُدُّ الْقَدَرَ إِلَّا الدُّعَاءُ»^(۱)؛ «فقط دعا تقدیر را رد می‌کند [و تغییر می‌دهد].»

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۲؛ سنن ترمذی، شماره حدیث: ۳۳۷۳؛ ابن ماجه، شماره حدیث: ۳۸۲۷؛ حاکم، ج ۱، ص ۴۹۱، وی این روایت را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافق بوده و آلبانی در صحیح الأدب المفرد، شماره حدیث: ۵۱۲ آن را حسن می‌داند.

۲- مسند احمد، ج ۳، ص ۱۸؛ سنن ترمذی، شماره حدیث: ۳۳۸۱؛ آلبانی رحمته الله در صحیح الجامع، شماره حدیث: ۵۶۷۸، این روایت را حسن دانسته است.

۳- نک: تحفة الذاکرین، ص ۳۳.

۴- فتح الباری، ج ۱۱، ص ۹۵.

شوکانی در توضیح حدیث فوق می‌گوید: «این روایت نشان می‌دهد که الله ﷻ به سبب دعا، آنچه بر بنده مقدر نموده را دور می‌کند و در این زمینه، احادیث فراوانی نقل شده است.»^(۲)

و می‌گوید: «در نتیجه، دعا براساس تقدیر الهی است؛ یعنی چیزی را بر بنده‌اش مقدر کرده و آن را مقید به دعانکردن وی می‌کند، اما اگر دعا نماید، آن تقدیر را بر می‌دارد.»^(۳)

۱۰) دعا باعث دور شدن بلا، پس از رسیدن آن می‌شود

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «مَنْ فُتِحَ لَهُ مِنْكُمْ بَابُ الدُّعَاءِ فَتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الرَّحْمَةِ، وَمَا سُئِلَ اللَّهُ شَيْئًا يَعْني أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يُسألَ العَافِيَةَ، إِنَّ الدُّعَاءَ يَنْفَعُ مِمَّا نَزَلَ وَمِمَّا لَمْ يَنْزَلْ، فَعَلَيْكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِالدُّعَاءِ»^(۴)؛ «برای هرکس از شما که دروازه دعا باز شود، قطعاً برایش درهای رحمت گشوده شده و الله متعال بیش از هر چیزی دوست دارد که از وی درخواست عافیت شود. بدون تردید دعا در آنچه رسیده و نرسیده، فایده دارد، پس ای بندگان الله! بر شما باد که دعا کنید.»

به همین سبب، شایسته است که وقتی انسان شوق و علاقه به دعا دارد، بسیار دعا کند که قطعاً اجابت خواهد شد و نیازش به فضل و رحمت الهی برطرف خواهد گشت، چون باز شدن درهای رحمت بیانگر پذیرش دعاست.^(۵)

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۷؛ ابن ماجه، شماره حدیث: ۹۰؛ سنن ترمذی، شماره حدیث: ۱۳۹؛
آلبانی رحمته این روایت را در صحیح الجامع، شماره حدیث: ۷۶۸۷ حسن دانسته است؛ السلسلة
الصحيحة، شماره حدیث: ۱۵۴.

۲- تحفة الذاکرین، ص ۲۹.

۳- همان، ص ۳۰.

۴- سنن ترمذی، شماره حدیث: ۳۵۴۸. ترمذی رحمته می‌گوید: «این روایت ضعیف بوده و فقط از طریق عبدالرحمان بن ابی بکر قرشی که در زمینه حدیث ضعیف بوده و برخی عالمان وی را از لحاظ حافظه ضعیف دانسته‌اند، نقل شده است.» آلبانی این روایت را در صحیح الجامع، شماره حدیث: ۳۴۰۹ حسن دانسته و نیز نک: المشكاة، شماره حدیث: ۲۲۳۴.

۵- نک: تحفة الذاکرین، ص ۲۸.

رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا يُغْنِي حَذْرٌ مِنْ قَدَرٍ، وَالِدُّعَاءُ يَنْفَعُ مِمَّا نَزَلَ، وَمِمَّا لَمْ يَنْزَلْ، وَإِنَّ الدُّعَاءَ لِيَلْقَى الْبَلَاءَ فَيَعْتَلِجَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^(۱)؛ «پرهیز و ترس از تقدیر سودی ندارد و دعا در آنچه رسیده و نرسیده، فایده دارد و بدون تردید دعا با بلا روبرو می‌شود و تا روز قیامت با یکدیگر زد و خورد دارند.»

(۱) دعا دروازه مناجات و لذت‌های آن را برای بنده می‌گشاید

گاهی اوقات بنده برای مناجات با پروردگار و بیان نیازهایش اقدام می‌کند و در حالت دعا و درخواست، محبت و معرفت الهی و خواری و خشوع و اظهار تضرع و زاری در برابر او در دلش قرار می‌گیرد، به حدی که نیازش را فراموش می‌کند و آنچه برایش حاصل شده، بهتر و محبوب‌تر از نیازش است و دوست دارد که این حالت ادامه یابد و آن را بیشتر از نیازش می‌پسندد و این شادی و خوشحالی بیشتر از خوشحالی برآورده‌شدن نیازش است اگر در همان حالت بمیرد.^(۲)

۱- الدعاء، طبرانی، ج ۲، ص ۸۰۰، شماره حدیث: ۳۳؛ معجم الأوسط، شماره حدیث: ۲۵۱۹؛ حاکم، ج ۱، ص ۴۹۲؛ بزار - و نیز در کشف الأسرار هیثمی، - ج ۳، ص ۲۹، شماره حدیث: ۲۱۶۵؛ آلبانی در صحیح الجامع، شماره حدیث: ۷۷۳۹ این روایت را حسن دانسته است.
۲- نک: مدارج السالکین، ابن قیّم، ج ۲، ص ۲۲۹.

مبحث دوم:

شرایط دعا

دعا شرایطی دارد و برای اجابت و پذیرش آن در نزد الله تعالی باید این شرایط را دارا باشد؛ از جمله اینکه:

۱- فرد دعاکننده آگاه باشد به اینکه فقط الله یگانه می‌تواند درخواستش را پاسخ گوید

یعنی تنها الله متعال به وی فایده می‌رساند یا بدی را از او دور می‌کند. الله عزَّ و جَلَّ می‌فرماید:

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [التمل: ۶۲]

«[آیا این بت‌ها بهترند] یا ذاتی که [دعای] مضطر [درمانده] را اجابت می‌کند؟!»
توحید علمی اعتقادی؛ یعنی توحید ربوبیت همین است.

۲- فقط الله متعال را فرا خواند

جایز نیست که فرد دعاگو از غیرالله درخواست کند یا اینکه غیر الله متعال را به همراه او فرا خواند، چون این کار شرک بوده و الله عزَّ و جَلَّ می‌فرماید:

﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸]

«و اینکه مساجد از آن الله است، پس کسی را با الله تعالی نخوانید.»

پیامبر صلی الله علیه و آله به ابن عباس رضی الله عنهما فرمودند: «وَإِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ، وَإِذَا اسْتَعْنَتْ فَاسْتَعْنِ بِاللَّهِ»^(۱)؛ «هر گاه چیزی درخواست کردی، فقط از الله بخواه و هرگاه کمک خواستی، فقط از الله تعالی کمک بگیر.»

۳- باید از عجله پرهیز کند

وقتی بنده دعا می‌کند، به این فکر نباشد که زود اجابت گردد و اگر تأخیر شود، نباید آن را دیر بداند، زیرا عجله‌خواهی از موانع و آفاتی است که تأثیر دعا را از بین می‌برد.

۱- مسند احمد، ج ۱، صص ۲۹۳ و ۳۰۷؛ سنن ترمذی، شماره حدیث: ۲۵۱۱؛ آلبانی در صحیح الجامع، شماره حدیث: ۷۹۵۷ این روایت را صحیح دانسته است.

ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «يُسْتَجَابُ لِأَحَدِكُمْ مَا لَمْ يَعْجَلْ، يَقُولُ: دَعَاؤُكُمْ فَلَمْ يُسْتَجَبْ لِي»^(۱)؛ «دعای کسی از شما تا زمانی که عجله نکند، اجابت می‌شود؛ یعنی اینکه بگوید: دعا کردم و اجابت نشد.»

ابن قیّم رحمته الله می‌گوید: «یکی از آفاتی که تأثیر دعا را از بین می‌برد، این است که بنده عجله کند و اجابت دعا را دیر بداند و در نتیجه، افسوس خورد و دیگر دعا نکند. مانند اینکه فردی دانه‌ای بکارد یا نهالی بنشانند و از آن مواظبت نماید و آب دهد، ولی هنگامی که گمان نماید دیر رشد نموده و بزرگ می‌شود، آن را رها می‌کند.»^(۲)

۴- درخواست خیر

برای اینکه دعا مورد پذیرش الهی قرار گیرد، لازم است که دعای خیر شود، نه درخواست گناه یا قطع صلۀ رحم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا يَزَالُ يُسْتَجَابُ لِلْعَبْدِ، مَا لَمْ يَدْعُ بِإِثْمٍ أَوْ قَطِيعَةٍ رَحِمٍ»^(۳)؛ «همواره دعای بنده اجابت می‌شود تا زمانی که درخواست گناه یا قطع صلۀ رحم نکند.»

۵- خوش گمانی نسبت به الله تعالی

ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «ادْعُوا اللَّهَ وَأَنْتُمْ مُوقِنُونَ بِالْإِجَابَةِ»^(۴)؛ «در حالی از الهی بخواهید که یقین دارید اجابت می‌شود.» جابر رضی الله عنه نقل می‌کند که سه [روز] پیش از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله، از ایشان شنیدم که: «لَا يَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ إِلَّا وَهُوَ يُحْسِنُ الظَّنَّ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^(۵)؛ «کسی از شما وفات نکند مگر اینکه نسبت به الهی متعال گمان نیک داشته باشد [لازم است که پیش از مرگ، گمانش را نسبت به الهی متعال خوب کند].»

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۳۴۰؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۷۳۵.

۲- الجواب الکافی، ص ۱۰.

۳- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۷۳۵.

۴- سنن ترمذی، شماره حدیث: ۳۴۷۹؛ حاکم، ج ۱، ص ۲۹۴؛ الدعاء، طبرانی، شماره حدیث: ۶۲؛

آلبانی این روایت را در صحیح الجامع، شماره حدیث: ۲۴۵ حسن دانسته است.

۵- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۸۷۷.

همچنین فرمودند: «أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي، وَأَنَا مَعَهُ حِينَ يَذْكُرُنِي»^(۱)؛ «من نزد گمان بنده‌ام حاضرم و من با او هستم هرگاه که مرا یاد کند.»

امام شوکانی دربارهٔ حدیث قدسی فوق می‌گوید: «در این روایت، الله ﷻ بندگانش را تشویق می‌کند که نسبت به وی گمان نیک داشته باشند، زیرا بر این اساس با آنان معامله می‌کند؛ کسی که به الله ﷻ خوش گمان باشد، پروردگار جهان خیرات فراوان و بهترین و کامل‌ترین احسانات و بخشش‌ها را به او می‌دهد.

اما فردی که بدگمان باشد، الله متعال با وی برخلاف انسان خوش گمان معامله خواهد کرد.

مفهوم اینکه الله متعال نزد گمان بنده‌اش است، یعنی همین که بیان شد. بنابراین لازم است که انسان در تمامی حالات، نسبت به الله گمان نیک داشته باشد و برای حصول این عمل، به دلایلی که بیانگر بخشش و رحمت فراوان الهی است، تفکر نماید.»^(۲)

۶- حضور دل

لازم است که فرد دعاگو حضور دل داشته باشد، آنچه می‌گوید را بداند و بزرگی پروردگار را احساس نماید، چون برای بندهٔ حقیر شایسته نیست که پروردگار و مولایش را با سخنی که خود نمی‌فهمد و با جملاتی تکراری که از محتوایشان آگاه نیست و فقط از روی عادت، بر زبانش جاری می‌گردد، فرا خواند.

پیامبر ﷺ فرمودند: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ مَنْ قَلْبٍ لَاهٍ»^(۳)؛ «بدانید که الله ﷻ دعایی که برخاسته از دلی غافل باشد را اجابت نمی‌کند.»

۱- صحیح بخاری، شمارهٔ حدیث: ۷۴۰۵؛ صحیح مسلم، شمارهٔ حدیث: ۲۶۷۵.

۲- تحفة الذاکرین، ص ۱۲.

۳- سنن ترمذی، شمارهٔ حدیث: ۳۴۷۹؛ حاکم، ج ۱، ص ۴۹۴؛ الدعاء، طبرانی، شمارهٔ حدیث: ۶۲؛ آلبانی این روایت را در صحیح الجامع، شمارهٔ حدیث: ۲۴۵ حسن معرفی می‌کند.

مبحث سوم:

آداب دعا

برای تکمیل دعا نیاز است که آدابی رعایت گردد: همچون حمد و ثنای پروردگار پیش از دعا، درودفرستادن بر پیامبر ﷺ، اقرار به گناه، اعتراف به اشتباه، زاری و تضرع، خشوع، رغبت، ترس، عزم و استواری در دعا، تصمیم به درخواست، اصرار در دعا، دعا در تمامی احوال، تکرارکردن درخواست در سه مرتبه، روی آوردن به سمت قبله، بالابردن دست‌ها، استفاده از مسواک، وضو، انتخاب اسم یا صفت مناسب؛ مثلاً بگوید: یا رحمان! برحمتک استغیث.

دیگر آداب دعا عبارتند از: پایین آوردن صدا، انتخاب ادعیهٔ کامل و جامع، سخنان نیکو، دوری از تکلف و سجع، شروع از خویش و سپس دعا برای برادران مسلمان. و نیز اخلاص در حالت دعا، داشتن امید فراوان، تفکر زیاد، انتظار گشایش، توبه، برگرداندن حقوق مردم، دوری از غفلت، انجام اعمال نیک فراوان، امر به معروف و نهی از منکر، استفاده از نوافل پس از فرائض برای نزدیک شدن به الله متعال، نیکی به والدین، غنیمت‌شمردن و استفاده از فرصت‌ها؛ یعنی با دانستن اوقات اجابت دعا، غنیمت‌دانستن شرایط و اوضاع و اماکنی که احتمال پذیرش دعا در آن‌ها می‌رود. برخی از آداب دعا به طور مختصر بیان گردید و دلایل فراوانی از قرآن و سنت در این زمینه وجود دارد که بیان آن‌ها در این مختصر نمی‌گنجد. بنابراین رعایت شروط و آداب دعا از مهم‌ترین اسباب اجابت آن است.^(۱)

۱- برای اطلاعات بیشتر، نک: الدعاء؛ مفهومی، احکامه، أخطاء تقع فيه، محمد حمد، صص ۳۷-۶۸.

فصل ششم:

نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و خانوادگی در اسلام

بخش اول: نظام سیاسی در اسلام؛

بخش دوم: نظام اقتصادی در اسلام؛

بخش سوم: نظام اجتماعی در اسلام؛

بخش چهارم: نظام خانوادگی در اسلام؛

بخش اول:

نظام سیاسی در اسلام

مبحث اول: مفهوم نظام سیاسی در اسلام؛

مبحث دوم: ویژگی‌های نظام سیاسی در دین اسلام؛

مبحث سوم: شریعت اسلام و نظام‌های بشری؛

مبحث چهارم: نظام قضایی در اسلام؛

مبحث پنجم: نظام شورایی در اسلام؛

مبحث اول:

مفهوم نظام سیاسی در اسلام

برای آگاهی از معنای نظام سیاسی لازم است که ابتدا هریک از کلمات «نظام» و «سیاست» به طور جداگانه مورد بررسی قرار گیرد و پس از آن، ترکیب آن دو و دیدگاه اسلام درباره نظام سیاسی بیان شود. در ادامه، این مباحث تبیین می‌گردد.

۱- مفهوم لغوی «نظام»

این واژه اسم مصدر فعل: نَظَّمَ يَنْظِمُ نَظْمًا وَنِظَامًا - اسم مصدر - است. نظم به معنای جمع و گردآوری است، چنانکه گفته می‌شود: «نَظَّمْتُ اللَّوْلُؤَ»؛ یعنی آن را در رشته یا نخ جمع کردم. هر چیزی را که با چیز دیگری متصل نمایی یا با آن جمع کنی، در حقیقت به آن‌ها نظم داده‌ای.

نظام یعنی آنچه اشیاء یا ... در آن جمع شوند؛ همچون نخ و غیره. نظام هر چیزی، اصل و معیارش بوده و جمع نظام، أنظمة، أناطیم و نظم می‌شود. انتظام به معنای هماهنگی و تناسب است.^(۱) گاهی اوقات، اصطلاح نظام بر احکامی که در یک موضوع هستند و معیار و اصل آن موضوع به شمار می‌روند، اطلاق می‌گردد؛ گویی دانه‌های مرواریدند که در یک رشته چیده شده‌اند.^(۲)

۲- مفهوم لغوی «سیاسی»

سیاسی منسوب به سیاست؛ مصدر فعل «سَاسَ يَسُوْسُ» است. سیاست و سَوس به معنای ریاست، طبیعت و سرشت است. سیاست یعنی انجام یک کار به طور شایسته و لازم.

۱- نک: لسان العرب، ج ۱۲، صص ۵۷۸ - ۵۷۹.

۲- النِّظَامُ السِّيَاسِيُّ فِي الْإِسْلَامِ؛ النَّظَرِيَّةُ السِّيَاسِيَّةُ نِظَامُ الْحُكْمِ، عَبْدِ الْعَزِيزِ خِيَّاطٍ، ص ۲۱.

چنانکه گفته می‌شود: ساسوهوم سوسا، و زمانی که فردی را رئیس گروهی قرار دهند، می‌گویند: سوسوه، و ساسوه. ساس الامر سیاست؛ یعنی آن را انجام داد، و سوسه القوم؛ یعنی وی را رئیس و بزرگ خویش قرار دادند. همچنین وقتی می‌گویند: سوس فلان امر بنی فلان؛ یعنی اداره امورشان به وی سپرده شد.^(۱)

در صحیح بخاری، از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسْوُسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^(۲)؛ «پیامبران علیهم السلام اداره امور بنی اسرائیل را بر عهده داشتند؛ هرگاه پیامبری از دنیا می‌رفت، پیامبر دیگری جانشینش می‌شد و قطعاً پس از من، پیامبری نیست.» ابن اثیر رحمته الله می‌گوید: «تَسْوُسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ؛ یعنی اداره امورشان را بر عهده داشتند، همان‌گونه که امیران و حاکمان چنین مسؤولیتی در قبال مردم و رعیت دارند.»^(۳)

۳- مفهوم نظام سیاسی

این اصطلاح از چندین جنبه، مورد بررسی قرار گرفته و تعریف می‌شود:

ا- بر هرآنچه مربوط به اداره دولت و سیستم حکومتی آن باشد، اطلاق می‌گردد؛

ب- بر بخش و جنبه‌ای از حکومت اطلاق می‌شود؛ از این لحاظ که حکومت شامل نظام سیاسی، اداری، مالی و قضایی است؛

ج- انواع دیگری از نظم و احکام و قوانینی که لازمه ساختار حکومت است را شامل می‌شود.^(۴)

۴- مفهوم نظام سیاسی در اسلام

بدون تردید دین اسلام توجه فراوانی به سیاست و نظم آن؛ یعنی تدبیر و اداره امور امت و توجه به مسائل آنان و نه نیرنگ و گمراه کردن و مکر و ظاهرسازی، داشته و از این رو، موضوع سیاست در اسلام، یعنی اداره امور امت به بهترین صورتی که دین

۱- نک: لسان العرب، ج ۶، ص ۱۰۸.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۴۵۵.

۳- التَّهْمَةُ فِي غَرِيبِ الْحَدِيثِ، ج ۲، ص ۴۲۱.

۴- نک: النَّظَامُ السِّيَاسِي فِي الْإِسْلَامِ، عبدالعزيز خياط، ص ۲۱.

اسلام معرّفی نموده است؛ یعنی همان چیزی که با عنوان «سیاست شرعی» شناخته می‌شود. سیاست شرعی اصطلاح و تمرینی است که سیاست -انجام یک کار به نحو شایسته- و شرع -اجرای احکام شریعت براساس قرآن و سنّت- را به هم مرتبط ساخته و در جایی که نصّی شرعی وجود ندارد، می‌طلبد که مصلحت مورد توجّه قرار گیرد.

بنابراین سیاست شرعی یعنی: اداره امور کلی و عام دولت اسلامی به گونه‌ای که منجر به تحقیق مصالح و دفع مضرات شود و نیز قوانین شرعی و اصول کلی آن رعایت گردد.

تردیدی نیست که مفهوم نظام سیاسی اسلام بخشی از شریعت اسلامی به شمار می‌رود؛ یعنی همان شناخت نظام حکومت، شیوه انتخاب حاکم و حقوق و تکالیف او، شناخت حقوق و تکالیف مردم، رابطه میان حاکم و رعیت و ارتباط میان دولت‌ها در شرایط جنگ و صلح براساس شریعت اسلام.^(۱)

۱- نک: همان، ص ۲۲؛ النّظام السّیاسی فی الإسلام، سعود آل سعود و دیگران، ص ۱۰.

مبحث دوم:

ویژگی‌های نظام سیاسی در دین اسلام

اسلام دین فطرت و صلح و امنیّت است و شریعت اسلامی ویژگی‌های منحصر به فردی دارد.

نظام سیاسی در اسلام یکی از بخش‌های دین اسلام بوده و صفات ماندگارش باعث آشکارشدن نقش آن و تفاوتش با نظام‌های سیاسی دیگر شده است. مهم‌ترین ویژگی‌های نظام سیاسی اسلام از این قرار است:

۱- الهی بودن

این ویژگی در خاستگاه و روش آن نمودار و آشکار است. خاستگاه نظام سیاسی در اسلام از این لحاظ الهی است که از جانب الله تعالی بوده و پروردگار جهان دانانتر به مصالح بندگان است، چنانکه می‌فرماید:

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [الملك: ۱۴]

«آیا ذاتی که [همه موجودات را] آفریده است، [احوال‌شان را] نمی‌داند؟ درحالی که او باریک‌بین و آگاه است.»

این ویژگی نتایج متعددی دارد؛ از جمله: حفاظت از تناقض و تضاد، دوری از خودخواهی و ستم، تمایل به مصالح گروهی از مردم یا خیرخواهی برای ساکنان یک شهر. همچنین رهایی از بندگی و بردگی برای غیرالله در زمانی که نظام‌های سیاسی بشری با خوارساختن مردم و شهروندان در برابر حاکمان و رئیس‌ان، منحرف گشته‌اند و نیز امیران و حاکمان پیروان‌شان را از آنچه دوست دارند، محروم ساخته و اموری را براساس تمایل و خواست خویش، بر آنان تحمیل نموده و جایز می‌دانند.

شیوه نظام سیاسی اسلام از این نظر الهی به شمار می‌رود که هدف انسان از تلاش و عمل، کسب رضایت الهی بوده و فرد مسلمان یعنی کسی که اعمالش مختص الله متعال است، چنانکه الله ﷻ می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ۱۶۲]

«بگو: بدون تردید نماز و عبادت [و قربانی] من و زندگی و مرگم؛ همه برای الله؛ پروردگار جهانیان است.»

انسان مؤمن در تمامی امور؛ از جمله روش سیاسی خویش متوجه الله تعالی است. عمل به نظام سیاسی اسلام عبادت به شمار می‌رود و سیاستمدار مسلمان که مخلصانه پیرو شریعت است، به سبب این کارش پاداش می‌برد. پیامبر ﷺ فرمودند: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ»؛ «الله متعال هفت گروه را در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه [عرش] او وجود ندارد، در زیر سایه [عرش] خویش جای می‌دهد.» و «الإِمَامُ الْعَادِلُ»^(۱)؛ «پادشاه دادگر» را یکی از آن هفت نفر معرفی کردند. اما کسی که در سیاست خویش، پیرو احکام الهی نباشد، مستحق مجازات است، چنانکه رسول الله ﷺ فرمودند: «مَا مِنْ عَبْدٍ اسْتَرْعَاهُ اللَّهُ رَعِيَّةً، فَلَمْ يَحْطُهَا بِنَصِيحَةٍ، إِلَّا لَمْ يَجِدْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ»^(۲)؛ «هر بنده‌ای که الله متعال او را مسؤول حفاظت [و اداره] امور گروهی از مردم قرار دهد و از روی خیرخواهی، آنان را اداره [و حفاظت] نکند، قطعاً بوی بهشت را نخواهد یافت.»

۲- عمومیت و فراگیری

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿مَا قَرَرْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۳۸]

«ما در کتاب [لوح محفوظ] هیچ چیزی را فرو گذار نکردیم.»

نظام سیاسی اسلام هیچ‌یک از امور مهم برای حاکم یا مردم را رها و ترک نکرده، بلکه تمامی تکالیف و حقوق حاکم و نیز مسؤولیت‌ها و حقوق مردم که برای یک نظام ضروری به نظر می‌رسد را بیان کرده است.

همچنین آنچه باعث تنظیم رابطه میان دولت اسلامی و سایر ملت‌های مسلمان و غیرمسلمان می‌شود را یادآور شده است.

و نیز مشتمل بر راه‌حل تمامی مشکلات است، زیرا شریعت و اصول اسلام دارای احکام وقایعی است که پایانی ندارد.

یکی از دلایل عمومیت و شمول نظام اسلام، آیه زیر است:

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۶۰.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۷۱۵۰.

﴿وَوَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيِّدًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِّلْمُسْلِمِينَ﴾

[التحل: ۸۹]

«و [ما این] کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.»

ابن جوزی رحمته الله در تفسیر آیه مذکور می‌آورد: «یعنی قرآن کریم بیانگر تمامی امور دین است؛ یا با آوردن نص و عبارتی روشن و یا با ارجاع به آنچه که یقینی و قطعی است؛ مانند بیان رسول الله صلی الله علیه و آله و اجماع مسلمانان.»^(۱)

۳- جهان شمولی

نظام سیاسی در اسلام برخوردار از صفتی جهانی است، چون به طور یکسان برای همه مردم و هر زمان و مکان و امت و شرایطی نازل شده است. بنابراین شریعت اسلام بهترین قانون برای اداره امور امت و برترین حکم در موقع ابهام و مشتبه شدن مصالح یا اختلاف در حقوق است.

جهانی بودن نظام سیاسی اسلام از نظر زمانی یعنی اینکه تا وقوع قیامت صلاحیت دارد و از لحاظ مکانی نیز یعنی اینکه برای هر یک از بخش‌ها و اماکن جهان و نیز برای تمامی مردم با وجود اختلاف در نژاد و زبان و شرایط، متناسب و هماهنگ است.

متون شرعی فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ از جمله:

﴿قُلْ يٰٓأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: ۱۵۸]

«بگو: ای مردم! من فرستاده الله به سوی همه شما هستم.»

این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله بیانگر برخی از ویژگی‌های دین اسلام است که فرمودند: «وَكَانَ النَّبِيُّ يُبْعَثُ إِلَىٰ قَوْمِهِ خَاصَّةً، وَيُبعَثُ إِلَىٰ النَّاسِ كَافَّةً»^(۲)؛ «[هر] پیامبر فقط به سوی قوم خودش فرستاده می‌شد، اما من برای تمامی مردم مبعوث گشتم.»

این ویژگی هیچ تعجیبی ندارد، زیرا دین اسلام آخرین آیین آسمانی بوده و پس از آن، دین دیگری نمی‌آید. بنابراین باید که متناسب با هر زمان و مکان و برای تمامی امت‌ها و همه شرایط؛ یعنی در زمان جنگ و صلح، قوت و ضعف، ثروت و نداری و امثال آن باشد.

۱- زاد المسیر، ج ۴، ص ۴۸۲.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۲۳؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۸۱۰.

۴- میانه‌روی

اسلام از لحاظ اعتقادی میانه بوده و شریعتش در میان افراط و تفریط است. این دین در نظام‌های خویش نیز میانه است؛ از جمله نظام سیاسی اسلام که نه دیکتاتوری متجاوز و نه دموکراسی سهل‌انگار و غافل است.

اللَّهُ ﷻ مسلمانان را میانه‌رو توصیف کرده است:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ

عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳]

«و این‌گونه شما را اُمَّت میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر ﷺ هم بر شما گواه باشد.»

وسط یعنی برگزیده و عادل و بهترین.

یکی از روشن‌ترین مظاهر تناسب نظام سیاسی اسلام با خواسته‌های بشری، همان تعادل و میانه‌بودنش است. ثبات و پایداری در چیزی است که باید جاوید و باقی بماند، اما چیزی که تغییر می‌کند، باید قابل انعطاف باشد.

۵- واقعی بودن و تناسب با فطرت

نظام سیاسی برخوردار از این ویژگی است و امکان اجرا و تحقق در زندگی بشری را دارد، چون دور از حقایق و امور زندگی نیست. بنابراین دین اسلام نظامی غرق در خیال و تمثیل نبوده که حقیقت نداشته باشد و فقط تصویری ذهنی به شمار رود.

بلکه این نظام برای مردمی که در جهان واقع زندگی می‌کنند، تشریح شده و سرشت بشر را در نظر داشته و برخورد و رابطه خشک و بی‌روحو با آنان ندارد.

بر این اساس، نظام سیاسی اسلام برتر از نظام سیاسی افلاطون، ارسطو، افلوپین و سایر فیلسوفانی است که در عالم خیال گشته و به واقعیت و سرشت بشر توجهی نداشته‌اند و در نتیجه، تصوّرآتشان دور از حقیقت و واقع بوده است، چون نظام سیاسی این افراد بر پایه فرضیه‌های محض عقلی بوده و برخاسته از توجه و نگاه به زندگی واقعی و مشکلات آن نیست.

یکی از بزرگ‌ترین نموده‌های واقعی بودن نظام سیاسی اسلام این است که به تمامی امور خیر و شرّ زندگی واقعی و نیز گوشت و خون، روان و عقل و جسم و روح بشر توجه نموده است. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ۗ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۲۸۶]

«اللَّهُ ﷻ هرکسی را فقط به اندازه توانش مکلف می‌کند. آنچه [از خوبی] به دست آورده، به سود او و آنچه [از بدی] به دست آورده، به زیانش است. پروردگارا! اگر فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه نکن. پروردگارا! بارِ گران [و تکلیف سنگین] را بر [دوش] ما مگذار، چنانکه آن را بر [دوش] کسانی که پیش از ما بودند، گذاشتی. پروردگارا! آنچه توان تحملش را نداریم، بر [دوش] ما مگذار و ما را بیمارز و بر ما رحم فرما؛ تو مولا و سرورمان هستی، پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان.»

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَإِ ﴿۱۴﴾ قُلْ أُوْنِبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكَمُ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾ [آل عمران: ۱۴-۱۵]

«محبّت خواستنی‌های [مادی] از [جمله] زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسب‌های نشانه‌دار و چهارپایان و زراعت، برای مردم آراسته شده است. اینها [همه] کالا و متاع [زودگذر] زندگی دنیاست و [حال آنکه] سرانجام نیک نزد الله تعالی است. بگو: آیا شما را به بهتر از اینها خبر دهم؟ برای کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند، در نزد پروردگارشان باغ‌هایی است که از زیر [درختان] آن‌ها نهرها روان است، در آن جاودانه خواهند بود و همسرانی پاکیزه [دارند]، و [همچنین] از خشنودی الله [برخوردارند] و الله ﷻ به [احوال] بندگان بیناست.»

برخی از متون قرآنی که بیانگر سرشت و ضعف انسان بوده و حدّ و مرز شیوه اسلامی زندگی را تعیین می‌کنند، بیان گردید و این موارد نشان از واقعی بودن شیوه مذکور و تناسب آن با واقعیت فطرت انسان و میزان توان و قدرت بخشیده‌شده به وی و نیز مقدار آمادگی او برای کار و تلاش دارد، به گونه‌ای که هیچ توانی نادیده گرفته

نشده و از کار و تلاش منع نگشته و انسان به آنچه در توانش نیست و با فطرت الهی‌اش تناسب ندارد، مکلف نمی‌گردد.^(۱)

۱- برای جزئیات بیشتر، نک: النُّظَام السِّيَاسِي فِي الإِسْلَام، سعود آل سعود و دیگران، صص ۱۸-۲۴؛ النُّظَام السِّيَاسِي فِي الإِسْلَام؛ النُّظَرَةُ السِّيَاسِيَّة نِظَام الحِکْم، عبدالعزيز خيَّاط، صص ۸۳-۱۱۱.

مبحث سوم:

شریعت اسلام و نظام‌های بشری

در مبحث قبلی، برخی از ویژگی‌های منحصر به فرد دین اسلام و نظام سیاسی آن بیان گردید.

برای تشخیص و برتری شریعت اسلام از سایر نظام‌های بشری همین کافی است که دین اسلام از جانب پروردگار و آفریدگار دانا به مصالح بندگان آمده است.

بر خلاف نظام‌های بشری که دچار تمایلات، غفلت، جهل، نقصان و امثال آن می‌شوند.

نیازی نیست که سخن درباره تفاوت دین اسلام با سایر آیین‌ها به درازا کشد و دلایل فراوانی در این زمینه بیان گردد، زیرا موضوع مذکور برای هر فرد عاقلی روشن است و اگر ادله برتری و تشخیص شریعت اسلام بیان شود، سخن طولانی خواهد شد و در این مختصر نمی‌گنجد.

اما در ادامه، به طور مختصر، ساختار سیاسی اسلام با سایر نظام‌های بشری مقایسه خواهد شد:

۱. در نظام سیاسی اسلام، رابطه میان حاکم و مردم مستقیم و بدون واسطه بوده و اسلام در میان دو نفر، قائل به هیچ نوع مانع اجتماعی یا نظامی نیست؛
۲. رابطه سیاسی برخاسته از رابطه دینی است و براساس آن تعیین می‌گردد؛ به عبارتی دیگر، رابطه مسلمان با قرآن و سنت و آموزه‌های آن‌ها باعث تعیین و شناخت روابط سیاسی می‌شود؛
۳. این رابطه مشترک بوده و همه مسلمانان در آن سهیم هستند. بنابراین هر مسلمانی باید دیگران را به سوی الله تعالی فرا خواند و با توجه به توان خویش و با استفاده از وسایل مشروع، اسلام را منتشر سازد و دولت اسلامی نیز این کار را انجام می‌دهد؛
۴. رابطه مذکور مطلق بوده و مقید به گروه و طبقه خاصی نیست و تفاوت میان حاکم و مردم فقط تفاوت از لحاظ مسؤولیت و وظیفه است؛

۵. رابطهٔ سیاسی در اسلام بسیار روشن و واقعی و شفاف است؛ برخلاف نظام تمثیلی یونانی یا ساختار نظامی روم و کاتولیک یا محدودیت مطلق که بر نظام ملّی غلبه دارد.^(۱)

۱- نک: النّظام السّیاسی فی الإسلام، سعود آل سعود و دیگران، صص ۲۷-۲۸.

مبحث چهارم: نظام قضایی در اسلام

۱- مفهوم قضاء

أ- مفهوم لغوی قضاء

این واژه در اصل، مصدر فعل «قضى يقضي قضاءً» است. این فارس در این باره می‌گوید: «قاف، ضاد و حرف معتل [باء]، در اصل به معنای استواری و محکم‌بودن و اجرای یک کار به صورت صحیح است.»^(۱) قضاء یعنی حکم، ساخت، لازم و بیان. کلمه مذکور در اصل به معنای قطع و جداکردن و انجام و استحکام و اجرای یک کار و فارغ‌شدن از آن است.^(۲)

ب- مفهوم شرعی قضاء

یعنی تبیین حکم شرعی و الزام به آن و حلّ اختلافات.^(۳)

۲- جایگاه و اهمیت قضاوت

این موضوع جایگاهی بزرگ و اهمیت فراوانی دارد، زیرا از ضروریات حکومت و یکی از بزرگ‌ترین پایه‌های هر دولتی به شمار می‌رود و مصلحت مردم وابسته به وجود قضاوت و توجه به آن است. اگر قضاوت از بین برود، جامعه فرو می‌پاشد، کارها خراب می‌شود، حقوق تباه می‌گردد و هرج و مرج رواج می‌یابد.

۱- معجم مقاییس اللّغة، ج ۵، ص ۹۹.

۲- نک: تأویل مشکل القرآن، ابن قتیبه، صص ۴۴۱-۴۴۲؛ المفردات لغرب القرآن، راغب اصفهانی، ص ۴۲۳؛ لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۸۶؛ القاموس المحیط، فیروزآبادی، ص ۱۷۰۸؛ یاقوتة الصّراط فی تفسیر غریب القرآن، غلام ثعلب، صص ۲۵۳، ۳۰۶ و ۵۷۶.

۳- نک: شرح منتهی الإرادات، بهوتی، ج ۶، ص ۴۶۲؛ مزیل الدّاء عن أصول القضاء، عبدالله بن مطلق فهید، ص ۱۱.

به سبب اهمیت این موضوع، اسلام به آن توجه زیادی نموده و مسأله قضاوت را یکی از احکام مهم به شمار آورده و برای کسی که این وظیفه را عهده‌دار شود، شروط ویژه‌ای تعیین نموده تا اهدافِ مسؤولیت قضاوت محقق گردد.

بدون تردید صحابه رضی الله عنهم بر اجرا و انجام قضاوت در میان مردم اجماع داشته و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از آن، اقدام به این کار کرده‌اند.

و در ابتدای اسلام، قدرت و نظام قضایی در اختیار خلفاء بود.

ابن خلدون رحمته الله می‌گوید: «در صدر اسلام، خلفاء کار قضاوت را بر عهده داشتند و آن را به فرد دیگری واگذار نمی‌کردند.

نخستین فردی که این وظیفه را به دیگران سپرد، سیدنا عمر بن خطاب رضی الله عنه بود. دلیل اینکه قضاوت را - هرچند مربوط به خودشان می‌شد - به دیگران واگذار می‌کردند، این بود که آنان مشغول سیاست عمومی و کارهای فراوان دیگری بودند.^(۱) از آنجا که قضاوت بسیار مهم و ضروری است، احادیث فراوانی به منظور ترغیب و ترهیب در این زمینه بیان شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله دیگران را تشویق به این کار نمودند، زیرا دارای مصالحی بزرگ بوده و مهم‌ترین آن، اجرای عدالت است. و نیز افرادی را که تحمّل پیامدها و نتایجش را ندارند، از این مسؤولیت برحذر داشته‌اند.

رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «الْقَضَاءُ ثَلَاثَةٌ: قَاضِيَانِ فِي النَّارِ، وَقَاضٍ فِي الْجَنَّةِ، رَجُلٌ قَضَى بَعِيرِ الْحَقِّ فَعَلِمَ ذَلِكَ فَذَكَ فِي النَّارِ، وَقَاضٍ لَا يَعْلَمُ فَأَهْلَكَ حُفُوقَ النَّاسِ فَهُوَ فِي النَّارِ، وَقَاضٍ قَضَى بِالْحَقِّ فَذَلِكَ فِي الْجَنَّةِ»^(۲)؛ «قاضیان بر سه گونه‌اند: دو نوعشان در آتش و یکی در بهشت خواهد بود؛ مردی که دانسته به ناحق حکم کرده، در آتش است و حاکمی که نمی‌داند و حقوق مردم را تباه می‌سازد نیز به دوزخ می‌رود، اما داوری که به حق حکم نموده، وارد بهشت می‌شود.»

۱- نک: مقدمه ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۶۷.

۲- ابوداود، شماره حدیث: ۳۵۷۳؛ سنن ترمذی، شماره حدیث: ۱۳۲۲؛ آلبانی در صحیح سنن أبي داود، شماره حدیث: ۳۰۵۱، این روایت را صحیح می‌داند.

همچنین فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْقَاضِي مَا لَمْ يَجْرُ، فَإِذَا جَارَ نَحَلَى عَنْهُ وَلَزِمَهُ الشَّيْطَانُ»^(۱)؛ «قطعاً الله ﷻ به همراه قاضی است تا زمانی که ستم نکند، اما وقتی ستم نماید، الله متعال او را رها می‌کند و شیطان همراهش می‌شود.»

عالمان نیز مطالبی دربارهٔ موضوع مذکور بیان کرده‌اند؛ سرخسی رحمته می‌گوید: «قضاوت به حق باعث اجرا و آشکارساختن عدالت می‌شود و آسمان‌ها و زمین بر پایهٔ عدالت برقرارند. قضاوت به حق سبب نابودی ظلم و ستم می‌گردد و هر فرد عاقلی خواهان همین مطلب است. علاوه بر این، باعث می‌شود تا حقّ مظلوم از ظالم گرفته شود و به مستحقّش برسد و نیز امر به معروف و نهی از منکر است.»

هدف از بعثت پیامبران و رسولان علیهم السلام داوری براساس حقّ و عدالت در میان مردم بود و خلفای راشد رضی الله عنهم به این امر پرداختند.^(۲)

به همین سبب، بسیاری از عالمان و وظیفهٔ قضاوت را پذیرفتند و عدالت را برپا ساخته و پرچمش را برافراشتند.

و به دلیل بزرگی و اهمّیت جایگاه قضاوت، عالمان فراوانی از پذیرش این مسؤولیت سر باز زدند.^(۳)

۳- مقاصد و اهداف قضاوت

با بیان مطالب پیشین، بخشی از اهداف این موضوع روشن گردید و در ادامه، مهم‌ترین مقاصد قضاوت به طور مختصر بیان می‌شود:

۱. حلّ اختلافات از طریق صلح یا حکم قطعی و لازم قضایی؛
۲. گرفتن حقوق از فرد ستمکار و رساندن آن به انسان مستحق؛
۳. توجه به اموال یتیمان، دیوانگان و بی‌خردان و منع آنان از تصرف در اموال‌شان به سبب نادانی یا امثال آن؛
۴. مبارزه با فساد و مجازات مفسدان به وسیلهٔ کيفرهای شرعی و بازدارنده؛

۱- سنن ترمذی، شمارهٔ حدیث: ۱۳۳۰؛ آلبنی رحمته این حدیث را در صحیح الجامع، شمارهٔ حدیث: ۱۸۲۷ حسن دانسته است.

۲- المبسوط، سرخسی، ج ۱۶، ص ۱۶.

۳- نک: النّظام السّیاسی فی الإسلام، عبدالعزيز خياط، صص ۲۴۸-۲۴۹؛ النّظام السّیاسی فی الإسلام، سعود آل سعود و دیگران، صص ۱۰۷-۱۰۸.

۵. برپایی عدالت و یاری مظلوم و اجرای نظم؛
 ۶. اجرای وصیت‌ها براساس شروط وصیت‌کننده‌ها و احکام شرعی؛
 ۷. توجه به وقف‌ها و رشد و حفاظت آن‌ها و رساندن فوایدشان به افراد مستحق؛
 ۸. اجرای احکام شرعی در حوزه ازدواج و طلاق و امور مربوط به آن‌ها؛ همچون سرپرستی اشخاص بی‌سرپرست و امثال آن که احوال شخصیّه نامیده می‌شود؛
 ۹. توجه به مسائل خونخواهی؛ مانند قصاص و جراحات و امثال آن؛
 ۱۰. اثبات شایستگی و عدالت شاهدان و تغییر آنان در صورت یقین به بی‌عدالتی‌شان.
- مقاصد و اهداف قضاوت به طور خلاصه بیان گردید.^(۱)

۴- شروط قضاوت

چنانکه بیان شد، کار قضاوت مقام و منصبی بسیار مهم بوده و به همین سبب، عالمان براساس قرآن و سنت، چندین شرط را برای قاضی تعیین کرده‌اند. مهم‌ترین شروط قاضی، عبارت است از: اسلام، بلوغ، عقل، آزادی، عدالت، عفت و پاکدامنی، امانتداری، عالم بودن به احکام شرعی برگرفته شده از قرآن و سنت، آگاه بودن به اجماع و قیاس و نیز دارای حواسی سالم از لحاظ شنیداری، گفتاری و دیداری باشد تا امور را بفهمد و درک کند. این شروط در حدّ امکان معتبر است و از این رو، لازم است که فرد بهتر و شایسته‌تر به عنوان قاضی تعیین شود.

ارکان و اصول شروط مذکور که باید در وجود قاضی باشد، عبارتند از:

قدرت و امانت، زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿يٰٓيٰحَيُّ خُذِ الْكِتٰبَ بِقُوَّةٍ﴾ [مریم: ۱۲]

«[الله ﷻ فرمود: ای یحیی! کتاب [تورات] را با قوّت [و جدّیت] بگیر.»

۱- نک: مزیل الداء عن أصول القضاء، عبدالله بن مطلق فهید، صص ۲۳-۲۶؛ النّظام السّیاسی فی الإسلام، سعود آل سعود و دیگران، صص ۱۰۹-۱۱۱؛ النّظام السّیاسی فی الإسلام، عبدالعزیز خیاط، صص ۲۵۱-۲۵۶.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَعَلْنَا خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [ص: ۲۶]

«ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه [فرمانروا] قرار دادیم، پس به حق در میان مردم داوری کن و از هوای [نفس] پیروی نکن که تو را از راه الله گمراه می‌کند.»
قاضی نیاز دارد که آنچه حکم می‌کند را اجرا نماید و در صورتی که قدرت نداشته باشد، احکام اجرا نمی‌گردد و حقوق تباه می‌شود.

قضاوت بیش از هر چیز دیگری، نیاز به صفت امانت دارد. اگر قاضی امین نباشد و از الله تعالی نترسد و امور حرام و ناجایز را حلال و جایز بداند، قطعاً حقوق را به منظور تمایلات خویش و کسب دنیا، تباه ساخته و آن‌ها را به افراد مستحق نمی‌رساند.^(۱)

۵- آداب قاضی

عالمان از آدابی نام برده‌اند که شایسته است قاضیان برای اینکه قضاوت‌شان کامل و باهدف و بدون ضرر و فساد گردد، برخوردار از آن‌ها باشند. برخی از این آداب عبارتند از:

۱. قاضی باید دوراندیش و بردبار باشد؛ به عبارتی دیگر قوی، اما بدون خشونت و نرم‌خو، اما بدون ضعف باشد؛
۲. شایسته است که صبور و پایدار و استوار باشد؛
۳. زیرک و هوشیار باشد و دچار غفلت نشود و فریب نخورد؛
۴. عقیف و پرهیزگار و دور از آرزوها و تمایلات باشد؛
۵. راستگو و بدون نیرنگ باشد؛
۶. صاحب نظر و مشورت و استخاره و نه ستمکار و بیدادگر و خودرأی باشد؛
۷. آگاه به قضاوت و آداب آن و نیز عالم به احکام قاضیان پیش از خود باشد تا برای حکم و نظر درباره وقایع جدید، از آن‌ها استفاده کند؛

۱- نک: مزیل الداء عن أصول القضاء، عبدالله بن مطلق فهید، صص ۲۹-۳۰؛ النظام السیاسی فی الإسلام، سعود آل سعود و دیگران، صص ۱۰۹-۱۱۱؛ النظام السیاسی فی الإسلام، عبدالعزیز خیاط، صص ۲۵۱-۲۵۶.

۸. برای قاضی مستحب و شایسته است سرپرستی شهری را بپذیرد که از رسومش باخبر است و از فقیهان و بزرگان و عادلان آن شهر بپرسد تا از شرایط آگاه شود و برای اصلاح شهر و ... از آنان کمک گیرد؛
۹. در بهترین شرایط و حالات در میان مردم رود و نه در حالت خشم و ناراحتی و گرسنگی یا زمانی که گرفتار کار مهمی است. همچنین تحت تأثیر حالات خاصی؛ مانند خشنودی و خشم یا پسندیدن و نپسندیدن امور قرار نگیرد؛
۱۰. از الله ﷻ درخواست کمک نماید و بسیار بر او توکل کند و مسئلت و دعا نماید تا وی را به حقیقت رهنمون سازد و از خطا و لغزش حفاظت کند؛
۱۱. از مواضع شک و تردید و اموری که هیبت و جوانمردی‌اش را از بین می‌برد، دوری نماید؛
۱۲. متواضع و دارای عزت نفس باشد؛
۱۳. بدون تکلف و ظاهرسازی، متوجه لباس و مسکن خویش به گونه‌ای که متناسب با شرایط و زمانه‌اش گردد، باشد؛
۱۴. باید دفتر و دیوان ثبت داشته باشد و برای ثبت مطالب و جزئیات دقت نماید؛ برخی از آداب قاضی که شایسته است برخوردار از آن‌ها باشد، بیان گردید، اما جزئیات بسیاری در این زمینه وجود دارد که بیان‌شان به درازا می‌کشد.^(۱)

۶- شرایط مردم در کار قضاوت

- در مبحث بررسی جایگاه و اهمیت قضاوت، مطالبی در این باره بیان گردید، اما به طور مختصر می‌توان گفت که:
۱. برای برخی از مردم جایز نیست که این کار را بر عهده گیرند؛ یعنی افرادی که آگاه به قضاوت نبوده و شروط آن را ندارند؛
۲. قضاوت برای برخی از افراد جایز است، اما واجب نیست؛ یعنی اشخاصی که عادل و مجتهدند، ولی افراد دیگری مانند آنان وجود دارد؛
۳. برای برخی از مردم واجب است که قاضی شوند؛ یعنی افرادی که شایسته این کارند و شخص دیگری مانندشان وجود ندارد تا وظیفه مهم قضاوت را بر عهده

۱- نک: مزیل الداء عن أصول القضاء، صص ۳۳-۴۶؛ النظم السیاسی فی الإسلام، عبدالعزیز خیاط، صص ۲۵۲-۲۵۳.

گیرد و در نتیجه، بر وی واجب می‌گردد، چون این کار واجب کفایی است و اگر فرد دیگری نباشد، انجام آن بر او لازم است؛ مانند سایر واجبات کفایی.^(۱)

۷- استقلال قضاوت در اسلام

دین اسلام بر استقلال قضاوت و قاضی تأکید فراوانی نموده است. هدف از این کار، استواری و حفاظت قضاوت و قاضی و نیز آزادی وی در حکم و اثبات حقیقت و منع دخالت در احکام وی و دورساختن آن از عوامل تأثیرگذار بیرونی و سیاسی و فردی است.

زیرا قاضی پناهگاه مظلومان و مأمّن ستم‌دیدگان و دادگر مستحقان و کوبنده باطلان و ستمگران بوده و وظیفه دارد که حقوق را به صاحبانش برگرداند و بدون هیچ نوع عامل تأثیرگذار عمومی و خصوصی، حکم به حقیقت نماید.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَآ اَلَّا تَعْدِلُوْا اَعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ [المائدة: ۸]
«دشمنی با گروهی، شما را بر آن ندارد که عدالت نکنید؛ عدالت نمایید که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است.»

﴿وَاِنْ اَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ﴾ [المائدة: ۴۹]
«و در میان آنان [یهود] براساس آنچه الله [در قرآن] نازل کرده است، حکم کن.»

﴿وَلَا تَكُنْ لِلْخَآئِنِيْنَ خَصِيْمًا﴾ [النساء: ۱۰۵]
«و مدافع [و حمایت‌کننده] خائنان مباش.»

بر این اساس، برای حاکم و امیر جایز نیست که اراده خویش را بر قاضی تحمیل کند، اما اگر بداند که از راه حقیقت منحرف شده و در این زمینه مطمئن باشد، می‌تواند او را برکنار نماید.

علاوه بر این، در تاریخ اسلامی از همان ابتدای اسلام تاکنون شواهد فراوانی وجود دارد که بیانگر استقلال قضاوت و پاکی قاضیان اسلامی است.^(۲)

۱- نک: مزیل الداء عن اصول القضاء، ص ۲۱.

۲- النّظام السّیاسی فی الإسلام، عبدالعزیز خیاط، ص ۲۶۷.

مبحث پنجم:

نظام شورایی در اسلام

گفتار اول: مفهوم شورا

۱- مفهوم لغوی شورا

اصل این واژه، شین، واو، راء؛ «شور» است.

این فارس می‌گوید: «شین، واو و راء دو معنای اصلی دارد؛ اول اینکه به معنای آغاز نمودن و آشکار ساختن و بیان یک چیز بوده و دوم اینکه به معنای گرفتن یک چیز است.»^(۱)

وی در ادامه چنین می‌آورد: «برخی از زبان‌شناسان گفته‌اند: "شاوَرْتُ فُلَانًا فِي أَمْرِي؛ از فلانی در این کارم مشورت گرفتم" از همین نوع بوده و بنا بر قولی، این واژه از "شور العسل؛ گرفتن و چیدن عسل" مشتق شده، گویی که فرد مشورت‌کننده نظر و دیدگاه دیگران را می‌گیرد.»^(۲)

بنابراین معنای مشورت و شوری همان آشکار ساختن و ارائه و بیرون کشیدن یک شیء است.

وجه مناسبت اینکه شوری از «شور العسل» گرفته شده این بوده که مشورت‌گیرنده همچون زنبور عسل است که در اطراف انواع شیرینی‌ها و میوه‌ها می‌گردد تا از آن‌ها تغذیه کند.

و مشورت انسان به مانند عسل که چکیده و عصارهٔ غذاست، بوده و از این رو، مشورت‌گیرنده دیدگاه مشاور را می‌گیرد، همان‌گونه که عسل را از داخل کندو برمی‌دارد و آن را از موم و سایر مواد پاک می‌سازد.^(۳)

۲- مفهوم اصطلاحی شورا

برای این اصطلاح چندین تعریف بیان شده است.

۱- معجم مقاییس اللّغة، ج ۳، ص ۲۲۶.

۲- همان، ص ۲۲۷.

۳- نک: النّظام السّیاسی فی الإسلام، سعود آل سعود و دیگران، ص ۱۳۴.

در تعریف آن می‌توان گفت: مشورت یعنی گرفتن نظر و دیدگاه صاحب‌نظران و بررسی و مقایسه آن‌ها برای رسیدن به حقیقت موضوعی از مسائل.^(۱) یا اینکه: مشورت یعنی دیدگاه صاحب‌نظران در امور برای روشن‌شدن و ابراز مصلحت شرعی.^(۲)

بر این اساس، مشورت از دو طرف شکل می‌گیرد؛ یکی که مشورت می‌دهد و دیگری که می‌شنود و از این طریق، یک دیدگاه ترجیح می‌یابد و آرای متفاوتی درباره موضوع مورد مشورت رد و بدل می‌شود.

هدف از این گفتگو، بررسی آرا و گرفتن یک تصمیم و انتخاب یک نظر است پیش از اینکه انسان به تنهایی و فقط براساس دیدگاه خودش تصمیم بگیرد و کاری انجام دهد. بلکه پس از مشورت و گرفتن دیدگاه افراد مورد اعتماد، اقدام به انجام کار می‌کند. علاوه بر این، مشورت؛ به‌ویژه در امور عمومی با رجوع به آرای افراد آگاه و کسانی که شناخت و تجربه دارند یا اشخاصی که درباره موضوع مورد مشورت متخصص هستند، صورت می‌گیرد؛ مثلاً در موارد پزشکی، از پزشکان و در موارد نظامی، از لشکریان و در سایر امور که نیاز به مشاوره است نیز از افراد متخصص مشورت گرفته می‌شود، چون زمینه‌های مشورت متعدد و متنوع و شامل تمامی حوزه‌های زندگی بشری است؛ فرقی نمی‌کند که در زمینه حکومت، قضاوت، اداره، خانه یا امور خصوصی باشد.^(۳)

گفتار دوم: شوری از دیدگاه قرآن کریم

اصطلاح «شوری» به همان معنای عام خود که مربوط به نظام حکومت‌داری در اسلام است، در دو آیه از قرآن کریم بیان شده است:

۱. در سوره مکی «شوری» که پیش از هجرت و تشکیل دولت اسلامی نازل شد:

۱- نک: النّظام السّیاسی فی الإسلام، عبدالعزیز خیاط، ص ۸۹؛ النّظام السّیاسی فی الإسلام، سعود آل سعود و دیگران، ص ۱۳۴؛ الشّوری فی الإسلام بین النّظریة والتّطبیق، عبدالله موجان، صص ۱۶-۱۷.

۲- نک: نظام الشّوری فی الإسلام ونظم الدّیموقراطیة، زکریّا خطیب، ص ۱۸؛ الشّوری فی الإسلام، ص ۱۷.

۳- النّظام السّیاسی فی الإسلام، سعود آل سعود و دیگران، صص ۱۳۴-۱۳۵؛ النّظام السّیاسی فی الإسلام، عبدالعزیز خیاط، ص ۸۹.

﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ

يُنْفِقُونَ﴾ [الشورى: ۳۸]

«و کسانی که [دعوت] پروردگارشان را اجابت کردند و نماز را برپا داشتند و کارهایشان در بین آنان، به [صورت] مشورت است و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم، [در راه الله] انفاق می‌کنند.»

شیخ عبدالرحمان بن سعدی رحمته در تفسیر این آیه شریفه می‌گوید: «﴿أَمْرُهُمْ﴾؛ یعنی امور دینی و دنیوی، ﴿شُورَى بَيْنَهُمْ﴾؛ یعنی اینکه کسی از آنان در اموری که مشترک در میان‌شان است، خودرأی و مستبد نیست و این ویژگی قطعاً برخاسته از اجتماع، الفت و دوستی آنان است. از نشانه‌های کمال دانایی و عقل‌شان این است که هرگاه اراده انجام امری از امور محتاج به فکر و نظر را کنند، با یکدیگر جمع شده و مشورت و بررسی می‌کنند و زمانی که مصلحت برایشان آشکار گردد، آن را غنیمت شمرده و انجام می‌دهند؛ مانند مشورت در جنگ و جهاد و تعیین امیر یا قاضی و ...»^(۱)

با توجه به آیه مذکور، برایمان روشن گشت که الله تعالی صفات اساسی و منحصر به فرد مؤمنان را بیان نموده و آنان را توصیف کرده است؛ از جمله اینکه با یکدیگر مشورت می‌کنند و این مطلب نشان می‌دهد که مشورت از ویژگی‌های مسلمانان بوده و باید آراسته به این صفت باشند؛ فرقی نمی‌کند که یک گروه و بدون دولت و حکومت باشند؛ مانند شرایط مسلمانان در مکه، یا اینکه دارای دولت و حکومت باشند؛ همچون شرایطشان در مدینه پس از هجرت.

برخی از پژوهشگران با تدبیر در آیه مورد بحث نتیجه گرفته‌اند که مشورت ویژگی حتمی و لازمی مؤمنان؛ به مانند نماز است و همان‌گونه که مسلمان اجازه ترک نماز را ندارد، نمی‌تواند مشورت را رها کند؛ به‌ویژه در امور مربوط به مصالح عمومی. نکته مذکور زمانی تقویت می‌شود که می‌بینیم صلى الله عليه وسلم صفت مشورت را پس از نماز که ستون دین به شمار می‌رود و قبل از زکات، بیان فرموده و این مطلب بیانگر اهمیت مشورت است.^(۲)

۱- تیسیر الکریم الرحمن، ص ۷۶۰.

۲- نک: الشورى وأثرها في الديمقراطية، عبدالحميد انصاری، صص ۵۲-۵۳.

۲. آیه مدنی زیر از سوره «آل عمران»:

﴿فِيمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]

«پس به [سبب] رحمت الهی است که تو با آنان نرمخو [و مهربان] شدی و اگر تندخو و سخت دل بودی، قطعاً از اطرافت پراکنده می‌شدند، پس از آنان در گذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها، با آنان مشورت کن و زمانی که تصمیم گرفتی، بر الله توکل کن، زیرا الله جَلَّ جَلَالُهُ توکل‌کنندگان را دوست دارد.»

در این آیه شریفه، الله تعالی به پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمان می‌دهد با مؤمنانی که همراه ایشان هستند، مشورت نمایند. الله متعال به رسول الله ﷺ چنین دستوری می‌دهد با وجود اینکه ایشان برخوردار از عقلی کامل، رأی و نظری محکم و استوار بوده و وحی بر این انسان بزرگ نازل شده و اطاعت از ایشان بر مردم - خواسته یا ناخواسته - لازم بوده است، پس تکلیف دیگران در این زمینه چیست؟!^(۱)

این فرمان الهی در سیاق و لابلای ارشاد پیامبر ﷺ برای محبت و دوستی با مسلمانان و توصیف ایشان به عنوان رئیس دولت اسلامی نیز آمده است. صفت مشورت در آنجا همراه با ویژگی مهربانی و نرمخویی پیامبر ﷺ و دوری ایشان از خشونت و تندی و نیز بیان عفو و بخشش لغزش‌های مسلمانان و طلب آمرزش برای آنان آمده است. بر این اساس ظاهر آیه نشان می‌دهد که مشورت باعث می‌شود رئیس دولت، محبوب و مورد پسند عموم مردم گردد.^(۲)

کسی که به موضوع مشورت از دیدگاه قرآن کریم و نیز نتایج مفید آن توجه نماید، قطعاً به اهمیت و جایگاه این اصل مهم در نظام سیاسی اسلام پی خواهد برد و در این زمینه، هیچ تردیدی نخواهد داشت. می‌توان اهمیت مشورت را چنین خلاصه کرد:^(۳)

۱- نک: تفسیر بغوی، ج ۱، ص ۳۶۵.

۲- نک: الشوری، خالدی، ص ۱۵۸.

۳- نک: النظام السياسي في الإسلام، صص ۸۵-۸۹؛ فقه الشوری؛ دراسة تأصيلية نقدية، صص ۵۶-

۱. توصیف مؤمنان با ویژگی مشورت در میان دو رکن مهم از ارکان اسلام؛ یعنی نماز و زکات آمد، چنانکه در توضیح آیه ۳۸ سوره «شوری» این نکته بیان گردید. آوردن مطلب مزبور با چنین اسلوب و سیاقی بیانگر اهمیت فراوان و بزرگی آن است.
۲. اگر کاری از طریق مشورت صورت گیرد، ضریب خطا و اشتباه در آن کم‌تر، ولی رسیدن به حقیقت بیشتر می‌شود. فرد حاکم هر اندازه که عاقل و آگاه و باتجربه باشد، بازهم محدود به نقائص بشری خویش است که هرگز از وی جدا نمی‌شوند.
۳. در حقیقت، مشورت نوعی تقسیم کار و مسؤولیت است و نتیجه‌اش هرچه باشد، بر دوش یک نفر نیست، بلکه همگی در آن سهیمند و اگر نتیجه‌اش برخلاف میل‌شان باشد، یکدیگر را سرزنش نمی‌کنند و اختلافی پیش نمی‌آید.
۴. در جامعه‌ای که مشورت براساس شریعت صورت گیرد، افرادش در برابر مسائل دینی و دنیوی خویش احساس مسؤولیت می‌کنند و این جامعه از کم‌مسؤولیتی یا نبود آن در مسائل مهم و ضروری مسلمانان رنج نمی‌برد.
۵. مشورت باعث حفاظت جامعه از اضطراب و پریشانی شده و اعتماد را در میان حاکم و مردم ایجاد می‌کند و در نتیجه، کینه‌ها را از بین برده و قطع رابطه و اختلاف‌ها را می‌زداید. مشورت دریچه و سوپاپ اطمینان و مانع فتنه‌ها و آشوب‌هاست، زیرا از این طریق، مسائل و موضوعات توسط صاحب‌نظران و عالمان و بزرگان بررسی می‌شود و در نتیجه، به آن‌ها عمل می‌شود یا اینکه ترک می‌گردند، که در هردو حالت، اشخاص راحت و آسوده‌اند و کینه‌ها از بین می‌رود و بدین وسیله، ارتباط، برادری، محبت، الفت و مهربانی میان حاکم و مردم در جامعه آشکار و برقرار است.
۶. تاریخ نشان می‌دهد بهترین دوران مسلمانان زمانی بوده که شریعت الهی اجرا شده و اصل مشورت در زندگی‌شان رعایت گشته است، اما بدترین احوال هنگامی بوده که مشورت رعایت نگشته و خودرأیی و دیکتاتوری که منجر به اختلافات و فتنه‌های زیادی شده، در جامعه اسلامی منتشر و هویدا بوده است.^(۱)

گفتار سوم: نمونه‌هایی تجربی و اجرایی از مشورت در قرآن کریم

در قرآن مجید، فقط همان دو آیه که بیان گردید، درباره اهمیت مشورت نیامده، بلکه در آیات دیگری نیز به این اصل مهم اشاره شده است. سخن فوق بدین سبب گفته شد که بسیاری از نویسندگان تنها همان دو آیه و تفسیر و احکام آن‌ها را در مورد مشورت از دیدگاه قرآن کریم نقل می‌کنند. بدون تردید دو آیه فوق در این زمینه، بسیار صریح بوده و عین مطلب را بیان کرده‌اند. اما قرآن مجید در بسیاری دیگر از سوره‌ها و آیاتش، به این موضوع اشاره کرده است؛ از جمله:

۱- گفتگوی پروردگار جهان با فرشتگان در ابتدای آفرینش انسان

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلٰئِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِينَ ﴿۳۱﴾﴾ [البقرة: ۳۰-۳۱]

«و [به یاد آور] هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی قرار خواهم داد، [و فرشتگان] گفتند: آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که در زمین فساد و خونریزی کند؟! ما تسبیح و حمدت را به جا می‌آوریم و تو را تقدیس می‌کنیم. پروردگار فرمود: یقیناً من می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید. و همگی نام‌ها را به آدم آموخت، سپس آن‌ها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید، اسامی اینها را به من خبر دهید.»

گفتگوی فوق شامل نوعی مشورت بوده و هدف از آن در ابتدای آفرینش، این بود که از همان آغاز مردم آن را مد نظر داشته باشند و نیز به منظور گرامیداشت فرشتگان، از آنان مشورت گرفته شد. بنابراین نوعی آموزش در شکل و قالب گرامیداشت بود. و همچنین برای اینکه مشورت در کارها اجرا شود و فرشتگان از حکمت دقیق و پنهان الهی آگاه گردند.

بر این اساس، مشورت از نخستین قوانین اجتماعی است که الله عز و جل آن را برای مخلوقاتش مشروع ساخت تا از آن پیروی نموده و از این طریق، راه یابند.^(۱)

۲- مشورت ابراهیم علیه السلام

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنَئُ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبُحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَتَأَبَّتْ أُفْعَلُ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾ [الصافات: ۱۰۲]

«سپس هنگامی که [فرزندش] با او به [سن] سعی و کوشش [یا به جایگاه سعی] رسید، گفت: ای فرزندم! من در خواب دیدم که تو را قربانی می‌کنم، ببین که نظرت چیست؟! گفت: پدرم، به آنچه مأمور شده‌ای عمل کن، اگر الله بخواهد، مرا از صابران خواهی یافت.»

موضوع مذکور روشن و حتمی بود، اما بازهم سیدنا ابراهیم با پسرش علیه السلام مشورت نموده و می‌گوید:

﴿يَبْنَئُ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبُحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ﴾

«ای فرزندم! من در خواب دیدم که تو را قربانی می‌کنم، ببین که نظر تو چیست؟! و پسر پاسخ می‌دهد:

﴿يَتَأَبَّتْ أُفْعَلُ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾

«پدرم! به آنچه مأمور شده‌ای، عمل کن، اگر الله بخواهد، مرا از صابران خواهی یافت.» عبارات فوق نشان می‌دهد که تصمیم بر اجرای خواسته و آشکاربودن جوابش مانع مشورت نمی‌شود، زیرا ابراهیم علیه السلام فرمان قربانی کردن پسرش را - نه از طریق مشورت - گرفت و تصمیم قطعی بر این کار داشت، اما با وجود این، با ادبی و آگاه‌بودن او از تأثیر این کار باعث شد که از پسرش مشورت گیرد و گفت:

﴿يَبْنَئُ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبُحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ﴾

«ای فرزندم! من در خواب دیدم که تو را قربانی می‌کنم، ببین که نظر تو چیست؟! کسی که در امور واضح و روشن، عادت به مشاوره دارد، قطعاً در مسائل پنهان و مبهم نیز با دیگران مشورت می‌کند. اینکه مشورت در مسائل قطعی و روشن، قانونی و پسندیده و مفید است، بیانگر ضرورت و لزوم و اولویت آن در امور مبهم و مواردی است که آرا و احتمالات فراوانی درباره آن‌ها وجود دارد.^(۱)

علاوه بر این، نمونه‌های اجرایی دیگری از مشورت، در قرآن کریم وجود دارد که بیان آن‌ها در این مختصر نمی‌گنجد.

گفتار چهارم: شیوه مشورت در اسلام

عبارتی از قرآن و سنت وجود ندارد که روش و طریقه اجرای مشورت را برای ما روشن و معین سازد.

همچنین نصی وجود ندارد که مسلمانان را ملزم به تعیین تعداد معینی از افراد برای مشورت نماید یا اینکه ویژگی‌هایشان و شیوه مشورت با آنان را بیان کند.

این موارد بیانگر انعطاف و آسان‌گیری دین اسلام است. بنابراین مشورت وابسته به مصلحت زمانی و مکانی و بر حسب شرایط جوامع است.

بر این اساس، دانسته می‌شود که مهم اجرای مشورت در جامعه اسلامی با هر وسیله ممکن که مخالف شریعت نباشد، است.^(۱)

گفتار پنجم: مشورت و دموکراسی

مسلمانان در زندگی خویش، مشورت را به عنوان روشی صحیح پذیرفته و بر آن اعتماد دارند و - چنانکه بیان گردید- مشورت یعنی پرسش و بررسی دیدگاه عالمان و افراد باتجربه و امانتدار برای رسیدن به حقیقت.

مشورت در موضوعی که نصی شرعی درباره آن آمده، ممنوع است، «زیرا هیچ اجتهادی در جایی که نص آمده، صحیح و جایز نیست.»

بلکه مشورت در امور عمومی و نیز در متونی که نیاز به اجتهاد شرعی دارند، جایز است.

جهان غرب در زندگی خویش «دموکراسی» را به عنوان قانون و نوعی روش پذیرفته‌اند. این واژه برگرفته از «Demes» و «Cratos» یعنی حکومت فرومایگان بوده و ضد آن، اصطلاح «اشرافی» به معنای حکومت نجیب‌زادگان است. سپس از لحاظ سیاسی به معنای حکومت مردم آمده و در تعریفش گفته‌اند: «اراده عمومی مردم، اصل قدرت است و مردم صاحب قدرت و سروری هستند.»

دموکراسی پس از تجربه‌های فراوانی، اشکال مختلفی به خود گرفته و در ساختار سیستم سرمایه‌داری تکثرگرا که به دنبال حکومت مردم از طریق انتخاب نمایندگان و حاکمانشان و آزادی آنان و نیز در قالب حکومت سوسیالیستی تک‌حزبی آشکار شده و

این قانون تقریباً در اروپا از بین رفته و فقط در دو کشور چین و کوبا اجرا می‌شود که در آنجا نیز رو به زوال و نابودی است.

مشورت در برخی امور با دموکراسی، مشترک و در برخی موارد، متفاوت است. این دو معیار در موارد زیر با یکدیگر مشترک هستند:

۱. نامزدی رئیس جمهور و انتخاب آن از میان مردم؛
۲. ردّ و ترک تمامی انواع حکومت مطلق یا دیکتاتوری و قبیله‌ای و مذهبی - همچون حکومت کاهنان و روحانیان-، زیرا اسلام دین کهنان و روحانیت نیست و مردان و هیئات مذهبی در آن جایگاهی ندارند، بلکه در اسلام، عالمان و فقیهانی وجود داشته و هر مسلمانی مرد دین است؛
۳. تعدّد گروه‌های اسلامی در چارچوب دین و تعدّد احزاب دموکراسی در محدوده احکام قوانین و پیمان‌ها؛
۴. اثبات مالکیت فردی - در ضمن آموزه‌های اسلامی برای تحقق مصالح اجتماعی - در کار مشورت و در چارچوب احکام قوانین و برای مصلحت گروه در نظام دموکراسی؛
۵. دادن آزادی‌های عمومی؛ به‌ویژه آزادی‌های سیاسی در ساختار نظام کلی و عمومی؛
۶. انتخاب نمایندگانی از طرف مردم برای بیان دیدگاه‌ها و نظرات.

اما از چندین جنبه با یکدیگر تفاوت دارند:

۱. مشورت براساس وحی الهی است و مخالفت با آن، معصیت به شمار می‌رود، زیرا مخالفت با حکم شرعی است، ولی اصول و قوانین دموکراسی را مردم تعیین می‌کنند و مردم گاهی اوقات مرتکب اشتباه شده و در برخی موارد، به حقیقت می‌رسند؛
۲. مشورت در اختیار و قدرت مردم و نه به معنای برتری و سروری آنان است، چون از دیدگاه اسلام، برتری و سیادت از آن شریعت و حقّ انتخاب و قدرت برای مردم و در اختیار حاکمان و نمایندگانشان است، اما در نظام دموکراسی هم قدرت و انتخاب و هم سیادت و برتری از آن مردم است؛
۳. مشورت متّکی بر تشکیل و تربیت شهروندان براساس آموزه‌های دینی؛ به‌ویژه دین اسلام است؛ آن هم تربیتی که بر پایه خشیت و تقوای الهی، خیرخواهی

برای حاکم و صراحت در سخن با رعایت شرایط ادب و حکمت باشد. بنابراین مشورت رابطه‌ای اخلاقی در میان حاکم و مردم است؛

۴. قوانین و احکام و مقررات مشورت برگرفته از قرآن و سنت و نیز اجماع و فهم مجتهدان با بررسی اصول اسلام در مسائلی که امت با آنها روبرو می‌شود، است؛

اما نظام دموکراسی این موضوع را به مردم واگذار نموده و بر پایه دلایل و مدارک ثابتی نیست، زیرا نظر مردم در مواقع مختلف تغییر می‌کند.

۵. از دیدگاه اسلام، لازم است که آزادی از چارچوب ارزش‌های والا و اخلاق اسلامی خارج نشود؛ یعنی مقید و مشروط به اوامر و نواهی الهی است.

ولی در سیستم دموکراسی، آزادی محدود به ارزش‌هایی است که مردم جامعه آنها را پذیرفته‌اند؛

۶. شریعت اسلام، قدرت اجرایی مردم را محدود ساخته و حق انتخاب قوانین از اجتهادات فقیهان را برای مردم، به طور مستقیم یا از طریق نمایندگان آنان و یا از طریق حاکم می‌دهد، چنانچه در قاعده‌ای شرعی آمده است که: «دیدگاه و نظر حاکم اختلاف را از بین می‌برد»، اما دموکراسی مردم را منبع تمامی قدرت‌ها و انتخاب‌ها می‌داند.

علاوه بر این، دموکراسی از لحاظ اجرایی اشکال متفاوتی به خود گرفته است؛ مثلاً روش نیابتی و جانشینی که انتخاب‌کنندگان می‌توانند اعمال انتخاب‌شده‌ها را تحت نظر داشته باشند یا آنان را برکنار کنند، یا به شکل رأی‌گیری مردمی و عمومی و تدوین قوانین و ارائه آن به مجلس نمایندگان و دادن رأی و تصویب آن، و به روش همه‌پرسی ملی و نیز به شکل اعتراض مردم بر قوانین به طور مستقیم یا از طریق نمایندگان.

از دیدگاه اسلام، روش مشورت می‌تواند در چارچوب اسلام و قوانین و اجرای احکام شرعی، پیشرفت نماید و تغییر کند تا به دیدگاه صحیح‌تر برسد و به آن اعتماد و قناعت گردد.

همچنین ایرادی ندارد که از نظم و شیوه‌های جدید دموکراسی؛ همچون انتخاب نمایندگان مردمی و تشکیل مجلس عالمان و بزرگان و افراد باتجربه و سیاستمداران و رؤیسان و قاضیان و ... پیروی نماید و اجرای دیدگاه اسلام در اختیار حاکم باشد و قوانین و مقرراتی در چارچوب عام و کلی اسلام تعیین گردد.

اما به سبب وجود لغزش‌ها و اموری منفی در نظام دموکراسی؛ اسلام همواره مکر و نیرنگ، تحقیر دیگران و فتنه، خریدن آرا و به بازی گرفتن انسان‌ها و نیز غافل‌ساختن مردم و سوء استفاده از آنان را ممنوع می‌داند.^(۱)

گفتار ششم: نمونه‌هایی از اجرای مشورت در سیره پیامبر ﷺ

در سیره نبوی، نمونه‌های بسیاری از مشورت وجود دارد. رسول الله ﷺ هرگاه در کاری نیاز به مشاوره داشتند، با یاران خویش گفتگو و مشورت نموده و آرای آنان را بررسی می‌کردند تا فرمان پروردگارشان را اجرا و پذیرفته باشند که می‌فرماید:

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]

«و در کارها، با آنان مشورت کن.»

الله تعالی به پیامبر ﷺ اجازه مشورت گرفتن داد درحالی که ایشان با وجود وحی آسمانی، به این کار نیازی نداشتند، زیرا خواست تا نفوس صحابه رضی الله عنهم با یکدیگر مقایسه و هماهنگ گردد و سنت مشاوره پس از پیامبر ﷺ باقی بماند، چون قوم عرب به شدت از خودرأیی و از رئیسی که برایشان در امور عمومی سهم و حقی قائل نمی‌شد، بیزار و متنفر بودند.

یکی از نمونه‌های مشورت رسول الله ﷺ با صحابه، ماجرای اسیران بدر است؛ در صحیح مسلم، از ابن عباس رضی الله عنهما چنین روایت شده است: «وقتی آنان را به اسارت گرفتند، پیامبر ﷺ به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فرمودند: «مَا تَرَوْنَ فِي هَؤُلَاءِ الْأَسَارِيِّ؟»؛ «نظر شما درباره این اسیران چیست؟»»

سیدنا ابوبکر رضی الله عنه پاسخ داد: ای رسول الله ﷺ! این افراد پسرعموها و خویشاوند ما هستند، به نظر من، از آنان فدیة بگیرید که این باعث قدرت ما علیه کفار می‌شود و امید است که الله تعالی آنان را برای پذیرش اسلام هدایت نماید.

پیامبر ﷺ فرمودند: «مَا تَرَى يَا ابْنَ الْخَطَّابِ؟»؛ «ای پسر خطاب! دیدگاه تو چیست؟» سیدنا عمر رضی الله عنه گفت: نه، سوگند به الله، ای رسول الله ﷺ! من نظر ابوبکر رضی الله عنه را نمی‌پذیرم. از دیدگاه من، به ما اجازه دهید که گردن‌هایشان را بزیم؛ مثلاً به علی رضی الله عنه

اجازه دهید که گردن عقیل را بزند و به من اجازه دهید که گردن فلانی -خویشاوند عمر^{رضی الله عنه}- را قطع کنم، زیرا این افراد پیشوایان و بزرگان کفر هستند.

[سیدنا عمر^{رضی الله عنه} می گوید: سپس پیامبر^{صلی الله علیه و آله} سخن ابوبکر^{رضی الله عنه} را پذیرفته و آنچه من گفتم را نپسندیدند.

فردا که آمدم، دیدم رسول الله^{صلی الله علیه و آله} و ابوبکر^{رضی الله عنه} نشسته هستند و گریه می کنند. پرسیدم: ای رسول الله^{صلی الله علیه و آله}! به من خبر دهید که چرا شما و رفیقان گریه می کنید؟ اگر بتوانم که با شما گریه می کنم و گر نه، اظهار همدردی و تظاهر به گریه خواهم کرد.

پیامبر^{صلی الله علیه و آله} فرمودند: «أَبْكِي لِلَّذِي عَرَضَ عَلَيَّ أَصْحَابُكَ مِنْ أَخَذِهِمُ الْفِدَاءَ، لَقَدْ عَرَضَ عَلَيَّ عَدَابُهُمْ أَدْنَى مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ»؛ «بدین سبب می گریم که یارانت پیشنهاد دادند از آنان فدیة بگیرم، بدون تردید عذابشان نزدیکتر از این درخت، بر من عرضه شد.» درختی که نزدیک پیامبر^{صلی الله علیه و آله} بود. و الله تعالی آیات زیر را نازل فرمود:

﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثَخَّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٩﴾ يَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلٌّ لِّمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِّنَ الْأَسْرَىٰ إِن يَعْلمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [الأنفال: ٦٧-٧٠]

«هیچ پیامبری را سزاوار نیست که اسیرانی داشته باشد تا آنکه در زمین کشتار بسیار کند، شما [با گرفتن فدیة از اسیران] متاع دنیا را می خواهید و الله^{جل جلاله} [سرای] آخرت را [برایتان] می خواهد و الله متعال شکستناپذیر [و] حکیم است. اگر حکم پیشین الهی نبود [که غنیمت و فدیة اسیر حلال است]، قطعاً در آنچه گرفتید، عذاب بزرگی به شما می رسید. پس از آنچه غنیمت گرفته اید، حلال پاکیزه بخورید و از الله بترسید، همانا الله تعالی آمرزنده مهربان است. ای پیامبر^{صلی الله علیه و آله}! به اسیرانی که در دست شما هستند، بگو: اگر الله^{جل جلاله} در دل هایتان خیری سراغ داشته باشد، بهتر از آنچه از شما گرفته شد، به شما خواهد داد و شما را می آمرزد و الله متعال آمرزنده مهربان است.»^(۱)

در این ماجرا و موارد دیگر، پیامبر ﷺ اصل مشورت را در گفتگوهای خویش ثابت نمودند، چون این کار باعث نزدیک شدن دل‌ها به یکدیگر، گرفتن و فهم حقیقت با بررسی آرا، آگاهی از افکار مردان و شناخت ارزش و منزلتشان می‌شود، زیرا دیدگاه و نظر، عقل صاحبش را برای انسان نشان می‌دهد، چنانچه آینه چهره فردی که در روبرویش است را هویدا می‌سازد.

همچنین مشورت پیامبر ﷺ با صحابه، باعث اعتماد به نفس و اطمینانشان شده و این کار یعنی اینکه رسول الله ﷺ آنان را خاستگاه آرای استوار و محلّ اخلاص و رازداری می‌دانند.

چه مقام و منزلتی بزرگ‌تر از جایگاه قومی که پیامبر ﷺ دیدگاهشان را درباره امری پرسیده و بررسی نموده‌اند در حالی که ایشان با وجود وحی آسمانی - چنانکه قبلاً بیان گردید - و نیز با دارا بودن فکری والا و بصیرتی کامل، از این کار بی‌نیاز بودند؟!

به همین سبب، یاران پیامبر ﷺ و فرماندهان بزرگ اسلام، پس از ایشان سنت مشاوره را رعایت نمودند؛ مثلاً سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله عنه بسیار آگاه به شریعت و امور سیاسی بوده و در این زمینه، برخوردار از جایگاه والایی بود، اما با وجود این، فقط پس از بررسی آرای گروهی از صحابه، حکم قطعی واقعه و کاری را صادر می‌کرد.^(۱)

سیدنا عمر رضی الله عنه نیز با دیگران مشورت می‌نمود. شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته الله می‌گوید: «عمر فاروق رضی الله عنه در بررسی امور، از عثمان، علی، طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف، ابن مسعود، زید بن ثابت، ابوموسی و دیگران مشورت می‌گرفت و حتی ابن عباس رضی الله عنهما را با وجود سنّ کمش، در جلساتشان حاضر می‌کرد.

الله تعالی مؤمنان را فرمان به مشورت داده و آنان را با این ویژگی توصیف نموده است:

﴿وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ [الشورى: ۳۸]

«و کارهایشان در بین آنان به [صورت] مشورت است.»

۱- نک: الحزبة في الإسلام، محمد خضر حسین، ص ۲۱؛ محمد رسول الله وخاتم النبیین، صص

۱۱۸-۱۲۳؛ محمد رضی الله عنه المثل الكامل، محمد احمد جاد المولی، صص ۱۸-۲۰.

به همین علت، دیدگاه و حکمت و سیاست عمر رضی الله عنه از استوارترین و صحیح‌ترین امور به شمار می‌رفت و پس از وی، کسی مانندش نبوده و ظهور و انتشار و پیروزی اسلام در دوران او، بیش از سایر زمان‌ها بوده است.

او کسی است که کسری را شکست داد، بر قیصر و روم و فارس چیره گشت و فرمانده بزرگش در لشکر شام، ابو عبیده و در لشکر عراق، سعد بن ابی وقاص بود و - پس از سیدنا ابوبکر - کس دیگری به مانند جانشینان، نائبان، کارگزاران، لشکریان و اهل شورای سیدنا عمر رضی الله عنه نداشت. ^(۱)

امام بخاری رحمه الله در صحیح خود، فصلی را با عنوان «قوله تعالى: ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ و ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ آورده و اصل مشورت را در گفتگوهای پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان پس از ایشان، بررسی و اثبات نموده است.

او می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غزوه احد با یاران خویش درباره ماندن یا رفتن به جنگ مشورت نمودند و آنان رفتن را پیشنهاد دادند. وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله زره خود را پوشیده و تصمیم گرفتند که خارج شوند، صحابه رضی الله عنهم گفتند: بیرون نروید و بمانید. اما پیامبر صلی الله علیه و آله پس از تصمیم خویش، سخن‌شان را نپذیرفته و فرمودند: «لَا يَنْبَغِي لِيَّ يَلْبَسُ لَأُمَّتَهُ فَيَضَعُهَا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ»؛ «برای هیچ پیامبری شایسته نیست که لباس جنگی خود را بپوشد و آن را [بر زمین] بنهد تا اینکه الله تعالی حکم نماید.»

همچنین درباره ماجرای تهمتی که منافقان به ام المؤمنین عایشه زدند، با علی و اسامه رضی الله عنهما مشورت نموده و نظر آنان را شنیدند تا اینکه آیاتی نازل شد و تهمت‌زندگان را شلاق زدند، اما به اختلاف آنان توجهی نکردند و به آنچه الله تعالی فرمان داده بود، عمل نمودند.

حاکمان و بزرگان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در امور مباح و جایز، با عالمان امانتدار مشورت می‌کردند تا آسان‌ترین کار را انتخاب کنند، اما در جایی که حکم روشنی از قرآن و سنت وجود داشت، نظر دیگران را نمی‌پذیرفتند و در این زمینه، به رسول الله صلی الله علیه و آله اقتدا می‌کردند.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه معتقد بود که با مانعان زکات بجنگند، اما عمر فاروق رضی الله عنه گفت: چگونه با مردم می‌جنگی درحالی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا قَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ»؛ «دستور یافتم با مردم بجنگم تا گواهی دهند که فقط الله معبود [بر حق] است. و زمانی که گفتند تنها الله معبود [بر حق و شایسته پرستش] است، خون‌ها و اموال‌شان را از من حفاظت نموده‌اند مگر به حق آن [اسلام] و حسابشان با الله تعالی است.»

سیدنا ابوبکر رضی الله عنه پاسخ داد: سوگند به الله، قطعاً علیه کسانی که آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده و جمع نموده‌اند را جدا و متفاوت می‌دانند، مبارزه خواهم کرد. سپس سیدنا عمر از وی پیروی نمود و ابوبکر صدیق به مشورت دیگران توجّهی نکرد، چون از حکم رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد کسانی که نماز و زکات را از هم جدا و متفاوت می‌دانستند و قصد تغییر دین و احکام آن را داشتند، آگاه بود.^(۱)

رسول الله صلی الله علیه و آله در مواردی که امکان داشت، مشورت را از کسی که حقیقت را می‌گفت، می‌پذیرفتند.

شواهد بسیاری از این قبیل در سیره نبوی وجود دارد. یکی از بهترین نمونه‌های این رفتار زیبا، ماجرای مشورت حباب بن منذر رضی الله عنه در غزوه بدر بود. در این باره آمده است که الله صلی الله علیه و آله بارانی را فرستاد و آبی به پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان رسید که زمین را برایشان خیس کرد، اما به قریش بارانی سیل‌آسا رسید که نتوانستند با پیامبر صلی الله علیه و آله بروند. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله با مسلمانان رفتند و به آنان فرمودند: «سِيرُوا عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ وَعَدَنِي إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ، وَاللَّهِ لَكَأَنَّي الْآنَ أَنْظِرُ إِلَى مَصَارِعِ الْقَوْمِ»؛ «با برکت الهی بروید که قطعاً الله تعالی نوید [دست‌یافتن به] یکی از آن دو گروه را به من داده است و سوگند به الله که گویی اکنون مواضع کشته‌شدن [یا کشته‌های بر زمین‌افتاده] آن قوم را می‌بینم.»

سپس زودتر از قریش رفتند و در نزدیک‌ترین چاه آب بدر اتراق کردند.

۱- صحیح بخاری، کتاب الإعتصام ۹۶، باب: قوله تعالی: ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾، ص ۱۴۰۴.

حباب بن منذر بن جموح؛ یکی از افراد بنی سلمه نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: آیا اینجا جایی است که الله تعالی به تو فرمان ماندن در آنجا را داده و نمی‌توانیم از اینجا عقب‌تر یا جلوتر رویم؟

یا اینکه این کار یک نظر و جنگ و فریب است؟

پیامبر ﷺ فرمودند: «بَلْ هُوَ الرَّأْيُ وَالْحَرْبُ وَالْمَكِيدَةُ»؛ «بلکه این [نوعی] نظر و جنگ و نیرنگ [تاکتیک جنگی] است.»

او گفت: ای رسول الله ﷺ! اینجا جای خوبی نیست، لشکریان را حرکت دهید تا به نزدیک‌ترین چاه به سمت مقابل قریش برسیم و چاه‌های دیگر را کور و بسته کنیم و حوضی بسازیم و آن را پُر از آب کنیم و سپس بجنگیم و از آن آب بنوشیم، اما آنان آبی برای نوشیدن ندارند.

رسول الله ﷺ فرمودند: «لَقَدْ أَثَرْتُ بِالرَّأْيِ»؛ «دیدگاه درست را تو ارائه دادی!» سپس فرمان اجرای این کار را دادند و هنوز نیمه شب فرا نرسیده بود که آنچه حباب گفته بود، به حقیقت پیوست و مواضع آب را در اختیار گرفتند.^(۱)

در این ماجرا، رفتار بزرگ پیامبر ﷺ در زمینه آداب گفتگو روشن است، زیرا ایشان ابتکار و نظر حباب ﷺ را پذیرفتند. همچنین ادب سیدنا حباب در برابر وحی آشکار است، چون پرسید که آیا این کار از طریق وحی و نصی که اجتهاد در آن جایز نیست، بیان شده است؟

یا نوعی نظر و دیدگاه قابل پذیرش و ردّ و تغییر است؟

وقتی دانست که نوعی دیدگاه بوده، با صراحت و ادب کامل، نظرش را بیان کرد. و چون پیامبر ﷺ به ارزش و صحت دیدگاه وی پی بردند، آن را پذیرفته و تصمیم قبلی خویش را رها کردند.

این ماجرا بیانگر بزرگی مقام حباب و برتری و ارزش دیدگاه و بصیرت کامل اوست.

۱- ابن هشام این روایت را در کتاب خود، ج ۲، ص ۳۶۶ از ابن اسحاق آورده که: «از قول مردانی از بنی سلمه نقل کردم که حباب ...»؛ آلبانی در تخریج فقه السیره از غزالی، ص ۲۴۰ می‌گوید: «سند این روایت ضعیف است، چون واسطه میان ابن اسحاق و مردان بنی سلمه ناشناخته مانده، ولی حاکم، ج ۳، صص ۲۶-۲۷ آن را متصل کرده است.»

بخش دوم:

نظام اقتصادی در اسلام

مبحث اول: مفهوم اقتصاد اسلامی و منابع آن؛

مبحث دوم: اصول اعتقادی اقتصاد اسلامی و اهداف و ویژگی‌های آن؛

مبحث سوم: پایه‌های اقتصاد و بودجه اسلامی؛

مبحث چهارم: ربا؛

مبحث پنجم: احتکار؛

مبحث اول:

مفهوم اقتصاد اسلامی و منابع آن

۱- مفهوم لغوی اقتصاد

ریشه این واژه، «قصد یقصد قصداً» است.

«قصد» چندین معنا دارد؛ از جمله: راستی و اعتدال، عدالت، سهولت، نزدیکی، اعتدال، میانه‌روی و راه و روش.^(۱)

مفهوم اقتصاد نیز نزدیک به مفاهیم «قصد» بوده و به معنای میانه‌روی و اعتدال در امور است.

معنا و اصل دانش اقتصاد همین بوده و آیات قرآن در مواضع متعددی بیانگر مفهوم مذکور هستند، چنانکه الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ [الفرقان: ۶۷]
«و کسانی که وقتی انفاق کنند، اسراف نمی‌نمایند و سختگیری نمی‌کنند و بین این دو [روش] اعتدال دارند.»

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾ [الإسراء: ۲۹]
«و دستت را به گردنت زنجیر مکن و بسیار [هم] گشاده‌دستی منما تا ملامت‌شده و حسرت‌زده بر جای مانی.»

﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ [الأعراف: ۳۱]
«و [نیز] بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید. قطعاً الله عز وجل اسراف‌کاران را دوست ندارد.»

عالمان نیز در تعریف اصطلاحی اقتصاد، همین مفهوم را بیان کرده و مراد از آن را میانه‌روی و تعادل در بین افراط و تفریط دانسته‌اند.^(۱)

۲- تعریف نظام اقتصادی در اسلام

شاید بهتر باشد که در تعریف نظام اقتصادی اسلام چنین گفته شود: مجموعه احکام و سیاست‌های شرعی درباره مال و تصرف انسان در آن.^(۲)

مراد از مجموعه احکام، حکم شرعی و آنچه نصی از جانب شارع دارد، است. سیاست‌های شرعی یعنی آنچه ولی امر انجام می‌دهد یا نظم و قانونی که دولت به منظور تنظیم شرایط جامعه و تعامل انسان‌ها تعیین می‌کند و تعارضی با احکام شرعی ندارد.

مراد از مال، یعنی آنچه دارای منفعت مطلوب و مباح بوده و از نظر مادی، در بین مردم دارای قیمت و ارزش است.

و هدف از تصرف انسان در مال، یعنی اینکه آن را انفاق نموده یا بفروشد و یا سایر تصرفات مالی را انجام دهد.^(۳)

۳- منابع نظام اقتصادی اسلام

این نظام اقتصادی قوانین و احکامش را از منابع دین اسلام می‌گیرد؛ یعنی از:

۱. قرآن کریم؛
 ۲. سنت نبوی؛
 ۳. اجماع: توافق مجتهدان اسلام پس از دوره نبوت، بر حکمی شرعی؛^(۴)
 ۴. قیاس: اتصال و الحاق فرع به اصل از لحاظ حکم، به سبب وجود جامع و وصفی مشترک در میان آن دو؛^(۵)
- مانند قیاس اسکناس‌های رایج؛ همچون ریال، پوند و دلار به پول‌های نقدی موجود در زمان پیامبر ﷺ؛ یعنی دینار طلا و درهم نقره، چون علت هردو نوع همان افزایش مال است.

۱- نک: لسان العرب، ج ۳، ص ۳۵۴؛ النظام الإقتصادي فی الإسلام، عبدالعزیز مرزوقی و دیگران، ص ۱۲.

۲- نک: النظام الإقتصادي فی الإسلام، ص ۱۳.

۳- همان، صص ۱۳-۱۴.

۴- نک: روضة الناظر، ابن قدامه، ج ۱، ص ۴۱۱؛ تیسیر الوصول إلى علم الأصول، عبدالرحیم یعقوب، ص ۲۰۰.

۵- نک: روضة الناظر، ج ۲، ص ۲۲۷.

۵. سدّ ذرائع: یعنی منع اسباب مباحی که منجر به فساد می‌شود؛^(۱)
۶. عُرف: هر آنچه مورد شناخت مردم بوده و با آن انس گرفته و عادت کرده‌اند و در زندگی‌شان رواج یافته است.^(۲)
- اگر رسمی در میان مردم رایج بود و تعارضی با نصّ شرعی نداشت، آن رسم معتبر است مگر اینکه دو طرف معامله بر خلافش توافق نمایند.
- از نمونه‌های اعتبار عرف در زمینه اقتصادی، نفقه زن و فرزندان بر شوهر است که مقدار آن، براساس عرف تعیین می‌گردد. الله ﷻ می‌فرماید:
- ﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ وِرْثُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [البقرة: ۲۳۳]
- «و بر آن کس که فرزند برایش متولد شده [پدر]، لازم است خوراک و پوشاک آنان [مادران] را به طور شایسته [در مدّت شیردادن بپردازد].»^(۳)

۱- شرح الکوکب المنیر، ابن نجّار، ج ۴، ص ۴۳۴؛ تیسیر الوصول، ص ۲۲۱.

۲- نک: تیسیر الوصول، ص ۲۱۲.

۳- نک: النّظام الإقتصادي فی الإسلام، صص ۱۸-۲۳؛ النّظام المالي والإقتصادي فی الإسلام، محمود خطیب، صص ۳۰-۳۱.

مبحث دوم:

اصول اعتقادی اقتصاد اسلامی و اهداف و ویژگی‌های آن

گفتار اول: اصول اعتقادی اقتصاد اسلامی

هر یک از نظام‌های اقتصادی، اصول و قوانین فکری خود را دارند که آن را قبول داشته و در تشکیل سازمان‌ها و سیاست‌های اقتصادی خود از آن‌ها استفاده می‌کنند. نظام سرمایه‌داری و سوسیالیستی براساس قانون فکری واحدی؛ یعنی همان مادی‌گرایی یا تقدیس مال هستند، اما نظام اقتصادی اسلام از نظر راه و روش با آن‌ها تفاوت دارد، زیرا اصول فکری‌اش بر پایه‌ی قاعده‌ای بزرگ‌تر و مهم‌تر و بلکه براساس اصل تمامی جوانب زندگی؛ یعنی قاعده‌ی ایمان است.

ایمان محور اصلی و ستون اول هریک از جوانب و فرصت‌های اقتصاد اسلامی به شمار می‌رود. اقتصاد اسلامی در اصل و حقیقت خود، فرع و شاخه‌ای از فروع عقیده‌ی ایمان بوده و نقش آن، حمایت از این اعتقاد و گسترده‌ساختن ریشه‌ها و انتشار نور آن است و نمونه‌هایی عملی برای اجرایش به وجود می‌آورد و اهدافش را در زندگی واقعی برآورده می‌سازد.

به همین سبب، می‌بینیم که الله ﷻ در قرآن کریم، مؤمنان را مورد خطاب قرار داده و این خطاب در سایر احکام شرعی؛ از جمله احکام معاملات صورت گرفته است. الله تعالی در آیات مربوط به ربا می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾ [البقرة: ۲۷۸]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله بترسید و آنچه از [مطالبات] ربا باقی مانده است را رها کنید اگر مؤمن هستید.»

الله متعال بندگان مؤمن خویش را مورد خطاب قرار داده و از آنان می‌خواهد که اگر واقعاً ایمان دارند، تقوای الهی را با ترک ربا رعایت کنند. در آخر نیز دوباره فرمان به رعایت تقوا داده و آنان را از عقوبت و کیفرش در جهان آخرت، برحذر می‌دارد:

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۸۱]

«و از روزی بترسید که در آن [روز] به سوی الله بازگردانده می‌شوید، سپس به هرکس [پاداش] آنچه انجام داده، تمام و کامل داده می‌شود و به آنان ستم نخواهد شد.»

یعنی این پایبندی و التزام در اصل، التزامی اعتقادی - ایمانی است. زمانی که فرد مسلمان پایبند به اوامر و نواهی؛ همچون پرداخت زکات، بخشش صدقات، ترک ربا و خیانت و ... باشد، قطعاً ایمان دارد، چون این امور از جانب الله تعالی بوده و او یقین دارد که اعمال مذکور در دنیا و آخرت، به سودش است. ارتباط اقتصاد اسلامی به اعتقاد، در رابطه مستقیم آن با ارکان ایمان؛ به ویژه ایمان به الله و روز آخرت و ایمان به خیر و شرّ تقدیر روشن می‌گردد.^(۱) چون این فرد ایمان دارد الله تعالی در هر کاری که او انجام می‌دهد یا ترک می‌کند، آگاه است و یقین دارد که دنیا مزرعه آخرت بوده و در قیامت، به سبب هر عملی که انجام داده، پاداش یا کیفر داده می‌شود و می‌داند که فقط همان روزی و رزقی که الله ﷻ برایش مقدر نموده است، به وی می‌رسد. به همین سبب، از اسباب مشروع استفاده می‌کند و نهایت تلاش خویش را برای کسب روزی به کار می‌گیرد و به آنچه الله متعال برایش مقدر نموده، راضی است و بر اثر زیان و ضرری که پس از به کارگیری وسایل به وی رسد، ناراحت و پریشان نمی‌شود.

گفتار دوم: اهداف اقتصاد اسلامی

نظام اقتصادی اسلام به دنبال تحقق اهداف زیر است:

۱- تحقق شرایط مناسب و امکانات کافی زندگی

اسلام در نظام اقتصادی خود به دنبال تکمیل سطحی مناسب از زندگی برای هر انسانی است و به همین سبب، امور معینی؛ مانند زکات را واجب گردانیده تا در تحقق زندگی مناسب برای کسانی که توان حمایت از خویش ندارند، سهیم باشد. در تاریخ اسلام، نمونه‌های بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد دولت اسلامی بر فقیران و نیازمندان؛ حتی افراد غیرمسلمان انفاق نموده است. سیدنا عمر رضی الله عنه به کارگزاران و مأموران زکات می‌گفت: «اگر به آنان ببخشید، بی‌نیاز می‌شوند.»^(۲)

۱- نک: النّظام الإقتصادي فی الإسلام، صص ۲۸-۲۹.

۲- الأموال، ابو عبید، ص ۵۰۲.

در اقتصاد اسلامی، فقط زکات وسیله تأمین زندگی مردم نیست، بلکه دخالت مردم در بازار کار به منظور ایجاد فرصت‌های شغلی و دادن شغل به بیکاران و تعیین مزد عادلانه برای کارگر که بتواند مخارج زندگی‌اش را تأمین نماید و نیز اصلاح و ایجاد منابع اقتصادی براساس نیازهای ضروری و واقعی جامعه باعث رونق سطح زندگی و اقتصادی مردم می‌شود.

تمامی موارد فوق در تحقق شرایط مناسب و امکانات کافی اقتصاد اسلامی سهیم است.^(۱)

۲- سرمایه‌گذاری بهینه برای تمامی منابع اقتصادی

این نوع سرمایه‌گذاری برای منابع اقتصادی از اهداف مهم و اصلی نظام اقتصاد اسلامی به شمار می‌رود و به کارگیری آن‌ها در نظام مذکور، از چندین طریق صورت می‌گیرد، که مهم‌ترین‌شان از این قرار است:

أ- استفاده از منابع اقتصادی برای دستیابی به رزق و روزی پاک و دوری از تولید کالاها یا خدمات مضر و حرام؛

ب- توجه به تولید ضروریاتی که در حفاظت از مقاصد شریعت تأثیرگذار است؛

ج- حفاظت منابع اقتصادی از تولید کالا و خدماتی که منجر به هزینه‌های زیاد و هنگفت می‌شود.^(۲)

۳- کاهش تفاوت فراوان در توزیع ثروت و درآمد

اسلام مخالف تفاوت زیاد در تقسیم درآمد و ثروت؛ یعنی توزیع غیرعادلانه است؛ توزیعی که یک گروه بخش بزرگی از ثروت را در اختیار گرفته و باعث می‌شود بیشتر مردم توان برآورده‌ساختن نیازهای ابتدایی و ضروری خویش را نداشته باشند. به همین سبب، فرد ثروتمند طغیان‌گر و ستمکار یا تسلط‌گروهی اندک بر سهم و ثروت مردم را نمی‌پذیرد، اما در نظام‌های اقتصادی بشری این‌گونه نیست.

همچنین فقر ویرانگر و کشنده یا محروم‌شدن کسی از وسایل زندگی را محکوم نموده و به شدت با این موارد مخالف است و با آن‌ها مبارزه می‌کند. بنابراین در نظام اقتصاد اسلامی، ظلم اجتماعی، بی‌توجهی به حق فقیران و ضعیفان و انباشته‌کردن

۱- نک: النُّظَامُ الإِقْتِصَادِي فِي الإِسْلَام، صص ۷۴-۷۵.

۲- همان، ص ۷۶.

ثروت، جایی ندارد و بلکه کاهش تفاوت و فاصله درآمد و توزیع ثروت و نزدیک‌ساختن سطح زندگی فقیران به ثروتمندان و منع انباشت ثروت‌های فراوان که منجر به خودخواهی و بداخلاقی می‌شود، از اهداف اسلام در حوزه اقتصادی است:

﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾ [الحشر: ۷]

«تا [این اموال] در میان ثروتمندان شما دست به دست نشود.»

بر این اساس، اسلام انبارکردن اموال، احتکار، ربا، قمار، رشوه، خیانت و تمامی شیوه‌های استثمار و خودخواهی که انسان فقیر قربانی آن‌ها می‌شود را انکار و رد نموده است.

و نیز دین اسلام پرداخت زکات و صدقات واجب را فرض گردانیده و مردم را تشویق به وصایا و اوقاف و صدقات نفلی می‌کند که در نتیجه آن، توزیع عادلانه درآمد و ثروت در جامعه تحقق می‌یابد و سطح زندگی و وضعیت فقیر بهتر می‌شود.^(۱)

۴- تحقق قدرت مادی و دفاعی مسلمانان

هدف نظام اقتصادی اسلام فقط بهبود سطح زندگی مردم و مبارزه با فقر و نداری نیست، بلکه هدفی والاتر از این؛ یعنی تحقق قدرت مادی و دفاعی مسلمانان را در نظر دارد تا باعث امنیّت و حفاظت‌شان گردد و دشمنی که همواره به قصد نابودی توان اقتصادی مسلمانان در کمین است را دور سازد و شکست دهد. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ ۚ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾ [الأنفال: ۶۰]

«و آنچه از نیرو در توان دارید را برای [مقابله با] آنان آماده سازید و [همچنین] از اسبان بسته [ی ورزیده، مهیا کنید] تا به وسیله آن دشمن الله و دشمن خود را بترسانید، و [نیز] دشمنان دیگری غیر از آنان را که شما نمی‌شناسید و الله ﷻ این افراد را می‌شناسد [بترسانید]. و هر چیزی را که در راه الله خرج می‌کنید، [پاداشش] تمام و کمال به شما داده می‌شود و به شما ستم نخواهد شد.»^(۲)

۱- نک: إقتصادیات الغنی فی الإسلام، عمر مرزوقی، ص ۶۰؛ النّظام الإقتصادي فی الإسلام، صص

۷۶-۷۷.

۲- النّظام الإقتصادي فی الإسلام، صص ۷۷-۸۸.

گفتار سوم: ویژگی‌های اقتصاد اسلامی

اقتصاد اسلامی ویژگی‌های متعددی دارد که باعث تمایز آن از سایر نظام‌های اقتصادی شده و مهم‌ترین آن‌ها از این قرار است:

۱. اقتصاد اسلامی متکی بر پذیرش مالکیت دوگانه و عام که شامل مالکیت جمعی، دولتی، بیت‌المال مسلمانان، مالکیت خصوصی و دیدگاه ویژه آن درباره ثروت می‌شود، است؛
۲. در اسلام، فعالیت اقتصادی بر پایه آزادی مشروط اقتصادی است؛
۳. ثبات اقتصاد اسلامی متکی بر تعهد و همبستگی میان تمامی مسلمانان است؛
۴. اقتصاد اسلامی بخشی از شریعت و نظام اسلام به شمار می‌رود؛
۵. فعالیت اقتصادی در اسلام، جنبه عبادی دارد؛
۶. فعالیت اقتصادی اسلام هدفی والا و جامع میان آخرت و دنیا دارد؛
۷. در نظام اسلامی، کنترل اعمال و فعالیت‌های اقتصادی، در درجه اول و از همه چیز مهم‌تر است؛
۸. اقتصاد اسلامی قائل به کمبود یا فراوانی مطلق نیست، بلکه هر چیزی را به اندازه در نظر می‌گیرد؛
۹. اقتصاد اسلامی باعث ایجاد تعادل میان مصلحت فرد و جامعه می‌شود.^(۱)

مبحث سوم:

پایه‌های اقتصاد و بودجه اسلامی

اقتصاد اسلامی بر پایه اصول و ارکان زیر است:

اصل اول: مال و مالکیت اقتصادی

مسئله ثروت و مالکیت از نشانه‌های بارزی است که نظام اقتصادی را از سایر نظام‌ها جدا و متمایز می‌سازد و محور فعالیت اقتصادی در هر جامعه‌ای به شمار می‌رود. اسلام مالکیت فردی را با تمامی اشکالش پذیرفته و چارچوبی را برای آن تعیین نکرده است، زیرا این کار باعث تصرف در مالکیت و رشد و پیشرفت اقتصادی و آزادبودن در استفاده از ثروت و مالکیت فردی می‌شود. بنابراین اسلام علاقه انسان به مالکیت و ثروت را در نظر داشته است.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَتَابِ﴾ [آل عمران: ۱۴]

«محبّت خواستنی‌های [مادی] از [جمله] زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسب‌های نشانه‌دار و چهارپایان و زراعت، برای مردم آراسته شده است؛ اینها [همه] کالا و متاع [زودگذر] زندگی دنیاست و [در حالی که] سرانجام نیک نزد الله ﷻ است.»

پیامبر ﷺ فرمودند: «يَهْرُمُ ابْنُ آدَمَ وَتَشَبُّ مِنْهُ اثْنَتَانِ: الْحِرْصُ عَلَى الْمَالِ، وَالْحِرْصُ عَلَى الْعُمْرِ»^(۱)؛ «آدمی پیر می‌شود درحالی که دو ویژگی از آن [یا در آن] جوان می‌گردد: حرص بر مال و حرص بر عمر.»

بر این اساس، شریعت اسلام به منظور رعایت مصالح و پاسخ‌گفتن به سرشت و علاقه بشر، مالکیت فردی انسان و حق وی در تصرف اموالش را در چارچوب شرعی تأیید نموده است.

بنابراین نظام اسلامی با نظام سرمایه‌داری که مالکیت خصوصی را اصل قرار داده و غیر آن را رد نموده است، تفاوت دارد. همچنین با نظام سوسیالیستی که مالکیت عمومی را اصل قرار داده و فقط در بدترین و دشوارترین شرایط، مالکیت خصوصی را قبول دارد.^(۱)

اصل دوم: آزادی مشروط اقتصادی

یعنی آزادی فرد در کسب و کار و بهره‌بردن از پاکی‌ها و انجام تمامی فعالیت‌های اقتصادی در چارچوب حلیت و ارزش‌ها و اخلاق اسلامی. علاوه بر این، اسلام شروطنی را برای آزادی اقتصادی تعیین نموده که نتایج خوبش به افراد و جوامع برمی‌گردد؛ از جمله:

۱. باید فعالیت اقتصادی افراد، مشروع و نافع برای آنان و جوامع باشد؛
۲. تحریم تولید و مصرف کالاها و خدمات ناسالم و مضر برای انسان، چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾ [الأعراف: ۱۵۷]

- «و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌گرداند و پلیدی‌ها را بر آنان حرام می‌کند.»
- بنابراین آزادی تولید و مصرف در چارچوب حلیت است. و کالاهای حرام و خدمات ناسالم؛ مانند شراب و مواد مخدر ممنوع است.
۳. تحریم راه‌های نامشروع کسب و کار؛ همچون ربا، فریب و بی‌تعهدی، تمامی انواع خیانت؛ مانند رشوه و مکر و نیرنگ.^(۲)

اصل سوم: همبستگی و تعهد اجتماعی

یعنی اینکه جامعه از افراد و گروه‌ها حمایت و پشتیبانی نماید، به گونه‌ای که همچون نظام سرمایه‌داری، مصلحت فرد بر مصلحت جامعه غالب نگردد و یا به مانند نظام سوسیالیستی، مصلحت فرد در مصلحت جامعه ذوب و تباه نشود.

۱- نک: النّظام المالي والإقتصادي في الإسلام، صص ۴۶-۴۷؛ النّظام الإقتصادي في الإسلام، صص

۸۱-۸۲.

۲- نک: النّظام المالي والإقتصادي في الإسلام، ص ۵۱.

بلکه باید کیان و نوآوری و ویژگی‌های فردی حفظ شود، همان‌گونه که ساختار و تسلط جامعه حفظ می‌گردد. بنابراین افراد در حمایت جامعه زندگی می‌کنند و جامعه به دنبال مصالح افراد و دفع ضرر از آن‌هاست.

قرآن کریم این مطلب را به صراحت بیان فرموده است:

﴿وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ﴾ [المؤمنون: ۵۲]

«و همانا این امت شما، امت واحدی است و من پروردگار شما هستم، پس از من بترسید.»

احادیث نبوی نیز موضوع فوق را تأیید می‌نماید، چنانکه پیامبر ﷺ فرمودند:

«الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا»^(۱)؛ «[حالت] مؤمن [در همکاری] با مؤمن

[دیگر] همچون یک بنا [و ساختمان] است که بخشی از آن بخش دیگرش را محکم

می‌نماید.» و پیامبر ﷺ انگشتانشان را در یکدیگر داخل کردند. و نیز فرمودند: «لَا

يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ، حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ»^(۲)؛ «هریک از شما زمانی مؤمن

است که آنچه برای خودش می‌پسندد را برای برادرش نیز بیسندد.»

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۴۶۷؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۵۸۵.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۳؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۴۵.

مبحث چهارم:

ربا

۱- تعریف ربا

أ- مفهوم لغوی ربا

این واژه مصدر «ربا یربو ربواً ورباً» به معنای افزونی و رشد و بالارفتن است.^(۱)

ب- مفهوم شرعی ربا

یعنی زیادتی یا نسبه در برخی اشیا که شریعت این کار را حرام کرده است.^(۲)

۲- انواع ربا

ربا بر دو نوع است:

نوع اول: ربای در نسبه

که چندین صورت دارد:

۱. زیادت در قرض در مقابل زیادت در مدّت: مثلاً بدهکار پس از رسیدن زمان پرداخت، از طلبکار درخواست تمديد مدّت آن را نماید و طلبکار به شرط زیادت در مقدار بدهی، درخواستش را قبول کند.

ربای جاهلیت همین است، زیرا بیشتر معاملات آنان این‌گونه بود و زمانی که بدهکار درخواست تمديد مدّت را داشت، طلبکار می‌گفت: یا بدهی خودت را پرداخت کن و یا مقدارش را افزایش بده تا مدّت را تمديد کنم.

۲. زیادت مشروط: یعنی اینکه طلبکار مهلت معینی را برای پرداخت بدهی تعیین

نماید و در زمان معامله شرط بگذارد که اگر در آن زمان پرداخت نشود، فلان مقدار افزایش یابد.

نوع دوم: ربای فضل

یعنی معامله ربوی دو کالای هم‌جنس با زیادتی فوری یا تأخیری در یکی از آن دو.

۱- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۰۴.

۲- نک: الإقناع، حجاوی، ج ۲، ص ۲۴۵.

این نوع از ربا در موارد ربوی که پیامبر ﷺ بیان فرمودند، صورت می‌گیرد؛ عبادہ بن صامت رضی اللہ عنہ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمودند: «الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ، وَالْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ، وَالْبُرُّ بِالْبُرِّ، وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ، وَالتَّمْرُ بِالتَّمْرِ، وَالْمِلْحُ بِالْمِلْحِ، مِثْلًا بِمِثْلٍ، سَوَاءً بِسَوَاءٍ، يَدًا بِيَدٍ، فَمَنْ زَادَ، أَوْ اسْتَزَادَ، فَقَدْ أَرَبَى، فَإِذَا اخْتَلَفَتْ هَذِهِ الْأَصْنَافُ، فَيَبْعُوا كَيْفَ شِئْتُمْ، إِذَا كَانَ يَدًا بِيَدٍ»^(۱)؛ «طلا با طلا، نقره با نقره، گندم با گندم، جو با جو، خرما با خرما، نمک با نمک، مثل به مثل و با یکدیگر برابر و دست به دست [معاوضه می‌شوند]. پس اگر کسی افزود و یا افزون طلبید، قطعاً مرتکب ربا شده است. و زمانی که این انواع مختلف بود، هر گونه که خواستید، معامله کنید اگر دست به دست انجام شد.»

آنچه در عُلَّت ربا با موارد مذکور مشترک باشد، بر آن‌ها قیاس شده و همین حکم را دارد؛ مانند: فروش ۵۰ گرم زر به ۷۰ گرم از آن یا فروش ۵۰ ریال به ۷۰ ریال.^(۲)

۳- عُلَّت ربا

در حدیث قبلی، پیامبر ﷺ انواع ششگانه مذکور را به صراحت بیان فرمودند و آنچه از لحاظ عُلَّت با آن‌ها مشترک باشد نیز حرام و ممنوع است. عُلَّت از این قرار است:

طلا و نقره: عُلَّت در آن‌ها ثمن و پول بودن است، زیرا اشیا با طلا و نقره قیمت‌گذاری می‌شوند و از این رو، هرآنچه ثمن باشد؛ مانند اسکناس‌های رایج بر آن‌ها قیاس می‌شود، چون ربا در این موارد صورت می‌گیرد و اشیا با آن‌ها قیمت‌گذاری می‌شوند و در نتیجه، حکم طلا و نقره را دارند.

چهار نوع دیگر: بنا بر قول صحیح، عُلَّت در آن‌ها، طعام بودن به همراه کیل یا وزن است. بنابراین غذاهایی که کیل یا وزن می‌شوند، با قیاس بر چهار نوع مذکور در حدیث فوق - گندم، جو، خرما و نمک -، امکان وجود ربا در آن‌ها می‌رود.

۴- قوانین داد و ستد با اجناس ربوی

معامله با این اجناس، از دو حالت زیر خارج نیست:

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۹۷۱.

۲- نک: النِّظام الإقتصادي فی الإسلام، صص ۱۰۶-۱۰۷.

حالت اول: فروش کالای ربوی با هم‌جنس خودش؛ مانند فروش طلا با طلا، که برای جواز معامله در این حالت، دو شرط لازم است:

۱. یکسان بودن مقدار دو کالا؛
۲. تحویل و دریافت کالا در همان مجلس معامله، زیرا رسول الله ﷺ فرمودند: «... مِثْلًا بِمِثْلٍ، سَوَاءٌ بِسَوَاءٍ، يَدًا بِيَدٍ»؛ «مثل به مثل و با یکدیگر برابر و دست به دست [باشد]»

حالت دوم: معامله جنس ربوی با جنس ربوی دیگر؛ همچون داد و ستد گندم با خرما، که برای صحت این معامله، فقط تحویل و دریافت در همان مجلس خرید و فروش شرط بوده و زیادت در آن‌ها جایز است.

چون پیامبر ﷺ فرمودند: «فَإِذَا اخْتَلَفَتْ هَذِهِ الْأَصْنَافُ، فَيَبْعُوا كَيْفَ شِئْتُمْ، إِذَا كَانَ يَدًا بِيَدٍ»؛ «زمانی که این انواع متفاوت بود، هر گونه که خواستید معامله کنید در صورتی که دست به دست باشد.»

۵- ادله تحریم ربا

بر اساس دلایلی از قرآن و سنت و اجماع، ربا حرام و گناه کبیره است. در قرآن کریم آمده است که:

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۷۵﴾ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴿۲۷۶﴾

[البقرة: ۲۷۵-۲۷۶]

«کسانی که ربا می‌خورند [روز قیامت از گور] بر نمی‌خیزند مگر مانند برخاستن فردی که بر اثر تماس شیطان دیوانه شده و [نمی‌تواند تعادل خود را حفظ کند]. این بدان سبب است که آنان گفتند: همانا داد و ستد هم مثل ریاست و درحالی که الله تعالی داد و ستد را حلال کرده و ربا را حرام نموده است. بنابراین هرکس که از [جانب] پروردگارش پندی به او برسد، آنگاه [از رباخواری] باز ایستد، آنچه گذشته و [قبل از نزول حکم دریافت کرده] از آن اوست و کارش به الله ﷻ واگذار می‌شود و کسی که [به رباخواری] باز گردد، آنان اهل آتشند و در آن

جاودان خواهند بود. الله متعال ربا را نابود می‌کند و صدقات را افزایش و [برکت] می‌دهد و الله هیچ [انسان] ناسپاس گنهکاری را دوست ندارد.»

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [البقرة: ۲۷۸]
 «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله بترسید و آنچه از [مطالبات] ربا باقی مانده است را رها کنید اگر مؤمن هستید.»

در روایات نیز از جابر^{رضی} نقل شده است که: پیامبر^{صلی} خوردن، موکل و مسؤول، نویسنده و شاهدان معامله ربوی را لعنت کرده و فرمودند که همگی آنان [در انجام گناه] باهم برابرند.^(۱)

ابوهریره^{رضی} می‌گوید که از ابوالقاسم^{رضی} چنین شنیدم: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوْبِقَاتِ»؛ «از هفت [گناه] مهلك دوری نمایید.» صحابه^{رضی} پرسیدند: آن‌ها چه اعمالی هستند؟ رسول الله^{صلی} فرمودند: «الشِّرْكُ بِاللَّهِ، وَالسَّحَرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلَّى يَوْمَ الزَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْعَافِيَاتِ»^(۲)؛ «شرك به الله، سحر، کشتن نفسی که الله متعال [قتل] آن را حرام گردانیده است مگر اینکه به حق باشد، خوردن ربا، خوردن مال یتیم، پشت کردن و فرار در روز جنگ، تهمت به زنان پاکدامن و مؤمن و بی‌خبر [از همه جا].»
 همچنین تمامی مسلمانان بر تحریم ربا اجماع و توافق دارند.^(۳)

۶ - فلسفه تحریم ربا

دلایل متعددی در زمینه تحریم ربا وجود دارد؛ از جمله:

۱) دوری از ستم و خوردن اموال مردم به ناحق

الله^{صلی} می‌فرماید:

﴿فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۷۹]

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۹۷۱.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۲۶۱۵؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۹۹۵.

۳- المغنی، ابن قدامه، ج ۶، ص ۵۲.

«پس اگر [چنین] نکردید، یقین داشته باشید که الله و رسولش با شما جنگ خواهند کرد و اگر توبه کردید، اصل سرمایه‌هایتان از آن شماسست؛ نه ستم می‌کنید و نه بر شما ستم می‌شود.»

۲) ربا باعث تنبلی و بیکاری می‌شود

سرشت انسان تمایل به ثروت فراوان و آسایش و راحتی دارد و ربا یکی از مهم‌ترین عوامل تنبلی و تن‌پروری و ترک تلاش برای روزی و کسب و کار است. بدون تردید این ویژگی از دیدگاه شریعت مبارک اسلام که تشویق به کار و تلاش نموده، مذموم و ناپسند است. یکی از صفات پیامبران علیهم‌السلام علاقه به کار و تشویق به آن بود، چنانکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شبانی و تجارت می‌کردند و از نتیجه تلاش و زحمت خویش، امرار معاش می‌نمودند.

۳) ربا انسان را آزمند و حریص می‌گرداند و اخلاق پسندیده را نابود می‌سازد

فردی رباخوار با تحمیل وام‌های بسیار بر مردم، از نیازهای آنان سوء استفاده می‌کند، به گونه‌ای که فرد وام‌گیرنده و بدهکار نمی‌تواند خود را از این گرفتاری نجات دهد و علاوه بر این، دروازه‌های خیر و همکاری بر نیکی و تقوا و قرض الحسنه را می‌بندد، چنانکه رباخوار را وادار به بخلی که شرعاً ممنوع است، می‌کند. بنابراین ربا اسباب همبستگی و همکاری را نابود می‌سازد.

۴) ربا عامل جرم و مصرف اموال برای بهره‌کشی و سلطه‌جویی مضر است

از بدهکار درخواست می‌شود که آنچه بر ذمه دارد را پرداخت نماید و در اغلب موارد، بدهی وی سنگین است و از این رو، به دنبال راه و شیوه سریعی است که او را از این گرفتاری‌ها نجات دهد و از آنجا که به فرموده پیامبر راستگو و تصدیق شده: شیطان همچون خون در وجود آدمی جاری است، غالباً انسان بدهکار برای رسیدن به مال از هر راهی که باشد، تلاش می‌کند؛ از طریق دزدی که منجر به ناامنی و آشفستگی شرایط و زندگی مردم می‌شود و یا با اشتغال در امور حرام؛ مانند مواد مخدر و نوشیدنی‌های ممنوع و سایر وسایل حرام که باعث فساد افراد و جامعه می‌شود.

به همین سبب، دین اسلام ربا را حرام گرداند و مردم را از آن برحذر داشت و فردی که مرتکب معامله ربوی شود را تهدید به مجازات و کیفری سخت نمود.

۵) ربا پیامدهای ویرانگر جانی و بهداشتی دارد

فرد رباخوار بردهٔ ثروت است و برای رسیدن به آن، باکی ندارد که مرتکب امور حرام شود یا حدود و شرایط را رعایت نکند.

برخی از پزشکان معتقدند که آشفتگی و اضطراب اقتصادی برخاسته از حرص و طمعی که هرگز برطرف نمی‌گردد، باعث پیدایش بسیاری از بیماری‌های قلبی؛ مانند فشار خون مداوم، سکتهٔ قلبی، لخته‌شدن خون، خونریزی در مغز یا مرگ ناگهانی می‌شود.

چنین مواردی در موقع زیان شرکت‌ها و مشارکت‌ها زیاد به وقوع می‌پیوندد. رئیس پزشکی داخلی مصر؛ دکتر عبدالعزیز اسماعیل در کتاب «الإسلام والطب» می‌آورد که ربا سبب بسیاری از بیماری‌های قلبی است. علاوه بر این، ربا از بین‌برندهٔ ارتباط، دوستی و همبستگی میان مردم می‌شود و در نتیجه، ضررهای فراوانی بر اشخاص و جوامع دارد.^(۱)

۱- نک: الرِّبَا وأثره على المجتمع الإنساني، عمر أشقر، صص ۱۰۱-۱۳۳.

مبحث پنجم:

احتکار

۱- مفهوم احتکار

از دیدگاه فقیهان، احتکار یعنی نگهداشتن غذا یا سایر کالاهایی که مردم به آن‌ها نیاز دارند به قصد اینکه گران شود.

این اصطلاح در اقتصاد وضعی به معنای تسلط بر مال یا درخواست کالاست به منظور رسیدن به بیشترین سود ممکن و نیز کنترل این نوع کالا برای هدفی غیر انسانی.^(۱)

۲- ضررهای احتکار

به طور خلاصه می‌توان گفت که ضررهای احتکار از این قرار است:

أ- بالا رفتن قیمت کالاها و خدمات؛

ب- کنترل و در اختیار گرفتن هرچند اندک قیمت موادّ خام و کالاهای ساخته‌شده؛

ت- توقّف جنبه‌های فنی به سبب نبود رقابت عادلانه؛

ث- محدود شدن و کاهش تولید در بسیاری از مواقع؛

ج- برطرف نشدن نیازهای مردم به اندازه کافی؛

ح- تلاش برای تحقیر مردم و غلبه بر آنان با اسباب مختلف، به گونه‌ای که برخی از احتکارکنندگان برای رسیدن به اهدافشان، مانع تولید بیشتر می‌شوند تا قیمت‌ها به اندازه دلخواهشان باقی بماند و یا با وجود پرداخت هزینه‌های فراوان، آن‌ها را ذخیره می‌کنند تا اینکه خواربار مردم را آن هم در دوره‌ای که مشهور به عصر جهانی شدن است، کنترل نموده و در اختیار بگیرند!

از سویی دیگر، بسا اوقات احتکار در خرید و درخواست کالا صورت می‌گیرد و احتکارکنندگان قصد کاهش قیمت موادّ خامی که فقط در کشورهای در حال توسعه تولید می‌شود را دارند.^(۲)

۱- نک: النّظام المالي الإقتصادي في الإسلام، ص ۱۰۳.

۲- همان، صص ۱۰۳-۱۰۴.

۳- حکم احتکار

احادیث فراوانی بیانگر حرمت این کارند؛ از جمله اینکه پیامبر ﷺ فرمودند: «لَا يَحْتَكِرُ إِلَّا خَاطِئٌ»؛ «فقط انسان خطاکار [و گنهکار] احتکار می‌کند.» و بنا بر روایتی: «مَنْ احْتَكَرَ فَهُوَ خَاطِئٌ»^(۱)؛ «کسی که احتکار کند، قطعاً خطاکار [و گنهکار] است.» شوکانی رحمته در توضیح احادیث مربوط به احتکار می‌گوید: «بدون تردید مجموع این روایات بیانگر حرمت و عدم جواز احتکار بوده و اینکه به صراحت گفته شده فرد احتکارکننده، خطاکار است، برای حکم به عدم جواز این کار کافی به نظر می‌رسد، چون خطاکار یعنی گنهکار و نافرمان.»^(۲)

۴- احتکار مباح

موارد زیر از این قبیل است:

۱. آنچه انسان برای امرار معاش خویش و خانواده‌اش ذخیره می‌کند، مگر در زمان بحران و سختی که مردم در ذخیره مواد ضروری زیاده‌روی می‌کنند و این احتکار ناجایز است؛
۲. آنچه ذخیره می‌شود تا در آینده مصرف گردد، چون امکان دارد که تولید آن فصلی باشد، اما در تمامی ایام سال مصرف شود؛ مانند حبوبات یا خرما؛
۳. آنچه دولت برای مواقع بحران، در نظر می‌گیرد تا از تولیدکنندگان و مصرف‌کننده‌ها حمایت کند؛ همچون ذخیره استراتژیک و راهبردی سوخت و حبوبات.^(۳)

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۶۰۵.

۲- نیل الأوطار، شوکانی، ج ۵، ص ۲۲۱.

۳- نک: فقه السنّة، سیّد سابق، ج ۳، ص ۲۶۷؛ النّظام المالي والإقتصادي في الإسلام، ص ۱۰۵.

بخش سوم:

نظام اجتماعی در اسلام

مبحث اول: مفهوم اجتماع و زندگی اجتماعی در اسلام؛

مبحث دوم: جایگاه همسایه در اسلام؛

مبحث سوم: صلۀ رحم؛

مبحث چهارم: کرامت انسان و معیار عدالت و کرامت در اسلام؛

مبحث پنجم: اصول اخلاقی و نقش آن در ساختار جامعه؛

مبحث ششم: صداقت و مصاحبت در اسلام و رابطه مسلمانان با دیگران؛

مبحث اول:

مفهوم اجتماع و زندگی اجتماعی در اسلام

گفتار اول: مفهوم اجتماع و مسائل مربوط به آن

پیش از بیان جزئیاتی درباره نظام اجتماعی اسلام، شایسته است که از برخی اصطلاحات موجود در این زمینه؛ همچون اجتماع، مجتمع، جماعت و امت آگاه شویم.

۱- مفهوم اجتماع

اصل این واژه از «جمع» به معنای جمع نمودن یک شیء و حفاظت آن از پراکندگی است. مفهوم اصلی عبارات: جَمَعَ جمعاً و جَمَعَهُ، وَأَجْمَعُهُ فاجتمعَ و نیز تَجَمَّعَ واستَجَمَعَ همان جمع آوری است.

مجموع: یعنی آنچه از چندین جا و جنبه، گردآوری و جمع می‌گردد. ابن منظور می‌گوید که: تَجَمَّعَ القوم؛ یعنی آن قوم از اینجا و آنجا جمع شدند.^(۱)
هدف ما از اجتماع، در این مبحث، فهم و یادآوری ظهور و پیدایش جوامع است.^(۲)

۲- جامعه بشری

یعنی مجموعه‌ای از مردم که از چندین فرد تشکیل شده است.^(۳)
یا اینکه جامعه بشری یعنی تعداد زیادی از ساکنان که براساس روابط اجتماعی و مصالحی مشترک، با یکدیگر جمع شده و دارای قوانین و قدرتی که بر آنان مسلط و مراقب است، هستند.^(۴)

۱- لسان العرب، ج ۸، ص ۵۳.

۲- نک: الإسلام وبناء المجتمع، حسن ابوغده و دیگران، ص ۱۳.

۳- نک: أصول النظام الاجتماعي في الإسلام، محمد بن عاشور، ص ۳۹.

۴- نک: الإسلام وبناء المجتمع، ص ۱۳.

۳- مفهوم جامعه اسلامی

تنها تفاوت جامعه اسلامی با سایر جوامع، همان ویژگی‌ها و صفات منحصر به فردش است که برخی از آن‌ها در ادامه بیان خواهد شد.

پس می‌توان جامعه اسلامی را این‌گونه تعریف کرد: سکونت و اجتماع گروهی از مسلمانان در سرزمین خودشان براساس رابطه اسلامی که امورشان در پرتو قوانین و احکام اسلام است و سرپرست و حاکم آنان اداره امورشان را برعهده دارد.^(۱)

۴- مفهوم جماعت

یعنی گروهی از مردم که یک یا چندین رابطه آنان را با یکدیگر جمع نموده است؛ مانند رابطه خویشاوندی و نژادی. بنابراین جماعت از این لحاظ، بخشی از عناصر جامعه است.^(۲)

۵- مفهوم امت

این واژه چندین معنا دارد؛ مثلاً بر یک دوره زمانی، گروهی از مردم، شریعت و ... اطلاق می‌گردد.

اما در اصطلاح اجتماعی، بر گروهی از مردم که براساس یک موضوع و موردی؛ مانند یک دین یا یک زمان و مکان با یکدیگر جمع شده‌اند، اطلاق می‌شود؛ فرقی نمی‌کند که این کار با اراده خوشان نباشد؛ همچون نژاد و رنگ، یا اینکه به اختیارشان باشد؛ مانند اعتقاد و سرزمین.^(۳)

۶- تعریف امت اسلامی

در پرتو متون شرعی، می‌توان امت اسلامی را این‌گونه تعریف کرد: گروه‌هایی از مردم که اعتقاد اسلام آنان را با یکدیگر جمع نموده است و صرف‌نظر از هر نوع اعتبار و معیار دیگری.

قرآن کریم در تأیید این سخن می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ﴾ [المؤمنون: ۵۲]

۱- همان، صص ۱۳-۱۴.

۲- همان، ص ۱۳.

۳- نک: الکلیات، کفوی، صص ۱۷۶-۱۸۱.

«و همانا این اُمَّت شما، اُمَّت واحدی است و من پروردگار شما هستم، پس از من بترسید.» اگر انسان محقق به شرایط تمامی دولت‌های دیگر دقت کند، می‌بیند که هرچند تلاش نموده‌اند تا در زیر یک پرچم قرار گیرند، اما هرگز موفق به این کار نشدند.

مردم همواره اصطلاح کشورهای اروپایی را می‌شنوند.

و نیز کشورهای آفریقایی که هرچند دارای روابطی هستند، اما بازم با نام کشورهای آفریقایی [و کشورهای اروپایی] شناخته می‌شوند، درحالی که هرگز اصطلاح اُمَّت‌های اسلامی را ننشیده‌ای، بلکه آنان یک اُمَّت مسلمانند با وجود اینکه افرادش از لحاظ زبان، نژاد و سرزمین، با یکدیگر تفاوت دارند.

یعنی اینکه اسلام از چندین جامعه - با توجه به معیارهای خودشان - تشکیل شده، اما هماهنگی و توافق میان جوامع اسلامی کاملاً روشن است، چون همه آنان به یک مرجع و خاستگاه والا؛ یعنی اسلام متصل هستند.^(۱)

گفتار دوم: زندگی اجتماعی در اسلام

ادیان آسمانی باعث اصلاح نفوس، روشنایی دیده‌ها و گشایش راه حکمت می‌شوند. و بدون تردید تأثیر و نقش اسلام در این زمینه، از سایر ادیان بیشتر و روشن‌تر است، زیرا دین اسلام بهترین و خاتم و کامل‌ترین ادیان به شمار می‌رود و از این رو، تعجبی نیست که تمامی جزئیات مسائل اعتقادی و رفتاری، تربیتی، اخلاقی، احکام، اجتماعی و سیاسی را به طور اجمال و تفصیل بیان کرده است.

هدف ما در این گفتار، جامعه‌ای است که اسلام مناره‌اش را برافراشت و افرادش به طور کامل و شایسته تربیت شدند و ساختاری منظم گرفتند و عقل‌ها از حقایق که قبلاً مبهم بود، آگاه گشتند.

پس از اینکه هدایت اسلام تکمیل شد و از تمامی جنبه‌ها شروع به اصلاح نمود، در عوض جهل، علم، به جای تمایلات سرکش، اراده‌هایی والا و در عوض زیان، رستگاری و اصلاح را جایگزین ساخت.

اسلام فقط به اصلاح نفوس از طریق عقاید صحیح و سالم و تشریح عباداتی که رابطه بنده با پروردگارش را قوی می‌گرداند، اکتفا نکرد، بلکه نفس‌ها را با اخلاقی درخشان پرورش داد و پایه‌های جامعه را به بهترین شکل ممکن محکم و استوار نمود،

چون از دیدگاه اسلام، آدمی برای جدایی و کناره‌گیری از مردم و جامعه آفریده نشده، بلکه به منظور حضور در اجتماعی که یکدیگر را برای مصالح زندگی و به کارگیری اسباب سعادت کمک می‌کنند، خلق گشته است. بر این اساس، به حقوق خویشاوندان توجه شده و بدین منظور، نفقات و موارث را در ساختار و قانونی استوار مقرر نموده و بسیار تأکید بر خوشبخت کردن آنان با نیکی از روی جوانمردی و مکارم اخلاق دارد. همچنین برای رابطه زناشویی حقوقی تعیین نموده که این ارتباط را با الفتی صادقانه و حیات پسندیده‌ای همراه می‌سازد و نیز رابطه‌ای دیگر؛ یعنی همسایگی را اصلاح کرده و سایر روابطی که نظم جامعه را از آشوب و پراکندگی حفظ می‌کنند.^(۱)

به همین سبب، دعوت اسلام تفاوت بسیار آشکاری با ادیان گذشته داشت از این لحاظ که دینی عام بود و مردم را برای پذیرش دینی عمومی آماده ساخت. همچنین از نظر گستردگی اصولش علاوه بر فروعش و نیز از لحاظ اینکه در اسلام، علم خواهان عمل بوده و اعتقاد همراه و ملازم احکام و شریعت است. بنابراین دین اسلام ساختار اجتماعی مسلمانان را در تمامی جنبه‌های زندگی مرتب و منضبط ساخت و تکمیل نظام دینی بود که مردم را برای اتحاد و زندگی در کنار هم آماده ساخت. از آنجا که اسلام دارای این ویژگی کامل است، نتیجه می‌گیریم که دین واقعی و مورد پسند الله تعالی برای بشر، همین دین بوده و ادیان پیشین، نوعی مقدمه برای رسیدن به اوج و نهایت آن بوده است.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹]

«همانا دین [حق] از دیدگاه الله تعالی، اسلام است.»

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ﴾

[المائدة: ۴۸]

«و [این] کتاب [قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم درحالی که تصدیق‌کننده کتاب‌های پیش از خود بوده و بر آن‌ها شاهد و نگاهبان است.»

در نتیجه، اسلام خواهان اصلاح بشر در تمامی جوانب زندگی است و اصلاح بشر با اصلاح تک تک افراد و سپس با اصلاح جامعه محقق می‌شود و از این رو، اصلاح اجتماعی از مهم‌ترین اهداف اسلام به شمار می‌رود، چنانکه الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا﴾ [الأعراف: ۵۶]

«و در زمین، پس از اصلاح آن فساد نکنید.»^(۱)

علامه محمد طاهر بن عاشور رحمته می‌گوید: «یکی از عجیب‌ترین تناسب‌ها و زیباترین تأییدات الهی برای این دین و آماده کردن عوامل ظهور و غلبه آن، این است که برای مدت ظهورش، دو مرحله مهم و بزرگ قرار داد: مرحله اقامت پیامبر صلی الله علیه و آله در زادگاه خویش؛ مکه؛ یعنی دوران پیش از هجرت، و مرحله پس از هجرت ایشان به یثرب [مدینه].»

و دو هدف تشریح اسلامی در این دو مرحله تقسیم شد؛ در مرحله اول بیشتر به اصلاح فردی پرداخت، اما در بیشترین قسمت مرحله دوم، اصلاح اجتماعی شکل گرفت. هنوز مرحله دوم؛ یعنی هجرت فرا نرسیده بود که اسلام جماعتی صالح و کاملاً آماده بر اثر اصلاح موجود داشت و گروه مسلمانان در آن زمان تشکیل می‌شد از مسلمانان نخستین و ساکن در مکه به همراه رسول الله صلی الله علیه و آله که تقریباً ۵۰ نفر بودند و نیز مسلمانان مهاجر به سرزمین حبشه که نزدیک به ۸۰ تن بوده و مسلمانان اوس و خزرج اهل مدینه که تقریباً ۴ هزار مرد می‌شدند.

این تعداد برای انتشار دعوت اصلاحی اسلام و منتشر ساختن فضیلت آن در دل سایر مردم و آشکار ساختن دعوتش در حضور افراد کافی به نظر می‌رسید. بنابراین اسلام آن روز شایسته بود که در اصلاح اجتماعی و نهادن پایه‌ها و برافراشتن قصرهایش شتاب گیرد.»^(۲)

علاوه بر موارد پیشین، هنگام سخن از برخی روابط اجتماعی و اخلاقی که پایه‌های جامعه را استوار و محکم می‌سازد، مطالبی درباره توجّه اسلام به جامعه بیان خواهد شد.

۱- نک: أصول النّظام الإجماعی فی الإسلام، محمد طاهر بن عاشور، صص ۱۱-۱۲.

۲- همان، ص ۹۷.

مبحث دوم:

جایگاه همسایه در اسلام

گفتار اول: مفهوم جوار

۱- تعریف جار

أ- مفهوم لغوی جار: ابن منظور رحمته می‌گوید: «جوار: مجاورت و جار یعنی کسی که در کنار توست.

جارِ الرَّجْلِ مجاوره و جواراً و جواراً - که با کسر خواندن، فصیح‌تر است - یعنی با او ساکن شد و آرام گرفت.

اینکه گفته می‌شود فلانی خوش‌همسایه است، به سبب حالت و نوعی از کنار هم بودن و همسایگی است.»^(۱)

همچنین می‌گوید: «جاژک: یعنی کسی که در کنار توست. جمع «جار»: أجوار، حیره و جیران می‌شود و فقط قاع، أقواع، قيعان و قيعه شبیه آن است.»^(۲)

ب- مفهوم اصطلاحی جار: یعنی فردی که نوعی همسایگی شرعی با تو دارد؛ فرقی نمی‌کند که مسلمان یا کافر، نیک یا بد، دوست یا دشمن، نیکوکار یا بدکار، مفید یا مضر، خویشاوند یا بیگانه و شهری یا روستایی باشد.

همسایگی مراتبی دارد که برخی از آن‌ها بالاتر از برخی دیگر بوده و براساس نزدیکی، خویشاوندی، دیانت، تقوا و سایر صفات همسایه، تغییر می‌کند و براساس شرایطش، مستحق حقوقی است.^(۳)

۲- محدوده همسایگی

دیدگاه عالمان درباره محدوده شرعی همسایگی متفاوت است؛ مثلاً در این باره گفته شده است که:

۱- لسان العرب، ابن منظور، ج ۴، ص ۱۵۳.

۲- همان، ص ۱۵۳.

۳- نک: لسان العرب، ج ۴، ص ۱۵۳-۱۵۴؛ فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ج ۱۰، ص ۴۵۵-

۱. محدوده همسایگی ۴۰ منزل از هر طرف است؛ این سخن از اُمّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها و نیز از زهری و اوزاعی رحمهما الله نقل شده است؛
 ۲. از هر طرف، ۱۰ منزل را شامل می‌شود؛
 ۳. کسی که صدا و درخواست انسان را بشنود، همسایه به شمار می‌رود. این سخن، از سیدنا علی رضی الله عنه نقل شده است؛
 ۴. همسایه کسی است که منزلش متصل به منزل انسان و همراه و همنشین آدمی باشد؛
 ۵. کسانی که با یکدیگر در یک مسجد نماز می‌خوانند، همسایه همدیگرند.
- قول صحیح - والله أعلم - این است که محدوده همسایگی براساس عرف تعیین گردد؛ یعنی هرکس که در عرف مردم، همسایه به شمار رود، همان فرد همسایه انسان است.^(۱)

۳- عمومیت مفهوم همسایگی

بدون تردید همسایگی از نظر مسکن، آشکارترین و واضح‌ترین نوع همسایگی است. اما مفهوم همسایه و همسایگی - در اسلام - منحصر بر همسایگی از لحاظ مسکن نمی‌شود، بلکه عام‌تر از این بوده و همسایگی در محل تجارت، بازار، مزرعه، مدرسه و مکان درس نیز وجود دارد.

همچنین این مفهوم شامل همسفر انسان می‌شود که از نظر مکانی و بدنی، در کنار آدمی است و هریک از آن دو، بر دیگری حق همسایگی دارند.

همسر نیز «جارة» نامیده می‌شود، چنانکه در تفسیر آیه زیر، همین مفهوم بیان شده است:

﴿وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ﴾ [النساء: ۳۶]

«و [به] همسایه خویشاوند و همسایه بیگانه و همنشین [نیکی کنید].»

مفهوم مذکور شامل همسایگی میان دولت‌ها و کشورها نیز می‌شود و هریک از دولت‌ها بر همسایه خویش، حق همسایگی دارند.

۱- نک: جامع العلوم والحکم، ابن رجب حنبلی، ج ۱، ص ۴۳۷؛ فتح الباری، ابن حجر، ج ۱۰، ص

علاوه بر این، به کسی که از تو درخواست کمک می‌کند و به تو پناه می‌آورد و نیز به فردی که پناه می‌دهد، «جار» می‌گویند.

گفتار دوم: توصیه اسلام درباره همسایه

بدون تردید اسلام در مورد همسایه توصیه نموده و جایگاهش را بلند گردانیده است. از دیدگاه دین اسلام، همسایه حرمت و حقوق فراوانی دارد که قوانین اخلاقی و احکام بشری از آن‌ها آگاه نیستند.

و بلکه قوانین و احکام وضعی برخی از حقوق همسایه را نادیده گرفته و برایش قائل به حرمت و احترامی نشده‌اند، زیرا از دیدگاه آنان در اغلب موارد، نادیده گرفتن حقوق همسایه، آسان‌تر و کم‌هزینه‌تر و نوعی فرصت به شمار می‌رود.

از دیدگاه اسلام، حقوق همسایه آن قدر مهم بوده که الله تعالی این مطلب را در کنار عبادت و توحید خویش و نیکی به والدین و یتیمان و خویشاوندان بیان فرموده است.

الله ﷻ در آیه‌ای که حقوق دهگانه را بیان می‌کند، چنین می‌فرماید:

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا﴾ [النساء: ۳۶]

«و الله ﷻ را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر نیکی کنید و [نیز] به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و همسایه خویشاوند و همسایه بیگانه و همنشین و در راه‌ماندگان و بردگانی که مالکشان هستید [نیکی کنید]. بدون تردید الله تعالی کسی را که متکبر و فخر فروش است، دوست ندارد.»

مراد الله متعال از ﴿الْجَارِ ذِي الْقُرْبَى﴾ کسی است که نوعی رابطه خویشاوندی با انسان دارد، و بنا بر قولی، یعنی فردی که منزل و سکونتش نزدیک به توست و نیز گفته شده که هدف از آن، مسلمان و یا همسر است.

و نقل شده که مراد از ﴿الْجَارِ الْجُنُبِ﴾ فردی است که از لحاظ عرف، همسایه به شمار می‌رود و کمی با منزلش فاصله داری.

و بنا بر قولی، کسی است که هیچ نوع رابطه خویشاوندی با انسان ندارد و نیز گفته شده که هدف از آن، همسر یا غیرمسلمان است.^(۱)

در احادیث نبوی نیز به طور فراوان و مکرر بر رعایت حقوق همسایه، سفارش در مورد او، حفاظت آبرو و شرافتش، پنهان کردن عیوبش، برآورده کردن نیاز او، بستن چشم بر محارم وی و دوری از آنچه باعث تردید و تهمت و بدی به او می‌گردد، تأکید شده است.

یکی از واضح‌ترین و مهم‌ترین احادیث نبوی، آنچه بخاری و مسلم رحمهما الله از قول اُمّ المؤمنین عایشه و ابن عمر رضی الله عنهما آورده‌اند، است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَا زَالَ جِبْرِيلُ يُوصِينِي بِالْجَارِ، حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورُّهُ»^(۲)؛ «جبرئیل علیه السلام آن قدر درباره همسایه به من سفارش کرد که گمان کردم همسایه از همسایه ارث خواهد برد.»
یعنی پنداشتم که به زودی فرمان الهی درباره ارث‌بردن همسایه از همسایه، به من خواهد رسید.

این سخنی جامع و بسیار رساست، زیرا سفارش درباره همسایه شامل دورنمودن شر از وی و رساندن خیر به اوست و این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمودند: «پنداشتم همسایه از همسایه ارث خواهد برد.» نشان می‌دهد که سفارش در مورد همسایه، بسیار مهم بوده و تأکید فراوانی بر رعایت حقوق وی شده است.^(۳)

گفتار سوم: حقوق همسایه در اسلام

حقوق همسایه به طور جزئی، بسیار زیاد است، اما حقوق اصلی وی بر چهار نوع بوده و از این قرار است:

۱- خودداری از آزار و اذیت

قبلاً بیان گردید که همسایه دارای جایگاهی والا و حرمت فراوانی است.

۱- نک: تفسیر بغوی؛ معالم التنزیل، ج ۲، صص ۲۱۱ و ۳۱۰؛ زاد المسیر، ابن جوزی، ج ۲، صص ۷۸-۸۱؛ جامع العلوم والحکم، ج ۱، صص ۴۳۷-۴۳۸؛ فتح القدیر، شوکانی، ج ۴، صص ۴۶۴-۴۶۵.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۰۱۴؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۶۲۴.

۳- الهدایة الإسلامیة، محمّد خضر حسین، ص ۷۸.

به همین سبب، کسی که همسایه‌اش را اذیت نماید، به شدت مورد تهدید و تحذیر قرار گرفته و آزاررساندن به ناحق و اذیت کردن همسایه، شدیداً تحریم شده است.

در صحیح بخاری، از ابوشریح رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ»؛ «سوگند به الله که هرگز ایمان ندارد، سوگند به الله که هرگز ایمان ندارد، سوگند به الله که هرگز ایمان ندارد، سوگند به الله که هرگز ایمان ندارد.»

پرسیده شد: ای رسول الله صلی الله علیه و آله! چه کسی ایمان ندارد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ لَا يَأْمَنُ جَارَهُ بَوَائِقَهُ»^(۱)؛ «کسی که همسایه او از بدی‌هایش در امان نباشد.»

در صحیح مسلم نیز از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ لَا يَأْمَنُ جَارَهُ بَوَائِقَهُ»^(۲)؛ «کسی که همسایه او از بدی‌هایش در امان نباشد، وارد بهشت نمی‌شود.»

در صحیح بخاری و صحیح مسلم، از ابوهریره رضی الله عنه نقل شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِ جَارَهُ»^(۳)؛ «کسی که ایمان به الله و روز آخرت دارد، باید که همسایه‌اش را اذیت نکند.»

۲- حمایت از همسایه

یکی از مواردی که درباره همسایه سفارش شده و حق وی به شمار می‌رود، حمایت از اوست و اقدام فرد برای نجات همسایه از مصیبتی که به وی رسیده، نشانه شرافت و والاهمت‌ی وی است؛ فرقی نمی‌کند که آن مصیبت علیه آبرو، جسم، مال یا سایر موارد باشد.

۳- نیکی به همسایه

برای خوش‌همسایگی فرد تنها این کافی نیست که همسایه‌اش را اذیت نکند و در برابر افراد ستمگر و زبان‌های بدگو، به وسیله قدرت و جایگاه خویش، از وی دفاع نماید.

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۰۱۶.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۴۶.

۳- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۰۱۸؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۴۷.

بلکه باید با انجام انواع نیکی‌ها، به وی احسان کند و این کار نشانهٔ فضیلت و دلیل ایمان و علامت صداقت انسان است.

در صحیح بخاری و صحیح مسلم، از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ صَيفَهُ»^(۱)؛ «کسی که ایمان به الله و روز آخرت دارد، باید که [سخن] خیری بگوید یا سکوت نماید و فردی که باور به الله و روز قیامت دارد، باید که همسایه‌اش را اکرام کند و کسی که ایمان به الله و روز آخرت دارد، باید که مهمانش را گرامی بدارد.»

در صحیح مسلم، عبارت: «فَلْيُحْسِنْ إِلَى جَارِهِ»^(۲)؛ «پس باید که به همسایه‌اش نیکی کند.» نیز آمده است.

برخی از انواع نیکی به همسایه عبارت است از: تسلیت‌دادن به وی در زمان مصیبت و تبریک در هنگام خوشحالی، عیادت او در زمان بیماری، شروع نمودن سلام، خوشرویی در هنگام دیدار، ارشاد او به منافع دینی و دنیوی و در حدّ توان، ارتباط با وی از طریق انواع نیکی‌ها.

۴- تحمّل آزار و اذیت همسایه

اینکه انسان همسایه‌اش را اذیت نکند و مصیبت را از وی دور سازد و در برابر دستان و زبان‌های ستمگر و بد، از او حمایت و دفاع نماید و به وی نیکی کند؛ تمامی این موارد فضیلت بوده و خوب است.

اما فضیلت دیگری نیز وجود دارد؛ یعنی صرف‌نظرکردن از لغزش‌های همسایه و بخشش بسیاری از بدی‌های او؛ به‌ویژه زمانی که بدی‌هایش از روی عمد نباشد یا اینکه از کار خویش پشیمان شده و عذرخواهی کند.

تحمّل اذیت همسایه و مقابل به مثل‌نکردن، از برترین اخلاق و والاترین صفات است.

سلف صالح این موضوع را فهمیده و به آن عمل کردند.

۱- صحیح بخاری، شمارهٔ حدیث: ۶۰۱۸؛ صحیح مسلم، شمارهٔ حدیث: ۴۷.

۲- صحیح مسلم، شمارهٔ حدیث: ۴۷ و ۷۶.

«مُرُوزی از حسن چنین نقل می‌کند: خوش‌همسایگی [فقط] آزارنرساندن به همسایه نیست، بلکه به معنای صبر و تحمّل آزار وی [هم] است.»^(۱)

مبحث سوم:

صله رحم

گفتار اول: مفهوم صله رحم و شیوه تحقق آن

۱- مفهوم صله رحم

ابن منظور رحمته می گوید: «وصلت الشَّيء وَصَلًا وَصِلَةً؛ وصل ضدّ جدایی و هجران است.»^(۱)

و می آورد: «گفته می شود: وَصَلَ فُلَانٌ رَحْمَهُ يَصِلُهَا صِلَةً وَبَيْنَهَا وَصِلَةٌ؛ یعنی در میان آن دو، اتصال و واسطه ای است.»^(۲)

و می گوید: «تواصل ضدّ تضارم [از یکدیگر بریدن] است.»^(۳)

وی درباره صله رحم می آورد: «ابن اثیر می گوید: صله رحم کنایه از نیکی به خویشاوندان نسبی و سببی و مهربانی و نرمی با آنان و توجه به شرایطشان است، هرچند آنان دوری و بدی کنند. و قطع صله رحم یعنی عکس و خلاف موارد فوق.»^(۴)

۲- شیوه تحقق صله رحم

صله رحم از چندین طریق شکل می گیرد؛ از جمله: دیدار با خویشاوندان، بررسی و پرسش احوال و شرایطشان، دادن هدیه، احترام و شناخت جایگاهشان، انفاق و صدقه بر خویشاوند فقیر، مهربانی و نرمی با خویشاوند ثروتمند، احترام به بزرگ ترها، مهربانی به افراد کوچک و ضعیفان، توجه به آنان از طریق احوال پرسی و دیدار فراوان؛ با آمدن به نزدشان یا فرستادن نامه و یا گفتگوی تلفنی.

همچنین مهمان کردن و دعوت و پذیرایی خوب و اکرام و گرامیداشت آنان و برقراری ارتباط با کسی که قطع صله رحم نموده است.

۱- لسان العرب، ابن منظور، ج ۱۱، ص ۷۲۶.

۲- همان، ص ۷۲۷.

۳- همان، ص ۷۲۸ و نیز نک: التَّكَاثُلُ الإِجْتِمَاعِي فِي الشَّرِيعَةِ الإِسْلَامِيَّةِ، مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ صَالِحٍ، ص

۱۰۷.

۴- همان؛ همان.

و نیز با شرکت در شادی‌ها، کمک و حمایت در غم‌ها، دعا، سعه صدر و خوش‌گمانی نسبت به آنان، برقراری صلح و آشتی در میانشان هرگاه که دچار اختلاف شوند و علاقه فراوان به استحکام و نزدیک‌ساختن رابطه و استوارکردن پایه‌هایش با آنان. همچنین با عیادت بیمارانشان و پذیرش دعوت و مهمانی آنان. بزرگ‌ترین وسیله برای صلۀ رحم این است که انسان مشتاق دعوت خویشاوندان خود به سوی هدایت باشد و آنان را امر به معروف و نهی از منکر نماید.^(۱)

گفتار دوم: فضایل صلۀ رحم در دین اسلام

شریعت اسلام فضایل صلۀ رحم را بیان نموده و متون فراوانی از قرآن و سنت و نیز سخنان بسیاری از عالمان و حکیمان در این زمینه نقل شده است؛ برخی از فضایل این کار پسندیده عبارت است از:

۱- صلۀ رحم نشانه ایمان به الله و روز آخرت است

ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ صَيْفَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ»^(۲)؛ «هر کس که ایمان به الله و روز آخرت دارد، باید که مهمانش را گرمی بدارد و کسی که باور به الله متعال و روز قیامت دارد، باید که با خویشاوندش رابطه داشته باشد.»

۲- صلۀ رحم باعث زیادشدن عمر و زیادشدن روزی می‌گردد

انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُبَسَّطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ، وَيُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ»^(۳)؛ «کسی که دوست دارد روزی‌اش فراوان [و با برکت] شود و عمرش طولانی [و با برکت] گردد، باید که با خویشاوندانش رابطه داشته باشد.»

علما در توضیح زیادشدن عمر و برکت روزی که در حدیث فوق بیان شد، چنین گفته‌اند:

۱- نک: قطیعة الرّحم، محمّد حمد، ص ۱۶.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۱۳۸.

۳- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۵۹۸۶؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۵۵۷.

ا- یعنی اینکه الله ﷻ در عمر انسان برکت می‌دهد و به وی نیروی بدنی، رجاحت عقلی و استواری در تصمیم و اراده می‌بخشد و در نتیجه، زندگی‌اش سرشار از اعمال مهم و باشکوه می‌شود؛

ب- مراد همان زیادتی حقیقی است؛ یعنی کسی که صلۀ رحم را رعایت می‌کند، الله تعالی عمرش را زیاد نموده و روزی‌اش را فراوان می‌کند.

هیچ تعجّبی ندارد، زیرا همان‌گونه که سلامتی، هوای پاک، غذای خوب و استفاده از امور مقوّی برای جسم و دل باعث طولانی‌شدن عمر می‌گردد، الله ﷻ صلۀ رحم را نیز سببی الهی قرار داده است، چون اسباب رسیدن به امور محبوب دنیوی بر دو قسم است: امور محسوس که حواس و عقول آن‌ها را احساس و درک می‌کنند و امور ربّانی و الهی که ذات توانا بر همه چیز و پروردگاری که تمامی اسباب و امور عالم تحت فرمان اوست، آن‌ها را مقدرّ نموده است.^(۱)

۳- صلۀ رحم باعث ارتباط الله تعالی با انسان می‌شود

پیامبر ﷺ فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ حَتَّى إِذَا فَرَعَ مِنْهُمْ قَامَتِ الرَّحِمُ، فَقَالَتْ: هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ مِنَ الْقَطِيعَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ، أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكِ، وَأَقْطَعِ مَنْ قَطَعَكِ؟ قَالَتْ: بَلَى، قَالَ: فَذَلِكَ لَكَ»^(۲)؛ «الله تعالی مخلوقات را آفرید و زمانی که از آفرینش آن‌ها فارغ شد، رحم برخاست و گفت: این جایگاه کسی است که از قطع رحم، به تو پناه آورد؟ فرمود: آری، مگر راضی نمی‌شوی با کسی که تو را وصل می‌کند، ارتباط برقرار کنم و از کسی که تو را قطع می‌نماید، جدا شوم؟ صلۀ رحم گفت: بله [این کار را می‌پسندم]. الله ﷻ فرمود: پس این [حق] برای توست.»

۱- نک: بهجة قلوب الأبرار، ابن سعدی، صص ۷۴-۷۵؛ مجموع الفتاوی، ج ۸، ص ۵۴۰؛ برای اطلاع از جزئیات سخنان قبلی، نک: شرح نووی بر صحیح مسلم، ج ۱۶، ص ۴؛ فتح الباری، ابن حجر، ج ۱۰، ص ۴۳۰؛ إفادة الخبر بنصّه في زيادة العمر ونقصه، سیوطی؛ تنبیه الأفاضل علی ما ورد في زيادة العمر ونقصه من الدلائل، شوکانی، ص ۳۲؛ تفسیر شیخ ابن سعدی درباره آیه: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ﴾ [الرعد: ۳۹]؛ الأدب النبوی، محمّد خولی، ص ۱۱۵.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۵۹۸۷؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۵۵۴.

۴- صلۀ رحم یکی از بزرگ‌ترین اسباب ورود به بهشت است

ابوایوب انصاری رضی الله عنه روایت می‌کند که مردی گفت: ای رسول الله صلی الله علیه و آله! به من از عملی بگو که باعث ورودم به بهشت و دوری‌ام از دوزخ شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «تَعْبُدُ اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِي الزَّكَاةَ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ»^(۱)؛ «اللله صلی الله علیه و آله را پرستش نما و چیزی را با او شریک مگردان، نماز را برپا دار، زکات را پرداخت کن و صلۀ رحم را رعایت کن.»

۵- صلۀ رحم اطاعت از الله تعالی است

چون باعث اجرای آنچه الله متعال فرمان به برقراری‌اش داده است، می‌شود. الله تعالی در توصیف افرادی که صلۀ رحم را انجام می‌دهند، فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾ [الزَّعْد: ۲۱]

«و کسانی که آنچه الله متعال به پیوستن آن فرمان داده است را پیوند می‌دهند و از پروردگارشان می‌ترسند و از سختی حساب بیم دارند.»

۶- این عمل یکی از محاسن دین به شمار می‌رود

اسلام دین رابطه و نیکی و رحمت است و از این رو، فرمان به صلۀ رحم نموده و از قطع این رابطه نهی می‌کند. صلۀ رحم باعث می‌شود که جماعت مسلمانان باهم مرتبط و دمساز و مهربان باشند، برخلاف نظام‌های بشری که هرگز این حق را رعایت نکرده و به آن توجهی ندارند.

۷- ادیان آسمانی بر وجود و وجوب صلۀ رحم اتفاق نظر دارند

تمامی ادیان آسمانی فرمان به اجرای رابطه مذکور داده و مردم را از قطع آن برحذر داشته‌اند، که این مطلب بیانگر فضیلت و اهمیت صلۀ رحم است.

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۳۹۶؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۳.

مبحث چهارم:

کرامت انسان و معیار عدالت و کرامت در اسلام

گفتار اول: کرامت انسان در اسلام

بدون تردید دین اسلام آدمی را بسیار گرامی داشته و هیچ‌یک از نظام‌های دنیوی چنین کرامتی برای انسان قائل نشده‌اند. دلایلی از قرآن و سنت بیانگر و گواه بر این مطلبند.

آیه زیر در این زمینه کافی است که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَهُمْ فِي الْوَجْرِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۰]

«و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌ها] حمل کردیم و از انواع [روزی‌های] پاکیزه به آنان روزی دادیم و قطعاً آدمیان را بر بسیاری از موجوداتی که آفریده‌ایم، برتری بخشیدیم.»

این از فضل و احسان بی‌شمار الله تعالی است که آدمی را با تمامی انواع اکرام، گرامی داشته است؛ یعنی با علم، تشخیص، عقل، چهره، فرستادن پیامبران علیهم‌السلام، نازل کردن کتاب‌های آسمانی و تصرف و تسلط انسان بر آنچه در زمین است.^(۱)

شیخ محمد طاهر بن عاشور رحمته‌الله در تفسیر آیه مذکور می‌گوید: «مراد از بنی آدم، تمامی انسان‌هاست و اوصاف مذکور برای همه بشر بوده، چنانکه احکام منسوب به گروه‌های بشری این‌گونه است.»

در این آیه، پنج نوع احسان و بخشش بیان شده است: اکرام، رام‌نمودن مرکب‌ها در خشکی، رام‌نمودن مرکب‌ها در دریا، روزی‌دادن انسان‌ها از طیبات و برتری‌دادن آنان بر بسیاری از مخلوقات.^(۲)

سپس سخن مهمی را بیان نموده و می‌گوید: «نعمت اکرام و گرامی‌داشتن انسان‌ها، صفتی است که الله تعالی فقط آدمیان را از میان سایر مخلوقات زمینی برای این ویژگی برگزیده است.»

۱- نک: محاسن التأویل، قاسمی، ج ۱۰، صص ۲۵۰-۲۵۱؛ تفسیر السعدی، ص ۴۶۳.

۲- تفسیر التّحریر والتّنویر، ج ۱۵، ص ۱۶۴.

تکریم

یعنی وی را بزرگواری و بالارزش گرداند و از لحاظ چهره و راه رفتن و پوست، خوار و زبون نساخت، زیرا تمامی حیوانات آگاه به نظافت و پوشاک و آسایش محل خواب و خوراک و شیوه درست مصرف غذا و نوشیدنی و آمادگی برای جلب منافع و دفع زیان‌ها و درک محاسن ذاتی و عقلی برای افزایش آن‌ها و فهم زشتی‌ها برای پوشاندن و دفع‌شان نیستند و بلکه خالی از انواع شناخت و حرفه‌ها و پیشرفت در جوانب زندگی و تمدن هستند.

از دیدگاه ابن عباس رضی الله عنه، یکی از نشانه‌های تکریم انسان این است که با انگشتان دست غذا می‌خورد؛ یعنی دهانش را در غذا فرو نمی‌برد، بلکه لقمه را به وسیله دستان خویش به دهان می‌گذارد و نیز دهانش را برای نوشیدن، در آب فرو نمی‌برد، بلکه از دستان خود کمک می‌گیرد. همچنین بالابردن غذا به وسیله قاشق و ... و نوشیدن آب به وسیله استکان و امثال آن، بر کرامت انسان در استفاده از دست می‌افزاید.

حمل

یعنی سوارشدن انسان بر مرکب‌ها که فرد سواره بر مرکب حمل می‌شود و در اصل، این اصطلاح بر سوارشدن روی مرکب در خشکی اطلاق می‌گردد؛ یعنی الله متعال مرکب‌ها را برای انسان رام نمود و شیوه استفاده از آن‌ها را به وی الهام کرد.^(۱) وی در ادامه می‌گوید: «حمل در دریا یعنی سوارشدن در داخل کشتی. اطلاق حمل بر این کار استعاره از حمل بر مرکب بوده و آن قدر شایع و رایج شده که همچون حقیقت گشته است. الله تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ﴾ [الحاقة: ۱۱]

«همانا هنگامی که آب طغیان کرد، شما را در کشتی سوار کردیم.»

حمل انسان‌ها در دریا یعنی اینکه الله تعالی شیوه استفاده از کشتی‌ها و قایق‌ها و پاروی قایقرانی و کشتی را به آنان الهام نمود و جریان و انجام این کار را همچون حمل بر مرکب قرار داد.

روزی دادن از طیبات

الله متعال به آدمی الهام نمود که از آنچه می‌خواهد تناول کند و در انواع خوراکی‌ها، نشانه‌هایی قرار داد که بیانگر فایده آن‌هاست. همچنین خوراکی‌های مورد استفاده انسان را خیلی بیشتر از غذاهای حیوانات دیگر گرداند، به گونه‌ای که سایر حیوانات فقط برخی از خوراکی‌های مورد عادت و مخصوص خود را می‌خورند و هر حیوانی که از نظر صفاتش، نزدیک‌تر به ویژگی‌های انسان و تمدن بشری باشد، خوراکی‌های بیشتری دارد.

برتری دادن انسان بر بسیاری از مخلوقات

یعنی همان برتری و فضیلتی که مشاهده می‌کنیم، چون الله تعالی بر انسان، احسان و بخشش نموده و بزرگ‌ترین نعمت الهی همان قدرت انسان برای به کارگیری تمامی موجودات زمینی براساس اراده و اختیار و فکر خودش است و همین مورد برای برتری وی بر سایر مخلوقات، کافی است.

فرق میان تفضیل و تکریم، عموم و خصوص است، چون مراد از تکریم، اکرام ذات انسان و هدف از تفضیل، برتری دادن وی بر سایر مخلوقات بوده، هرچند فضیلت انسان با عقلی است که باعث اصلاح امور وی و دفع ضرر از او می‌شود و نیز با آگاهی از انواع معارف و علوم، و همین برتری مد نظر بوده است.^(۱)

گفتار دوم: معیار عدالت در اسلام

عدالت یعنی دادن حق به صاحبش، به گونه‌ای که بتواند خود یا نماینده وی آن را بگیرد و نیز به معنای تعیین حق از لحاظ قولی و عملی برای اوست. عدالت اصل جامع تمامی حقوق به شمار می‌رود و همه ادیان الهی و انسان‌های حکیم بر خوب بودن عدالت توافق دارند و بزرگان امت‌ها با ادعای رعایت عدالت، افتخار می‌کردند.

فطرت انسان عدالت را خوب و زیبا می‌داند و هر نفسی با ظهور و اجرای عدالت، شاد و مسرور می‌گردد. تمامی آدمیان در همه دوران‌ها و شهرها عدالت را ستوده و

پسندیده‌اند و به طور کل، خواهان اجرای عدالتند، هرچند در جزئیات و شیوه اجرای آن اختلاف نظر دارند.^(۱)

متون فراوانی از قرآن و سنت بیانگر فضیلت عدالت بوده و جزئیاتش را شرح داده و مردم را از ضد آن؛ یعنی ستم و پیروی از تمایلات نفسانی برحذر داشته‌اند. برای آگاهی از جزئیات عدالت باید به دلایل شرعی رجوع کنیم، زیرا عدالت اصطلاحی کلی و جامع است. در ادامه، برخی از سخنان و مطالب شرعی درباره عدالت بیان می‌گردد:

۱- الله ﷻ فرمانی قطعی برای اجرای عدالت صادر نموده است

با دقت در آیات مربوط به عدالت که این فرمان در آن‌ها تکرار شده است، مطلب مذکور روشن می‌گردد، چنانکه الله تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾ [النحل: ۹۰]

«همانا الله متعال به عدالت فرمان می‌دهد.»

۲- الله متعال هنگام فرمان به اجرای عدالت، مردم را از مخالفت با آن برحذر داشته است

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ءَلَّا تَعْدِلُوا ءَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ [المائدة: ۸]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره برای الله متعال قیام کنید و به عدالت گواهی دهید، دشمنی با گروهی، شما را بر آن ندارد که عدالت نکنید. عدالت نمایند که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است.»

یعنی دشمنی شما با گروهی از مردم باعث نشود که به آنان ستم نمایید و براساس عدالت رفتار نکنید.^(۲)

۱- نک: همان، ج ۱۴، ص ۲۵۴؛ أصول النظام الإجتماعي في الإسلام، ص ۱۷۴.

۲- نک: أصول النظام الإجتماعي في الإسلام، ص ۱۷۴.

۳- تنوع فرمان به عدالت و عمومیت آن

دستور به اجرای عدالت، شامل عدالت در سخن، عدالت در قضاوت میان مردم برای حل اختلافاتشان، تعیین وظایف و تکالیف، دادن حکم و فتوا برایشان و گواهی دادن در میان آنان می‌شود.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ﴾ [النساء: ۱۳۵]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برپادارنده عدالت باشید [و] برای [رضای] الله شهادت دهید.»

قسط همان عدالت است.

۴- برحذر داشتن از سستی در اجرای عدالت

یعنی با انگیزه دلسوزی و نرمی یا تمایلات نفسانی و رابطه خویشاوندی؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَن تَعْدِلُوا وَإِن تَلَوْا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ [النساء: ۱۳۵]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برپادارنده عدالت باشید [و] برای [رضای] الله تعالی شهادت دهید، اگرچه به زیان خودتان یا پدر و مادر و نزدیکان [شما] باشد. اگر [مدعی‌علیه] توانگر یا فقیر باشد [به هر حال] الله به آنان سزاوارتر [و] مهربان‌تر است. پس از هوای نفس پیروی نکنید، که از حق منحرف می‌شوید و اگر زبان را بگردانید [و حق را تحریف کنید] یا [از اظهار حق] روی گردانید، مسلماً الله ﷻ به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.»

بدون تردید ویژگی عدالت باعث می‌شود که انسان عادل آن را درباره خود و در میان مردم، به اندازه توان رعایت و اجرا نماید.

۵- دین اسلام احکام امور و اعمال را بیان نموده

تا حقوق به صاحبانشان برسد و معیار عدالت در احکام به گونه‌ای حفظ گردد که بر مردم ستم نشود.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرْنَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُن لِّلْخَائِنِينَ خَصِيمًا﴾ [النساء: ۱۰۵]

«بدون تردید [این] کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا با آنچه الله متعال به تو آموخته است، در میان مردم داوری کنی و مدافع [و حمایت‌کننده] خائنان مباش.»

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ [التحل: ۸۹]

«و [ما این] کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است.»

سپس این کار را به رسول الله ﷺ سپرده و می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [التحل: ۴۴]

«و [ما این] قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه به سويشان نازل شده است را روشن سازی.»

پیامبر ﷺ نیز در خطبه‌ها و مجالس تعلیم و در جاهایی که به ایشان وحی می‌شد، به بیان و شرح احکام می‌پرداختند.

۶- تعیین قاضیان در دین اسلام

این کار به منظور تشخیص حق و تعیین صاحب آن در اتفاقات و اختلافاتی که میان مردم صورت می‌گیرد، انجام می‌شود. دین اسلام شروط و ویژگی‌هایی را برای کار قضاوت مقرر ساخته که افراد مطمئن و امین را برای این امانت بزرگ مشخص می‌سازد.

شروط اصلی و مهم قضاوت عبارت است از: تعظیم شریعت در دل قاضی، دوری از جانبداری، فهم خوب و صحیح با بهترین صورت ممکن و استواری و شجاعتی که باعث شود از سرزنش هیچ ملامت‌کننده‌ای ترس و هراس نداشته باشد.

همچنین شرط شده که قاضی از دیدگاه مردم محترم و انسان بزرگی به شمار رود تا وی را به عنوان داور و حاکم قبول کنند و حکمش را رد ننمایند.^(۱) الله ﷻ می‌فرماید:

﴿ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵]

«و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.»

۱- موضوع قضاوت در مبحث نظام سیاسی اسلام، مورد بررسی قرار گرفت.

۷- فرمان به عدالت شامل تمامی افراد امت می‌شود

حکم مذکور فقط برای حاکم و پادشاه در اداره امور مردم یا قاضی در اجرای احکامش نیست.

بلکه تمامی مسلمانان باید عدالت را رعایت کنند؛ مثلاً پدر در خانه و میان فرزندان، زن در خانه شوهرش و خادم در مال سرورش.

انسان باید در رفتار با خویشاوند و بیگانه و فرد موافق و مخالف و قوی و ضعیف، عادل باشد.

همان گونه که اجرای عدالت در زمان صلح و جنگ، خرید و فروش و سایر شرایط لازم است.

شرح این مطلب به درازا می‌کشد.^(۱)

گفتار سوم: معیار برتری و اکرام در اسلام

چنانکه قبلاً بیان گردید، اسلام دین کرامت و عدالت بوده و الله ﷻ بنی آدم را گرامی داشت و آنان را بر بسیاری از مخلوقات برتری داد.

شریعت اسلام معیار عدالت را با هر فردی و در هر حالتی لازم گردانیده است. گفتار پیش رو درباره معیار برتری و اکرام در اسلام است. اکرام بر پایه عدالت و دادن حق هر مستحقّی بدون کم و کاستی و ستم، است. بنابراین طائفه‌گرایی و نژادپرستی جایی در اسلام ندارد و از دیدگاه این دین، نژاد و جنس و رنگ و محل سکونت هیچ فضیلتی ندارد و معیار برتری و اکرام قرار نمی‌گیرند. بلکه معیار اصلی تقوا و کمالاتی است که انسان را متمایز و مشخص می‌سازد.

الله ﷻ در بیان این موضوع مهم می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾

[الحجرات: ۱۳]

«ای مردم! قطعاً ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید.»

الله تعالی پس از بیان اصل تمامی مردم و اینکه آنان از یک مرد و یک زن؛ یعنی سیدنا آدم و حواء ﷺ آفریده شده‌اند، معیار برتری را این گونه معرّفی می‌نماید:

۱- نک: أصول النّظام الإجتماعي في الإسلام، صص ۱۷۴-۱۷۹.

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [الحجرات: ۱۳]
 «همانا گرامی‌ترین شما نزد الله، پرهیزگارترین شماست. بدون تردید الله دانای آگاه است.»

خطبه پیامبر ﷺ در حجة الوداع نیز در همین باره است که فرمودند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، أَلَا إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَىٰ عَجَمِيٍّ، وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَىٰ عَرَبِيٍّ، وَلَا لِأَسْوَدَ عَلَىٰ أَحْمَرَ، وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَىٰ أَسْوَدَ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ»^(۱)؛ «ای مردم! بدانید که پروردگارتان یکی است و قطعاً پدرتان یکی است، هیچ فضیلتی برای انسان عربی بر عجمی و نه برای عجمی بر عربی و نه برای فرد سیاه بر سرخ و نه برای انسان سرخ بر سیاه نیست مگر با تقوا [معیار برتری تقواست].»

پس معیار برتری همان تقواست و هرکس که تقوای زیادی داشته باشد و از جنبه‌های مختلف بانقوا گردد، بر فردی که تقوایش از او کم‌تر است، برتری دارد. موضوع فوق منافاتی با این ندارد که مردم فضایل دیگری علاوه بر تقوا داشته باشند و باعث تزکیه نفس‌ها گردد؛ مانند تربیت شایسته و خوب و اصالت و ریشه‌داری در علم و تمدن و شهرت و آوازه نیک در میان ملت‌ها.^(۲)

همچنین سابقه درخشانی که تاریخ صحیح امت‌ها و افراد گویای آن است. پیامبر ﷺ فرمودند: «تَجِدُونَ النَّاسَ مَعَادِنَ، فَخِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقَهُوا»^(۳)؛ «مردم را همچون معادن [طلا و ...] می‌یابی و بهترین‌شان در دوران جاهلیت، بهترین آنان در دوران اسلام است زمانی که آگاه [و دانشمند] شوند.»
 برای شریعت کامل و صحیح شایسته نیست که مردم را به برابری و مساواتی فرا خواند که تمامی تفاوت‌ها و معیارها و حقوق موجود در میان بشر را لغو و نادیده بگیرد؛ آن هم اموری که تأثیر در اصلاح جهان دارند.

اگر به چنین مسأله‌ای فرا خواند، قطعاً درخواست کاری نموده که در توان بشر نیست و مردم را وادار می‌کند که به موهبت‌ها و نعمت‌های والای خویش توجه نکنند

۱- مسند احمد، شماره حدیث: ۲۳۵۳۶.

۲- نک: تفسیر التّحریر والتّنویر، ج ۱۶، صص ۲۶۰-۲۶۳.

۳- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۲۰۳؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۵۲۶.

و در نتیجه، فساد و تباهی این موضوع باعث اختلال در نظام عالم و لغو و نادیده گرفتن معیارها و حقوقی می‌شود که در پیشرفت و اصلاح جامعه مؤثرند.

منظور این است که اسلام تقوا را معیار فضیلت و برتری قرار داده، اما سایر معیارهای خوب را نیز نادیده نگرفته و هرگز از رنگ و جنس و نژاد و دوره خاصی جانبداری نکرده است؛ به عبارتی دیگر اسلام تمامی مردم را در لیاقت و استحقاق امتیازات و پاداش صدور منافع عام یا خاص، برابر و یکسان می‌داند و هیچ دوره، قبیله، سن، طبقه و گروه و صنف خاصی از مردم را جدا و متمایز ندانسته است.^(۱)

برخلاف آنچه پیش از اسلام رواج داشت یا آنچه دور و محروم از هدایت اسلام بود، زیرا تفاوت و تبعیض میان ملت‌ها و قبایل یکی از شاخصه‌ها و فروع تمامی آیین‌ها و شرائع پیش از اسلام به شمار می‌رفت؛ مثلاً در آیین تورات ویژگی‌هایی برای بنی‌اسرائیل و صفاتی برای فرزندان لاوی بن یعقوب وجود داشت.

در قوانین فارس و روم، حقوق انسان بیگانه و پناهنده با فرد اصیل و شهروند اصلی فرق می‌کرد.

قوم عرب پیش از اسلام اختیارات فرد غیراصیل قبیله را برخلاف عضو اصیل، محدود می‌دانستند و قائل به احترامی برای بردگان نبودند.

اما اسلام این موارد را باطل و رد نمود و مسلمانان براساس فضایل و شایستگی خویش مورد احترام قرار گرفته و مستحق حقوقی می‌شوند.^(۲)

یکی از شواهد موضوع مذکور این است که پیامبر ﷺ ایراد و اعتراض برخی از مردم درباره امیری و فرماندهی اسامه بن زید^{رضی الله عنه}؛ که خودش و پدرش برده بود را رد نمودند؛ در صحیح بخاری و صحیح مسلم، از عبدالله بن عمر^{رضی الله عنهما} روایت شده که رسول الله ﷺ لشکری را روانه ساخته و اسامه^{رضی الله عنه} را به عنوان امیر و فرمانده آن لشکر تعیین کردند، ولی تعدادی از افراد اعتراض نمودند و از این رو، پیامبر ﷺ برخاسته و فرمودند: «إِنْ تَطَعُوا فِي إِمَارَتِهِ فَقَدْ كُنْتُمْ تَطَعُونَ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ، وَإِيمُ اللَّهِ إِنْ كَانَ لَحَلِيقًا لِلْإِمَارَةِ، وَإِنْ كَانَ لِمَنْ أَحَبَّ النَّاسُ إِلَيَّ، وَإِنَّ هَذَا لِمَنْ أَحَبَّ النَّاسَ إِلَيَّ بَعْدَهُ»^(۳)؛ «اگر به

۱- نک: أصول النظام الاجتماعي في الإسلام، ص ۱۳۸.

۲- همان.

۳- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۴۴۶۹؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۴۲۶.

امیری او اعتراض دارید، قبلاً نیز بر فرماندهی پدرش خرده می‌گرفتید. سوگند به الله تعالی که او قطعاً سزاوار امارت [و فرماندهی] است و همانا او از محبوب‌ترین مردم نزد من است و قطعاً او پس از این نیز محبوب‌ترین فرد برای من خواهد بود.»

آنان بدین سبب اعتراض کردند که اسامه رضی الله عنه از بردگان و نه عرب خالص بود. این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمودند: «آن دو از محبوب‌ترین انسان‌ها نزد من هستند.» کنایه از درجه و مقام اسامه و پدرش از لحاظ فضیلت است، زیرا محبت رسول الله صلی الله علیه و آله فقط با کمالات دینی و ذاتی و اخلاقی حاصل می‌شود.^(۱)

از دیدگاه اسلام، مردم در اجرای حقوقشان و نیز انجام تکالیفشان یکسان و برابرند.

در سیره نبوی شواهد بی‌شماری در این زمینه وجود دارد؛ از جمله ماجرای آن زن مخزومی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله دزدی کرد و از خاندان بزرگ و محترمی بود و هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله خواستند حد را بر وی اجرا نمایند، این کار بر مهاجران سخت آمد؛ در صحیح بخاری و صحیح مسلم، از أم المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت شده که برای قریش، مسأله آن زن مخزومی که دزدی کرده بود، مهم بود و بدین سبب گفتند: چه کسی در این باره با پیامبر صلی الله علیه و آله صحبت می‌کند و چه کسی جرأت این کار را دارد مگر اسامه؛ محبوب رسول الله صلی الله علیه و آله؟!!

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَتَشْفَعُ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ؟!»، «آیا در حدی از حدود الهی درخواست عفو داری؟!»

پس از آن، برخاسته و فرمودند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا صَلَّ مِنْ قَبْلَكُمْ، أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ الشَّرِيفُ تَرَكَوهُ، وَإِذَا سَرَقَ الضَّعِيفُ فِيهِمْ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ، وَإِيمُ اللَّهِ، لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، سَرَقَتْ لَقَطَعَ مُحَمَّدٌ يَدَهَا»^(۲)؛ «ای مردم! کسانی که پیش از شما بودند، گمراه شدند؛ [چون] آنان وقتی انسان شریفی دزدی می‌نمود، رهایش می‌کردند، ولی زمانی که فرد ضعیفی دزدی می‌نمود، حد را بر وی

۱- نک: أصول النّظام الاجتماعي في الإسلام، ص ۱۳۹.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۷۸۸؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۶۴۸.

اجرا می‌کردند. سوگند به الله که اگر فاطمه؛ دختر محمد ﷺ دزدی می‌کرد، حتماً محمد ﷺ دستش را قطع می‌نمود.»

مطالب مختصری دربارهٔ معیار برتری و اکرام در دین اسلام بیان گردید.

مبحث پنجم:

اصول اخلاقی و نقش آن در ساختار جامعه

مقدمه

در فصل اول، مطالبی درباره جایگاه اخلاق و فضیلت آن از دیدگاه اسلام و سخنانی از این قبیل بیان گردید.

این مبحث تکمله مطالب قبلی و تأکیدی بر آن‌ها بوده و درباره نقش اخلاق در همبستگی و اصلاح جوامع، بررسی اوامر و نواهی اسلام و تأثیر آن‌ها در جامعه، تحریک همّت‌ها و توضیح فضایل اصلی و اصول اخلاقی سخن می‌گوید. موارد مذکور در ادامه مباحث مورد بررسی قرار می‌گیرد.

گفتار اول: مکارم اخلاق و نقش آن در ساماندهی امور جامعه

جامعه زمانی سر و سامان می‌گیرد که بیشتر افرادش مکارم اخلاقی را رعایت نمایند و این موضوع در بیشتر تصرّفات و امورشان جاری باشد، چون معیار مکارم اخلاق تزکیه نفس انسانی و خوگرفتن و عادت عقل بر فهم فضایل و تشخیص آن‌ها از رذیلت‌ها و تمرین آن بر فراگیری فضایل و دوری از رذایل است.

هر گاه ملّتی به مکارم اخلاقی دست یابد و بیشتر افرادش برخوردار از آن باشند، قطعاً اصلاح خواهند شد و نتیجه خواهد داد و در این حالت، امنیت برقرار می‌شود، استعداد و آمادگی عمومی پیشرفت می‌کند، افرادش با یکدیگر انس و الفت دارند، افکار در انجام امور مفید به کار می‌روند و نتیجه آن، رشد و رستگاری و آسایش و انصاف است.

دانش اخلاق - که اسلام آن را برتری داده - ضامن تهذیب اخلاق و قرارداد مردم در جایگاه واقعی خودشان و مشوّق آنان به رعایت اصول اخلاقی است، چون تأثیر تربیت اسلامی از هر نوع تأثیری بیشتر است و تربیت غیردینی گاهی اوقات در برابر بسیاری از تمایلات طغیان‌گر ضعیف می‌شود و نمی‌تواند از سرکشی و طغیانشان جلوگیری کند.

اما تربیت دین اسلام چنان قدرت و متانتی دارد که می‌تواند این تمایلات را دور و نابود سازد.

کسی که به ایستادن در حضور داندۀ غیبها ایمان دارد و می‌داند که وی را به سبب جنایاتی که انجام داده است، عادلانه و حکیمانه مجازات می‌کند، هرگز مانند فردی که تنها مانع جرم و جنایت را سرزنش افراد آگاه به جرم یا مجازات حاکمان و قاضیان می‌داند، نیست.

به همین سبب، تهذیب اخلاق اصلی مهم و بزرگ از اصول نظام اجتماعی در دین اسلام به شمار می‌رود، چون افراد اُمّت را برای ساخت و تشکیل جامعه‌ای شایسته آماده می‌سازد.^(۱)

مگر نمی‌دانی که نمونه کامل مکارم اخلاق، رسول الله ﷺ هستند و الله ﷻ خطاب به ایشان می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [الفلم: ۴]

«و یقیناً تو [ای محمد ﷺ] بر اخلاق و خوی بسیار عظیم و والایی هستی.»

مگر نمی‌دانی که وقتی از اُمّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها درباره اخلاق پیامبر ﷺ سؤال شد، پاسخ داد که: «اخلاق ایشان [بر اساس] قرآن کریم بود»^(۲).

این سخن عایشه رضی الله عنها سخنی جامع به شمار می‌رود و یعنی اینکه پیامبر ﷺ با رفتار خویش آیات قرآن را توضیح و تفسیر نموده و به احکامش عمل می‌کردند؛ دستوراتش را انجام داده و ممنوعاتش را ترک نموده و حدودش را رعایت کرده و براساس آداب و احکام قرآن، رفتار می‌نمودند و در نتیجه، عمل به قرآن کریم، عادت و اخلاق پیامبر ﷺ شده بود و هرگز از ایشان جدا نمی‌شد.^(۳)

اگر هر آیه‌ای از قرآن کریم که درباره اخلاق نیکو و عمل صالح بیان شده است را به همراه سیره نبوی بررسی کنی، قطعاً سیره ایشان را مطابق با احکام و مفاهیم قرآن می‌یابی و به عبارتی دیگر، قرآن کریم جامع مکارم اخلاق و رسول الله ﷺ مظهر آن مکارم هستند و در نتیجه، اسلام همان مکارم اخلاق بوده و مرجع و اصل اخلاق نیکو، تقواست و به همین سبب، الله ﷻ می‌فرماید:

۱- نک: إحياء علوم الدين، ج ۳، صص ۵۵-۵۶؛ أصول النظام الاجتماعي في الإسلام، صص ۱۱۶-

۱۱۹؛ الدعوة إلى الإصلاح، صص ۱۹۲-۱۹۳.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۷۴۶.

۳- نک: جامع العلوم والحکم، ج ۲، ص ۹۹.

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳]

«همانا گرامی‌ترین شما نزد الله تعالی، پرهیزگارترین شماست.»

این سخن پیامبر ﷺ موضوع مذکور را تأیید می‌نماید که فرمودند: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ

صَالِحِ الْأَخْلَاقِ»^(۱)؛ «همانا من برای تکمیل اخلاق نیکو مبعوث گشته‌ام.»

یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین پایه‌های دعوت اسلام برای مکارم و تهذیب اخلاق، توجّه آن به تربیت و کمال نفس و عادت‌دانش بر پیروی از هدایت و ارشادی است که عقل سلیم بر حقیقت و اصلاح و فایده آن گواهی می‌دهد. تفاوت و تمایز دین اسلام با سایر ادیان و آیین‌ها در این است که مبانی اسلام بر پایه‌ی تمامی فضایل واقعی و شایسته و نه سست و بی‌اساس بوده و تشویق به ایجاد و انتشار این مبانی در میان تمامی ملت‌ها نموده و دارا بودن و آراسته‌شدن به اخلاق نیکو را بر حاکمان و دعوت‌گران و تمامی مردم در امور مربوط به اسلام و در رفتار با مسلمانان و سایر امت‌ها و حتی در برخورد با حیوانات تحت فرمان، لازم گردانیده است.^(۲)

نگاهی کلی به اوامر و نواهی اسلام، میزان توجّه و دعوت اسلام به پیشرفت افراد و ملت‌ها و اصلاح اخلاق و اعمال آنان را نشان می‌دهد. در پاراگراف بعدی، مطالبی در این زمینه بیان خواهد شد.

گفتار دوم: نگاهی به اوامر و نواهی اسلام

بررسی دستورات و ممنوعات اسلام، باعث می‌شود که به خوبی‌ها و ارزش دین اسلام پی ببری و بدانی که این آیین، دین سعادت و رستگاری است و آدابی دقیق و لطیف و رفتاری نیک و زیبا در حوزه امور فردی، خانوادگی، همسایگی، مسلمانی و امور مربوط به تمامی مردم را به انسان آموخته که باعث خوشی زندگی و سرور و شادی وی می‌شود.

وضعیت بد برخی از مسلمانان تو را به شک نیندازد و نفریبد، زیرا این حالت نتیجه تمایلات خودشان و نه برخاسته از طبیعت دینشان است.

۱- مسند احمد، شماره حدیث: ۸۹۳۹؛ آلبانی در صحیح الجامع، شماره حدیث: ۲۳۴۹، این حدیث را صحیح می‌داند.

۲- نک: أصول النّظام الإجتماعي في الإسلام، صص ۱۲۱-۱۲۳.

محاسن دین اسلام به طور واضح از طریق دقت در اوامر و نواهی آن روشن می‌گردد. در ادامه مطالبی مختصر در چندین سطر بیان می‌گردد.^(۱)

۱- برخی از دستورات اسلام

دین اسلام فرمان به دستوراتی مهم و بزرگ داده که به وسیله آن‌ها امور مدنی سامان می‌گیرد و وضعیت زندگی اصلاح می‌شود. اسلام از این لحاظ، دریایی است که عمقش دانسته نمی‌شود، هدفی است که پس از آن، آرزویی برای انسان آرزومند و خواسته‌ای برای کسی که بیشتر بخواهد، باقی نمی‌ماند.

اسلام با رساترین عبارات و قابل فهم‌ترین آن‌ها، تشویق به انجام این دستورات نموده و کسی که از اجرای آن‌ها سربلندی نماید را تهدید به عذاب کرده و انسان عامل به دستورات الهی را وعده پاداش فراوان داده است.

برخی از دستورات مهم اسلام، از این قرار است:

۱. اسلام به چیزی فرمان می‌دهد که باعث بزرگی و تفاوت تو با سایر حیوانات می‌شود و سبب می‌گردد که بنده تمایلات و شهوات نباشی و با تعظیم نکردن غیر پروردگار و فرمان نبردن از احکام غیر او، محترم و دارای جایگاهی رفیع گردی؛

۲. اسلام امر می‌کند که بدانی عضوی مفید و عامل هستی و هرگز از دیگران تقلید کوکوران نمی‌کنی و باری بر دوش مردم نیستی؛

۳. اسلام فرمان می‌دهد که عقل و اعضایت را برای آنچه آفریده شده‌اند؛ یعنی برای انجام امور مفید دینی و دنیوی به کار گیری؛

۴. اسلام دستور به توحید خالص و اعتقادی صحیح که عقل غیرش را نمی‌پذیرد و دل‌ها تنها با آن آرام می‌گیرند، می‌دهد. بنابراین عقیده‌ای که اسلام تو را فرمان به پذیرش آن داده است، باعث بزرگی و احترامت می‌شود و سبب می‌گردد که دلت احساس عزت نماید و شیرینی ایمان را به تو می‌چشاند؛

۵. اسلام فرمان می‌دهد که عیوب مردم را بپوشانی و نادیده بگیری و از مواضع تهمت دوری نمایی؛

۱- نک: تعریف عام بدین الإسلام؛ با عنوان: رسائل السلام ورسل الإسلام، یوسف دجوی، صص ۷۱-

۶. اسلام دستور می‌دهد که برای برآورده‌ساختن نیازهای مردم و رهایی‌دادن آنان از مصیبت‌ها تلاش کنی؛
۷. اسلام دستور می‌دهد که بر هر مسلمانی شروع به سلام کنی و برادر مسلمانان را در نبود وی کمک نمایی و اگر ستم کرد، وی را از این کار باز داری؛
۸. اسلام فرمان به عیادت بیماران، تشییع جنازه‌ها، زیارت قبرها و دعا برای برادران مسلمانان می‌دهد؛
۹. اسلام دستور می‌دهد که با مردم به عدالت و انصاف رفتار نمایی و آنچه برای خود می‌پسندی را برای برادر مسلمانان بپسندی؛
۱۰. اسلام فرمان به تلاش برای کسب روزی و داشتن عزت نفس و دوری از اماکن خواری و پستی می‌دهد؛
۱۱. اسلام دستور می‌دهد که با مخلوقات مهربان باشی و به آن‌ها توجه نمایی و مدارا کنی و برای فایده و جلب خوبی‌ها و دفع بدی‌ها از آن‌ها، تلاش نمایی؛
۱۲. اسلام فرمان به نیکی با والدین، صلۀ رحم، اکرام همسایه و مهربانی با حیوانات داده است؛
۱۳. اسلام دستور می‌دهد که با دوستان و فادار باشی و با همسر و فرزندان به نیکی رفتار نمایی؛
۱۴. اسلام فرمان به حیا، بردباری، سخاوت، کرم، شجاعت و حمایت از حقیقت داده است؛
۱۵. اسلام دستور به جوانمردی، وقار و حیا، دوراندیشی و پایداری و حکمت در امور می‌دهد؛
۱۶. اسلام فرمان به امانت، عدالت، وفای به عهد، خوش‌گمانی، آرامش و عجله‌نکردن در انجام امور و شتاب برای اعمال خیر داده است؛
۱۷. همچنین دستور می‌دهد که عقیف، پایدار، باشهامت و پاک و پاکیزه باشی؛
۱۸. اسلام فرمان به شکر، محبت، ترس، امید و انس الهی و توکل بر او داده است؛
و سایر مفاهیم زیبا و بزرگ.^(۱)

۲- برخی از نواهی اسلام

یکی از بزرگ‌ترین محاسن اسلام این است که نواهی‌اش انسان را از ارتکاب بدی و گرفتارشدن به عاقبت زشتِ افعال ناپسند باز می‌دارد. برخی از نواهی اسلام، از این قرار است:

۱. نهی از کفر، فسوق و نافرمانی، گناه و پیروی از تمایلات نفسانی؛
۲. نهی از تکبر، کینه، خودپسندی، حسادت و خوشحال‌شدن به گرفتاری دیگران؛
۳. نهی از بدگمانی، بدبینی، ناامیدی، بخل، سخت‌گرفتن در دادن نفقه و صدقات، اسراف و ولخرجی؛
۴. نهی از تنبلی، سستی، ترس، ضعف، بیکاری و بیهودگی، عجله، درشتخویی، بی‌شرمی، ناشکیبایی، ناتوانی، خشم، سبکسری و ناراحتی به سبب آنچه از دست رفته است؛
۵. نهی از سرکشی و سنگدلی که باعث می‌شود انسان سرکش و متکبر به فریاد مظلوم و بیچاره نرسد؛
۶. همچنین اسلام از غیبت؛ یعنی یادکردن از برادر مسلمان به گونه‌ای که ناپسند می‌داند و از سخن‌چینی؛ یعنی نقل سخن در میان مردم به قصد فساد، منع کرده است؛
۷. نهی از پُرحرفی بی‌فایده، افشای راز، مسخره‌کردن مردم و تحقیر دیگران؛
۸. نهی از دشنام و نفرین و ناسزاگویی و بر زبان آوردن سخنان زشت و صدازدن با القاب ناپسند؛
۹. نهی از نزاع و دشمنی زیاد و شوخی زشتی که منجر به بدی و گستاخی می‌شود؛
۱۰. نهی از سخنان بیهوده و بی‌ربط؛
۱۱. نهی از کتمان گواهی دادن و گواهی به دروغ و تهمت به زنان پاکدامن و دشنام‌دادن مردگان و کتمان علم؛
۱۲. نهی از بی‌خردی، فحاشی، منت گذاشتن به سبب صدقه و ناسپاسی کسی که به تو نیکی کرده است؛
۱۳. نهی از آبروریزی و نسبت‌دادن کسی به غیر پدرش، و نیز نهی از خیرخواهی نکردن و ترک امر به معروف و نهی از منکر؛

۱۴. نهی از ستم، فریب، خیانت، مکر، خلاف وعده و فتنه‌ای که مردم را مضطرب و هراسان نماید؛
۱۵. نهی از نافرمانی پدر و مادر، قطع صلۀ رحم، بی‌توجهی به فرزندان و اذیت کردن همسایه؛
۱۶. نهی از جاسوسی و پیگیری خبر به قصد شر و بررسی عیوب مردم؛
۱۷. نهی از تشبّه مردان به زنان و بالعکس و نیز نهی از افشاکردن اسرار همسر؛
۱۸. نهی از نوشیدن شراب، استعمال موادّ مخدّر و قماری که اموال را در معرض خطر قرار می‌دهد؛
۱۹. نهی از تبلیغ کالا با قسم دروغ و کاستن در کیل و وزن و انفاق مال در موارد ممنوع و حرام؛
۲۰. نهی از دزدی، غصب، خواستگاری بر روی خواستگاری برادر مسلمان و خرید بر روی خرید وی؛
۲۱. نهی از خیانت یکی از شریکان علیه دیگری و استفاده از مال عاریت به صورتی که صاحبش اجازه نداده است، تأخیر در پرداخت مزد کارگر یا ندادن مزدش پس از اینکه کار را تمام کرده است؛
۲۲. نهی از پُرخوری مضرّ؛
۲۳. نهی از قطع رابطه، کینه‌ورزی و بریدن از یکدیگر. همچنین دین اسلام فرد مسلمان را برحذر داشته از اینکه بیش از ۳ روز با برادر مسلمانش قهر نماید؛
۲۴. نهی از تنبیه کسی بدون اجازه و حکم شرعی و نیز نهی از ترساندن مردم به وسیله سلاح؛
۲۵. نهی از زنا، لواط و کشتن افرادی که الله تعالی کشتن‌شان را ممنوع و حرام گردانیده است؛
۲۶. نهی از اینکه قاضی هدیه فردی که پیش از قبول منصب قضاوت، به وی هدیه نمی‌داده است را قبول کند و نیز نهی از پذیرش مهمانی خصوصی؛
۲۷. ممنوع‌بودن پذیرش رشوه از کسی که بر حق باشد یا نباشد و نیز نهی از دادن رشوه از طرف کسی که صاحب حق باشد یا نباشد مگر فرد مستحقّی که مجبور به پرداخت رشوه شود به شرط اینکه حقّ کسی ضایع نگردد؛
۲۸. نهی از خوارساختن مظلوم با وجود قدرت بر یاری وی؛

۲۹. ممنوع بودن اطلاع فرد از خانه دیگران هرچند از یک سوراخ باشد و نیز نهی از

شنیدن سخن گروهی که دوست ندارند سخن‌شان شنیده شود؛

۳۰. نهی از هرآنچه به ساختار و نظم اجتماعی یا جان و فکر و شرف و آبرو ضرر و

زیان می‌رساند.

خلاصه‌ای از اوامر و نواهی اسلام بیان گردید و توضیح و بیان دلایل‌شان نیاز به

نگارش چندین جلد کتاب قطور دارد.^(۱)

گفتار سوم: نگاهی به اصول فضایل و مبادی اخلاق

در مباحث قبلی، مطالبی کلی درباره اصول فضایل و اخلاق بیان گردید.

در این مبحث نیز توضیحاتی - نه طولانی و نه مختصر - در این زمینه گفته خواهد

شد؛ آن هم از طریق بررسی اصول و مبادی فضایل و اخلاق و با نظر به اینکه در میان

اخلاق و فضایل رابطه تنگاتنگی برقرار است و نیز اسلام ارزش مسائل اخلاقی را بالا

برده است:

۱- صبر

سخن درباره صبر دارای شاخه‌هایی متعدّد و بی‌نهایت است؛ یعنی از لحاظ فضیلت،

انواع، جایگاه یا نتایج آن.

در این مبحث، اشارات موجود در زمینه صبر و نیز مواردی که کم‌تر مورد توجه قرار

گرفته است، بررسی می‌گردد.

آسان‌ترین تعریف صبر این است که بگوییم: صبر یعنی حفاظت نفس از چیزی که

دوست دارد یا نگهداری آن بر چیزی که نمی‌پسندد.

تعریف فوق شامل صبر بر اطاعت از الله عزّوجلّه، صبر از گناه و صبر بر تقدیرهای دردآور

الهی می‌شود.

و نیز موارد بی‌شمار دیگری که برخی از آنها در ادامه بیان خواهد شد.

بدون تردید صبر معیار و اصل فضایل است، چون ریاضت‌کشیدن به وسیله اخلاق

پسندیده - چنانچه ابن عاشور رحمّه می‌گوید - نیاز دارد که انسان نفس خویش را بر

مخالفت با تمایلات بسیاری وادار سازد و در این مخالفت، رنج و دردی وجود دارد که

۱- همان، صص ۷۵-۷۹؛ همان، صص ۴۳-۴۵.

خواهان صبر است تا اخلاق نیکو عادت و ملکه فردی شود که نفسش را وادار به این کار نموده است.^(۱)

علاوه بر این، فضایل زائیده صفات نیکوست و این صفات به فهم و درکی قوی و بازداشتن نفس از غوطه‌ور شدن در تمایلاتی که بی‌فایده یا مضر است، بر می‌گردد. بنابراین صبر ملاک و اصل فضایل به شمار می‌رود و بردباری، آموزش، تقوا، شجاعت، عدالت، عفت، کرم و امثال آن از انواع صبر هستند.

اگر دقت کنی، اصل دینداری و ایمان را نیز از موارد صبر می‌یابی، زیرا باعث مخالفت با تمایلات و خواسته‌های نفسانی است.^(۲)

فضیلت صبر بسیار قطعی و روشن است، چون نیمی از ایمان بوده و ایمان یعنی شکر و صبر. آیات بسیاری از قرآن کریم درباره صبر آمده و این ویژگی عادت و خصلتی بزرگ است که الله تعالی فرمان به آن داده و جایگاهش را بلند گردانیده و در آیات فراوانی، این صفت را بیان فرموده و صابران را توصیف نموده و آنان را به پاداشی بزرگ وعده داده است.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾ [التحل: ۱۲۷]

«و [ای پیامبر گرامی ﷺ] صبر کن و صبر تو فقط به [توفیق] الله است.»

﴿وَلَمَنْ صَبَرَ وَعَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ [السوری: ۴۳]

«و کسی که شکیبایی کند و ببخشد، قطعاً این از کارهای بزرگ [پسندیده] است [یا نشانه اراده‌ای قوی در کارهاست].»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾

[آل عمران: ۲۰۰]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صبر کنید و دیگران را به صبر و شکیبایی فراخوانید [و پایداری نمایید] و از مرزها نگهبانی کنید و از الله بترسید، شاید رستگار شوید.»

﴿وَدَثِيرِ الصَّابِرِينَ﴾ [البقرة: ۱۵۵]

«و به صبرکنندگان مژده بده.»

۱- نک: تفسیر التحریر والتنوير، ج ۱۶، ص ۴۶۰.

۲- همان، ج ۱، ص ۳۵۲.

پیامبر ﷺ در حدیثی متفق علیه می فرماید: «وَمَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرْهُ اللَّهُ، وَمَا أُعْطِيَ أَحَدٌ عَطَاءً خَيْرًا وَأَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ»^(۱)؛ «و کسی که خود را به صبر وا دارد، الله تعالی به وی توفیق صبر می دهد و برای هیچ کس بخشش [و عطائی] بهتر و وسیع تر از صبر داده نشده است.»

اگر انسان صبور باشد، شایسته است که در زندگی خویش رستگار شود و برای تمامی مسلمانان خوبی و خیر رساند و فواید فراوانی داشته باشد.

اما اگر ناشکیبا باشد، فورا ضعیف خواهد شد و فایده‌ای نخواهد داشت.

برای هر انسانی لازم است که از روی اختیار یا اجبار صبر پیشه کند، چون در معرض بسیاری از مصیبت‌های جانی بر اثر بیماری، و در معرض مشکلات مالی بر اثر نابودی و تباهی، یا سختی‌های خانوادگی و رفاقتی به سبب موت و نیز در معرض مصیبت‌های زندگی بر اثر جنگ و پیامدهای آن؛ همچون از دست دادن بسیاری از نیازهای ضروری و مرسوم قرار دارد و اگر در برابر مشکلات و از دست دادن اشخاص یا اشیای محبوب صبر نکند، قطعاً قربانی حوادث و گرفتاری‌ها خواهد شد.

وضعیت انسان با تمایلات نیز این گونه است؛ تمایلات نفسانی آدمی را فریب می دهند و از هر راهی به قصد نیرنگ، آشکار می گردند و اگر آدمی مانع صبر یا ایمان را با خود نداشته باشد، به هلاکت خواهد افتاد.

به طور خلاصه، صبر یکی از بزرگ‌ترین صفات اخلاقی و از برترین عبادات به شمار می رود و بهترین و شایسته‌ترین نوع صبر از لحاظ نتیجه و عاقبت، صبر بر اجرای اوامر الهی و ترک نواهی اوست، چون از این طریق، طاعت مخلصانه و دین صحیح و پاداش شایسته شکل می گیرد و کسی که صبر کمی بر انجام طاعت دارد، بهره‌ای از نیکی و نصیبی از اصلاح و رستگاری نمی برد.^(۲)

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۴۰۰؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۰۵۳.

۲- نک: أدب الدنیا والدین، ماوردی، ج ۱، ص ۳۶۰.

۲- عفت و پاکدامنی

جرجانی در تعریف عفت می‌گوید: «پاکدامنی شکل و حالتی برای قوه شهوانی و در میانه فجور؛ یعنی زیاده‌روی این قدرت، و خمود؛ یعنی کوتاهی و ضعف این نیروست. فرد پاکدامن کسی است که امور را براساس شریعت و جوانمردی انجام دهد.»^(۱)

ابن حزم رحمته می‌گوید: «محدوده و مرز عفت این است که چشم و اعضایت را از امور حرام باز داری. اگر چنین نشود، فساد است و خویشتن‌داری بیش از حد و دوری از آنچه الله متعال حلال گردانیده، ضعف و ناتوانی است.»^(۲)

بنابراین روشن است که پاکدامنی اصلی از اصول اخلاقی و پایه‌ای از پایه‌های جامعه به شمار می‌رود. اگر این ویژگی در جامعه‌ای منتشر و رایج گردد، افرادش از رذائل و زشتی‌ها دوری خواهند کرد و با شرم و حیا که اصل هر خیری است، آراسته خواهند شد و از فحشا، بخل، دروغ، غیبت، سخن‌چینی و خواری و تحقیر باز می‌ایستند.^(۳)

۳- عزت نفس

این ویژگی یکی از صفات بزرگ اخلاقی است و به معنای دوری از مواضع خواری، و ضد فرومایگی؛ یعنی دچار شدن انسان به خواری و پستی است. عزت نفس باعث می‌شود که انسان در چشم و دل دیگران بزرگ و محترم آید و در زمره افراد بزرگ قرار گیرد.

این صفت نیز نتایج خوبی در جامعه دارد؛ امتی که دارای عزت نفس است، افرادش بسیار مشتاقند که در کارهایشان مستقل و خودکفا باشند و اجازه نمی‌دهند که دیگران به کرامتشان خدشه وارد سازند و حقی از حقوقشان را تباه نمایند.^(۴)

۴- سخاوت

یعنی آگاهی و فهم اینکه مال ارزش دارد و نباید در خرج و انفاقش زیاده‌روی کرد و در زندگی و حیات فاضله، زمینه‌هایی برای انفاق مال و رضایت بر آن وجود دارد؛ به عبارتی دیگر، سخاوت یعنی بخشش ثروت شایسته و حلال در جای مناسب.

۱- التّعريفات، جرجانی، ص ۱۵۱.

۲- نک: الأخلاق والسير في مداواة النفوس، ابن حزم، ص ۳۲.

۳- نک: مدارج السالکین، ابن قیم، ج ۲، ص ۲۹۴.

۴- نک: رسائل الإصلاح، ج ۱، صص ۱۲۴-۱۲۶.

کسی که دستش را در پیروی از تمایلات نفسانی باز گذارد، قطعاً زیاده‌رو است و فردی که دستش را از انفاق در راه‌های خیر باز دارد، بخیل است، اما سخاوت یعنی میانه‌روی در بین این دو.

از آنجا که سخاوت بر پایه رحمت و حرص کم بر جمع‌آوری مال استوار است، همراه فضایی دیگر که از پایه‌های همت والا و از نشانه‌های آشکار آن به شمار می‌رود، است. انسان سخی در بیشتر حالات، دیگران را می‌بخشد، بردبار است و در معاملات خویش، انصاف را رعایت می‌کند و حقوق مردم را از طرف خود ادا می‌نماید، عادلانه حکم و قضاوت می‌کند و میل به رشوه ندارد و هرگز قصد نمی‌کند که حق فرد ضعیف را به قوی بدهد.

انسان سخاوتمند قطعاً متواضع است، تکبر ندارد، خودبین نیست و شجاع‌ترین و باعزت‌ترین مردم است، زیرا اگر انسان زیاد حریص به اموال دنیا باشد، شجاعت و عزت نفسش را از دست می‌دهد.

سخاوت تأثیر فراوانی در سروری و بزرگی مردم دارد. مسلمانان با حفظ دیانت، گسترش معارف، برتری اخلاق، حفاظت از آبرو، نیکنامی، پایداری در اتحاد و حمایت از سرزمینشان به درجه‌الایی از برتری و سروری می‌رسند. تمامی این مقاصد مهم و والا با اموالی که سخاوتمندان می‌بخشند، محقق می‌شود.^(۱)

۵- شجاعت

این صفت نیکو باعث عزت نفس، دوری از ظلم و ستم، ترجیح اخلاق و صفات والا و نیز بخشش و انفاق اموال مورد علاقه می‌شود.

همچنین سبب فروخوردن خشم و بردباری می‌گردد، چون انسان به وسیله قدرت و شجاعت خویش، نفس را در اختیار گرفته و آن را از خشم و شتاب باز می‌دارد.^(۲)

به همین سبب، پیامبر ﷺ شجاع مورد پسند شرع را کسی دانستند که خودش را هنگام غضب کنترل نماید؛ ایشان می‌فرمایند: «لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرَعَةِ، إِنَّمَا الشَّدِيدُ

۱- نک: الهداية الإسلامية، صص ۸۴-۹۲.

۲- نک: مدارج السالکین، ج ۳، ص ۳۹۴.

الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ»^(۱)؛

رسول الله ﷺ آن قدر از خدیجه یاد می کردند که عایشه رضی الله عنها بر وی رشک می برد و غبطه می خورد، هرچند اُمّ المؤمنین خدیجه سه سال قبل از ازدواج پیامبر ﷺ با اُمّ المؤمنین عایشه وفات کرده بود.

در صحیح بخاری و صحیح مسلم، از عایشه رضی الله عنها روایت شده که می گفت: «بر هیچ زنی، آنگونه که بر خدیجه رضی الله عنها رشک بردم، غبطه نخوردم، زیرا پیامبر ﷺ بسیار از وی یاد می کردند.

اُمّ المؤمنین عایشه می گوید: رسول الله ﷺ سه سال پس از وفات خدیجه رضی الله عنها، مرا به ازدواج خویش درآوردند و پروردگار به جبرئیل علیه السلام فرمان داد که خدیجه را به خانه‌ای بهشتی و ساخته شده از نی بشارت بده.»^(۱)

در این دو کتاب، از قول عایشه چنین نقل شده است: «بر هیچ زنی، آنگونه که بر خدیجه غبطه خوردم، رشک نبرم درحالی که وی را ندیده‌ام، اما پیامبر ﷺ بسیار از وی یاد می کردند و بسا اوقات، گوسفندی ذبح نموده و آن را تقسیم کرده و به دوستان خدیجه رضی الله عنها می فرستادند. و بسا اوقات به ایشان می گفتم: گویی که در دنیا زن دیگری غیر از خدیجه نبوده است؟! اما رسول الله ﷺ می فرمودند: «إِنهَا كَانَتْ، وَكَانَتْ، وَكَانَ لِي مِنْهَا وَلَدٌ»^(۲)؛ «قطعاً او چنین و چنان بود و من از او فرزندی داشته [و دارم].»

همچنین در صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده که اُمّ المؤمنین عایشه می گفت: «هاله دختر خویلد؛ خواهر اُمّ المؤمنین خدیجه از رسول الله ﷺ اجازه خواست و ایشان اجازه خواستن خدیجه را به یاد آوردند [چون صدایش شبیه صدای خدیجه بود] و از خوشحالی [یا بر اثر غم و اندوه فراق او] تکان خورده و فرمودند: «اللَّهُمَّ هَالَةَ»؛ «الله کُند که هاله باشد [یا اینکه این هاله است].» اُمّ المؤمنین عایشه می گوید: من رشک بردم و ...»^(۳)

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۸۱۷؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۴۳۵.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۸۱۸؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۴۳۵.

۳- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۸۲۱؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۴۳۷.

مختصری از اصول اخلاق در دین اسلام بیان گردید و توضیح این مطالب در بسیاری از متون قرآن و سنت و کتاب‌های تفسیری و شروح حدیثی آمده است.

مبحث ششم:

دوستی و مصاحبت در اسلام و رابطه مسلمانان با دیگران

۱- دوستی و مصاحبت در اسلام

دوستی رابطه‌ای با ارزش و پُر فایده و بسیار شیرین است. اسلام با وجود گستردگی و قوانین حکیمانه‌اش، از موضوع رفاقت و همنشینی غافل نشده است.

بلکه به رفاقت شایسته توجه نموده و دیگران را تشویق به آن کرده و شروطی که ضامن بقا و ایجاد نتایج مفیدش خواهد بود را تعیین نموده است.

در ادامه، مواردی از اهتمام و توجه اسلام به این مسأله بیان می‌گردد:

۱. اسلام تشویق نموده که فرد مسلمان آنچه برای خود می‌پسندد را برای برادر

مسلمانش بخواهد و این ویژگی را نشانه ایمان و کمال آن می‌داند.

پیامبر ﷺ فرمودند: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ»^(۱)؛ «هریک

از شما زمانی ایمان دارد که آنچه برای خود می‌پسندد را برای برادرش بیسندد.»

۲. اسلام می‌پسندد که فرد مسلمان برادر مسلمانش را بر خود ترجیح دهد هر چند

خودش نیاز شدیدی داشته باشد. بهترین کاری که انسان می‌تواند در حق

دوستش انجام دهد، همین است.

الله ﷻ در سیاق توصیف انصار ﷺ می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحِّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹]

«و [نیز برای] کسانی که پیش از آنان در دیار خود [مدینه؛ دارالاسلام] جای گرفتند و [نیز] ایمان آورده بودند، کسانی را که به سویشان هجرت کنند، دوست می‌دارند و در دل‌های خود از آنچه [به مهاجران] داده شده، احساس حسد [و نیاز] نمی‌کنند و آنان را بر خود مقدم می‌دارند، هر چند خودشان نیازمند باشند. و کسانی که از بخل [و حرص] نفس خویش بازداشته شده‌اند؛ پس آنان همان رستگاران هستند.»

شیخ عبدالرحمان سعدی در تفسیر آیه فوق می‌گوید: «یکی از اوصاف انصار که باعث برتری آنان بر دیگران شد، ایثار؛ یعنی کامل‌ترین نوع بخشش بود. ایثار یعنی بخشش اموال و سایر امور مورد پسند نفس به دیگران با وجود نیاز شدید و حتی با وجود ضرر و حاجت فراوان.

این کار فقط از اخلاقی پاک و محبت الله تعالی که مقدم بر تمایلات و خواسته‌های نفسانی است، بر می‌خیزد.

ماجرای آن فرد انصاری که آیه مذکور درباره او نازل شد، از همین نوع است؛ همان فردی که غذای خود و فرزندانش را به مهمان داد و خودشان شب را در حالت گرسنگی سپری کردند.

ایثار برخلاف اثره [خودخواهی] است. ایثار ستوده شده، ولی خودخواهی مورد نکوهش است، چون نشانه بخل بوده و کسی که ایثار به وی بخشیده شود، قطعاً از بخل نفسش محفوظ می‌ماند:

﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹]

«و کسانی که از بخل [و حرص] نفس خویش بازداشته شده‌اند؛ پس آنان همان رستگاران هستند.»^(۱)

۳. دین اسلام مردم را به همراهی و دوستی با همنشین صالح تشویق نموده و از همنشین بد و نزدیک شدن به او برحذر داشته است. پیامبر ﷺ این مطلب را به بهترین صورت بیان نموده و فرمودند: «مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ وَالسَّوِّءِ، كَحَامِلِ الْمِسْكِ وَنَافِخِ الْكَيْبِرِ، فَحَامِلُ الْمِسْكِ: إِمَّا أَنْ يُحْدِثَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً، وَنَافِخُ الْكَيْبِرِ: إِمَّا أَنْ يُحْرِقَ ثِيَابَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ رِيحًا خَبِيثَةً»^(۲)؛ «مثل همنشین صالح و همنشین بد، مانند دارنده مشک و دمنده دم آهنگری است که دارنده مشک یا برایت مشک می‌دهد یا از وی خریداری می‌کنی و یا از او بوی خوشی را می‌بایی. و دمنده دم آهنگری یا لباس را می‌سوزاند و یا از او بوی بد به مشامت می‌رسد.»

۱- تفسیر السعدی، ص ۸۵.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۵۵۳۴، ۲۱۰۱ و ۲۳۷؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۸۷۶.

۴. بیان شده که رفاقت شایسته و نیک پس از مرگ نیز باقی می‌ماند: در قیامت که هر فردی از دوست خویش دوری و بیزاری می‌جوید، دوستی مؤمنان بانقوا در آن روز سخت، باقی می‌ماند.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ [الزخرف: ۶۷]

«دوستان در آن روز [قیامت]، دشمن یکدیگرند مگر پرهیزگاران.»

دوستانی که بر کفر و دروغ و نافرمانی جمع شده‌اند، در آن روز دشمن یکدیگر می‌شوند، چون دوستی و همنشینی آنان در دنیا، برای غیر الله بوده و در روز قیامت، تبدیل به دشمنی می‌شود.

اما محبت و دوستی پرهیزگاران همچون دوام ذاتی که محبت‌شان برای رضای او بوده است، ادامه می‌یابد.^(۱)

۵. صداقت خالصانه دارای پاداش بسیاری است: پیامبر ﷺ فرمودند: «سَبَعَةٌ يُظِلُّهُمْ

اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ»؛ «الله متعال هفت گروه را روزی که هیچ

سایه‌ای جز سایه [عرش] او وجود ندارد، در زیر سایه [عرش] خویش جای

می‌دهد.»؛ از جمله: «رَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ»^(۲)؛ «دو

مسلمانی که برای خوشنودی الله با یکدیگر دوست باشند و براساس آن، باهم

جمع یا از یکدیگر جدا شوند.»

بخشی از دیدگاه اسلام درباره دوستی بیان گردید.

۲- ارتباط مسلمان با غیر مسلمان

ارتباط مسلمان با کافران و مشرکان براساس احسان، نیکی، انعام، عدالت و خواستن

خیر و هدایت برای آنان است.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَنْ

تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ [الممتحنة: ۸]

۱- نک: تفسیر السَّعْدِي، ص ۷۶۹.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۶۰ و ۱۴۲۳؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۰۳۱.

«الله ﷻ شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در [امر] دین با شما نجنگیده‌اند و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، نهی نمی‌کند. بدون تردید الله تعالی عدالت‌پیشگان را دوست دارد.»

عبدالرحمان سعدی رحمته در تفسیر این آیه می‌گوید: «یعنی الله تعالی شما را از نیکی و ارتباط و جبران خوبی و عدالت در حق مشرکان خویشاوند و بیگانه منع نمی‌کند اگر آنان علیه دین شما نجنگیدند و شما را از سرزمین‌تان بیرون نکردند. بنابراین بر شما گناهی نیست که با آنان ارتباط برقرار نموده و نیکی کنید، زیرا ارتباط و نیکی در این حالت منجر به گرفتاری و فساد نمی‌گردد.»^(۱)

صحابی بزرگوار؛ عبدالله بن عمرو بن عاص رضی همین معنا را فهمیده بود که پس از ذبح گوسفندی، سه مرتبه گفت: آیا قسمتی از آن را برای همسایه یهودی‌مان دادید؟ سپس گفت که از پیامبر صلی چنین شنیدم: «مَا زَالَ جِبْرِيلُ يُوصِيَنِي بِالْحَارِ، حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورَثُهُ»^(۲)؛ «جبرئیل علیه آن قدر درباره همسایه به من سفارش کرد که گمان کردم همسایه از همسایه ارث خواهد برد.»

این صحابی بزرگوار با توجه به حدیث مذکور دانست که رفتار نیک با همسایه شامل مسلمان و کافر می‌شود.

در سایه همین بیان قرآنی، اهل کتاب در کنار مسلمانان زندگی کردند و خود آنان و آبرو و اموال‌شان در امنیت کامل بودند. و بلکه رفتار و عدالتی که در میان خویشاوندان و هم‌کیشان و ملت خود نیافته بودند را از مسلمانان دیدند.

زمانی که این رفتار پسندیده و عدالت و اخلاق مسلمانان را دیدند، به دین اسلام علاقمند شدند و از روی میل و یقین اسلام را پذیرفتند.

۱- نک: تفسیر السعدی، ص ۸۵۷۶.

۲- مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۰؛ بخاری در الأدب المفرد، شماره حدیث: ۱۰۵؛ ابوداود، شماره حدیث: ۵۱۱۲؛ سنن ترمذی، شماره حدیث: ۹۴۳. ترمذی رحمته این روایت را حسن و غریب می‌داند.

برخورد و رفتار پیامبر ﷺ با تمامی گروه‌های غیرمسلمان، این مفهوم را کاملاً روشن می‌سازد، که اکنون بخشی از سیره نبوی در این زمینه بیان می‌گردد تا بدین وسیله، قسمتی از بخشش و عدالت اسلام آشکار گردد.

(۱) تعامل با گروه منافقان

کسانی که به ظاهر مسلمان، ولی در باطن کافر بودند. رسول الله ﷺ با این افراد، رفتاری همچون رفتار خود با مسلمانان داشتند؛ از لحاظ مهربانی، نرمی، احسان و بخشش بدی و پاسخ‌دادن آن با نیکی. پیامبر ﷺ براساس ظاهرشان با آنان رفتار می‌نمودند بدون اینکه باطن‌شان را بررسی کنند تا از اسرار و مقاصدشان آگاه شوند.

اتفاقات زیادی دلالت بر این مطلب دارند که بارزترین آن‌ها برخورد و رفتار بزرگ پیامبر ﷺ با رئیس منافقان؛ عبدالله بن ابی بن سلول بود که رسول الله ﷺ را به شدت اذیت و آزار رساند؛ این فرد به خانواده پیامبر ﷺ تهمت زد؛ یعنی همان ماجرای افک که گناه اصلی و بزرگ را او به دوش کشید و آن سخن زشت را علیه اُمّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها منتشر ساخت.

همچنین این منافق در روز غزوه احد، با افرادی که از وی پیروی کردند، از رفتن به جنگ سر باز زد و در سخت‌ترین شرایط، رسول الله ﷺ را تنها گذاشت، و الله تعالی می‌فرماید که این فرد گفت:

﴿لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾ [المنافقون: ۸]

«اگر به مدینه بازگردیم، یقیناً صاحبان عزت، ذلیلان را از آنجا بیرون می‌کنند.»

عبدالله بن ابی بن سلول در مواقع بسیاری علیه پیامبر ﷺ و اسلام، دشمنی ورزید. این فرد منافق زمانی که وفات کرد، پسرش از پیامبر ﷺ خواست تا پیراهن خویش را بدهند که وی را در آن کفن کنند به امید آنکه پاک شود و رسول الله ﷺ نیز پیراهنش را به عنوان کفن برای بزرگ منافقان دادند!!!

آیا کاری جوانمردانه‌تر و بخشنده‌تر از این دیده‌ای؟! و آیا به همین اندازه اکتفا شد؟! نه، بلکه پیامبر ﷺ به تشییع جنازه وی حاضر شده و قصد داشتند که بر او نماز بخوانند، اما سیدنا عمر رضی الله عنه برخاست و گفت: آیا می‌خواهی بر ابن ابی که فلان روز و فلان روز، چنین و چنان گفت، نماز بخوانید؟! عمر فاروق سخنان عبدالله بن ابی را

برای پیامبر ﷺ برمی‌شمرد، ولی ایشان خندیده و فرمودند: «أَخْرَجَنِي يَا عُمَرُ!»، «ای عمر! از [جلوی] من کنار برو [واعتراض نکن].»

وقتی سیدنا عمر ادامه داد، پیامبر ﷺ فرمودند: «إِنِّي خَيْرْتُ فَأَخْرَجْتُ، لَوْ أَعْلَمُ أَنِّي إِنْ زِدْتُ عَلَى السَّبْعِينَ يُغْفَرُ لَهُ لَزِدْتُ عَلَيْهَا»، «به من حق انتخاب داده شد و انتخاب کردم، اگر بدانم در صورتی که بیش از هفتاد بار برایش طلب آمرزش کنم، بخشیده می‌شود، قطعاً بر آن خواهم افزود.»

این سخن اشاره به قول الله تعالی درباره منافقان دارد که فرمود:

﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۸۰]

«[ای پیامبر ﷺ!] برای آنان آمرزش بخواه یا برایشان آمرزش نخواه.»

وقتی رسول الله ﷺ مخیر شدند که آمرزش بخواهند یا نخواهند، سرشت مهربان ایشان باعث شد که برای دشمنان خویش درخواست عفو و مغفرت نمایند.

عمر فاروق رضی الله عنه در پایان حدیث می‌گوید: «رسول الله ﷺ بر وی نماز خوانده و سپس رفتند و طولی نکشید که این دو آیه از سوره «براءه» [توبه] نازل شد:

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ ۗ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

وَمَا تُوُوا وَهُمْ فَلَسِقُونَ﴾ [التوبة: ۸۴]

«و هرگز بر هیچ‌یک از آنان که مرده است، نماز نخوان و بر [کنار] قبرش نیست، بدون تردید آنان به الله و رسولش کافر شدند و درحالی که فاسق [و نافرمان] بودند، مردند.»

همچنین می‌گوید: در آن روز، من از جرأت‌م بر پیامبر ﷺ تعجب کردم و الله و پیامبرش داناترند.»^(۱)

رفتار رسول الله ﷺ با رئیس منافقان این‌گونه بود، پس با افراد پایین‌تر از او چگونه بوده است؟!

۲) گروه مخالف و هم‌پیمان

پیامبر ﷺ امید به هدایت آنان داشتند، به زیبایی و نیکی با این گروه رفتار می‌کردند، عدالت را در حقّشان رعایت می‌نمودند و حقّ هیچ‌یک از آنان را ضایع نمی‌کردند و براساس آیه زیر رفتار می‌نمودند:

﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتُلُوا فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ [الممتحنة: ۸]

«اللهم ﷺ شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در [امر] دین با شما نجنگیده‌اند و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، نهی نمی‌کند. همانا الله متعال عدالت‌پیشگان را دوست دارد.»

نمونه‌های زیادی در این زمینه وجود دارد؛ مثلاً در صحیح بخاری، از انس ﷺ چنین روایت شده است: «برده‌ای یهودی که خادم پیامبر ﷺ بود، بیمار شد و رسول الله ﷺ به عیادتش رفته و کنار سرش نشستند و به او فرمودند: «أَسْلِمَ»؛ «مسلمان شو!» او به پدرش که در کنار وی نشسته بود، نگاه کرد و پدرش گفت: از ابوالقاسم اطاعت کن. بنابراین مسلمان شد و پیامبر ﷺ درحالی از آنجا رفتند که می‌فرمودند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْقَذَهُ مِنَ النَّارِ»^(۱)؛ «تمامی ستایش‌ها از آن پروردگاری است که او را از آتش [دوزخ] نجات داد.»

خوشرفتاری پیامبر ﷺ با مخالفان هم‌پیمان یا کسانی که راضی به زندگی در زیر پرچم اسلام شدند، از روشن‌ترین شواهد و دلایل بر بخشش و خوبی این دین حنیف و بنای آن بر توجه به دو قانون آزادی و برپاداشتن صلح است. پرچم اسلام می‌تواند بر سر امّت‌های متفاوت از لحاظ اعتقاد و منافع و جنبه‌های متفاوت زندگی، برافراشته شود.

امیران و حاکمان عادل اسلام در رفتار با ذمی‌ها چنین روشی را در پیش گرفتند؛ آنان جانشینان خود را سفارش به اجرای عدالت؛ بویژه در حقّ ذمی‌ها می‌کردند. بهترین نمونه نامه سیدنا عمر فاروق به عمرو بن عاص ﷺ که در آن زمان والی مصر بود، است.

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۳۵۶.

در بخشی از این نامه چنین آمده است: «ذمی‌ها و هم‌پیمانان نیز با تو هستند و رسول الله ﷺ درباره آنان سفارش کردند.»^(۱)

همچنین آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «مَنْ ظَلَمَ مُعَاهِدًا أَوْ كَلَّفَهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ، فَأَنَا خَصْمُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^(۲)؛ «کسی که به فرد هم‌پیمان ستم نماید یا او را به بیش از توانش مکلف سازد، [بداند که] من در روز قیامت دشمنش هستم.»

ای عمرو! برحذر باش از اینکه رسول الله ﷺ دشمن تو باشند، چون هرکس با ایشان دشمنی نماید، قطعاً شکست می‌خورد.»^(۳)

یکی دیگر از احادیث ثابت در موضوع مورد بحث، این سخن پیامبر ﷺ است که فرمودند: «مَنْ قَدَفَ ذِمِّيًّا حَدًّا لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِسِيْطِ مِنْ نَارٍ»^(۴)؛ «کسی که بر فردی ذمی تهمت زند، در روز قیامت، با شلاق از آتش، حد [و شلاق] زده می‌شود.»

به ارزش و جایگاه عهد و پیمان از دیدگاه اسلام، دقت کنید و آن را با پیمان‌های برخی از قدرتمندان مقایسه نمایید که برای احترام به حقوق مسلمانان تعیین می‌شود، اما زمانی که فرد مسلمان را در اختیار می‌گیرند، باکی ندارند از اینکه با جان‌شان بازی کنند و اموال‌شان را غارت نمایند و تلاش می‌کنند که آنان را از ایمانشان برگردانند و با وجود این، بر کسانی که آنان را دشمن بشریت و گیرنده روح آزادی می‌نامند، خشم می‌گیرند.

۱- کنز العمال، هندی، شماره حدیث: ۱۴۳۰۴؛ این روایت در کتاب جامع الأحادیث سیوطی - با سند عمر بن خطاب رضی الله عنه - ج ۲۸، ص ۲۱۱ نیز موجود است.

۲- ابوداود در سنن خود، شماره حدیث: ۳۰۵۲، روایت مذکور را این‌گونه آورده است: «أَلَا مَنْ ظَلَمَ مُعَاهِدًا، أَوْ انْتَقَصَهُ، أَوْ كَلَّفَهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ، أَوْ أَخَذَ مِنْهُ شَيْئًا بَغَيْرِ طَيْبِ نَفْسٍ، فَأَنَا حَاجِبُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ «آگاه باشید که هرکس بر فردی هم‌پیمان ستم نماید یا از حق وی بکاهد یا او را به فراتر از توانش مکلف سازد یا بدون رضایتش چیزی از وی بگیرد، قطعاً من در روز قیامت دشمن او هستم.»

۳- نک: کنز العمال، شماره حدیث: ۱۴۳۰۴؛ سنن ابی داود، شماره حدیث: ۳۰۵۲.

۴- المعجم الکبیر، طبرانی، شماره حدیث: ۱۳۵.

فقیهان اسلامی از توجّه صاحب شرع به ذمّی‌ها و احترام به حقوقشان آگاه بوده‌اند و براساس اصولش، احکامی را استنباط کرده‌اند که مسلمان را با غیرمسلمان یکسان می‌داند.

از جمله اینکه فرد مسلمان می‌تواند چیزی از اموالش را برای ذمّی‌های غیرمسلمان وصیّت یا وقف نماید و این وصیّت یا وقف امری قابل اجرا و حتمی است.

پیامبر ﷺ فرمودند: «لَا يَبِيعُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَلَا يَخْتِطُبُ بَعْضُكُمْ عَلَى خِطْبَةِ بَعْضٍ»^(۱)؛ «هیچ یک از شما بر خرید کسی دیگر، خرید نکند و کسی از شما بر خواستگاری فرد دیگری، خواستگاری ننماید.»

بر اساس حدیث فوق، فقیهان گفته‌اند که خرید بر خرید غیرمسلمانی که در عهد و ذمّه اسلام است نیز همین حکم را دارد.

همچنین خواستگاری بر خواستگاری او که هر دو مورد حرام و ممنوع به شمار می‌رود.

فقیهان وقتی آداب معاشرت را بیان می‌کنند، بر حقوق اهل ذمّه نیز تأکید دارند و تشویق به مهربانی و تحمّل اذیّت بودن در کنار آنان و حفاظت از جان و اموال‌شان در غیاب آنان و نیز دفاع از این افراد در برابر کسانی که قصد آزارشان را دارند، می‌کنند.^(۲)

شهاب الدّین قرافی رحمته الله در کتاب «الفروق» می‌گوید: «پیمان ذمّه [ضمانت] حقوقی را بر ما واجب می‌گرداند، زیرا آنان در عهد و حفاظت ما و در پناه الله تعالی و رسول الله ﷺ و اسلام قرار می‌گیرند و هرکس که بر آنان ستم نماید هرچند با یک سخن ناپسند یا بردن آبروی کسی از آنان یا با نوعی از انواع آزار و اذیّت باشد و یا دیگران را بر این امور کمک نماید، قطعاً عهد و پیمان الله و پیامبر ﷺ و اسلام را نقض کرده است.

ابن حزم رحمته الله نیز در «مراتب الإجماع» چنین آورده است: «اگر افرادی در ذمّه اسلام باشند و دشمنان برای دسترسی به آنان، به سوی سرزمین و شهر ما بیایند، باید که با

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۴۱۲.

۲- نک: رسائل الإصلاح، محمّد خضر حسین، صص ۱۲۰-۱۲۲؛ محمّد رسول الله وخاتم النبیین،

وسیله و سلاح برای نبرد با آنان بیرون شویم و در این راه، جانمان را فدا کنیم تا از کسانی که در ذمه الله تعالی و پیامبر ﷺ هستند، دفاع نماییم، چون تحویل دادن و تسلیم آنان، به معنای بی‌توجهی به عقد و پیمان ذمه است.»^(۱)

۳) گروه مخالف و محارب

رسول الله ﷺ با دوراندیشی و رعایت امنیت و حفاظت، با این افراد رفتار می‌کردند و با شیوه‌ای که بهتر و عادلانه‌تر بود، با آنان برخورد می‌نمودند؛ اگر امکان نر می و مهربانی می‌بود، با آنان مهربان بودند، اما در صورتی که طغیان و سرکشی می‌کردند و مهربانی پیامبر ﷺ نافرمانی و گردنکشی آنان را بیشتر می‌کرد، رسول الله ﷺ در برابرشان کاملاً مصمم و دوراندیش و استوار بودند.^(۲)

۱- الفروق، قرافی، ج ۳، ص ۱۴؛ همچنین نک: أهل الذمة والولايات العامة في الفقه الإسلامي، نمر محمد خلیل نمر، صص ۱۲۷-۱۶۱؛ أهل الذمة في الحضارة الإسلامية، حسن میمی، صص ۱۰۱-۱۰۵؛ حقوق غیر المسلمین في الدولة الإسلامية، علی بن عبدالرحمان طیار.

۲- نک: محمد رسول الله وخاتم النبیین، ص ۱۰۳.

بخش چهارم: نظام خانوادگی در اسلام

مبحث اول: جایگاه زن در اسلام؛

مبحث دوم: ازدواج در اسلام؛

مبحث سوم: کودک از دیدگاه اسلام؛

مبحث چهارم: نیکی به والدین و جایگاه پدر و مادر؛

مبحث پنجم: حقوق و تکالیف فرزندان از دیدگاه اسلام؛

مقدمه

خانه نخستین مدرسهٔ فرزندان به شمار می‌رود و در خانواده‌های خوب و متدین که براساس محبت، مهربانی، ایثار، همکاری و تقوا استوارند، مردان و زنان و بزرگان و رهبران این امت پرورش می‌یابند.

در این خانواده‌ها، حقوق رعایت می‌شود، خوبی‌ها و احترام حفظ می‌گردد و سعادت و رستگاری گسترش می‌یابد.

اسلام توجه زیادی به خانوادهٔ مسلمان کرده و حقوقی را برای همسررداری تعیین نموده که آن را در الفتی صادقانه و زندگی مورد پسندی قرار می‌دهد و تمامی حقوق والدین و فرزندان را مشخص کرده و بر دوش هریک از افراد خانوادهٔ مسلمان، امانتی گذاشته که در حضور پروردگار جهانیان دربارهٔ آن سؤال خواهد شد. در مباحث پیش رو، مطالبی دربارهٔ نظام خانوادگی در اسلام بیان می‌گردد.

مبحث اول:

جایگاه زن در اسلام

گفتار اول: بزرگداشت زن در اسلام

بدون تردید اسلام مقام زن را والا گردانیده و هیچ آیینی همچون دین اسلام وی را گرامی نداشته است. از دیدگاه اسلام، زنان مکمل مردان هستند و بهترین مردم کسی است که با خانواده‌اش خوب باشد. دختر مسلمان در دوران کودکی حق شیرخوارگی و توجه و تربیت خوب دارد و همزمان، خنکی چشمان و جگرگوشه پدر و مادر و برادرانش است.

زمانی که بزرگ شود هم مورد احترام و اکرام است و تحت حمایت سرپرست خویش قرار دارد و او به خوبی از وی محافظت می‌کند و نمی‌گذارد که دستی به قصد بدی و زبانی به هدف آزار و چشمی به منظور خیانت، به سمت او دراز شود.

ازدواجش نیز به فرمان الهی و عهد و پیمان استوار اوست و در خانه شوهر، بسیار محترم و تحت حمایت است و باید که شوهرش به وی اکرام و احسان نماید و آزار و اذیت را از او دور سازد.

وقتی مادر شود، نیکی به او همراه حق الله و نافرمانی و بدی به وی مانند شرک به الله ﷻ و فساد در زمین است.

اگر خواهر باشد، باید مرد مسلمان با او ارتباط داشته و وی را اکرام نماید و از او حفاظت کند.

اگر خاله شود، نیکی و ارتباط با او، حکم نیکی و ارتباط با مادر را دارد.

اگر مادربزرگ یا سالخورده شود، ارزش وی در نزد فرزندان، نوه‌ها و تمامی خویشاوندان زیاد می‌گردد و نباید که درخواستش رد شود و نظر و فکرش مورد ایراد قرار گیرد.

اگر خویشاوند یا همسایه انسان نباشد، به طور کل لازم است که فرد مسلمان از وی حفاظت نماید و از لغزش‌هایش چشم‌پوشی کند و ...^(۱)

۱- نک: أحكام القرآن، ابن العربی، ج ۱، ص ۲۵۳؛ مجموع الفتاوی، ابن تیمیّه، صص ۲۹ و ۳۲؛ زاد المعاد، ابن قیم، ج ۲، ص ۳۰۲؛ بدائع الفوائد، ج ۳، صص ۱۵۱-۱۵۲؛ بدائع الصنائع، ج ۴، ص ۲۳؛ أضواء البیان، شنقیطی، ج ۳، صص ۴۱۵-۴۲۳؛ أحكام الزّواج، اشقر، صص ۴۳ و ۴۹.

جوامع مسلمان همواره این حقوق را به طور شایسته رعایت نموده‌اند، به گونه‌ای که باعث ارزش و اعتبار زن شده است، اما در هیچ‌یک از جوامع غیرمسلمان چنین موردی به چشم نمی‌خورد.

از دیدگاه اسلام، زن حَقِّ مالکیت، اجاره، فروش، خرید و سایر معاملات، و نیز حَقِّ تعلیم و تعلّمی که مخالف دینش نباشد را دارد و حتّی فراگیری برخی از علوم برای زن و مرد فرض عین بوده و تارک آن گنهکار می‌شود.

زنان با مردان در دارابودن حقوق یکسانند مگر در برخی حقوق و احکام که مختصّ و مناسب هریک از آنان بوده، و در جای مناسب به صورت مفصّل بیان می‌گردد.^(۱)

یکی دیگر از خوبی‌های اسلام برای زن این است که وی را فرمان داده تا آنچه باعث حفاظت خودش و کرامتش می‌شود و وی را از شرّ زبان‌های ناسزاگو و چشمان خائن و دستان حمله‌ور محفوظ می‌دارد را رعایت نماید؛ یعنی او را فرمان به داشتن حجاب و پوشش و دوری از خودآرایی و آمیزش با مردان بیگانه و نامحرم و هرآنچه منجر به فساد و فتنه‌اش می‌شود، داده است.

همچنین به شوهر دستور داده تا نفقهٔ زن را بپردازد و به نیکی با وی رفتار نماید و از ستم و بدی به زن پرهیز کند.^(۲)

علاوه بر این، برای زن و شوهر جایز دانسته که در صورت عدم توافق و ناتوانی در ساختن یک زندگی خوش و سعادت‌مند، از یکدیگر جدا شوند. در این حالت، شوهر می‌تواند پس از شکست تمامی تلاش‌ها برای اصلاح و آشتی و زمانی که زندگی آنان تبدیل به جهنّم طاقت‌فرسا شود، زن را طلاق دهد.

همچنین زن می‌تواند از شوهری که ظالم و بدرفتار است، جدا شود؛ او می‌تواند در عوض چیزی که شوهر راضی می‌شود و پرداخت مالی یا با صلح بر چیزی معین، از شوهرش جدا گردد.^(۳)

۱- نک: نیل الأوطار، شوکانی، ج ۶، ص ۴۱۸.

۲- نک: المغنی، ابن قدامه، ج ۱۱، ص ۳۴۷؛ المبسوط، سرخسی، ج ۵، ص ۱۸۰؛ بدایة المجتهد، ابن رشد، ج ۲، ص ۵۳؛ حاشیة ابن عابدین، ج ۳، ص ۵۷۲.

۳- نک: مجموع الفتاوی، صص ۳۲، ۷۴ و ۲۸۱؛ نداء للجنس اللطیف، محمّد رشید رضا، صص ۴۴-۵۰؛ الطلاق والعدّة بین التّشريع والواقع، محمود بزّال، صص ۲۶-۲۷.

آنچه مطالب موجود در سطور قبلی را تأیید می‌نماید، متون فراوانی است که دربارهٔ زن و ارزش والایش بیان شده است؛ فرقی نمی‌کند که این زن، مادر، همسر، خواهر یا ... باشد.

در دو گفتار پیش رو، این دلایل و متون بیان خواهد شد.

گفتار دوم: آیاتی از قرآن کریم دربارهٔ مقام زن

قرآن مجید جایگاه زن را والا گردانیده و مطالب بسیاری را در مورد زن و مقام و حقوق وی آورده و حتی یک سوره از سوره‌های طوال، با عنوان «نساء» نام گرفته است. اکنون برخی از آیات قرآنی مربوط به مقام زن بیان می‌گردد:

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [النساء: ۳۶]

«و الله ﷻ را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر نیکی کنید.»

﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ

إِحْسَانًا﴾ [الأنعام: ۱۵۱]

«بگو: بیایید آنچه پروردگارتان بر شما حرام کرده است را برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک او قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید.»

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾ [الإسراء: ۲۳-۲۴]

«و پروردگارت [چنین] مقرر داشته است که: فقط او را بپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنان، نزد تو به سن پیری رسند، [حتی] به آنان [کلمه] آف [کم‌ترین کلمه رنج‌آور را] نگو و بر [سر] والدین فریاد نزن و با نیکی [و بزرگواری] با آنان سخن بگو و از روی مهربانی بال فروتنی [و خاکساری] برایشان فرود آور و بگو: پروردگارا! به آنان رحمت کن، همان‌گونه که مرا در کودکی پرورش دادند.»

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصْلُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي

وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ﴾ [لقمان: ۱۴]

«و به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم. مادرش او را با ناتوانی روی ناتوانی حمل کرد، و از شیر بازگرفتنش در دو سال است. [آری، سفارش کردیم] که برای من و برای پدر و مادرت شکر به جای آور که بازگشت [همه شما] به سوی من است.»

﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾

[البقرة: ۲۲۸]

«و برای زنان حقوق شایسته‌ای است همانند [حقوق و وظایفی] که بر عهده‌شان است. و مردان بر آنان برتری دارند، و الله تعالی توانمند حکیم است.»

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ آتِفُوا رَبُّكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ۱]

«ای مردم! از پروردگارتان بترسید؛ آن ذاتی که شما را از یک تن آفرید و همسرش را [نیز] از او خلق کرد و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، و از پروردگاری که به [نام] او از همدیگر درخواست می‌کنید، و [همچنین] از [گسستن] پیوند خویشاوندی پرهیزید. بدون تردید الله تعالی همواره بر شما مراقب [و نگهبان] است.»

﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا﴾ [النساء: ۷]

«برای مردان، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان [از خود] بر جای گذاشته‌اند، سهمی است، و برای زنان [نیز] از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان بر جای گذاشته‌اند، سهمی است؛ خواه آن [مال] کم باشد یا زیاد. این بهره و سهمی فرض و تعیین شده است.»

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَنِتَاتٌ حَفِظَتْ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ﴾ [النساء: ۳۴]

«مردان بر زنان سرپرست و نگهبانند، به سبب آنکه الله تعالی برخی از آنان را بر برخی دیگر برتری داده و [نیز] بدین علت که از اموالشان خرج می‌کنند. پس زنان صالح، فرمانبردارند [و] به پاس آنچه الله [برای آنان] حفظ کرده، [اسرار و حقوق شوهران خود] را در غیبت [آنان] حفظ می‌کنند.»

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَنَاتِ وَالْقَنَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَلِيعِينَ وَالْخَلِيعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ

وَالصَّامِينَ وَالصَّامِتِ وَالْحَفِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا
وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿[الأحزاب: ۳۵]

«همانا مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان مؤمن و زنان مؤمن، مردان فرمانبردار و زنان فرمانبردار، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و زنان صابر، مردان باخشوع و زنان باخشوع، مردان صدقه‌دهنده و زنان صدقه‌دهنده، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردانی که شرمگاه خود را حفظ می‌کنند و زنانی که شرمگاه خود را حفظ می‌کنند و مردانی که الله را بسیار یاد می‌کنند و زنانی که الله را بسیار یاد می‌کنند؛ الله متعال برای [همه] آنان آمرزش و پاداش عظیمی آماده کرده است.»

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۵۸]

«و کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را بدون هیچ گناهی که مرتکب شده باشند، آزار می‌دهند، قطعاً [بار] بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده‌اند.»

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [الروم: ۲۱]

«و از نشانه‌های او [این] است که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا به وسیله آنان آرام گیرید و در میانتان مودت و رحمت قرار داد. همانا در این [امر] نشانه‌هایی برای گروهی که تفکر می‌کنند، وجود دارد.»

﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ﴾ [التحل: ۷۲]

«و الله ﷻ برای شما از [جنس] خودتان همسرانی قرار داد و از همسرانتان برای شما فرزندان و نوادگان پدید آورد. و از پاکیزه‌ها به شما روزی داد. آیا به باطل ایمان می‌آورند و به نعمت الله، آنان کفر می‌ورزند؟!»

﴿فَأَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾ [آل عمران: ۱۹۵]

«سپس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود:] من عمل هیچ عمل‌کننده‌ای از شما را؛ زن باشد یا مرد، تباه و ضایع نمی‌کنم. برخی از برخی دیگرید [و هم‌نوع هم هستید]. پس کسانی که هجرت کردند و از خانه‌های خود رانده شدند و در راه من آزار دیدند و جنگیدند و کشته شدند، قطعاً گناهانشان را می‌بخشم و آنان را به باغ‌های [بهشتی] که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در می‌آورم. [این] پاداشی است از جانب الله، و پاداش نیکو تنها نزد الله تعالی است.»

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [التحل: ۹۷]

«هر کسی که کار شایسته‌ای انجام دهد؛ [خواه] مرد باشد یا زن، درحالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم و مسلماً پاداششان را به [حسب] بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، به آنان می‌دهیم.»

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۳۶]

«و هیچ مرد و زن مؤمنی را نسزد که چون الله و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد. و هرکس الله ﷻ و فرستاده‌اش را نافرمانی کند، قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است.»

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ﴾ [محمد: ۱۹]

«[پس] ای پیامبر ﷺ! بدان که فقط الله معبود [بر حق] است، و برای گناه خود و برای مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه. و الله ﷻ محلّ حرکت شما و قرارگهتان را می‌داند.»

گفتار سوم: احادیثی از پیامبر ﷺ دربارهٔ مقام زن

در بسیاری از احادیث نبوی از زن و حقوق و تکالیفش یاد شده است.

در ادامه، احادیثی از پیامبر ﷺ در این زمینه بیان خواهد شد.

۱. مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول الله ﷺ! چه کسی از همه مستحق‌تر

به خوشرفتاری من است؟ پیامبر ﷺ فرمودند: «أُمُّكَ»؛ «مادرت». پرسید: سپس

چه کسی؟ رسول الله ﷺ پاسخ دادند: «أُمُّكَ»؛ «مادرت». آن فرد دوباره گفت:

سپس چه کسی؟ پیامبر ﷺ فرمودند: «أُمَّكَ!»؛ «مادرت». باز پرسید: سپس چه کسی؟ آن زمان رسول الله ﷺ پاسخ دادند که: «أَبُوكَ»^(۱)؛ «پدرت».

۲. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ فِي النَّسَاءِ، فَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانِ اللَّهِ، وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ، وَلَهُنَّ عَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»^(۲)؛ «در مورد همسرانتان از الله ﷻ بترسید، چون شما در امان الهی، آنان را [در اختیار] گرفته‌اید و با سخن [و فرمان الهی] مقاربت با آنان را بر خود حلال ساخته‌اید. و باید که شما نفقه و پوشاک آنان را به صورت شایسته بدهید.»

۳. همچنین فرمودند: «دِينَارٌ أَنْفَقْتَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَدِينَارٌ أَنْفَقْتَهُ فِي رَقَبَةٍ، وَدِينَارٌ تَصَدَّقْتَ بِهِ عَلَى مِسْكِينٍ، وَدِينَارٌ أَنْفَقْتَهُ عَلَى أَهْلِكَ، أَعْظَمَهَا أَجْرًا الَّذِي أَنْفَقْتَهُ عَلَى أَهْلِكَ»^(۳)؛ «[از میان] دیناری که در راه الله انفاق نمودی و دیناری که [برای آزادی] برده دادی و دیناری که به مسکینی بخشیدی و دیناری که بر خانواده‌ات خرج کردی؛ پاداش دیناری که برای خانواده‌ات هزینه کردی، از همه بیشتر است.»

۴. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «أَبْدَأُ بِنَفْسِكَ فَتَصَدَّقْ عَلَيْهَا، فَإِنْ فَضَلَ شَيْءٌ فَلِأَهْلِكَ، فَإِنْ فَضَلَ عَنْ أَهْلِكَ شَيْءٌ فَلِذِي قَرَابَتِكَ، فَإِنْ فَضَلَ عَنْ ذِي قَرَابَتِكَ شَيْءٌ فَهَكَذَا وَهَكَذَا»^(۴)؛ «از خودت شروع کن و اول برای خود خرج کن، اگر چیزی زیاد آمد، به خانواده‌ات بده و آنچه از [خرج] خانواده‌ات زیاد شد را به خویشاوندانت بده و اگر چیزی از [انفاق به] خویشاوندانت زیاد آمد را چنین و چنان [کن و به هرکس که خواستی و جایز بود، ببخش].»

۵. در جایی دیگر فرمودند: «اسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضَلَعٍ، وَإِنَّ أَعْوَجَ شَيْءٍ فِي الضَّلَعِ أَعْلَاهُ، إِنْ ذَهَبَتْ تُقِيمُهُ كَسْرَتَهُ، وَإِنْ تَرَكْتَهُ لَمْ يَزَلْ أَعْوَجَ،

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۵۶۲۶؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۵۴۸.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۲۱۸.

۳- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۹۹۵.

۴- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۹۹۷.

- استَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا^(۱)؛ «خواهان رفتار نیک با زنان شوید، چون زن از استخوان پهلو آفریده شده و همانا کج‌ترین جای پهلو، بالای آن است؛ اگر خواسته باشی آن را راست کنی، می‌شکند و اگر رهاش کنی، همواره کج می‌شود. یکدیگر را سفارش به نیکی در حق زنان کنید.»
۶. در حدیثی از پیامبر ﷺ نقل شده است که: «لَا يَفْرَكُ مُؤْمِنٌ مُؤْمِنَةً، إِنْ كَرِهَ مِنْهَا خُلُقًا رَضِيَ مِنْهَا آخَرَ»^(۲)؛ «هیچ مرد مؤمنی بر زن مؤمنی خشم نگیرد؛ اگر صفتی را از وی نپسندد، صفت دیگری را می‌پسندد.»
۷. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا، وَخَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِنِسَائِهِمْ»^(۳)؛ «کامل‌ترین مؤمنان از لحاظ ایمانی، خوش‌اخلاق‌ترین آنان است و بهترین شما کسانی هستند که برای زنانشان از همه بهتر باشند.»
۸. همچنین فرمودند: «إِنَّ مِنْ أَشْرِّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، الرَّجُلُ يُفْضِي إِلَى امْرَأَتِهِ، وَتُفْضِي إِلَيْهِ، ثُمَّ يَنْشُرُ سِرَّهَا»^(۴)؛ «در روز قیامت، بدترین مردم از نظر جایگاه در نزد الله تعالی، مردی است که با همسرش همبستری می‌کند و زنش نیز با وی همبستری می‌نماید و سپس رازش را منتشر می‌سازد.»
۹. در جایی دیگر، پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْرَجُ حَقَّ الضَّعِيفِينَ: الْيَتِيمِ، وَالْمَرْأَةِ»^(۵)؛ «پروردگارا! من از تضعیف حق دو ضعیف؛ یعنی یتیم و زن به شدت جلوگیری می‌کنم [و از گناه این کار دوری می‌نمایم].»
۱۰. رسول الله ﷺ فرمودند: «النِّسَاءُ شَقَائِقُ الرِّجَالِ»^(۱)؛ «زنان همتای مردان هستند.»

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۱۵۳؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۴۶۸.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۴۶۹.

۳- نک: مسند احمد، شماره حدیث: ۱۰۱۰۶؛ سنن ترمذی، شماره حدیث: ۱۱۶۲. ترمذی رحمته این حدیث را حسن و صحیح می‌داند.

۴- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۴۳۷.

۵- این روایت را امام احمد، ابن ماجه، ابن حبان و حاکم رحمهم الله نقل کرده‌اند و حاکم می‌گوید: اسناد روایت مذکور بر شرط مسلم، صحیح بوده و ذهبی در این باره با وی موافق است.

۱۱. و نیز فرمودند: «لَا يَجِلُّ أَحَدُكُمْ أَمْرَاتُهُ جَلَدَ الْعَبْدِ، ثُمَّ يَجَامِعُهَا فِي آخِرِ الْيَوْمِ»^(۲)؛ «هیچ از شما زنش را همچون برده نزنند و سپس در آخر روز، با وی همبستری نماید.»

۱۲. پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «مَنْ كَانَتْ لَهُ امْرَأَتَانِ فَمَالَ إِلَىٰ إِحْدَاهُمَا، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَشَقُّهُ مَائِلٌ»^(۳)؛ «اگر کسی دو زن داشته باشد و به یکی از آنها متمایل شود [و فقط به او توجه نماید]، روز قیامت، در حالی می‌آید که یک طرفش کج است.»

۱۳. رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا تُنْكَحُ الْأَيِّمُ حَتَّىٰ تُسْتَأْمَرَ، وَلَا تُنْكَحُ الْبِكْرُ حَتَّىٰ تُسْتَأْذَنَ»؛ «زن بیوه فقط پس از مشورت با وی، نکاح شود و دوشیزه پس از اجازه گرفتن از او.» صحابه رضی الله عنهم پرسیدند: ای رسول الله ﷺ! اجازه از دختر چگونه است؟ پیامبر ﷺ فرمودند: «أَنْ تَسْكُتَ»^(۴)؛ «اینکه سکوت نماید.»

۱۴. همچنین می‌فرمایند: «مَنْ ابْتَلِيَ بِشَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْبَنَاتِ، فَأَحْسَنَ إِلَيْهِنَّ، كُنَّ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ»^(۵)؛ «کسی که به چیزی از این دختران آزمایش شود و به آنان نیکی نماید، باعث حفاظت وی از آتش [دوزخ] می‌شوند.»

۱۵. در حدیثی دیگر آمده است که: «لَا يَكُونُ لِأَحَدٍ ثَلَاثُ بَنَاتٍ، أَوْ ثَلَاثُ أَخَوَاتٍ، أَوْ ابْنَتَانِ، أَوْ أُخْتَانِ، فَيَتَّقِي اللَّهَ فِيهِنَّ وَيُحْسِنُ إِلَيْهِنَّ إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ»^(۶)؛ «کسی که ۳ دختر یا ۳ خواهر و یا ۲ دختر یا ۲ خواهر داشته باشد و تقوای الهی را درباره‌شان رعایت نماید و به آنان نیکی کند، قطعاً وارد بهشت می‌شود.»

۱- این حدیث را امام احمد، ابن ماجه، ترمذی و ابوداود رحمهم الله روایت نموده‌اند و احمد شاکر آن را در تحقیق ترمذی صحیح دانسته است.

۲- نک: صحیح بخاری، شماره حدیث: ۵۲۰۴.

۳- مسند احمد، شماره حدیث: ۷۹۲۳؛ سنن ترمذی، شماره حدیث: ۱۱۴۱؛ سنن ابوداود، شماره حدیث: ۲۱۳۵؛ آلبانی رحمته الله علیه در صحیح ابی داود، شماره حدیث: ۱۸۵۱ می‌گوید: «اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین صحیح است.»

۴- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۴۸۴۳؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۴۱۹.

۵- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۳۵۲؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۶۲۹.

۶- مسند احمد، شماره حدیث: ۱۱۴۰۲؛ آلبانی در صحیح الأدب المفرد، شماره حدیث: ۹۷، این روایت را حسن می‌داند.

گفتار چهارم: نگاهی به جایگاه زن در نظام‌های دیگر

در مباحث پیشین، مطالبی دربارهٔ مقام زن از دیدگاه اسلام بیان گردید. نظام‌های زمینی کجا و دین عادل و آسمانی اسلام کجا؟! نظام‌های زمینی به کرامت زن توجهی نمی‌کنند، به گونه‌ای که وقتی دختر به سن ۱۸ سالگی یا کمتر برسد، پدر خودش را از وی جدا می‌کند تا با سرگردانی و به تنهایی دنبال پناهگاهی برای حفاظت و لقمه‌ای برای برطرف کردن گرسنگی خود باشد و بسا اوقات این کار مساوی با از دست دادن شرافت و اخلاقش است.

اکرام و گرامیداشت زن از دیدگاه اسلام چقدر تفاوت دارد با نظام‌هایی که زن را منبع خطا و گناه می‌دانند و حقّ وی را در مالکیت و مسؤولیت نادیده می‌گیرند و او را وادار می‌کنند که با خواری و حقارت زندگی نماید و زن را موجودی نجس می‌پندارند!!! اکرام اسلام برای زن چقدر فرق دارد با رفتار کسانی که زن را نوعی کالا دانسته و بدنش را در رسانه‌ها و ... برای تجارت، تبلیغ می‌کنند!!!

و گرامیداشت زن در اسلام چقدر تفاوت دارد با نظام‌هایی که ازدواج را نوعی معامله دانسته و گمان می‌کنند زن از این طریق در مالکیت شوهر قرار می‌گیرد و حتی برخی از انجمن‌ها و نشست‌هایشان بدین منظور تشکیل می‌شود که حقیقت و روان زن را بررسی کنند تا بدانند از جنس بشر است یا نه؟!^(۱)

این گونه است که می‌بینیم زن مسلمان در دنیای خود به همراه خانواده و در کنار والدین و در حمایت همسر و نیکی و فرمانبرداری فرزندان خوشحال و خوشبخت است؛ فرقی نمی‌کند که کودک، جوان، پیر، فقیر، غنی، صحیح یا بیمار باشد.

اگر در برخی از سرزمین‌های اسلامی یا از طرف برخی از افراد منتسب به اسلام، در حقّ زن کوتاهی می‌شود، قطعاً این کار بر اثر کوتاهی و نادانی و دوری از اجرای احکام الهی است و گناه آن بر افراد خطاکار بوده و دین اسلام از پیامد این اشتباهات و مشکلات، بری و بیزار است.

درمان این اشتباهات تنها با رجوع به هدایت و تعالیم اسلامی ممکن است.

۱- نک: ماذا یریدون من المرأة، عبدالسلام بسیونی، صص ۶۳-۶۶ و ۱۲۰؛ من أجل تحریر حقیقی للمرأة، محمد رشید عوید، صص ۱۴، ۱۶-۲۱ و ۴۸-۴۹؛ المجتمع العاری بالوثائق والأرقام، صص ۵۶-۵۷.

مقام زن از دیدگاه اسلام، به طور مختصر چنین است: عفت، صیانت، مودت، رحمت و مهربانی، مراقبت، حیا و سایر صفات زیبا و والا.

اما تمدن معاصر چیزی از این صفات را نمی‌شناسد و فقط نگاهی مادی‌گرایانه به زن دارد و به همین سبب می‌بینی که حجاب و عفت را عقب‌ماندگی می‌داند و زن را مجسمه و پیکری می‌پندارد که هر فرد ناکس و پستی می‌تواند با آن بازی کند و راز سعادت زن از دیدگاه آنان، همین است.

اما نمی‌دانند که خودآرایی و بی‌شرمی و رسوایی زن باعث بدبختی و عذابش می‌شود.

و گر نه پیشرفت و آموزش چه رابطه و تناسبی با خودآرایی، اختلاط زن و مرد، آشکارکردن زیبایی‌ها و زینت و ظاهر ساختن سینه و ران و بدتر از آن دارد؟! آیا پوشیدن لباس‌های تنگ و نازک و کوتاه، از وسایل و اسباب آموزش و فرهنگ است؟!

چه کرامت و احترامی در نشان دادن سینه‌های زنان زیبارو در رسانه‌ها و وسایل تبلیغاتی است؟!

و چرا فقط زنان زیبارو را می‌پسندند و هنگامی که زیبایی و زینتشان را با گذشت زمان از دست می‌دهند، دیگر غیرقابل استفاده شده و دور انداخته می‌شوند به مانند کالایی که تاریخ مصرفش تمام شده است؟!

سهم و بهره زنانی که زیبایی کمی دارند، از این تمدن و فرهنگ چیست؟! و مادر سالخورده و مادر بزرگ و پیرزن چه سهمی دارد؟!

این افراد در بهترین حالت، به آسایش‌گاه‌ها و خانه سالمندان تحویل داده می‌شوند؛ جایی که کسی به دیدارشان نمی‌رود و از آنان سراغی نمی‌گیرد.

گاهی اوقات نیز حقوق سالمندی یا امثال آن می‌گیرند و به اندازه‌ای که نمیرند، می‌خورند و در آنجا نه خویشاوندی و نه ارتباط و نه سرپرست مهربانی دارند.^(۱)

اما زن مسلمان هر اندازه که مسن و سالخورده شود، احترام و حقوقش بیشتر می‌گردد و فرزندان و خویشاوندانش برای نیکی به وی - همچون گذشته - با یکدیگر

۱- نک: حصوننا مهدهة من داخلها، صص ۸۹-۹۰؛ وحی القلم، رافعی، ج ۱، ص ۲۰۴؛ رسائل الإصلاح، ج ۲، ص ۲۲۳.

رقابت می‌کنند، چون آنچه بر عهده او بوده را انجام داده و حقوقی که بر گردن فرزندان، نوه‌ها، خانواده و جامعه داشته، برایش باقی مانده است.

باور به اینکه عفت و پوشش عقب‌ماندگی است، گمانی باطل بوده و بلکه خودآرایی و بی‌حجابی، بدبختی و عذاب و عین عقب‌ماندگی است. اگر به دنبال دلیل هستی، به پستی و تباهی اراذل و افراد لخت و بی‌بند و باری که در فسادخانه‌ها همچون حیوان زندگی می‌کنند، بنگر که تنها پس از انتخاب پوشش و پاکدامنی، توانستند راه تمدن و پیشرفت را طی کنند.

اگر انسان به پیشرفت‌شان دقت کند، می‌بیند هر اندازه که در تمدن و فرهنگ رشد کرده‌اند، به همان اندازه پوشش بدنشان بیشتر شده و نیز می‌بینیم که تمدن غربی این راه عقب‌ماندگی را پله‌پله طی کرد و سرنگون شد تا اینکه مردم برخی از شهرها پس از جنگ جهانی اول، کم‌کم به عریانی کامل رسیدند و سپس در سال‌های اخیر این بیماری و مشکل وخیم‌تر و بحرانی‌تر شد.^(۱)

بر این اساس، منزلت و مقام بزرگ زن مسلمان و مقدار تباهی و آوارگی او زمانی که از دین اسلام دور شود، برای ما روشن می‌گردد. مطالبی مختصر و نمونه‌هایی کوتاه از اکرام و احترام زن در اسلام بیان گردید.

۱- نک: تلبیس مردود فی قضایا حیة، صالح بن حمید، صص ۶۵-۶۸؛ حصوننا مهددة من داخلها، صص ۸۹-۹۰.

مبحث دوم: ازدواج در اسلام

مقدمه

ازدواج در اسلام، رابطه‌ای مقدّس و پیمانی محکم به شمار می‌رود که فطرت‌های سلیم متمایل به آن بوده و شرایع استوار مردم را به سوی آن فرا می‌خوانند. نفوس بشر همواره در این زمینه هماهنگ با فطرت بوده و خواسته حکمت را پاسخ گفته‌اند. ازدواج باعث آرامش، مودّت و مهربانی، جمع پراکندگی‌ها، آسودگی و راحتی دل و تولید مثل می‌شود.

خوشی و بهره‌زندی با ازدواجی سعادت‌مند و خوش محقق می‌گردد و سعادت و رستگاری زن و مرد زمانی حاصل می‌شود که هر دو دارای دینی صحیح و اخلاقی نرم باشند و محبتی پاک و صمیمانه در میان‌شان برقرار باشد و حقوق یکدیگر را رعایت نمایند و هریک از آنان، خیرخواه دیگری باشد.

اگر هریک از زن و شوهر تکالیف خود را به نحو احسن انجام دهند، خوشحالی و خوشبختی به وجود می‌آید و مشکلات کم یا برطرف می‌گردد و این مورد تأثیر فراوانی در اصلاح خانواده و تقویّت مسلمانان دارد، زیرا اصلاح خانواده‌ها باعث اصلاح جامعه اسلامی شده و اصلاح این جامعه بزرگ‌ترین علت سعادت و کرامت آن است. به همین سبب، اسلام به حفاظت و اصلاح و استحکام رابطه زناشویی و احاطه آن با آنچه سبب پایداری و برتری‌اش شود، توجّه نموده است.^(۱)

در این مبحث، مطالبی درباره‌ی مشروعیت ازدواج در اسلام و حکمت و احکام آن بیان می‌گردد.

گفتار اول: مشروعیت ازدواج در اسلام

از دیدگاه اسلام، ازدواج امری جایز بوده و کم‌ترین درجه مشروعیت آن، جواز و اباحت است.

۱- نک: رسائل الإصلاح، محمّد خضر حسین، ج ۱، صص ۱۷۳-۱۷۴؛ إصلاح المجتمع، بیحانی، ص ۲۸۳؛ تأخّر سنّ الزّواج، عبدالرّب نواب الدّین، صص ۱۹-۳۴.

کسی که دلایل شرعی را بررسی نماید، می‌بیند که فقط دلالت بر جواز ندارند، بلکه بیانگر استحباب یا وجوب ازدواج نیز هستند.

کسانی که قائل به فرضیت یا وجوب عینی یا کفایی هستند، متونی که فرمان به ازدواج داده‌اند را به عنوان دلیل می‌آورند؛ مانند:

﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ [النساء: ۳]

«پس با زنانی [دیگر] که مورد پسند شماست، ازدواج کنید.»

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ﴾ [التور: ۳۲]

«مردان و زنان مجرد [و بی‌همسر] خود را همسر دهید.»

و نیز این سخن پیامبر ﷺ که فرمودند: «يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ، مَنِ اسْتَطَاعَ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ، فَإِنَّهُ أَغْضُ لِلْبَصْرِ وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَهُ وَجَاءٌ»^(۱)؛ «ای گروه جوانان! هرکس از شما که توانایی ازدواج را دارد، باید ازدواج کند، زیرا این کار بهتر چشم را [از گناه] می‌پوشاند و شرمگاه را بهتر [از حرام] حفاظت می‌کند و کسی که نتوانست [ازدواج نماید]، باید روزه بگیرد، چون برای او مهار [شهوة] است [و از میل جنسی وی می‌کاهد].»

از دیدگاه آنان، امر دلالت بر وجوب می‌کند و مانعی نیز وجود ندارد. علاوه بر این پیامبر ﷺ فرمودند که ازدواج از سنت‌های ایشان بوده و ترک ازدواج و بریدن از آن را نپسندیدند و این مورد، وجوب نکاح را تأیید و تأکید می‌نماید.^(۲)

جمهور عالمان ازدواج را برای کسی که به آن علاقه دارد و از این نمی‌ترسد که گرفتار زنا شود، مستحب می‌دانند، اما اگر علاقه و شهوتش شدید باشد و بترسد که دچار زنا گردد، ازدواج بر وی واجب است زمانی که قادر بر رعایت مسؤولیت‌ها و تکالیف ازدواج باشد.^(۳)

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۵۰۶۶؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۴۰۰.

۲- نک: أحكام الزّواج، عمر أشقر، ص ۲۸.

۳- نک: حاشیة ابن عابدین، ج ۳، ص ۷؛ بدائع الصّنائع، ج ۲، ص ۲۲۸؛ کفایة الأخیار، حسینی، ج ۵، ص ۶۷؛ روضة الطّالبین، ج ۷، ص ۱۸؛ صحیح مسلم بشرح التّووی، ج ۹، صص ۵۲۲-۵۲۳؛ شرح الزّركشي علی مختصر الخرقی، زركشي، تحقیق: عبدالله بن جریرین، ج ۵، صص ۵-۸؛ مغنی

گفتار دوم: حکمت‌های ازدواج در اسلام

ازدواج اسلامی دلایل و حکمت‌های فراوانی دارد؛ از جمله:

۱- قبول و اجرای فرمان الله تعالی و پیامبر ﷺ است

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ﴾ [التور: ۳۲]

«مردان و زنان مجرّد [و بی‌همسر] خود را همسر دهید و [نیز] غلامان و کنیزان‌تان که شایسته [و نیکوکار] هستند [را همسر دهید].»

﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ [النساء: ۳]

«پس با زنانی [دیگر] که مورد پسند شماست، ازدواج کنید.»

و رسول الله ﷺ فرمودند: «يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ، مَنِ اسْتَطَاعَ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ، فَإِنَّهُ أَغْضُ لِلْبَصْرِ وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَهُ وِجَاءٌ»^(۱)؛ «ای گروه جوانان! هرکس از شما که توانایی ازدواج را دارد، باید ازدواج کند، زیرا این کار بهتر چشم را [از گناه] می‌پوشاند و شرمگاه را بهتر [از حرام] حفاظت می‌کند و کسی که نتوانست [ازدواج نماید]، باید روزه بگیرد، چون برای او مهار [شهوة] است [و از میل جنسی وی می‌کاهد].»

۲- اجر و پاداش دارد

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «فِي بُضْعِ أَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ»^(۲)؛ «در همبستری هریک از شما

[با زنش] صدقه است [و پاداش دارد].»

بسیاری از عالمان بیان کرده‌اند که ازدواج بهتر از انجام عبادات نافله است، زیرا ازدواج دارای مصالح و نتایج خوب فراوانی است.^(۳)

المحتاج، ج ۳، ص ۱۲۵؛ مختصر المزني، ج ۳، ص ۲۵۵؛ الكافي في فقه أهل المدينة، ابن

عبدالبر، ج ۲، ص ۵۱۹؛ جواهر الإكليل، آبی، ج ۱، ص ۴۷۴؛ أحكام الزّواج، ص ۳۲.

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۵۰۶۶؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۴۰۰.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۰۰۶.

۳- نک: حاشیة ابن عابدین، ص ۳۳؛ أحكام الزّواج، صص ۱۷-۱۹.

۳- ازدواج باعث پاکدامنی و عفت می‌شود

اگر به دنبال فضیلت عفاف و پاکدامنی هستی، ازدواج بهترین وسیله برای این کار است. ازدواج سببی از اسباب پاکدامنی بوده و بسا اوقات، از دیدگاه شریعت و عرف مردم، وسائل و اسباب، حکم مقاصد و اهداف را دارند.

۴- ازدواج سبب بقای نسل آدمی و حفظ نوع بشری می‌گردد

اگر دقت کنی که حکمت الهی خواهان بقای نسل بشر برای اجرای شرایع، آبادانی جهان هستی و اصلاح زمین بوده و نسل صالح تنها با ازدواج باقی می‌ماند، می‌بینی که چگونه ازدواج وسیله تحقیق اموری بزرگ شده است؛ اموری که الله تعالی دوست دارد آن‌ها باقی بمانند و مردم را تشویق به اجرایشان کرده است.

۵- باعث آرامش و دوستی و مهربانی می‌شود

مگر ازدواج سبب نمی‌گردد که مرد دوست صادقش را پیدا کند و زن به وسیله شوهر، جایگاه و مقام واقعی‌اش را به دست آورد؟! چنین رفیقی که عشقی پاک و صادقانه به شوهر داشته باشد و بدون منت و تأخیر، امور منزل را انجام دهد، فقط با رابطه ازدواج به دست می‌آید.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [الزّوم: ۲۱]

«و از نشانه‌های او [این] است که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا با آنان آرام گیرید و در میانتان مودت و رحمت قرار داد. قطعاً در این [امر] نشانه‌هایی برای گروهی که تفکر می‌کنند، وجود دارد.»

۶- ازدواج سبب خویشاوندی و مودت در میان مردم می‌گردد

ازدواج فقط رابطه‌ای محدود به زن و شوهر ایجاد نمی‌کند، بلکه این رابطه از زن و شوهر به خانواده‌هایشان کشیده می‌شود و حلقه‌ای گسترده در زنجیره اتحاد امت اسلام است.

رابطه‌های ویژه؛ مانند خویشاوندی و ازدواج تأثیر فراوانی در یاری و کمک به یکدیگر دارند.

۷- باعث دستیابی به نعمت فرزند می‌شود

ازدواج سبب می‌گردد که زن و شوهر فرزندی داشته باشند و اگر وی را خوب تربیت نمایند، سبب سعادت و خنکی چشمان‌شان در زندگی و باعث ذکر خیرشان پس از وفات می‌شود.

۸- جامعه از انحراف اخلاقی

و نیز از بیماری‌های بدخیم و لاعلاج که نتیجه آسفتگی اخلاقی است، سالم و محفوظ می‌ماند.

۹- باعث ثروت و زدودن فقر می‌شود

ازدواج سبب غنی و برطرف شدن نداری است. این مورد یکی از خوبی‌ها و اسرار ازدواج است که بیشتر مردم؛ به‌ویژه کسانی که با بهانه نداری از ازدواج سر باز می‌زنند، از آن بی‌خبرند.
 الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [التور: ۳۲]

«مردان و زنان مجرد [و بی‌همسر] خود را همسر دهید و [نیز] غلامان و کنیزانتان که شایسته [و نیکوکار] هستند [را همسر دهید]. اگر فقیر باشند، الله ﷻ از فضل [و کرم] خویش آنان را بی‌نیاز می‌کند، و الله تعالی گشایش‌دهنده آگاه است.»

همچنین پیامبر ﷺ فرمودند: «ثَلَاثَةٌ حَقُّ عَلَى اللَّهِ عَوْنُهُمُ: الْمُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَالْمُكَاتَّبُ الَّذِي يُرِيدُ الْأَدَاءَ، وَالتَّائِكُ الَّذِي يُرِيدُ الْعَفَا»^(۱)؛ «سه [نفر] هستند که الله تعالی آنان را یاری می‌کند: مجاهد در راه الله متعال، مکاتبی که قصد ادای [بدهی خود را] می‌کند و نکاح‌کننده‌ای که اراده پاکدامنی دارد.»

به طور خلاصه، ازدواج مصالح و خوبی‌هایی دارد و با زیادی یا کمی آن، خوبی‌هایش نیز زیاد یا کم می‌شود و اگر ازدواج صورت نگیرد، آن مصالح نیز به وجود نمی‌آیند.

۱- مسند احمد، ج ۲، صص ۲۵۱ و ۴۲۷؛ سنن ترمذی، شماره حدیث: ۱۶۵۵؛ نسائی، ج ۶، ص ۶۱؛ ابن ماجه، شماره حدیث: ۲۵۱۸ به نقل از ابوهیره رضی الله عنه و ترمذی رضی الله عنه می‌گوید: این حدیث حسن است.

ارزش این خوبی‌ها در اعلا‌ی دین اسلام و گسترش جنبه‌های مختلف آبادانی و کاهش هزینه‌ها و مشکلات زندگی نمودار می‌شود.

گفتار سوم: تکالیف و حقوق ازدواج

ازدواج اسلامی بر پایه‌ی تکالیف و حقوقی از سمت شوهر و زن است و به عبارتی دیگر، هریک از آن دو تکالیف و حقوقی دارند.

همچنین احکامی دارد که باید رعایت شوند؛ فرقی نمی‌کند که قبل یا بعد از ازدواج باشد؛ از جمله:

۱- نباید زن بر ازدواج با کسی که مطابق میلش نیست، مجبور شود

عالمان بیان نموده‌اند که نباید زن مجبور شود با کسی که به خواستگاری‌اش آمده، ازدواج کند، بلکه باید موافقت و رضایت وی گرفته شود؛ فرقی نمی‌کند که دوشیزه یا بیوه باشد. بنابراین ولی زن نمی‌تواند وی را مجبور به ازدواج با کسی که دوست ندارد، نماید.

عالمان بر عدم جواز اجبار زن بیوه و بالغ از طرف ولی، دلیل آورده‌اند که بخاری و مسلم رحمهما لله از خنساء انصاری دختر خدام چنین نقل می‌کنند: «پدرش وی را درحالی که بیوه بود، به ازدواج فردی درآورد و او راضی نبود. سپس نزد رسول الله ﷺ آمد و ایشان نکاحش را باطل و مردود دانستند.»^(۱)

همچنین در صحیح بخاری، از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا تُنْكَحُ الْأَيِّمَ حَتَّى تُسْتَأْمَرَ، وَلَا تُنْكَحُ الْبِكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذَنَ»؛ «زن بیوه فقط پس از مشورت با وی، نکاح شود و دوشیزه پس از اجازه گرفتن از او.» صحابه رضی الله عنهم پرسیدند: ای رسول الله ﷺ! اجازه از دختر چگونه است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَنْ تَسْكُتَ»^(۲)؛ «اینکه سکوت نماید.»

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۵۱۳۸؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۴۱۹.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۵۱۳۶.

۲- جایز نیست که مردی بر خواستگاری برادر مسلمانش، از زنی خواستگاری نماید

پیامبر ﷺ فرمودند: «لَا يَبِيعُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَلَا يَخْتَبُ بَعْضُكُمْ عَلَى خِطْبَةِ بَعْضٍ»^(۱)؛ «هیچ یک از شما بر خرید کسی دیگر، خرید نکند و کسی از شما بر خواستگاری فرد دیگری، خواستگاری ننماید.»

در صحیح بخاری و صحیح مسلم، از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا يَخْتَبُ الرَّجُلُ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ»؛ «هیچ مردی بر خواستگاری برادر مسلمانش، [از زنی] خواستگاری نکند.»

بخاری رضی الله عنه عبارت: «حَتَّى يَنْكِحَ أَوْ يَتْرُكَ»؛ «تا اینکه نکاح نماید یا ترک کند.» را نیز آورده است.

و در صحیح مسلم، جمله: «حَتَّى يَدْرَأَ»؛ «تا اینکه [خواستگاری اش] را رها کند.» آمده است.^(۲)

فلسفه نهی مذکور این است که باعث دشمنی و کینه می شود و نیز سبب می گردد انسان خودش را پاک بداند و دیگران را نکوهش کند. همچنین این کار ظلم و ستم است. بنابراین خواستگاری بر خواستگاری دیگران همچون خرید بر روی خرید دیگران یا فروش بر روی فروش دیگران است و این موارد باعث دشمنی و کینه و سست شدن ریسمان دوستی و موَدّت می گردد.

اقدام به خواستگاری در چنین حالتی، باعث فتنه و فساد در میان مسلمانان می شود؛ فرقی نمی کند که خواستگار از رضایت دختر یا زن خواستگاری شده آگاه باشد یا نباشد.

اگر خواستگار اول اجازه این کار را داد یا از خواستگاری صرف نظر کرد یا اینکه دختر وی را نپذیرفت، ایرادی ندارد که فرد دیگری به خواستگاری رود.

اما اگر به خواستگار اول جواب داد یا در مرحله تردید و تفکر بود، جایز نیست که فرد دیگری از وی خواستگاری نماید، چون ممکن است خواستگاری دوم او را از خواستگار اول منصرف سازد.^(۱)

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۴۱۲.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۵۱۴۲؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۴۱۴.

۳- ارکان عقد ازدواج

ارکان این پیمان، ایجاب و قبول است.^(۲)

ایجاب و قبول: یعنی الفاظی که هریک از دو طرف به منظور اعلان رضایت خویش به کار می‌برند و اگر ایجاب و قبول از افرادی که دارای شروط عقد نکاح هستند؛ یعنی خواستگار و خواستگاری شده صادر شود، نکاح منعقد می‌گردد در صورتی که هر دو اهلیت پیمان ازدواج را داشته باشند.

همان گونه که صدور آن دو، از وکیل خواستگار و خواستگاری شده صحیح و جایز است.^(۳)

۴- مهریه

یعنی مالی که بر اثر ازدواج، برای زن و بر عهده مرد است.

الله تعالی در قرآن کریم، مهریه را صدق، اجر و فریضه نامیده است.^(۴)

پرداخت مهریه واجب است، چون الله ﷻ فرمان به این کار داده و چنین فرموده است:

﴿وَعَاتُوا النِّسَاءَ صَدَقْتِهِنَّ نِحْلَةً﴾ [النساء: ۴]

«و مهریه زنان را به عنوان هدیه [و فریضه‌ای الهی] با طیب خاطر به آنان بدهید.»
نحله یعنی آنچه با میل قلبی فرد بخشنده، داده می‌شود. دلالت آیه زیر بر وجوب مهریه، از دلالت آیه قبلی بیشتر است:

﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ [النساء: ۲۴]

«پس آن زنانی را که [به ازدواج درآوردید و] از آنان کام گرفتید، باید مهرشان را به عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید.»

در آیه فوق دستور داده شده که اجور؛ یعنی مهریه‌های زنان پرداخت شود.

۱- نک: أحكام الزّواج، صص ۴۳-۴۶.

۲- نک: الشّرح الکبیر، ابن قدامه، ج ۷، ص ۳۷۰.

۳- نک: أحكام الزّواج، ص ۸۰.

۴- نک: روضة الطّالبین، نووی، ج ۷، ص ۲۴۹.

۵- پرداخت نفقه برای همسر

زن حق دارد که شوهرش، نفقه او را به نیکی بدهد. نفقه یعنی آنچه بر عهده شوهر و برای زن است؛ مانند مالی برای سکونت، غذا، پرورش و حضانت بچه، لباس و سایر مواردی که باعث می‌شود احترام زن حفظ شود و دچار خواری نگردد و نیز از صحت و کرامتش حفاظت شود و تمامی این امور به اندازه توان لازم است.

اگر شوهر به حدی تنگدست بود که نتوانست نفقه را پرداخت نماید و زن بر اثر بی‌صبری، خواهان جدایی بود، بیشتر عالمان معتقدند که از یکدیگر جدا شوند، ولی گروهی چنین باوری ندارند.

با توجه به اصول شریعت، به نظر می‌سد که برای دفع ضرورت، زن حق دارد از چنین شوهری جدا شود.^(۱)

۶- خوشرفتاری با زن

یکی دیگر از حقوق زن، این است که شوهرش با وی خوشرفتار باشد و زمان دیدار با وی، نرمخو و خوشرو گردد و با او شوخی و بازی کند تا دلش را به دست آورد و از تنهایی بیرون آید و بداند که شوهر برایش ارزش قائل است و در دلش جای دارد.

یکی از موارد خوشرفتاری این است که شوهر به صحبت و گفتگوی همسرش گوش دهد و به سخنانش توجه نماید و از وی غافل نشود و قبل از اینکه صحبت زن تمام گردد، از نزدش نرود مگر با اجازه او. این رفتار نشانه کمال ادب با هر فردی است، چه رسد به همسر که مستحق‌ترین مردم به نیکی شوهر است!؟

همچنین لازم است که شوهر خودش را برای زن بیاراید و این از حقوق وی به شمار می‌رود. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [البقرة: ۲۲۸]

«و برای زنان حقوق شایسته‌ای است همانند [حقوق و وظایفی] که بر عهده آنان است.»

ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آیه فوق می‌گوید: «من دوست دارم که خودم را برای زنم بیارایم، همان‌گونه که دوست دارم او خودش را برای من آراسته نماید، چون الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾.»^(۱)

۱- نک: زاد المعاد، ابن قیم، ج ۵، صص ۵۱۱-۵۲۲؛ فتح الباری، ج ۹، صص ۴۱۸-۴۲۱؛ نیل الأوطار، شوکانی، ج ۶، صص ۷۶۲-۷۶۶؛ المسؤلیة فی الإسلام، ص ۱۲۶.

یکی دیگر از موارد خوشرفتاری و حقوق زن این است که شوهر راز همبستری با وی را منتشر نسازد. در صحیح مسلم، از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ مِنْ أَشْرِّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، الرَّجُلَ يُفْضِي إِلَى امْرَأَتِهِ، وَتُفْضِي إِلَيْهِ، ثُمَّ يَنْشُرُ سِرَّهَا»^(۲)؛ «در روز قیامت، بدترین مردم از نظر جایگاه در نزد الله تعالی، مردی است که با همسرش همبستری می‌کند و زنش نیز با وی همبستر می‌شود و سپس [شوهر] رازش را منتشر می‌سازد.»

افشای راز در صورت نیاز برای بررسی بیماری و درمان و سایر اهداف عاقلانه و صحیح، جایز است و مرد می‌تواند به اندازه نیاز، این مطالب را بازگو نماید.

۷- خوشرفتاری زن با شوهر

بر عهده زن است که قدردان شوهرش باشد و در برابر غذا، لباس، هدیه و امثال آن که در حد توانش است، از وی تشکر نماید و به دنبال جبران باشد و از آنچه به وی می‌دهد، خوشحال گردد، چون این موارد باعث خوشحالی شوهر می‌شود و سبب می‌گردد که بیشتر نیکی و بخشش کند.

همچنین لازم است که زن بداند شوهر باعث تولد فرزند شده و فرزند یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌هاست.

علاوه بر این، باید که زن در خدمت شوهر باشد؛ مثلاً برای پختن غذا، شستن لباس، نظافت منزل و سایر تکالیفی که بر عهده زن است.

بنا بر قول صحیح، موارد فوق از حقوق واجب به شمار می‌روند.

دلیلش روایت عمه حصین بن محصن است زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از وی پرسیدند: «أَذَاتُ زَوْجٍ أَنْتِ؟»؛ «آیا شوهر داری؟» او پاسخ داد: بله. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «كَيْفَ أَنْتِ لَهُ؟»؛ «برایش چگونه هستی؟» گفت: تا جایی که بتوانم، در حقش کوتاهی نمی‌کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «فَأَنْظِرِي أَيْنَ أَنْتِ مِنْهُ، فَإِنَّمَا هُوَ جَنَّتُكَ وَنَارُكَ»^(۳)؛ «پس

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۴۳۷.

۳- مسند احمد، ج ۴، ص ۳۴۱ و ج ۶، ص ۴۱۹؛ ابن ابی شیبه، ج ۴، ص ۳۰۴؛ حمیدی، شماره حدیث: ۳۵۵؛ السنن الکبری، نسائی، شماره حدیث: ۸۹۶۲؛ بیهقی، ج ۷، ص ۲۹۱؛ المعجم

دقت کن که تو با او چگونه‌ای، زیرا [رفتار تو با] او [سبب تحقق] بهشت یا دوزخ تو است.»

هر چند لازم است که زن به اندازه‌توان، در خدمت شوهر باشد، اما شوهر حق ندارد که وی را وادار به آنچه در توانش نیست، نماید، بلکه شایسته است که با وی مهربان باشد و او را در کارهای خانه کمک نماید، همان‌گونه که رسول الله ﷺ انجام می‌دادند.

وقتی از امّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها سؤال شد که پیامبر ﷺ در خانه چه کاری انجام می‌دادند، در پاسخ گفت: «ایشان در خدمت خانواده بودند و زمانی که وقت نماز فرا می‌رسید، برای ادای آن از خانه بیرون می‌شدند.»^(۱)

در روایت دیگری چنین آمده است: از عایشه رضی الله عنها سؤال شد که رسول الله چه کاری را در خانه انجام می‌دادند و او در جواب گفت: ایشان فردی از بشر بودند؛ لباس خویش را تمیز می‌کردند و گوسفندان‌شان را می‌دوشیدند.»^(۲)

اگر شوهری این کارها را انجام ندهد، دست‌کم لازم است که زنش سخنی نیک از وی بشنود و لبخند رضایتی بر لبانش ببیند.^(۳)

الکبیر، طبرانی، ج ۲۵، ص ۱۸۳؛ حاکم، ج ۲، ص ۱۸۹. حاکم این روایت را صحیح دانسته و ذهبی سخنش را تأیید نموده و منذری در التّریغیب، ج ۳، ص ۵۳، اسنادش را جید معرفی کرده است.

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۰۳۹.

۲- مسند احمد، ج ۶، ص ۲۵۶؛ بخاری در الأدب المفرد، شماره حدیث: ۵۴۱؛ ابن حبان، شماره حدیث: ۵۶۴۶؛ آلبانی این روایت را در صحیح الأدب المفرد، شماره حدیث: ۴۲۰ صحیح دانسته است.

۳- برای جزئیات بیشتر، نک: من أخطاء الأزواج، محمّد حمد، صص ۴۰-۴۱.

مبحث سوم:

کودک از دیدگاه اسلام

دین اسلام جایگاه والایی را برای کودک قائل شده و کاملاً به وی توجه نموده و حقوقی را برایش تعیین کرده که ضامن سعادت و زندگی موفق و شرافتمدانه او بوده و وی را از بدبختی و تباهی دور می‌سازد.

در ادامه، تا جایی که موقعیت اجازه دهد و گنجایش داشته باشد، مطالبی در این زمینه بیان می‌گردد.

۱. دین اسلام برخی از رسوم جاهلی را که در میان افرادی از قوم عرب پیش از اسلام رواج داشت؛ مانند کشتن فرزندان از ترس تنگدستی و نداری را به شدت ممنوع و حرام دانسته است.

اللہ ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةً إِمْلَاقٍ تَحْنُ نَرزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً

کَبِيراً﴾ [الإسراء: ۳۱]

«و فرزندانان را از ترس تنگدستی نکشید، ما آنان و شما را روزی می‌دهیم. قطعاً کشتن‌شان گناه بزرگی است.»

ابن کثیر رحمته اللہ علیہ در تفسیر آیه مزبور می‌گوید: «این آیه نشان می‌دهد که الله متعال بندگان را بیشتر از محبت پدر به فرزندان، دوست دارد و نسبت به آنان مهربان است، زیرا کشتن فرزندان را ممنوع دانست، همان‌گونه که پدران را سفارش کرد تا در زمینه میراث، به فکر فرزندان باشند و در دوره جاهلیت پیش از اسلام، دختران را از ارث محروم می‌کردند و بسا اوقات دخترانشان را می‌کشتند تا فقر و نداری‌شان زیاد نگردد، اما الله تعالی آنان را از این کار منع کرد و فرمود: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةً إِمْلَاقٍ﴾؛ یعنی از ترس اینکه با وجود آنان فقیر شوید و به همین سبب، اول از روزی آنان نام برد و فرمود: ﴿تَحْنُ نَرزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ﴾.

ولی در سوره «انعام» چنین آمده است: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَاقٍ﴾ [الأنعام: ۱۵۱] «و فرزندانان را از [بیم] فقر نکشید»؛ یعنی از ترس فقر، زیرا ﴿لَنْ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ﴾؛ «ما شما و آنان را روزی می‌دهیم.»

عبارت: ﴿إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا﴾؛ یعنی کشتن آنان گناه بزرگی است.^(۱) در صحیح بخاری و صحیح مسلم، از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم: چه گناهی از تمامی گناهان بزرگ‌تر است؟

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلْقَكَ»؛ «اینکه برای الله تعالی شریکی قرار دهی درحالی که او تو را آفریده است.» گفتم: سپس چه گناهی؟ ایشان پاسخ دادند: «أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ خَشْيَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ»؛ «فرزندت را بکشی از ترس اینکه با تو غذا بخورد.» سپس پرسیدم: بعد از آن، چه گناهی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَنْ تُزَانِيَ بِحَلِيلَةِ جَارِكَ»^(۲)؛ «اینکه با زن همسایه‌ات زنا کنی.»

۲. دین اسلام درخواست فرزند را نیک و شایسته دانسته است: الله تعالی می‌فرماید:

﴿فَالَّذِينَ بَشِرُوهُنَّ وَأَبْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ [البقرة: ۱۸۷]

«پس اکنون [در شب‌های رمضان می‌توانید] با آنان آمیزش کنید و آنچه الله تعالی برای شما مقرر داشته است را طلب کنید.»

از ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر ﴿وَأَبْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ نقل شده که مراد از آن «فرزند» است.

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «تَزَوَّجُوا الْوُلُودَ الْوُدُودَ؛ فَإِنِّي مُكَاثِرٌ بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^(۳)؛ «با زن بچه‌آور و مهربان ازدواج کنید، چون من در روز قیامت، به سبب کثرت شما بر سایر امّت‌ها افتخار می‌کنم.»

۱- تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۶۳.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۴۴۸۳؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۸۶.

۳- سنن ابی داود، شماره حدیث: ۲۰۵۲.

۳. اسلام ناپسند دانستن دختران را ممنوع دانسته است: الله ﷻ در قرآن کریم بیان نموده که نخواستن دختران از اخلاق و عادات افراد دوره جاهلی بوده و الله تعالی آنان را سرزنش کرده است:

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ﴾ [النحل: ۵۸]

«و هرگاه یکی از آنان را به [تولد] دختر بشارت دهند، چهره‌اش سیاه می‌شود درحالی که او خشم خود را فرو می‌خورد.»

۴. شریعت اسلام، شیردادن نوزاد را بر مادر واجب گردانیده است: همان‌گونه که بر پدر لازم است نفقه مادر را بدهد تا بتواند نوزاد را شیر دهد حتی در صورتی که وی را در زمان شیرخوارگی نوزاد، طلاق دهد. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [البقرة: ۲۳۳]

«و مادران [باید] فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند؛ [این دستور] برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند. و بر آن کس که فرزند برای او متولد شده [پدر]، لازم است خوراک و پوشاک آنان [مادران] را به‌طور شایسته [در مدت شیردادن بپردازد].»

۵. تربیت فرزندان تا زمانی که بزرگ شوند، پاداش فراوانی دارد: رسول الله ﷺ فرمودند: «مَنْ عَالَ جَارِيَتَيْنِ حَتَّى تَبْلُغَا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَا وَهُوَ هَكَذَا»^(۱)؛ «هر کس که دو دختر را سرپرستی نماید تا به سن بلوغ برسند، در روز قیامت، من و او مانند این هستیم.» و سپس انگشتان خویش را به هم چسبانند.

«مَنْ عَالَ جَارِيَتَيْنِ»؛ یعنی هزینه زندگی و تربیت و اصلاح و رشدشان را قبول نموده و انجام دهد.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ كَانَ لَهُ ثَلَاثُ بَنَاتٍ فَصَبَّرَ عَلَيْهِنَّ، وَأَطْعَمَهُنَّ، وَسَقَاهُنَّ، وَكَسَاهُنَّ مِنْ جِدَّتِهِ كُنَّ لَهُ حِجَابًا مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^(۲)؛ «کسی که ۳ دختر داشته

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۶۳۱.

۲- ابن ماجه، شماره حدیث: ۳۶۶۹؛ آل‌بانی رحمه الله این روایت را در السلسلة الصحيحة، شماره حدیث: ۲۹۴، صحیح دانسته است.

باشد و بر [سختی‌های] آنان صبر نماید و این دختران را از ثروت [و مال] خود، غذا و آب و پوشاک دهد، در روز قیامت، باعث حفاظت وی از آتش [دوزخ] می‌شوند.»

حتی رسول الله ﷺ فرمودند که پاداش نفقه برای خانواده از ثواب هر نوع انفاقی بیشتر است؛ پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «أَفْضَلُ دِينَارٍ يُنْفِقُهُ الرَّجُلُ، دِينَارٌ يُنْفِقُهُ عَلَى عِيَالِهِ»^(۱)؛ «بهترین دینار [و پولی] که مرد خرج می‌کند، پولی است که آن را برای خانواده‌اش مصرف می‌نماید.»

ابوقلابه - یکی از راویان حدیث - می‌گوید: «پاداش چه مردی بیشتر از پاداش کسی است که بر فرزندان کوچکش هزینه می‌کند تا آنان را حفاظت و عقیف گرداند، یا الله تعالی آنان را توسط او فایده رساند و بی‌نیاز گرداند؟!»

همچنین رسول الله ﷺ می‌فرمایند: «دِينَارٌ أَنْفَقْتَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَدِينَارٌ أَنْفَقْتَهُ فِي رَقَبَةٍ، وَدِينَارٌ تَصَدَّقْتَ بِهِ عَلَى مَسْكِينٍ، وَدِينَارٌ أَنْفَقْتَهُ عَلَى أَهْلِكَ، أَعْظَمُهَا أَجْرًا الَّذِي أَنْفَقْتَهُ عَلَى أَهْلِكَ»^(۲)؛ «[از میان] دیناری که در راه الله تعالی انفاق نمودی و دیناری که برای آزادی برده‌ای خرج کردی و دیناری که به فردی مسکین دادی و دیناری که برای خانواده‌ات هزینه کردی؛ پاداش دیناری که برای خانواده‌ات خرج نمودی، از همه بیشتر است.»

۶. سرپرستی و اداره امور فرزندان امانتی است که در روز قیامت، از انسان سؤال خواهد شد: اگر آدمی این امانت و مسؤولیت را به صورت شایسته انجام دهد، پاداش فراوانی می‌برد و در غیر این صورت، بیم عذاب بر وی می‌رود. پیامبر ﷺ فرمودند: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ... وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي أَهْلِهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا وَمَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا»^(۳)؛ «تمامی شما نگهبانید و در برابر افراد زیر دست‌تان مسؤول هستید... مرد نگهبان خانواده‌اش و در قبال افراد تحت فرمانش مسؤول است و زن نیز در خانه شوهرش نگهبان است و در برابر افراد زیر دستش مسؤول است.»

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۹۹۴.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۹۹۵.

۳- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۲۲۷۸؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۸۲۹.

۷. اسلام به یتیم توجّه فراوانی نموده است: به گونه‌ای که درباره‌ی وی بسیار توصیه کرده و مردم را تشویق نموده که به یتیم نیکی کنند و آنان را از بدی به او و سرزنش وی برحذر داشته است. متون بی‌شماری از قرآن و سنت در این زمینه وجود دارد.

از جمله اینکه الله ﷻ در سیاق سخن از صفات بهشتیان می‌فرماید:

﴿وَيُطْعَمُونَ عَلَى الطَّعَامِ عَلَى حَبِّهِ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ [الإنسان: ۸]

«و غذا را با اینکه [نیاز و] دوست دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می‌بخشند.»
همچنین توجّه زیاد به یتیم را یادآور شده و می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ﴾ [الضحى: ۹]

«پس [تو هم] یتیم را میازار.»

و نیز مردم را از خوردن مال یتیم برحذر داشته است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ

سَعِيرًا﴾ [النساء: ۱۰]

«بدون تردید کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، قطعاً آتش را در شکم خود فرو می‌برند و] می‌خورند و به زودی به آتشی برافروخته درآیند.»

الله متعال در نکوهش افرادی که یتیم را اکرام نمی‌کنند، چنین فرموده است:

﴿كَلَّا بَلْ لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ﴾ [الفجر: ۱۷]

«هرگز چنین نیست [که شما می‌پندارید]، بلکه یتیم را گرامی نمی‌دارید.»

همچنین درباره‌ی فردی که به یتیم اهانت می‌کند، می‌فرماید:

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ ﴿١﴾ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ﴾ [الماعون: ۱-۲]

«[ای پیامبر ﷺ!] آیا کسی که روز جزا را تکذیب می‌کند، دیده‌ای؟! پس او [همان] کسی

است که یتیم را [با خشونت از خود] می‌راند.»

پیامبر ﷺ درباره‌ی بزرگی مقام کفیل و ضامن یتیم می‌فرماید: «وَأَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي

الْحِجَّةِ هَكَذَا»؛ «من و ضامن یتیم این‌گونه در بهشت هستیم.» رسول الله ﷺ به انگشت

سبابه و وسطی خویش اشاره نموده و کمی در میان آن دو فاصله انداختند،^(۱) [چون

پیامبران با دیگران تفاوت دارند].

۸. دین اسلام کشتن کودکان را در جنگ حرام و ممنوع دانسته است: رسول الله ﷺ فرماندهان لشکر خویش را نصیحت و سفارش می کردند؛ از جمله اینکه: «اغزُوا بِاسْمِ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَاتُّلُوا مِنْ كَفَرٍ بِاللَّهِ، اغزُوا وَلَا تَغْلُوا، وَلَا تَغْدِرُوا، وَلَا تَمْتَلُوا، وَلَا تَقْتُلُوا وَلِيدًا»^(۱)؛ «با نام الله در راه الله تعالی بجنگید، هرکسی که به الله ﷻ کفر نمود را بکشید، مبارزه کنید، اما در غنیمت خیانت نکنید، پیمان نشکنید، [اشخاص و حیوانات را] مثله و قطعه قطعه نکنید و کودکی را نکشید.» و سایر توصیه‌هایی که در این زمینه وارد شده و برخی از آن‌ها در مبحث مربوط به جهاد بیان خواهد شد.

۹. اسلام ستم به فرزندان را در داخل بنیان خانواده، حرام گردانیده است: باید رفتار و برخورد با فرزندان کوچک و بزرگ براساس عدالت و بدون تبعیض باشد. صحابی بزرگوار؛ نعمان بن بشیر رضی الله عنه می گوید: پدرم بخشی از مالش را به من داد و مادرم گفت: من راضی نمی شوم تا اینکه پیامبر ﷺ این موضوع را تأیید نمایند. بنابراین پدرم نزد رسول الله ﷺ رفت تا تأیید ایشان را بر مالی که به من داده بود، بگیرد. پیامبر ﷺ از وی پرسیدند: «أَفَعَلْتَ هَذَا بِوَلَدِكَ كَلْهَمٌ؟»؛ «آیا این کار را با تمامی فرزندان کرده‌ای؟» پدرم پاسخ داد: نه. پیامبر ﷺ فرمودند: «اتَّقُوا اللَّهَ، وَاعْدِلُوا فِي أَوْلَادِكُمْ»؛ «از الله بترسید و عدالت را در میان فرزندانتان رعایت کنید.»

در نتیجه، پدرم این بخشش را پس گرفت.

و بنا بر روایتی، پیامبر ﷺ فرمودند: «فَلَا تُشْهَدُنِي؛ فَإِنِّي لَا أَشْهَدُ عَلَى جَوْرٍ»^(۲)؛ «پس مرا گواه مگیر که من شهادت بر ستم نمی دهم [و آن را تأیید نمی کنم].» این عدالت منحصر بر انصاف در تقسیم اموال نیست، بلکه شامل عدالت در امور معنوی؛ مانند توجه، مهربانی، نزدیک ساختن و... نیز می شود.

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۷۳۱.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۲۴۴۷؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۶۲۳.

به طور خلاصه، احکام اطفال در دین اسلام، بسیار فراوان است و پیش از تولد وی تا زمانی که نوجوان و مکلف به رعایت احکام شرعی مخصوص افراد بالغ و مکلف می‌گردد را شامل می‌شود.

کودکان حقوق بسیاری دارند؛ مانند نامگذاری آنان با اسم‌هایی مناسب و نیکو، آموزش امور دینی و دنیوی مورد نیاز و دورساختن آنان از مضرات و سایر احکام و حقوقی که بیان‌شان در این مختصر نمی‌گنجد.^(۱)

۱- برای اطلاعات بیشتر، نک: تحفة المودود في أحكام المولود، ابن قیم؛ المسؤولية في الإسلام، عبدالله قاورى، صص ۹۷-۱۱۹ و ۱۴۷-۱۵۳؛ تربية الأولاد في الإسلام، عبدالله علوان؛ مسؤولية الأب المسلم في تربية الولد في مرحلة الطفولة، عدنان باحارث؛ حقوق الإنسان في اليهودية والمسيحية؛ الإسلام مقارنة بالقانون الدولي، خالد شنيبر، صص ۴۶۷-۴۷۲.

مبحث چهارم:

نیکی به والدین و جایگاه پدر و مادر

مقدمه: مفهوم نیکی به والدین

بر و نیکی به والدین برخلاف عقوق و نافرمانی آنان است. ابن منظور رحمته می گوید: «بر، ضدّ عقوق بوده و مبرّه هم مانند آن است و نیز برت و والدي أبرّه برّاً وقد برّ والدّه يبرّه برّاً، فَيَبِرُّ عَلَى بَرِّتٍ، وَيَبِرُّ عَلَى بَرِّتٍ.»

همچنین می آورد که گفته می شود: «رجلٌ برٌّ من قوم أبرار، وبارٌّ من قوم بررة. و از ابن عمر رضي الله عنهما روایت شده که چون آنان به پدران و پسران نیکی کردند، الله متعال این افراد را ابرار نامید.

و نیز می گوید: «همان گونه که تو بر فرزندت حق داری، او نیز بر تو حقوقی دارد.»^(۱)

گفتار اول: حقوق والدین و جایگاه آنان

از دیدگاه اسلام، والدین حقوقی مهم و بزرگ و مقامی والا دارند. نیکی به آن دو به همراه توحید بیان شده و تشکر از پدر و مادر در کنار شکر الهی آمده و نیکی به والدین از بزرگترین و محبوبترین اعمال در نزد الله تعالی است.

الله تعالی می فرماید:

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [النساء: ۳۶]

«و الله تعالی را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر نیکی کنید.»

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾ [الاحزاب: ۴۷]

﴿لَهُمَا جَنَاحٌ الذَّلِيلُ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾ [الإسراء: ۲۳-۲۴]

«(و پروردگارت [چنین] مقرر داشته است که: فقط او را بپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنان نزد تو به سن پیری رسند، [حتی] به آنان [کلمه]»

اف [کم‌ترین کلمه رنج‌آور را] نگو و بر [سر] والدین فریاد زن و با نیکی [و بزرگواری] با آنان سخن بگو و از روی مهربانی بال فروتنی [و خاکساری را] برایشان فرود آور و بگو: پروردگارا! به آنان رحمت کن، همان‌گونه که مرا در کودکی پرورش دادند.»

احادیث فراوانی در این زمینه بیان شده است؛ از جمله اینکه ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدم که کدام عمل در نزد الله، محبوب‌تر از سایر اعمال است؟ ایشان پاسخ دادند: «الصَّلَاةُ عَلَى وَقْتِهَا»؛ «ادای نماز در وقتش» دوباره پرسیدم که سپس چه عملی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «بِرُّ الْوَالِدَيْنِ»؛ «نیکی به والدین» گفتم: پس از آن، چه عملی؟ ایشان فرمودند: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۱)؛ «جهاد در راه الله تعالی». فطرت‌های پاک، نیکی به والدین را پذیرفته و ادیان آسمانی در این باره اتفاق نظر داشته‌اند و نیکی به پدر و مادر از اخلاق و صفات پیامبران و شیوه صالحان است. همچنین نشانه صداقت ایمان و کرامت نفس و حسن وفاداری است. نیکی به والدین یکی از محاسن دین اسلام به شمار می‌رود، چون اعتراف به زیبایی و نعمت و حفاظت فضل و احسان الهی و دلیل کمال شریعت و دارا بودن تمامی حقوق است.

بر خلاق قوانین بشری که هیچ فضیلت و حقی را برای والدین قائل نشده‌اند و بلکه حقوق‌شان را انکار نموده و باعث تحقیر پدر و مادر گشته‌اند. جهان غرب با آن همه پیشرفت و تکنولوژی گواه این مسأله است؛ در این نظام‌ها، گویی مادر وسیله‌ای است که هرگاه تاریخ مصرفش تمام گردد، بیرون انداخته می‌شود. نهایت تصویری که در ذهن‌هایشان از نیکی به والدین نقش بسته، این است که در سال، یک روز را به عنوان «روز مادر» تعیین کرده‌اند!!! در این روز، پسران و دختران دسته‌هایی از گل را تقدیم مادران‌شان می‌کنند تا نشان دهند که دوست‌شان دارند و به آنان نیکی می‌کنند. نهایت تلاش‌شان برای نیکی به والدین همین است؛ فقط یک روز در سال!!! پس حفاظت و توجه و مهربانی و وفاداری به والدین کجاست؟! آنان هیچ شناختی از این مفاهیم زیبا و والا ندارند و این معانی در نزدشان جایگاهی ندارد.

مطالبی درباره حقوق والدین از دیدگاه اسلام بیان گردید، اما تمامی آن‌ها بیان نشد و باید گفت که اسلام ما را از نافرمانی منع کرده و به شدت برحذر داشته و این کار گناهی کبیره به شمار می‌رود و بسان شرک است.

این سخن الله تعالی کافی است که می‌فرماید:

﴿فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍ وَلَا تَنْهَرُهُمَا﴾ [الإسراء: ۲۳]

«پس [حتی] به آنان [کلمه] اف [کم‌ترین کلمه رنج‌آور را] نگو.»

درباره فراتر از کلمه «اف» چه فکر می‌کنی؟!

احادیث زیادی در این مورد نقل شده است؛ مثلاً عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «الْكِبَائِرُ: الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ، وَالْيَمِينُ الْعَمُوسُ»^(۱)؛ «[برخی از] گناهان کبیره عبارتند از: شرک به الله، نافرمانی والدین، کشتن انسان [به ناحق] و سوگند غموس [در حالی که فرد می‌داند دروغ‌گوست، قسم می‌خورد.]»

گفتار دوم: آدابی که باید در رفتار با والدین مورد توجه قرار گیرد

دین اسلام آداب فراوانی را برای تعامل با پدر و مادر بیان نموده است و عالمان برخی از این آداب را براساس قرآن و سنت، مشخص ساخته‌اند. کافی است که در این زمینه، به آیه زیر دقت نماییم:

﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ [لقمان: ۱۵]

«و در دنیا با آنان به شایستگی رفتار کن.»

عبارت: ﴿صَاحِبُهُمَا﴾ بهترین و زیباترین سخن برای تشویق به نیکی در حق والدین است، زیرا مصاحبت مقتضی همراهی است و یکی از نتایج همراهی این است که انسان از تمامی شرایط و حالات والدین باخبر می‌شود و بسا اوقات مصاحبت طولانی منجر به خستگی و کوتاهی می‌گردد، اما زمانی که فرزند این ارشاد و توصیه الهی را در نظر بگیرد، می‌داند که پدر و مادرش حق بزرگی دارند و در نتیجه، همراهی و بودن با آنان را لازم می‌گیرد و والدین مستحق‌ترین انسان‌ها به خوشرفتاری و مصاحبت نیک فرزند هستند.

مصاحبت شامل نرمی و مهربانی و مشاوره و مدارا و بردباری می‌شود. همچنین رعایت آداب گفتگو با والدین، چون مصاحبت طولانی بر اثر تکرار سخنان و وقایع، منجر به خستگی می‌شود و فرزند آن‌ها را با اشکال مختلفی می‌شنود و می‌بیند که باعث رنج و خستگی وی می‌گردد و اگر فرزند به نیکی با آنان همراهی و رفتار نماید، هرگز خستگی و آزرده‌گی خویش را آشکار نمی‌سازد؛ فرقی نمی‌کند که والدینش به تنهایی با او سخن گویند یا اینکه در میان جمعی باشند و حتی در صورتی که سخن والدین برای فرزند مشخص و خیلی تکراری گردد.

علاوه بر این، شامل اکرام به وسیلهٔ مال می‌شود؛ بویژه در صورتی که پدر نیازمند باشد. بسا فرزندان که در این زمینه کوتاهی می‌کنند؛ بر اثر تنبلی، غفلت یا بخل!!! و بسا فرزندان که می‌گویند: پدر و مادرم نیازی ندارند، و در نتیجه، خودشان را از برکت انفاق بر والدین محروم می‌سازند!

و بسا فرزندان که می‌گویند: برادران و خواهرانم نیازهای پدر و مادرم را برآورده می‌کنند و آنان به من نیازی ندارند!

و بسا اوقات، تمامی فرزندان همین سخن را می‌گویند و هریک بر دیگری اعتماد کرده و در نتیجه، دست پدر و مادر از هر نوع کمکی از جانب فرزندان، خالی می‌ماند! بنابراین شایسته است که فرزند سهم و تکلیف خود را در کمک به والدین فراموش نکند هر چند نیازمند نباشند، چه رسد به اینکه نیاز داشته باشند!

و سزاوار است که در این زمینه از دیگران سبقت گیرد هر چند برادرانش این کار را انجام دهند:

﴿وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾ [المطففين: ۲۶]

«و در این، باید که مشتاقان بر یکدیگر پیشی گیرند.»

یکی دیگر از موارد خوشرفتاری این است که پدرش را برای نیکی و صدقات و انفاق یاری رساند. گاهی اوقات، اتّفاق می‌افتد که پدر ثروتمند و خیر است، اما فرزندان در این زمینه به وی کمک نمی‌کنند و بسا اوقات، جلوی او را گرفته و او را از نیکی و انفاق محروم می‌سازند. اگر قصد نیکی و صدقه داشته باشد، به وی می‌گویند: دست نگه دارد؛ از ترس اینکه ثروت پدرشان تمام شود - آنگونه که آنان می‌پندارند - و یا اینکه دوست دارند میراث بیشتری به آنان رسد و یا اینکه بخیل هستند و ... بنابراین باید

که فرزندان مانع انفاق و خیر پدرشان نشوند، بلکه لازم است که در این کار به وی کمک نمایند.

یکی دیگر از نشانه‌های همراهی، سفر با والدین است. همچنین اکرام مهمان پدر و تلاش برای راحتی و آسودگی وی در زمان آمدن مهمان.

و نیز همراهی با پدر زمانی که خواست با او به جایی یا در میان مردمی بروی، در صورتی که منجر به گناه نشود.

علاوه بر این، باید که دوستان را به پدربخت معرفتی نمایی تا از راه و رفتارت مطمئن شود و زمانی که دوستان تو به دیدارت می‌آیند، با آنان انس و الفت گیرد.

از دیگر موارد خوشرفتاری، برآورده‌ساختن نیازهای پدر و مادر از روی شوق و شادمانی و نهایت تلاش است.

همچنین مراقبت از درمان و مراجعه و بستری والدین در بیمارستان اگر نیازی به این کار باشد.

زمانی که پدر فرزندی را فرمان به کاری می‌دهد، نباید آن فرزند ناراحت شود که چرا سایر برادرانش را دستور نداده است، بلکه باید از این کار خوشحال باشد.

و زیباست که خودش برای اجرا و انجام آن کار از دیگران سبقت گیرد هرچند پدر و مادرش به وی فرمان ندهند.

و خوب است که بدرفتاری و سنگدلی و تغییر حالت پدر را تحمل نماید. اصل خوشرفتاری با والدین این است که فرزند تلاش نماید تا آنان را خوشحال سازد و از هرآنچه باعث ناراحتی‌شان می‌شود، دوری کند.

تنها اشاراتی به معانی آیه مذکور شد و بیان جزئیات نیکی به والدین، در این مختصر نمی‌گنجد.^(۱)

۱- در این باره، نک: أدب المسلم في العادات والعبادات والمعاملات، محمد سعید مبیض، صص ۱۵۸-۱۶۰؛ قرّة العینین في فضائل برّ الوالدین، نظام یعقوبی، صص ۴۶-۵۲؛ تریبۃ الأولاد في الإسلام، عبدالله علوان، ج ۱، صص ۲۸۵-۲۸۶؛ الإعلام في ما ورد في برّ الوالدین وصلّة الأرحام، حازمی، ص ۲۶؛ برّ الوالدین، عاشور، صص ۱۶-۲۰؛ التکافل الإجتماعی، محمد صالح، صص ۹۸-۱۰۵؛ وصیّة لقمان لابنه، علی محمد جماز، صص ۲۳-۳۳.

مبحث پنجم:

حقوق و تکالیف فرزندان در اسلام

مقدمه

در مبحث پیشین، مطالبی دربارهٔ تکلیف و مسؤولیت فرزندان در قبال والدین بیان گردید.

در این مبحث، برخی از حقوق فرزندان که بر والدین لازم است، بیان می‌شود. فرزندان امانتی بر دوش پدر و مادر هستند و آنان در قبال این امانت، مسؤولند و کوتاهی در تربیت فرزندان، اشتباهی روشن و خطایی گرانبار و بسیار خطرناک است. خانواده نخستین مدرسهٔ فرزندان و اولین خشت بنای جامعه به شمار می‌رود. در خانواده‌های شریف و متدین که بر رعایت حدود الهی و حفظ شریعت و نیز بر پایهٔ محبت، مودت، مهربانی، ایثار، همکاری و تقوا استوارند، مردان و زنان و فرماندهان و بزرگان امت رشد و پرورش می‌کنند.

پیش از اینکه مدرسه و جامعه فرزند را تربیت کند، خانه و خانواده او را تربیت می‌نماید و وی در رفتار صحیح اجتماعی خود، وامدار پدر و مادرش است، چنانچه والدینش در صورتی که او انحراف اخلاقی داشته باشد، بسیار مقصر و مسؤول هستند.^(۱)

ابن قیّم رحمته می‌گوید: «بسا افرادی که فرزند و جگرگوشهٔ‌شان بر اثر غفلت آنان و تربیت‌نشدن و کمک به وی در برآورده‌ساختن تمایلات نفسانی، در دنیا و آخرت بدبخت شده است درحالی که گمان می‌کنند به فرزندشان خوبی نموده‌اند، اما در حقیقت وی را خوار ساخته‌اند. و گمان می‌کنند که به وی مهربانی کرده‌اند، ولی در حقیقت، به او ستم نموده‌اند و در نتیجه، از فایدهٔ فرزند محروم شده‌اند و خودش نیز در دنیا و آخرت سودی نمی‌برد! اگر به فساد فرزندان دقت کنی، می‌بینی که مسبب و مقصر اصلی در تمامی موارد، پدران هستند.»^(۲)

۱- نک: نظرات في الأسرة المسلمة، محمد صباغ، ص ۱۵۴؛ أخلاقنا الإجتماعية، مصطفى سباعی، ص ۱۵۵.

۲- تحفة المودود في أحكام المولود، ابن قیّم، صص ۱۴۶-۱۴۷.

همان گونه که والدین حقوقی بر عهده فرزندان دارند، آنان نیز دارای حقوق و مزایایی هستند و همان گونه که الله ﷻ ما را فرمان به نیکی برای پدر و مادر داده است، به ما دستور داده که به فرزندان هم نیکی و احسان نماییم. نیکی به فرزندان و علاقه و اشتیاق برای تربیت آنان باعث ادای امانت می‌شود، اما غفلت و کوتاهی در حقوق آنان، فریب و خیانت است.

متون فراوانی از قرآن و سنت ما را فرمان به نیکی در حق فرزندان و ادای امانت‌شان داده و از غفلت و کوتاهی در این زمینه، برحذر داشته است.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ [النساء: ۵۸]

«همانا الله متعال به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان‌شان برگردانید.»

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

[الأنفال: ۲۷]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به الله و پیامبر [او ﷺ] خیانت نکنید، و [نیز] در امانت‌های خود، درحالی که می‌دانید، خیانت نورزید.»

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا فُؤَا أُنْفُسِكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا

مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ [التحریم: ۶]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خودتان و خودتان و خانواده‌تان را از آتشی که هیزم [و سوخت] آن مردم و سنگ‌هاست، نگه دارید؛ [آتشی که] بر آن فرشتگان خشن و سخت‌گیر [گمارده شده] که هرگز الله را در آنچه به آنان فرمان داده، نافرمانی نمی‌کنند و هرچه فرمان می‌یابند را انجام می‌دهند.»

پیامبر ﷺ فرمودند: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنِ رَعِيَّتِهِ، فَالْإِمَامُ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنِ

رَعِيَّتِهِ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي أَهْلِهِ وَمَسْئُولٌ عَنِ رَعِيَّتِهِ»^(۱)؛ «تمامی شما نگهبانید و در قبال

افراد زیر دست‌تان مسؤول هستید، حاکم [یا جانشین او] مراقب است و در قبال افراد

تحت فرمانش مسؤول است و مرد در خانواده‌اش نگهبان بوده و در برابر افراد زیر

دستش مسؤول است.»

همچنین فرمودند: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَسْتَرْعِيهِ اللَّهُ رَعِيَّةً، يَمُوتُ يَوْمَ يَمُوتُ وَهُوَ غَاشٌّ لِرَعِيَّتِهِ، إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ»^(۱)؛ «هر بنده‌ای که الله تعالی وی را مسؤول [مراقبت از] گروهی قرار دهد و روزی که بمیرد، درحالی وفات کند که در حقّ شان خیانت کرده باشد، قطعاً الله ﷻ بهشت را بر وی حرام می‌گرداند.»

والدین باید در حقّ فرزندان شان دعا کنند، برایشان نام‌هایی نیک انتخاب نمایند، ایمان و اعتقاد صحیح را در وجودشان نهادینه سازند و آنان را بر اخلاق نیکو و صفات پسندیده تربیت نمایند.^(۲)

در مبحث حقوق کودک از دیدگاه اسلام، مطالبی درباره حقوق فرزندان بر والدین بیان گردید.

۱- صحیح بخاری، ج ۱۳، ص ۱۱۲؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۴۲.

۲- نک: تحفة المولود، ص ۹۲.

فصل هفتم:

موضع اسلام نسبت به برخی از مسائل معاصر

بخش اول: اسلام و عقل و علم و کار؛

بخش دوم: اسلام و سلامت عمومی و نظافت؛

بخش سوم: اسلام و همزیستی، مدارا، اجبار، خشونت و تروریسم؛

بخش چهارم: جهاد از دیدگاه اسلام؛

مقدمه

این فصل مربوط می‌شود به بررسی برخی از مسائل معاصر که درباره آن‌ها صحبت‌های بسیاری صورت گرفته و گاهی اوقات بر اثر عدم آگاهی از این مسائل و موضع اسلام نسبت به آن‌ها، مطالب و سخنان ناروا و بدی علیه این دین گفته می‌شود.

مسائل مذکور در چندین بخش و به ترتیب زیر مورد بررسی قرار خواهد گرفت:

بخش اول: اسلام و عقل و علم و کار؛

بخش دوم: اسلام و سلامت عمومی و نظافت؛

بخش سوم: اسلام و همزیستی، مدارا، اجبار، خشونت و تروریسم؛

بخش چهارم: جهاد از دیدگاه اسلام؛

بخش اول:

اسلام و عقل و علم و کار

مبحث اول: موضع اسلام نسبت به عقل؛

مبحث دوم: اسلام و علم؛

مبحث سوم: اسلام و کار؛

مبحث اول:

موضع اسلام نسبت به عقل

در فصل‌های پیشین، مطالبی دربارهٔ عقل و جایگاه مهم و بزرگ آن در اسلام و دلالت عقل بر بسیاری از مسائل ایمانی بیان گردید. در این مبحث، با آوردن نکات زیر، مطالب بیشتری در مورد عقل و موضع اسلام دربارهٔ آن بیان خواهد گشت.

۱- مفهوم عقل

أ- معرّفی عقل

نوری معنوی است که نفس از طریق آن، علوم ضروری و نظری را درک کرده و می‌فهمد.

این تعریف را صاحب کتاب «القاموس المحيط» ارائه داده است.^(۱)

استاد محمد نعیم یاسین در بیان ماهیّت عقل می‌گوید: عقل یکی از غرایز نفسانی یا یکی از نیروهایش است که انسان را برای درک معانی و حقایق یاری می‌رساند.^(۲)

ب- آغاز پیدایش عقل

فیروزآبادی می‌گوید: «از زمانی که جنین شکل می‌گیرد، عقل تشکیل می‌شود و همواره رشد می‌کند تا اینکه در زمان بلوغ، کامل می‌گردد.»^(۳)

ت- برخی از مصادیق عقل

عقل بر علم و نیز بر ویژگی‌های خوب و بد و کمال و نقصان اشیا اطلاق می‌گردد.

۱- القاموس المحيط، فیروزآبادی، ص ۱۳۳۶.

۲- نک: مباحث فی العقل، محمد نعیم یاسین، ص ۱۳۰. دیدگاه‌های فراوانی دربارهٔ ماهیّت عقل وجود دارد که بیان آن‌ها به درازا می‌کشد. در کتاب دکتر محمد نعیم یاسین این موارد به طور مفصّل بررسی شده و در نهایت، وی تعریف مذکور را انتخاب کرده است.

۳- القاموس المحيط، فیروزآبادی، ص ۱۳۳۶.

همچنین بر علم به برترین خوبی و بدترین بدی و نیز بر امور و قدرتی که باعث تشخیص خوب و بد شود، و بر معانی و مقدماتی که منجر به تحقق اهداف و مصالح می‌شوند و همچنین بر روش پسندیده انسان در رفتار و گفتار اطلاق می‌گردد.

ث - عاقل کیست؟

فردی که آموزش را کنترل نماید و سر و سامان دهد و نفسش را از تمایلات و شهوات باز دارد.

ج - وجه تسمیه عقل

چون صاحبش را از افتادن در خطرها باز می‌دارد و وی را از امور ناشایست؛ مانند اعتقاد فاسد یا کار زشت منع می‌کند.^(۱)

۲- جایگاه عقل در اسلام

بدون تردید اسلام جایگاه و ارزش عقل را والا گردانیده و از دیدگاه این دین، عقل اساس تکلیف و معیار اهلیت است.

در بسیاری از آیات قرآن فرمان به تعقل و بررسی و تدبّر داده شده و عاقلان و اندیشمندان تحسین گشته‌اند.

علاوه بر این، آیات فراوانی در نکوهش افرادی که از عقل‌شان استفاده نکرده و عادت به تقلید کورکورانه دارند و بدون دلیل و آگاهی، راه پدران‌شان را در پیش گرفته‌اند، آمده است.^(۲)

۳- وظیفه عقل

عقل نوری است که الله تعالی آن را در وجود انسان به ودیعت گذاشته تا اشیا و حقایق زندگی را برایش روشن سازد و انسان توسط آن، از الله و رسولش آگاه شود و از این طریق، به آسمان‌ها و زمین بنگرد و اسرار هستی را درک نماید، به خود و

۱- نک: لسان العرب، ج ۸، ص ۲۷؛ القاموس المحيط، ص ۱۳۳۶.

۲- نک: مباحث فی العقل، صص ۲۲۳-۲۲۴.

نشانه‌های الهی در اطرافش بیندیشد و بدین وسیله و در حدّ توان، به بسیاری از امور اعتقادی برسد و در نتیجه، به منافع دینی و دنیوی دست یابد.^(۱) وظیفهٔ عقل به طور خلاصه بیان گردید.

۴- محدودهٔ عقل

هرچند اسلام عقل را مهم و بالارزش دانسته و وظیفهٔ مهمی را بر عهدهٔ وی گذاشته است، اما دین اسلام آن را محدود و مقید نموده تا توان عقلی در پس امور غیبی که قدرت فهم و درک حقیقت آن‌ها را ندارد، پراکنده و نابود نگردد؛ اموری مانند ذات الهی، روح، بهشت، دوزخ، کیفیت صفات الهی و ...، چون عقل بشری چارچوب معینی برای عمل دارد و اگر از آن محدوده تجاوز نماید، قطعاً گمراه خواهد گشت و گرفتار پیچ و خم‌های دشواری خواهد شد. بنابراین محدودهٔ عقل همان امور محسوس است. ولی در زمینهٔ امور غیب نمی‌تواند نظر دهد، چون آن‌ها را درک نمی‌کند و در این باره، باید بر متون شرعی اعتماد نماید.

۵- عقل در حوزهٔ اعتقادی

تعطیل عقل در حوزهٔ اعتقادی و ... جایز نیست، ولی - چنانکه بیان شد - باید که از وظیفه و محدودهٔ خود نگذرد و گرفتار خیال و گمان فاسد نگردد و با گمان‌های دروغ و واهی سرگردان نشود. خیال و گمان نمی‌توانند که اساس و پایهٔ اعتقاد و معرفت صحیح باشند.

اعتقاد اسلامی حقیقتی ثابت است که شریعت با دلایلی نقلی و قطعی و یقینی دلالت بر آن دارد.

و عقل سلیم مخالف با آن نیست، چنانکه گفته می‌شود:

«عقل صریح و سلیم مخالف با نقل صحیح نیست».

از آنجا که عقل، الله تعالی را به ما معرفی نموده و دلالت می‌کند که محمد ﷺ رسول بر حق الهی هستند، هر نوع مخالفتی میان عقل و احکام قرآن و سنت یا ردّ

خبر الله تعالی و پیامبر ﷺ به بهانه مخالفت آن با عقل، قطعاً اشتباه روشنی است و عقل نیز این مطلب را تأیید می‌نماید.^(۱)

۶- رابطه میان عقل و نقل

بر اساس قاعده‌ای عام و مشهور: «عقل صریح و سلیم مخالف با نقل صحیح نیست». عقل صریح یعنی عقل خالی از شبهه‌ها و تمایلات و نقل صحیح یعنی نقل سالم و خالی از انگیزه‌ها و عیوب. بر اساس قاعده‌ای دیگر: «هر گاه عقل و نقل باهم تعارض داشته باشند، تقدیم و ترجیح نقل واجب است.»^(۲)

۷- اسلام عقل‌ها را حفاظت نموده و باارزش دانسته است

به همین سبب، نوشیدن شراب و استعمال موادّ مخدّر را به طور کل و نیز هرآنچه منجر به فساد عقل شود را حرام و ممنوع کرده است. با وجود اینکه اسلام عقل‌ها را باارزش دانسته و آن‌ها را از تضادّ و تناقض حفظ نموده و عاقلان را از آشفتگی فکری و تباهی و بی‌خردی حفاظت کرده است، دینی روشن و آسان و قابل اجرا بوده و دروازه‌هایش بر روی هرکسی باز است.

۱- نک: العقل والنقل عند ابن رشد، محمّد امان، صص ۱۲-۱۵.

۲- نک: درء تعارض العقل والنقل، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، ج ۱، صص ۲۲-۲۳ و ۷۸-۸۱.

مبحث دوم:

اسلام و علم

اسلام دین علم و حقیقت و بلکه دشمن جهل و خرافه است و قرآن کریم و سنت نبوی براساس علم صحیح هستند. در ادامه، برخی از نمونه‌های توافق میان اسلام و علم بیان می‌گردد.

۱- دین اسلام کسب دانش را نوعی تکلیف و واجب دانسته است

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»^(۱)؛ «کسب دانش بر هر مسلمانی [مرد و زن] واجب است.»

بدون تردید مردم از لحاظ فهم و استعداد با یکدیگر تفاوت دارند و دانستن برخی از علوم بر بعضی از آنان واجب است، اما علمی که بر همه لازم و حتمی به شمار می‌رود، آن است که انسان بتواند دین خود و آنچه الله ﷻ بر وی لازم گردانیده است را بشناسد.

۲- نخستین عبارت نازل شده از قرآن کریم، دستور به کسب دانش داد

روشن است که سوره «علق» اولین سوره نازل شده بر پیامبر ﷺ بوده و نخستین آیه‌اش، این است:

﴿أَفْرَأْ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ [العلق: ۱]

«ای پیامبر ﷺ! [بخوان به نام پروردگارت که هستی را] آفرید.»

آیه فوق اشاره داشت که امت محمد ﷺ به دنبال خواندن و نوشتن و دانش خواهند بود.^(۲)

۳- الله ﷻ علم و عالمان را ستوده است

الله متعال می‌فرماید:

۱- ابن ماجه، شماره حدیث: ۲۲۴.

۲- نک: تفسیر التّحریر والتّنویر، ج ۳۰، صص ۴۳۳-۴۳۴.

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ ۚ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [الرعد: ۱۹]

«آیا کسی که می‌داند آنچه از [طرف] پروردگارت بر تو نازل شده حق است، مانند کسی است که او نابیناست؟! تنها خردمندان پند می‌گیرند.»
بنگر که چگونه الله متعال نادانی را همچون کوری دانست؟!
همچنین می‌فرماید:

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ [المجادلة: ۱۱]
«الله تعالی مقام [و درجات] کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم داده شده‌اند، بالا می‌برد.»

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «عالمان ۱۰۰ درجه برتر از سایر مؤمنان هستند و در میان هر دو درجه، صد سال فاصله است.»^(۱)

بدون تردید نخستین علم مورد نظر متون شریعت، علم شرعی است، اما مفهوم علم شامل تمامی علوم نافع می‌شود. علم نافی که قرآن و سنت بیانگر آن است؛ یعنی هر دانشی که نتایج مفیدی داشته باشد و انسان را به اهدافی والا برساند. بنابراین هر علمی که اعمال را تزکیه نماید، روح و روان را برتر و والا گرداند و به راه راست هدایت کند، علم نافع به شمار می‌رود؛ فرقی نمی‌کند که مربوط به دنیا یا آخرت باشد، چون شرافت دین برای شرافت دنیا لازم بوده و سعادت معاش همراه سعادت معاد است.
دین کامل اسلام مردم را دستور به فراگیری تمامی علوم نافع داده است؛ همچون علم توحید و اصول دین، فقه و احکام، علوم عربی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، نظامی، پزشکی و سایر علمی که سبب پایداری امت اسلام و اصلاح افراد و جوامع می‌شود.^(۲)

۴- سازگاری اسلام با حقایق علمی

این حقایق صحت قرآن و سنت را تأیید می‌کنند. با وجود گستردگی علوم تجربی و علوم معاصر، هیچ علم صحیحی یافت نمی‌شود که آنچه قرآن و سنت آورده است را

۱- نک: تذکرة السامع والمتكلم، ابن جماعه، ص ۲۷.

۲- نک: الدین الصّحیح یحلّ جمیع المشاکل، ابن سعدي، ص ۲۰؛ الدلائل القرآنیة فی أنّ العلوم النّافعة داخله فی الدّین الإسلامی، ابن سعدي، ص ۶؛ ومضات فکر، محمد طاهر بن عاشور، ص ۱۳۴.

نقض و رد نماید، هرچند این حقایق توسط پیامبر ما؛ محمد اُمّی ﷺ آورده شده است.^(۱)

بنابراین علم صحیح منافاتی با نقل صحیح ندارد، بلکه کاملاً با آن موافق است، همان گونه که امکان ندارد عبارات صریح قرآن مخالف واقعیت باشد. اگر ظاهراً به نظر رسد که قرآن کریم مخالف با واقعیت است؛ یا آن واقعیت تنها یک ادعاست و حقیقت ندارد و یا اینکه قرآن کریم در معارضه و مخالفت خود، صریح نیست، چون هم عبارات صریح قرآن و هم حقیقت واقع قطعی هستند و امکان تعارض میان دو شیء قطعی هرگز وجود ندارد.^(۲)

عالمان در گذشته و اکنون، این مطلب را بیان نموده‌اند و شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته اللّٰه کتاب مهمّ خود «درء تعارض العقل والنقل» را بر همین قاعده نگاشت. و حتی بسیاری از نویسندگان غربی این حقیقت را صراحتاً بیان کرده‌اند؛ از جمله نویسنده فرانسوی «موريس بوكای» در کتاب «التّوراة والإنجيل والقرآن والعلم». وی در این کتاب بیان نموده تورات و انجیلی که امروزه موجود است و تحریف شده‌اند، با حقایق علمی تعارض و منافات دارند و همزمان این نویسنده نمونه‌هایی می‌آورد که نشان از برتری قرآن کریم و نیز تقدّم آن بر علم معاصر دارد. همچنین از این طریق، اثبات نموده که قرآن کریم هرگز منافاتی با حقایق علمی ندارد، بلکه کاملاً موافق و سازگار با آن‌هاست.^(۳)

۵- توافق و هماهنگی دلایل حسی، علمی و تجربی بر صداقت مسائل و احکام دین اسلام

حتی مسائلی که کاملاً غیرمحسوس بوده و در دوران‌های گذشته، به شدت انکار شده‌اند.

به عنوان مثال، پیامبر ﷺ فرمودند: «إِذَا شَرِبَ الْكَلْبُ فِي إِنَاءٍ أَحَدِكُمْ، فَلْيَغْسِلْهُ سَبْعًا أَوْ لَاهَنَّ بِالْتُّرَابِ»^(۱)؛ «هر گاه سگ از ظرف کسی از شما نوشید، باید که آن را هفت مرتبه بشوید [و] مرحله اول با خاک [تمیز گردد].»

۱- نک: الأدلّة والقواطع والبراهین، عبدالرحمان بن سعدي، ص ۳۵۰.

۲- نک: مجموعة فتاوى فضيلة الشيخ محمد بن عثيمين، ج ۳، ص ۷۷.

۳- نک: التّوراة والإنجيل والقرآن والعلم، موريس بوكای، ترجمه: حسن خالد.

در علم پزشکی ثابت شده که میکروب‌های زهرآگینی در آب دهان سگ وجود دارد که تنها با آب از بین نمی‌رود و پژوهش‌های علمی معاصر روشن ساخته که هیچ ماده‌ای مانند خاک نمی‌تواند این نجاست را پاک کند.

همچنین بیان شده که نوشیدن سگ از ظرف انسان باعث بیماری‌های خطرناکی می‌شود و معمولاً در بدن سگ، کرم‌های متفاوتی وجود دارد؛ از جمله کرمی میکروسکوپی و بسیار کوچک. و زمانی که سگ از ظرف انسان بنوشد یا آدمی بدن سگ را با دست یا لباسش لمس نماید، تخم‌های این کرم به وی منتقل می‌شوند و با خوردن و نوشیدن او، به معده‌اش رسیده و با پاره کردن دیواره آن، به عروق خونی و سپس به اعضای اصلی انسان می‌رسند و به کبد و مغز صدمه وارد می‌کنند و در نتیجه، انسان دچار سردرد شدید، استفراغ متوالی، بیهوشی، تشنج، سستی و ضعف اعضا و بیماری قلبی می‌شود و بسا اوقات، قلب را تکه‌تکه نموده و انسان فوراً می‌میرد.^(۲)

و حتی به اثبات رسیده که تمامی نژادهای سگ مبتلا به این کرم میکروسکوپی می‌شوند و از این رو، باید که از اسباب و وسایل مربوط به خوردن و نوشیدن انسان، دور باشند.^(۳)

در بخش دوم فصل حاضر، مطالب و نمونه‌های بیشتری در این زمینه بیان خواهد شد.

۶- علوم تجربی اسلام را تأیید نموده و تأکید بر صحت مسائل آن دارد

مانند بارورشدن درختان که زمان زیادی از کشف آن نمی‌گذرد، اما قرآنی که بیش از ۱۴ قرن است بر پیامبر امی صلی الله علیه و آله نازل شده، این مطلب را بیان کرده است:

﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوْفِحَ﴾ [الحجر: ۲۲]

«و ما بادها را بارورکننده [ابرها و گیاهان] فرستادیم.»

و نیز آیات:

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۷۹.

۲- نک: تیسیر العلام شرح عمدة الأحكام، عبدالله بسام، ج ۱، ص ۳۴؛ تعریف عام بدین الإسلام؛ با عنوان: رسائل السّلام ورسول الإسلام، یوسف دجوی، صص ۳۸-۳۹.

۳- نک: توضیح الأحكام، ج ۱، ص ۱۳۷.

﴿وَأُنْبِتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾ [ق: ۷]

«و از هر نوع [گیاه] خوش منظر در آن رویانیدیم.»

﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [الذّاریات: ۴۹]

«و از هر چیز جفت آفریدیم، شاید شما پند گیرید.»

﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا﴾ [یس: ۳۶]

«منزه است ذاتی که همه جفت‌ها را آفرید.»

پیش از اینکه علوم تجربی برای ما اثبات نماید، پروردگار جهانیان فرمود که هر گیاهی، جنس نر و ماده دارد.

برخی از اروپایی‌ها وقتی دیدند که قرآن کریم دریا را به طور شفاف و دقیق توصیف نموده است درحالی که پیامبر ﷺ هرگز وارد دریا نشدند، دین اسلام را پذیرفتند. به عنوان مثال، در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ

بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرِنُهَا﴾ [التّور: ۴۰]

«یا [اعمالشان] همچون تاریکی‌هایی بوده در دریایی پهناور که موج آن را پوشانده و بر فرازش موج دیگری است، [و] بر بالای آن ابری [تاریک] قرار دارد؛ تاریکی‌هایی است یکی بر فراز دیگری، [به گونه‌ای که] هرگاه دست خود را بیرون آورد، ممکن نیست آن را ببیند.»^(۱)

نمونه‌ها و مطالبی آورده شد که نشان می‌داد اسلام دین علم است و این شاء الله در مباحث پیش رو، موارد بیشتری بیان خواهد شد.

مبحث سوم:

اسلام و کار

مقدمه: جایگاه و مفهوم کار و عمل از دیدگاه اسلام

۱- جایگاه کار در دین اسلام

اسلام دین عزّت و کرامت و دین برتری و منزلت و دین تلاش و کوشش است و نه دین خواری و تنبلی و تن‌آسایی.

از دیدگاه اسلام، عمل ارزشی فراوان و جایگاه متمایزی دارد و دین اسلام برای کار و تلاش، شیوه‌ای جذاب و کامل ترسیم نموده که براساس تعادل و برابری میان حقوق کارگران و صاحبان کار است.

همچنین اسلام تأکید بر رعایت حقوق انسان و تکریم و ارزش وی دارد تا عضوی مفید در این دنیا باشد.

وضعیت کار و اشتغال از اموری است که تمدن اسلامی توجه فراوانی به این موضوع نموده؛ آن هم با پیگیری تغییر و تحولاتش و همگام‌شدنش با احکام و ضوابط و توجه بسیار بر رعایت نیازهای کارگر و کارفرما.

یکی از امتیازات سازمان کار در اسلام، اکرام کارگران و دعوت آشکار به کار حرفه‌ای و صنعت و اعتبار آن به عنوان وسیله‌ای مهم و بارز برای هرکس که توانایی انجامش را دارد و نیز لحاظ‌کردن آن به عنوان صفتی از صفات مسلمانانی که زندگی شرافتمندانه‌ای دارند، است.^(۱)

در پاراگراف‌های پیش رو، این مطلب روشن خواهد گشت.

۲- مفهوم کار و عمل در اسلام و موارد مربوط به آن

در این گفتار، تعریف عمل و کار، موارد مربوط به آن و نیز اصطلاحاتی که مستقیماً با کار و صاحب کار ارتباط دارند، مورد بررسی قرار خواهد گرفت. اصطلاحاتی مترادف و متداخل که مفاهیمی نزدیک به هم دارند؛ مانند صنعت، حرفه و مهنت.

۱- نک: العمل عند المسلمین رؤیة حضاریة، ابراهیم مزینی، صص ۱۱-۱۲.

ا- تعریف کار یا عمل: می‌توان مطلق کار را این‌گونه تعریف کرد: شیوهٔ مباح و جایز کسب روزی حلال و ضروری برای ادامهٔ زندگی که شامل تلاش انسان برای دسترسی به منفعتی خاص برای خود یا دیگران در برابر مزدی که می‌گیرد، است. امکان دارد که این تلاش، فکری، دستی، فنی، بدنی یا ... باشد؛ فرقی نمی‌کند که برای یک نفر یا شرکتی عمومی یا خصوصی صورت گیرد.

ب- تعریف صنعت: فعالیتی که منجر به تولیدی محسوس و بازدهی اقتصادی می‌شود یا در خدمت منفعت معینی است.

ت- تعریف حرفه: یعنی هر کاری که انسان انجام می‌دهد و خواهان مهارتی معین و اکتسابی است و بسا اوقات، فقط یک نفر می‌تواند آن حرفه را انجام دهد.

ث- تعریف مهنت و شغل: این اصطلاح بیشتر بر منبع کسب روزی انسان اطلاق می‌شود؛ مثلاً می‌گویند: شغل فلانی این بوده یا اینکه فلانی مشغول این حرفه است. بنابراین اصطلاحات فوق مستقیماً ارتباط به کارگر و منبع کسب روزی او در برابر کاری که به وی سپرده شده است، دارد، هرچند از لحاظ کاربرد با یکدیگر متفاوتند. این اصطلاحات مفاهیمی نزدیک به هم داشته و همهٔ آنها به‌طور کل اشاره به کار دارند.^(۱)

پس از بیان جایگاه و مفهوم کار در اسلام، در گفتارهای پیش رو، دیدگاه و موضع دین اسلام نسبت به کار و تلاش بیان می‌گردد.

گفتار اول: دعوت اسلام به کار و تلاش

بدون تردید دین اسلام صراحتاً و به صورت تأکید، مردم را به کار و کوشش فرا خوانده و این دعوت در بسیاری از آیات قرآن و احادیث نبوی بیان شده است. در ادامه، موضوع مزبور بیشتر روشن خواهد گشت.

ا- دعوت قرآن کریم به کار: آیات فراوانی از قرآن مجید تأکید بر جواز و اهمیت کار و نیاز به آن کرده‌اند.

این آیات به صورت‌های متفاوتی بیان شده که نشان از جایگاه و ارزش کار در دین اسلام دارد. اکنون برخی از آیاتی که در این زمینه نازل شده است، بیان می‌گردد.

۱. آیاتی از قرآن کریم مردم را تشویق به رفتن و سیر و سفر در زمین و تلاش و پراکنده شدن برای کسب روزی حلال کرده است؛ الله ﷻ می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾ [المک: ۱۵]

«او ذاتی است که زمین را برای شما رام گردانید، پس در گوشه و نواحی آن راه بروید و از روزی وی بخورید، و بازگشت [همه] به سوی اوست.»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۹﴾ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الجمعة: ۹-۱۰]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در روز جمعه برای نماز، اذان گفته شد، به سوی [نماز و] ذکر الله بشتابید و خرید و فروش را رها کنید، اگر بدانید این برای شما بهتر است. سپس هنگامی که نماز پایان یافت، [برای کسب رزق و روزی] در زمین پراکنده شوید و از فضل الله طلب کنید و الله متعال را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید.»

﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعِيشًا قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۰]

«و به راستی ما شما را در زمین اقتدار [و استقرار] دادیم و در آن، وسایل معیشت را برایتان قرار دادیم، چه اندک شکر گزاری می‌کنید!»

﴿وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا﴾ [التبا: ۱۱]

«و روز را [موقعی] برای زندگی و معاش قرار دادیم.»

۲. قرآن مجید ارزش و منزلت کار و تلاش برای کسب روزی را والا گردانیده و آن را در ردیف عبادت‌های بزرگ قرار داده است، به گونه‌ای که این مطلب را همراه جهاد در راه الله تعالی آورده و الله ﷻ در توصیف مؤمنان می‌فرماید:

﴿وَأَخْرُونَ يَصْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللَّهِ وَاخْرُونَ يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [المزمل: ۲۰]

«و گروهی [دیگر] برای به دست آوردن فضل و نعمت الله در زمین سفر نموده و گروهی [نیز] در راه الله جهاد می‌کنند.»

۳. قرآن کار با دست را ستوده و آن را نعمتی سزاوار شکر دانسته است:

﴿لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ﴾ [یس: ۳۵]
 «تا از میوه آن و [از] کارکرد دست‌های خودشان بخورند، آیا باز [هم] سپاس نمی‌گزارند؟!»
 ۴. قرآن کریم بسیاری از صنعت‌های ضروری زندگی را یادآور شده است؛ چنانکه در آیه زیر می‌خوانیم:

﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ﴾ [الحديد: ۲۵]
 «و آهن را نازل کردیم که در آن نیرویی سخت و منافی برای مردم است.»
 همچنین الله متعال بر پیامبرش؛ داود عليه السلام منت گذاشته و می‌فرماید:
 ﴿وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ ۝ أَنْ أَعْمَلَ سَلِيغَتٍ وَقَدَّرَ فِي السَّرْدِ ۝﴾ [سبأ: ۱۰-۱۱]
 «و آهن را برای او نرم کردیم. [و به وی دستور دادیم] که زره‌های بلند [و فراخ] بسازد و در بافتن [حلقه‌ها] اندازه نگه دارد.»

سابغات به معنای زره‌هاست. همچنین درباره داود عليه السلام می‌فرماید که:
 ﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ﴾ [الأنبياء: ۸۰]

«و ساختن زره را به سبب [منفعت] شما به او آموختیم تا شما را از [آسیب] جنگ‌هایتان محفوظ دارد، پس آیا شکرگزار هستید؟!»
 الله تعالی در مورد صنعت چرم‌سازی می‌فرماید:

﴿وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ﴾ [التحل: ۸۰]

«و از پوست چهارپایان [نیز] برای شما خانه‌هایی [خیمه‌هایی] قرار داد که آن را در روز کوچ کردن‌تان و روز اقامت‌تان، سبک می‌یابید.»
 و درباره حرفه تهیه لباس و پوشش چنین فرموده است:

﴿وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثْتًا وَمَتَعًا إِلَىٰ حِينٍ﴾ [التحل: ۸۰]
 «و از پشم‌هایش و کرک‌هایش و موهایش، اثاثیه [خانه] و متاع [و اسباب و وسایل زندگی] تا مدت معینی [برایتان] قرار داد.»

یعنی از پشم و گرگ و موی پوست آن‌ها.
 همچنین به انتخاب خانه‌ها به عنوان جای سکونت اشاره نموده است:

﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا﴾ [التحل: ۸۰]

«و الله برای شما از خانه‌هایتان، جای آرامش [و سکونت] قرار داد.»
در باره ساخت قصرها و کاخ‌ها می‌فرماید:

﴿وَيُؤَاكُمُ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْحِبَالِ بُيُوتًا﴾

[الأعراف: ۷۴]

«و شما را در زمین مستقر ساخت، که در دشت‌های آن قصرهایی بنا می‌کنید و در کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشید.»

به نوح عليه السلام فرمان می‌دهد که کشتی بسازد:

﴿وَأَصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا﴾ [هود: ۳۷]

«و [اکنون] در جلوی دیدگان ما و به وحی ما، کشتی را بساز.»
در توصیف مؤمنان نمونه می‌فرماید:

﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ﴾ [التور: ۳۷]

«مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروشی آنان را از یاد الله و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند.»

الله تعالی بیان نفرمود که این افراد تجارت نمی‌کنند، بلکه فرمود که تجارت، آنان را از یاد الهی و اقامه نماز غافل نمی‌سازد.

این آیات و آیات فراوان دیگری مردم را به کار و تلاش دعوت نموده و تشویق کرده و تأکید بر جواز استفاده از اسباب و کسب روزی حلال از طریق کارهای متفاوت دارد.^(۱)

ب- دعوت به کار در احادیث نبوی: سنت قولی و عملی پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به کار و تلاش و تغییر دیدگاه اشتباه عرب پیش از اسلام فرا خوانده است؛ فرقی نمی‌کند که این امر با تبیین مستقیم رسول الله صلی الله علیه و آله صورت گرفته باشد یا با اجرای اموری برخلاف آنچه در میان مردم رواج داشت، به گونه‌ای که صحابه رضی الله عنهم این رفتار و گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده و به ایشان اقتدا نموده و آن را به سایر مردم رساندند.

بیشتر کتاب‌های حدیثی فصولی را به کسب و کار با دست اختصاص داده‌اند؛ مثلاً امام بخاری رحمته الله در صحیح خود، فصلی را با عنوان «باب فی کسب الرجل، وعمله بیده» آورده است.

همچنین ابن ماجه رحمته الله در سنن خویش فصلی را با عنوان «في الحثّ علی المكاسب» و فصلی را با عنوان «في الصناعات» آورده و نیز دارمی در سنن خود فصلی را با عنوان «باب في الكسب، وعمل الرجل بيده»، به این موضوع اختصاص داده است. و بسیاری از افراد دیگر که احادیث نبوی را تدوین کرده‌اند. آنان در این فصول، احادیث فراوانی که مسلمانان را تشویق به کار و کسب ثروت از طریق برخی کارها و حرفه‌ها می‌نماید، آورده‌اند.^(۱)

به عنوان مثال، أم المؤمنین عایشه روایت می‌کند که صحابه رضی الله عنهم با دست خویش کار می‌کردند و بر اثر عرقی که داشتند، بدن‌شان بو می‌گرفت و از این رو، به آنان گفته شد: «خوب است که غسل نمایید [چون قصد شرکت در نماز جمعه را داشتند].»^(۲)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَا كَسَبَ الرَّجُلُ كَسْبًا أَطْيَبَ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ، وَمَا أَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلَى نَفْسِهِ وَأَهْلِيهِ وَوَلَدِهِ وَخَادِمِهِ، فَهُوَ صَدَقَةٌ»^(۳)؛ «مرد کار [و رزقی] پاک‌تر [و حلال‌تر] از کار دستش انجام نداده [و به دست نیاورده] است و آنچه مرد بر خود و خانواده و فرزند و خادمش خرج کند، صدقه است.»

در موارد بسیاری، رسول الله صلی الله علیه و آله بیان نمودند که کار از بهترین وسایل کسب روزی است. ایشان در این زمینه می‌فرمایند: «إِنَّ خَيْرَ الْكَسْبِ كَسْبُ يَدَيْ عَامِلٍ إِذَا نَصَحَ»^(۴)؛ «بهترین درآمد، درآمد دو دست کارگری است که صداقت داشته باشد [و خیرخواهی کند].»

پیامبر صلی الله علیه و آله در بسیاری اوقات با یاران خویش به گونه‌ای سخن می‌گفتند که کار را پسندند و تشویق به آن شوند؛ مثلاً یادآوری می‌کردند که خودشان مشغول گوسفندچرانی بودند و پیامبران صلی الله علیهم و آلهم و آلهم برای کسب روزی و بی‌نیازی از مردم، کار می‌کردند و هریک از آنان، شغلی برای امرار معاش داشتند؛ سیدنا آدم کشاورز و

۱- همان، ص ۳۲.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۹۶۵؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۸۴۷.

۳- سنن ابن ماجه، شماره حدیث: ۲۱۳۸.

۴- مسند احمد، شماره حدیث: ۸۶۹۱.

بافنده؛ سیدنا ادريس خياط، نوح و زكريا نجار، سیدنا ایوب کشاورز و یونس و شعیب و محمد ﷺ چوپان بودند.^(۱)

پیامبر ﷺ تأکید می‌کردند که تمامی پیامبران گوسفند می‌چراندند. صحابه ﷺ پرسیدند: و حتی شما ای رسول الله ﷺ؟! ایشان عرض کردند: «وَأَنَا كُنْتُ أَرْعَاهَا لِأَهْلِ مَكَّةَ عَلَى قَرَارِيضٍ»^(۲)؛ «و من [نیز] برای ساکنان مکه در برابر چندین دینار [مقدار کمی] گوسفند می‌چراندم.»

پیامبر ﷺ کارهای منزل را انجام می‌دادند؛ لباس خود را تمیز نموده، گوسفندان را می‌دوشیدند، لباس‌شان را پینه و وصله می‌زدند، کفش خویش را می‌دوختند، کارهایشان را انجام می‌دادند، خانه را تمیز می‌کردند، برای شتر خویش علف می‌آوردند، به همراه خانواده گندم و ... را آرد می‌کردند، خرید خانه و سایر کالاها را از بازار خریده و برمی‌داشتند، قربانی‌هایشان را ذبح می‌کردند و سایر کارهایی که متواضعانه و به منظور تشویق صحابه ﷺ و سایر مسلمانان بر کار و بیان فضیلت آن انجام می‌دادند.^(۳)

به طور خلاصه، احادیثی که تشویق به کار و تلاش نموده و آن را ستوده و مقام و منزلت کارگران را بلند گردانیده، بسیار زیادند، که تمامی آن‌ها مسلمانان را به سمت کار و کسب روزی حلال ترغیب نموده‌اند و این تشویق و ترغیب‌ها بیشترین تأثیر را در میان صحابه ﷺ گذاشت و بیشترشان مشغول کار و کسب روزی از این طریق بودند.^(۴)

گفتار دوم: نهی اسلام از تنبلی و بیکاری و گدایی از مردم

اسلام فقط به فراخواندن مردم به کار و تشویق بر آن و بیان فضیلت کار و تلاش اکتفا نموده، بلکه علاوه بر این، مردم را به شدت از بیکاری و تنبلی و ترک کار و تسلیم فقر شدن و درخواست از دیگران، برحذر داشته است. از دیدگاه اسلام، هرکسی که توانا باشد، باید که کوشش کند و تمام تلاشش را برای کسب روزی حلال به کار گیرد.

۱- نک: العمل عند المسلمین رؤیة حضاریة، ص ۳۴.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۲۱۴۳.

۳- نک: العمل عند المسلمین رؤیة حضاریة، ص ۳۸.

۴- همان.

بدون تردید کار منزلت و جایگاه مسلمان را بلند می‌گرداند و عزّت و کرامت را در قلب و جاننش قرار می‌دهد و عوامل سقوط و خواری را از وی دور می‌گرداند. دین اسلام به مسلمانان آموخته که برای کسب روزی حلال، کار و تلاش نمایند و در زمین سیر و سفر کنند تا اینکه خودشان را حفاظت و کفایت نمایند و از دیگران بی‌نیاز شوند.

و نیز به آنان آموخته که از مردم درخواست و گدایی نکنند و به شدت مسلمانان را از این ویژگی پست برحذر داشته است تا زمانی که نیاز نباشد. همچنین به آنان فهمانده که دست بالا و دهنده بهتر از دست پایین و گیرنده است. بنابراین فرد توانا بر کسب و کار را منع نموده از اینکه دستش را برای گدایی دراز کند زمانی که این کار باعث شود در نزد فرد دهنده بی‌آبرو شود.

حتّی یکی از احکام شریعت جواز تیمّم برای فرد مکلف و وادار نکردن وی به پذیرش آب هدیه‌شده برای وضوست، چون این منّت، بخش مهمّی از همّت والای انسانی را از بین می‌برد.

همچنین لازم نیست که لباسی را به منظور پوشاندن عورتش برای نماز، هدیه بگیرد.

برای چنین فردی جایز است که در حالت عریان نماز بخواند تا بر اثر گدایی و درخواست از دیگران، عزّت و آبرویش از بین نرود.

یکی دیگر از احکام قائم بر ویژگی مذکور، این است که بخشش‌ها و هدایا فقط پس از قبول فردی که به وی بخشش شده، ثابت و نهایی می‌گردد. بنابراین اگر فردی به کسی هدیه‌ای داد، آن هبه فقط پس از پذیرش موهوب له [گیرنده] ثابت و منعقد می‌شود، چون گاهی اوقات، عزّت و بزرگ‌منشی فرد سبب می‌گردد که هدیه و بخشش را قبول نکند و احتمال می‌دهد که بر وی منّت شود و منّت شکننده و تباه‌کننده عزّت است و افراد جوانمرد آن را تحمّل نمی‌کنند مگر در مواقع ضروری، و معمولاً افراد پست و نالایق عادت به منّت گذاشتن و سرزنش دارند.^(۱)

به همین سبب، پیامبر ﷺ فرمودند: «لَأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ أَحِبًّا، فَيَأْخُذَ حُرْمَةً مِنْ حَظِّ، فَيَبِيعَ، فَيَكْفِ اللَّهُ بِهِ وَجْهَهُ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ، أُعْطِيَ أَمْ مُنِعَ»^(۱)؛ «اگر کسی از شما ریسمان‌هایی را برداشته و دسته‌ای همیزم بردارد و آن‌ها را بفروشد و الله متعال از این طریق، آبرویش را حفظ نماید، بهتر از این است که از مردم درخواست نماید [و چیزی به او] داده شود یا نه.»

همچنین فرمودند: «مَا جَاءَكَ مِنْ هَذَا الْمَالِ وَأَنْتَ عَيْرٌ مُشْرِفٍ وَلَا سَائِلٍ فَخُذْهُ، وَمَا لَا، فَلَا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ»^(۲)؛ «آنچه از این مال برایت آمد درحالی که تو هیچ چشم‌داشتی نداشتی و درخواست نکردی، پس آن را بگیر و در غیر این صورت، برای [گرفتن] آن، از نفست پیروی مکن [به دنبالش مباش].»

و نیز می‌فرمایند: «مَنْ يَسْتَعْنِ يُغْنِيهِ اللَّهُ، وَمَنْ يَسْتَعْفِفُ يُعْفَهُ اللَّهُ، وَمَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرْهُ اللَّهُ، وَمَا أُعْطِيَ أَحَدٌ عَطَاءً خَيْرًا وَأَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ»^(۳)؛ «کسی که درخواست بی‌نیازی کند، الله تعالی وی را بی‌نیاز می‌گرداند و کسی که خواهان عفت [و پاکدامنی] باشد، الله ﷻ او را عقیف می‌کند و کسی که خود را به صبر وا دارد، الله تعالی به وی توفیق صبر می‌دهد و برای هیچ‌کس بخشش [و عطائی] بهتر و وسیع‌تر از صبر داده نشده است.»

رسول الله ﷺ می‌فرمایند: «مَنْ سَأَلَ النَّاسَ أَمْوَالَهُمْ تَكْثُرًا، فَإِنَّمَا يَسْأَلُ جَمْرًا فَلَيْسَتْ قِلًّا أَوْ لَيْسَتْ كَثِيرًا»^(۴)؛ «هر کس به قصد زیادشدن [ثروتش] از مردم درخواست کند، قطعاً آخگر آتش را می‌طلبد، پس باید که خود را [از گدایی] نجات دهد یا اینکه درخواست افزونی کند.»

قیبصه بن مخارق هلالی ﷺ می‌گوید: بار و قرضی [به منظور صلح میان افراد] بر دوش داشتم و نزد رسول الله ﷺ آمدم تا از ایشان در این باره سؤال کنم. پیامبر ﷺ به

۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۷۹؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۰۴۲.

۲- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۱۲؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۰۴۵.

۳- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۶۵؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۰۵۳.

۴- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۰۴۱.

من فرمودند: «أَقِمَّ حَتَّى تَأْتِيَنَا الصَّدَقَةُ، فَتَأْمُرَ لَكَ بِهَا»؛ «برخیز تا صدقه‌ای به ما برسد و چیزی از آن را برایت اختصاص دهیم.»

قبیصه روایت می‌کند که سپس رسول الله ﷺ فرمودند: «يَا قَبِيصَةُ! إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَا تَحِلُّ إِلَّا لِأَحَدٍ ثَلَاثَةٍ: رَجُلٌ تَحَمَّلَ حِمَالَهُ، فَحَلَّتْ لَهُ الْمَسْأَلَةُ حَتَّى يُصِيبَهَا، ثُمَّ يُمْسِكُ، وَرَجُلٌ أَصَابَتْهُ جَائِحَةٌ اجْتَا حَتَّ مَالِهِ، فَحَلَّتْ لَهُ الْمَسْأَلَةُ حَتَّى يُصِيبَ قَوْمًا مِنْ عَيْشٍ - أَوْ قَالَ سِدَادًا مِنْ عَيْشٍ - وَرَجُلٌ أَصَابَتْهُ فَاقَةٌ حَتَّى يَقُومَ ثَلَاثَةَ مِنْ ذَوِي الْحِجَا مِنْ قَوْمِهِ: لَقَدْ أَصَابَتْ فَلَانًا فَاقَةً، فَحَلَّتْ لَهُ الْمَسْأَلَةُ حَتَّى يُصِيبَ قَوْمًا مِنْ عَيْشٍ - أَوْ قَالَ سِدَادًا مِنْ عَيْشٍ - فَمَا سِوَاهُنَّ مِنَ الْمَسْأَلَةِ يَا قَبِيصَةُ سُحْتًا يَأْكُلُهَا صَاحِبُهَا سُحْتًا»^(۱)؛ «ای قبیصه! بدون تردید درخواست از دیگران فقط برای یکی از این سه نفر جایز است: ۱. مردی که باری را بر دوش بردارد [یعنی جنگی میان دو گروه به وقوع پیوندد و این شخص میان‌شان طرح صلح افکننده و برای رفع خصومت، مالی را بر عهده گیرد]، پس سؤال برای وی رواست تا به آن رسد و باز خود را [از تکدی] نگه دارد؛ ۲. مردی که به او آفتی رسیده و مالش را نابود کند، درخواست از دیگران برایش جایز است تا به آنچه زندگی‌اش را با آن ادامه دهد، برسد - یا فرمودند: برای سدّ رمق و پایداری زندگی -؛ ۳. و مردی که به فقر مبتلا شود تا که ۳ تن از مردم فرزانه [و آبرومند] قومش بگویند: قطعاً فلانی به فقر و فاقه گرفتار شده است، پس سؤال‌گری برای او جائز است تا به آنچه زندگی‌اش را با آن ادامه دهد، برسد - یا فرمود: برای سدّ رمق و پایداری زندگی - و ای قبیصه! غیر از این موارد، سؤال کردن حرام است و صاحبش آن را به گونه‌ای حرام می‌خورد.»

و حتّی به گروهی از یاران‌شان سفارش نمودند که چیزی را از مردم درخواست نکنند.

در صحیح مسلم، از عوف بن مالک رضی الله عنه روایت شده که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله با گروهی از یارانش بیعت نمودند، به طور آهسته فرمودند که: «لَا تَسْأَلُوا النَّاسَ شَيْئًا»^(۲)؛ «از مردم

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۰۴۴.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۰۴۳.

چیزی نخواهید.» بنابراین وقتی تازیانۀ فردی از آنان می‌افتاد، از کسی درخواست نمی‌کرد که آن را به وی بدهد.

گفتار سوم: قوانین حاکم بر کار از دیدگاه اسلام

دین اسلام قوانینی را برای کار تعیین نموده و رابطه میان کارگر و کارفرما را منظم ساخته و این رابطه را به وسیله آنچه در فقه اسلامی با نام «عقد» یا قرارداد شناخته می‌شود، سامان داده است. همچنین این رابطه را بر اساسی بسیار روشن و ضمانت کامل حقوق قرار داده است.

در مقابل، تکالیفی را تعیین نموده و لازم گردانیده که حقوق کارفرما و صاحب کار را تضمین می‌کند.

علاوه بر این، دین اسلام انسان را کاملاً آزاد گذاشته که کار مناسب خود را در چارچوب شریعت و تا جایی که برای کارگر و جامعه مفید باشد، انتخاب نماید.

در ادامه، برخی از قوانین حاکم بر کار از دیدگاه اسلام، به طور مختصر بیان می‌گردد، چون توضیح آن‌ها در این تحقیق نمی‌گنجد.^(۱)

۱- قرارداد کار: این قرارداد مشتمل بر ۴ رکن است: کارگر، کارفرما، کار مورد اتفاق و دستمزد کارگر.

می‌توان گفت مهم‌ترین و بارزترین اموری که باید قرارداد کار شامل آن باشد، از این قرار است:

۱. بیان نوع کار: امری اساسی و مهم برای اتمام قرارداد، چون معامله بر شیء مجهول و مبهم فاسد است؛

۲. بیان مدت یا زمان مشروط برای اجرای کار: این مسأله نیز در اتمام و تکمیل قرارداد بسیار مهم و ضروری است و نبود آن در اغلب موارد، منجر به اختلاف می‌شود؛

۳. بیان دستمزد: یکی از مهم‌ترین مواردی که کارگر برای انجام کار در نظر دارد و حقی شرعی و ثابت بوده و لازم است که قرارداد کار مشتمل بر دستمزد مورد توافق طرفین باشد.^(۲)

۱- نک: العمل عند المسلمین، ص ۸۱.

۲- نک: العمل فی الإسلام، عزّ الدین خطیب، صص ۶۲-۶۳؛ العمل عند المسلمین، صص ۸۵-۸۶.

ب- حقوق و تکالیف کارگران

۱. حقوق کارگران: به طور خلاصه، مهم‌ترین حقوق آنان از این قرار است:
 ا- گرفتن مزد به طور کامل: یعنی دادن حق فرد مستحق پس از انجام آنچه بر عهده‌اش بوده است؛

ب- رعایت جایگاه و کرامت کارگر و وادار نکردن وی به کاری که در توانش نیست؛
 ت- ایمنی او از مشکلات و مصیبت‌های کار و جبران ضرر و زیان وی و نیز توجه به سلامتی و تغذیه و سکونت کارگر؛

بدون تردید حقوقی که اسلام آن‌ها را برای کارگران در نظر گرفته است، باعث اطمینان و آسایش آنان و تشویق بیشتر به کار و تلاش می‌شود.^(۱)

۲. تکالیف کارگران: در مقابل حقوقی که اسلام آن‌ها را برای کارگران تعیین نموده است، تأکید دارد که باید این افراد پایبند به رعایت تکالیفی باشند، که مهم‌ترین آن‌ها از این قرار است:

ا- صداقت و اخلاص در کار و امانت و مراقب‌دانستن الله تعالی.
 اگر کارفرما مسؤول است، کارگر نیز امین و مسؤول در حضور الله ﷻ است که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ [النساء: ۵۸]

«بدون تردید الله به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان‌شان باز گردانید.»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

[الأنفال: ۲۷]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به الله و پیامبر [او] خیانت نکنید، و [نیز] در امانت‌های خود، درحالی که می‌دانید خیانت نورزید.»

ب- درستکاری و انجام کار به همان شیوه‌ای که توافق شده است.
 این مورد با کار خوب و صحیح و بدون غفلت و کوتاهی صورت می‌گیرد.
 پیامبر ﷺ فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ إِذَا عَمِلَ أَحَدُكُمْ عَمَلًا أَنْ يُتَّقِنَهُ»^(۱)؛
 «همانا الله تعالی دوست دارد که وقتی کسی از شما کاری می‌کند، آن را خوب [و به نحو احسن و کامل] انجام دهد.»

توجه مناسب و احساس مسؤولیت در قبال کاری که به انسان سپرده می‌شود، از نشانه‌های صحت و تکمیل کار است.

ت - حفاظت اسرار کار: یعنی تلاش در زمینه مصلحت کسی که اسرار خود را در اختیار کارگر گذاشته و دوری از افشای رازی از اسرارش.

ث - قناعت به دستمزدی که با کارفرما بر آن توافق شده و دوری از دست‌درازی به اموال کارفرما.^(۲)

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «مَنِ اسْتَعْمَلَنَاهُ عَلَىٰ عَمَلٍ فَرَزَقْنَاهُ رِزْقًا، فَمَا أَخَذَ بَعْدَ ذَلِكَ فَهُوَ غُلُوبٌ»^(۳)؛ «[اگر] کسی را که بر کاری گماشتیم و رزق [و مزدی] به او دادیم، آنچه علاوه بر آن بردارد، قطعاً خیانت است.»

ج - تحریم کار نامشروع: این مورد یکی از قوانین کار از دیدگاه اسلام به شمار می‌رود؛ علاوه بر اینکه اسلام مردم را تشویق و تحریک به کار و تلاش می‌نماید تا با عزت و کرامت زندگی کنند، آنان را از کارهای ممنوع و حرام نیز باز می‌دارد. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۲]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهای پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم بخورید و شکر الله را به جای آورید اگر فقط او را می‌پرستید.»

یعنی اینکه جایز نیست مسلمان کاری که از نظر شریعت گناه به شمار می‌رود را انجام دهد.

همچنین دین اسلام انسان را منع نموده از اینکه کاری را انجام دهد که بر خود یا جامعه‌اش ضرر دارد.^(۴)

در این مبحث، بخشی از موضوع اسلام نسبت به کار بیان گردید.

۱- شعب الإیمان، بیهقی، شماره حدیث: ۴۹۲۹؛ المعجم الأوسط، طبرانی، شماره حدیث: ۸۹۷؛ مسند ابویعلی، شماره حدیث: ۴۳۸۶.

۲- نک: العمل عند المسلمین، صص ۹۴-۹۵.

۳- سنن ابی داود، شماره حدیث: ۲۹۴۳.

۴- در مبحث اقتصاد از دیدگاه اسلام، سخنانی درباره کسب و کار نامشروع مطرح گردید.

بخش دوم:

اسلام و سلامت عمومی و نظافت

مبحث اول: اسلام و سلامت عمومی؛

مبحث دوم: اسلام و نظافت؛

مبحث اول:

اسلام و سلامت عمومی

در مبحث مربوط به نتایج باور و یقین به ارکان ششگانه ایمان و نیز در مبحث ارکان اسلام و تأثیر آن بر حفظ سلامت جسمی و روحی، اشاره‌ای به دیدگاه اسلام درباره سلامت و توجه به آن و بیان عوامل و اسباب سلامتی و بهداشت شد. همچنین در مبحث پیامد گناهان و آثار مخرب آن بر سلامتی و روان انسان، مطالبی در این باره مطرح گردید و بیان شد که ترک گناه سلامت و آرامش آدمی را تضمین و تثبیت می‌نماید. و سایر مواردی که در فصل‌های پیشین به آن‌ها اشاره شد. این مبحث تکمله مطالب قبلی و تبیین بیشتر موضوع مذکور است. در قرآن کریم و سنت نبوی، اشارات و ارشاداتی در مورد حفظ سلامتی آمده است؛ از جمله:

۱- دین اسلام به میانه‌روی در خوردن و نوشیدن توصیه نموده است

تأثیر این مورد بر حفظ سلامتی و دچار نشدن به بیماری‌ها بر کسی پوشیده نیست. اما خودداری از خوردن و نوشیدن یا ترک آنچه بدن به آن نیاز دارد، باعث نابودی یا بیماری می‌شود.

همان گونه که زیاده‌روی در خوردن و نوشیدن از بزرگ‌ترین عوامل بیماری‌های مختلف است.

بنابراین میانه‌روی در این زمینه سبب سلامتی و حفاظت از بیماری‌ها - یا ذن الله تعالی - می‌شود و آیه زیر به همین مطلب اشاره دارد:

﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾ [الأعراف: ۳۱]

«و بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید.»

عالمی می‌گوید: «الله متعال تمامی دانش پزشکی را در همین عبارت، مختصر و جمع نموده است.»^(۱)

حدیثی از پیامبر ﷺ در این زمینه نقل شده که ایشان از پرخوری منع کرده و فرمودند: «مَا مَلَأَ ابْنُ آدَمَ وَعَاءَ شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ، حَسْبُ ابْنِ آدَمَ أَكْلَاتِ يُقْمَنَ صَلْبَهُ، فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ فَكُلْتُ لِعَاطِمِهِ وَكُلْتُ لِشَرَابِهِ وَكُلْتُ لِنَفْسِهِ»^(۱)؛ «انسان هیچ ظرفی را که بدتر از شکمش باشد، پر نکرده است. برای آدمی چند لقمه کافی است تا کمر [یا بدن] او را نگهدارد. و اگر چاره‌ای جز خوردن نداشته باشد، باید یک سوم [شکم] برای طعامش، یک سوم برای آبش و یک سوم هم برای تنفسش تعیین گردد.»

۲- وجود اشاراتی فراوان برای حفظ سلامتی

مثلاً دین اسلام نوشیدن شراب را حرام دانسته و روشن است که شراب ضررهای زیادی بر سلامتی انسان دارد؛ قلب را ضعیف، کلیه‌ها را خراب و کبد را پاره می‌کند و زیان‌های مختلف دیگری نیز دارد.

دین اسلام امور فحشا؛ مانند زنا و لواط را حرام کرده و قطعاً این کارها ضررهای بسیاری دارند؛ از جمله ضررهای بهداشتی و سلامتی که در دوره معاصر موارد بسیاری از آنها کشف شده است؛ مانند بیماری سیفلیس، سیلان منی، هرپس، ایدز و امثال آن.

علاوه بر این، اسلام گوشت خوک را ممنوع و حرام دانسته، و در زمان معاصر دانشمندان به این نتیجه رسیده‌اند که گوشت خوک سبب بیماری‌های جسمی فراوانی می‌شود؛ بویژه ایجاد کرمک و بیماری پیلونفریت و انواع عفونت که تأثیر آنها بر انسان بسیار شدید است و بسا اوقات باعث مرگ آدمی می‌شوند.^(۲)

همچنین اسرار وضو که باعث حفاظت انسان از بیماری‌های دهان و دندان و بینی می‌شود و بلکه یکی از مهم‌ترین موانع سل ریوی است و برخی از پزشکان معتقدند که مهم‌ترین راه انتقال و ایجاد این بیماری زهرآگین و مخرب، بینی است و اگر بینی انسان در روز، ۱۵ مرتبه شسته شود، انتظار می‌رود که انگل و میکروب‌های این ویروس کشنده و ویرانگر باقی نماند و به همین سبب، بیماری مذکور در میان

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۱۳۲؛ حاکم، ج ۴، ص ۱۲۱؛ آلبنی این روایت را در السلسلة الصحیحة، شماره حدیث: ۲۲۶۵ و صحیح الجامع، شماره حدیث: ۵۶۷۴، صحیح دانسته است.

۲- نک: تعریف عام بدین الإسلام؛ رسائل الإسلام ورسل السلام، صص ۳۸-۳۹.

مسلمانان بسیار اندک، ولی در بین غیرمسلمانان و کشورهای غربی و اروپایی و ... بسیار زیاد است.

چون مسلمانان در هر روز، ۵ بار برای نماز وضو می‌گیرند و فرد مسلمان در هر مرتبه، یک یا دو یا سه مرتبه بینی خود را می‌شوید.^(۱)
در ادامه، مطالب بیشتری درباره اسرار و فواید وضو بیان خواهد شد.

۳- ورود متون بسیاری درباره مشروعیت درمان و راهنمایی و ارشاد مردم بر این کار

علاوه بر مطالبی که قبلاً بیان شد، الله ﷻ می‌فرماید:

﴿مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعَدَ ذَٰلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ﴾ [المائدة: ۳۲]

«به همین سبب، بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم که هرکس انسانی را بدون اینکه مرتکب قتل نفس یا فسادی در زمین شده باشد، بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته و هرکس انسانی را از مرگ نجات دهد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است. و قطعاً پیامبران ما، با دلایل روشن به نزدشان آمدند، [اما] بازهم بسیاری از آنان پس از آن، در روی زمین تجاوز و اسراف کردند.»

در توضیح آیه فوق باید گفت الله تعالی فردی را که برای زنده‌نگهداشتن بشر و نجات انسان‌ها از نابودی تلاش نماید، توصیف و تحسین کرده است.

و روشن است که دانش پزشکی در بسیاری از موارد باعث نجات انسان از نابودی حتمی می‌شود. در بسیاری از بیماری‌ها که نیاز به درمان یا پرهیز یا جراحی دارند، گاهی اوقات بیمار تهدید به مرگ می‌شود اگر درمان نگردد. بنابراین زمانی که پزشک این امور را در نظر می‌گیرد و بیمار - یاذن الله - شفا می‌یابد، در حقیقت باعث نجات جان یک نفر شده و از افرادی که الله متعال آنان را در این آیه توصیف می‌نموده است، به شمار می‌رود.

این مطلب اشاره به دانش پزشکی و فضیلت آن دارد.^(۲)

۱- نک: همان، ص ۴۵؛ الطریق إلى الإسلام، صص ۳۵-۳۶.

۲- نک: أحكام الجراحة الطبیّة والآثار المترتبة علیها، محمد مختار شنقیطی، صص ۸۵-۸۶.

۴- ارشاد و سفارش مردم به جراحی پزشکی

سنت نبوی کار مزبور را جایز دانسته و آن را مشروع می‌داند. این مطلب با توجه به بسیاری از احادیث نبوی روشن می‌گردد؛ از جمله احادیثی که درباره حجامت آمده است. از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله سرشان را حجامت کردند.^(۱) همچنین نقل شده که جابر بن عبدالله رضی الله عنه به عیادت بیماری رفت و به او گفت: «چرا حجامت نمی‌کنی؟» من از رسول الله چنین شنیدم: «إِنَّ فِيهَا شِفَاءً»^(۲)؛ «قطعاً حجامت [سبب] شفاست.»

در دو روایت فوق صراحتاً بیان شده که درمان از طریق حجامت، مشروع و جایز است. حجامت یعنی پاره کردن و شکاف موضعی معین از بدن و مکیدن و کشیدن خون فاسد. بنابراین شکاف بدن و بیرون کردن عضو فاسد و بی‌فایده جایز است؛ فرقی نمی‌کند که عضو یا کیسه‌ای آبدار یا توده و ... باشد.^(۳)

در دوره معاصر، حجامت نوعی جراحی کوچک پزشکی به شمار می‌رود و برای درمان بسیاری از بیماری‌ها و عفونت‌ها انجام می‌شود.^(۴)

از جابر بن عبدالله رضی الله عنه نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله پزشکی را نزد ابی بن کعب رضی الله عنه فرستادند و او یکی از رگ‌هایش را برید و سپس آن را سوزاند.^(۵)

بر این اساس، رسول الله صلی الله علیه و آله کار پزشک را بر بریدن رگ و داغ کردن آن تأیید نمودند. رگ‌زدن نوعی درمان است و در جراحی‌های پزشکی معاصر صورت می‌گیرد؛ یعنی در حالت گرفتگی رگ‌ها یا وجود بیماری و آفتی که نیاز به بریدن رگ باشد.^(۶) و سایر احادیث فراوانی که در این زمینه بیان شده است.^(۷)

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۵۳۷۳.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۵۳۷۲.

۳- نک: أحكام الجراحة الطبیّة، ص ۸۸.

۴- نک: الجراحة الصغری، رضوان بابولی و أنطوان دولی، ص ۲۴.

۵- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۲۰۷.

۶- نک: أحكام الجراحة الطبیّة، ص ۸۸.

۷- نک: فصول مربوط به علم پزشکی در صحاح، سنن و ...؛ که احادیث فراوانی در این زمینه وارد شده است.

۵- پیامبر ﷺ مردم را تشویق به فراگیری علم پزشکی و پیشرفت در آن کردند

از بارزترین دلایل موجود، این حدیث پیامبر ﷺ است که فرمودند: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إِلَّا أَنْزَلَ لَهُ شِفَاءً»^(۱)؛ «هر نوع بیماری [و مرضی] که الله تعالی مقدر کرده است، قطعاً شفا [و درمانی] نیز برای آن تعیین نموده است.»

«أَنْزَلَ» به معنای «قَدَّر»؛ یعنی مقدر و تعیین نموده است.

شیخ عبدالرحمان سعدی رحمته در شرح این حدیث می‌گوید: «عمومیّت حدیث مذکور بیانگر آن است که تمامی بیماری‌ها درمان دارند؛ از طریق پیشگیری یا درمان کامل و یا کاهش آن.»

حدیث مذکور مردم را تشویق به فراگیری دانش پزشکی نموده، همان‌گونه که فراگیری علوم شرعی برای درمان قلوب لازم است، و این کار از اسباب و عوامل مفید به شمار می‌رود.

تمامی اصول و جزئیات پزشکی شرح این حدیث هستند، چون شریعت به ما خبر داده که همه بیماری‌ها درمان دارند و از این رو، شایسته است که آن‌ها را فراگیریم و بشناسیم و پس از آن، عمل نموده و آن‌ها را اجرا سازیم.»^(۲)

همچنین حدیث مذکور نشان می‌دهد که نباید از درمان بیماری ناامید شد، زیرا مسبب اسباب - یعنی الله متعال - برای هر بیماری و مرضی، درمان و دارویی تعیین نموده است.

بسیاری از مردم گمان می‌کردند که برخی بیماری‌ها درمان ندارند، اما زمانی که دانش پزشکی پیشرفت نمود و مردم به نتایجی دست یافتند، به صحت و صداقت این حدیث پی بردند.^(۳)

۶- کمک دانشمندان مسلمان به توسعه و پیشرفت علم پزشکی

اروپائیان قرون وسطی، چندین سال در تاریکی جهل بودند و این دوره، عصر رکود و ضعف تمدن آنان به شمار می‌رود.

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۵۳۵۴.

۲- بهجة قلوب الأبرار في شرح جوامع الأخبار، عبدالرحمان سعدی، صص ۲۱۳-۲۱۴.

۳- نک: همان، ص ۲۱۴.

در همان زمان، کشورهای اسلامی از لحاظ علمی بسیار شکوفا و پررونق گشتند، به گونه‌ای که محلّ تجمّع جویندگان علم و معرفت؛ به‌ویژه از کشورهای اروپایی شدند و آنان قصد آموزش و فراگیری معارف و فنونی که مسلمانان در آن‌ها ماهر بودند را داشتند.

چشمه‌های شناخت و آگاهی بر دستان دانشمندان بزرگ مسلمانان در علوم و معارف مختلف شکل گرفت و حتّی شامل علم پزشکی، ریاضی، ستاره‌شناسی و ... نیز می‌شد.

این دستان امانتدار مهار تمدّن علمی را در اختیار گرفتند و آن را با افکار تیز و بی‌نظیر خود که با معنویّت قرآن و سنّت، صیقل و جلا یافته بود، به پیش بردند و به اوج و بلندای مجد و برتری رسیدند.^(۱)

دکتر محمّد مختار شنقیطی حفظه الله می‌گوید: «یکی از رشته‌هایی که مسلمانان در این دوران طلایی به آن دست یافتند و متبحّر و متخصص شدند، دانش پزشکی با انواع گرایش‌هایش؛ از جمله جراحی پزشکی بود.

در سده‌های نخستین اسلامی، جراحی پزشکی کاری بی‌ارزش به شمار می‌رفت و پزشکان مسلمان در ابتدا از انجام این کار سر باز می‌زدند و آن را «کار دست» می‌نامیدند و این کار در آن زمان، حرفه حجامت‌کنندگانی بود که تحت نظارت و ارشادات پزشکان، کار داغ‌کردن و خون‌گیری و حجامت و قطع عضو را انجام می‌دادند. دیری نپایید که پزشکان مسلمان در حوزه جراحی پزشکی ماهر شدند و به رشد و توسعه آن کمک نمودند تا اینکه کاملاً دقیق و زبردست گشتند. این کار با فضل و توفیق الهی و پس از آن، با تلاش‌های مخلصانه آنان در جنبه‌های مختلف دانش پزشکی شکل گرفت تا به این مرحله رسید.»^(۲)

وی در ادامه می‌گوید: «مسلمانان نخستین افرادی بودند که در زمینه جراحی پزشکی، مطالبی را در بخش‌هایی از کتاب‌های پزشکی خویش نگاشتند و سپس تألیفات مستقلی را در این باره نوشتند و با اسلوبی علمی و جذّاب بحث و پژوهش نمودند.

۱- نک: أحكام الجراحة الطّبیّة، ص ۵۰.

۲- نک: همان، صص ۵۰-۵۱.

آنان در این کتاب‌ها، انواع مختلفی از جراحی پزشکی را که قبلاً کشف و بررسی نشده بود را بیان کردند و برای نخستین بار در تاریخ، مراحل و درجات آن را در کتاب‌هایشان آوردند. برخی از انواعی که بررسی نمودند، از این قرار است:

۱. فرایند سنگ‌شکنی در مثانه؛
۲. روند بستن و آتل‌بندی شکستگی‌های بینی؛
۳. طریقه بازکردن نای؛
۴. عمل لوزه‌ها؛
۵. عمل ورم موجود در کام یا زبان کوچک؛
۶. فرآیند برش گوشتی که در گوش رشد می‌کند؛
۷. روند سوراخ کردن گوش‌های بسته.

علاوه بر این اکتشافات و بیان آن‌ها برای اولین بار در تاریخ بشر، می‌بینیم که اطلاعات بسیار مهمی درباره جراحی داده‌اند و نخستین افرادی به شمار می‌روند که این مطالب را بیان کرده‌اند؛ مثلاً جداساختن تومورهای بدخیم -سرطانی- و برآمدگی‌ها و زواید گوشتی، به گونه‌ای که نشانه‌هایی تعیین نموده‌اند تا پزشک بتواند به وسیله آن‌ها به نوع تومور پی ببرد و بداند که آیا بدخیم و قابل اجتناب است یا از زواید گوشتی بوده و به وسیله جراحی درمان می‌شود.^(۱)

سپس شیخ محمد مختار شنقیطی اسامی تعدادی از پزشکان مسلمان که در بسیاری از زمینه‌های پزشکی متبحر و صاحب‌نظر بوده‌اند را نام می‌برد؛ همچون عبدالملک بن زهر^(۲) و رازی.^(۳)

۱- نک: أحكام الجراحة الطبیّة، صص ۵۱-۵۲.

۲- عبدالملک بن زهر در فاصله میان سال‌های ۴۸۴ و ۴۸۷ هـ به دنیا آمد و در سال ۵۵۷ وفات نمود. وی نخستین پزشک جراحی بود که جراحی سیستم تنفسی را توصیف نمود؛ آن هم در کتاب بی‌نظیر پزشکی‌اش «التیسیر فی المداواة والتدبیر»؛ نک: أحكام الجراحة الطبیّة، ص ۵۳.

۳- ابوبکر محمد بن زکریا رازی به سال ۲۵۴ هـ در ری متولد شد و به سال ۳۱۱ هـ در بغداد از دنیا رفت. وی برای اولین بار درباره تفاوت خونریزی شریانی [سرخرگی] و خونریزی وریدی صحبت کرد و نیز در مورد جراحی شکستگی‌های کوچک و بزرگ. او نظریات بسیار دقیق و صحیحی ارائه داد و همچنین از شیوه‌های توقف خونریزی شریانی و کنترل آن سخن گفت؛ نک: أحكام الجراحة الطبیّة، ص ۵۳.

در ادامه، مطالبی طولانی درباره زهراوی و تلاش وی در زمینه علم پزشکی و جراحی و تألیف در این باره و بهره‌گرفتن جراحان اروپایی و ... از نظریات و تألیفات وی در چندین قرن، آورده است.

همچنین با نام‌بردن یکی از مقالات زهراوی، می‌گوید که وی در این مقاله، از علم جراحی سخن گفته و جراحی‌های نو و عجیبی را بیان می‌کند که قبلاً کسی آن‌ها را انجام نداده و در این زمینه چیزی نوشته نشده است.

سپس از تلاش‌های وی برای جراحی چشم، بینی، گوش، حنجره، دهان، دندان، استخوان‌های فک گفته و نیز اینکه او برای نخستین بار از فرآیند سنگ‌شکنی سخن گفت.

همچنین از تلاش وی برای درمان فتق و تورم غده تیروئید نام برده است.^(۱) دکتر شنقیطی سخنش درباره زهراوی و خدمات او در حوزه پزشکی را با آوردن سخنان برخی افراد درباره وی به پایان می‌برد؛ مثلاً از قول دکتر سیمون حایک می‌آورد که: «گای دی شولیاک [۱۲۶۷-۱۳۰۰م] از زهراوی تأثیر پذیرفت و پس از این جراح فرانسوی، زنجیره بزرگی از جراحان فرانسوی و دیگران شکل گرفت و به وجود آمد.

وی بر جراحی‌هایی که پس از او آمدند، بسیار تأثیر گذاشت. او با پیروی از زهراوی، استفاده از آفت‌کش‌ها را رها کرد و به استفاده از پمادها و روغن و فتیله روی آورد.^(۲) پس به این نمونه؛ یعنی زهراوی دقت نما و آثارش را بررسی کن با وجود اینکه بیش از هزار سال از وفاتش می‌گذرد و او در اندلس و پس از سال ۴۰۰ هـ وفات نمود.^(۳)

۷- از دیدگاه فقیهان، حفظ سلامتی یکی از مقاصد و اهداف شریعت است

زیرا در تمامی احکام اسلامی به این هدف -یعنی حفظ بدن و سلامتی آن- بسیار توجه شده و بلکه رکنی اساسی به شمار می‌رود.

به همین سبب، یکی از مهم‌ترین دعا‌های پیامبر ﷺ این بود که از الله تعالی درخواست عافیت داشتند و بلکه آن را از لحاظ درجه و اهمیت، پس از نعمت ایمان

۱- نک: أحكام الجراحة الطبیّة، صص ۵۴-۶۵.

۲- همان، ص ۶۵.

۳- نک: جذوة المقتبس، حمیدی، صص ۲۰۸-۲۰۹؛ أحكام الجراحة الطبیّة، ص ۵۵.

می‌دانستند. ایشان فرمودند: «أَسْأَلُوا اللَّهَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ، فَإِنَّ أَحَدًا لَمْ يُعْطَ بَعْدَ الْيَقِينِ خَيْرًا مِنَ الْعَافِيَةِ»^(۱)؛ «از الله تعالی درخواست بخشش و عافیت نمایید، همانا به هیچ کس، پس از یقین [و ایمان، نعمتی] بهتر از عافیت و [سلامتی] داده نشده است.»

همچنین این گونه دعا می‌کردند: «اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَدَنِي، اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي سَمْعِي، اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَصَرِي، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»^(۲)؛ «پروردگارا! جسم، گوش و چشم مرا سالم بدار، فقط تو معبود [بر حق و قابل ستایشی].»

پزشک محمد نزار دقر می‌گوید: «دیدگاه اسلام درباره سلامت با مفهوم معاصر آن همخوانی دارد؛ سلامتی از نظر پزشکی معاصر و جدید فقط به معنای خالی بودن از آفت‌ها و بیماری‌ها نیست، بلکه علاوه بر آن، نیاز است که اعضای فرد برای انجام تکالیف‌شان قدرت داشته باشند و باعث شوند که وی در برابر عوامل بسیاری از بیماری‌ها مقاومت نماید.

بدون تردید این همخوانی و تطابق با آنچه پیامبر رحمت و مهربانی ﷺ فرمودند، بسیار عجیب است؛ ایشان می‌فرمایند: «الْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ، خَيْرٌ وَأَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ»^(۳)؛ «مؤمن قوی بهتر و محبوب‌تر در نزد الله متعال از مؤمن ضعیف است.»

۸- اسلام پیش از آفرینش و تولید مثل، به سلامتی انسان اهمیت داده است

چون ارشاد نموده که شریک خوبی - زن یا مرد - برای زندگی انتخاب شود تا نسلی سالم تولید نمایند.

پیامبر ﷺ فرمودند: «تَخَيَّرُوا لِطُفْئِكُمْ»^(۴)؛ «[بهترین و پاک‌ترین زنان] را برای نطفه‌های خود انتخاب کنید.»

۱- سنن ترمذی، شماره حدیث: ۳۵۵۸؛ آلبانی در صحیح و ضعیف سنن الترمذی، شماره حدیث:

۳۵۵۸ می‌گوید: «این حدیث حسن و صحیح است.»

۲- سنن ابی داود، شماره حدیث: ۵۰۹۰؛ آلبانی در صحیح ابی داود، شماره حدیث: ۵۰۹۰ چنین

می‌آورد: «اسناد روایت مذکور حسن است.»

۳- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۶۶۴؛ نک: روائع الطبّ الإسلامي، محمد نزار دقر، ج ۱، ص ۲.

۴- سنن ابن ماجه، شماره حدیث: ۱۹۶۸؛ آلبانی رحمه الله در السلسلة الصحيحة، شماره حدیث: ۱۰۶۷،

این روایت را صحیح معرفی کرده است.

علاوه بر این، تشویق و سفارش به شیردهی نموده و تأکید کرده که در صورت امکان، مدّت شیردهی طولانی گردد تا نوزاد عناصر ایمنی و رشد طبیعی و لازم را کسب نماید؛ عناصری که در شیردهی و تغذیه مصنوعی وجود ندارد.

اللّٰهُ ﷻ می فرماید:

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ [البقرة: ۲۳۳]

«و مادران [باید] فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند.»^(۱)

۹- بیان برخی از امور درمانی

دین اسلام از طریق وحی، مسلمانان را متوجّه آنچه برایشان فایده دارد، نموده است، چنانکه پیامبر ﷺ فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِهِذِهِ الْحَبَّةِ السُّودَاءِ؛ فَإِنَّ فِيهَا شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ»^(۲)؛ «بر شما باد که از این دانه سیاه [سیاهدانه] استفاده کنید، چون شفای هر دردی در آن است.»

علاوه بر این، قرآن کریم مردم را تشویق به پیشگیری که باعث حفظ سلامتی فرد و جامعه می شود، نموده است. الله تعالی می فرماید:

﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ [البقرة: ۱۹۵]

«و خود را با دست خویش به هلاکت نیفکنید.»

در دین اسلام، نظام سلامت جهانی وجود دارد که می توان گفت بهترین و نخستین نظام در این زمینه است؛ یعنی تصویب قرنطینه در زمان پیدایش بیماری های واگیر؛ مانند طاعون و وبا. اسلام برای این نوع بیماری ها قوانین استوار و مفیدی تعیین نموده و پزشکی معاصر نیز آن ها را تأیید کرده است. در صحیح بخاری و صحیح مسلم، از قول پیامبر ﷺ چنین روایت شده است: «إِنَّ هَذَا الطَّاعُونَ رَجَزٌ سُلِّطَ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، أَوْ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَإِذَا كَانَ بِأَرْضٍ فَلَا تَخْرُجُوا مِنْهَا فِرَارًا مِنْهُ، وَإِذَا كَانَ بِأَرْضٍ فَلَا تَدْخُلُوهَا»^(۳)؛ «همانا این طاعون عذابی است که بر [برخی] افراد پیش از

۱- نک: روائع الطّب الإسلامي، محمّد نزار دقر، ج ۱، ص ۳.

۲- نک: همان.

۳- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۵۳۹۸؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۲۱۸. عبارت فوق در صحیح مسلم آمده است.

شما یا علیه بنی اسرائیل مسلط می‌شد، پس هرگاه در سرزمینی بود، به قصد فرار از آنجا بیرون نروید و زمانی که در سرزمینی واقع شد، وارد آنجا نشوید.»
 دکتر محمد دقر در توضیح این حدیث می‌گوید: «کسی که آگاه به اهمیت و تأثیر قرنطینه در زندگی مردم است، ارزش و جایگاه نظام سلامت اسلامی را که از چندین قرن شکل گرفته است، می‌داند.»^(۱)

۱۰- آداب غذاخوردن در دین اسلام، دارای اشارات بسیاری برای حفظ سلامتی است

دکتر محمد دقر می‌گوید: «آداب غذاخوردن یکی از شاهکارهای سیره بزرگ نبوی به شمار می‌رود و هدفش این بوده که انسان مسلمان غذایی پاک و خالی از هر نوع آلودگی مصرف نماید. دستور داده شده که با دست راست غذا بخورد و قبل و بعد از غذا، دستانش را بشوید و نیز از اسراف و پرخوری و مصرف غذاهای بسیار بر روی هم، دوری نماید.»

وی در ادامه چنین می‌آورد: «الله متعال در تبیین یکی از مهم‌ترین اهداف بعثت پیامبر ﷺ می‌فرماید که ایشان اشیای طیب و مفید را برا امتش حلال نموده و چیزهای ناپاک و مضر را بر آنان حرام می‌گرداند. الله تعالی اهداف بعثت محمد ﷺ را برشمرده و می‌فرماید:

﴿وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾ [الأعراف: ۱۵۷]

«و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌گرداند و پلیدی‌ها را بر آنان حرام می‌کند.»^(۲)

دکتر دقر سخنش را ادامه داده و می‌گوید: «علاوه بر این، می‌توان گفت که بدون تردید تحریم شراب و استعمال دخانیات و مواد مخدر از مهم‌ترین کارهای دین پاک اسلام در زمینه پیشگیری است، چون پایبندی جامعه به دوری از این اشیای ناپاک باعث حفاظت آن از میکروب‌ها و ویروس‌های بسیاری از بیماری‌های کشنده و خطرناک می‌شود و نیز جنین‌ها را از ناهنجاری و افراد را از حوادث و اتفاقات حفاظت می‌کند.»^(۳)

۱- روائع الطبّ الإسلامي، ج ۱، ص ۳.

۲- همان، ص ۴.

۳- همان.

۱۱- شریعت اسلام قوانینی را برای حفاظت از حوادثی که منجر به مرگ انسان‌ها یا رسیدن ضرر به مردم می‌شود، تعیین کرده است

اسلام این قوانین را با اوامر و نواهی متعدّد و روشنی بیان نموده که هرکس آن‌ها را رعایت کند، قطعاً سالم می‌ماند و در معرض نابودی و بیماری قرار نمی‌گیرد؛ به عنوان نمونه، رسول الله ﷺ از خوابیدن و شب‌گذرانی مسافر در میان راه مردم نهی کردند. ابوهیره رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمودند: «وَإِذَا عَرَسْتُمْ بِاللَّيْلِ، فَاجْتَنِبُوا الطَّرِيقَ، فَإِنَّهَا مَأْوَى الْهَوَامِّ بِاللَّيْلِ»؛ «وقتی در شب برای استراحت و خواب اتراق نمودید، از راه دور شوید، چون آنجا در شب، محلّ حشرات موذی است.»

و بنا بر روایتی: «وَإِذَا عَرَسْتُمْ، فَاجْتَنِبُوا الطَّرِيقَ، فَإِنَّهَا طَرِيقُ الدَّوَابِّ، وَمَأْوَى الْهَوَامِّ بِاللَّيْلِ»^(۱)؛ «هر گاه برای خواب و استراحت اتراق نمودید، از راه دور شوید که آنجا در شب، راه چهارپایان و محلّ [و پناهگاه] حشرات موذی است.»

همچنین پیامبر ﷺ مردم را از خوابیدن بر سطح بدون حفاظ منع کردند.^(۲)

رسول الله ﷺ نهی کردند از اینکه کسی آتشی شعله‌ور را رها کند و کنارش بخوابد؛ ایشان فرمودند: «لَا تَتْرُكُوا النَّارَ فِي بُيُوتِكُمْ حِينَ تَنَامُونَ»^(۳)؛ «وقتی می‌خوابید، آتش را در خانه‌هایتان رها نکنید.»

مطالبی کوتاه درباره توجّه اسلام به موضوع سلامتی بیان شد و این شاء الله در مبحث پیش رو که مربوط به دیدگاه اسلام در مورد نظافت است، سخنان بیشتری در این زمینه مطرح خواهد گشت.

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۹۲۶.

۲- سنن أبي داود، شماره حدیث: ۵۰۴۱.

۳- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۵۹۳۵؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۰۱۵.

مبحث دوم: اسلام و نظافت

در بسیاری از فصول این کتاب، اشاراتی به توجّه اسلام درباره نظافت شد. در این مبحث، با آوردن چندین گفتار و نیز بررسی حدیث مربوط به ویژگی‌های فطری و همچنین آنچه درباره وضو و غسل آمده و تشویق اسلام بر نظافت عمومی، موضوع مذکور را بیشتر توضیح خواهیم داد. ناگفته نماند که آنچه بیان می‌گردد، تنها بخش بسیار اندک و کوتاهی از توجّه اسلام به مسأله نظافت است.

گفتار اول: بررسی حدیث صفات فطری

أَمَّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا رَوَيْتُ مِي كُنْدَ كِه رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَمُوْدُنْد: «عَشْرٌ مِّنَ الْفِطْرَةِ: قَصُّ الشَّارِبِ، وَإِعْقَاءُ اللَّحْيَةِ، وَالسَّوَاكُ، وَاسْتِنْسَاقُ الْمَاءِ، وَقَصُّ الْأَظْفَارِ، وَعَسَلُ الْبَرَاجِمِ، وَتَتْفُ الْإِيطِ، وَحَلْقُ الْعَانَةِ، وَأَنْتِقَاصُ الْمَاءِ»^(۱)؛ «ده صفت فطری هستند: کوتاه کردن سیل، انبوه گرداندن ریش، مسواک زدن، آب در بینی کردن، کوتاه نمودن ناخن‌ها، شستن بندهای انگشتان، کندن موی زیر بغل، تراشیدن موی زیر ناف، استنجا کردن.» راوی می‌گوید که دهمی را فراموش کردم و احتمالاً آب در دهان کردن است.

حدیث فوق شامل سفارش‌ها و ارشادات مهم و زیبایی در زمینه نظافت است، چون نظافت را صفتی فطری معرفی نموده؛ فطرتی که الله تعالی بندگان را براساس آن آفرید و آنان را بر خواستن و محبت به خیر و ترجیح آن و ناپسند دانستن شر و دوری از آن خلق کرد.

حدیث مذکور احکام فطرت را تقسیم به دو نوع کرد:

۱. آنچه باعث تطهیر قلب و روح می‌شود؛ یعنی ایمان و متعلقاتش که نفس را تزکیه و دل را پاک می‌گرداند و آفات و عوامل پست را دور ساخته و آن را با اخلاق زیبا و نیکو آراسته می‌گرداند.

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۶۱. در کتاب، شماره ۲۱۶ آمده است. [مترجم]

۲. آنچه مربوط به پاکسازی و نظافت ظاهر و دورکردن چرک و فسادها می‌گردد؛ یعنی همان صفات دهگانه‌ای که در حدیث مزبور بیان گردید.^(۱)
 اکنون این ویژگی‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرند:

۱- کوتاه کردن سبیل

یعنی کوتاه‌نمودن یا کندن این موها تا جایی که لب‌ها دیده شود، چون کار مزبور باعث نظافت و پرهیز و حفاظت از کثافتی‌های بینی می‌شود. اگر سبیل از لب‌ها آویزان باشد، غذا و آبی که انسان می‌نوشد، با آن برخورد می‌کند و اگر زیاد بلند باشد، چهره انسان را زشت می‌گرداند.^(۲)

پزشک محمد دقر می‌گوید: «از نظر پزشکی، اگر موهای سبیل بلند باشد، بر اثر غذا و نوشیدنی کثیف می‌گردد و گاهی اوقات، باعث انتقال میکروب‌ها می‌شود.»
 وی در ادامه چنین می‌آورد: «قانون اسلام درباره کوتاه کردن سبیل کاملاً موافق با خواسته علم پزشکی برای کوتاه‌نمودن موهای زائد از اطراف لب بالایی است.»^(۳)

۲- انبوه کردن ریش

یعنی گرامیداشت و زیادکردن و نتراشیدن آن.

شیخ عبدالرحمان سعدی رحمته الله علیه می‌گوید: «اللهم صلِّ علی ریش را سبب وقار و زیبایی مرد گرداند و به همین سبب، در سنّ پیری نیز چون موهای ریش مرد باقی است، زیبا می‌ماند.»^(۴)

«از نظر پزشکی، دکتر عبدالرزاق گیلانی معتقد است که کار مرد باعث می‌شود در معرض اشعه خورشید و بادهای سرد و گرم قرار گیرد و این عوامل بافت‌های نرم و کلاژن موجود در پوست صورت را از بین برده و کم‌کم منجر به تخریب آن و ایجاد چین و چروک و پیری زودرس می‌شوند.»^(۵)

۱- نک: صحیح مسلم بشرح النووي، ج ۳، ص ۱۴۹؛ بهجة قلوب الأبرار في شرح جوامع الأخبار،

عبدالرحمان سعدی، ص ۸۱.

۲- نک: بهجة قلوب الأبرار في شرح جوامع الأخبار، ص ۸۲.

۳- روائع الطبّ الإسلامي، ج ۱، صص ۷۳-۷۴

۴- بهجة قلوب الأبرار، ص ۸۲.

۵- روائع الطبّ الإسلامي، ج ۱، ص ۷۴.

۳- مسواک زدن

یعنی مالیدن دندان‌ها با چوب درخت اراک یا امثال آن تا زردی و سایر موادّ مضر را از بین ببرد.^(۱)

مسواک زدن در هر وقتی جایز است، اما تأکید شده که هنگام وضو و پیش از نماز و بعد از بیدار شدن و تغییرکردن بوی دهان و زردی دندان‌ها و امثال آن استفاده شود. مسواک زدن باعث پاکی و نظافت دهانی می‌شود که عضو و وسیله ارتباط با دیگران و نیز محل ورود بسیاری از میکروب‌ها به بدن است. به همین علت، پیامبر ﷺ نظافت دهان را با رضایت الله تعالی مرتبط دانسته^(۲) و فرمودند: «السَّوَاكُ مَطَهْرَةٌ لِلْقَمِّ لِمَرْصَاةٍ لِلرَّبِّ»^(۳)؛ «[استفاده از] مسواک باعث پاکی دهان و سبب رضایت پروردگار می‌شود.»

۴- استنشاق آب

یعنی شستن بینی در موقع وضو و داخل کردن آب در بینی و خارج کردن آن. این کار در وضو و غسل جایز است و باید که بینی تمیز و پاک شود، چون بسیاری از چرک‌ها و بخارها و ... وارد بینی می‌شود و انسان نیاز به خارج کردن آن‌ها دارد.^(۴) این عمل علاوه بر پاداشی که دارد، باعث نظافت و سلامتی می‌شود. در کتاب «أسباب الشفاء من الأسقام والأهواء» چنین آمده است: «بر اساس تحقیقی علمی و جدید، گروهی از پزشکان دانشگاه اسکندریه نتیجه گرفتند بیشتر کسانی که به طور مداوم وضو می‌گیرند، بینی‌هایشان خالی از خاک و ویروس و میکروب است. و روشن است که داخل بینی یکی از محل‌های تجمع بسیاری از میکروب‌ها و ویروس‌هاست.»

اما شستن مداوم بینی و استنشاق و خارج کردن شدید آب بینی باعث می‌شود که داخلش خالی از عفونت‌ها و میکروب‌ها و در نتیجه، سالم‌ماندن تمامی بدن شود، زیرا این کار خطر انتقال میکروب از بینی به سایر اعضا را از بین می‌برد.^(۵)

۱- نک: لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۴۶؛ صحیح مسلم بشرح النووي، ج ۳، ص ۱۴۲.

۲- نک: بهجة قلوب الأبرار، ص ۸۱؛ روائع الطب الإسلامي، ج ۲، ص ۴.

۳- الأم، امام شافعی رحمته، ج ۱، ص ۲۳؛ مسند احمد، ج ۶، صص ۴۷، ۶۲ و ۱۲۴.

۴- نک: بهجة قلوب الأبرار، ص ۸۱.

۵- أسباب الشفاء من الأسقام والأهواء، ابواسحاق عراقی، ص ۴۰.

۵- کوتاه کردن ناخن‌ها

بر اساس برخی روایات،^(۱) مراد چیدن و قطع آن‌هاست. بدون تردید کوتاه کردن ناخن‌ها سبب حفاظت انسان از میکروب‌هایی می‌شود که در زیر ناخن‌های بلند وجود دارد.

۶- شستن بندها و لابلائی انگشتان

«براجم» جمع «بُرْجُمَة» است.

نووی رحمته می‌گوید: «براجم یعنی بند و مفاصل تمامی انگشتان. عالمان چنین گفته‌اند: چرک لابلائی گوش‌ها و میان سوراخ گوش نیز حکم کثافتی بند انگشتان را دارد که باید به وسیلهٔ مسح پاک شود و بسا اوقات، زیاد شدن آن‌ها به شنوایی انسان ضرر می‌رساند. همچنین آنچه داخل بینی جمع می‌شود و نیز تمامی چرک‌های بدن که بر اثر عرق و غبار و ... به وجود می‌آید، واللہ أعلم.»^(۲)

۷- کندن موی زیر بغل

یعنی پاکسازی موهایی که در زیر بغل می‌روید. نووی رحمته می‌گوید: «کندن موی زیر بغل قطعاً و به اتفاق همه، سنّت به شمار می‌رود و بهتر است کسی که می‌تواند، آن‌ها را بگند و تراشیدن نیز جایز است.»^(۳)

۸- تراشیدن موی زیر ناف

مراد از «عانه» موهایی است که بالای آلت تناسلی مرد و در اطراف آن رشد می‌کند و نیز موهایی که در اطراف فرج زن وجود دارد. موهایی که پیرامون مقعد بیرون می‌آید هم همین حکم را دارد.^(۴)

نووی رحمته می‌گوید: «نتیجه آنکه تراشیدن موهای آلت تناسلی و پشت و اطراف آن مستحب و پسندیده است.

۱- نک: صحیح مسلم، شمارهٔ حدیث: ۲۵۷.

۲- صحیح مسلم بشرح النّووی، ج ۳، ص ۱۵۰.

۳- همان، ص ۱۴۹.

۴- همان، ص ۱۴۸.

دربارهٔ زمان و تعیین مدّت، باید گفت که هرگاه نیاز باشد، این کار صورت گیرد و کوتاه‌کردن سبیل و کندن موی زیر بغل و کوتاه‌کردن ناخن‌ها هم این‌گونه است.

اما روایت انس رضی الله عنه که در صحیح مسلم آمده است: «وَقَتَّ لَنَا فِي قَصِّ الشَّارِبِ، وَتَقْلِيمِ الْأَظْفَارِ، وَنَتْفِ الْإِبْطِ، وَحَلْقِ الْعَانَةِ، أَنْ لَا نَتْرُكَ أَكْثَرَ مِنْ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»^(۱)؛ «در کوتاه‌کردن سبیل و گرفتن ناخن‌ها و کندن موی زیر بغل و تراشیدن موهای زیر ناف برای ما وقت تعیین شد که از ۴۰ روز بیشتر رها نکنیم.» بدین معناست که انجام‌دادن این موارد، بیشتر از ۴۰ روز نشود و تا ۴۰ روز [اگر ضرورتی نباشد] جایز است، والله أعلم.^(۲)

قطعاً این امور سبب برتری، نظافت، پاک‌ی، سلامتی و آسایش انسان می‌شود. دکتر گیلانی دربارهٔ کندن موهای زیر بغل و فواید آن می‌گوید: «کندن این موها ترشح غده‌های عرقی و چربی را ضعیف می‌کند و عادت بر کندن و نتراشیدن، از همان ابتدای رشد آن‌ها، مو را ضعیف نموده و باعث می‌شود که انسان احساس هیچ نوع دردی نکند.

مراد این است که توسط دست انجام شود و امکان پاک‌سازی آن‌ها به وسیلهٔ وسایل و موبرها نیز وجود دارد.

در حقیقت، رشد موها در زیر بغل‌ها پس از بلوغ به همراه پختگی و تکمیل نوعی غدد عرقی است که موادّ بوداری را ترشح می‌کنند و اگر با چرک و غبار جمع شوند، بسیار بدبو و ناپسند می‌گردند.

اما کندن موها به مقدار زیادی این بوها را کاهش می‌دهد و انسان را از دچار شدن به برخی بیماری‌ها حفاظت می‌کند؛ مانند بیماری‌های عفونی و بدبو، قارچ‌های پوستی، عفونت غدد عرقی، عفونت‌های پرخارش مو و ...

همچنین سبب رهایی از حشرات داخل موها؛ مانند شپش عانه می‌شود.^(۳) دکتر محمّد نزار دربارهٔ فواید بهداشتی تراشیدن موی زیر ناف و حکمت و هدف اسلام از این سنّت و قانونی که منجر به نظافت و سلامتی می‌شود، چنین می‌آورد:

۱- صحیح مسلم، شمارهٔ حدیث: ۲۵۸.

۲- صحیح مسلم بشرح التّووی، ج ۳، صص ۱۴۸-۱۴۹.

۳- روائع الطبّ الإسلامی، ج ۱، ص ۷۲.

«ناحیه زیر ناف و اطراف آلت تناسلی و پشت انسان، دارای عرق و اصطکاک بسیاری است.

و اگر موهای این ناحیه تراشیده نشود، ترشحات عرقی و چربی جمع می‌گردد. و زمانی که با زواید بدن؛ همچون ادرار و مدفوع آلوده شود، پاک‌کردنش سخت می‌گردد و گاهی اوقات این آلودگی به اطراف کشیده شده و میزان نجاست را زیاد می‌کند و تراکم و انباشته‌شدن آن‌ها سبب بدبویی و گندیدگی می‌گردد. اگر پاک نشود و نجاست‌ها از بین نرود، نماز صحیح نیست.»

دکتر دفر در ادامه می‌گوید: «تراشیدن موی زیر ناف سبب حفاظت از برخی بیماری‌های انگلی و موذی؛ مانند شپش عانه می‌شود؛ این شپش به ریشه موها می‌چسبد و در این حالت، از بین بردن آن بسیار سخت است.

همچنین سستی و لاغری را کاهش می‌دهد و به همین سبب، دین اسلام تراشیدن موی زیر ناف و موهای بلند اطراف مقعد را لازم گردانیده تا همواره تمیز باشد و بدین سبب که این منطقه بیشتر از سایر اعضای بدن در معرض آلودگی و بیماری قرار دارد.»^(۱)

۹- استنجاء یا همان «انتقاص الماء»

یعنی پاکسازی آنچه از جلو یا عقب خارج شود به وسیله آب یا سنگ. این کار لازم و از شروط طهارت است.^(۲)

الله ﷻ در توصیف اهل قبا می‌فرماید:

﴿فِيهِ رِجَالٌ يُجْبُونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾ [التوبة: ۱۰۸]

«در آن مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه شوند، و الله پاکیزگان را دوست دارد.»

ابن جوزی رحمته الله می‌گوید: «سبب نزول آیه مذکور این است که مردانی از اهل قبا با آب استنجاء می‌کردند و در نتیجه، این آیه نازل شد. شعبی نیز بر همین باور بود.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: وقتی آیه فوق نازل گشت، رسول الله ﷺ نزدشان آمده و فرمودند: «ما الَّذِي أَثَقَى اللَّهُ بِهِ عَلَيْكُمْ»؛ «الله متعال شما را به سبب چه [صفتی] توصیف کرده است؟»

۱- همان.

۲- نک: بهجة الأبرار، ص ۸۲.

آنان پاسخ دادند که: «ما با آب استنجا می‌کنیم.»^(۱)

الله تعالی انسان را آفرید و به وی آموخت که خود را از ادرار و مدفوع و سایر زوایدی که در روده‌ها و مثانه‌اش وجود دارد، پاک سازد تا بدنش پاکیزه و سالم گردد و بتواند تکالیف طبیعی و روزمره خود را انجام دهد. پس از زدودن این آلودگی‌ها، بر فرد مسلمان لازم است که این محل‌ها را با آب بشوید. رسول الله ﷺ در این زمینه می‌فرماید: «تَزَهُوا مِنَ الْبَوْلِ؛ فَإِنَّ عَامَّةَ عَذَابِ الْقَبْرِ مِنْهُ»^(۲)؛ «خودتان را از ادرار پاک [و دور] سازید که بیشتر عذاب قبر از این [ریختن ادرار به لباس و بدن] است.»

«تنزه» به معنای پاک‌شدن و رهایی‌یافتن از آلودگی است. این کار فواید پزشکی بسیاری دارد و باعث پیشگیری از بیماری‌های فراوانی می‌شود. پزشکی معاصر ثابت نموده که نظافت این مناطق، دستگاه ادراری را از عفونت‌های ناشی از تراکم میکروب‌ها و ویروس‌ها و نیز مقعد و آلت تناسلی را از گرفتگی و پیدایش عفونت‌ها و زخم‌های عفونی حفاظت می‌کند. همچنین برای بیماران؛ به‌ویژه بیماران دیابتی یا دیابت ادراری مفید است، چون ادرار بیمار دارای مقدار زیادی قند بوده و اگر آثار ادرار باقی بماند، این اعضا را در معرض ترشّح و عفونت قرار می‌دهد و ممکن است در زمان همبستری، این بیماری‌ها را به زن منتقل کند یا اینکه منجر به نازایی کامل شود.^(۳)

علاوه بر موارد فوق، دین اسلام توصیه نموده که برای پاک‌کردن نجاست، از دست چپ استفاده شود تا دست راست که مخصوص غذاخوردن است، پاک و تمیز بماند. همچنین شستن محل را پس از تمیزکردن، لازم گردانیده است.

برخی مردم از توجه اسلام به امور مذکور تعجب می‌کنند! اما این موضوع برای کسی که آگاه به ارزش و منزلت اسلام است و ایمان دارد الله تعالی دین اسلام را کامل نمود و آن را به عنوان آیینی ابدی برای بشر تا روز قیامت تعیین کرد، عجیب نیست؛ آیین و روشی که فقط خیر را برای بندگان مسلمان به دنبال دارد. الله ﷻ می‌فرماید:

۱- زاد المسیر، ابن جوزی، ج ۳، ص ۵۰۱.

۲- دارقطنی، شماره حدیث: ۷؛ آلبانی رحمته در إرواء الغلیل، شماره حدیث: ۲۸۰، این روایت را صحیح دانسته است.

۳- نک: أسباب الشفاء من الأسقام والأهواء، ص ۳۵.

﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاَحْسُونَ الْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]

«امروز کافران از آیین شما مأیوس شدند، بنابراین از آنان نترسید و از من بترسید، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را [به عنوان] دین برایتان برگزیدم.»

بنابراین دورکردن نجاست - یاذن الله - باعث حفاظت انسان از بسیاری بیماری‌ها می‌شود و از انتقال بیماری‌های واگیر و عفونی فراوانی جلوگیری می‌کند.^(۱) در کتاب «أسباب الشفاء» چنین آمده است: «سال ۱۹۶۳م در کشور انگلیس و به‌ویژه در شهر "داندای"، بیماری حصبه فراگیر شد و ساکنان این شهر را وحشت شدیدی در بر گرفت. همهٔ نهادهای و مردم تمام تلاش‌شان را در زمینه‌های مختلف، برای توقف انتشار این بیماری به کار گرفتند.

بالاخره دانشمندان تصمیم گرفتند که در رسانه‌ها به مردم هشدار دهند و آنان را از استفادهٔ دستمال کاغذی در توالت‌ها منع کنند و سفارش کنند که مستقیماً از آب استفاده نمایند تا عفونت و ویروس این بیماری منتقل و منتشر نشود. مردم فوراً به این خواسته عمل کردند و در کمال تعجب، انتشار ویروس مذکور متوقف شد و توانستند آن را محدود سازند. مردم پس از شناخت این فایده، یاد گرفتند که برای نظافت، در عوض دستمال‌های کاغذی، از آب استفاده نمایند.

ما نمی‌دانیم که اگر این افراد می‌دانستند مسلمانان بیش از ۱۴۰۰ سال است این کار را انجام می‌دهند، چه می‌گفتند؟! و مسلمانان این کار را به سبب انتشار ویروس حصبه انجام نمی‌دهند، بلکه چون آفریدگار حصبه و سایر بیماری‌ها آنان را به آنچه باعث سلامتی و عافیت‌شان می‌شود، دستور داده و آنان هم شنیده و اطاعت کردند. الله تعالی می‌فرماید:

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [المک: ۱۴]؛ «آیا کسی که [همهٔ موجودات را] آفریده است، [از حال آنان] نمی‌داند؟ درحالی که او باریک‌بین و آگاه است.»^(۲)

۱- همان، ص ۳۶.

۲- همان.

۱۰- مضمضه

یعنی حرکت دادن و چرخاندن آب در دهان به هنگام وضو تا دهان پاک و تمیز شود. دانش معاصر به این نتیجه رسیده که مضمضه دهان و حلق را در برابر عفونت‌ها حفاظت می‌کند و ترشحات لثه را از بین می‌برد و نیز دندان‌ها را سالم نگه می‌دارد و آن‌ها را از زواید غذایی باقی‌مانده در لابلای دندان‌ها، تمیز می‌نماید. فایده دیگر مضمضه که بسیار هم مهم است، قوی کردن برخی از عضلات صورت، تر و تازه‌نگه‌داشتن چهره و حفاظت گردی آن است. این کار تمرینی مهم از دیدگاه متخصصان تربیت بدنی به شمار می‌رود و اگر تحریک عضلات دهان در زمان مضمضه، به درستی انجام شود، این تمرین تأثیر زیادی در آرامش روانی فرد دارد.^(۱)

گفتار دوم: مشروعیت وضو

وضو نوعی طهارت و پاکی به وسیله آب و مربوط به صورت، دو دست و پاهاست. شستن این اعضا [علاوه بر مسح سر] فرایض وضو به شمار می‌روند. وضو سنت‌هایی نیز دارد؛ مانند گفتن «بسم الله» در ابتدای وضو، مسواک زدن قبل از آن، شستن دست‌ها [تا مچ] سه مرتبه در آغاز وضو، سه بار مضمضه کردن، سه مرتبه بینی‌افشاندن؛ یعنی خارج کردن آب بینی پس از استنشاق. همچنین تیامن؛ یعنی ابتدا شستن اعضای سمت راست، خلال کردن میان انگشتان، مسح دو گوش و میانه‌روی در استفاده از آب.^(۲)

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ [المائدة: ۶]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! وقتی برای نماز برخاستید، پس صورت خود و دست‌هایتان را تا آرنج بشوید و سرتان را مسح کنید و پاهایتان را تا دو قوزک [بشوید].»

۱- همان، ص ۴۰.

۲- نک: فقه السنّة، سیّد سابق، ج ۱، ص ۳۸.

پیامبر ﷺ فرمودند: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ صَلَاةَ أَحَدِكُمْ إِذَا أَحَدَثَ حَتَّى يَتَوَضَّأَ»^(۱)؛ «اللَّهُ تعالی نماز هیچ‌یک از شما را نمی‌پذیرد زمانی که بی‌وضو شود تا اینکه [دوباره] وضو بگیرد.»

در احادیث بسیاری، جزئیات وضو بیان شده و عالمان و فقیهان نیز در این باره به طور مفصل سخن گفته‌اند و توضیح آن‌ها در این تحقیق نمی‌گنجد. مراد ما بیان ارتباط وضو به نظافت بود، چون وضو دارای اسرار و حکمت‌هایی بوده و مرتبط به نظافت و بلکه سلامتی است.

در پاراگراف پیشین، مطالبی مختصر در این زمینه بیان گردید.

شایسته است که موارد زیر را یادآور شویم:

۱. وضو فقط به معنای شستن اعضای ظاهری و پاک کردن بدن چندین مرتبه در شبانه‌روز نیست.

بلکه اثر معنوی و روانی که انسان مسلمان پس از وضو آن را احساس می‌کند، بسیار عمیق و غیر قابل توصیف است؛ به‌ویژه زمانی که وضو به طور صحیح و کامل و با آگاهی از فضیلت آن انجام شود. وضو تأثیر فراوانی در زندگی مسلمان دارد و او را بیدار و زنده و نورانی می‌گرداند.^(۲)

۲. فرآیند شستن اعضای که در وضو انجام می‌شود، از نظر بهداشتی و سلامت عمومی بسیار مهم و ضروری به شمار می‌رود، چون این اعضا - چنانکه پزشکان معتقدند - در معرض بسیاری از میکروب‌ها قرار دارند؛ میکروب‌هایی که در هر سانتی‌متر مکعب از هوا، میلیون‌ها تا از آن‌ها وجود دارد و همواره بر جسم انسان از طریق پوست در مناطقی که پوشیده نیست، هجوم می‌آورند.

بر اثر وضو، تمامی این میکروب‌ها از سطح پوست محو و نابود می‌شوند؛ به‌ویژه زمانی که آب به طور کامل و صحیح بر روی اعضا ریخته شود؛ یعنی همان‌گونه که پیامبر ﷺ توصیه نمودند و روش ایشان بود. در نتیجه این کار، پس از وضو دیگر اثری از چرک و میکروب بر روی بدن باقی نمی‌ماند مگر آنچه الله تعالی بخواهد.^(۳)

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۵۵۴؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۲۵.

۲- نک: أسباب الشفاء، ص ۳۹.

۳- همان، ص ۴۱.

۳. شستن صورت و دست‌ها تا آرنج تأثیر فراوانی در پاک‌کردن گرد و غبار و میکروب‌ها و نیز پاکسازی عرق از سطح پوست دارد. همچنین موادّ روغنی و چربی‌های ناشی از ترشح غدد پوستی را از بین می‌برد.

معمولاً این مناطق محلّ مناسبی برای رشد و زندگی و زیادشدن میکروب‌هاست.^(۱)

۴. شستن پاها در هنگام وضو و ریختن آب به طور صحیح و کامل تأثیر فراوانی در نظافت و توان و آرامش انسان دارد، چون پاها در آسایش و راحتی سایر اعضای بدن نقش دارند.

این مورد از اسرار احساس آرامشی است که پس از وضو، به فرد مسلمان دست می‌دهد.^(۲)

۵. از لحاظ علمی، به اثبات رسیده که گردش خون در اندام فوقانی دستان و بازوها و نیز اندام تحتانی پاها و ساق‌ها، ضعیف‌تر از گردش خون در سایر اعضای بدن است، زیرا از مرکز پمپاژ و تنظیم‌کننده خون؛ یعنی قلب دورند، بنابراین شستن این اعضا به هنگام وضو، گردش خون را تقویت می‌کند و سبب نظافت، نشاط و شادابی بدن می‌گردد.

همچنین ثابت شده که اشعه خورشید؛ به‌ویژه اشعه فرابنفش تأثیر در ایجاد سرطان پوست دارد و این تأثیر بر اثر وضوی مداوم، به شدت محدود یافته و کاهش می‌یابد، چون همواره سطح پوست را مرطوب نگه می‌دارد؛ خصوصاً مناطقی که در معرض اشعه خورشید قرار دارند، و باعث می‌شود که سلول‌های لایه‌های سطحی و داخلی پوست از تأثیرات و نتایج مضر این اشعه، سالم و محفوظ بمانند.^(۳)

گفتار سوم: مشروعیت غسل

غسل یعنی شستن تمامی بدن به وسیله آب. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا﴾ [المائدة: ۶]

«و اگر جنب [ناپاک] بودید، پس خود را پاک سازید [و غسل کنید].»

۱- نک: صحیح مسلم بشرح التّووي، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲- نک: أسباب الشّفاء، ص ۴۱.

۳- نک: همان.

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَأَعْتَرِلُوا أَلِيسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ [البقرة: ۲۲۲]

«و از تو درباره حیض [عادت ماهانه زنان] می‌پرسند، بگو آن پلید و زیانبار است. پس در حالت قاعدگی از زنان کناره‌گیری کنید و با آنان نزدیکی نکنید تا پاک شوند، سپس هنگامی که پاک شدند و غسل کردند، د از همان جا که الله به شما فرمان داده، با آنان آمیزش کنید. همانا الله تعالی توبه‌کنندگان را دوست دارد و [نیز] پاکان را دوست دارد.»

غسل در میان تمامی ملّت‌ها رواج داشته و در طول تاریخ، انسان به اهمیت فراوان پاک کردن بدن از طریق غسل پی برده و بسیاری از بیماری‌ها را بدین وسیله درمان نموده است.

اما به گواه تاریخ، تنظیم و معرّفی این مورد در هیچ دینی همچون دین اسلام - دینی که الله متعال آن را خاتم ادیان گرداند - نبوده است.

اگر انسان محقق بخوهد که تمامی متون شرعی و شروح عالمان در این زمینه را بررسی نماید، موارد بسیاری بیان خواهد شد که نشان از بزرگی دین اسلام و دقیق بودن احکامش در این موضوع دارد، چنانکه در سایر مسائل نیز همین گونه است.

غسل واجب می‌شود اگر منی انسان با جهش و لذت خارج شود یا دو محلّ ختنه [سر آلت تناسلی مرد و زن] با یکدیگر تماس داشته باشند، و نیز پس از قطع خون حیض [عادت ماهانه زن] و نفاس [خونریزی زایمان] و زمانی که فرد کافری مسلمان شود.

در برخی موارد غسل مستحب است و پاداش دارد، اما اگر فردی آن را انجام ندهد، گناهی بر وی نیست و مورد ملامت قرار نمی‌گیرد؛ مانند غسل روز جمعه، عیدین، احرام، ورود به مگه و روز عرفه.^(۱)

به طور خلاصه، آنچه درباره وضو بیان شد و گفته می‌شود، در مورد غسل نیز صدق می‌کند، اما غسل بیشتر باعث نظافت و سلامتی انسان می‌گردد.

۱- نک: صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱، صص ۲۱۹-۲۳۶؛ فقه السنّة، سیّد سابق، ج ۱، صص

گفتار چهارم: تشویق اسلام بر نظافت عمومی

متون فراوانی درباره نظافت خانه‌ها، راه‌ها، لباس‌ها و امثال آن بیان شده است؛ از جمله:

۱. دورکردن اسباب آزار و اذیت مردم از میان راه‌ها، شاخه‌ای از شاخه‌های ایمان است. ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «الْإِيْمَانُ بِضْعٌ وَسَبْعُونَ - أَوْ بِضْعٌ وَسِتُّونَ - شُعْبَةٌ، فَأَفْضَلُهَا قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ، وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيْمَانِ»^(۱)؛ «ایمان هفتاد و چند - یا شصت و چند - شاخه دارد؛ برترین آن‌ها کلمه "لا اله الا الله" و پایین‌ترین‌شان دورکردن اذیت از میان راه است و حیا بخشی از ایمان به شمار می‌رود.»

۲. ادرارکردن در آب راکد و بی‌حرکت ممنوع است: جابر رضی الله عنه نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را از ادرارکردن در آب راکد نهی کردند.^(۲)

ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا تَبُلُ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ الَّذِي لَا يَجْرِي ثُمَّ تَعْتَسِلُ مِنْهُ»^(۳)؛ «در آب دائم [و راکدی] که جاری نیست، ادرار نکن [که] سپس از آن برای غسل و ... استفاده می‌کنی [یعنی آن را برای غسل و .. نیاز داری].»

در دو روایت فوق، رسول الله صلی الله علیه و آله از ادرارکردن در آب ثابت و بی‌حرکت منع کردند، چون ادرار سبب پلیدی و کثیفی آن می‌شود. مدفوع کردن و استنجاء به وسیله آب راکد هم همین حکم را دارد و حرام است.^(۴)

۳. غسل کردن در آب راکد نیز حرام است: ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا يَغْتَسِلُ أَحَدُكُمْ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ وَهُوَ جُنُبٌ»^(۵)؛ «هیچ یک از شما درحالی که جنب [ناپاک] است، در آب دائم [و ثابت] غسل نکنند.»
مطالبی کوتاه درباره نظافت از دیدگاه اسلام بیان گردید.

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۹؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۳۵.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۸۱.

۳- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۲۳۹؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۸۲.

۴- نک: توضیح الأحكام، ج ۱، ص ۱۲۹.

۵- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۸۳.

بخش سوم:

مسائل مربوط به صلح و همزیستی،

مدارا، اجبار، خشونت، تروریسم و جهاد

مقدمه

مبحث اول: اسلام و حفظ صلح جهانی؛

مبحث دوم: اسلام و همزیستی و مدارا؛

مبحث سوم: دیدگاه اسلام درباره اجبار؛

مبحث چهارم: دیدگاه اسلام در مورد خشونت؛

مبحث پنجم: جهاد در اسلام؛

مبحث ششم: دیدگاه اسلام درباره تروریسم؛

مقدمه

در بخش پیشین، اشاراتی به موضوع مذکور شد و در این مبحث، مسائلی نو که زیاد مورد جدل قرار گرفته است، بررسی می‌گردد؛ مسائلی که بسیاری از مردم به سبب عدم‌بررسی و درک حقایق اسلام و عدم‌رجوع به منابع اصلی این مسائل و نیز بر اثر عدم‌رجوع به تاریخ باشکوه اسلام که بیانگر عدالت، مهربانی و همزیستی و مدارای واقعی مسلمانان است، دیدگاه اسلام دربارهٔ مسائل مذکور را درک نکرده‌اند، و با این توضیح که برخی از مسائل مورد بحث با یکدیگر همخوانی داشته و در هم آمیخته شده‌اند.

مبحث اول:

اسلام و حفظ صلح جهانی

اسلام - چنانکه مشخص است و قبلاً بیان گردید - دین صلح، خیر، عدالت و احسان بوده و حتی در حالت جنگ که بنا به دلایلی منطقی و عقلی صورت می‌گیرد، این ویژگی‌ها باقی است.

بنابراین در غیر جنگ، موارد مذکور روشن‌تر و هویداتر خواهد بود. برخی از نشانه‌ها و جلوه‌های علاقه اسلام بر صلح و آسایش و امنیت و آزادی مردم، از این قرار است:

۱- واژه «سلام» یا صلح از کلمات پرتکرار در دین اسلام است

این مطلب نشان می‌دهد که اسلام دین صلح و خوبی است. مطلب فوق با توجه به نمونه‌های بسیاری از قرآن و سنت، به طور کامل روشن و معلوم می‌گردد؛ از جمله:

أ - سلام یکی از نام‌های الهی است

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الحشر: ۲۳]

«او الله است که جز وی معبودی [راستین] نیست، پادشاه، بی‌نهایت پاک، منزّه [و سالم] از هر عیب [، ایمنی‌دهنده، نگهبان پیروزمند، جبار [جبران‌کننده] و شایسته عظمت و بزرگی است. الله تعالی پاک و منزّه است از آنچه [برای او] شریک می‌آورند.»

ب - واژه «سلام» از «سَلِم» گرفته شده است

سَلِم و سلام از اسامی اسلام به شمار می‌رود.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَآفَّةً﴾ [البقرة: ۲۰۸]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی به اسلام [و اطاعت الله] در آید.»

مراد از «سِلْم» در آیه فوق، اسلام است.^(۱)

الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَقَىٰ إِلَيْكُمْ أَلْسَلَّمَ لَسْتُمْ مَوْمِنًا﴾ [النساء: ۹۴]

«و به کسی که بر شما سلام کرد [و اظهار صلح و اسلام نمود] نگوید: مؤمن نیستی.»
شوکانی در تفسیر این آیه می‌گوید: «سِلْم و سلام به معنای استسلام [تسلیم‌شدن] و بنا بر قولی، به معنای اسلام است.»^(۲)

ت - پیامبر ﷺ مردم را بر افشا و آشکار ساختن سلام تشویق نموده

و آن را یکی از بزرگ‌ترین اسباب مهربانی و محبت و ورود به بهشت دانستند. ابوهیره رضی الله عنه نقل نموده که پیامبر ﷺ فرمودند: «لَا تَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ تُوْمِنُوا، وَلَا تُوْمِنُوا حَتَّىٰ تَحَابُّوا، أَوْلَا أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوهُ تَحَابَبْتُمْ؟ أَفَشُوا السَّلَامَ بَيْنَكُمْ»^(۳)؛ «وارد بهشت نمی‌شوید تا اینکه ایمان بیاورید و ایمان نمی‌آوردید تا اینکه با یکدیگر دوست [و مهربان] باشید. آیا شما را بر کاری راهنمایی کنم که وقتی آن را انجام دهید، با یکدیگر دوست می‌شوید؟ سلام را در میان‌تان افشا [و آشکار] سازید.»

ث - بهترین تحیت و درود در بین مسلمانان، سلام است

یعنی اینکه تحیت‌گوینده بگوید: السَّلَامَ عَلَیْكُمْ، یا السَّلَامَ عَلَیْكُمْ ورحمة الله، یا السَّلَامَ عَلَیْكُمْ ورحمة الله وبرکاته.

و فردی که به وی سلام عرض شده، پاسخ دهد: وعلیکم، یا وعلیکم السَّلَام، یا وعلیکم السَّلَام ورحمة الله، یا وعلیکم السَّلَام ورحمة الله وبرکاته.

نووی رحمته الله علیه می‌گوید: «مستحب است کسی که شروع به سلام می‌کند، بگوید: السَّلَامَ عَلَیْكُمْ ورحمة الله وبرکاته؛ یعنی ضمیر جمع بیاورد هرچند بر یک نفر سلام کند.

جواب‌دهنده نیز بگوید: وعلیکم السَّلَام ورحمة الله وبرکاته؛ یعنی "واو" عطف را در "وعلیکم" بیاورد.»^(۴)

۱- نک: تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۶۵؛ تفسیر بغوی، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲- فتح القدیر، شوکانی، ج ۱، ص ۵۰۱.

۳- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۵۴.

۴- ریاض الصالحین، نووی، ص ۲۶۰.

عمران بن حصین رضی الله عنه می گوید: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: السَّلَامَ عَلَیْكُمْ. پاسخ سلامش داده شد و نشست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «عَشْرٌ»؛ «۱۰ تا». فرد دیگری آمد و گفت: السَّلَامَ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةَ اللّهِ. سپس جوابش داده شد و نشست. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «عِشْرُونَ»؛ «۲۰ تا». نفر سوم آمد و عرض کرد: السَّلَامَ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةَ اللّهِ وَبَرَکَاتِهِ. پاسخ این فرد نیز داده شد و نشست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «ثَلَاثُونَ»^(۱)؛ «۳۰ تا».

یعنی اینکه با زیادشدن عبارات سلام و تحیّت، پاداش آن نیز افزایش می یابد. عالمان سخنان بسیاری درباره شیوه سلام و پاسخ به آن، آداب سلام، سلام گفتن سواره بر پیاده، سلام گفتن پیاده بر نشسته، سلام گفتن تعداد کم بر افراد بسیار، مستحب بودن اعاده سلام بر کسی که دیدار با وی تکرار می گردد، مستحب بودن سلام برای کسی که وارد خانه اش می شود، سلام گفتن بر کودکان، سلام گفتن کسی که از مجلسی برخیزد یا از همنشینانش جدا شود و سایر احکامی که بیانگر جایگاه سلام در دین اسلام است، آورده اند.^(۲)

ج - تحیّت مسلمانان در بهشت، سلام است

الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

﴿وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ﴾ [یونس: ۱۰]

«و تحیّت شان در آن، سلام است.»

الله متعال درباره تحیّت فرشتگان برای اهل بهشت می فرماید:

﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾ [الزّعد: ۲۴]

«[و به آنان می گویند:] سلام بر شما به [سبب] آنچه صبر نموده اید، پس چه خوب است

عاقبت آن سرای [جاویدان]!]

و نیز می فرماید:

﴿أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ﴾ [ق: ۳۴]

۱- ابوداود، شماره حدیث: ۵۱۹۵؛ سنن ترمذی، شماره حدیث: ۲۶۸۹. ترمذی رحمته الله علیه این روایت را حسن می داند.

۲- ریاض الصّالحین، نووی، صص ۲۵۶-۲۶۴.

«[به آنان گفته می‌شود:] به سلامت وارد آن [بهشت] شوید، [که] این روز جاودانگی است.»

ح - الله تعالی مؤمنانی که بی‌خردی و نادانی را با سلام پاسخ می‌دهند، ستوده است

الله ﷻ در بیان صفات بندگان الهی می‌فرماید:

﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَمًا﴾ [الفرقان: ۶۳]

«و هنگامی که جاهلان این افراد را مخاطب قرار دهند [و سخنان نابخردانه و ناسزا گویند]، به آنان سلام گویند [و از این افراد روی می‌گردانند].»
و در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ سَلَمٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ﴾ [القصص: ۵۵]

«و هنگامی که سخن لغو [و بی‌هوده] بشوند، از آن روی گردانده و می‌گویند: اعمال ما از آن ماست و اعمال شما مال شما. سلام بر شما، ما خواستار جاهلان نیستیم.»

خ - پیامبر ﷺ فرمودند مسلمان واقعی کسی است که مردم از شر او در امان باشند

ایشان در این باره می‌فرمایند: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ»^(۱)؛
«مسلمان [واقعی] کسی است که مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند.»
مختصری از جایگاه سلام در دین اسلام بیان گردید.

۲- اسلام به دنبال حفظ اموال است

این کار سبب اشاعه و انتشار صلح و آرامش و امنیت می‌شود و به همین علت، دین اسلام مردم را تشویق به امانتداری نموده و امانتداران را ستوده و آنان را به حیاتی خوش و ورود به بهشت وعده داده است. همچنین دزدی را ممنوع و حرام گردانیده و فرد دزد را تهدید به مجازات نموده و حدّ سرقت؛ یعنی قطع دست دزد را تشریح کرده است تا کسی جرأت دزدی اموال را پیدا نکند و اگر دزد از عذاب اخروی نترسد، دست‌کم از ترس مجازات دنیوی و قطع دست، دزدی را رها کند. به همین سبب،

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۰؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۴۰.

ساکنان شهرهایی که احکام شریعت در آن‌ها اجرا می‌شود، احساس امنیت می‌کنند و مطمئن هستند که اموال‌شان دزدیده نمی‌شود و قطع دست در این شهرها بسیار اندک اتفاق می‌افتد، چون خیلی کم دزدی می‌شود.

قطع دست دزد باعث می‌شود که خودش دوباره دزدی نکند و دزدان دیگر نیز از این کار باز ایستند و این‌گونه در دین اسلام، اموال حفظ می‌شود و مسلمانان در امنیت و صلح و آرامش زندگی می‌کنند.^(۱)

قطع دست سارق بدین معنا نیست که هرکس هر چیزی دزدی کند، فوراً دستش قطع شود، بلکه باید شروطی محقق گردد و موانعی نباشد. همچنین لازم است که قاضی موضوع سرقت را بررسی نماید و سایر جزئیاتی که بیان‌شان به درازا می‌کشد و برای اجرای حد سرقت لازم است.

۳- اسلام به دنبال حفظ جان‌هاست

بر این اساس، کشتن انسان را به ناحق حرام و ممنوع اعلام کرده و قصاص قاتل را لازم گردانیده و به همین سبب، در کشورهای اسلامی که احکام شریعت اجرا می‌شود، کشت و کشتار کم اتفاق می‌افتد. اگر انسان بفهمد و یقین کند که در صورت کشتن فردی به ناحق، کشته خواهد شد، قطعاً از کشتن دست خواهد کشید و مردم از شر کشت و کشتار در امان می‌مانند.

علاوه بر این، خانواده کشته شده، حق و سهمی دارند. اگر انسان قاتل کسی را بکشد و رها شود که هر گونه بخواهد، زندگی کند، این کار خشم خانواده مقتول را برمی‌انگیزاند و بسا اوقات آنان به قصد انتقام، بر وی حمله‌ور خواهند شد و در نتیجه، باعث فتنه و ضررهای فراوانی می‌گردد.

اما اگر قاتل قصاص شود، خانواده مقتول راحت شده و آرام می‌گیرند و چون حق‌شان گرفته می‌شود، آسوده‌خاطر می‌گردند.

ناگفته نماند که قصاص تنها راه نیست، بلکه ورثه مقتول می‌توانند قاتل را ببخشند یا دیه بگیرند و این کار نشانه آسان‌گیری و مهربانی است.

و بلکه دین اسلام مردم را تشویق به عفو و بخشش نموده و در قبال این کار، اجر و پاداش فراوانی را از جانب الله تعالی وعده داده است.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۹]

«و ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص حیات و زندگی است، باشد که شما تقوا پیشه کنید.»

و نیز می‌فرماید:

﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۴۰]

«پس هرکس که در گذرد و اصلاح [و آشتی] کند، پاداشش بر الله است.»^(۱)

قصاص نمودن قاتل، حقّ هرکسی نیست، بلکه مسؤولیت والی مسلمان یا فرد قاضی که از سوی وی تعیین شده است، به شمار می‌رود و باید که موضوع قتل دارای شروط و نبود موانعی باشد که بیان آن‌ها به درازا می‌کشد.

نفسی که الله تعالی کشتن آن را به ناحق، حرام گردانیده، عام و فراگیر بوده و شامل کشتن انسان مؤمن می‌شود، چنانکه الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۹۳]

«و هرکس مؤمنی را از روی عمد به قتل رساند، کیفرش دوزخ است، که در آن جاودانه می‌ماند و الله بر او غضب می‌کند و وی را از رحمتش دور می‌سازد و عذاب بزرگی برای او آماده ساخته است.»

همچنین شامل تجاوز بر زندگی افرادی که دین اسلام را نپذیرفته‌اند و اسلام ضامن نگهداری و حمایت از آنان شده است، می‌شود. پیامبر ﷺ فرمودند: «مَنْ قَتَلَ مُعَاهِدًا لَمْ يَرِحْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ، وَإِنَّ رِيحَهَا تُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا»^(۲)؛ «کسی که [کافر] معاهدی [که با مسلمانان عهد و پیمان بسته است] را بکشد، هرگز بوی بهشت را احساس نخواهد کرد درحالی که بوی آن از فاصله ۴۰ سال [راه] به مشام می‌رسد.»

۱- همان، صص ۳۴-۳۵.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۲۹۹۵.

همچنین فرمودند: «أَيُّمَا رَجُلٍ أَمِنَ رَجُلًا عَلَى دَمِهِ ثُمَّ قَتَلَهُ، فَأَنَا مِنَ الْقَاتِلِ بَرِيءٌ، وَإِنْ كَانَ الْمَقْتُولُ كَافِرًا»^(۱)؛ «هر مردی که مرد دیگری را نسبت به خونش امان دهد، سپس [خیانت کند و] او را بکشد، من از قاتل بیزارم هرچند مقتول کافر باشد.»

شایسته است ماجرای که در زمان فتح خیبر - یکی از پناهگاه‌ها و قلعه‌های یهودیان در شمال مدینه منوره - اتفاق افتاد را بیان کنیم؛ عبدالله بن سهیل رضی الله عنه وارد آنجا گشت و سپس جسدش درحالی که در یکی از چاه‌های آنجا افتاده بود، یافت شد. خانواده او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و یهودیان را قاتل وی می‌دانستند. رسول الله صلی الله علیه و آله [از طریق نویسندگان] در این باره به یهودیان نامه نوشتند و آنان پاسخ دادند که سوگند به الله، ما او را نکشته‌ایم. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله به خاندان مقتول فرمودند: «أَتَحْلِفُونَ، وَتَسْتَحِقُّونَ دَمَ صَاحِبِكُمْ؟»؛ «آیا سوگند می‌خورید که به خون رفیقان برسید؟» آنان گفتند: نه. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَفَتَحْلِفُ لَكُمْ يَهُودُ؟»؛ «آیا یهودیان برای شما قسم یاد کنند [که وی را نکشته‌اند]؟» خانواده مقتول پاسخ دادند: آنان مسلمان نیستند. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله دیه وی را که ۱۰۰ شتر می‌شد، به خانواده‌اش دادند.^(۲)

بدون تردید شبهاتی قوی و قرآینی وجود داشت که یهود را متهم سازد، چون آن صحابی مقتول در میان‌شان یافت گردید و در یکی از چاه‌های یهودیان افتاده شده بود و شهر خیبر، شهر آنان به شمار می‌رفت و مسلمانان قبلاً نیز خیانت‌هایی را از سمت یهودیان دیده بودند.

اما پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این شبهات قوی را نپذیرفتند و خودشان دیه مقتول را پرداخت نمودند تا حرمت جان انسان‌ها حفظ شود و صلح و عدالت با دشمنان اجرا گردد.

۴- اسلام تجاوز و ستم فرد بر خودش را نیز حرام کرده است

از دیدگاه دین اسلام، فقط ستم بر دیگران ممنوع نیست، بلکه ستم بر خود نیز که خاص‌ترین دارایی انسان به شمار می‌رود، ممنوع است. اسلام اجازه نمی‌دهد که کسی عقلش را فاسد نماید یا سلامتی‌اش را به خطر اندازد، چه رسد به اینکه خواسته باشد خود را بکشد!

۱- المصنف، عبدالرزاق، شماره حدیث: ۹۶۷۹؛ المسند، امام احمد، شماره حدیث: ۱۹۱۰.

۲- نک: صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۷۷۹؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۶۶۹.

وعید شدیدی علیه کسی که خودش را بکشد، آمده است؛ الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ۝ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذْوًا وَظُلْمًا

فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾ [النساء: ۲۹-۳۰]

«و خودتان را نکشید، زیرا الله [نسبت] به شما مهربان است. و هرکس که از روی تجاوز و ستم چنین کند، پس به زودی او را در آتشی [سوزان] درآوریم، و این بر الله متعال آسان است.»

۵- دین اسلام آزادی‌ها را تضمین و منظم کرده است

این مورد، یکی از بارزترین علائم و نمودهای اسلام به شمار می‌رود؛ آزادی اندیشه و تفکر در دین اسلام تضمین شده و وجود دارد و الله ﷻ به انسان حس شنوایی و بینایی و قلب بخشیده تا بیندیشد و تفکر نماید و به حقیقت رسد. آدمی مأمور است که خوب و درست تفکر نماید و در برابر غفلت و سهل‌انگاری و تعطیل حواس خود مسؤول است، همان‌گونه که اگر آن‌ها را در موارد مضر و زیان‌آور به کار برد، بازخواست می‌شود.

از دیدگاه اسلام، انسان در فروش، خرید، تجارت، سفرها و سایر کارهایش آزاد است تا زمانی که از حدود الهی بر اثر خیانت و فریب و فساد تجاوز نکند. همچنین انسان آزاد است که از چیزهای پاکیزه زندگی دنیا بهره برد؛ از خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، بوییدنی‌ها و پوشیدنی‌ها تا جایی که مرتکب حرام و ضرر بر خود یا دیگران نشود.

علاوه بر این، دین اسلام آزادی‌ها را مقید و منضبط ساخته و هرگز اجازه نمی‌دهد که سرکشی و طغیان انسان، آزادی‌های دیگران را سلب و نابود سازد؛ به عنوان مثال، اگر تمایلات نفسانی آدمی رها شود و مقید به شروطی نباشد، انسان به دنبال تمایلاتش خواهد رفت و هلاک خواهد شد، چون توانش محدود است و اگر در راه لهو و بیهودگی و عیاشی صرف شود، دیگر نیرو و توانی باقی نمی‌ماند که در راه صحیح گام بردارد و او را برای انجام خوبی‌ها یاری رساند. بنابراین آزادی بدین معنا نیست که با تمایلات و خوشی‌هایش انس گیرد و رها شود و به حلال و حرام و عواقب آن توجه ننماید.

عاقبت زودهنگام چنین کاری پیش از عقوبت دیرهنگامش نیز دشوار و ناگوار خواهد بود؛ ثروتش نابود می‌گردد، توانش از بین می‌رود، سلامتی‌اش را از دست می‌دهد و بدبخت و درمانده خواهد شد.

تصوّر کن که انسان مهار و زمام تمایلاتش را رها کند، آیا آسایش و آرامش را خواهد دید؟! در پاسخ باید گفت که هرگز آسوده و آرام نخواهد شد. اگر به دنبال دلیل هستی، به جهان معاصر با آن همه رونق مادی بنگر که چون بی‌بند و باری و عیاشی رواج یافته و از لذّات و خوشی‌ها به شیوهٔ درست استفاده نمی‌شود، منجر به پیدایش آشفتگی‌ها، مشکلات و بیماری‌های جسمی و روحی فراوانی شده و کشتار، غارت، دزدی، خودکشی، اضطراب و بیماری‌های عجیب و غریبی شایع گشته است.

همچنین آزادی بدین معنا نیست که انسان بدون حدّ و مرز به دنبال خواسته‌های خود باشد و به پیامد کارهایش علیه دیگران اهمّیت ندهد. آیا حمله و ستم قدرتمندان علیه ضعیفان و نادیده گرفتن حقوق آنان و مصادرهٔ آرایشان که در کشورهای بزرگ جهان معاصر انجام می‌شود، آزادی است؟!

قطعاً این امور آزادی نیست، بلکه آزادی واقعی آن چیزی است که اسلام آورده؛ یعنی آزادی منضبط و مشخصی که اعمال انسان را کنترل می‌کند و انسان را بندهٔ پروردگار و آفریدگارش می‌سازد؛ این راز آزادی بزرگ است، چون وقتی انسان از نظر ترس، طمع، محبّت، امید، فروتنی و تواضع، وابسته به پروردگارش باشد، از تمامی مخلوقات جدا و آزاد می‌شود و فقط از پروردگارش می‌ترسد و فقط از او امید دارد و این عین رستگاری و عزّتش است.^(۱)

علاوه بر سخنانی که بیان گشت، در مباحث پیش رو نیز مطالبی دربارهٔ ایجاد صلح و همزیستی از سوی اسلام بیان خواهد شد.

مبحث دوم:

اسلام و همزیستی و مدارا

اسلام -چنانکه مشخص است- دین خاتم و آخرین پیام الهی برای بشر بوده و از این رو، عجیب نیست که این رسالت شامل و عام و متناسب با هر زمان و مکان و هر ملتّی است. قبلاً این مطلب بیان گردید.

احکام اسلام منحصر بر رفتار مسلمانان در میان خودشان نیست، بلکه عام است و تمامی مردم را با وجود تفاوت در ادیان شامل می‌شود. در دین اسلام شیوه تعامل و برخورد با تمامی طبقات مردم؛ یعنی مسلمانان و دیگران بیان شده است.

این موضوع نشان می‌دهد که اسلام دینی قابل اجرا و واقعی است و نظریاتی تمثیلی و نمادین نیست که با زندگی واقعی و شرایط مردم همخوانی نداشته باشد. الله تعالی انسان‌ها را آفرید و مقرر نمود که برخی از آنان، کافر و برخی مؤمن خواهند بود.

همچنین فرمان داد که مردم به سوی هدایت و رستگاری فرا خوانده شوند، اما دعوتگران را مکلف نساخت که مردم را به اجبار وارد دین حق کنند:

﴿إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَّغُ﴾ [الشّوری: ۴۸]

«بر [عهده] تو فقط تبلیغ [رسالت] است.»

از این رو، قانون اختلاف در میان مردم پابرجا و موجود بوده و در قرآن کریم چنین آمده است:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً ۗ وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿۱۱۸﴾ إِلَّا مَنْ رَّحِمَ رَبُّكَ ۗ﴾

[هود: ۱۱۸-۱۱۹]

«و اگر پروردگارت می‌خواست، [همه] مردم را یک امت قرار می‌داد، ولی [آنان] همواره متفاوت هستند، مگر کسی که پروردگارت [بر او] رحم کند.»

این موضوع به معنای تأیید باطل و پذیرش یا جواز تمامی مذاهب یا رضایت به آن‌ها و ردنمودن و بیان نکردن بطلان‌شان و دعوت نکردن آنان به سوی حقیقت نیست.

بلکه هدف، رفتار و برخورد نیک و متناسب با وجود تمامی این اختلافات و پیروی از شیوهٔ اسلام و گفتگو با فرد مخالف است^(۱) و در اصل، باید مهربانی و نرمی رعایت شود. اصل و سرچشمهٔ آداب برخورد و تعامل از دیدگاه اسلام، دعوت مردم به سوی دین براساس حکمت و موعظهٔ نیک و مجادله به شیوهٔ بهتر و مدارا به اندازهٔ ممکن است، به گونه‌ای که حدود و قوانین اسلام رعایت گردد و کسی جرأت نکند حرمت و شکوه اسلام را زیر سؤال ببرد.^(۲)

همزیستی انسان‌دوستانه در میان بشر بدین معناست. اصطلاح همزیستی در این دوره بسیار شایع و رایج شده و تقریباً هم‌معنا با اصطلاح مداراست که قبلاً مشهورتر و رایج‌تر بود.

علاوه بر موارد فوق، اگر انسان متون شرعی و تاریخ مسلمانان را بررسی نماید، می‌بیند که روحیهٔ بردباری و مدارا و نیکی بسیار روشن و آشکار است. اکنون مختصری از مدارا که نزدیک به مفهوم همزیستی است و برخی از نمودهایش در دین باشکوه اسلام و تعدادی از موارد اجرای آن در تاریخ مسلمانان بیان می‌گردد:

۱- مفهوم تسامح

محمد طاهر بن عاشور رحمته الله علیه می‌گوید: «تسامح از نظر لغوی مصدر "سَامَحَهُ"؛ یعنی با وی بسیار نرمی و خوشرفتاری کرد، است.»
وی در ادامه چنین می‌آورد: «اصل سماحت به معنای آسان‌گیری در رفتار و آمیزش و زندگی با دیگران است؛ یعنی نرمی در مواردی که معمولاً در آن‌ها خشونت صورت می‌گیرد.

در حدیثی صحیح آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا سَمَحًا إِذَا بَاعَ، وَإِذَا اشْتَرَى، وَإِذَا اقْتَضَى»^(۳)؛ «الله تعالی رحمت کند مرد آسان‌گیر را زمانی که می‌فروشد و هنگامی که می‌خرد و وقتی که [طلبش را] درخواست می‌کند.»^(۴)

۱- نک: خطوات في فقه التَّعَايشِ والتَّجْدِيدِ، هانی فقیه، ص ۱۹.

۲- نک: أصول النُّظَامِ الإِجْتِمَاعِي فِي الإِسْلَامِ، ص ۲۱۳.

۳- صحیح بخاری، شمارهٔ حدیث: ۱۹۷۰.

۴- نک: أصول النُّظَامِ الإِجْتِمَاعِي فِي الإِسْلَامِ، ص ۲۱۳.

محمد طاهر بن عاشور می‌گوید: «هدف من از تسامح در این مبحث، خوشرفتاری و مدارا با مخالفان دینی است و این اصطلاح در میان محققان و پژوهشگران متأخر دینی در اواخر قرن گذشته رایج گشته و از این حدیث گرفته شده است: «بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ»^(۱)؛ «من با دین حنیف [متمایل به حق] و آسان مبعوث گشته‌ام.» پس لفظ مذکور حقیقتی عرفی در این مفهوم گردیده است.

در گذشته، بسا اوقات این لفظ را به معنای تساهل؛ یعنی سهل‌انگاری می‌دانستند. از نظر لغوی این دو اصطلاح مترادف یکدیگرند، اما مفهومی که واژه «تسامح»؛ یعنی برخورد خوب و مناسب در برابر مخالفان دینی، برای آن به کار می‌رود، کاملاً با مفهوم تساهل و سهل‌انگاری تفاوت دارد و به همین سبب، اصطلاح تساهل را به کار نمی‌برند، چون بیانگر سهل‌انگاری و غفلت فرد مسلمان در اجرای احکام دین است. در نتیجه، واژه «تسامح» برای این معنا؛ یعنی همزیستی مسالمت‌آمیز به کار رفت. اصطلاح مذکور به نحو احسن و کامل معنای مقصود را می‌رساند و شایسته نیست که لفظ دیگری جایگزین آن شود.^(۲)

۲- اهمیت تحقیق درباره تسامح و مدارای اسلامی

پژوهش در این باره - چنانکه ابن عاشور می‌گوید - یکی از مهم‌ترین تحقیقات لازم برای کسی است که قصد بررسی حقایق دین اسلام را دارد، چون بسیاری از عالمان و اندیشمندان؛ بویژه اندیشمندان غیرمسلمان مفهوم تسامح اسلامی را به درستی درک نکرده‌اند.

بسا اوقات، تصوّر می‌کنند که چنین چیزی در دین اسلام وجود ندارد. و کسانی که تسامح اسلامی را پذیرفته‌اند، در بسیاری از موارد، دچار افراط یا تفریط شده و به حقیقت نرسیده‌اند.

برخی از آنان در این زمینه معذورند، زیرا حالات و شرایط مسلمانان را در دوران‌های مختلفی مشاهده نموده و گمان کرده‌اند که حقیقت اسلام همین است و در نتیجه، با ساختار و چهره واقعی اسلام که دلایل و شواهد بسیاری دارد، مخالفت ورزیده‌اند.

۱- مسند احمد، شماره حدیث: ۲۲۳۴۵؛ المعجم الکبیر، طبرانی، شماره حدیث: ۷۸۰۳؛ آلبانی این روایت را در السلسلة الصّحیحة، شماره حدیث: ۲۹۲۴، صحیح دانسته است.

۲- أصول التّظام الإجماعی فی الإسلام، ص ۲۱۳.

علاوه بر این، رفتار ناشایست و برخورد بد، رساندن آزار و زیان و خیانت‌ها و نیرنگ‌های برخی از ملّت‌ها و نیز سوء استفاده از مدارای مسلمانان برای رسیدن به اهداف و فواید خود و واردکردن رنج و مصیبت بر اهل اسلام باعث شده که در قرن‌های گذشته، مسلمانان تسامح و مدارای اسلامی را فراموش کنند و مواظب باشند و به کلی این ویژگی از یادشان رفته است.

موضوع فوق در جای دیگری باید بحث شود و نباید که مفهوم تسامح را تغییر دهد. ناگفته نماند که برخورد ناشایست دیگر امّت‌ها که در تمامی دوران‌ها اتفاق افتاده است، در دوران صدر اسلام و ظهور دین، مانع نمی‌شد که مسلمانان تسامح و مدارای اسلامی را کنار بگذارند و از فضایل آن بهره‌مند شوند و می‌دانستند که از این طریق، ضررهایی به آنان می‌رسد، چون صفات نیک هرچند باعث از دست‌دادن منافعی شود، بازهم شایسته و پسندیده است و انسان نباید با این بهانه، صفات نیک را ترک کند، امّا لازم است که مواظب ضررهایش باشد و آن‌ها را از خود دور سازد.^(۱)

از سویی دیگر، سزاوار نیست که پژوهشگر در دین اسلام فقط به احوال و شرایط برخی از مسلمانان در بعضی دوران‌ها؛ بویژه در سده‌های اخیر بنگرد، زیرا ستم و تنگ‌نظری است که احوال برخی از مسلمانان به عنوان نماینده و چهره واقعی اسلام معرّفی گردد و گمان شود که دین اسلام مسلمانان را پاک و تزکیه نموده و پستی و سنگدلی را از آنان دور نساخته است. بنابراین بر کسی که از روی عدالت و انصاف قصد رسیدن به حقیقت را دارد، لازم است که از طریق منابع صحیح آن؛ یعنی قرآن و سنّت و سیره سلف صالح به دین اسلام بنگرد و نیز از طریق کتاب‌هایی که منصفانه و عالمانه در مورد این دین سخن گفته‌اند. برای چنین فردی روشن خواهد شد که اسلام به دنبال سعادت بشر و انتشار صلح و امنیت و اشاعه عدالت و احسان است.

امّا هرگز روا نیست که کج‌روی‌های برخی از مسلمان‌نماها - کم باشد یا زیاد - به حساب دین گذاشته شود یا بدین وسیله، مورد نکوهش قرار گیرد، بلکه اسلام از این موارد بیزار و پاک است و پیامد انحراف و کج‌روی بر خود منحرفان است، چون دین اسلام آنان را فرمان به کج‌روی نداده و بلکه از انحراف به شدّت باز داشته است.

عدالت و انصاف این است که به حالات دینداران واقعی و اجراکنندگان راستین دستورات و احکام اسلامی در امور مربوط به خودشان و دیگران، نگاه شود، چراکه این کار بر شکوه و عظمت دین و مسلمانان در دل‌های افراد می‌افزاید. دین اسلام مردم را به تمامی خوبی‌ها و فضیلت‌های کوچک و بزرگ تشویق نموده و از همه بدی‌ها و مفسده‌ها باز داشته است.

به همین سبب، کسانی که ارزش و منزلت اسلام را حفظ نموده و احکام و شعائرش را رعایت کرده‌اند، در بالاترین مراتب ادب و تربیت نفس بر صفات نیک و اخلاق والا قرار دارند و افراد دور و نزدیک و موافق و مخالف بر این مورد گواهی می‌دهند. اما نگاه محض به احوال مسلمانان سهل‌انگار و منحرف از راه راست، هیچ بویی از عدالت ندارد و بلکه عین ستم است.^(۱)

۳- تسامح و مدارای اسلامی زائیده اصلاح تفکر و اندیشه و اخلاق نیکوست

یعنی همان دو موردی که از اصول نظام اجتماعی در دین اسلام به شمار می‌روند. این تسامح برخاسته از اعتقاد صحیحی است که صاحبش را به سوی هر خیری سوق می‌دهد و از هر نوع بدی دور می‌کند و احساساتش را منضبط و منظم می‌سازد و تمامی زشتی‌ها و پلیدی‌ها را از درونش بر می‌کند.

بدون تردید عقل سالم از شهوات و شبهات، صاحبش را به سمت عقاید بر حق و واقعی می‌کشاند و باعث می‌شود که به اعتقاد و باورش اطمینان داشته و یقین کند که هیچ مخالفی نمی‌تواند آن را دچار تزلزل و انحراف نماید.

اما ممکن است بسا اوقات بر اثر گمراهی مخالفان احساس دلتنگی کند و تعجب نماید که چرا تعداد کمی از آنان اعتقاد صحیح را می‌پذیرند و چگونه آنچه برایش بسیار روشن و آشکار است را نمی‌بینند و نمی‌فهمند! در اینجا است که اخلاق والا کارساز می‌شود و این ویژگی‌ها و برخورداری از آداب شرع حکیم، انسان را از این سختی و تنگنا خارج می‌سازد و در نتیجه، با نفسی آرام و سینه‌ای باز و زبانی روان و گویا، مخالفت‌های آنان را پاسخ می‌دهد و بدون هیچ نوع دلتنگی و رنجی، دلایل خود را ارائه می‌دهد و مخالفان را به سمت حقیقت و واقعیت می‌کشاند.

توصیه‌های اسلام بر این دو اصل بسیار تأکید داشته و آن‌ها را گوشزد کرده است؛ یعنی اصل اعتماد و یقین به صحت اعتقاد و اصل مکارم اخلاق در وجود فرزندان اسلام؛ مثلاً قرآن کریم دربارهٔ اعتماد بر اعتقاد صحیح خود و توجه نکردن به باور و دیدگاه دیگران، چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ عَلَىٰ الْحَقِّ الْمُبِينِ ﴿۷۹﴾ إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا

مُدْبِرِينَ ﴿﴾ [التمل: ۷۹-۸۰]

«بدون تردید تو بر حقی آشکار هستی و همانا تو نمی‌توانی [سخنت را] به [گوش] مردگان بشنوانی، و نمی‌توانی به کران هنگامی که پشت‌کنان روی می‌گردانند، سخن [و ندای خود را] بشنوانی.»

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا أِهْتَدَيْتُمْ ﴿﴾

[المائدة: ۱۰۵]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مراقب خود باشید اگر شما هدایت یافته باشید، گمراهی افرادی که گمراه شده‌اند، به شما زبانی نمی‌رساند.»
همچنین دربارهٔ اصل مکارم اخلاق می‌فرماید:

﴿فَلَعَلَّكَ بَخِيعُ نَفْسِكَ عَلَىٰ ءَاثَرِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا ﴿﴾ [الکھف: ۶]

«پس گویی می‌خواهی در پی ایشان خود را از غم و اندوه هلاک سازی، اگر به این سخن [قرآن] ایمان نیاورند.»

بدون تردید بیان این اصل سینهٔ انسان را باز می‌کند و نفس را در برابر آزار و سختی‌های مخالف، آرام می‌سازد.

بنابراین سزاوار است که بگوییم: تسامح و مدارا از ویژگی‌ها و مشهورترین مؤلفه‌های دین اسلام به شمار می‌رود. همچنین از نعمت‌ها و احساناتی که الله تعالی به مخالفان و دشمنانش بخشیده و برترین دلیل بر رحمت رسالت اسلامی، چنانکه می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿﴾ [الانبیاء: ۱۰۷]

«و [ای پیامبر ﷺ!] تو را فقط رحمتی برای جهانیان فرستادیم.»^(۱)

۴- دین اسلام پایه‌های عمومی تسامح و مدارا را استوار و پابرجا ساخته است

اسلام پایه‌های اساسی و محکم را برقرار ساخته و پیمان‌های محکمی بسته و تکلیف مسلمانان در قبال یکدیگر و نیز خوشرفتاری با سایر ملت‌ها را کاملاً روشن ساخته است. قرآن کریم و سنت نبوی به مسلمانان آموخته‌اند که اختلاف در سرشت بشر وجود دارد. بنابراین اگر انسان این موضوع را مدّ نظر داشته باشد و آن را رعایت کند، اختلاف را تفکّری فطری و طبیعی می‌داند که فهم و درک افراد درست یا اشتباه است و این موضوع را امری خصمانه و مستلزم خشم و غضب نمی‌داند.

اللّٰهُ ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ۗ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ ۗ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ [هود: ۱۱۸-۱۱۹]

«و اگر پروردگارت می‌خواست، [همه] مردم را یک امت قرار می‌داد، ولی [آنان] همواره متفاوت هستند، مگر کسی که پروردگارت [بر او] رحم کند، و برای همین آنان را آفریده است.»

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ ۖ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ [الکهف: ۲۹]

«[ای پیامبر ﷺ] بگو: [این قرآن] حق است از سوی پروردگارتان. پس هرکس می‌خواهد ایمان بیاورد و هرکس می‌خواهد کافر گردد.»

﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنزِعُكَ فِي الْأَمْرِ﴾ [الحج: ۶۷]

«برای هر امتی [روش عبادت و] آیینی مقرر کردیم که آنان به آن عمل کنند، پس نباید در این امر با تو به نزاع برخیزند.»

و سایر آیاتی که در این زمینه آمده است.

قطعاً این ویژگی اصلی اخلاقی و مهم است؛ یعنی اینکه انسان مسلمان اشیا و امور را در محلّ خودشان قرار دهد و براساس اوصاف و ویژگی‌های آنان حکم دهد و در برابر تمامی حوادثی که برایش پیش می‌آید، منفعلانه و بدون تفکّر عمل نکند.^(۱)

۵- گواهی تاریخ بر تسامح و مدارای مسلمانان

بدون تردید ذمی‌ها و دیگران در جوار و پناه دولت اسلامی زندگی کردند بدون اینکه کسی علیه اعتقادات و دیانت‌شان کاری انجام دهد.

تاریخ طولانی اسلام گواه است که شریعت و مسلمانان برای پیروان ادیانی که در پناه اسلام زندگی می‌کردند، اجازه بقا و حفاظت باورهایشان را داده‌اند.

دوست و دشمن می‌داند که این ویژگی به معنای ضعف دولت اسلامی نیست، بلکه مسأله‌ای مهم و اصلی از دین اسلام بوده حتی زمانی که در اوج قدرت باشد.^(۱)

شیخ محمد طاهر بن عاشور رحمته پس از بیان مدارای مسلمانان با دیگران، می‌گوید: «اگر خواستی به شواهد تاریخ در دوران‌هایی که تعالیم و احکام واقعی و صحیح و پاک اسلام اجرا می‌شد، رجوع کن تا مصداق آنچه گفتیم را بیابی.

بدون تردید مسلمانان با ملت‌های مختلفی که در جوار و پناه حکومت اسلامی بودند، زندگی کردند؛ ملت‌هایی مانند نصرانی‌های عرب، مجوسی‌های فارس، قبطی‌ها، صابئی‌های عراق و یهودیان اریحاء. آنان با تمامی این گروه‌ها همچون خویشاوند خود رفتار می‌کردند.»^(۲)

وی در ادامه چنین می‌آورد: «تاریخ به یاد نمی‌آورد که امتی [غیر از مسلمانان] مردم مخالف با اعتقاد و دین خود را همچون مردم و رعیت اصلی خویش بداند و با آنان عادلانه برخورد نماید و براساس این اصل و قانون که: با حفظ رسوم و عاداتشان، هر آنچه به نفع یا ضرر ماست، به نفع یا ضرر آنان باشد، و همچون مسلمانان از تمامی امکانات و وسایل زندگی بهره‌مند شوند. سزاوار است که این امر را نه تسامح، بلکه عظمت اسلام بنامیم، زیرا زمانی اسلام اصل تسامح و مدارا را از اصول نظام خویش قرار داد که کاملاً مطمئن و قدرتمند و مستقل بود. از ظرف همان برون تراود که در اوست. آیه زیر تمامی این موارد را بیان نموده است:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: ۱۰۸]

«[ای پیامبر صلوات!] بگو: این راه من است. من با بصیرت [کامل] به سوی الله دعوت می‌کنم و کسانی که از من پیروی کردند [نیز چنین می‌کنند].»^(۳)

مختصری از تسامح مسلمانان و همزیستی آنان با دیگران آورده شد و در مباحث قبلی نیز مطالبی کوتاه در این زمینه بیان گردید.

۱- نک: تلبیس مردود فی قضایا حیة، صص ۳۱-۳۲.

۲- نک: أصول النّظام الإجتماعی فی الإسلام، ص ۲۱۹.

۳- نک: همان.

در مبحث پیش رو، این موضوع بیشتر مورد بررسی قرار خواهد گرفت و بیان خواهد شد که مدارا و تسامح مسلمانان باعث می‌شود کسی را وادار به پذیرش اسلام نکنند. همچنین گواهی افراد غیرمسلمان درباره تسامح اسلام آورده خواهد شد.

مبحث سوم:

دیدگاه اسلام درباره اجبار

مبحث حاضر تکمیل‌کننده مباحث قبلی بوده و از این طریق، روحیه بردباری و تسامح و ترک زور و اجبار در دین اسلام بیشتر روشن خواهد گشت. این مسائل در موارد زیر بیان می‌گردد:

۱- مفهوم اکراه

از نظر لغوی، اکراه یعنی الزام و اجبار فرد به کاری که خودش آن را نمی‌پسندد.^(۱) و از نظر اصطلاحی، به معنای زدن، زندانی کردن و قطع روزی فرد یا امثال آن است در صورتی که آنچه به وی دستور داده شده است را انجام ندهد.^(۲)

۲- موضع اسلام نسبت به مخالفان

هیچ آیینی همچون دین اسلام احکام - حقوق و تکالیف - مخالفان را به تفصیل بیان نکرده است. قبلاً مطالبی در این زمینه بیان شد. و حتی برخی از عالمان مسلمان در این باره کتاب‌هایی نگاشته‌اند؛ مانند ابن قیم رحمته الله علیه که کتاب مهم «أحكام أهل الذمّة» را نوشت.^(۳)

از این رو، برخی از پژوهشگران غربی در حوزه حقوق بشر معتقدند پیمانی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با اهل ذمه بستند، نخستین عهد و پیمان در جهت آزادی اعتقادی بود.^(۴)

۳- اجبار نکردن دیگران برای پذیرش دین اسلام

اصل بر این است که کسی برای قبول اسلام مجبور نشود. این موضوع به روشنی در آیات قرآن و عبارات سنت بیان شده و مسلمانان در رفتار با ملت‌ها، این مسأله را مد نظر داشته‌اند.^(۵)

۱- نک: لسان العرب، ج ۱۳، ص ۵۳۵؛ فتح الباری، ابن حجر، ج ۱۲، ص ۳۱۱.

۲- نک: مجموعة الفتاوی المصریة، ابن تیمیة، ج ۱، ص ۵۶.

۳- نک: حقوق الإنسان بین اليهود والمسیحیة والإسلام، ص ۳۰۰.

۴- نک: نشأة وتطور حقوق الإنسان، پاول جردن، ص ۲۴.

۵- نک: حقوق الإنسان، ص ۳۰۱.

بنابراین اجبار بر پذیرش دین و اعتقاد از چندین جنبه منتفی است:
 ا- کسی که از روی اجبار ایمان بیاورد، ایمانش فایده‌ای ندارد، زیرا لازم است که ایمان و باور با رضایت و یقین صادقانه و اطمینان قلبی باشد.^(۱)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته اللہ علیہ می‌گوید: «به همین سبب، همه ما موافقیم که به ناحق نمی‌شود بر فردی که مجبور شده است، حکمی صادر کرد و از این رو، کفر یا ایمان چنین فردی اعتبار ندارد.»^(۲)

ب- وظیفه و تکلیف پیامبران و پیروانشان، تبلیغ و رساندن حقیقت به مردم است.

اللہ ﷻ خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾ [الشوری: ۴۸]

«بر [عهده] تو فقط تبلیغ [رسالت] است.»

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ﴾ [ص: ۶۵]

«[ای پیامبر ﷺ!] بگو: به درستی که من فقط یک هشداردهنده‌ام.»

بنابراین وظیفه اصلی آنان، دعوت و تبلیغ، پنددادن و خیرخواهی، امر به معروف و نهی از منکر؛ یعنی همان نشان دادن راه و ارشاد است.

اما توفیق و الهام و وارد کردن ایمان در دل‌ها، فقط مختصّ الله تعالی است. این موضوع بیانگر نوعی آزادی است؛ یعنی آزادی انسان از هر نوع واسطه و مانعی که در بیان او و آفریدگارش قرار گیرد. بنابراین رابطه -در دین اسلام- رابطه‌ای مستقیم و بدون واسطه میان بنده و پروردگارش است؛ فرقی نمی‌کند که از چه جایگاهی برخوردار باشد.^(۳)

ت- شرایط و حالات واقعی افراد غیرمسلمان در کشورهای اسلامی، که در مبحث قبلی، مطالبی در این باره بیان گشت.

ث- گواهی غیرمسلمانان در این زمینه، که در ادامه بیان خواهد شد.

۱- نک: تلبیس مردود، ص ۲۸.

۲- الإستقامة، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، ج ۲، صص ۲۱۹-۲۲۰.

۳- نک: تلبیس مردود، ص ۲۹.

ج- اگر فردی مسلمان با زنی از اهل کتاب ازدواج کند، نباید وی را وادار نماید که دینش را رها کند و اسلام را بپذیرد، بلکه کاملاً حق دارد بر آیین خود بماند و تمامی حقوقش نیز حفظ گردد.^(۱)

۴- مشهورترین نصوص درباره نفی اجبار در دین اسلام

می‌توان گفت مشهورترین عبارت از قرآن و سنت درباره اینکه اسلام، کسی را مجبور به مسلمان شدن نمی‌کند، آیه زیر است:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ [البقرة: ۲۵۶]

«در [قبول] دین هیچ اجباری نیست، قطعاً راه راست [و هدایت] از راه انحراف [و گمراهی] روشن شده است.»

ابن کثیر رحمته الله در تفسیر آیه فوق می‌گوید: «یعنی کسی را وادار به پذیرش اسلام نکنید، زیرا دلایل اسلام روشن و آشکار است و نیازی نیست که کسی مجبور به این کار شود.

بلکه کسی که الله تعالی او را به سمت اسلام رهنمون سازد و سینه‌اش را بگشاید و دیدگانش را باز کند، با دلیل و آگاهی مسلمان می‌شود.

و فردی که الله متعال دلش را کور و بسته گرداند و بر گوش و چشمش مهر زند، پذیرش اجباری اسلام برایش فایده‌ای ندارد.»^(۲)

علاوه بر این، قرآن کریم نوع دیگری از رفتار خوب با مخالفان را در آیه زیر بیان می‌کند:

﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الدِّينِ لَمْ يُقْتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾^(۳) إِنَّمَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الدِّينِ قَتْلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوهُمْ وَمَن تَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [المتحنة: ۸-۹]

۱- نک: همان، ص ۳۲.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۶۸۲؛ تفسیرهای دیگری نیز درباره آیه مذکور بیان شده، اما این تفسیر مشهورتر است.

«الله تعالی شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در [امر] دین با شما جنگیده‌اند و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، نهی نمی‌کند. همانا الله عدالت‌پیشگان را دوست دارد. فقط شما را از دوستی با افرادی نهی می‌کند که در [امر] دین با شما جنگیده‌اند و شما را از دیارتان بیرون نموده‌اند، و بر بیرون‌راندنتان [دیگران را] کمک [و پشتیبانی] کرده‌اند، و هرکس با این افراد [رابطه] دوستی برقرار کند، پس آنان ستمکارانند.»

آیه مذکور به روشنی بیان می‌کند که این افراد با مسلمانان زندگی کردند و دین‌شان که مخالف اسلام بود را حفظ نمودند و اسلام خوش‌رفتاری با آنان را ممنوع نکرد.

آیه زیر اصل آزادی در دینداری را بیان می‌کند:

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ ۖ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ [الک‌هف: ۲۹]

«[ای پیامبر ﷺ!] بگو: [این قرآن] حق است از سوی پروردگارتان، پس هرکس می‌خواهد ایمان بیاورد و هرکس می‌خواهد کافر گردد.»

مراد، دعوت مردم است و بدین معنا نیست که هرکس به سمت دین و هدایت فرا خوانده شود، قطعاً آن را خواهد پذیرفت، هرچند بر همگی واجب است که مسلمان شوند.^(۱)

۵- گواهی افراد غیر مسلمان بر تسامح و مدارای مسلمانان

گواهی‌های سیاری بر تسامح و سازش و عدالت و بلکه نیکی مسلمانان به مخالفان دینی وجود دارد.

بیشتر این شهادت‌ها از افراد منصف و برخی از آن‌ها منسوب به رجال دینی مسیحیت و حتی تعدادی مربوط به افراد کینه‌توز و جاهل است.

در ادامه، برخی از این گواهی‌ها بیان می‌گردد:

۱. در یکی از دایرة المعارف‌های اهل کتاب - که گروهی از متکلمان و عالمان به کتاب مقدس آن را نوشته‌اند - درباره شرایط دینی و احوال مسیحیان مصر در دوران فتوحات اسلامی و برخورد عادلانه مسلمانان چنین آمده است: «رفتار قوم عرب با یهودیان و قبطی‌ها خیلی بهتر از برخورد و معامله رومی‌ها یا مردان کلیسای یونان بود.»

پس از فتوحات قوم عرب، کلیسا از ستم آزاد و رها گشته و شکوفا شد و حتی در میان غیرمسیحیان نیز مورد احترام افراد بسیاری بود.^(۱)

۲. اسقف میشل یتیم دربارهٔ فتوحات اسلامی منطقهٔ شام و عراق که بیشتر ساکنانش مسیحی بودند، چنین می‌گوید: «پس از نخستین سال‌های فتوحات اسلامی که قوم عرب قدرتمند و پایدار گشتند، خلفا و حاکمان مجبور شدند احکام و قوانینی روشن صادر نمایند تا موضع مسلمانان نسبت به مسیحیان را مشخص و منظم کند و اوضاع دینی، سیاسی و اجتماعی را سر و سامان دهد. بدون تردید این عهد و پیمان‌ها با تسامح و بردباری و تفکری باز صورت گرفت و به ساکنان و راهبان و مسؤولان اجازه داده شد که در صورت تمایل، به سرزمین‌های روم شرقی هجرت کنند و در نتیجه، افراد بسیاری حکومت اسلامی را ترک کردند و سایر مردم کلیساها و اموال و آزادی دینی و شرایع خاص خود را با فرماندهی و رهبری اسقف‌هایشان حفظ کردند.»

سپس وی برخی از تکالیف آنان را در قبال این موارد بیان می‌کند.^(۲) گلدزیهر؛ خاورشناس معروف با وجود اینکه علیه برخی احکام اسلام خرده می‌گیرد، نمی‌تواند تعجبش را در این باره پنهان سازد و می‌گوید: «روحیهٔ تسامح در اسلام بسیار قدیمی و ریشه‌دار است؛ یعنی همان روحیه و صفتی که مسیحیان معاصر نیز آن را پذیرفته‌اند و این ویژگی، اصلی قرآنی دارد: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ [البقرة: ۲۵۶]؛ «در [قبول] دین هیچ اجباری نیست.»

اخبار و نمونه‌های بسیاری از دههٔ نخستین نقل شده که بیانگر تسامح و مدارای دینی خلفا در برابر پیروان ادیان دیگر است و این افراد بسا اوقات، در توصیه‌هایی که به فاتحان داشتند، آموزه‌ها و سفارش‌های حکیمانه‌ای در این زمینه به آنان می‌کردند.^(۳)

۳. خاورشناس آلمانی؛ زیگرید هونکه می‌گوید: «ادعای برخی مبنی بر متهم‌ساختن مسلمانان به تعصب و خشونت، فقط نوعی افسانه و خیال‌پردازی است و هزاران

۱- دائرة المعارف الکتبیه، جمع‌آوری: گروهی از متکلمان، ذیل مادّه: اسکندر، ص ۶؛ نک: حقوق الإنسان، ص ۳۱۳.

۲- تاریخ الكنيسة الشَّرْقِيَّة، میشل یتیم، ص ۱۶۸؛ نک: حقوق الإنسان، ص ۳۱۴.

۳- العقيدة والشريعة في الإسلام، گلدزیهر، ص ۴۶؛ نک: حقوق الإنسان، ص ۳۱۵.

دلیل از تسامح و انسانیت آنان در رفتار با ملت‌های شکست‌خورده، خلاف این ادعا را ثابت می‌کند.

تاریخ طولانی بشر تنها تعداد اندکی از ملت‌ها را سراغ دارد که همچون قوم عرب با دشمنان و مخالفان اعتقادی خویش معامله کرده باشند. این رفتارشان بهترین تأثیر را داشت و به تمدن عربی اجازه داد که با موفقیت کامل در بین آن ملت‌ها نفوذ کند؛ موفقیتی که تمدن یونان با آن درخشش کاذبش و نیز تمدن روم با وجود خشونت و تحمیل اراده‌اش بر مردم، نتوانست به آن دست یابد.^(۱)

۴. خاورشناس انگلیسی؛ توماس آرنولد در کتاب «الدعوة إلى الإسلام» می‌گوید: «بدون تردید در قرن اول هجری، مسلمانان پیروز با عرب‌زبان‌های مسیحی رفتاری شایسته و بردبارانه داشتند و این تسامح و سازش در سده‌های بعدی نیز ادامه یافت و می‌توان گفت قبایلی از مسیحیان که مسلمان شدند، قطعاً از روی میل و اختیار و با آزادی کامل اسلام را پذیرفتند و مسیحیان عرب‌زبانی که اکنون در میان مسلمانان زندگی می‌کنند، گواه بر این تسامح و مدارا هستند.»^(۲)

۵. همچنین می‌گوید: «هرگز ننشیده‌ایم که قبلاً تلاشی برای اجبار غیرمسلمانان به پذیرش اسلام یا توطئه و ستمی سازمان‌یافته به قصد نابودی دین مسیحی صورت گرفته باشد.»^(۳)

موارد پیشین، تنها نمونه‌های اندکی از شهاداتی که بیانگر تسامح و مدارای مسلمانان است، به شمار می‌رود.^(۴)

۱- شمس العرب تسطع علی الغرب، زیگرید هونکه، ص ۳۵۷.

۲- الدعوة إلى الإسلام، توماس آرنولد، صص ۹۸-۹۹.

۳- همان، ص ۹۹.

۴- نک: حقوق الإنسان، صص ۳۱۲-۳۱۷.

مبحث چهارم:

دیدگاه اسلام در مورد خشونت

مفهوم عنف [خشونت]

ابن منظور رحمته می‌گوید: «عنف یعنی درشتی در یک کار و عدم شفقت و این واژه ضد رفق و نرمی است.»^(۱)

بنابراین عنف یعنی شدت و خشونت و ستم در مواردی که نیاز به نرمی و مهربانی دارد. عنف در اصطلاح جهان امروز به معنای خشونت در سخن و بیان و ... است که منافات با مدارا و مهربانی دارد.

در ادامه با بیان دیدگاه اسلام درباره خشونت و نیز آوردن نمونه‌هایی از مدارا و ملایمت پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر مخالفان، این موضوع بیشتر روشن خواهد گشت.

گفتار اول: موضع اسلام نسبت به خشونت

بدون تردید دین اسلام خشونت را رد نمود و مردم را از آن برحذر داشت و آنان را از پیامد و عواقب بدش باخبر ساخت.

همان گونه که نرمی و مدارا را واجب گرداند و مردم را به این کار تشویق کرد. متون فراوانی از قرآن و سنت، به طور صریح یا تلویحی در این زمینه آمده و مردم را به مهربانی و ملایمت فرمان داده و آنان را از خشونت باز می‌دارد. یا اینکه نرمی و مدارا را ستوده و خشونت و درشتی را نکوهش کرده است. اسلام این موارد را در زمینه‌های مختلفی یادآورد شده است؛ همچون در عمل دعوت الی الله، دعوت به تغییر و اصلاح یا در امور خصوصی و عمومی.

الله متعال خطاب به هارون و موسی علیهم السلام می‌فرماید:

﴿أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٤٣﴾ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴿٤٤﴾﴾ [طه:

[۴۳-۴۴]

«به سوی فرعون بروید، بی‌گمان او سرکشی کرده است. پس به نرمی با وی سخن بگویید، شاید که پند گیرد یا [از پروردگارش] بترسد.»

موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بهترین و نرم‌ترین سخن را در خطاب ستمگری که به قومش می‌گفت: من پروردگار بزرگ شما هستم، به کار بود. الله عَزَّ وَجَلَّ به سیدنا موسی فرمان داد که:

﴿قُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَن تَزُكِّيَ ۗ وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتُحْسِنِ﴾ [التَّازِعَات: ۱۸-۱۹]

«پس به او بگو: آیا می‌خواهی پاکیزه شوی؟ و من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم، آنگاه [از او] بترسی [و فرمانبردار شوی]؟!».

ابن قیّم رَحِمَهُ اللهُ می‌گوید: «به فرمانبرداری سیدنا موسی دقت کن که وقتی دستور یافت، چگونه به فرعون گفت:

﴿هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَن تَزُكِّيَ ۗ وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتُحْسِنِ﴾ [التَّازِعَات: ۱۸-۱۹]

«آیا می‌خواهی پاکیزه شوی؟ و من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم، آنگاه [از او] بترسی [و فرمانبردار شوی]؟!»

بنابراین با او به شیوه سؤال و درخواست پاسخ و نه به عنوان دستور و فرمان سخن گفت و فرمود: ﴿إِلَىٰ أَن تَزُكِّيَ﴾؛ «تا پاکیزه شوی.»، اما نگفت: «تا اینکه تو را تزکیه کنم.»

فعل را به خود فرعون نسبت داد و از اصطلاح تزکیه استفاده کرد، چون مفهوم برکت و خیر و رشد را می‌رساند.

سپس عرض کرد: ﴿وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ﴾؛ یعنی همچون راهنمایی باشم که در جلو و پیش روی تو می‌رود.

و گفت: ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ﴾؛ درخواست می‌کند به پروردگاری که او را آفریده و روزی می‌دهد و با نعمت‌های کوچک و بزرگش وی را پرورش می‌دهد، ایمان بیاورد.^(۱) گفتگویی که با رعایت ادب و سینه‌ای باز ارائه شود، دل‌ها آن را می‌پسندند و جان‌ها به آن مشتاق می‌شوند و گوش‌ها آن را شنیده و آرام می‌گیرند.

الله تعالی بر ما منت گذاشت که پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مهربان و دوستدار نرمی و مدارا گرداند و خشونت و درستی را از وی دور ساخت. الله تعالی در این زمینه می‌فرماید:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَّالْقَلْبِ لَأَنفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ ۗ

فَاعْتَفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]

«پس به [سبب] رحمت الهی است که تو با آنان نرمخو [و مهربان] شدی، و اگر تندخو و سخت دل بودی، قطعاً از اطرافت پراکنده می‌شدند، پس از آنان در گذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها، با آنان مشورت کن».

بدون تردید سیره و رفتار پیامبر ﷺ در گفتار و سایر امور براساس این ویژگی و صفت کریمانه بود؛ صفتی که هرکس از آن برخوردار باشد، بر دل‌ها تسلط می‌یابد.

رسول الله ﷺ علاوه بر اینکه خودشان مهربان و نرمخو بودند، دیگران را نیز به این کار تشویق نموده و فضایل آن را بیان می‌کردند.

ایشان می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ، وَيُعْطِي عَلَى الرَّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ، وَمَا لَا يُعْطِي عَلَى مَا سِوَاهُ»^(۱)؛ «قطعاً الله متعال مهربان است و به سبب نرمی، پاداش [و نتایج] می‌دهد که آن را در صورت خشونت و سایر صفات نمی‌دهد».

همچنین فرمودند: «إِنَّ الرَّفْقَ لَا يَكُونُ فِي شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ، وَلَا يُنْزَعُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا سَانَهُ»^(۲)؛ «همانا نرمی [و مدارا] در هر چیزی [کاری] که باشد، قطعاً باعث زینت آن می‌شود و از هر چیزی که گرفته شود، حتماً سبب عیب [و زشتی] آن می‌گردد».

زمانی که رسول الله ﷺ ابوموسی اشعری و معاذ رضی الله عنهما را به سوی یمن فرستادند، به آن دو فرمودند: «يَسْرًا وَلَا تُعَسِّرَا، وَكَثْرًا وَلَا تُنْفِرَا، وَتَطَوَّعًا وَلَا تَخْتَلِفَا»^(۳)؛ «[بر مردم] آسان بگیرید و سخت نگیرید، مژده [و امید] دهید و [آنان را] متنفر [و بیزار] نسازید و از یکدیگر اطاعت کنید و اختلاف نوزید».

علاوه بر موارد فوق، نمونه‌های بسیاری از سیره پیامبر ﷺ در این زمینه وجود دارد؛ از جمله اینکه در صحیح بخاری و صحیح مسلم، روایت شده که مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و طلبش را درخواست نمود و سخن تندی گفت. صحابه رضی الله عنهم خواستند که جلوی او را [با زبان یا دست] بگیرند، اما پیامبر ﷺ فرمودند: «دَعُوهُ، فَإِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالًا»^(۴)؛ «وی را رها کنید، که صاحب حق، حق سخن گفتن و دفاع از خود را [دارد]».

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۵۹۳.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۵۹۴.

۳- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۱۲۴؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۷۳۳.

۴- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۲۱۸۳، ۲۲۶۰، ۲۲۷۱، ۲۴۶۵ و ۲۴۶۷؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۶۰۱.

همچنین نقل شده که گروهی از یهودیان نزد پیامبر ﷺ آمده و گفتند: «السَّامَ عَلَیْكُمْ»؛ یعنی در عوض «السَّلام»، «السَّام» که به معنای مرگ است را به کار بردند، ولی پیامبر ﷺ فقط فرمودند: «وعلیکم».

و زمانی که اُمّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها در پاسخشان عرض کرد: «وعلیکم السَّام واللَّعنة»، رسول الله ﷺ فرمودند: «مَهْلًا يَا عَائِشَةُ، فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الرَّفْقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّهِ»^(۱)؛ «ای عایشه! آرام بگیر که الله تعالی نرمی در هر کاری را دوست دارد».

در صحیح بخاری نقل شده که اُمّ المؤمنین عایشه در توصیف پیامبر ﷺ می‌گفت: «سوگند به الله که هرگز برای خودشان انتقام [و خشم] نمی‌گرفتند تا زمانی که حرمت الهی شکسته نمی‌شد که در این صورت، برای رضای الله متعال انتقام [و خشم] می‌گرفتند»^(۲).

اگر سیره پیامبر ﷺ را به دقت بررسی نمایی، قطعاً ایشان را همان‌گونه که عایشه رضی الله عنها توصیف نمود، نرم‌خو و بردبار می‌یابی؛ رسول الله ﷺ هرگز کسی را که به ایشان بدی کرده بود، مجازات نکرده و بر فردی که با ایشان بد سخن می‌گفت، خشم و کینه نمی‌گرفتند، بلکه بدی را با نیکی و خشونت را با نرمی و مدارا پاسخ می‌گفتند مگر اینکه بدی از حد می‌گذشت و در راه دعوت، مانعی ایجاد می‌شد یا در نظام امت خلل و شکافی به وجود می‌آمد.^(۳)

پس نرمی و مدارا بهتر و شایسته‌تر بوده و پیامبر ﷺ در اصل این‌گونه بودند، اما با وجود این، قاطعیّت و دوراندیشی نیز لازم است؛ آن هم در شرایطی ویژه و از افراد خاصی و در حقّ کسی که مستحقّ آن است؛ مثلاً اگر فردی دارای مقام و منصبی باشد که مقتضی قاطعیّت و احتیاط است و فسادى به دنبال ندارد، باید این روش و شیوه را در پیش گیرد.

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۵۶۷۸، ۵۶۸۳، ۵۹۰۱ و ۶۰۳۸؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۱۶۵.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۴۰۴.

۳- نک: محمد ﷺ رسول الله و خاتم النبیین، ص ۷۲؛ موسوعة نصره النعميم، ج ۶، صص ۲۲۸۷-۲۲۹۹.

به همین سبب، موسی علیه السلام در ابتدای کار -چنانکه قبلاً بیان شد- بسیار مهربان و نرمخو بود، اما وقتی تکبر و لجاجت و تلاش فرعون برای بازداشتن مردم از هدایت را دید و این موارد برایش روشن گشت، به درشتی با وی سخت گفت، چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا﴾ [الإسراء: ۱۰۲]

«و من ای فرعون! یقیناً تو را هلاک‌شده می‌پندارم.»

این شیوه سخن کجا و سخنان ابتدایی او کجا؟!

الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ﴾

[العنکبوت: ۴۶]

«و با اهل کتاب فقط به روشی که بهتر است، مجادله کنید، مگر با کسانی از آنان که ستم

کردند.»

ابراهیم علیه السلام به قومش گفت:

﴿أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [الأنبياء: ۶۷]

«اف بر شما و بر آنچه به جای الله می‌پرستید، آیا نمی‌اندیشید؟!»

پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان نیاز، همین شیوه را در پیش می‌گرفتند.

مانند ماجرای دزدی آن زن مخزومی که در صحیح بخاری و صحیح مسلم بیان

شده است؛ از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت شده که برای قریش، مسأله آن زن

مخزومی که دزدی کرده بود، مهم بود و بدین سبب گفتند: چه کسی در این باره با

پیامبر صلی الله علیه و آله صحبت می‌کند و چه کسی جرأت این کار را دارد مگر اسامه؛ محبوب رسول

الله تعالی؟!

او با پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه گفتگو کرد، اما ایشان فرمودند: «أَكْشَفُ فِي حَدِّ مِنْ

حُدُودِ اللَّهِ؟!»، «آیا در حدی از حدود الهی درخواست عفو داری؟!»

پس از آن، برخاسته و فرمودند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا ضَلَّ مَنْ قَبْلَكُمْ، أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا

سَرَقَ الشَّرِيفُ تَرَكَوهُ، وَإِذَا سَرَقَ الضَّعِيفُ فِيهِمْ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ، وَإِيمُ اللَّهِ، لَوْ أَنَّ

فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، سَرَقَتْ لَقَطْعَ مُحَمَّدٍ يَدَهَا»^(۱)؛ «ای مردم! کسانی که پیش از شما بودند، گمراه شدند؛ [چون] آنان وقتی انسان شریفی دزدی می‌نمود، رهایش می‌کردند، ولی زمانی که فرد ضعیفی دزدی می‌نمود، حد را بر وی اجرا می‌کردند. سوگند به الله که اگر فاطمه؛ دختر محمد ﷺ دزدی می‌کرد، حتماً محمد ﷺ دستش را قطع می‌نمود.»

امام بخاری رحمته الله در صحیح خود، بخش آداب، فصلی را با عنوان «ما يجوز من الغضب والشدة لأمر الله» آورده و ۵ حدیث را در این باره بیان می‌کند.^(۲)

به طور خلاصه، اصل بر نرمی و مدارا بوده و این کار بهتر و شایسته‌تر است تا زمانی که نیازی به قاطعیّت نباشد. همچنین قاطعیّت و سخت‌گیری برای هرکسی مناسب نیست؛ بویژه برای افرادی که از لحاظ سنی یا علمی معتبر نیستند یا اینکه در نزد مردم جایگاه و موقعیتی ندارند.

پیامبر ﷺ با توجه به شرایط مردم، با آنان به نرمی رفتار می‌نمودند یا اینکه با قاطعیّت برخورد می‌کردند؛ ایشان در اصل نرم‌خو و مهربان بودند و نیز با جاهلان، افراد کوچک، تازه مسلمان‌شده‌ها و در شرایط و مواردی که نرمی و مدارا بهتر و شایسته‌تر به نظر می‌رسید.

و گاهی اوقات، اگر از برخی افراد کار ناشایستی سر می‌زد، خشمگین می‌شدند؛ مثلاً از کسانی که با ایشان زیاد نشست و برخاست داشتند یا دارای علم و پارسایی و تقوا بودند.^(۳)

همچنین با سرکشان، متکبران، تمسخرکنندگان و سبک‌شمارندگان دعوت، قاطع و مصمم بودند. بنابراین همان‌گونه که تندی و سخت‌گیری در جای مناسب، حکمت و دوراندیشی است، نرمی و مدارا نیز در محلّ خود و مورد مناسب، نشانه حکمت و پسندیده است.

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۷۸۸؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۶۴۸.

۲- از شماره ۶۱۰۹ تا ۶۱۱۳.

۳- نک: من صفات الداعیة مراعاة أحوال المخاطبين، ص ۸۶؛ من صفات الداعیة الرفق واللين، فضل الهی، صص ۳۹-۴۵.

گفتار دوم: نمونه هایی از نرمی و مدارای پیامبر ﷺ با مخالفان

در سیره پیامبر ﷺ نمونه های بسیاری وجود دارد که بیانگر نرمخویی و مدارای ایشان با مخالفان و پیروان ادیان و مذاهب دیگر است. اکنون دو نمونه از این قبیل بیان می گردد:

نمونه اول: در صحیح بخاری و صحیح مسلم، از سعید بن ابی سعید نقل شده که می گفت از ابوهریره رضی الله عنه چنین شنیدم: «پیامبر ﷺ لشکری را به سوی نجد فرستادند و آنان مردی را از بنی حنیفه به نام ثمامه بن أثال؛ رئیس و بزرگ اهالی یمامه را آوردند و به یکی از ستون های مسجد بستند. رسول الله ﷺ نزد وی آمده و پرسیدند: «مَاذَا عِنْدَكَ يَا ثُمَّامَةُ؟» «ای ثمامه! با خود چه داری [یعنی گمان می کنی که با تو چه خواهیم کرد]؟!»

او پاسخ داد: خیر و خوبی دارم؛ اگر [مرا] بکشی، صاحب خونی را می کشی و اگر عفو کنی، بر انسانی سپاسگزار می بخشی و اگر مال می خواهی، درخواست کن که هرچه دوست داری به تو داده شود.

رسول الله ﷺ از نزدش رفتند و فردای آن روز آمده و فرمودند: «مَاذَا عِنْدَكَ يَا ثُمَّامَةُ؟» «ای ثمامه! با خود چه داری [یعنی گمان می کنی که با تو چه خواهیم کرد]؟!»

ثمامه گفت: همان چیزی که [دیروز] گفتم؛ اگر [مرا] بکشی، صاحب خونی را می کشی و اگر ببخشی، بر انسانی سپاسگزار می بخشی و اگر مال می خواهی، درخواست کن که هرچه می خواهی به تو داده شود.

دوباره پیامبر ﷺ رهایش کردند و روز بعد آمده و پرسیدند: «مَاذَا عِنْدَكَ يَا ثُمَّامَةُ؟» «ای ثمامه! با خود چه داری [یعنی گمان می کنی که با تو چه خواهیم کرد]؟!»

ثمامه گفت: همان چیزی که [دیروز] گفتم؛ اگر [مرا] بکشی، صاحب خونی را کشته ای و اگر عفو نمایی، بر انسانی سپاسگزار می بخشی و اگر مال می خواهی، درخواست کن که هرچه دوست داری به تو داده شود.

سپس رسول الله ﷺ فرمودند: «أَطْلِقُوا ثُمَّامَةَ»؛ «ثمامه را آزاد کنید.» او به سمت درخت خرمایی که نزدیک مسجد بود، رفت و در آنجا غسل کرد، سپس وارد مسجد شد و گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»، ای

محمّد ﷺ! سوگند به الله که قبلاً هیچ چهره‌ای منفورتر از چهره تو در دل و نگاهم نبود، اما اکنون چهره تو محبوب‌ترین چهره‌ها برای من است. قسم به الله که قبلاً دین تو را از تمامی دین‌ها بدتر و منفورتر می‌دانستم، ولی اکنون این دین را از همه ادیان بیشتر دوست دارم. سوگند به الله که از دیدگاه من، شهر تو از تمامی شهرها زشت‌تر و منفورتر بود، اما اکنون محبوب‌ترین شهر از نگاه من است. لشکریان تو مرا گرفتند درحالی که قصد عمره داشتیم، پس نظرت چیست؟

پیامبر ﷺ به وی مزده داده و امر کردند که عمره را به جای آورد. وقتی به مکه آمد، فردی به او گفت: آیا بی‌دین شدی؟! وی پاسخ داد: نه، ولی با رسول الله ﷺ مسلمان شدم، و سوگند به الله که تا وقتی پیامبر ﷺ اجازه ندهند، دانه گندمی از سمت یمامه برای شما آورده نخواهد شد.^(۱)

به این تحمّل و صبر و بردباری دقت کن، به گونه‌ای که پیامبر ﷺ سه روز به وی فرصت داده و می‌فرمودند: «مَاذَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ؟»؛ «ای ثمامه! با خود چه داری [یعنی گمان می‌کنی که با تو چه خواهیم کرد]؟!»

و زمانی که دانستند او عزّت نفس دارد و - با هوش و تیزبینی خویش - فهمیدند که وی سرور یک قوم است و هرگز خواری را نمی‌پذیرد، او را بخشیدند و پس از سه روز گفتگو، آزادش کردند.

و این انسان رئیس و بزرگ نیز از روی میل مسلمان شد و به فضل آن گفتگوی والا و زیبا و آن نرمی و بردباری و صبر و استقامت.

نووی رحمته می‌گوید: «این سخن پیامبر ﷺ که فرمودند: "مَاذَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ؟" و سه روز تکرار شد، برای به دست‌آوردن دل‌ها و مهربانی با بزرگانی است که امید مسلمان‌شدن آنان می‌رود و افراد بسیاری به پیروی از این اشخاص، اسلام را می‌پذیرند.»^(۲)

نمونه دوم: در صحیح مسلم، از ثوبان؛ برده پیامبر ﷺ چنین نقل شده است: «نزد رسول الله ﷺ ایستاده بودم که عالمی یهودی آمد و گفت: السّلام علیک یا محمّد! من وی را پس زدم و نزدیک بود که بیفتد. او گفت: چرا مرا دور می‌کنی؟ گفتم: چرا

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۴۶۲، ۴۶۹، ۲۴۲۲ و ۴۳۷۲؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۷۶۴.

۲- صحیح مسلم بشرح التّووی، ج ۱۲، ص ۸۹.

نمی‌گویی یا رسول الله ﷺ؟! او پاسخ داد: من وی را با همان نامی که خانواده‌اش برایش تعیین کرده‌اند، صدا می‌زنم. سپس پیامبر ﷺ فرمودند: «إِنَّ اسْمِي مُحَمَّدٌ الَّذِي سَمَّانِي بِهِ أَهْلِي!» «همانا نام من محمّد؛ یعنی همان اسمی که خانواده‌ام برایم گذاشتند، است.»

آن یهودی گفت: آمدم تا از تو سؤالی بپرسم. پیامبر ﷺ پاسخ دادند: «أَيَنْفَعُكَ شَيْءٌ إِنْ حَدَّثْتُكَ؟» «آیا اگر با تو سخن گویم، به تو فایده‌ای هم می‌رساند؟» او گفت: با گوش‌هایم می‌شنوم. سپس پیامبر ﷺ با چوبی که داشتند، [متفکرانه] بر زمین خط کشیده و فرمودند: «سَلِّ!» «پرس.» عالم یهودی گفت: روزی که زمین به غیر این زمین و آسمان‌ها به غیر این آسمان‌ها تبدیل می‌شود، مردم در کجا هستند؟ پیامبر ﷺ فرمودند: «هُمْ فِي الظُّلْمَةِ دُونَ الحِيسْرِ!» «آنان در آن تاریکی پایین پل [صراط] هستند.» سپس پرسید: نخستین افرادی که به آنان اجازه داده می‌شود، چه کسانی هستند؟

پیامبر ﷺ پاسخ دادند: «فُقَرَاءُ الْمُهَاجِرِينَ!» «فقراى مهاجران.» آن یهودی گفت: وقتی وارد بهشت می‌شوند، تحفه [و هدیه] آنان چیست؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «زِيَادَةُ كَبِدِ الثُّونِ!» «اضافی جگر ماهی.» سپس پرسید: پس از آن، چه می‌خورند؟ پیامبر ﷺ پاسخ دادند: «يُنْحَرُ لَهُمْ نَوْرُ الحِجَّةِ الَّذِي كَانَ يَأْكُلُ مِنْ أَطْرَافِهَا!» «برایشان گاو بهشتی که در اطرافش می‌چریده است، ذبح می‌شود.» عالم یهودی گفت: بر روی آن، چه می‌نوشند؟

رسول الله ﷺ عرض کردند: «مِنْ عَيْنٍ فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا!» «از چشمه‌ای که سلسبیل [بنا بر قولی، بسیار روان یا نرم] نامیده می‌شود [می‌نوشند].» آن یهودی جواب داد: راست گفتی.

سپس خطاب به پیامبر ﷺ گفت: آمدم تا از تو دربارهٔ چیزی بپرسم که از میان اهالی زمین، فقط پیامبر یا یک یا دو مرد از آن باخبرند. رسول الله ﷺ فرمودند: «أَيَنْفَعُكَ شَيْءٌ إِنْ حَدَّثْتُكَ؟» «آیا اگر با تو سخن گویم، به تو فایده‌ای هم می‌رساند؟» او گفت: با گوش‌هایم می‌شنوم.

سپس ادامه داد: آمدم تا درباره فرزند از تو سؤال کنم. پیامبر ﷺ فرمودند: «مَاءُ الرَّجُلِ أَيْبُصُ، وَمَاءُ الْمَرْأَةِ أَصْفَرُ، فَإِذَا اجْتَمَعَا، فَعَلَا مَنِّي الرَّجُلِ مَنِّي الْمَرْأَةُ، أَذْكَرَا بِإِذْنِ اللَّهِ، وَإِذَا عَلَا مَنِّي الْمَرْأَةُ مَنِّي الرَّجُلِ، أَنْثَا بِإِذْنِ اللَّهِ؛» «آب [منی] مرد، سفید و آب [منی] زن، زردرنگ است. وقتی این دو تا باهم مخلوط شوند و در صورتی که منی مرد بر منی زن غالب [و بیشتر] شود، [فرزند] به اجازه الله تعالی پسر می‌شود و اگر منی زن بر منی مرد غالب [و بیشتر] گردد، [فرزند] به اذن الله دختر می‌شود.»

آن عالم یهودی گفت: قطعاً درست گفتمی و بدون تردید تو پیامبر الله تعالی هستی. سپس از آنجا رفت.

پیامبر ﷺ فرمودند: «لَقَدْ سَأَلَنِي هَذَا عَنِ الَّذِي سَأَلَنِي عَنْهُ، وَمَا لِي عِلْمٌ بِشَيْءٍ مِنْهُ، حَتَّى أَتَانِي اللَّهُ بِهِ»^(۱)؛ «قطعاً او این سؤالات را از من پرسید درحالی که من هیچ‌یک از آن‌ها را نمی‌دانستم تا اینکه الله متعال مرا از آن‌ها باخبر ساخت.»

رسول الله ﷺ اهل کتاب را به علومی که در کتاب‌هایشان وجود داشت، ملزم می‌کردند و مخالفت آنان را با آنچه پیامبرانشان آورده بودند، نکوهش و سرزنش می‌نمودند. اهل کتاب نیز چون آگاه به کتاب‌های آسمانی بودند، پرسش‌های دقیق و کاملی ارائه می‌دادند هرچند گمراه بودند.

این دانشمند یهودی با پیامبر ﷺ گفتگو نمود و فکر می‌کرد که ایشان نمی‌توانند به سؤالاتش پاسخ دهند، اما فکر و گمانش درست و بجا نبود و رسول الله ﷺ به تمامی پرسش‌هایش پاسخ دادند.^(۲)

در این گفتگو، ادب عالی و فوق العاده پیامبر ﷺ کاملاً روشن و آشکار است؛ یعنی همان تواضع بسیار و نرمی و مدارا با مخالف. رسول الله ﷺ در گفتگوی با این یهودی فروتن و متواضع بودند و موافقت کردند که ایشان را با نامشان صدا زند بدون اینکه رسالتشان را تأیید نماید، چون امید به هدایت وی داشتند.

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۳۱۵.

۲- نک: تاریخ الجدل، محمد ابوزهره، ص ۴۹؛ الحوار، مغامسی، ص ۱۴۱.

همچنین یکی دیگر از آداب گفتگو در این حدیث بیان شده است؛ یعنی گفتگونکردن در مورد و جایی که فایده‌ای ندارد، زیرا پیامبر ﷺ از وی پرسیدند که اگر با تو سخن گویم، برایت فایده‌ای دارد؟
به همین سبب، گفتگوی ایشان فایده داد و فکر و گمان آن یهودی تغییر کرد و نبوت پیامبر ﷺ را تأیید نمود.

مبحث پنجم:

جهاد در اسلام

مقدمه

سخن دربارهٔ جهاد، در این مختصر نمی‌گنجد و نیاز به نگارش صفحات زیادی دارد و در تحقیق حاضر، امکان بیان جزئیات آن نیست. بنابراین فقط برخی از مسائل مطرح می‌گردد تا تصویری کلی از ماهیت و برخی اهداف جهاد ارائه شود و نیز بخشی از سیرهٔ نبوی دربارهٔ جهاد، آداب جنگ در اسلام و نمونه‌هایی از اخلاق مسلمانان در میدان جهاد بیان گردد. در ادامه، این موارد مورد بررسی قرار می‌گیرد.

گفتار اول: ماهیت جهاد

۱- حقیقت جهاد

شیخ عبدالرحمان سعدی رحمته می‌گوید: «جهاد یعنی تلاش و کوشش در هر کاری که باعث تقویت و اصلاح و یکپارچگی و اتحاد مسلمانان شود و تجاوز دشمنان را با هر روش و وسیله‌ای که ممکن باشد، دفع کند یا کاهش دهد.»^(۱)

۲- انواع جهاد از دیدگاه اسلام

شیخ عبدالرحمان سعدی چنین می‌آورد: «جهاد بر دو نوع است: جهادی که هدف از آن، صلاح و مصلحت مسلمانان و اصلاح عقاید، اخلاق، آداب، تمامی امور دینی و دنیوی و رشد و تربیت علمی و عملی آنان است.

اصل و پایهٔ جهاد، همین نوع بوده و نوع دوم متکی به آن است؛ یعنی جهادی که هدفش، دفع تجاوز دشمنان اسلام و مسلمانان؛ همچون کافران و ملحدان و تمامی دشمنان دین، و مقاومت در برابر آنان است.

این دو نوع با دلیل و برهان و زبان صورت می‌گیرد و نیز جهاد با سلاح در زمان و مکان مناسب.

به طور کل، جهاد بر دو نوع مذکور است.»^(۲)

۱- نک: وجوب التعاون بین المسلمین، عبدالرحمان سعدی، ص ۷.

۲- همان، صص ۷-۸.

وی سپس انواع جهاد را به طور مفصل بر می‌شمارد و انواع فراوان و متعددی را بیان می‌کند؛ مانند جهاد مسلمانان برای ایجاد الفت و وحدت کلمه و آمادگی با تمام توان برای رویارویی با دشمنان و بر حذر بودن از آنان. و بیان می‌کند که وجوب آن، وابسته به اندازه توان و آمادگی است.

همچنین بیان نموده که شناخت احوال و شرایط ملّت‌ها و بررسی آن و نیز شناخت سیاستشان، نوعی جهاد است. همچنین اجرای عدالت و وفا به عهد و پیمان‌ها و ایجاد دوستی و بستن معاهده میان حکومت‌های اسلامی، جهاد فی سبیل الله به شمار می‌رود. علاوه بر این، می‌گوید که توجه به تربیت و تعلیم از پایه‌های جهاد بوده و نیز امانتداری و انتخاب مردان شایسته برای حکومت و انجام امور، نوعی جهاد است. همچنین شرح و توضیح محاسن دین اسلام، یکی از بزرگ‌ترین انواع جهاد به شمار می‌رود. و موارد دیگری که به تفصیل بیان کرده است.^(۱)

از این طریق، وسعت و گستره مفهوم جهاد از دیدگاه اسلام، برای ما روشن می‌گردد و اینکه جهاد محدود به جنگ و مبارزه نیست، بلکه عام‌تر و بیشتر از این است.

۳- اسلام دین قدرت و توانمندی است

قدرت و توان در هر کاری پسندیده است و ذات بشر این ویژگی را پسندیده و دوست دارد. وقتی انسان کارهایش را با قاطعیّت دنبال می‌کند و آن‌ها را اجرا می‌نماید و امورش را با قدرت، تدبیر و بررسی می‌کند، به خواسته‌اش می‌رسد؛ فرقی نمی‌کند که از قدرت فکری، علمی یا مادی خویش استفاده کند.

بدن قوی، نظر قوی و شخصیت قوی، صفاتی پسندیده به شمار می‌روند. بدون تردید وقتی این صفات پسندیده هستند که در راه خیر و به فایده خود انسان و سایر مردم استفاده شود.

زمانی هیبت و شکوه دولت حفظ می‌گردد و هم‌پیمانانش راضی و خوشحالند که دارای قدرتی پایدار باشد.

این یکی از قوانین الهی است که زندگی را بر پایه آن‌ها بنا کرده است. حقیقتی که اجرا و اعمال نشود، هیچ فایده‌ای ندارد و زمانی حقیقت صورت می‌گیرد که قدرتی از آن حفاظت و حمایت کند.

همواره ملت‌ها و دولت‌ها به دنبال کسب قدرت از طریق شیوه‌ها و وسایل مختلف بر حسب شرایط مکانی و زمانی بوده‌اند و در دوران معاصر، بشر در پی قدرت‌ها و آمادگی‌هایی است که در ذهن انسان نمی‌گنجد.

مقدمه‌ای کوتاه دربارهٔ قدرت و اهمیت آن بیان شد.

در ادامه، قدرت اسلام و مسلمانان مورد بررسی قرار می‌گیرد. دین اسلام دیدگاه بسیاری از غیرمسلمانان را که گمان می‌کنند اسلام آیینی منحصر و محدود به مجموعه‌ای از اعتقادات غیبی و شعائر تعبّدی است، رد می‌نماید. از دیدگاه آنان، اسلام موضوعی فردی است که انسان می‌تواند اعتقاد و دیانتی را برای پرستش پروردگارش به هر طریقی که بخواهد، انتخاب کند. از نظر این افراد، اسلام چیز دیگری نیست.

اما ماهیت و هدف اسلام، غیر از این است؛ اسلام یعنی اعتقاد صحیح قلبی به اینکه الله تعالی معبود یگانه بوده و غیر او شایستهٔ عبادت نیست و متّصف به صفات کمال و منزه از هر نوع عیب و نقص است.

علاوه بر این، اسلام شریعتی حاکم و مشتمل بر تمامی ضروریات انسان در حوزهٔ فردی، اجتماعی، شرایط صلح و جنگ، رفتار با خانواده، خویشاوند و بیگانه و دشمن و دوست است، و با احکام و قوانین و آدابی که شامل نظام سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی و سایر امور دنیوی می‌شود.

مسلمانان نیز امتی که آنان گمان می‌کنند، نیستند؛ یعنی گروهی از مردم که با یکدیگر به توافق رسیده و در ویژگی‌های معینی با یکدیگر مشترکند.

بلکه امت اسلام یعنی تمامی کسانی که اسلام را پذیرفته‌اند؛ از هر نوع نژاد و رنگ و سرزمین در شرق و غرب جهان.^(۱)

بر این اساس، روشن گشت که دین اسلام مذهبی خودساخته و ضعیف نیست و مسلمانان هم امتی منزوی و تنها نیستند.

در اسلام، جهاد به منظور انتشار و تبلیغ حقیقت مشروع گشت تا تمامی مردم اسلام را بپذیرند.

ناگفته نماند که اصطلاح اسلامی همان «جهاد» است و «حرب» یا «قتال» نیست، زیرا - چنانکه قبلاً بیان شد - مفهوم جهاد شامل‌تر و عام‌تر است.

مرا از واژه «حرب» در اغلب موارد، درگیری و نزاعی است که آتش آن در بین مردان و احزاب و ملت‌ها به سبب نیازهای شخصی و اهداف فردی و مادی شعله‌ور می‌شود. اما نبرد مشروع در اسلام، این‌گونه نیست و برای اهداف مذکور صورت نمی‌گیرد.^(۱)

۴- مفهوم جهاد فی سبیل الله

پس از بیان مفهوم و ماهیت جهاد و دلیل انتخاب این واژه، باید که عبارت متصل به آن؛ یعنی «فی سبیل الله» توضیح داده شود.

عبارت مذکور به روشنی هدف از قدرت و آمادگی اسلام را آشکار می‌سازد. این شرط همواره با جهاد همراه است و اگر از آن جدا شود، منجر به بطلان جهاد و ایجاد فساد و نابودی هدف می‌گردد.

«فی سبیل الله»؛ یعنی هر عملی که فرد مسلمان انجام می‌دهد، هدفش رضایت الله ﷻ و سپس مصالح عمومی و سعادت مسلمانان است. اگر این‌گونه باشد، فی سبیل الله به شمار می‌رود. چنانچه هدف انسان از انفاق مال در راه خیر و نیکی، منافع دنیوی یا تمجید و تعریف مردم باشد، این کارش فی سبیل الله نیست، هرچند آن را به مسکینی نیازمند بدهد.

اصطلاح «فی سبیل الله» بر اعمالی که فقط به قصد رضای الهی انجام می‌شود و خالی از شائبه تمایلات و شهوات است، اطلاق می‌گردد.

جهاد هم فقط به همین منظور، مقید به «فی سبیل الله» شد. بنابراین جهاد واقعی اسلام باید که خالی از هر نوع هدف دنیوی و امثال آن و میرا از هر نوع تمایل یا گرایش فردی باشد و هدف اصلی‌اش، تاسیس نظامی عادلانه باشد که مردم به عدالت رفتار کنند و حقیقت منتشر گردد و عدالت حفظ و حمایت شود.

الله تعالی می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ﴾

[النساء: ۷۶]

«کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه الله پیکار می‌کنند و افرادی که کافرنند، در راه طاغوت

[بت و شیطان] می‌جنگند.»

در صحیح بخاری و صحیح مسلم، از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت شده است که: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول الله صلی الله علیه و آله! مبارزه و نبرد فی سبیل الله یعنی چه؟ برخی از ما به سبب خشم خود یا در دفاع از قبیله [و ...] می‌جنگند. پیامبر صلی الله علیه و آله سرشان را به سمت وی بلند کردند - راوی می‌گوید چون او ایستاده بود، رسول الله صلی الله علیه و آله سرشان را بلند نمودند - و فرمودند: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةً لِلَّهِ هِيَ الْعُلْيَا، فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^(۱)؛ «هر کس جهاد کند تا کلمه توحید [و دعوت اسلام] برتر [از هر مذهب و آیینی] باشد، پس [جهاد] او در راه [رضایت] الله تعالی است.»

در آیات و روایات بسیاری این مطلب بیان شده و بر ضرورت رعایت آن تأکید گشته است.^(۲)

گفتار دوم: نگاهی به جهاد با بررسی سیره نبوی

قطعاً همه می‌دانند که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به جهانیان، حکمت و هدایت و اصلاح بخشیدند و شمشیری که فرمان به برکشیدن آن دادند، همچون چاقوی جراحی پزشکی خیرخواه است که بدن بیمار را با آن می‌شکافت تا خون فاسدش بریزد و صحیح و سالم گردد.

کسی که سیره نبوی را بررسی نماید، قطعاً این سخن اُم المؤمنین عایشه رضی الله عنها را صحیح می‌بیند که گفت: «سوگند به الله که هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله برای خودشان انتقام [خشم] نمی‌گرفتند تا زمانی که حرمت الهی شکسته نمی‌شد که در این صورت، برای رضای الله متعال انتقام [و خشم] می‌گرفتند.»^(۳)

پیامبر صلی الله علیه و آله با کسانی که در زمین فساد می‌کردند و قصد اصلاح نداشتند، ننگیدند تا خودشان زنده بمانند، بلکه هدف از مبارزه ایشان، علاقه به بقای فضیلت، ظهور حقیقت، توسعه و انتشار انوار توحید و تاسیس نظام‌های پاک مدنی بود، اما کسانی که با امور بیهوده و پیروی از تمایلات نفسانی رشد و نمو کرده‌اند، این مطلب را نمی‌فهمند.^(۴)

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۲۳؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۹۰۴.

۲- نک: تلبیس مردود فی قضایا حیة، صص ۱۰۰-۱۰۲.

۳- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۳۶۷؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۳۲۷.

۴- نک: حدائق الأنوار، ج ۱، ص ۴۴ و ج ۲، ص ۵۰۹؛ محمد صلی الله علیه و آله رسول الله وخاتم النبیین، ص ۱۰۴؛

محمد صلی الله علیه و آله رسول الله، محمد رضا، ص ۲۳۰.

تهمت‌زندگان بر پیامبر ﷺ انتظار دارند که ایشان پس از آن دشمنی و تجاوزی که علیه خودشان و اسلام و مسلمانان صورت گرفت، چه کاری انجام می‌دادند؟ دشمنی و تجاوزی که نزدیک بود به زندگی ایشان پایان دهد!

تمامی مردم دنیا می‌دانند که چگونه همه کافران آن محاصره اقتصادی و سیاسی و اجتماعی مشهور را در شعب ابوطالب علیه مسلمانان اجرا کردند، به گونه‌ای که ضررهای فراوانی به محمد ﷺ و صحابه و برخی از خویشاوندان ایشان رسید و حتی برخی از آنان روزی برگ‌های درختان را از شدت گرسنگی می‌خوردند!

اگر الله متعال دل‌های تعدادی از افراد جوانمرد را مهربان نمی‌کرد، قطعاً کافران به هدفشان می‌رسیدند. این آزار و اذیت‌ها باعث شد که پیامبر ﷺ به صحابه ﷺ اجازه دهند تا با هجرتی بزرگ به سوی مدینه روند.

سپس کافران تصمیم گرفتند در صبح آن شبی که از هر قبیله‌ای جوانی انتخاب کرده بودند، با زدن شمشیرهایشان به زندگی پیامبر ﷺ پایان دهند و خونخواهی ایشان در میان قبایل گم و ضایع شود و قریش نتواند با آنان بجنگد.

آیا ملحدان انتظار صبری بیشتر از این صبر پیامبر ﷺ دارند؟! و چگونه انتظار دارند که رسول الله ﷺ پس از این سختی‌ها، با مردمی که علیه ایشان شمشیر کشیدند و هیچ کدامشان از پیامبر ﷺ حمایت نکردند و فقط الله متعال حافظ ایشان بود، صلح و آشتی می‌کردند؟!

بدون تردید صبر و بردباری محمد ﷺ بر قومشان حتی به همین اندازه هم نشانه ارزش و اهمیت تسامح و مدارا از دیدگاه ایشان و نیز سازش و صلح با قومی که فقط مستحق گوگرد و هیزم [سوختن] بودند، است.

تردیدی نیست که محمد مصطفی ﷺ با مشرکان صلح نموده و از مرز و محدوده صبر گذشتند، اما این صلح و آشتی و صبر فایده نداد، و با وجود این، سازش و صبر پیامبر ﷺ ادامه یافت هرچند با منطقی و شیوه زندگی همخوانی نداشت و نیز با منطق و زندگی رسول الله ﷺ که همچون دلیران عرب، قوی و دارای حسب و نسب و فضایل بزرگی بودند و مبعوث شدند تا پیام‌آور زندگی باشند و با مردم به گونه‌ای که آنان بفهمند، سخن گویند.

اگر مردم از پیامبر ﷺ نیکی و احسان دیدند، آیا پاسخ نیکی، چیز دیگری غیر از نیکی است؟! اگر چیز دیگری باشد، قطعاً دین محمد ﷺ پادزهر است و آهن را با فولاد پاسخ می‌دهد.

جای تعجب است که آنچه محمد ﷺ به عنوان روش خود و شیوه حمایت از دعوت خویش در قرن‌هایی طولانی، انتخاب کردند، همان شیوه‌ای است که بشریت آن را در برابر دیگران برای حفظ بقا برگزیده است!

اگر مردم در برابر ستم سر فرود آورند و سمت چپ صورتشان را برای کسانی که به سمت راست چهره‌شان سیلی زده، بگردانند، قطعاً هیچ‌کس در دنیا در برابر ظالمی سر بلند نخواهد کرد و ستمکاران با شکوه و محترمانه به زندگی‌شان ادامه خواهند داد.

اگر یاران محمد ﷺ به مانند یاران موسی عليه السلام می‌گفتند:

﴿فَأَذْهَبَ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتِيلًا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾ [المائدة: ۲۴]

«پس تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما همین جا نشسته‌ایم.»

هرگز اسرار و اهداف این دین بزرگ به وقوع نمی‌پیوست و به مردم فایده نمی‌داد؛ آن هم دینی که بهترین راه‌حل‌ها را برای مشکلات امروزی جهان ارائه داده و هیچ دینی بهتر از دین محمد ﷺ در این زمینه نیست.^(۱)

زمانی که پیامبر ﷺ به مبارزه برمی‌خیزند و جهاد در برابر مشرکان و مخالفان را انتخاب می‌کنند، آیا بدین معناست که رحمت و مهربانی خویش را رها نموده و هدف اول و آخر ایشان ریختن خون‌ها و توجه‌نکردن به عهد و حرمت‌هاست؟! در گفتار بعدی، این موضوع روشن خواهد گشت.

گفتار سوم: آداب جنگ در اسلام

مبارزه و نبرد از دیدگاه اسلام، آداب و احکامی سرشار از نرمی و مهربانی دارد. یکی از پایه‌های سیاست نظامی اسلام این است که تعرض و آزاررساندن علیه کسانی که با اسلام و مسلمانان نمی‌جنگند را ممنوع کرده است؛ افرادی همچون

۱- نک: مقاله «نبی الملحمة» از عبدالصبور مرزوق در کتاب محمد رسول الله نوشته احمد تیمور

راهبان، کشاورزان، زنان، کودکان، افراد سالخورده، کارگران، دیوانگان، نابینایان و برجای ماندگان.

برخی از فقیهان کشتن فرد نابینا و برجای مانده را جائز نمی دانند هر چند در زمینه جنگی و نظامی صاحب نظر و تدبیر باشد.

همچنین کشتن زنان ممنوع است هر چند برای دفاع از دژها به کار گرفته شوند یا اشیائی مانند سنگ پرتاب کنند، زیرا الله ﷻ می فرماید:

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتُلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾
[البقرة: ۱۹۰]

«و در راه الله با کسانی که با شما می جنگند، جنگ کنید، و از حد تجاوز نکنید، که الله تجاوزگران را دوست ندارد.»

آیه فوق مبارزه را در برابر مبارزه قرار داد.

پیامبر ﷺ فرمودند کسی که نمی جنگد، نباید کشته شود و وقتی زنی را در یکی از غزوه ها دیدند که کشته شده است، این کار را نپسندیدند و فرمودند: «مَا كَانَتْ هَذِهِ لِحَقَاتِلٍ»^(۱)؛ «این زن که جنگجو نبوده [و نمی جنگیده] است!»

اگر جنگجویان کودکان و زنان را در جلوی خویش، به عنوان سپر قرار دهند، باید که از مبارزه دست بکشیم مگر اینکه این کار را وسیله پیروزی و غلبه بر ما بگردانند و ترسیم که لشکریان اسلام شکست بخورند.

علاوه بر این، اسلام مثله کردن [تگه کردن] دشمن جنگجو را جایز نمی داند. پیامبر ﷺ فرمودند: «وَلَا تَمْتَلُوا، وَلَا تَقْتُلُوا وَلِيدًا»^(۲)؛ «مثله [بریدن گوش و بینی] نکنید و کودکی را نکشید.»

همچنین بردن سرها از شهری به شهر دیگر یا انتقال آنها به نزد والیان و حاکمان را ممنوع نموده و ابوبکر صدیق ﷺ این کار را نپسندید؛ بیهقی از عقبه بن عامر جهنی روایت می کند که عمرو بن عاص و شرحبیل بن حسنه، عقبه را با سر «یناق» از سرزمین شام نزد سیدنا ابوبکر ﷺ فرستادند و زمانی که نزد وی آمد، این کار را رد نمود و عقبه به او گفت: ای خلیفه پیامبر ﷺ! آنان این کار را با ما انجام دادند.

۱- سنن أبي داود، شماره حدیث: ۲۶۶۹؛ صحیح ابن حبان، شماره حدیث: ۴۷۹۱.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۷۳۱.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: آیا از فارس و روم پیروی می‌کنید؟! سری را نزد من نیاورید و همان نامه و خبر کافی است.^(۱)

امام احمد و ابوداود از طریق عمران بن حصین و سمره بن جندب رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله مثله کردن را منع نمودند.^(۲)

مثله یعنی آزار رساندن و مجازات مقتول با قطع اعضای وی و تغییر خلقت و چهره او قبل یا بعد از کشته شدن؛ مانند اینکه بینی‌اش بریده شود یا گوشش کنده شود یا چشمانش کور گردد و سایر اعضایش ناقص و معیوب شود.^(۳)

دین اسلام برای اسیر تنها یک حکم صادر ننموده، بلکه امر وی را موکول به امیری که آگاه از مصلحت جنگ است، کرده و او می‌تواند که از وی فدیة بگیرد یا بدون فدیة، آزادش کند.

یکی دیگر از آداب جنگ در اسلام، این است که امنیت محارب و دشمن حفظ گردد و اگر یکی از افراد لشکر محاربی را پناه داد، باید احترام این امان و پناه‌دادن نگه داشته شود و کسی حق ندارد به وی آزار و اذیت رساند.

رسول الله صلی الله علیه و آله به همین مطلب اشاره نموده و می‌فرماید: «وَيَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ»^(۴)؛ «پایین‌ترین فرد آنان [یعنی مسلمانان] می‌تواند از طرفشان پیمان [و امان‌نامه] منعقد سازد.»

پیامبر صلی الله علیه و آله امان امّ‌هانی؛ دختر ابوطالب را برای مردی از مشرکان تأیید کرده و فرمودند: «قَدْ أَجَرْنَا مَنْ أَجَرْتِ يَا أُمَّ هَانِيٍّ»^(۵)؛ «ای امّ‌هانی! قطعاً ما پناه دادیم کسی را که تو پناه دادی.»

۱- سنن بیهقی، ج ۹، ص ۱۳۲؛ در تلخیص الحبیر، ج ۴، ص ۲۸۸ آمده که اسناد این روایت، صحیح است.

۲- مسند احمد، ج ۴، صص ۴۳۹، ۴۴۰ و ۴۶۰؛ ابوداود، شماره حدیث: ۲۶۶۷؛ آلبانی در صحیح سنن أبی داود، شماره حدیث: ۲۳۲۲، این حدیث را صحیح می‌داند.

۳- نک: جامع العلوم والحکم، ابن رجب، ج ۱، صص ۳۹۰-۳۹۲.

۴- المستدرک، حاکم، شماره حدیث: ۲۶۲۳؛ سنن أبی داود، شماره حدیث: ۴۵۳۰؛ آلبانی در صحیح سنن أبی داود، شماره حدیث: ۳۷۹۷، روایت مذکور را صحیح می‌داند.

۵- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۵۰، ۳۰۰۰ و ۵۸۰۶؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۳۳۶.

در دوران خلافت سیدنا عمر رضی الله عنه برده‌ای ساکنان شهری در عراق را امان داد و فرمانده لشکر؛ یعنی ابو عبیده به عمر فاروق رضی الله عنه نامه نوشت و نظر وی را در این باره جویا شد. سیدنا عمر در جوابش این‌گونه نوشت: «بدون تردید الله تعالی وفاداری را مهم و با ارزش قرار داده و تا زمانی که [به عهد و پیمانتان] وفا نکنید، وفادار نمی‌شوید، پس به عهدشان وفا کنید و از آنان درگذرید.»^(۱)

یکی دیگر از آداب جنگ در اسلام که بیانگر مهربانی و نرمی دین اسلام است، نکویی و خوشرفتاری با سفیران دشمن و آزار نرساندن به آنان است. گاهی اوقات فرستاده دشمن به قصد صلح یا کار دیگری نزد مسلمانان می‌آید و باعث کاهش ضررهای جنگ می‌شود و از این رو، شایسته است که آزاری به وی نرسد و از امنیت کامل برخوردار باشد تا به نزد قومش برگردد، زیرا اذیت و آزار این افراد باعث می‌شود ارتباط میان دو گروه قطع گردد و راه گفتگوهایی که منجر به عدم درگیری یا پایان دادن به جنگ می‌شود، بسته و مسدود گردد.

تعرض و آزار رساندن به سفیر و فرستاده دشمن با اخلاق نیکو و جوانمردی منافات دارد، هر چند قومش او را بدین سبب فرستاده باشند که قصدشان مبنی بر مبارزه علیه ما را اعلان نماید یا اینکه سخنی در گرامیداشت قوم خود به قصد فخر و تهدید بزند. نظام اسلام در جنگ بر پایه این اصل پسندیده و نیکوست.^(۲)

ابورافع نامه‌ای از قریش را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و زمانی که ایشان را دید، علاقه‌مند به اسلام شد و گفت: ای رسول الله صلی الله علیه و آله! سوگند به الله که دیگر پیش آنان نخواهم رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنِّي لَا أَخِيسُ بِالْعَهْدِ، وَلَا أَحِسُّ الْبُرْدَ، أَرْجِعُ إِلَيْهِمْ، فَإِنْ كَانَ فِي قَلْبِكَ الَّذِي فِيهِ الْآنَ، فَارْجِعْ!» «هرگز من عهد و پیمان را نمی‌شکنم و سفیران [و نامه‌رسان‌ها] را نگه نمی‌دارم. به سویشان برگرد و اگر آنچه اکنون در دلت است، باقی بود، دوباره باز گرد.»

او می‌گوید: من رفتم و دوباره نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدم و مسلمان شدم.^(۳)

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۸۸.

۲- نک: رسائل الإصلاح، ج ۱، صص ۱۱۷-۱۱۸؛ آداب الحرب في الإسلام، محمد خضر حسین، ص ۴۵.

۳- مسند احمد، شماره حدیث: ۲۳۹۰۸؛ ابوداود، شماره حدیث: ۲۷۵۸؛ المستدرک حاکم، شماره حدیث: ۶۵۳۸؛ آلبانی در صحیح سنن أبي داود، شماره حدیث: ۲۳۹۶، این روایت را صحیح دانسته است.

مختصری از آداب جهاد و مبارزه در اسلام بیان گردید؛ آدابی که دیدگاه مردم را دربارهٔ جنگ تغییر داد، چون گمان می‌کردند که مهربانی و نرمی با جنگ منافات دارد و جنگ یعنی ترشروی و خشونت و سنگدلی در هر حالتی.

بویژه جنگ‌های امروزی که تر و خشک را می‌سوزاند و کاملاً وحشی‌گری است و بویی از مهربانی و شفقت در زمان جنگ و پس از اتمام آن، نبرده است.

کسی که به تاریخ شکوهمند اسلام و سیرهٔ پیامبر بزرگمان ﷺ بنگرد، نرمی و مهربانی را به طور روشن می‌بیند - چنانکه قبلاً این موضوع بیان شد - و رسول الله ﷺ پس از جنگ و غلبه بر دشمنان کینه‌توز خویش که تمامی راهها و اسباب را برای آزار رساندن به پیامبر ﷺ در پیش گرفتند نیز مهربان و عادل بودند.

اگر به دنبال نمونه‌ای هستی که دلت را استوار سازد، به سیرهٔ پیامبر ﷺ در فتح مکه که پس از مبارزه‌ای سخت و تلخ و برخورد بد و ناشایست قریش با پیامبر ﷺ و صحابه به وقوع پیوست، دقت کن.

پس از اینکه پیامبر ﷺ بر این افراد پیروز شدند و کاملاً آنان را در اختیار گرفتند و به سبب رفتار بد قریش، گمان‌های زیادی به ذهنشان خطور کرد و فکر می‌کردند که پیامبر همچون جباران به قصد انتقام وارد مکه خواهند شد، ناگهان متواضعانه و با خشوع کامل در برابر پروردگار خویش وارد آنجا شدند بدون اینکه به سبب پیروزی مغرور شوند یا دشمنانشان را سرزنش نمایند.

زمانی که پیامبر ﷺ قریش را دیدند درحالی که آنان توقع انتقام داشتند و نیز لشکر صحابه را دیدند که منتظر کوچک‌ترین اشاره از پیامبر ﷺ بودند تا دودمان قریش را به باد دهند، خطاب به قریش فرمودند: «مَا تَظُنُّونَ أَيُّيَ فَاعِلٌ بِكُمْ؟» «فکر می‌کنید که با شما چکار می‌کنم؟»

گفتند: برادری بخشنده و پسر برادری جوانمرد هستی.

پیامبر ﷺ فرمودند: «فَادْهَبُوا فَأَنْتُمُ الطُّلُقَاءُ»^(۱)؛ «بروید که شما آزادیید.»

۱- نک: السنن الکبری، بیهقی، ج ۹، ص ۱۱۸؛ فتح الباری، ابن حجر، ج ۸، ص ۱۸.
مختصری از احکام و آداب جنگ بیان گردید و جزئیات بیشتر و تبصره‌ها و سایر احکامش در تفاسیر، کتاب‌های فقهی، شروح حدیثی و کتاب‌هایی که در مورد جنگ و جهاد و امثال آن نوشته شده، آمده است.

مهربانی و تسامح مسلمانان و رعایت آداب جنگ تأثیر فراوانی بر بسیاری از دشمنانشان داشت، به گونه‌ای که از دین اسلام و پیامبر ﷺ و مهربانی مسلمانان و خوشرفتاری آنان شگفت‌زده می‌شدند.

آنان مهربانی و عدالتی را که در بین ملت خویش نیافته بودند را از مسلمانان دیدند و این مسأله باعث شد که بسیاری مسلمان شوند. موارد زیادی در این زمینه وجود دارد.

گفتار چهارم: نمونه‌هایی از اخلاق مسلمانان در حوزه جهاد

یکی از نمونه‌های خوشرفتاری مسلمانان در میدان جهاد این است که بسیاری از رهبران صلیبی‌ها و مردمی که به منظور گردن‌زدن مسلمانان، مسافت‌هایی طولانی را طی کردند و تمامی تلاششان را برای پایان‌دادن به دعوت اسلامی به کار بردند، در پناه دعوت اسلامی قرار گرفتند، و این مورد یکی از شگفت‌انگیزترین آثار و نتایج تسامح و مدارای اسلامی است!

«در جنگ صلیبی اول، رینود؛ فرمانده لشکرهای آلمانی مسلمان شد و افراد زیادی نیز به همراه او اسلام آوردند.

در جنگ صلیبی دوم نیز تعداد بسیاری مسلمان شدند، چنانکه سیر توماس این مطلب را از راهبی از راهبان سنت دنیس که کشیش معبد خصوصی لویی هفتم بود، نقل می‌کند و در این نبرد، گروه بزرگی وی را همراهی کردند. اکنون به سخن زیبا و جذاب این راهب دقت کنید:

"وقتی صلیبی‌ها به سمت بیت المقدس می‌رفتند، هنگام عبور از کوه‌های آناتولی با لشکری از مسلمانان برخورد کردند و شکست بدی را متحمل شدند.

آنان در سال ۱۱۴۸ م از مسیر کوهستانی فریگیا [فریگیه] گذشتند و با سختی‌ها و مشکلات فراوانی به لنگرگاه ازالیا [أضالیا] رسیدند. و از آنجا توانستند که پس از برآورده‌ساختن درخواست‌های گزاف تاجران یونانی، از طریق دریا به انطاکیه روند. آنان مبالغه‌نگفتی پرداخت کردند و پس از خود، زخمی‌ما، بیماران و حاجیانی بر

برای اطلاعات بیشتر، نک: المبسوط، سرخسی، ج ۱۰، ص ۵؛ شرح فتح القدير، ابن همام، ج ۴، ص ۹۰؛ المغني، ابن قدامة، ج ۹، ص ۳۲۶؛ روضة الطالبين، نووی، ج ۱۰، ص ۱۵۰؛ آداب الحرب، محمد خضر حسين؛ قواعد الحرب في الشريعة الإسلامية، عواض وذینانی.

جای گذاشتند. لوئی نیز ۵۰۰ مارک [واحد پول آلمان] به یونانی‌ها داد که به این ضعیفان توجه کنند تا نجات یابند و نیروهای یونانی آنان را همراهی کنند تا به افرادی که قبلاً رفته بودند، برسند. اما یونانیان خیانتکار منتظر ماندند تا اینکه لشکر صلیبی‌ها دور شد، و آنان به مسلمانان ترک رسیدند و خبر دادند که این لشکر، حاجیان و بیماران و زخمی‌هایی دارد و بر اثر ترس و ناتوانی نتوانسته‌اند به راه خود ادامه دهند. سپس نشستند درحالی که به بیچارگی و بیماری برادران دینی خود و نیز تیرهایی که از طرف مسلمانان علیه آنان پرتاب می‌شد، نگاه می‌کردند.

وقتی صلیبی‌های عقب‌مانده بر اثر سختی‌ها و مصیبت‌های فراوان به تنگنا رسیدند، ۳ یا ۴ هزار نفر از قلعه و دژهایشان بیرون شدند درحالی که قصد نجات خویش را داشتند. مسلمانان آنان را محاصره کرده و بستند و سپس به اردوگاه‌های صلیبیان حمله بردند و کسانی که در آنجا بودند و افرادی که از آنجا خارج شدند، هیچ امیدی برای نجات نداشتند، اما وقتی مسلمانان بیچارگی و بدبختی و زیان دشمنانشان را دیدند، دل‌هایشان نرم شد و نسبت به دشمنان بینوای صلیبی خود مهربان شدند. در نتیجه، به بیماران رسیدگی کردند، به فقیران انفاق و بخشش نمودند، و از روی سخاوت و کرم، به مسکینان طعام و غذا دادند و حتی برخی از آنان بوسیله خریدن یا حيله و یا به زور، پول‌های فرانسوی را که یونانیان از آنان گرفته بودند، پس گرفتند و به خودشان برگرداندند یا میان صلیبی‌های نیازمند تقسیم کردند.

«بدون تردید رفتار این بی‌دینان - منظورش مسلمانان است - با زائران و درماندگان مسیحی و رفتار یونانیانی که برادران دینی خود را فریب دادند و اموالشان را گرفته و به آنان ضرر رساندند، تفاوت بسیاری باهم دارد.

آن قدر تفاوت داشت که صلیبی‌ها بدون اینکه مجبور شوند، دین دشمنان خویش؛ یعنی اسلام را پذیرفتند.

این افراد از برادران خود وقتی به آنان بدی کردند، جدا شدند و ۳ هزار نفر ملحق به لشکر اسلام شده و مسلمان گشتند.

بدون تردید مهربانی و بخشش تأثیر بیشتری از خیانت داشت!

افسوس که مسلمانان به آنان نان دادند و باور و اعتقادشان را گرفتند!

بدون اینکه حتی یک نفر از آنان بر ترک دینش مجبور شود، آیین مسیحیت را رها

کردند.»

این سخنان را آن راهب بر زبان می‌آورد!
 صلیبی‌ها آن قدر از شجاعت و فضائل صلاح الدّین شگفت‌زده شدند که بسیاری از
 امیران و رعیت آنان دین و خانواده‌شان را ترک کردند و مسلمان شدند.
 همچون مسلمان شدن رهبر انگلیسی «روبرت سنت الیان» که پیش از پیروزی
 صلاح الدّین در نبرد سرنوشت‌ساز حطّین و اسیر شدن پادشاه قدس صورت گرفت.
 یکی از مورّخان مسیحی می‌نویسد: در شب جنگ، شیطان بر ۶ نفر از فرماندهان
 این پادشاه چیره گشت و آنان مسلمان شدند و بدون اینکه از طرف کسی مجبور شوند،
 به صف دشمنان پیوستند.

کار بریمون [برموند] سوم؛ امیر طرابلس شام به جایی رسید که با صلاح الدّین
 توافق کرد قوش را به اسلام فرا خواند.^(۱)

پس از صلاح الدّین نیز زمانی که صلیبی‌ها برای سومین بار و به منظور انتقام
 سقوط بیت‌المقدس شروع به جنگ کردند و شهر «عکا» را محاصره نمودند و با
 مشکلات و گرسنگی روبرو شدند، بسیاری از آنان به سمت مسلمانان آمدند و برخی
 مسلمان شده و گروهی نیز به نزد قومشان برگشتند و تعدادی هم بر همان آیین
 مسیحی باقی ماندند و بقا را به شرط اینکه در صف مسلمانان بجنگند، انتخاب کردند.
 سر جان مندویل؛ یکی از معاصران صلیبی‌ها در این زمینه می‌گوید: «برخی از
 مسیحیان به سبب فقر، نادانی یا بدبختی خود دینشان را رها کرده و عرب می‌شدند.»
 به طور طبیعی از فردی صلیبی همچون سر جان انتظار دیگری جز این نمی‌رود که
 هدایت مورد نظر مسلمانان را نادانی و بدبختی معرّفی کند.

آنچه مهم به شمار می‌رود، این است که فقیران و نادانان و گمراهانی که سر جان
 مندویل از آنان نام می‌برد و به قصد نابودی اسلام آمده بودند، از روی میل و با علاقه
 خود مسلمان گشتند و با دعوت و ارشاد و نه زور و اجبار، جذب این دین شدند. و
 حتّی برخی از مورّخان مسیحی و معاصر فتح اسلامی و بازپس‌گیری بیت المقدس و
 نیز مدّت‌هایی پس از آن و بعد از فروپاشی دولت‌های اروپایی در سرزمین شام؛ تمامی
 آنان اشاره می‌کنند که مسیحیان خوشحال بودند که از تحت سلطه و حکومت
 صلیبی‌ها خارج شدند.

سر توماس در این باره می‌گوید: «آن‌ان خیلی مطمئن و خوشحال، حکومت اسلام را پذیرفتند و حاکمان مسلمان همچون گذشته در برابر ملت‌های دیگر، تسامح و سعه صدر داشتند.»

استاد عبدالرحمان عزام رحمته می‌گوید: «آنچه بیان کردیم نمونه‌هایی از انتشار دعوت محمدی بوسیلهٔ دلیل و برهان در میان سرسخت‌ترین دشمنان کینه‌توزش و در تاریک‌ترین دوران حکومت اسلامی؛ یعنی زمان غارت‌های صلیبی‌ها و قوم مغول و تاتار بود، اما شاهدی دیگر از کشیش خراسان در بهترین دوران دولت اموی عربی نیز وجود دارد که با بیان آن، این بخش را به پایان می‌بریم. کشیش یوساب سوم در نامه‌ای طولانی که به یکی از همکاران روحانی خویش نوشت، چنین می‌آورد: «ای پدر! فرزندان کجا شدند؟! آن ملت بزرگ؛ مردم مرو کجا رفتند؟! مصیبتی به آن‌ان نرسید و توسط شمشیر سقوط نکردند و با آتش شکنجه نگشتند، بلکه متاع دنیا به آن‌ان رسید و از دینشان برگشتند و خود را همچون دیوانگان در پرتگاه هلاکت و کفر انداختند. فقط دو نفر کشیش که توانستند خود را از این آتش کفر - یعنی اسلام - نجات دهند، بقیه به هلاکت رسیدند. افسوس بر هزاران نفری که نام و صفات مسیحیت را با خود یدک می‌کشند، اما یک شهید و جان‌نثار برای این آیین پیدا نمی‌شود!

و کجا شد کلیساهای کرمان و معابد فارس؟! و

آمدن شیطان یا پادشاه یا امیر و یا فرمان خلیفه و حاکمی آن را از بین نبرد. جادوگری با استعداد و سخنور و دارای قدرت شیطانی آن را از بیان نبرد، بلکه ساحری بود که وقتی سرش را تکان داد، تمامی کلیساهای فارس بر زمین فرو ریختند! اما قوم عرب که چنانکه می‌دانی الله تعالی پادشاهی دنیا را به آن‌ان بخشیده است - و از دیدگاه تو چنین هستند - به دینمان ضرری نرساندند و بر کلیساهای و معابد ما ستم نکردند، و حتی دینمان را تأیید کردند و آن را بر سایر ادیان برتری دادند و راهبان و کشیشان ما را اکرام نمودند و به اولیای ما احترام گذاشتند و بخشش‌هایی به معابدمان کردند، پس چرا ساکنان مرو آیین مسیحی را رها کرده و به قوم عرب نزدیک شدند درحالی که خودشان می‌دانند و می‌گویند: قوم عرب از آن‌ان نخواستند که دینشان را تغییر دهند، بلکه به طور کامل به آن‌ان اختیار دادند و فقط درخواست مالیات اندکی از این افراد داشتند، ولی آن‌ان جاودانگی روحشان در دین مسیح را با متاعی اندک عوض کردند!»^(۱)

مبحث ششم:

دیدگاه اسلام درباره تروریسم

مقدمه

با آوردن بخش‌ها و مباحث پیشین، دیدگاه اسلام در مورد ترور و نیز مدارا و تسامح اسلام و مسلمانان روشن گشت و دانستیم که تسامح و بردباری به عنوان یک اصل در دین اسلام پذیرفته شده است.

در این مبحث، با بیان ماهیت ترور و دیدگاه اسلام درباره آن و ردّ دسیسه مخالفان مبنی بر نسبت دادن ترور به اسلام و مسلمانان، مطالب قبلی تکمیل و بیشتر تأکید می‌شود.

سخن در این زمینه طولانی نخواهد شد، زیرا بسیاری از مسائل مربوط به ترور در لابلاي مباحث و بخش‌های پیشین بررسی شده است. در مبحث حاضر، موارد زیر مورد تحقیق قرار می‌گیرد:

گفتار اول: ماهیت ارهاب و ترور

۱- مفهوم لغوی ارهاب

اصل این واژه، «رَهَبٌ يَرْهَبُ رَهْبَةً وَرَهَبًا، وَرَهَبًا؛ به معنای ترساندن است. ارهبه، ورهبه، واسترهبه؛ یعنی او را ترساند و وحشت زده کرد. استرهبه؛ یعنی از وی خواست که مردم را بترساند تا از او بترسند. آیه زیر همین گونه تفسیر می‌شود:

﴿وَأَسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ﴾ [الأعراف: ۱۱۶]

«و آنان را ترساندند و سحر بزرگی [پدید] آوردند.»

یعنی آنان را ترسانده و تهدید کردند.^(۱)

۲- مفهوم اصطلاحی و عام ارهاب در جهان امروز

این واژه بسیار مبهم و پیچیده است و هرکسی تفسیری از آن دارد.

همچنین اصطلاح مزبور در دوران معاصر، رواج بسیاری پیدا کرده و هیچ‌یک از واژگان سیاسی از نظر رواج و شهرت رسانه‌ای، این‌گونه نیست.

اگر کسی بخواهد تعریفی جامع برای ارباب ارائه دهد، به سختی می‌تواند از عهده این کار برآید، زیرا - چنانکه قبلاً بیان گردید- واژه مذکور بسیار مبهم و پیچیده است. یکی از قانون‌نویسان با توجه به دیدگاه و نظر دانشمندان علوم متفاوت، ۱۰۹ تعریف برای این اصطلاح آورده است.^(۱)

در هر حال، تعریف‌های موجود مفهوم و ماهیت ارباب را مشخص‌تر می‌سازد. همچنین از این طریق، اشتباه و نقصانی که در برخی تعاریف وجود دارد، روشن می‌گردد. وی سپس تعریف شورای فقه اسلامی را آورده که مفهوم ارباب را به روشنی و به طور کامل بیان کرده است.

أ- مجله آمریکایی در تعریف اصطلاح مذکور می‌آورد: ارباب یعنی ستم و خشونت با انگیزه سیاسی بر ضد افرادی که مخالف و متخاصم نیستند و این کار بوسیله گروه‌های ملی یا عواملی خائن صورت می‌گیرد.^(۲)

ب- در دانشنامه علمی ایالات متحده آمریکا چنین آمده است: «به کارگیری اسباب برای خشونت یا تهدید به قتل، سرقت و وقوع انفجار به منظور ترساندن و سرکوب مردم.

و در اغلب موارد، ترور به قصد برآورده‌ساختن اهداف معین سیاسی انجام می‌شود.^(۳)

ت- دانشنامه جهان عرب در تعریف ارباب و ترور می‌آورد: ارباب یعنی استفاده از خشونت و اجبار و تهدید به آن برای انتشار ترس و وحشت در میان مردم. تروریست‌ها دست به کشتار یا ربایش مردم می‌زنند، همان‌گونه که اقدام به انفجار بمب‌ها، ربودن هواپیماها، شعله‌ورکردن آتش و سایر جرایم خطرناک می‌کنند و بیشترشان به منظور حمایت و پشتیبانی اهداف سیاسی معینی مرتکب جرم می‌شوند.^(۴)

۱- نک: الإرهاب؛ دوافعه وعلاجه، محمد شويعر، ص ۱۰۱.

۲- نک: همان.

۳- نک: القطاع الخيري ودعاوي الإرهاب، محمد سلومي، ص ۱۰۹.

۴- همان، ص ۱۱۰.

قطعاً در پس این تعریف‌ها، تفکرات و اهداف خاصی وجود دارد.^(۱)

ث - ناگفته نماند که تعریف ارهاب و ترور از دیدگاه اسلام، اهمّیت فراوانی دارد، زیرا مفاهیم و تعاریف معاصر و جدید ارهاب، نوعی ستم و تهمت علیه اسلام و مسلمانان است.

می‌توان گفت که بهترین تعریف را شورای فقه اسلامی ارائه داده که می‌گوید: «ارهاب و ترور یعنی دشمنی و تجاوزی که افراد یا گروه‌ها یا دولت‌ها به منظور ستم بر خون، مال، عقل و آبروی انسان انجام می‌دهند.

تعریف مذکور این موارد را شامل می‌شود: انواع ترس، آزار، تهدید، قتل به ناحق، شورش، راهزنی، دزدی، انواع اجبار یا تهدیدی که به قصد جرم فردی یا گروهی صورت می‌گیرد و هدف از آن ایجاد ترس و وحشت در میان مردم و آزاررساندن و به خطرانداختن زندگی، آزادی و اموال آنان است. تمامی اینها فساد در زمین به شمار می‌روند، چنانکه الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ﴾ [القصص: ۷۷]

«و هرگز در زمین در پی فساد مباش.»

ارهاب و ترور یعنی تجاوز و ستم به ناحق. الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ

تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَنًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۳۳]

«بگو: [الله] فقط کارهای زشت را؛ چه آشکارا باشد و چه پنهان، و [نیز] گناه و سرکشی به ناحق را حرام کرده است. و اینکه چیزی را شریک الله متعال قرار دهید که الله دلیلی بر [حقانیت] آن نازل نکرده است، و چیزی را که نمی‌دانید به الله نسبت دهید [حرام نموده است].»^(۲)

گفتار دوم: دیدگاه اسلام درباره ترور

با توجه به تعاریف قبلی، می‌توان بخشی از دیدگاه اسلام در مورد ترور را این‌گونه بیان کرد:

۱- همان، صص ۱۱۰-۱۱۴.

۲- شورای فقه اسلامی این بیان و تعریف را پیش از حوادث ۱۱ سپتامبر؛ یعنی در تاریخ ۱۵/۱۰/۱۴۲۱ هـ. مطابق با ۱۰/۱۱/۲۰۰۱ م ارائه داد؛ نک: القطاع الخیری ودعاوی الإرهاب، ص ۱۱۴.

۱- حمایت از محدودهٔ اسلام و دفاع از آن، ترور نیست

محدودهٔ اسلام یعنی مرز شهرها و نواحی آن، چون محلّ سلطه و قلمرو دین اسلام به شمار می‌رود.

و دفاع از این قلمرو باعث حفاظت و نجات مسلمانان از تجاوز و ستم دشمنان می‌شود.

یکی از بزرگ‌ترین اهداف اسلام، این است که امت اسلامی دارای شکوه و محترم و از دیدگاه دیگران، قدرتمند و با مهابت و متانت باشند، زیرا این صفات باعث می‌شود که سایر ملّت‌ها با آنان درگیر نشوند و امنیتشان حفظ گردد.

الله تعالی می‌فرماید:

﴿لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ﴾ [الحشر: ۱۳]

«[ای مؤمنان!] همانا وحشت از شما در دل‌های آنان، بیشتر از [ترسشان از] الله است.»^(۱)

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ

وَعَدُوَّكُمْ وَعَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ﴾ [الأنفال: ۶۰]

«و آنچه از نیرو در توان دارید را برای [مقابله با] آنان آماده سازید، و [همچنین] از اسبان بسته [ای ورزیده، مهیا کنید] تا بوسیلهٔ آن، دشمن الله و دشمن خود را بترسانید، و [همچنین] دشمنان دیگری غیر از این افراد را که شما نمی‌شناسید و الله تعالی آنان را می‌شناسد [بترسانید].»

بنابراین آمادگی و قدرت و حمایت از امت اسلام، به معنای ترور نیست، و امتی که نتواند از خود دفاع کند و حقیقتی که دارای قدرت نباشد، هیچ خیر و فایده‌ای ندارد.

۲- دین اسلام از ترور و ارهابی که هدفش فساد در زمین باشد، به شدت نهی کرده است

اسلام مردم را از هر نوع فساد در هریک از امور خصوصی یا عمومی منع نموده؛ فرقی نمی‌کند که کم یا زیاد باشد.

دلایل فراوانی از قرآن و حدیث در این زمینه وجود دارد؛ از جمله اینکه الله ﷻ

می‌فرماید:

﴿وَمِنَ اللَّائِيں مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ ۗ وَهُوَ اللَّهُ الْخَصَامُ ﴿۲۰۴﴾ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ﴾ [البقرة: ۲۰۴-۲۰۵]

«و از میان مردم، کسی هست که گفتارش در [بارۀ] زندگی دنیا تو را شگفت زده می‌کند و الله را بر آنچه در دل خود دارد، گواه می‌گیرد، درحالی که او سرسخت‌ترین دشمنان است. وی هنگامی که روی بر می‌گرداند و می‌رود [و یا به ریاستی می‌رسد] به قصد فساد در زمین کوشش می‌کند و کشت و نسل را نابود می‌سازد، و الله متعال فساد و [تباہکاری] را دوست ندارد.»

علامه ابن عاشور رحمته الله در تبیین مفهوم فساد و عمومیت آن می‌گوید: «مراد از "حرث" در آیه مذکور، زراعت و نسل است و نسل یعنی بچه‌های حیوانات، که این واژه از "نسل الصوف نسولاً"؛ به معنای کنده‌شدن و افتادن ریشهٔ پشم، گرفته شده است. از دیدگاه من، تباہی حرث و نسل کنایه از آشفتگی و نابودی آنچه احوال مردم با آن سر و سامان می‌گیرد، است.»

آنان صاحب کشتزار و حیوانات بودند، اما مراد آیه فقط این دو مورد نیست، بلکه هدف از آن، نابودی و هلاکت پایه‌های زندگی مردم است و این عبارت به عنوان مثل استفاده می‌شود.^(۱)

وی در ادامه چنین می‌آورد: «به همین سبب، سوزاندن شهر و سرزمین و قطع درختان در زمان جنگ ممنوع شده است، مگر اینکه فرماندهٔ لشکر یقین کند که بقای اشیای مذکور باعث قدرت دشمن می‌شود و باعث می‌گردد که مدت نبرد و مبارزه به طول انجامد.»^(۲)

همچنین در جایی دیگر می‌گوید: «فسادکردن در زمین یعنی تبدیل اشیای مفید به اشیای مضر؛ مانند خیانت در خوردنی‌ها، و نیز نابودی اشیای مفید بوسیلهٔ سوزاندن و کشتن افراد بی‌گناه، و فساد در نظام و حکومت‌داری؛ همچون فتنه و ستم‌ها، و همچنین تلاش‌های فاسد؛ مانند انتشار نادانی و جهل، آموزش بی‌بندوباری و فحشا، تمجید و تحسین کفر و دشمنی با صالحان.»^(۳)

۱- تفسیر التحریر والتنوير، ج ۲، ص ۲۷۰.

۲- همان.

۳- همان، ج ۱، صص ۲۸۴-۲۸۵.

بنابراین اسلام از ترور، بیزار و بری است و با آن دشمن بوده و در برابر تمامی انواعش - چنانکه بیان شد - ایستادگی و مقاومت می‌نماید.

اگر فردی منسوب به اسلام دست به ترور زند یا مرتکب یکی از انواعش شود، پیامد و جرم این کار بر خودش و نه بر اسلام است، همان‌گونه که در مواضع بسیاری از این کتاب، به مطلب مزبور اشاره شد.

گفتار سوم: ردّ دسیسهٔ مخالفان مبنی بر نسبت دادن ترور به اسلام و مسلمانان

اگر مطالبی که در مباحث پیشین بیان شد، تو را شگفت‌زده نمود، بدان عجیب‌تر آن است که بسیاری از ستمکاران و منحرفان از عدالت و حقایق تاریخی، دین اسلام و پیامبر ﷺ را متهّم به سنگدلی، خشونت و زیاده‌روی و ترور و امثال آن می‌کنند!!! قطعاً این کارشان تهمت و افترا بوده و هدفشان بازداشتن مردم از پذیرش دین اسلام است.

واقعیت نشان می‌دهد که اسلام دین رحمت و نرمی و تسامح و مداراست. زمانی که مسلمانان بر دشمنانشان چیره و پیروز گشتند، با آنان چه کردند؟ آیا تکبر ورزیده و ستم نمودند؟ آیا آبرو و حرمتی باقی نگذاشتند و کهنسالان و زنان و کودکان را کشتند؟

پیامبر ﷺ هنگامی که بر دشمنان خویش غلبه نمودند، با آنان چگونه رفتار کردند؟ آن هم دشمنانی که رسول الله ﷺ را به شدت اذیت کردند! مگر آنان را نبخشیدند؟! و مگر با آزادی اسیران و دادن اموالشان، به دشمنان احسان نکردند؟!

مسلمانان پس از شکست کسری و قیصر، چه کردند؟! آیا خیانت نموده و نیرنگ زدند؟! آیا به زنان تعرض کردند؟! آیا به راهبان دیرنشین بدی نمودند؟! آیا در زمین فساد کردند؟! آیا خانه‌ها را تخریب و درختان را قطع نمودند؟!

صلاح الدین رحمته پس از پیروزی بر صلیبیانی که ضررهای بسیاری بر مسلمانان وارد ساختند، چه کرد و آنان را چگونه مجازات نمود؟ مگر فرمانده این لشکر را بخشید و او را درمان نکرد و آزادش نمود؟!

شرایط ذمی‌های ساکن در سرزمین مسلمانان در طول تاریخ تا به امروز چگونه بوده است؟ مگر برخوردار از امنیت و عدالت و احسان نیستند؟!

قطعاً مسلمانان بیشتر از هم‌کیشان و هم‌جنسان خودشان، به آنان نیکی و انعام کرده‌اند و عدالت را در حقشان رعایت نموده‌اند.

نمونه‌های بسیاری از این موارد زیبا و باارزش در تاریخ مسلمانان یافت می‌شود که تأثیر فراوانی در علاقه مردم به دین اسلام و پذیرش آن از روی میل و اطمینان داشته است.

آیا غیرمسلمانان هم چنین کاری می‌کنند؟! آیا غرب هم نمونه‌هایی از این قبیل دارد؟!

جواب همان چیزی است که می‌بینی و می‌شنوی؛ هیتلر و موسولینی و لنین و استالین و جنایتکاران صرب از کجا آمدند؟! مگر این خائنان و دیگر شیاطینی که میلیون‌ها انسان را کشتند و بر اثر جنایاتشان، مردم به مصیبت‌های بسیاری دچار شدند، از اروپا نبودند؟!

مگر این اشخاص از پیشگامان تمدن اروپا به شمار نمی‌روند؟! پس این وحشی‌گری‌های ظالمانه و بی‌رحمانه از کیست؟!

و افراطی‌های تروریست واقعی چه کسانی هستند؟

چه کسانی بمب‌های هسته‌ای، خوشه‌ای، اتمی، میکروبی و اسلحه کشتار جمعی را می‌سازند؟!

چه کسانی هوا را با انواع گاز و دود و آب‌ها را با انواع سموم و آفت‌کش‌ها آلوده می‌کنند؟!

چه افرادی ناعادلانه و بدون رعایت شروط و آداب خصومت و دشمنی، راه‌ها و شیوه‌های بدی را در پیش می‌گیرند؟!

چه کسانی زنان را عقیم و نازا نموده و ثروت و آزادی مردم را می‌دزدند؟! و چه اشخاصی ایدز را منتشر می‌کنند؟!

مگر غرب و پیروانش این امور را انجام نمی‌دهند؟!

چه کسانی از یهود که در اوج تسلط و ترور قرار دارد، حمایت می‌کنند؟!

در دادگاه‌های بازرسی چه می‌گذرد؟! و تو چه می‌دانی که دادگاه بازرسی چیست [و چقدر بد و ظالمانه است]؟!!

در برخی از زندان‌ها؛ همچون زندان ابوغریب و ... که انسان از گفتن آن‌ها شرم دارد، چه می‌گذرد؟!

این امور واقعیت دارد و بسیار روشن بوده و ترور و وحشی‌گری واقعی همین است.

گمان نشود که تمامی غیرمسلمانان ناعادل و ستمکارند، زیرا برخی از آنان عادل بوده و از ستم به دورند.

اما باید توجه نمود که جهاد مسلمانان برای مطالبه حق و شکست باطل و دفاع از دین و جان و سرزمینشان، ترور نیست، بلکه عین عدالت است.

رفتار اشتباه تعدادی از مسلمانان، در برابر وحشی‌گری‌های غرب بسیار اندک و ناچیز است و پیامد کارشان بر خود این افراد اندک و نه بر دین و مسلمانان بر می‌گردد و هرگز کردارشان تأیید نمی‌شود و بلکه مسلمانان چنین کارهایی را به شدت محکوم می‌کنند.^(۱)

برای انسان عاقل و منصف شایسته است که به دور از ستم و نیرنگ و با دیدی وسیع، به حقیقت امور بنگرد.

بنابراین اگر قرار باشد که انسان تعجب کند، باید از رفتار اروپایی‌ها و امریکایی‌ها تعجب نماید که آنان در اکتشافات خویش، به حقیقت دین اسلام و عظمت پیامبرش ﷺ پی نبردند، درحالی که این موارد از تمامی اکتشافاتشان مهم‌تر بوده و بهترین کمک و ضمانت برای رسیدن به سعادت واقعی است! آیا واقعا این افراد به حقیقت اسلام دست نیافته‌اند یا اینکه خودشان را به کوری زده و مردم را نیز از شناخت و پذیرش اسلام باز می‌دارند؟!

اگر مورد اول صحیح باشد، یک مصیبت است، ولی در صورتی که موضوع دوم حقیقت داشته باشد، مصیبت دوچندان می‌شود!

۱- نک: الطریق إلى الإسلام، صص ۹۵-۹۶؛ الرّحمة والعظمة في السّيرة النبویّة، صص ۶۶-۶۹.

فصل هشتم:

ادله‌ای در اثبات حقایق اسلام

مقدمه

بخش اول: اعجاز در قرآن کریم؛

بخش دوم: اعجاز در سنت نبوی؛

بخش سوم: اسلام در کتاب‌های پیشین؛

مقدمه

این فصل - یعنی ادله حقایق اسلام - در تمامی فصول و بخش‌ها و مباحث تحقیق پیش رو مورد بررسی قرار گرفته است، زیرا همه مطالب قبلی بیانگر حقایق دین اسلام است. سخن درباره ماهیت اسلام، منابع قانونگذاری، ارکان اسلام، ایمان و علم غیب، پیامبر اسلام ﷺ و گواهی افراد بانصاف به نفع دین و پیامبر اسلام، نظام سیاسی و اقتصادی و کیفری و اجتماعی و خانوادگی اسلام، دیدگاه دین درباره عقل، کار، صلح، سلامت عمومی، نظافت و ... دلایلی واضح بر حقیقت و عظمت اسلام بوده و نشان می‌دهد که این دین از جانب پروردگار حکیم و علیم آمده است، چون هریک از فصول این پژوهش و مباحث آن، دلایلی قاطع بر حقایق اسلام و صداقت پیامبر ﷺ است.

از این رو، مطالب فصل پیش رو تکمله و تأییدی بر مطالب و اشارات موجود در مباحث پیشین مبنی بر حقایق دین اسلام است.

در فصل حاضر، اعجاز قرآن و سنت نبوی و توصیف اسلام در کتاب‌های پیشین مورد بررسی قرار می‌گیرد. با استعانت از الله متعال و توکل بر او، اکنون این موارد بیان می‌گردد.

بخش اول: اعجاز در قرآن کریم

مبحث اول: اعجاز قرآن کریم؛

مبحث دوم: انواع اعجاز قرآنی؛

مبحث سوم: ویژگی‌های اسلوب اعجاز آور قرآن؛

مبحث اول:

اعجاز قرآن کریم

هر پیامبری معجزه‌ای دارد که دلیلی از ادله نبوت و رسالتش بوده و نشان می‌دهد که وی فرستاده‌ای از جانب الله ﷻ است، چون بدون معجزه، حجت الهی بر مخلوقات برای ایمان به پیامبرانش اثبات نمی‌گردد. هر اندازه هم که پیامبری دارای اخلاقی والا، همّتی عالی، استعدادی فراوان، ذهنی فعال و منزلت و مقامی رفیع و شریف در میان قومش باشد، بازهم دلیلی کافی بر رسالت وی از جانب الله متعال نیست. عقل در صورتی باور و یقین و اعتراف به رسالتش می‌کند که معجزاتی از جانب الله تعالی بر دستانش آشکار شود و فراتر از اسباب و مسببات هستی عمل کند، زیرا معجزه امری خارق العاده و خارج از اسباب معروف بوده و با نتایجی که بر پایه مقدمات مشخصی هستند، تفاوت دارد؛ به عنوان نمونه، آتش سوزاننده است، ولی بر سیدنا ابراهیم سرد و مایه سلامت می‌گشت. همان ذاتی که براساس قوانین معروف هستی، آتش را سوزان و شعله‌ور قرار داده، این آتش را سرد و سالم گرداند و معجزه و دلیلی بر نبوت ابراهیم السلام گشت.^(۱)

هدف از معجزه، ناتوان ساختن مردم به سبب طبیعت معجزه؛ یعنی فقط ناتوانی آنان در آوردن مثل معجزه نیست، بلکه هدف باور و ایمان مردم به صاحب معجزه است که یقین کنند وی فرستاده‌ای از جانب الله تعالی؛ آفریدگار این قوانین است. بر این اساس، الله تعالی هر پیامبری را به سوی قومش فرستاد و معجزاتی را بر دستان وی جاری ساخت تا هر نوع شبهه و ابهامی برطرف شود و قومش باور کنند که وی فرستاده‌ای از سوی الله ﷻ است و به دروغ ادعا نمی‌کند. به همین سبب، معجزات هر پیامبر و رسولی برخاسته از محیط خودش و متناسب با شرایط قومش و فن و هنرشان بوده تا تأثیر بیشتری بر ایمان آنان و اقامه دلیل بر صداقت رسولشان داشته باشد، زیرا در غیر این صورت، توصیف به سحر و خیال و کاری محال می‌گردد و هدف

۱- نک: إعجاز القرآن، باقلانی، صص ۳۲۱-۳۲۳؛ البیان فی علوم القرآن، ص ۹.

از معجزه زمانی برآورده می‌شود که تحدی و هم‌اوردطلبی بوسیله آن صورت گیرد و تحدی هنگامی محقق می‌گردد که مردم نسبت به کار مطلوب و مورد تحدی شناخت داشته باشند.

کسی که آیات قرآن را بررسی نماید و به آیاتی که از معجزات سخن گفته‌اند، دقت کند، تمامی مطالبی که بیان شد را به طور آشکار خواهد یافت.^(۱)

مثلا معجزه موسی علیه السلام که بوسیله عصایش محقق می‌شد، متناسب با شرایط قومی بود که در سحر و ساحری ماهر و برتر از دیگران بودند.

آیاتی از قرآن که درباره فرعون و فراخواندن ساحران در آن زمان است، نشان می‌دهد قوم موسی علیه السلام در زمینه سحر و ساحری استاد و ماهر بودند، چنانکه الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ أَتُؤْتُونِي بِكُلِّ سَحْرِ عَلِيمٍ﴾ [یونس: ۷۹]

«و فرعون گفت: تمام جادوگران [ماهر و] دانا را نزد من بیاورید.»

﴿وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿۳۱﴾ يَا تُؤَكُّ بِكُلِّ سَحْرِ عَلِيمٍ﴾ [الأعراف: ۱۱۱-۱۱۲]

«و جمع آوری کنندگان را به [همه] شهرها بفرست تا همه ساحران دانا [و ماهر] را به نزد تو بیاورند.»

﴿وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿۳۶﴾ يَا تُؤَكُّ بِكُلِّ سَحَارٍ عَلِيمٍ﴾ [الشعراء: ۳۶-۳۷]

«و جمع آوری کنندگان را در [همه] شهرها بفرست تا هر جادوگر ماهر [و] دانایی را نزد تو آورند.»

﴿وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ﴾ [الأعراف: ۱۱۳]

«و ساحران نزد فرعون آمدند، گفتند: آیا اگر ما پیروز شدیم، پاداشی برای ما خواهد بود؟»
معجزه عیسی علیه السلام نیز این‌گونه بود؛ از آنجا که قومش در حوزه پزشکی آگاه و زبردست بودند، الله متعال معجزه وی را از این نوع گرداند و کاری کرد که مردگان قبل یا بعد از دفنشان، توسط سیدنا عیسی زنده می‌شدند و نیز مسح دستانش سبب می‌گردید که افراد نابینا و ابرص [مبتلا به پستی] شفا یابند.

از میان مردم، کسانی که آگاهی به پزشکی و علومش داشته باشند، از همه بیشتر این نوع معجزه را درک می‌کنند و آنان داناترین و تواناترین مردم بر تشخیص زنده‌شدن

واقعی و ادّعایی و درک تفاوت میان زندگی واقعی پس از مرگی حتمی و نوعی بیهوشی بر اثر درد بیماری و به هوش آمدن پس از آن هستند.

معجزه پیامبر ﷺ نیز چنین بود؛ الله متعال محمد ﷺ را در میان قومی فرستاد که سخنوری تمام داشته‌شان بود و صاحبان فصاحت و بلاغت و بیان بودند. اشعار استوار و فصیح و خطبه‌های بلیغ و حکمت‌های رایج بیشتر از سحر و جادو بر آنان تأثیر می‌گذاشت.

قصیده روان و بلیغ را بسیار دوست داشتند و آن را گرامی داشته و جزء معلقات به شمار می‌رفت.

در بازارهایشان، آنچه داشتند را ارائه می‌دادند و اشعارشان را در میان خود ردّ و بدل می‌کردند.

معجزه پیامبر ﷺ نیز از همین نوع بود و با آنچه نسبت به آن شناخت داشتند و برایشان روشن و مرسوم بود، مورد هم‌وردطلبی قرار گرفتند و قرآن کریم معجزه بزرگی شد که الله تعالی بوسیله آن با همه مردم تحدی نمود و فقط انسان‌های ستیزه‌جو و سرکش با این حجّت بالغه الهی مخالفت کردند.^(۱)

باقلانی رحمته عنوان یکی از فصول کتاب «اعجاز القرآن» را این‌گونه بیان می‌کند: «فصل اول: قرآن کریم؛ معجزه پیامبر ﷺ».

وی در این فصل می‌گوید: «در حوزه شناخت اعجاز قرآن، باید توجه داشت که نبوت پیامبرمان؛ محمد ﷺ بر پایه این معجزه است، هرچند با معجزه‌های دیگری نیز تأیید شده‌اند، اما آن معجزات در اوقاتی خاص و شرایطی ویژه و بر افرادی خاص ارائه شده است.»

وی در ادامه می‌گوید: «دلالت قرآن کریم معجزه‌ای عمومی برای انس و جن بوده و برای همیشه باقی است و از ابتدای نزول تا روز قیامت، به یک اندازه دلیلی بر حَقانیت [اسلام و نبوت پیامبر ﷺ] است و هم‌وردطلبی می‌کند.»^(۲)

۱- نک: البیان فی علوم القرآن، صص ۹- ۱۱؛ اعجاز القرآن، باقلانی، صص ۲۸- ۳۶.

۲- اعجاز القرآن، باقلانی، صص ۲۷- ۲۸؛ نک: تفسیر التحریر والتنویر، ج ۱، صص ۱۱۲ و ۱۱۹- ۱۲۰.

مبحث دوم: انواع اعجاز قرآنی

بدون تردید قرآن کریم اعجاز‌آور و معجزه است و برخی از پژوهشگران معتقدند که اعجاز این کتاب آسمانی عام و فراگیر بوده و از این انواع نام می‌برند: اعجاز بیانی، اعجاز علمی - تجربی، اعجاز تشریحی و اعجاز غیبی؛ مشهورترین انواع اعجاز قرآنی از دیدگاه محققان، همین موارد است.

آنان آیه زیر را دلیل می‌آورند:

﴿مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۳۸]

«ما در کتاب [لوح محفوظ] هیچ چیز را فرو گذار نکردیم.»

قطعا قرآن کریم در بسیاری از حوزه‌های پیشرفت انسان، مطالبی بیان نموده و مفسران با دلیل و مدرک، این معانی و مفاهیم را آشکار ساخته‌اند و مطابقت و تناسب آن‌ها با واقعیت و نیز همخوانی آیات قرآن با مفاهیم علمی را روشن و بیان کرده‌اند. اما برترین و مهم‌ترین نوع اعجاز، همان است که قرآن کریم بوسیله آن با قوم عرب تحدی نمود؛ یعنی بلاغت قرآن و زیبایی بیانش. بنابراین تحدی بزرگ با لفظ و نظم این کتاب آسمانی صورت گرفت.^(۱)

الله ﷻ در توصیف قرآن و اعجاز آن می‌فرماید:

﴿قُلْ لِّئِنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْحِجْنُ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ

وَلَوْ كَانَتْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾ [الإسراء: ۸۸]

«[ای پیامبر ﷺ!] بگو: اگر انس و جن [همگی] جمع شوند بر آنکه همانند این قرآن را بیاورند، [هرگز] همانند آن را نخواهند آورد، هرچند برخی از آنان یاور برخی [دیگر] باشند.»

محمد رشید رضا رحمته الله درباره اعجاز قرآن کریم چنین می‌گوید: «قرآن کریم کلام اعجاز‌آور الهی برای مخلوقات از لحاظ اسلوب و نظم، علوم و احکام و تأثیر هدایتش و کشف و روشن‌سازی امور غیب گذشته و آینده است و هریک از این انواع اعجاز، بخش‌هایی دارد و هر بخشی تقسیم به شاخه‌هایی می‌شود که مرتبط به اصولی است.

۱- نک: اعجاز القرآن، باقلانی، ص ۴۳؛ البیان فی علوم القرآن، ص ۱۳-۱۴؛ مباحث فی إعجاز

القرآن، مصطفی مسلم، ص ۹۲.

بدون تردید محمد ﷺ؛ پیامبر عربی و امی بوسیلهٔ اعجاز قرآن، با تمامی عرب تحدی نمود و از جانب پروردگارش خبر قطعی داد که آنان نخواهند توانست یک سوره همچون قرآن بیاورند و با وجود حرص فراوان سخنوران نشان بر باطل ساختن و ردّ دعوت پیامبر ﷺ و ریشه‌کن نمودن درخت اسلام، ناتوانی آنان به اثبات رسید. مسلمانان این تحدی را به سایر ملت‌ها انتقال دادند و آنان هم نتوانستند مانند قرآن بیاورند.^(۱)

او در توضیح شکوه و عظمت قرآن و بخشی از اسرار اعجازش می‌آورد: «قرآن از لحاظ بیان و هدایت، همچون روح در بدن و جوهر مادّه و نیروی جاذبه در هستی است که این موارد با نشانه‌ها و آثارشان شناخته و دانسته می‌شوند و انسان‌های آگاه نمی‌توانند حقیقت و ماهیت آن‌ها را بیان کنند، امّا به لذّت معنوی و روانی آن‌ها نیاز مبرمی دارند.

همچنین به فهم و لذّت آنچه از دلایل ناتوانی عالمان و سخنوران در آوردن سوره‌ای مانند سوره‌های قرآن از نظر هدایت و بیان زیبا، دانسته شده است، نیاز شدیدی دارند. در این موارد لذت‌هایی عقلی و روحی و روانی و آرامشی فکری و باطنی وجود دارد که شبهه‌های ملحدان در برابر آن، کم‌رنگ و بی‌فروغ می‌شوند و شک و شبهه بی‌دینان و افراد بدگمان و شبهه‌افکن، از این طریق شکست می‌خورد.^(۲) بنابراین روشن گشت که آیات قرآن که با انس و جن هم‌اوردطلبی نمود - هنوز هم - از آنان می‌خواهد که مانند نظم و بیان قرآن بیاورند.

مردم در گذشته و حال، از آوردن چنین کلامی ناتوان مانده‌اند. از آنجا که نمی‌توانند همچون قرآن بیاورند، ثابت می‌گردد که این کتاب، سخن بشر یا سخن محمد ﷺ نیست، چون ایشان یکی از افراد بشر بودند و در نتیجه، قرآن کریم کلام پروردگار بشر است.

۱- بخشی از مقدمهٔ شیخ محمد رشید رضا بر کتاب إعجاز القرآن والبلاغة النبویة از رافعی، صص

۱۷-۱۸.

۲- همان، صص ۱۹-۲۰.

باقلائی در توضیح ناتوانی قوم عرب از آوردن مثل قرآن می‌گوید: «دلیل اینکه آنان نمی‌توانستند مانند قرآن بیاورند، این بود که با این افراد تحدی نمود و حتی درخواستش را طولانی کرد و آن را نشانهٔ صداقت و نبوت پیامبر ﷺ گرداند.» وی در ادامه چنین می‌آورد: «اگر آنان توان تکذیبش را داشتند، قطعاً این کار را انجام می‌دادند و با کاری آسان از طریق زبان و سخنشان، خود و خویشاوندان و اموالشان را این مخمصه نجات می‌دادند.

و در این صورت، نیازی به جنگ و ستیزه و جدال فراوان و رفتن از وطن و تسلیم زن و فرزند به عنوان اسیر نداشتند. بنابراین از آنجا که در این زمینه هیچ مخالفتی نکردند و چیزی ارائه ندادند، ناتوانی آنان به اثبات می‌رسد.»^(۱)

علاوه بر این، احادیث فراوانی از پیامبر ﷺ روایت شده که بلاغت بسیاری داشته و سخن سایر انسان‌ها به این درجه نمی‌رسد، اما بازهم بلاغت احادیث رسول الله ﷺ با بلاغت قرآن قابل مقایسه نیست.^(۲)

در نتیجه، اعجاز اصلی و مهم قرآن، مربوط به لفظ و بلاغت نظم‌ش است.^(۳) در مبحث پیش رو، موضوع مزبور بیان می‌گردد.

۱- إعجاز القرآن، ص ۴۳.

۲- نک: البیان فی علوم القرآن، ص ۱۴.

۳- نک: إعجاز القرآن، صص ۵۸-۵۹.

مبحث سوم:

ویژگی‌های اسلوب اعجاز‌آور قرآنی

بلاغت سخن

بدون تردید اسلوب قرآن کریم دارای ویژگی‌های مهم و اعجاز‌آوری از لحاظ بلاغت و بیان جذاب خود است.

بلاغت سخن یعنی اینکه یک سخن دارای الفاظی فصیح و نظم‌محکم و استوار باشد و دلالتی منظم و کافی بر معنا کند.

فصاحت الفاظ

یعنی تلفظ و جریان کلمات بر زبان و شنیدن آن‌ها با گوش آسان و سبک باشد و برای ذوق و سلیقه انسان آشنا و مورد پسند بوده و علاوه بر این، متناسب با شیوه سخن قوم عرب یا براساس زبان آنان باشد.

استواری نظم

هر کلمه‌ای در محل مناسب خود به کار رود و این کلمات متناسب به درستی با یکدیگر ترکیب شوند، به گونه‌ای که نتوانی بر روی یک واژه دست بگذاری و بگویی: ای کاش این کلمه بر فلان واژه مقدم یا مؤخر از آن می‌بود!

نظم دلالت

یعنی همین که واژه‌ای به گوش انسان رسد، معنایش به دل و فکر انسان خطور کند.

رسیدن فوری یا تاخیری معنا به قلب، بستگی به هوش و فهم شنونده و نیز ظهور و شهرت و دقت و غرابت معنا دارد.

نظم و استواری دلالت سخن، با بیان معانی به شیوه‌هایی که ماندگارتر و دلچسب‌تر است، صورت می‌گیرد؛ همچون تشبیه، ضرب‌المثل، انواع استعاره و کنایه‌ها با قرائنی که هدف متکلم را به فهم شنوندگان نزدیک می‌سازد.

دلالت کافی بر معنا

یعنی اینکه لفظ و عبارت، معانی مورد نظر متکلم را کاملاً به مخاطبان انتقال دهد، به گونه‌ای که کلمات و اسلوب عبارت همچون آینه‌ای صاف باشد و تمامی معانی را به تو نشان دهد و هیچ چیزی را از ذهن و فکر پنهان نکند.

هدف از معانی کامل یک عبارت، معانی مورد نظر انسان سخنور علاوه بر معانی اصلی مد نظر هر متکلمی است. این معانی در علم بیان با عنوان «مستتبعات التراکیب» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نویسندگان و شاعران بلیغ در این موارد که مربوط به بیان زیبا و جذاب است، رقابت می‌کنند و بر این اساس، رتبه‌بندی می‌شوند؛ برخی از سخن‌ها در پایین‌ترین درجه و برخی در بالاترین رتبه قرار می‌گیرند. همواره به این درجات متفاوت می‌نگری تا به سخنی می‌رسی که فصاحت کلمات و استواری نظم و استحکام دلالت و معانی زیبا و کاملش تو را شگفت‌زده می‌کند!^(۱)

ویژگی‌های بلاغت و بیان زیبای قرآن

پس از آوردن مقدمه‌ای درباره مفهوم بلاغت و بیان زیبا و جذاب، بخشی از ویژگی‌های بلاغت قرآنی و بیان جذاب و اعجاز‌آور آن مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱- فصاحت مفردات قرآن

تمامی کلمات این کتاب جاوید متناسب بوده و در محل خود قرار گرفته و کاملاً برای گوش، آشنا و روان است.

۲- استواری نظم قرآن

کتاب آسمانی مسلمانان از این لحاظ، در اوج قرار دارد و به نهایت رسیده است. هیچ فرد آگاه به قوانین و شروط سخنوری و آشنا به سخن بلیغان، نمی‌تواند به عبارتی از جملات قرآن اشاره نماید و بگوید که ای کاش در این محل قرار نمی‌گرفت، یا اینکه به واژه‌های اشاره نماید و بگوید: اگر فلان کلمه جایگزین واژه مذکور شود، این جمله منسجم‌تر و زیباتر می‌شود.^(۲)

۱- نک: إعجاز القرآن، صص ۵۰-۵۱ و ۶۵؛ بلاغة القرآن، محمد خضر حسین، صص ۷-۸.

۲- نک: همان، صص ۲۶۰-۲۶۵؛ همان، ص ۹۸.

۳- استحکام دلالت واژگان و عبارات قرآن و حاضرساختن معانی در ذهن در این کتاب، تشبیهاتی جذاب، مثل‌هایی زیبا، استعاراتی شگفت‌انگیز و نو، مجازهایی لطیف، کنایه‌هایی بی‌نظیر و تعریض و اشاراتی متناسب با موقعیت می‌بینی که از سخن صریح نیز زیباتر و جذاب‌ترند.

۴- رساندن معانی کامل

که با توجه به موقعیت، به طور صریح یا با اشاره بیان گشته‌اند. به آیه‌ای نگاه می‌کنی و معنای اصلی آن را به دقت بررسی می‌نمایی و درحالی این آیه را تمام می‌کنی که فواید بسیاری را به دست آورده‌ای؛ مثلاً حکمی را صادر نموده، دلیلی بیان کرده، موعظه و پندی ارائه داده یا حکمتی را روشن ساخته و امثال این موارد که بوسیله آن‌ها، راه هدایت آشکار می‌گردد و امور زندگی سامان می‌گیرد و افراد به بالاترین مراتب رستگاری در دنیا و آخرت می‌رسند.

۵- تناسب زیبایی بیان قرآن بدون هیچ نوع اختلاف و تناقض

فرد سخنوری را می‌بینی که سخنانی زیبا ارائه می‌دهد و معانی جذابی بیان می‌کند، اما وقتی سخنش طولانی شود و موارد متعددی را بر زبان آورد، تفاوت آشکاری در شیوایی و فصاحت سخنانش دیده می‌شود، به گونه‌ای که می‌توانی ضعف و سستی عبارتش را بیان نمایی و با نقدی صحیح، اشتباهات بیشتری را از جملات پایانی وی بیرون آوری.

اما قرآن کریم با وجود طولانی بودن زمان نزول و فراوانی سوره‌هایش، بازهم تمامی واژگان و عباراتش، زیبا و متناسب بیان شده است، چنانکه الله ﷻ می‌فرماید:

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا﴾ [الزمر: ۲۳]

«الله تعالی بهترین سخن را نازل کرده است؛ کتابی که [آیاتش] متشابه [همانند یکدیگر] است.»

همچنین می‌فرماید:

﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۸۲]

«و اگر از سوی غیر الله بود، قطعاً اختلاف بسیاری در آن می‌یافتند.»

انسان بلیغ فنون متعددی از کلام را بررسی می‌نماید و در برخی از آن‌ها متبحر می‌گردد، اما در برخی دیگر ضعیف است.

ولی قرآن کریم در فنون بسیاری؛ مانند موعظه، اقامه دلیل، تشریح احکام، وصف، وعد و وعید، قصص، انذار و سایر مواردی که مربوط به هدایت عمومی است، وارد شده و تمامی این امور را با الفاظی زیبا و اسالیبی بدیع بیان نموده است.^(۱)

۶- بیان سخن به اندازه نیاز و حقیقت

مشخص است که قرآن کریم حقایقی را بیان نموده و از این طریق، شریعتی گسترده را تاسیس کرده است. قرآن در این زمینه همچون شیوه سخنوران را در آوردن مدح، رثا، تبریک، غزل و توصیف صحنه‌ها و ... را پیش نگرفته است؛ شیوه کسانی که مهار افکارشان را رها نموده و به خیال‌پردازی پرداخته و در این زمینه، بسیار زیاده‌روی کرده‌اند.

قرآن کریم معانی و مفاهیمی که مقتضی صداقت در گفتار و بیان سخن به اندازه لازم و واقعیت است را نقل می‌کند و می‌بینی که کاملاً برخوردار از فصاحت و بلاغت است.^(۲)

۷- خالی بودن قرآن از ظاهرسازی و تکلف

در شعر، خطبه و یا نامه برخی از سخنوران، نوعی تکلف و ظاهرسازی یافت می‌شود و برخی سخنانشان خوب، برخی متوسط و برخی بی‌ارزش است و تکلف در آن‌ها احساس می‌گردد.

چنین ویژگی و صفتی بر سخن منظوم و منثور آنان برای بیان معنا با کلامی موزون یا غیرموزون دیده می‌شود.

اما قرآن کریم در اوج زیبایی بیان قرار دارد و فرد آگاه به بلاغت و ناقد در این زمینه، نمی‌تواند واژه‌ای بی‌ارزش و غیربلیغ پیدا کند، بلکه روح بلاغت در تمامی آیات و سوره‌هایش احساس می‌شود و هرگز متکلفانه نیست؛ فرقی نمی‌کند که در ترسیم و بیان معانی یا نظم و ترتیب الفاظ و عبارات باشد.^(۳)

۱- نک: إعجاز القرآن، صص ۶۶- ۷۰ و ۲۶۵؛ بلاغة القرآن، صص ۹- ۱۰.

۲- نک: همان، ص ۷۶؛ همان، ص ۱۰.

۳- نک: بلاغة القرآن، ص ۱۱؛ تفسیر التّحریر والتّنویر، ج ۱، صص ۶۴- ۶۵.

۸- تکرار قصه‌ها با بهترین نوع بیان

یکی دیگر از مظاهر و نشانه‌های بلاغت قرآن، بیان قصه‌ها به بهترین شکل ممکن و آوردن آن‌ها در سوره‌های متفاوت براساس اقتضای حال و مقام است، به گونه‌ای که اگر حکایت و نقل آن‌ها در مواضع متعدّد مقایسه شود، در درجه و مرتبه واحدی از بلاغت قرار دارند و باهم یکسانند.

ولی انسان بلیغ گاهی اوقات داستانی را با عباراتی جذاب و زیبا نقل می‌کند و سپس در جایی دیگر، آن را با الفاظ و اسلوبی پایین‌تر و بی‌ارزش بیان می‌نماید.^(۱)

۹- استفاده قرآن از روش تقسیم و بخش‌بخش کردن

شیوه‌ای جدید در زبان عربی که در فصل‌فصل کردن و دسته‌دسته‌نمودن مطالب کاربرد دارد.^(۲)

برخی از شاخصه‌های اعجاز بیانی قرآن کریم ارائه گردید.

۱- نک: إعجاز القرآن، صص ۸۲-۸۳؛ بلاغة القرآن، صص ۱۰-۱۱.

۲- نک: تفسیر التّحریر والتّنویر، ج ۱، ص ۱۲۰.

مبحث چهارم:

اعجاز علمی - تجربی

مراد از این نوع اعجاز قرآنی، آیاتی است که درباره قوانین الهی در هستی و نظام آن و انواع عنایت و توجه الله متعال نسبت به مخلوقات بیان شده است.

این نوع اعجاز، زمینه و میدان وسیعی برای دقت و تفکر بوده و آیات بسیاری از قرآن کریم در این باره نازل شده و جزئیات و شیوه رسیدن به حقایق را بیان کرده است.

برخی از پژوهشگران معتقدند تعداد آیاتی که در مورد آفاق و انفس نازل شده، بیش از ۹۰۰ آیه می‌شود که در سرتاسر قرآن آمده است.^(۱)

این نوع اعجاز نیاز به دقت و پایبندی به منهج و شیوه قرآن و دوری از تفسیر و تاویل نادرست دارد.

اگر موارد فوق رعایت شود، یکی از بهترین روش‌ها و اسباب برای اقامه دلیل و اثبات صحت رسالت و صداقت پیامبر ﷺ است. الله تعالی می‌فرماید:

﴿سَرَّيْهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ [فصلت: ۵۳]

«به زودی نشانه‌های خود را در آفاق و در نفس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برایشان روشن گردد که او حق است.»

بدون تردید هدف بزرگ و اصلی قرآن کریم، نشان دادن راه هدایت به مردم و فراخواندن آنان به این راه است:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾ [الإسراء: ۹]

«بدون تردید این قرآن، به راهی که آن استوارترین راه‌هاست، هدایت می‌کند، و به مؤمنانی که کارهای شایسته انجام می‌دهند، بشارت می‌دهد که برایشان پاداش بزرگی است.»

این ارشادات و دعوت به راه درست، با شیوه‌های متنوعی بیان شده است؛ همچون مورد خطاب قرار دادن فطرت بشری، استدلال به حقیقت اشیا محسوس، مجادله و

۱- نک: تفسیر التحرير والتنوير، ج ۳، ص ۱۵۹؛ القرآن والعلوم، جمال الدین فندی؛ مباحث في إعجاز القرآن، مصطفى مسلم، صص ۱۳۱-۲۰۳.

مناظرهٔ عقلی، یادآوری عاقبت امت‌های پیشین و توجه به حقیقت و نتیجهٔ کوتاهی بشر.

از آنجا که مخاطب قرآن کریم، تمامی مردم با وجود تفاوت از لحاظ طبقه و گروه و سطح فکری و فرهنگی بوده‌اند، دلایل و امثالی در این کتاب آسمانی بیان شده که شامل تمامی اقشار جامعه در دوران‌ها و محیط‌های مختلف می‌شود، چون انسان‌ها محکوم به فطرت و عقل و تجربه‌اند و این موارد در دایرهٔ اشیای محدود و ممکن روی می‌دهد و به همین سبب، پایه‌های اساسی و عام خطاب‌های قرآنی شامل افراد زمان نزول وحی و تمامی مردم تا روز قیامت می‌شود:

﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾ [الکھف: ۵۴]

«و به راستی در این قرآن، هر گونه مثلاً برای مردم بیان کرده‌ایم، ولی انسان بیش از هر چیز به مجادله می‌پردازد.»

اگر هدف و منهج قرآن را در خطاب بفهمیم، می‌دانیم که ورود و بیان آیات مربوط به جهان هستی؛ آن‌هایی که دربارهٔ آفاق یا انفس هستند، موضوعی بدیهی و بسیار روشن است، زیرا گروه‌های زیادی از مکلفان و مخاطبان قرآن، تمامی تلاششان را دربارهٔ این نوع از مخلوقات الهی به کار برده‌اند.

باید که بر این افراد اقامهٔ دلیل شود و بیان گردد که قرآن، کلام نازل شدهٔ الهی بر محمد ﷺ است تا مؤمنان را بشارت داده و افراد لجوج و سرکش را بیم دهند.^(۱)

مشکل است که این گروه‌ها زیبایی بیان و فصاحت و بلاغت قرآنی را درک کنند تا اعتراف نمایند که کلام اعجاز‌آور الهی است!

اما می‌دانند که امکان ندارد انسان به خودی خود این معارف انسانی و حقایق هستی را درک کند، چون بسیاری از آن‌ها در دوران اخیر و پس از پیشرفت انسان‌ها در علوم تجربی و اختراع وسایلی که قبلاً وجود نداشته، کشف شده‌اند.

۱- نک: مباحث فی إعجاز القرآن، ص ۱۳۱؛ تفسیر التحریر والتنویر، ج ۱، صص ۹۳-۹۴ و ۱۰۱-۱۰۲.

بنابراین قطعاً بیان این حقایق مهم و دقیق بر زبان مردی که هیچ شناختی نسبت به علوم تجربی نداشته، نشان می‌دهد که آن‌ها را از ذات آگاه به اسرار آسمان‌ها و زمین گرفته است:

﴿قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [الفرقان: ۶]

«[ای پیامبر ﷺ!] بگو: ذاتی آن را نازل کرده که راز [نہان] آسمان‌ها و زمین را می‌داند. همانا او آمرزندهٔ مهربان است.»^(۱)

در لابلای مطالب مبحث حاضر، اشاره‌های بسیاری به این نوع شد و نیازی به آوردن نمونه‌های فراوان نیست.

می‌توان گفت مهم‌ترین آیات نازل شده در این باره، آیاتی است که دربارهٔ نفس بشری و آفرینش و سرشت و حالات وی بیان شده است.

همچنین آیاتی که دربارهٔ آسمان و زمین، خورشید و ماه، شب و روز، کوه و دریا، پدیده‌های جوّی؛ مانند باده‌ها، ابرها، باران و رعد و برق آمده است.

و نیز آیاتی که دربارهٔ انسان سخن می‌گوید؛ انسانی که بیشترین فایده را از موارد فوق می‌برد.

همچنین آیاتی که در مورد رحم و پیدایش جنین بیان شده و سایر مواردی که بیان آن‌ها در این مبحث نمی‌گنجد.^(۲)

شیوهٔ دلالت اعجاز علمی - تجربی قرآن بر الهی بودن خاستگاهش را این‌گونه می‌شود بیان کرد: اشارات فراوانی که در این زمینه بیان شده، به حدّی است که نسل‌های زیادی از عالمان نمی‌توانند از تمامی آن‌ها آگاه شوند هرچند وسایل و امکانات و تلاش‌های فراوانی را به کار گیرند. این موضوع از لحاظ زمانی آن قدر طولانی است که مربوط به اصل هستی با تمامی کهکشان‌ها و آسمان‌ها و ستارگان و سیارگانش می‌شود.

و از لحاظ شمول، شامل نظام‌های مرئی و غیرمرئی موجودات زنده و جمادات؛ همچون باده‌ها، ابرها، دریاها، گیاهان، حیوانات و انسان می‌شود.

۱- نک: تفسیر التّحریر والتّنویر، ج ۱، صص ۱۲۶-۱۲۷؛ مباحث فی إعجاز القرآن، صص ۱۳۱-۱۳۲.

۲- نک: همان، ج ۳، صص ۳۴۸ و ۴۳۸؛ همان، صص ۱۳۹-۲۰۳.

این اشارات و ارشادات آن قدر دقیقند که جدیدترین و پیشرفته‌ترین وسایل و آزمایشگاه‌های علمی نتوانسته‌اند به آن‌ها پی ببرند و دانش تجربی معاصر در برابرش، مات و مبهوت مانده است.

بدون تردید بیان حقایق مذکور توسط قرآن کریم با این شمول و گستردگی و با این دقت، هر انسان منصفی را قانع می‌سازد که یقین کند قرآن از جانب الله عزیز و حکیم که بر هر چیزی احاطه دارد، نازل شده است.

در حالی که تمامی بشر از فهم و درک این حقایق و رسیدن به ماهیت و اسرار آن‌ها ناتوانند، آیا عاقلانه است که بگوییم قرآن را مردی امی که در میان محیطی امی رشد و زندگی نموده و تاریخ هیچ نوع پیشرفتی را از پیشینیان وی در زمینه علوم هستی و نفس بشری به ثبت نرسانده، ساخته شده است؟!

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ أُفْتَرْتَهُ وَآعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا ۝ وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ أَكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ۝ قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [الفرقان: ۴-۶]

«و کسانی که کافر شدند، گفتند: این [قرآن] فقط دروغی است که [خود] بافته است و گروهی دیگر او را بر این [کار] یاری داده‌اند! قطعاً آنان [با این سخنان] ستم و دروغ بزرگی را مرتکب شده‌اند. و گفتند: [این همان] افسانه‌های پیشینیان است که آن را رونویسی کرده و هر صبح و شام بر وی املا می‌شود. [ای پیامبر ﷺ!] بگو: ذاتی آن را نازل کرده که راز [نہان] آسمان‌ها و زمین را می‌داند. بدون تردید او آمرزندهٔ مهربان است.»^(۱)

بخشی از مطالب مربوط به اعجاز علمی - تجربی قرآن کریم بیان گردید.

مبحث پنجم: اعجاز تشریحی

سخن از اعجاز تشریحی قرآن به معنای بیان نظام جاوید هستی و موجودات است. ذاتی که این جهان را از نیستی به وجود آورد و مخلوقات بیشماری را در آن قرار داد و انسان را بهترین مخلوقات گردانید، برای این مخلوق برتر، قانونی در زندگی تعیین کرد تا رفتارش را در دنیا سامان دهد و رابطه‌ی وی با پروردگارش را منظم کند. همچنین الله تعالی بر حسب رفتار آدمی و اجرای این قانون مهم الهی، نتایجی دنیوی و اخروی را مقرر ساخته، به گونه‌ای که انسان در دنیا به آرامش و عزت رسد و احساس سربلندی کند و حکمت الهی و فلسفه آفرینش و برتری خویش بر سایر مخلوقات را بداند.

الله ﷻ در ادامه سعادت دنیوی، رستگاری در آخرت را نیز برای انسان ضمانت کرده است:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [الأعراف: ۳۲]

«بگو: چه کسی لباس [و زینت‌هایی] را که الله برای بندگانش پدید آورده و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟! بگو: این [چیزها] در زندگی دنیا، برای کسانی است که ایمان آورده‌اند، [اگر چه کافران نیز از آنها بهره‌مند می‌شوند، اما] روز قیامت خاص [برای مومنان] خواهد بود.»

قرآن کریم مشتمل بر نظام‌های مورد نیاز بشر در زندگی روزمره است و در تمامی جنبه‌های زندگی، دیدگاهی ویژه و حکمی مستقل صادر نموده و از مجموع این نظام‌ها، قانونی کامل برای تمامی جوانب زندگی وجود دارد. الله متعال فرمود:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]

«امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را [به عنوان] دین برایتان برگزیدم.»^(۱)

در صورت اجرای این قانون کامل بر مردم، امتی به کمال رسیده و متمایز از سایر ملّت‌ها از نظر محاسن و رفتار شکل می‌گیرد:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]

«شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید؛ امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر می‌نمائید و به الله ایمان دارید.»

جنبه تشریحی و اخلاقی آیات قرآن نشان می‌دهد که قرآن از جانب الله بوده و هرگز ساخته بشر نیست.

پایه‌های اخلاقی و قوانین عالی و والای تشریحی در قرآن کریم، خارج از توان و دقت و علم بشر است.

تاریخ بشری نشان می‌دهد که هرگز اندیشمند یا فیلسوف یا مصلحی اجتماعی نیامده که بتواند نظام و قانونی کامل برای روابط داخلی و خارجی یک دولت تعیین کند.

بسا حکیم و دانشمندی که به دنبال این خواسته بوده، اما نظریاتی ناقص ارائه داده و سخنانی متناقض بر زبان رانده و در بسیاری موارد، به حقیقت نرسیده و حتی پیروانش در زندگی یا پس از مرگ وی، نظریاتش را نقض و رد کرده‌اند.

هنوز هم این پدیده در میان ملّت‌هایی که پایبند به دین حق نیستند، تکرار می‌گردد و علاوه بر این، نظریات بشری شامل تنها بخشی از جنبه‌های زندگی اجتماعی یا بخش بسیار کوچکی از آن‌هاست.

بنابراین تعیین دیدگاه و نظامی کامل و شامل تمامی هستی و مخلوقات و افراد و گروه‌ها در همه زمینه‌ها و حالات، خارج از توان بشر است، هر اندازه هم که علم و آگاهی داشته باشند. پس نظرت در این باره که چنین نظام کاملی بر زبان مردی امّی و ناآشنا به کتاب‌ها و نظریات پیشین و نامه‌ها و نوشته‌های علمی و کسی که در جستجوی قوانین و احکام تشریحی سفر نکرده، نقل شده است، چیست؟^(۱)

و این علوم و اصول در قرن‌ها و نسل‌ها متمادی باقی مانده و گذشت زمان و دولت‌ها و بررسی و تحقیق آن‌ها، باعث شکوفایی و رونق بیشترشان شده و افراد عادل

و منصف هر دوره‌ای، پی به الهی‌بودن خاستگاهش و تناسب و صلاحیت آن برای هر زمان و مکان برده‌اند.

بدون تردید اصول والا و مهمی که در شریعت اسلامی آمده و در قرآن کریم بیان شده، دلیلی روشن بر الهی‌بودن منبع آن و نشانهٔ صداقت و نبوت پیامبر ﷺ است و نشان می‌دهد که ایشان کتاب آسمانی مذکور را از پروردگار حکیم و خبیر گرفته‌اند تا رحمتی برای جهانیان باشد.^(۱)

در مواضع متعددی از این تحقیق، عقاید و شرایع و اخلاق و نظام‌های اسلام و نیز وضوح و عدم تناقض و تناسب آن با فطرت و صلاحیتش برای هر زمان و مکان و هر حالت و امتی بیان شد، که مطالب مزبور دلالت بر اعجاز قرآن دارد و نشان می‌دهد که هیچ نوع عقل بشری نمی‌تواند چنین نظام تشریعی و قانونی را بیاورد.

این مطلب دلیل وجود اعجاز تشریعی در قرآن را تأیید و تأکید می‌کند که اگر کسی احکام و قوانین اسلام را در جنبه‌های مختلف زندگی بررسی نماید، به روشنی می‌بیند هدف از این قوانین، هدایت انسان به بهترین راه در زندگی دنیوی است؛ راهی که انسانیت و ارزشش را حفظ می‌کند و باعث می‌شود توانش را برای رسیدن به کمالات انسانی به کار برد و دیدگاه صحیح وی حفظ گردد و تعادل دقیقی در خواسته‌های جسمی، روحی و عقلی او شکل گیرد که سبب آرامش روانی و سعادت در زندگی دنیا و در نتیجه، رسیدن به سعادت زندگی ابدی در آخرت شود.

هنوز در تاریخ بشری اتفاق نیفتاده که مصلحی اجتماعی یا فیلسوفی بزرگ نظام کاملی برای تمامی جنبه‌های زندگی و شرایط انسانی وضع کرده باشد.

مصلحان بسیاری تلاش نمودند تا قوانینی منظم برای دولت‌ها تعیین کنند، اما - چنانکه بیان شد - انتقادات فراوانی در زندگی و پس از مرگشان، علیه آنان صورت گرفت، چون متأثر از محیط خودشان بود و تمامی مسائل و مشکلات زندگی را بررسی نکرده و در نظر نگرفته بودند.

قانون حمورابی و سولون [سولون] و دیگران و اجرا و نتایج آن‌ها، فقط منحصر به بخشی از زندگی و مشکلات انسان بود و هنوز هم این پدیده‌ها و امور در جوامع بی‌دین به چشم می‌خورد؛ مثلاً جوامع سرمایه‌داری و سوسیالیستی و کمونیستی و بت‌پرست، هنوز هم از چنین تجربه‌های تلخی، ضربه می‌خورند.

قوانین اسلامی که خواسته‌های معنوی و مادی را در نظر داشته و هردو خواسته انسان را به طور شایسته و مناسب برآورده نموده و سعادت و آرامش را در زندگی دنیا مهیا ساخته و نگرانی انسان‌ها را درباره آینده برطرف نموده و کاملاً متناسب با فطرت است، به گونه‌ای که هیچ انسانی نمی‌تواند نسبت به تمامی این امور آگاهی و احاطه داشته باشد، به روشنی اثبات می‌کند که قوانین اسلام از جانب آفریدگار انسان است؛ آفریدگاری که این نیروها و استعدادها را در وی به ودیعت گذاشته و قوانینی را به منظور تنظیم تمامی آن‌ها و ارشادشان به سوی پرستش الله متعال تعیین کرده است. این دلیل و برهان زمانی گویاتر و قوی‌تر می‌گردد که بدانی قوانین مذکور بر فردی امی که هرگز از کسی تعلیم نگرفت و به قصد بررسی نظریات و قوانین اصلاحی سفر نکرد، نازل شد.^(۱)

شیخ محمد ابوزهره رحمته می‌گوید: «احکام قرآنی مربوط به نظم جامعه و ایجاد رابطه میان افراد آن، بر پایه مودت و مهربانی و عدالتی است که در هیچ‌یک از قوانین بشری وجود ندارد.

با بررسی دستورات قرآن با قانون یونان و روم و کار اصلاح‌کنندگان قوانین و نظام‌ها، می‌بینیم که هرگز قابل مقایسه با یکدیگر نیستند، با وجود اینکه قانون روم زائیده تجربه ۱۳۰۰ ساله دولت روم؛ یعنی از زمان تاسیس شهر روم تا سال ۵۰۰ پس از میلاد بود و دانشمندان بسیار معتبر و ممتازی آن را وضع نمودند؛ همچون سولون که قانون آتن و لیکورگوس که قانون اسپارتن را تنظیم کرد.

محمد صلی الله علیه و آله با قرآنی که حقیقت را از جانب الله تعالی بازگو می‌کرد، بدون اینکه درس و تعلیمی گرفته باشند، در شهری امی که مؤسسه علمی و دانشگاه و مکانی برای تدریس نداشت، مبعوث گشتند و قانونی بی‌نظیر برای تنظیم روابط اجتماعی و بشری آوردند که در گذشته سابقه نداشته و در آینده نیز چنین قانونی نخواهد آمد.^(۲)

اعجاز تشریحی به روشنی اثبات می‌کند که قرآن، کلام الهی بوده و آن را بر قلب بنده و فرستاده‌اش؛ محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده تا مردم را تاریکی‌های انحراف و گمراهی و بدبختی بیرون آورد و به سوی نور ایمان و هدایت و تمسک به ریسمان محکم الهی ببرد:

۱- نک: مباحث فی إعجاز القرآن، صص ۲۳۱-۲۳۲.

۲- المعجزة الكبرى، محمد ابوزهره، ص ۴۵۵.

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۳]

«او ذاتی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه دین‌ها غالب گرداند، اگرچه مشرکان آن را نپسندند.»^(۱)

مبحث ششم:

اعجاز غیبی

۱- مفهوم اعجاز غیبی

یکی دیگر از انواع اعجاز قرآن که عالمان از آن نام برده‌اند، اخبار غیبی است؛ یعنی آنچه از محمد ﷺ غایب بوده و در حضور ایشان صورت نگرفته است. بر این اساس، اخبار مربوط به ابتدای پیدایش هستی و تمامی اتفاقات مهم شکل گرفته از زمان آفرینش آدم ﷺ تا بعثت پیامبر ﷺ، از امور غیب به شمار می‌روند.

همچنین حوادثی که در زمان پیامبر ﷺ اتفاق می‌افتاد و از دید ایشان غایب بود، اما از طریق وحی آگاه می‌شدند؛ مانند اینکه الله متعال پیامبر ﷺ را از مکر و نیرنگ یهود و منافقان باخبر ساخت.

و نیز شامل اخبار آینده هستی و موجودات می‌شود.^(۱)

بنابراین اعجاز غیبی شامل امور غیب گذشته، زمان حاضر و آینده است. در برخی از فصول تحقیق حاضر، مطالبی درباره اخبار غیبی بیان شد؛ مانند خبر از شرایط و احوال امت‌های پیشین و اخبار موجود در زمان پیامبر ﷺ و خبر از آینده؛ همچون نشانه‌ها و شرایط قیامت و امثال آن.

۲- اهداف خبر از امور غیبی گذشته

با بررسی قصه‌های قرآنی و اخبار امت‌های پیشین، در می‌یابیم که هدف اصلی این نوع از اخبار غیب، اثبات صداقت پیامبر ﷺ است. در بسیاری مواضع، قرآن کریم با اشاره به مطابقت آنچه بیان نموده با آنچه در کتاب‌های پیشین آمده، موضوع مذکور را اثبات می‌نماید، چنانکه در آیه زیر می‌خوانیم:

﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [یونس: ۳۷]

۱- نک: إعجاز القرآن، صص ۶۲-۶۵؛ الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح، شيخ الإسلام ابن تيمية، ج ۵، صص ۳۱۹-۳۲۴؛ مباحث في إعجاز القرآن، ص ۲۳۵؛ الرّسل والرّسالات، ص ۱۷۴.

«و چنان نیست که این قرآن از جانب غیر الله متعال [و] به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق [کننده] آنچه پیش از آن است، بوده و توضیحی از آن کتاب است که تردیدی در آن نیست [و] از پروردگار جهانیان است.»

خبر از امور غیبی گذشته، اهدافی فرعی نیز دارد؛ مانند:

ا- تثبیت قلب پیامبر ﷺ

اطمینان دادن به ایشان که یقین کنند روش پیامبران و رسولان پیشین را در پیش گرفته‌اند و بدانند که سرزنش و دشمنی و سرکشی مشرکان، یکی از قوانین الهی در تمامی اقوام و ملت‌هاست، چنانکه الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَتْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنثِيَتْ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقِّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [هود: ۱۲۰]

«و ما هریک از اخبار پیامبران را بر تو بازگو کردیم تا بوسیله آن، دلت را استوار گردانیم. و در این [قرآن] برای تو حقیقت، و برای مؤمنان موعظه و تذکری آمده است.»

ب- تربیت و تهذیب امت

بوسیله درس و پندهایی که در قصه‌های پیشینیان مطرح می‌شود؛ همچون اخلاص و توکل در قصه ابراهیم، نیکی و وفاداری و اطاعت در قصه اسماعیل و صبر و تحمل در ماجرای ایوب علیه السلام.

ت- توسعه و رشد احساسات شریف و باارزش

چنانکه الله تعالی در قصه یوسف علیه السلام می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [یوسف: ۱۱۱]

«یقیناً در داستان‌هایشان عبرتی برای خردمندان است. این [قرآن] سخنی نبود که [به دروغ] بافته شود، بلکه تصدیق‌کننده کتاب‌هایی است که پیش از آن بوده و بیان‌کننده [و شرح] هرچیز و هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می‌آورند.»

و نیز می‌فرماید:

﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسْكَنُهُمْ لَمْ تُمْسِكْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ﴾ [القصص: ۵۸]

«و چه بسیار قریه‌ها [و آبادی‌ها] بی را که بر اثر فزونی نعمت، مست و مغرور شده بودند، هلاک کردیم! پس این خانه‌های [ویران شده] آنان است، که بعد از این افراد فقط [افراد] اندکی در آن‌ها سکونت کردند و ما وارثشان بودیم.»

ث - آشکار ساختن نوعی از اعجاز بیانی قرآن کریم

گاهی اوقات، یک قصه چندین بار تکرار می‌گردد و در هر مرتبه، مسائل و امور جدیدی احساس می‌شود و اصل ماجرا حفظ گشته بدون اینکه تناقضی در وقایع و اتفاقاتش روی داده باشد و این مطالب با اسلوبی اعجاز‌آور که در توان بشر نیست، بیان می‌گردد.^(۱)

۳- اهداف خبر از امور غیبی حال حاضر

اهداف اساسی این امر، تأیید دعوت اسلام و حمایت و تداوم آن با دلیل و حجت و تربیت و تهذیب امت است.

علاوه بر این، پیامبر ﷺ را در آنچه از جانب پروردگارش به مردم می‌رساند، تأیید و تصدیق می‌نماید، چون رسول الله ﷺ علمی به آنچه در غیابشان اتفاق افتاده یا تصمیم گرفته شده و اجرا گشته، نداشته‌اند تا اینکه قرآن کریم این امور را برایشان روشن ساخته است.^(۲)

۴- اهداف خبر از امور غیبی آینده

هدف اصلی این نوع اخبار، ایجاد و ریشه‌دار کردن ایمان در دل و توکل صحیح بر الله تعالی است؛ یعنی آفریدگار آسمان‌ها و زمین و ذاتی که کلید امور در اختیارش است و همین که دستور به اجرای کاری دهد، فوراً صورت می‌گیرد.

برخی از اهداف فرعی این موضوع عبارت است از: تصدیق پیامبر ﷺ و ایمان و باور به اینکه ایشان از روی هوا و هوس سخن نمی‌گویند و فقط وحی پروردگار را می‌رسانند.^(۳)

۱- نک: مباحث فی إعجاز القرآن، صص ۲۳۸-۲۳۹؛ الرّسل والرّسالات، صص ۱۷۴-۱۷۸.

۲- نک: مباحث فی إعجاز القرآن، ص ۲۴۱؛ الرّسل والرّسالات، صص ۱۷۴-۱۷۸.

۳- نک: همان، ص ۲۶۰؛ همان، ص ۱۷۴.

۵- چگونگی دلالت اخبار غیبی بر صداقت قرآن کریم

بدون تردید محمد ﷺ هنگام بیان اخبار پیشین و امور پنهان زمان حاضر یا وعده‌ها و اخبار آینده، بسیار مطمئن و ثابت‌قدم سخن می‌گفتند درحالی که مطلع از کتاب‌های پیشینان نبوده و هیچ اختیاری در امور آینده نداشتند و خودشان اعتراف نموده و تأکید داشتند که غیب نمی‌دانند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۸]

«بگو: من مالک سود و زیان خویشتن نیستم مگر آنچه را الله بخواهد. و اگر غیب می‌دانستم، خیر [و سود] بسیاری [برای خود] فراهم می‌ساختم و هیچ بدی [و زبانی] به من نمی‌رسید، من فقط بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده‌ای برای گروهی که ایمان می‌آورند، هستم.»

اگر ایشان متکی بر اصل و سندی معتبر و قوی نمی‌بودند، هرگز چنین سخن نمی‌گفتند و با آن همه عقل و درایت و تفکر و آرامش در انجام امور، از روی گمان، مردم را به سوی اسلام و قرآن فرا نمی‌خواندند و الله متعال پیامبر خویش را با رسالت و نبوت، گرامی نمی‌داشت.

بنابراین قطعاً وحی الهی را بازگو می‌کردند و صداقت و درستی ایشان که موافق با قرآن کریم از ابتدای نزول تا قطع آن با وفات پیامبر ﷺ بود، قابل دقت و بررسی است.

صداقت و درستی اخبار قرآنی بسیار واضح و آشکار است و هیچ کس و حتی دشمنان اسلام نمی‌توانند آن را انکار کنند؛ آنان علی‌رغم بت‌پرستی و شرک و تکذیبی که داشتند، در باطن خویش معترف به صداقت و حقایق قرآن بودند و حتی پیامبر ﷺ را نیز انسانی بزرگ و محترم می‌دانستند.

مشرکان عرب بر اثر برخورد و زندگی با پیامبر ﷺ و مؤمنان، این حقیقت را دریافته بودند و حوادث و اتفاقات هستی، بسیاری از اخبار قرآنی را تأیید نمود.^(۱)

اهل کتاب نیز با شناخت و بررسی کتاب‌های خویش، به صداقت قرآن در خبردادن از حوادث پیشین پی بردند و همچنین از این طریق که قرآن توطئه‌ها و نقشه‌های آنان را علیه اسلام و مسلمانان، بر ملا می‌ساخت.^(۲)

۱- نک: همان، ص ۲۶۱.

۲- نک: بخش سوم از این فصل.

اخبار صادقانه قرآن دلیلی آشکار و برهانی قطعی بر این است که معجزه جاوید اسلام کلام پروردگار جهانیان - ذاتی که به طور یکسان از گذشته و آینده خبر دارد و هیچ چیز بر وی پوشیده نیست - است.

صداقت قرآن کریم برای هر بینا و بابصیرتی که دهها نوع از اخبار قرآنی را دیده که به وقوع پیوسته، آشکار و نمایان است و هنوز هم موارد دیگری از این قبیل در هستی و میان انسانها و حوادث عام جهان صورت می‌گیرد و به وقوع خواهد پیوست. اخبار غیبی قرآن و تأیید آنها توسط وقایع و مخالفت نکردن با این امور؛ حتی در موردی جزئی، نشان می‌دهد که قرآن کریم وحی نازل شده از جانب آفریدگار زمین و آسمانهاست که بر رسول الله ﷺ نازل شده تا دلیل و علامت صداقت ایشان باشد.^(۱)

۱- نک: الجواب الصّحیح لمن بدّل دین المسيح، ج ۵، صص ۳۲۴ - ۳۲۸؛ مباحث فی إعجاز القرآن، صص ۲۶۱ - ۲۶۲.

بخش دوم:

اعجاز در سنت نبوی

مبحث اول: اعجاز لفظی در حدیث نبوی؛

مبحث دوم: انواع معجزات پیامبر ﷺ و شیوه‌های اثبات آنها؛

مبحث سوم: نمونه‌هایی از معجزات پیامبر ﷺ؛

مبحث اول:

اعجاز لفظی در حدیث نبوی

آنچه دربارهٔ اعجاز علوم، اخبار غیبی گذشته و آینده، حکمت‌ها، احکام، نظم، قوانین و سایر موارد قرآن گفته می‌شود، در مورد سنت نیز صدق می‌کند، زیرا قرآن و سنت از جانب الله تعالی بوده و رسول الله ﷺ از روی هوی و هوس سخنی نگفته‌اند، بلکه وحی پروردگار را به مردم رسانده‌اند.

این مطلب در مبحث مربوط به سنت نبوی و نیز در بخش پیشین؛ یعنی در مباحث اعجاز تشریحی و علمی و غیبی قرآن کریم بیان گردید.

همچنین در مبحث مربوط به سلامت و نظافت از دیدگاه اسلام و سایر مباحث، مطالبی در این زمینه آورده شد.

اما در مبحث پیش رو، الفاظ و نظم و اسلوب حدیث نبوی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

آیا حدیث پیامبر ﷺ از این جنبه، به اعجاز قرآن می‌رسد؟

در پاسخ باید گفت: سخنان پیامبر ﷺ در اوج فصاحت و بلاغت قرار دارند و هیچ مخلوقی نمی‌تواند در این زمینه با ایشان رقابت نماید.

اما این بلاغت به اندازهٔ اعجازی که مختص قرآن مجید است، نیست.

تفاوت بلاغت حدیث و بلاغت قرآن بر انسان‌هایی که دارای فطرتی سالم هستند، پوشیده نیست؛ بویژه افرادی که در بررسی و تحقیق انواع فنون بلاغت تجربه دارند و به اسالیب مختلف آن دقت نموده و از جایگاه و ارزش هر سخن بلیغی آشنا هستند.

تفاوت روشن میان قرآن و حدیث، یکی از بهترین و صحیح‌ترین شواهد بر این است که قرآن کریم از آسمان نازل شده و ساختهٔ محمد ﷺ نیست؛ آنگونه که منکران آیات الهی ادعا دارند.^(۱)

۱- نک: إعجاز القرآن، صص ۳۶۴-۳۶۶؛ محمد رسول الله وخاتم النبیین - الموسوعة الکاملة-

بسیاری از عالمان، بلاغت پیامبر ﷺ را بیان کرده و آن را از بزرگ‌ترین نشانه‌های نبوت ایشان دانسته‌اند؛ قاضی عیاض رحمته می‌گوید: «پیامبر ﷺ از لحاظ فصاحت زبانی و بلاغت سخن، در برترین جایگاه و مقام بودند و این مسأله کاملاً روشن است. ایشان دارای طبعی صاف و روان و شیوا، سخنانی موجز و مختصر، الفاظی فصیح، اقوالی استوار، معانی و مفاهیمی صحیح و به دور از تکلف بودند و سخنان جامع و حکمت‌های بدیع به ایشان داده شده بود.»^(۱)

ادیب بزرگ؛ مصطفی صادق رافعی رحمته دربارهٔ بلاغت نبوی می‌گوید: «انسان‌ها در برابر این بلاغت بشری متحیر مانده و نمی‌توانند به این درجه از بلاغت برسند و بسیار مستحکم و غیرمتکلفانه است و با وجود سهولت و روانی‌اش، کسی نمی‌تواند به آن دست یابد.

این الفاظ را قلبی متصل به شکوه آفریدگارش ساخته و زبانی که قرآن و حقایقش بر آن نازل شده، صیقل و جلا داده است. بنابراین هرچند وحی نیست، اما بوسیلهٔ وحی و از طریق آن، بیان و تأیید شده و کاملاً استوار و به هم مرتبط بوده و هیچ بخشی از آن سست و جدا از هم نیست و نیز سخن زایدی ندارد و حتی کلمه‌ای زاید در آن یافت نمی‌شود.

آن قدر مختصر و مفید است که گویی ضربان قلبی سخنگوست و برتری و کمال آن نشان‌های از اندیشه‌ها و اهداف پیامبر ﷺ است.

اگر دربارهٔ موعظه باشد، احساس می‌کنی که ناله‌ای از دلی مجروح است، و اگر حکمت باشد، تصویری بشری از روح و روان و بسیار نرم است و اشک‌ها را جاری می‌سازد و در رگ و خون آدمی نفوذ می‌کند.»^(۲)

وی در توضیح اسرار فصاحت و بلاغت در حدیث نبوی چنین می‌آورد: «فصاحت پیامبر ﷺ از ویژگی‌های منحصر به فرد و ارتجالی و بدیهی ایشان است، زیرا قوم عرب - اگر سخنانی بی‌نقص و استوار و پرمحتوا بیاورند - براساس دیدگاهی قبلی و اندیشه‌ای از پیش تعیین‌شده و به کارگیری اسباب است و در نتیجه، سخنان متکلفانه و خودساخته به نظر می‌رسد و علاوه بر این، خالی از عیب و لغزش و آشفتگی نیست و

۱- الشفا، ج ۱، صص ۹۵-۹۶؛ نک: أعلام النبوة، ماوردی، ص ۲۶۶.

۲- إعجاز القرآن والبلاغة النبوية، ص ۲۷۹؛ نک: إعجاز القرآن، ص ۳۶۴.

در جایی که باید طولانی آورده شود، کلمات و جملاتی حذف می‌شود یا بالعکس. یا اینکه در برخی موارد، اگر کلمات دیگری جایگزین واژگانشان شود، بهتر است و نیز اگر مفهوم و معنای دیگری اراده گردد، مناسب‌تر به نظر می‌رسد. و براساس تجربه خویش معانی را بیان می‌کنند و برخی بر برخی دیگر - کم و بیش - برتری دارند.

معانی باعث آراستگی و رونق سخن و نظم کلمات می‌شود و بر این اساس و با توجه به رعایت معانی، ارزش و اعتبار کلام سنجیده می‌شود.

بدون تردید پیامبر ﷺ فصیح‌ترین فرد عرب بودند و با وجود این، هرگز متکلفانه سخن نمی‌گفتند و قصد تزیین سخن را نداشتند و هیچ‌یک از اسباب تکلف در کلام، بر ایشان تأثیر نمی‌گذاشت و همان معنایی را که اراده داشتند، به صورت بلیغ و رسا بیان می‌کردند. علاوه بر این، سخنانشان خالی از عیب و آشفستگی و لغزش بود و همواره با اسلوبی جذاب و بدیع و روشی منحصر به فرد و شیوه‌ای استوار سخن می‌گفتند، به گونه‌ای که هیچ فراز و نشیبی در سخنانشان یافت نمی‌گردد.

تماهی معانی و مفاهیم کلامشان، الهام نبوت و برخاسته از حکمت و کاملاً عاقلانه بود و از نظر بلاغت و استواری و جذابیت و رسیدن به هدف، در اوج قرار داشت.^(۱) علامه محمد خضر حسین در تبیین جنبه‌هایی از بلاغت نبوی می‌گوید: «کسی که به خطبه‌ها، رسائل، گفتگوها و فتاوی پیامبر ﷺ و نیز به حکمت‌ها و امثال و استعاراتی که در لابلای موارد مذکور آورده‌اند، دقت نماید، در تمامی آن‌ها انواع بلاغت و بیان جذاب و زیبا را می‌بیند و در سخن سایر بلیغان، هرگز چنین ویژگی‌هایی را نخواهد یافت.»^(۲)

همچنین می‌گوید: «در حقیقت، کسی به فصاحت و جذابیت بیان پیامبر ﷺ پی می‌برد که احادیث شریف ایشان را به خوبی و دقت بررسی نماید و تمامی جوانب آن‌ها را در نظر بگیرد، زیرا سخنانی می‌یابد که فی‌البداهه گفته شده و هرگز متکلفانه نیست و جملاتی بدیع می‌بیند که دل‌ها را شگفت‌زده می‌کند. کسی که توفیق مطالعه کتاب‌های حدیثی را نداشته باشد، باید به کتاب‌های احادیث غریب و نادر توجه نماید که در کوتاه‌ترین زمان، به بسیاری از الفاظ فصیح و استوار پیامبر ﷺ دسترسی پیدا می‌کند.

۱- إعجاز القرآن والبلاغة النبویة، صص ۲۸۱-۲۸۲.

۲- محمد رسول الله وخاتم النبیین، ص ۱۷۹.

تعدادی از مردم در برخی زمینه‌ها، بسیار آگاه و حکیم هستند، اما در برخی حوزه‌ها، ضعیف و ناتوانند، ولی رسول الله ﷺ در تمامی امور زندگی فردی و اجتماعی، حکیم بوده و الفاضلی والا و نمونه‌هایی زیبا ارائه داده‌اند.»^(۱)

وی به موارد دیگری از بلاغت پیامبر ﷺ اشاره نموده و می‌گوید: «برخی از مردم زمانی که در میان جمعی سخن گویند، بسیار زیبا و شیوا حرف می‌زنند، اما هنگام گفتگو با برخی افراد یا زمان سخن از مفاهیم روزمره، بسیار ضعیف و سست نشان می‌دهند.

اما حدیث پیامبر ﷺ با افراد یا در معانی قابل فهم و آسان نیز همان ارزش و جایگاه والای بلاغی خویش را حفظ نموده است.»^(۲)

از نشانه‌های بلاغت در حدیث نبوی این است که پیامبر ﷺ اسالیب و روش‌های متنوعی را به کار می‌گرفتند و براساس شرایط و حالات سخن می‌گفتند. همچنین شیوه‌های متفاوتی را برای تأثیر در نظر می‌گرفتند که در نظریات و بررسی‌های معاصر فن گفتگو و القا نیز به کار می‌رود.

اگر کسی در این زمینه تحقیق نماید، مواردی که به ذهنش خطور نمی‌کند را می‌یابد؛ می‌بیند که احادیث پیامبر ﷺ به زیبایی ارائه شده‌اند و بیشترین تأثیر را دارند. همچنین شروع آن‌ها به زیبایی صورت گرفته، مخاطب را تشویق به شنیدن ادامه سخن می‌کند، به آرامی و متناسب بیان شده و با کندی یا سرعت ارائه نگشته و واژگانش مرتب و حروفش متمایز و مشخص است.

أم المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گفت: «سخن رسول الله ﷺ سخنی قاطع و روشن بود و هرکس که آن را می‌شنید، می‌فهمید.»^(۳)

در سنن ابی داود، از جابر رضی الله عنه چنین روایت شده است: «کلام پیامبر ﷺ با تأنی و آرام بود.»^(۴)

۱- همان، صص ۱۷۹-۱۸۰.

۲- همان، ص ۱۸۱.

۳- ابوداود، شماره حدیث: ۴۸۳۹؛ آلبنی در صحیح الجامع، شماره حدیث: ۴۸۲۶، این روایت را حسن می‌داند.

۴- ابوداود، شماره حدیث: ۴۸۳۸؛ آلبنی در صحیح الجامع، شماره حدیث: ۴۸۲۳، روایت فوق را حسن دانسته است.

و در سنن ترمذی چنین آمده است: «رسول الله ﷺ سخنانشان را آهسته و با فاصله بیان می کردند، به گونه‌ای که افراد مجلس آن را حفظ می نمودند.»^(۱)

از بزرگ‌ترین نشانه‌ها و ویژگی‌های حدیث نبوی، آوردن تشبیه‌ها، ضرب المثل‌ها، استفاده از قیاس و بیان برخی اشارات متناسب با معنا و سایر علائم بلاغت نبوی است.^(۲)

۱- سنن ترمذی، شماره حدیث: ۳۶۳۹؛ وی می‌گوید: این حدیث، حسن بوده و فقط آن را از طریق زهری می‌شناسیم.»

۲- برای جزئیات و نمونه‌های بیشتر، نک: الحوار فی السیرة النبویة، محمد حمد، صص ۱۲۷-۱۶۰.

مبحث دوم:

انواع معجزات پیامبر ﷺ و شیوه‌های اثبات آن‌ها

گفتار اول: انواع معجزات پیامبر ﷺ

این معجزه‌ها از چندین جنبه، تقسیم می‌شوند. برخی از عالمان آن‌ها را بر دو نوع دانسته‌اند:

نوع اول: معجزه‌های حسی

که بر سه قسم است:

۱. معجزات خارج از ذات و وجود پیامبر ﷺ که الله تعالی آن‌ها را بر دستان ایشان جاری ساخت؛
۲. معجزاتی که در وجود رسول الله ﷺ بود؛ همچون مهر نبوت که میان دو شانه ایشان قرار داشت و نیز نشانه‌های آفرینش و چهره پیامبر ﷺ که دلالت بر نبوت ایشان می‌کرد؛
۳. معجزات مربوط به صفات و کمالات پیامبر ﷺ؛ مانند صداقت، امانتداری، شجاعت و سایر ویژگی‌های اخلاقی ایشان که معجزه بود.

نوع دوم: معجزه‌های معنوی

که بر شش قسم است:

۱. رسول الله ﷺ از قبیله‌ای که مشهور به علم و دانش نبودند، به شمار می‌رفتند و خودشان فقط دو بار به شام سفر کردند و هرگز از کسی علم فرا نگرفتند و از این رو، متهم نمی‌شدند که ادعای پیامبری کرده است؛
۲. ۴۰ سال از عمرشان سپری شد بدون اینکه مشغول به امری از امور نبوت شوند، درحالی که جوانی موقع حماسه و اقدام به چنین ادعاهایی است؛
۳. رسول الله ﷺ در راه رساندن پیام الهی به مردم، مشکلات و سختی‌های متفاوتی را که در توان سایر انسان‌ها نبود، متحمل شدند و با وجود این، به آنچه از جانب الله تعالی می‌آوردند، باور داشته و با اطمینان کامل و یقین و آرامش خاطر، با مشکلات روبرو می‌شدند؛

۴. پیامبر ﷺ مستجاب الدعوه بودند و هر دعایی که می‌کردند، قطعاً الله ﷻ آن را اجابت می‌نمود؛
۵. معجزه بزرگ ایشان؛ یعنی قرآن کریم، که قبلاً مطالبی در این زمینه بیان شد؛
۶. فصاحت و بلاغت پیامبر ﷺ که به حدّ اعجاز می‌رسید و در مبحث پیشین، مورد بررسی قرار گرفت؛
۷. در کتاب‌های آسمانی پیشین، مژدهٔ بعثت پیامبر ﷺ داده شد و متون فراوانی در این باره وجود دارد، که برخی در ادامه بیان خواهد شد؛
۸. خبر دادن رسول الله ﷺ از امور غیب گذشته و زمان حاضر و آینده که نشان می‌داد ایشان پیامبری از جانب الله متعال هستند.^(۱)
- معجزات پیامبر ﷺ از چندین لحاظ دیگر نیز تقسیم شده‌اند؛ شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته، معجزه‌های مربوط به قدرت، عمل و تأثیر ایشان را بر ۹ نوع دانسته است:
- نوع اول: معجزاتی که در عالم بالا صورت گرفت؛ مانند دو نیم‌شدن ماه و حفاظت کامل آسمان با شهاب‌ها زمانی که مبعوث شدند؛
- نوع دوم: نشانه‌های مربوط به فضا و آب و هوا؛ همچون استسقای پیامبر ﷺ؛ یعنی درخواست آب و باران، و استصحای ایشان؛ یعنی درخواست رفتن ابرها و صاف شدن آسمان؛
- نوع سوم: تصرف و تسلط ایشان در موجودات زنده؛ انس و جنّ و چهارپایان؛
- نوع چهارم: آثار و علائم پیامبر ﷺ در درختان و چوب‌ها؛
- نوع پنجم: نشانه‌های ایشان در آب و غذا و میوه‌هایی که به برکت رسول الله ﷺ بیش از اندازه زیاد می‌شد؛
- نوع ششم: تأثیر پیامبر ﷺ در سنگ‌ها و تصرف و تسلط ایشان بر آنها، چنانکه در صحیح بخاری، از انس رضی نقل شده است که: رسول الله ﷺ بر کوه احد بالا رفتند درحالی که ابوبکر و عمر و عثمان رضی با ایشان بودند. ناگهان کوه به لرزه افتاد و پیامبر ﷺ فرمودند: «اسْكُنْ»؛ «آرام باش» و با پای خویش بر آن کوبیده و عرض

۱- نک: الجواب الصحیح لمن بدّل دین المسیح، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، ج ۱، ص ۳۹۹؛ اینتر الحق، ابن مرتضی یمانی، صص ۷۹-۸۵؛ تنقیح الأبحاث للملّ للثلاث، ابن گمّونه، ص ۱۳۰.

کردند: «فَلَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ، وَصِدِّيقٌ، وَشَهِيدَانِ»^(۱)؛ «بر روی تو، فقط یک پیامبر و یک فرد راستگو و دو شهید قرار دارند.»

نوع هفتم: الله متعال پیامبر ﷺ را بوسیله فرشتگان تأیید و حمایت نمود، چنانکه می‌فرماید:

﴿إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبَّكُمْ فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْأَلْفِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ﴾ [الأنفال: ۹]

«[به یاد آورید] هنگامی که از پروردگارتان [فریاد و] یاری می‌خواستید، پس او [خواستۀ] شما را پذیرفت [و فرمود:] من شما را با یک هزار از فرشتگان که پیاپی فرود می‌آیند، یاری می‌کنم.»

نوع هشتم: الله تعالی ایشان را از شر دشمنان و سایر مردم حفاظت کرد؛
نوع نهم: دعای پیامبر ﷺ اجابت می‌شد.

شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته این ۹ قسم را در کتاب «الجواب الصحیح» آورده و آن‌ها را به طور مفصل شرح داده و برای هر یک، نمونه‌ها و دلایل فراوانی بیان کرده است.^(۲)

علاوه بر مطالب قبلی، در ادامه نیز برخی از معجزات پیامبر ﷺ بیان خواهد شد.

گفتار دوم: شیوه‌های اثبات معجزات پیامبر ﷺ

معجزه‌های رسول الله ﷺ از روی گمان یا از طریق روایات ضعیف و موضوع اثبات نگشته، بلکه با شیوه‌ها و دلایلی که مفید علم قطعی و یقینی هستند، به اثبات رسیده است.

شیخ الإسلام رحمته ۶ شیوه مهم و بزرگ را آورده و هریک را به طور جداگانه، تبیین نموده و توضیح داده است. شیوه‌های مذکور به طور کلی از این قرار است:

۱. تواتر عام؛
۲. تواتر خاص؛
۳. تواتر معنوی؛

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۶۷۵.

۲- نک: الجواب الصحیح، ج ۶، صص ۱۵۹-۳۲۳.

۴. حضور افراد زیادی هنگام ظهور معجزه و تصدیق آن؛
۵. تواتر و تأیید نشانه‌های نبوت از جانب دانشمندان رشته‌های متفاوت؛
۶. تالیف و نگارش عالمان درباره معجزات نبوت.^(۱)

۱- برای اطلاعات بیشتر، رک: همان، صص ۳۲۴-۵۲۳.

مبحث سوم:

نمونه‌هایی از معجزات پیامبر ﷺ

بدون تردید الله تعالی بر دستان پیامبرمان محمد ﷺ معجزاتی آشکار و نشانه‌هایی روشن را جاری ساخت، که اگر کسی به دنبال حقیقت باشد و به آن‌ها دقت نماید، قطعاً به وی خواهند فهماند که شهادت و تأییدی صادقانه از جانب الله متعال برای رسول الله ﷺ هستند.

برخی از عالمان، معجزات پیامبر ﷺ را بیش از ۱۰۰۰ تا دانسته‌اند و در این زمینه، کتاب‌هایی نگاشته شده و عالمان آن‌ها را شرح و بیان کرده‌اند.^(۱)

قطعاً بزرگ‌ترین معجزه رسول الله ﷺ و بلکه بزرگ‌ترین معجزه تمامی پیامبران، قرآن کریم است؛ نشان‌های که تا قیامت باقی خواهد ماند و هیچ تغییر و تبدیلی در آن ایجاد نخواهد شد:

﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ﴿۱﴾ لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ

حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ [فصلت: ۴۱-۴۲]

«و قطعاً آن کتابی ارجمند است، که هیچ گونه باطلی نه از پیش روی آن و نه از پشت سرش، به او راه نیابد، از سوی حکیم ستوده نازل شده است.»^(۲)

در بخش پیشین، مطالبی درباره قرآن و اعجاز آن بیان شد.

علاوه بر قرآن مجید، معجزات زیادی را الله متعال بر دستان محمد ﷺ جاری ساخت، که فقط تعداد اندکی از آن‌ها را می‌توان در این مبحث بیان نمود:

۱- معجزه دو نیم شدن ماه

یکی از بزرگ‌ترین معجزات حسی که بیانگر صحت و صداقت نبوت پیامبر ﷺ بود. مشرکان اهل مکه از رسول الله ﷺ درخواست نشانه و معجزه کردند و ایشان ماه را درحالی که دو نیم شده بود، به آنان نشان دادند.

۱- نک: الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح، شيخ الإسلام ابن تيمية، ج ۱، ص ۳۹۹؛ الرسل والرسالات، ص ۱۳۱.

۲- نک: إعجاز القرآن، باقلانی، صص ۲۷-۳۶.

الله متعال درباره این معجزه می‌فرماید:

﴿أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ ۗ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾

[القمر: ۱-۲]

«قیامت نزدیک شد و ماه بشکافت. و اگر [کافران] معجزه‌ای ببینند، روی می‌گردانند و می‌گویند: [این] جادویی قوی است.»

شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته اللہ علیہ می‌گوید: «الله تعالی نزدیک بودن قیامت و شکافته شدن ماه را بیان فرمود و این نشانه را در ماه و نه سایر ستارگان [و سیاره‌ها] قرار داد، زیرا از خورشید و ستاره‌ها، نزدیک‌تر به زمین است. همچنین از میان اجزای آسمان و فلک، ماه برای شکافته شدن انتخاب شد، چون عمل مذکور در این جسم نورانی برای هرکسی که آن را ببیند، کاملاً مشخص و غیر قابل انکار است.»^(۱)

وی در ادامه چنین می‌آورد: «پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم این سوره^(۲) را در اجتماع‌های مهم تلاوت می‌کردند؛ مثلاً در نماز جمعه و عیدین، تا مردم نشانه‌های پیامبری و دلایل آن را بشنوند و پند گیرند.

تمامی مردم معجزه مذکور را تأیید نموده و آن را انکار نمی‌کردند. بنابراین شکافته شدن ماه برای همه آنان مشخص و معلوم بود.»^(۳)

در صحیح مسلم روایت شده که سیدنا عمر فاروق از ابوواقد لیثی رضی اللہ عنہما پرسید: رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در عید اضحی و فطر چه می‌خواندند؟

او پاسخ داد: ﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ﴾ [ق: ۱] و ﴿أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ﴾ [القمر: ۱] را تلاوت می‌نمودند.^(۴)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه در توضیح این مطلب می‌گوید: «کاملاً روشن است که اگر شکافته شدن ماه اتفاق نمی‌افتاد، قطعاً مؤمنان آن را رد و انکار می‌کردند، چه رسد به دشمنان ایشان؛ یعنی کافران و منافقان!

۱- الجواب الصحیح، ج ۶، ص ۱۶۰.

۲- یعنی سوره مبارکه «قمر» که در ابتدای آن، معجزه مورد بحث بیان شده است.

۳- الجواب الصحیح، ج ۶، ص ۱۶۰.

۴- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۸۹۱.

و مشخص است که پیامبر ﷺ از همه بیشتر دوست داشتند که مردم ایشان را تصدیق و پیروی نمایند و اگر این معجزه اتفاق نمی‌افتاد، قطعاً چنین خبری را اعلام نمی‌کردند و آیات مربوط به آن را برای مردم نمی‌خواندند و آن را دلیل نمی‌آوردند و نشانه نبوت خویش قرار نمی‌دادند.^(۱)

در صحیح بخاری، از انس رضی الله عنه روایت شده که ساکنان مکه از رسول الله صلی الله علیه و آله درخواست معجزه کردند و ایشان ماه را درحالی که دو نیم شده بود و کوه حراء را در بین دو قسمت می‌دیدند، به آنان نشان دادند.^(۲)

جبیر بن مطعم رضی الله عنه چنین نقل می‌کند: «ما در مکه بودیم که ماه شکافته شد و نیمی از آن بر روی این کوه و نیمی بر روی آن کوه قرار گرفت و گروهی گفتند: محمد صلی الله علیه و آله ما را جادو کرده است.

مردی در پاسخ گفت: اگر شما را جادو کرده باشد، قطعاً تمامی مردم را که جادو نکرده است.»^(۳)

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده که کافران قریش - ساکنان مکه - وقتی دیدند ماه دو نیم شده است، گفتند: این سحر و جادوست، از مسافران پرسید که اگر آنان هم آنچه شما دیدید را دیده باشند، این عمل راست و صحیح است و گر نه، جادوست.

وی می‌گوید: از مسافرانی که از مناطق مختلفی آمده بودند، پرسیده شد و تمامی‌شان گفتند که ما نیز این نشانه را دیدیم.^(۴)

ابن کثیر رحمته الله پس از آوردن دلایل بسیاری در اثبات وقوع شکافته‌شدن ماه، می‌گوید: «قطعاً این نشانه در سرزمین‌های بسیاری مشاهده شد.

و بنا بر قولی، در برخی شهرهای هند، شب وقوع این معجزه، به عنوان مبدأ یک تاریخ و با نام شب شکافته‌شدن ماه تعیین گشت.»^(۵)

۱- الجواب الصحیح، ج ۶، صص ۱۶۰-۱۶۱.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۸۶۸.

۳- سنن ترمذی، شماره حدیث: ۳۲۸۹.

۴- بیهقی این روایت را در «دلایل النبوة»، ج ۲، صص ۲۶۵، ۲۶۶ و ۲۶۷، به صورت مفرغ آورده است؛ ابونعیم در الدلائل، ج ۱، صص ۳۶۹-۳۷۰.

۵- البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۹۹.

وی در تعلیل عدم مشاهده این نشانه در برخی از سرزمین‌ها می‌گوید: «شاید این واقعه در یکی از شب‌های زمستان روی داده باشد که بیشتر مردم در خانه‌ها هستند یا آسمان بسیاری از سرزمین‌ها، ابری است.»^(۱)

بخشی از مطالب موجود درباره شکافته شدن ماه، ارائه گشت.^(۲)

۲- معجزه اسراء و معراج

یعنی الله تعالی محمد ﷺ را شبانه از مسجد الحرام به مسجد الأقصى برد؛ جایی که تمامی پیامبران را جمع نموده بود و پیامبر ﷺ برایشان امامت داد.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿سُبْحٰنَ الَّذِيْ اَسْرٰى بِعَبْدِهٖ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصَا الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهٗ لِنُرِيْهِ وَمِنْ اٰيٰتِنَا اِنَّهٗ هُوَ السَّمِيْعُ الْبَصِيْرُ﴾ [الإسراء: ۱]

«پاک و منزّه است ذاتی که بنده‌اش را شبی از مسجد الحرام به مسجد الأقصى، که گرداگردش را برکت داده‌ایم برد تا برخی آیات خود را به او بنمایانیم. قطعاً اوست که شنوای بیناست.»

پیامبر ﷺ از این مکان، به آسمان‌ها برده شدند و در آنجا، نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دیدند؛ جریئل علیه السلام را به شکل واقعی‌اش و به همان صورتی که الله متعال آفریده بود، مشاهده نمودند و ایشان را به سدره المنتهی برده و از هفت طبقه آسمان گذشتند و با الله رحمان سخن گفتند و الله متعال پیامبر ﷺ را به خود نزدیک کرد.

الله متعال در تبیین این معجزه می‌فرماید:

﴿اَفْتَمْرُوْنَهٗ عَلٰى مَا يَرٰىۙ ۝۱۳۱ وَ لَقَدْ رَاَهٗ نَزْلَةً اُخْرٰىۙ ۝۱۳۲ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهٰىۙ ۝۱۳۳ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَاْوٰىۙ ۝۱۳۴ اِذْ يَغْشٰى السِّدْرَةَ مَا يَغْشٰىۙ ۝۱۳۵ مَا رَاَعَ الْبَصَرُ وَمَا طَغٰىۙ ۝۱۳۶ لَقَدْ رَاٰى مِنْ اٰيٰتِ رَبِّهِ الْكُبْرٰىۙ﴾ [التجم: ۱۲-۱۸]

۱- همان.

۲- برای جزئیات بیشتر، رک: الجواب الصحیح، ج ۶، صص ۱۵۹-۱۶۴؛ البداية والتهایة، ج ۴، صص ۲۹۳-۳۰۴.

«آیا با او درباره آنچه می‌بیند، مجادله می‌کنید؟! و به راستی بار دیگر [نیز] او را دید؛ نزد سدره المنتهی، که جنة المأوی کنار آن [درخت] است. وقتی [درخت] سدره را چیزی [نوری] پوشاند، چشم [پیامبر ﷺ] خطا نکرد و [از حد] نگذشت. قطعاً [او] پاره‌ای از نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید.»

قریش سخنان پیامبر ﷺ را در مورد اسراء و معراج، بزرگ و غیر قابل امکان دانستند، زیرا رفت و برگشت قافله‌ها به بیت المقدس چندین هفته طول می‌کشید و چگونه امکان داشت که کسی در پاره‌ای از شب، این مسافت را طی کند؟! قطعاً کار عجیبی بود، اما این تعجب از بین می‌رود زمانی که بدانیم ذاتی که ایشان را در شب به مسجد الأقصی و آسمان‌ها و ... بُرد، الله تعالی بود؛ ذاتی که بر هر کاری تواناست.^(۱)

۳- افزایش غذا

این معجزه چندین بار اتفاق افتاد؛ به عنوان نمونه، انس رضی الله عنه چنین روایت می‌کند: ابوطلحه به امّ سلیم رضی الله عنها گفت: من صدای پیامبر ﷺ را ضعیف شنیدم و دانستم که ایشان گرسنه هستند، آیا چیزی داری؟ او گفت: بله. سپس چندین قرص نان و چادری که داشت را بیرون آورد و نان‌ها را با قسمتی از چادر پوشاند و آن را زیر لباس پنهان کرد و مرا با تعدادی نان نزد رسول الله ﷺ فرستاد. من آن‌ها را بردم و دیدم که پیامبر ﷺ همراه مردم در مسجد نشسته‌اند. کنارشان ایستادم و رسول الله ﷺ از من پرسید: «أَرْسَلَكَ أَبُو طَلْحَةَ؟» «آیا ابوطلحه تو را فرستاده است؟» گفتم: بله. سپس فرمودند: «بِطَعَامٍ»؛ «به همراه غذا؟» پاسخ دادم: آری. پیامبر ﷺ به کسانی که همراه ایشان بودند، فرمودند: «قُومُوا»؛ «برخیزید.» سپس به راه افتادند و من نیز در جلوی آنان حرکت کردم تا اینکه نزد ابوطلحه رسیدم و وی را باخبر کردم. ابوطلحه گفت: ای امّ سلیم! رسول الله ﷺ به همراه مردم آمده‌اند و ما چیزی نداریم که آنان را مهمان کنیم. همسرش پاسخ داد: الله و رسولش دانانترند.

۱- برای آگاهی از جزئیات دقیق اسراء و معراج، رک: صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۲۰۷، ۳۸۸۶ و ۳۸۸۷؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۲ و ۱۷۴؛ توجیه الآثار فی الإسراء والمعراج إلى الجواب الصحیح، ج ۶، صص ۱۶۵-۱۸۲؛ البداية والنهاية، ج ۴، صص ۲۶۹-۲۹۲؛ الرّسل والرّسالات، ص ۱۳۴.

راوی می‌گوید: ابوطلحه به راه افتاد تا اینکه پیامبر ﷺ را دیدار کرد و سپس ایشان با ابوطلحه آمدند و فرمودند: «هَلْمِي يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، مَا عِنْدَكَ؟» «ای اُم سلیم! آنچه داری را بیاور [یا اینکه: بیا که بینم چه داری؟]». او آن نان‌ها را آورد. پیامبر ﷺ فرمان دادند که آن‌ها را تکه‌تکه و ریزیز کنند و اُم سلیم مشکی را که روغن داشت،^(۱) فشرده و با آن نان‌ها، خورشت ساخت. سپس رسول الله ﷺ آنچه را که الله تعالی خواسته بود، خوانده و فرمودند: «أُذِّنُ لِعَشْرَةٍ»؛ «به ده نفر اجازه بده.» به آنان اجازه داد و غذا خوردند تا اینکه سیر شدند و بیرون رفتند. دوباره رسول الله ﷺ فرمودند: «أُذِّنُ لِعَشْرَةٍ»؛ «به ده نفر اجازه بده.» به آنان اجازه داد و غذا خوردند تا اینکه سیر شدند و بیرون رفتند. سپس فرمودند: «أُذِّنُ لِعَشْرَةٍ»؛ «به ده نفر اجازه بده.» بنابراین تمامی آن قوم خوردند و سیر شدند درحالی که ۷۰ یا ۸۰ مرد بودند.»

و بنا بر روایتی، می‌گوید: پس از آن، رسول الله ﷺ و ابوطلحه و اُم سلیم و انس رضی الله عندهم غذا خوردند و مقداری زیاد آمد و آن را به همسایگانمان بخشیدیم.^(۲)

۴- افزایش آب و بیرون آمدن آن از میان انگشتان شریف پیامبر ﷺ

این معجزه نیز بسیار اتفاق افتاد؛ مثلاً جابر بن عبدالله رضی الله عنه چنین روایت می‌کند: «مردم در روز حدیبیه تشنه شدند و در جلوی پیامبر ﷺ سطل کوچکی آب بود که بوسیله آن وضو گرفتند و سپس مردم به سمتشان آمده و گفتند: آبی نداریم که وضو بگیریم و از آن بنوشیم مگر همین سطل کوچک روبروی شما. پیامبر ﷺ دست خویش را وارد سطل نمودند و فوراً آب از میان انگشتان ایشان، همچون چشمه می‌جوشید. راوی می‌گوید: هم آب نوشیدیم و هم وضو گرفتیم.»

از جابر رضی الله عنه پرسیده شد: چند نفر بودید؟ او پاسخ داد: اگر ۱۰۰ هزار نفر هم می‌بودیم، برایمان کافی بود، اما ۱۱۵ تن بودیم.^(۳)

۱- نک: فتح الباری، ج ۶، ص ۵۹۰.

۲- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۵۷۸ و ۵۳۸۱؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۰۴۰.

۳- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۴۵۱۲.

۵- شفای بیماری - به اذن الله تعالی -

از جمله درمان فردی که پایش شکسته بود؛ براء بن عازب رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی را نزد ابورافع فرستادند و عبدالله بن عتیک شبانه و درحالی که او خواب بود، وارد خانه‌اش شد و وی را کشت. من شمشیر را در شکمش فرو کردم تا اینکه به پشتش رسید و دانستم که او را کشته‌ام. سپس برگشتم و درها را باز کردم تا به نردبانی رسیدم و پایم را گذاشتم و [افتادم و فقط همین را فهمیدم] که در شبی مهتابی افتادم. بنابراین پایم شکست و آن را با دستاری بستم و نزد یارانم رفتم و سپس پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و ماجرا را به ایشان تعریف کردم و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «اِبْسُطْ رِجْلَكَ»؛ «پای خود را پهن کن.»

من آن را پهن کردم و ایشان بر پایم دست کشیدند و [چنان خوب شد که] گویی هرگز دردی نداشته است.^(۱)

همچنین شفای چشم سیدنا علی رضی الله عنه - به اذن الله تعالی -؛ از سهل بن سعد رضی الله عنه چنین روایت شده است: پیامبر صلی الله علیه و آله در روز نبرد خیبر فرمودند: «لَأُعْطِينَ هَذِهِ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»؛ «قطعاً فردا این پرچم را به مردی خواهم داد که الله متعال با دستان او، [خیبر را] فتح می‌کند و الله و رسولش را دوست دارد و آنان نیز وی را دوست دارند.»

مردم وقتی صبح کردند، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله شتافتند و هریک از آنان امید داشت که پرچم را به وی دهند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: «أَيْنَ عَلِيٍّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ؟» «علی بن ابی طالب کجاست؟» صحابه رضی الله عنهم عرض کردند: ای رسول الله صلی الله علیه و آله! چشمانش درد می‌کند. ایشان فرمودند: «فَأَرْسَلُوا إِلَيْهِ»؛ «[کسی را] به دنبالش بفرستید.» وی را آوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان خویش را در چشمانش ریختند و او شفا یافت، گویی که هرگز دردی نداشته است. سپس پرچم را به وی سپردند و سیدنا علی رضی الله عنه گفت: ای رسول الله صلی الله علیه و آله! آیا با آنان بجنگم تا مانند ما شوند؟

پیامبر ﷺ فرمودند: «انْفُذْ عَلَيَّ رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِيهِ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا، خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ»^(۱)؛ «به راهت ادامه بده تا به سرزمینشان برسی، سپس آنان را به پذیرش اسلام فرا خوان و حق الهی را در این زمینه که بر این افراد واجب است را به آنان برسان. سوگند به الله که اگر الله متعال بوسیله تو، یک مرد را هدایت نماید، برایت از شترهای سرخ‌موی بهتر است.»

شترهای سرخ‌موی مورد پسند و افتخار قوم عرب بود.

۶- سلام کردن سنگ به پیامبر ﷺ

در صحیح مسلم، از جابر بن سمره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنِّي لَأَعْرِفُ حَجْرًا بِمَكَّةَ كَانَ يُسَلَّمُ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ أُبْعَثَ إِنِّي لَأَعْرِفُهُ الْآنَ»^(۲)؛ «همانا من سنگی را در مکه می‌شناسم که پیش از اینکه مبعوث شوم، بر من سلام می‌کرد و اکنون نیز آن را می‌شناسم.»

۷- سلام درختان و کوه‌ها بر پیامبر ﷺ

سیدنا علی رضی الله عنه می‌گوید: «همراه رسول الله ﷺ در مکه بودم که به یکی از نواحی آن رفتیم. هر درخت و کوهی که با ایشان برخورد می‌کرد، می‌گفت: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ!»^(۳)

نمونه‌های بسیار اندکی از معجزات پیامبر ﷺ بیان گردید و کسی که به دنبال موارد بیشتری است، باید به کتاب‌هایی که معجزه‌های رسول الله ﷺ را بررسی نموده‌اند، رجوع کند؛ مانند کتاب «دلائل النبوة» از ابوزرعه رازی؛ «دلائل النبوة» اثر ابوالشیخ

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۴۲۱۰؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۴۰۶.

۲- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۲۷۷.

۳- سنن ترمذی، شماره حدیث: ۳۶۲۶. ترمذی رحمته الله علیه این حدیث را غریب می‌داند؛ المستدرک، حاکم، ج ۲، ص ۶۲۰. حاکم رحمته الله علیه می‌گوید: «اسناد روایت مذکور، صحیح است و بخاری و مسلم رحمهما الله آن را روایت نکرده‌اند.» ذهبی در این زمینه، با حاکم موافق است.

اصفهانى؛ «دلائل النبوة» از ابونعیم اصفهانى؛ «دلائل النبوة» نوشته بیهقی؛ «دلائل النبوة» از ابن ابی الدنیا و سایر کتاب‌های فراوانی که در این باره نگاشته شده‌اند. علاوه بر کتاب‌هایی که در ضمن بیان سیره پیامبر ﷺ، از معجزات ایشان نام برده‌اند و نیز کتاب‌های صحاح و مسانید.^(۱)

بخش سوم:

اسلام در کتاب‌های آسمانی پیشین

مقدمه

مبحث اول: هدایت یافتگان اهل کتاب و گواهی آنان بر صحت اسلام؛

مبحث دوم: تصریح و مزده کتاب‌های پیشین به بعثت پیامبر اسلام؛

مبحث سوم: بیان مکه و کعبه در کتاب‌های پیشین؛

مبحث چهارم: توصیف مسلمانان در کتاب‌های پیشین؛

مقدمه

این مقدمه دارای دو گفتار است:

گفتار اول: اسلام؛ دین تمامی پیامبران علیهم السلام

۱- اسلام عام

یعنی تسلیم شدن فقط برای الله یگانه، که از این لحاظ، آیین همه پیامبران به شمار می‌رود.

بنابراین دین اسلام یکی است و آیین تمامی پیامبران و پیروانشان؛ از دوران نوح تا حواریون عیسی علیه السلام بوده، چنانکه الله تعالی این مطلب را بیان فرمود است:

﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَفْقَوْمِ إِنَّ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرَكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ ﴿٧١﴾ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٧٢﴾﴾ [یونس: ۷۱-۷۲]

«و داستان نوح علیه السلام را بر آنان بخوان، وقتی به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر اقامتم و یادآوری من به آیات الله، بر شما گران آمده است، پس من بر الله توکل کردم، شما تدبیر [و اندیشه] خود و معبودهایتان را جمع کنید، سپس هیچ چیز از کارهایتان بر شما پوشیده نماند، آنگاه [برای کشتنم] به سوی من هجوم آورید، و [لحظه‌ای] مرا مهلت ندهید. پس اگر روی بگردانید، من [در مقابل دعوتم] از شما هیچ مزدی نخواسته‌ام. مزد من فقط بر الله است و من دستور یافته‌ام که از مسلمانان باشم.»

﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مِنْ سَفِهَةِ نَفْسِهِ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٣٠﴾ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٣١﴾ وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَبْنَئِي إِنْ اللَّهُ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٢﴾﴾ [البقرة: ۱۳۰-۱۳۲]

«و چه کسی از آیین ابراهیم علیه السلام روی گردان خواهد شد؟! جز فردی که خود را به نادانی و سبکسری افکند. و به درستی که ما او را در دنیا برگزیدیم و همانا وی در آخرت از شایستگان است. زمانی که پروردگارش به او فرمود: تسلیم شو، گفت: برای پروردگار جهانیان تسلیم شدم. و ابراهیم و یعقوب علیهما السلام فرزندانشان را به این آیین سفارش کردند، [و هریک از آنان به فرزندان خویش گفتند]: ای فرزندانم! الله این آیین را برای شما برگزیده است، پس نمیرید جز اینکه مسلمان باشید.»

الله متعال می‌فرماید که یوسف علیه السلام گفت:

﴿رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تُوفِّي مُسْلِمًا وَآخِيفِي بِالصَّلَاحِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۱]

«پروردگارا! [بهره عظیمی] از فرمانروایی به من عطا کردی، و از علم [تأویل احادیث] تعبیر خواب‌ها به من آموختی، ای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین! تویی کارساز من در دنیا و آخرت، مرا مسلمان بمیران و به شایستگان ملحق فرما.»

و بلقیس؛ ملکهٔ یمن چنین گفت:

﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [النمل: ۴۴]

«پروردگارا! من به خود ستم کردم، و [اینک] با سلیمان علیه السلام برای الله پروردگار جهانیان تسلیم شدم.»

موسی علیه السلام خطاب به قومش چنین گفت:

﴿يَقَوْمِ إِن كُنتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُسْلِمِينَ﴾ [یونس: ۸۴]

«ای قوم من! اگر شما به الله ایمان آورده‌اید، پس بر او توکل کنید، اگر مسلمان هستید.»

الله تعالی دربارهٔ پیامبران بنی‌اسرائیل می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتَحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَآخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴]

«ما تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و نور است. پیامبرانی که [در برابر فرمان الهی] تسلیم بودند، براساس آن برای یهودیان حکم می‌کردند و [همچنین] الله پرستان و دانشمندان، که حفاظت و پاسداری کتاب الله به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند، [به آن

حکم می‌کردند]. پس از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیز نفروشید، و هرکس به احکامی که الله نازل کرده است حکم نکند، کافر است.»
و در مورد عیسی علیه السلام فرمود:

﴿فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّكَ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۵۲]

«پس هنگامی که عیسی از آنان احساس کفر کرد، گفت: یاوران من [در راه دعوت] به سوی الله چه کسانی هستند؟ حواریون گفتند: ما یاوران [دین] الله هستیم، به الله تعالی ایمان آورده‌ایم، و [تو نیز] گواه باش که ما تسلیم [او] هستیم.»
در نتیجه، اسلام دین اولین و آخرین پیامبر و همه پیروان‌شان بوده است؛ اسلام یعنی پرستش معبود یگانه و بی‌شریک و پرستش الله تعالی در هر مکان و زمانی با اطاعت از پیامبران الهی علیهم السلام.^(۱)
اسلام عام یعنی همین که بیان شد.

۲- اسلام خاص

به معنای اسلامی که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آوردند؛ یعنی همان شریعت قرآن کریم.^(۲)
در مبحث مربوط به ماهیت دین اسلام، این موضوع روشن گشت.
و در مباحث پیش رو، آنچه در کتاب‌های آسمانی پیشین درباره دین اسلام - دینی که پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند - آمده، بررسی خواهد شد، چون کتاب‌های آسمانی اشاراتی به دین محمد صلی الله علیه و آله داشته و مزده نبوت ایشان را داده‌اند و نیز چگونگی مبعث پیامبر صلی الله علیه و آله و مکان آن و ویژگی‌های امت اسلام و موارد دیگری را بیان کرده‌اند.
در مبحث مربوط به بشارت موسی و عیسی علیهم السلام به رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، مطالبی در این زمینه مطرح گردید.

گفتار دوم: گواهی قرآن بر بیان اسلام در کتاب‌های پیشین

قرآن کریم در آیات بسیاری روشن ساخته که اسلام دین خاتم بوده و ثابت نموده که کتاب‌های آسمانی پیشین مزده آمدن این دین را داده‌اند و نیز پیامبرش؛ محمد صلی الله علیه و آله

۱- نک: الجواب الصحیح لمن بدّل دین المسیح، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، صص ۸۱-۸۴.

۲- نک: الرسالة التدمریّة، ص ۱۷۳.

و امت ایشان و فضیلت آنان را توصیف نموده‌اند و بیان کرده که اهل کتاب این مطلب را می‌دانند، اما بیشترشان بر اثر تکبر و حسادت، آن را ردّ و انکار می‌کنند.

اکنون برخی از آیاتی که در این باره نازل شده است، بیان می‌گردد:

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ [الصّف: ۶]

«و [به یاد آور] هنگامی را که عیسی پسر مریم علیه السلام گفت: ای بنی اسرائیل! قطعاً من فرستاده‌ی الله به سوی شما هستم، آنچه از تورات که پیش از من بوده است را تصدیق می‌کنم و [نیز] مژده‌دهنده به رسولی هستم که بعد از من می‌آید و نامش احمد است.»

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ [الأعراف: ۱۵۷]

«افرادی که از [این] رسول [الله]، پیامبر اُمّی [درس‌نخوانده] پیروی می‌کنند، که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، نوشته می‌یابند. آنان را به [کارهای] خوب و پسندیده فرمان می‌دهد و از زشتی [و کارهای ناپسند] بازشان می‌دارد و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌گرداند و پلیدی‌ها را بر آنان حرام می‌کند و بارهای سنگین و قید [و زنجیرهایی] که بر این افراد بود را از [دوش] آنان بر می‌دارد.»

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْرَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ [الفتح: ۲۹]

«محمد صلی الله علیه و آله رسول الله است، و کسانی که با او هستند، بر کافران سخت‌گیر [و شدید] و در میان خود مهربانند. آنان را در حالت رکوع و سجده می‌بینی که از الله فضل و خشنودی می‌طلبند. نشانه [درستکاری] آنان در چهره‌هایشان از اثر سجده [نمایان] است. این توصیفشان در تورات است، و توصیف آنان در انجیل همانند زراعتی است که جوانه بزند، سپس آن را تقویت کرد تا محکم گردیده و بر پای خود ایستاده و کشاورزان را به شگفتی و امید می‌دارد، تا از [دیدن] آنان کافران را به خشم آورد.»

﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَبَيْنُكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿١٩﴾ الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الأنعام: ۱۹-۲۰]

«بگو: چه چیز در گواهی بزرگ‌تر [و برتر] است؟ بگو: الله، میان من و شما گواه است. و این قرآن بر من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که [قرآن] به آنان می‌رسد، با آن بیم دهم. آیا براستی شما گواهی می‌دهید که با الله متعال معبودهای دیگری هستند؟ بگو: من گواهی نمی‌دهم. بگو: بدون تردید او تنها معبود یگانه است و من از آنچه با او شریک قرار می‌دهید، بیزارم. کسانی که به آنان کتاب داده‌ایم، به خوبی وی را می‌شناسند، همان‌گونه که فرزندان خود را می‌شناسند. افرادی که به خویش زبان رسانده‌اند، پس ایمان نمی‌آورند.»

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٤٤﴾ وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٥﴾ الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤٦﴾ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ [البقرة: ۱۴۴-۱۴۷]

«به تحقیق ما گرداندن چهره‌ات را به [سوی] آسمان می‌بینیم، اکنون تو را به [سوی] قبله‌ای که به آن خشنود شوی باز می‌گردانیم، پس صورتت را به سوی مسجدالحرام کن، و هر جا باشی، روی خود را به سوی بگردانید. و کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده شد، به خوبی می‌دانند این [تغییر قبله] حق بوده [و] از جانب پروردگارشان است، و الله از آنچه می‌کنند، غافل نیست. و اگر برای افرادی که کتاب به آنان داده شده، هر گونه نشانه و [حجتی] بیاوری، از قبله تو پیروی نمی‌کنند و تو [نیز] از قبله آنان پیروی نخواهی کرد و برخی از آنان هم از قبله برخی دیگر پیروی نمی‌کنند و اگر پس از آنکه علم و دانش به تو رسیده است، از خواسته‌ها و آرزوهایشان پیروی کنی، در این صورت مسلماً از ستمکاران خواهی بود. کسانی که به آنان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، او [پیامبر ﷺ] را می‌شناسند، چنانکه

فرزندانشان را می‌شناسند. و همانا گروهی از آنان درحالی که می‌دانند، حق را کتمان می‌کنند. حق از جانب پروردگار توست، پس هرگز از شک‌کنندگان مباش.»

﴿وَكَاؤُوا مِنْ قَبْلِ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِمْ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۸۹]

«و پیش از این بر کافران خواستار پیروزی بودند، سپس وقتی آنچه را که [از قبل] شناخته بودند، نزدشان آمد، نسبت به آن کافر شدند، پس لعنت الله بر کافران باد.»

﴿أَفَعَيِّرَ اللَّهُ أَتْبَغَىٰ حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ [الأنعام: ۱۱۴]

«[ای پیامبر ﷺ] بگو: آیا غیر الله را به داوری طلب کنم؟! و حال آنکه او ذاتی است که [این] کتاب روشن [که همه چیز در آن بیان شده] را به سوی شما نازل کرده است. و کسانی که به آنان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، می‌دانند که این [قرآن] به حق از سوی پروردگارت نازل شده است. بنابراین هرگز از تردیدکنندگان مباش.»

﴿أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ ءَايَةٌ أَن يَعْلَمَهُوْ عُلَمَتُؤُا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ [الشعراء: ۱۹۷]

«آیا همین نشانه برایشان کافی نیست که عالمان بنی‌اسرائیل از آن [قرآن] آگاهند؟!»

﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ [الرعد: ۴۳]

«بگو: کافی است که الله متعال و کسی که علم [پیشین] نزد اوست، میان من و شما گواه باشند.»

﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ﴾ [المائدة: ۸۳]

«و وقتی آیاتی که بر پیامبر ﷺ نازل شده است را بشنوند، چشم‌هایشان را می‌بینی که اشک‌ریزان می‌شود به سبب حقیقتی که دریافته‌اند.»

﴿إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ۝ وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ۝ وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا﴾ [الإسراء: ۱۰۷-۱۰۹]

«[ای پیامبر ﷺ] بگو: [خواه] به آن ایمان آورید یا ایمان نیاورید، قطعاً کسانی که پیش از آن به آنان دانش داده شده، هنگامی که [آیات قرآن] بر آنان خوانده می‌شود، سجده‌کنان به

صورت می‌افتند و می‌گویند: منزّه است پروردگار ما، که یقیناً وعده‌هایش انجام‌شدنی است. و [آنان] گریه‌کنان به صورت می‌افتند، و [تلاوت این قرآن] بر فروتنی‌شان می‌افزاید.»

﴿الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۲﴾ وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا ءَأَمَّا بِهِ ءِئِنَّهُ الْخُلُقُ مِنْ رَبِّنَا إِنَّآ كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ﴿۵۳﴾ أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۵۴﴾﴾ [القصص: ۵۲-۵۴]

«افرادی که پیش از این [قرآن]، به آنان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، به آن ایمان می‌آوردند. و زمانی که [قرآن] بر آنان خوانده شود، می‌گویند: به آن ایمان آوردیم، بی‌تردید این حق از سوی پروردگار ماست، همانا ما پیش از [نزول] آن هم مسلمان بودیم. این افراد به [سبب] صبری که کرده‌اند، پاداششان دو بار [به آنان] داده می‌شود، و [آنان] بدی‌ها را با نیکی‌ها دفع می‌کنند و از آنچه برایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند.»

﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ﴾ [یونس: ۹۴]

«پس اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم در تردید هستی، از کسانی که کتاب [آسمانی] را پیش از تو می‌خوانند، بپرس.»

آیات مذکور و آیات دیگری نشان می‌دهد که قرآن کریم آنچه در کتاب‌های پیشین در توصیف اسلام و پیامبر ﷺ و مسلمانان آمده را روشن ساخته است.^(۱)

همچنین بیانگر این مطلب است که بسیاری از عالمان اهل کتاب پیامبر ﷺ را می‌شناسند و باور به صحت و درستی رسالت ایشان دارند و می‌دانند که پیامبر ﷺ تکمیل‌کننده رسالت برادرانش؛ یعنی پیامبران الهی قبلی هستند.

اما بیشترشان این موضوع را انکار می‌کنند.

إن شاء الله مسأله مذکور در مباحث پیش رو که بخشی از مطالب کتاب‌های پیشین در این زمینه بررسی می‌گردد، روشن خواهد شد.

قبل از بیان این موارد، شایسته است که گواهی برخی از عالمان هدایت‌یافته اهل کتاب مبنی بر صحت دین اسلام و نیز تصریح آنان به بیان بشارت‌های موجود درباره اسلام و توصیف پیامبر ﷺ و امت ایشان مطرح گردد.

مبحث اول:

هدایت یافتگان اهل کتاب و گواهی آنان بر صحت اسلام

می‌توان گفت یکی از بزرگ‌ترین دلایل بر حَقانیت اسلام و صحت احکام و قوانین آن، هدایت بسیاری از دانشمندان اهل کتاب به دین اسلام است و نیز گواهی آنان بر اینکه اسلام دین خاتم و بر حق بوده و علاوه بر این، بشارت‌های کتاب‌های آسمانی پیشین را مبنی بر ظهور دین و پیامبری جدید و امتی برگزیده بیان کرده‌اند. با بیان مطالبی که در ادامه می‌آید، بخشی از این موارد روشن خواهد گشت.

گفتار اول: هدایت عالمان اهل کتاب به پذیرش اسلام

بدون تردید الله تعالی محمد ﷺ را با هدایت و دین بر حق فرستاد تا آن را بر تمامی آیین‌ها پیروز گرداند، هرچند کافران را خوش نیاید. الله ﷻ در این دین، نشانه‌های هدایت را قرار داد و این علائم برای کسی که با چشم بصیرت و عبرت به آن بنگرد، کاملاً روشن و آشکار است.

امت‌های فراوانی از طریق همین نشانه‌ها هدایت گشتند و الله متعال چشمانشان را بر نور و هدایت گشود و در نتیجه، آنان بیراهی و گمراهی را رها نموده و راه رستگاری و سعادت را در پیش گرفتند.

هدایت‌یافتگان به سوی حقیقت، از افراد و گروه‌های متفاوتی تشکیل می‌شدند؛ در میان آنان، رئیس و رعیت، عالم و غیر عالم و مرد و زن وجود داشت، به گونه‌ای که این نور و هدایت تمامی زمین را در برگرفته و مردم گروه‌گروه و پشت سر یکدیگر، دین اسلام را می‌پذیرفتند.

برخی از این هدایت‌یافتگان، از بزرگان قوم و ملت خویش به شمار می‌رفتند؛ بویژه از بزرگان یهود و نصاری؛ یعنی همان افرادی که از حسادت و کبر نجات یافتند و الله متعال هدایت را برایشان مقدر نموده بود و زمانی که مسلمان شدند، به بدی و زشتی فراوان گمراهی پیشین خود و نیز به بزرگی احسان الهی و نعمت هدایت پی بردند و از این رو، در راه کمک به اسلام و دعوت هم‌کیشان قبلی خویش بسیار تلاش نمودند و این سخن پیامبر ﷺ دربارهٔ آنان صدق می‌کند که فرمودند: «تَجِدُونَ النَّاسَ مَعَادِنَ،

فَخَيَّرَهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خَيْرَهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقَهُوا»^(۱)؛ «مردم را همچون معادن [طلا و ...] می‌یابی و بهترینشان در دوران جاهلیت، بهترین آنان در دوران اسلام است زمانی که آگاه [و دانشمند] شوند.»

این هدایت‌یافتگان، بهترین کسانی بودند که از میان یهودیان و مسیحیان مسلمان شدند و برای یاری دین اسلام، همان‌گونه که قبلا به منظور کمک دینشان تلاش می‌کردند یا بیشتر از آن، سعی و کوشش نمودند.

بدون تردید بهترین و وسیع‌ترین فرصت و زمینه در جلوی عالمانشان، بیان حقیقت با دلیل و برحذر داشتن از باطل و رفتن در این راه است و این هدایت‌یافتگان، بهترین داعیان اسلام هستند که از بدین وسیله، مردم را از ادیان باطل برحذر می‌دارند، چون صاحب خانه نسبت به آنچه در آن وجود دارد، آگاه‌تر است. آنان قبلا یهودی یا مسیحی بوده‌اند و از چیزی که دیگران خبر ندارند، آگاهند، زیرا کاملا نسبت به آیین و دیانتشان علم دارند و مستقیما با ملتشان ارتباط داشته‌اند؛ بویژه در آیینی که پیروانش ادعا می‌کنند دارای اسراری است؛ همچون دین مسیحیت. در نتیجه، دعوت آنان تأثیر فراوانی بر پذیرش دین اسلام از سوی افراد بیشماری از ادیان باطل دارد.

علاوه بر این، گرایش برخی عالمان ادیان باطل به سمت اسلام و پذیرش و یاری آن، دلیلی روشن بر حَقانیت دین اسلام بوده و نشان می‌دهد که این تغییر پس از اطمینان کامل به صحت اسلام ایجاد شده و در نتیجه، فرد هدایت‌یافته گواه و حجتی علیه قوم خویش است.^(۲)

گفتار دوم: برخی از عالمان هدایت‌یافته اهل کتاب

روشن است که پذیرش دین اسلام از سوی برخی عالمان یهود و نصاری، از همان ابتدای ظهور اسلام اتفاق افتاد و این کار ادامه یافت و تا روز قیامت و تا وقتی که بر روی زمین، افرادی عاقل به دنبال حقیقت باشند، این موضوع باقی خواهد ماند. در ادامه، برخی از عالمان یهود و نصاری که مسلمان شدند، معرفی می‌گردند:

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۲۰۳؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۵۲۶.

۲- نک: البحث الصریح فی ایما هو الدین الصّحیح، صص ۷-۹.

۱- عبدالله بن سلام

وی از نخستین هدایت‌یافتگان به دین اسلام بوده و سرور و بزرگ و بزرگ‌زاده یهودیان در شهر مدینه به شمار می‌رفت و مسلمان شدن او حجتی علیه تمامی یهودیان تا روز قیامت خواهد بود.

۲- نجاشی؛ پادشاه حبشه

یکی از بزرگان و پادشاهان مسیحیان که در دوره سلطنت و پادشاهی خود و پس از ارتباط با اسلام بوسیله مهاجرت صحابه[ؓ] به حبشه، اسلام آورد.

۳- علی بن ربن طبری

وی در دوران ابوجعفر منصور مسلمان شد و پیش از اسلام آوردن، مسیحی و عالم در حوزه فلسفه و پزشکی بود. او در راه دعوت به سوی اسلام، کتاب «الدین والدولة» و «الرّد علی أصناف النّصاری» را نگاشت.

۴- سموال بن یحیی مغربی مهندی

یکی از دانشمندان یهود، آگاه به علم پزشکی که در سال ۵۷۰ هـ از دنیا رفت و صاحب کتاب «إفحام الیهود» است.

۵- لورد هدلی فاروق

یکی از اعضای مجلس اعیان انگلیس که در سال ۱۹۱۳ هـ مسلمان بودن خویش را آشکار ساخت و «فاروق» نام گرفت و درباره اسلام، کتاب «رجل من الغرب یعتنق الإسلام» را نوشت.

۶- ناصر الدین دینیه فرانسوی

وی مسیحی و نقّاش ماهری بود. در سال ۱۹۲۷ م اسلام آورد و کتابی با عنوان «أشعة خاصّة بنور الإسلام» را نگاشت و در سال ۱۹۲۹ م وفات کرد.

۷- عبدالاحد داود

وی کاهنی کلدانی بود که در رشته کلام به درجه استادی رسید و رئیس طائفة کلدانی‌های رومی کاتولیک بود و کتاب «الإنجیل والصّلیب» و نیز «محمّد^ﷺ فی الكتاب المقدّس» را از خود بر جای گذاشت.

۸- کشیش ابراهیم خلیل

کشیش کلیسای انجیلی «بافور» در شهر آسیوط مصر که فعالیت‌های فراوانی در حوزه دین مسیحیت داشت و در سال ۱۹۵۹م اسلام‌آوردنش را آشکار کرد و کتاب‌های زیادی در زمینه دعوت به دین اسلام نگاشت؛ از جمله: «محمّد في التّوراة والإنجيل والقرآن»، «المستشرقون والمبشّرون في العالم الإسلامي»، «محاضرات في مقارنة الأديان»، «المسيح في التّوراة والإنجيل والقرآن» و کتاب‌هایی دیگر.

افراد بیشمار دیگری نیز که فقط الله تعالی از تعدادشان باخبر است، مسلمان شده‌اند.^(۱)

قابل توجه است که افراد مذکور و تعداد بیشمار دیگری که مسلمان شده‌اند، از مردم عادی نبودند، بلکه از بزرگان و رؤسای ملت‌های پیشین خویش به شمار می‌رفتند و از نظر دنیوی و جایگاه اجتماعی، هیچ کمبودی نداشتند، همان‌گونه که برخوردار از فهم و هوش بودند و بسا اوقات، اسلام‌آوردن آنان باعث شد که بسیاری از منافع دنیوی و جایگاه والای اجتماعی خویش را از دست بدهند و حتی در برخی موارد، خودشان را در معرض قتل و نابودی قرار دادند.

با وجود این و پس از دریافت هدایت و رسیدن به دین واقعی، نتوانستند به ماندن بر باطل و زندگی در حالت بدبختی و بیهودگی ادامه دهند و در نتیجه، اسلامشان را آشکار ساخته و ضررهای جسمی و مادی را متحمل شدند و حتی به دفاع از اسلام و دعوت مردم به سوی آن برخاستند تا بخشی از تکلیفی که با ورود به اسلام بر گردنشان لازم شد را ادا نمایند.

تمامی موارد مذکور دلایلی روشن بر حقایق دین اسلام بوده و قطعاً ادله و نشانه‌های صحت و شرافت و کمال این دین بسیار است.^(۲)

۱- در این زمینه، رک: جهود من أسلم من النّصاری في كشف فضائح النّصرانیّة، پایان‌نامه دکتري در الجامعة الإسلاميّة [دانشگاه اسلامی]، صص ۲-۲۷.

۲- نک: البحث الصّریح، ص ۱۱.

گفتار سوم: مختصری از زندگی و تلاش‌های عالمی هدایت‌یافته از اهل کتاب برای انتشار دین اسلام

یکی از افراد این گروه مبارک و فرخنده که با اطمینان کامل و یقین و پس از بررسی و تحقیق، مسلمان شد، شیخ زیاده بن یحیی نصب راسی بود؛ فردی از رجال دینی و عالمان مسیحیت، که پس از رسیدن به هدایت و دین حق، مسلمان‌شدنش را آشکار کرد و با تمام توانی که الله متعال به وی بخشیده بود، مردم را به پذیرش دین اسلام فرا خواند و در نتیجه، دو کتاب «البحث الصریح فی ایما هو الدین الصّحیح» و «الأجوبة الجلیّة فی دحض الدّعوات النّصرانیّة» را از خود بر جای گذاشت.^(۱)

شیخ زیاده در قرن ۱۱ هجری می‌زیست و منسوب به شهر «رأس العین» در شام، یکی از شهرهای جزیره که میان حرّان و نصیبین قرار دارد و اکنون در سوریه است، بود.

کتاب «الأجوبة الجلیّة فی دحض الدّعوات النّصرانیّة» چاپ نشد، اما توسط محمّد بن عبدالرحمان طیبی دمشقی خلاصه گشت و از این طریق، به شهرت رسید.
و کتاب «البحث الصریح فی ایما هو الدین الصّحیح» اخیراً و با تحقیق و بررسی دکتر سعود بن عبدالعزیز خلف منتشر گردیده است.

با توجّه به این کتاب، روشن می‌گردد که شیخ زیاد بن یحیی مسیحی بوده و سپس الله تعالی وی را به دین اسلام هدایت نمود؛ وی در مقدمه کتابش چنین می‌آورد: «اما بعد، بنده محتاج به پروردگار بی‌نیاز؛ زیاده بن یحیی نصب راسی که به دین محمّدی مشرف شده است، می‌گوید: وقتی مشغول تحقیق و مطالعه و در جستجوی دین صحیح بودم و تمام تلاش خویش را در این زمینه به کار می‌بردم، تصمیم گرفتم که نتیجه این کارم را بنویسم و آن را برای افراد سرزنش‌گر روشن سازم.»^(۲)

همچنین مشخص است که سبب پذیرش دین اسلام از جانب وی، شک و تردیدهای او نسبت به دین مسیحی بود که باعث شد درباره دین اسلام تحقیق و مطالعه نماید تا اینکه برایش روشن شد که اسلام، دین واقعی و بر حق بوده و الله تعالی وی را هدایت

۱- نک: همان، صص ۱۱-۱۲.

۲- همان، صص ۲۳-۲۴.

کرد و او مسلمان شد. سپس به بررسی و اثبات بطلان دیانت مسیحی و صحت اسلام و از این طریق، به دعوت مسیحیان پرداخت.^(۱)

با توجه به کتاب «البحث الصریح» می‌بینیم که معلومات نویسنده‌اش از دین مسیحیت بسیار خوب و دقیق بوده و استدلال‌های وی از عهد قدیم و جدید، متنوع و عمیق است، به گونه‌ای که نسخه‌ها و ترجمه‌های متعددی را به زبان عربی و یونانی و عبری و سریانی مطالعه و بررسی و مقایسه کرده است.

بر این اساس، روشن است که وی به خوبی از زبان یونانی و عبری و سریانی آگاه بوده و مطالبی را از این زبان‌ها به عربی ترجمه نموده و حتی قواعد زبان یونانی و عبری را مطالعه و تصحیح کرده و برخی از ترجمه‌ها را ترجیح داده است.

این موارد اثبات می‌کند که او پیش از مسلمان شدن، از عالمان و رجال دینی مسیحیت بوده است، چون آگاهی از این امور، مختص رجال دینی است و نیز زبان‌های یونانی و عبری و سریانی زبان‌هایی دینی به شمار می‌روند. به احتمال زیاد، او در اصل مسیحی و سریانی بوده و به خوبی این زبان را می‌دانسته، چون زبان مسیحیان سوریه است و وی یکی از آنان بود.

زبان یونانی نیز زبان عهد جدید و زبان دینی مسیحیان کاتولیک به شمار می‌رود. و زبان عبری زبان عهد قدیم و مسیحیان پروتستان بوده و رجال دینی مسیحیت نیاز مبرمی به فهم و آگاهی از آن‌ها دارند.

در نتیجه، این مرد از عالمان مسیحیت بوده؛ بویژه وقتی می‌دانیم که مردم عادی دین مسیحی از علم دینی نصرانی فاصله بسیاری دارند.

و حتی آنان در بسیاری اوقات -خصوصاً در زمان نویسنده- توان اطلاع و آگاهی بر چیزی از کتاب‌های دینی مسیحیت را نداشتند مگر بخش‌های مخصوصی که کلیسا اجازه انتشار آن‌ها را می‌داد و در میان مردم دست به دست می‌شد.^(۲)

نویسنده کتاب «البحث الصریح» به ابراز مسائلی اساسی از کتاب‌های خودشان که دلالت بر صحت نبوت پیامبرمان محمد ﷺ دارد، پرداخته و دلایلی را از سخنان خودشان علیه آنان ارائه داده است. بنا به گفته خود نگارنده در مقدمه کتابش، مباحث آن از این قرار است:

۱- نک: همان، ص ۲۵.

۲- نک: همان، صص ۲۵-۲۶.

۱- بطلان ادّعی‌های نصاری مبنی بر الوهیت مسیح علیه السلام

و اثبات اینکه او همچون سایر پیامبران قبلی بنی اسرائیل، فقط پیامبر الهی بوده است.

۲- بطلان استدلال مسیحیان بر الوهیت مسیح علیه السلام

با معجزاتی که توسط وی صورت گرفت و اثبات اینکه نشانه‌ها و معجزات او از جنس معجزاتی بود که الله تعالی آن‌ها را بر دستان پیامبران قبلی جاری ساخت و حتی معجزات و نشانه‌های مهم‌تر و برتری را به آنان بخشید و هرگز امت‌هایشان این نشانه‌ها را دلیل الوهیت آن پیامبران ندانستند. بنابراین عیسی بن مریم علیه السلام همچون آنان فقط پیامبر الهی بود.

۳- ردّ طعنه‌های مسیحیان درباره پیامبران؛ محمد صلی الله علیه و آله

و بیان بطلان سخن آنان و نیز اینکه از پیامبران پیشین اموری همچون موارد منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله و حتی فراتر از آن‌ها صادر شد و هیچ‌کس بدین سبب بر آنان ایراد نگرفت. در نتیجه، محمد صلی الله علیه و آله نیز در این زمینه، همچون پیامبران پیشین بوده و هیچ طعنه و ایرادی بر ایشان وارد نیست.

۴- آوردن دلایلی از تورات و انجیل برای اثبات نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

و بیان اینکه هدف از وعده و بشارت‌های فراوانی که در کتاب یهودیان و مسیحیان آمده، محمد صلی الله علیه و آله بوده است.

۵- بیان دلایلی بسیار صریح و روشن از تورات و انجیل درباره تحریف آن دو کتاب

نویسنده رحمته سپس خاتمه‌ای که مشتمل بر مهم‌ترین نتایج تحقیق مذکور بوده را آورده است.^(۱)

وی در این کتاب، روشی مقایسه‌ای را در پیش گرفته و دلایل بطلان ادّعی‌های مسیحیان را ارائه داده است؛ همچون ادّعی‌های آنان درباره الوهیت مسیح علیه السلام یا ادّعی‌های

صحت تورات و انجیل، و با استفاده از معلومات و مطالب موجود در این دو کتاب، به اثبات بطلان و رد آن‌ها پرداخته است.

همچنین شبهات و ادعاهای آنان علیه پیامبرمان؛ محمد ﷺ را آورده و با بیان متونی از کتاب‌های خودشان، به آن‌ها پاسخ داده و ادله فراوانی را از تورات و انجیل، برای اثبات نبوت پیامبر اسلام ﷺ ارائه داده است.

مهم‌ترین منبع و مرجع اسلامی نویسنده، قرآن کریم بوده و در موارد تاریخی، به کتاب «السیرة الحلبیة» و در اثبات نام‌های پیامبر ﷺ، به کتاب «دلائل الخیرات» اعتماد کرده است.

و مهم‌ترین منبع مسیحی او، کتاب «العهد القدیم والجدید» بوده و در همچنین به کتاب «سعد بن بطریق» و نیز به تاریخ «یوسیوس»؛ مورّخی یهودی، و مورّخی دیگر با نام «لافجانیوس» رجوع کرده و اشاره نموده که برخی کتاب‌های مختصر درباره اختلافات و پاسخ‌های ملت‌ها به یکدیگر را مطالعه نموده و از آن‌ها بهره برده، اما از کتاب خاصی نام نمی‌برد.

همچنین از لغت‌نامه‌ها و کتاب‌های یونانی و عبری استفاده کرده و - چنانکه قبلاً گذشت - این موضوع نشان می‌دهد که وی کاملاً آشنا به زبان یونانی و عبری بوده است.^(۱)

علاوه بر موارد مذکور، در مبحث پیش رو نیز برخی از توضیحات او مبنی بر بشارت‌های وارد در کتاب‌های پیشین در مورد محمد ﷺ و امت ایشان بیان خواهد شد.

مبحث دوم:

تصریح و مزده کتاب‌های پیشین به بعثت پیامبر اسلام ﷺ

بدون تردید کتاب‌های آسمانی پیشین در مواضع بسیاری، بشارت آمدن دین اسلام و ظهور پیامبر ﷺ را داده بودند و شواهد بیشماری در این زمینه وجود دارد.

گواهی‌های موجود در کتاب‌های پیشین، از نشانه‌ها و دلایل روشن بر نبوت محمد ﷺ و نبوت پیامبران قبلی به شمار می‌رود.^(۱)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته می‌گوید: «دلایل نبوت مسیح و محمد ﷺ قطعی و یقینی و غیر قابل انکار از روی گمان است، زیرا گمان، یقین را از بین نمی‌برد؛ بویژه با وجود اخبار فراوانی که نشان می‌دهد محمد ﷺ با نام مشهور خود در آنچه از پیامبران نقل شده، نوشته و ثبت گشته بودند.»^(۲)

در صحیح بخاری، از عطاء بن یسار چنین نقل شده است: «عبدالله بن عمرو بن عاص را دیدار کردم و پرسیدم: پیامبر ﷺ در تورات چگونه توصیف شده‌اند؟ او گفت: بله، سوگند به الله که ایشان در تورات، با برخی صفاتی که در قرآن بیان شده است، توصیف گشته‌اند:

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ [الأحزاب: ۴۵]

«ای پیامبر ﷺ! ما تو را گواه و بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده فرستادیم.»

و [چنین آمده است:] پناهگاهی برای امی‌ها، تو بنده و فرستاده من هستی، تو را متوکل نامیدم، او تندخو و درشت‌خو نیست، در بازارها فریاد نمی‌زند، بدی را با بدی

۱- نک: الجواب الصحيح، ج ۵، ص ۱۹۷؛ و سایر کتاب‌هایی که مزده‌های وارد در کتاب‌های پیشین در مورد نبوت محمد ﷺ را ثبت کرده‌اند؛ همچون: الدین والدولة، ابن رین طبری؛ إقحام اليهود، مهتدی سموال؛ تخجیل من حزف الإنجیل، جعفری؛ الجواب الصحيح لمن بدل دین المسیح، شیخ الإسلام ابن تیمیّه؛ هداية الحیاری فی أجوبة اليهود والنصارى، ابن قیّم؛ محمد ﷺ فی الكتب المقدّس، عبدالاحد داود؛ إظهار الحق، رحمت الله هندی؛ البحث الصریح فی ایما هو الدین الصحيح؛ البشارة بنبی الإسلام، احمد حجازی سقا؛ و کتاب‌های فراوان دیگری که بشارت‌های موجود در کتاب‌های پیشین؛ بویژه تورات و انجیل درباره نبوت پیامبر ﷺ را بیان کرده‌اند.

۲- الجواب الصحيح، ج ۵، ص ۱۵۵.

پاسخ نمی‌دهد، بلکه عفو می‌کند و می‌بخشد، الله تعالی زمانی وی را [از دنیا] می‌برد که ملّتی منحرف را بوسیلهٔ او اصلاح کرده باشد و آنان بگویند: لا إله إلا الله، و نیز چشمان و دل‌هایی بسته را توسط وی باز نموده باشد.^(۱)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته اللّٰه در توضیح روایت فوق، چنین می‌آورد: «گاهی اوقات، مراد از واژهٔ تورات و انجیل و قرآن و زبور، کتاب‌های آسمانی مشهور است و گاهی هم هدف، جنس کتاب بوده و مراد از قرآن، زبور یا سایر کتاب‌های آسمانی است، چنانکه در حدیث صحیحی از پیامبر صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم روایت شده که قرآن [زبور] بر داود علیه السلام آن قدر آسان شده بود که تمام آن را در فاصلهٔ زین‌کردن سواری‌اش تا سوارشدن بر آن، می‌خواند.»^(۲)

هدف از قرآن مذکور، زبور و نه قرآنی که الله تعالی آن را بر محمد صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم نازل کرد، است.

همچنین در توصیف مسلمانان آمده که انجیل‌های آنان در سینه‌هایشان قرار دارد؛ مصاحفی که تلاوت می‌کنند؛ یعنی قرآن کریم، انجیل نامیده شده است. در تورات چنین آمده است: «من برای بنی‌اسرائیل پیامبری را از بین برادرانشان می‌فرستم که بر وی توراتی همچون تورات موسی علیه السلام نازل می‌کنم.» کتاب دوم نیز تورات نامیده شد.

بنابراین مراد از عبارت: «پیامبر صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم چگونه در تورات توصیف شده‌اند؟»؛ احتمال دارد هدف از آن، تمامی کتاب‌های آسمانی پیشین باشد و همهٔ آن‌ها تورات نامیده شده و توصیف رسول الله صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم در برخی از آن‌ها آمده است.

و شاید هدف از آن، تورات معین و مشهور باشد. این صفات در نسخه‌هایی که تحریف نشده‌اند، وجود دارد، چون در نسخه‌های کنونی تورات که ما به آن‌ها دسترسی داریم، چنین صفاتی یافت نمی‌شود.^(۳)

۱- صحیح بخاری، شمارهٔ حدیث: ۲۱۲۵ و ۲۸۳۸.

۲- صحیح بخاری، شمارهٔ حدیث: ۳۴۱۷.

۳- الجواب الصّحیح، ج ۵، صص ۱۵۶-۱۵۷؛ نک: هدایة الحیاری، صص ۱۶۵-۱۶۶؛ مراد از سخن شیخ الإسلام ابن تیمیّه که چیزی در این باره وجود ندارد، همان روایت ابن عمرو رضی اللّٰه عنہما است، و گر نه به بشارت أشعیاء که در ادامه می‌آید، دقّت کنید.

شیخ زیاده بن یحیی راسی^(۱) نیز در مقدمهٔ فصل چهارم کتابش «البحث الصّریح فی ایّما هو الدّین الصّحیح»؛ یعنی در فصل بشارت‌های تورات و انجیل به ظهور پیامبر ﷺ، چنین می‌گوید:

«در این فصل، دلایلی روشن و مستحکم از کتاب عهدین؛ یعنی تورات و انجیل خواهیم آورد که نشان می‌دهد پیامبر بزرگمان؛ محمّد ﷺ پیامبر موعود و بشارت‌داده‌شده از جانب پیامبران؛ مانند عیسی الکتبی^(۲) بوده و خواهی دید که این دلایل صحیح هستند.»^(۲)

سپس آن گواهی‌ها را بیان نموده و ۱۱ تا را آورده و هریک را شرح و توضیح داده و تحلیل نموده و مرتبط ساخته و ثابت کرده که کاملاً متناسب با پیامبر ﷺ است. در ادامه، برخی از مژده‌ها و مطالب کتاب‌های آسمانی پیشین دربارهٔ پیامبر اسلام ﷺ را با برخی توضیحات آورده می‌شود:

۱. در بشارت اشیاء چنین آمده است: «بندۀ من که با وجود او خوشحال می‌شوم، وحی خویش را بر وی نازل می‌کنم و او عدالت را در میان امت‌ها آشکار می‌سازد. آنان را به سفارش‌هایی توصیه می‌کند، نمی‌خندد [قهقهه نمی‌زند]، صدای [بلندش] در بازارها شنیده نمی‌شود، چشمان نابینا و گوش‌های ناشنوا را باز می‌کند، دل‌های بسته را می‌گشاید، آنچه به وی می‌دهم را به هیچ‌کس نمی‌بخشم، او الله تعالی را سپاسی نو [و خوب] می‌کند، از دورترین نقطهٔ زمین می‌آید، مردم [مخلوقات] خوشحال می‌شوند و ساکنان زمین الله متعال را در هر جای بلندی به یگانگی یاد می‌کنند و بر هر محلّ مرتفعی تکبیر می‌گویند، سست و مغلوب نمی‌شود و متمایل به تمایلات نفسانی نمی‌گردد، کمی سرخ‌رنگ است، صالحانی که همچون نی [و چوبی] سست هستند را خوار نمی‌سازد، بلکه صدّیقان را تقویت می‌کند و رئیس و تکیه‌گاه متواضعان به شمار

۱- یکی از عالمان مسیحی که مسلمان شد و در مبحث قبلی، معرّفی گردید.

۲- البحث الصّریح، ص ۱۳۹.

می‌رود، نور الهی است که هرگز خاموش نمی‌شود و نشانهٔ قدرتش بر دو
شانه‌اش موجود است.»^(۱)

مفهوم این بشارت بسیار نزدیک به روایت عبدالله بن عمرو بن عاص است. شیخ
الإسلام ابن تیمیّه رحمته در توضیح نبوت اشعیاء چنین می‌آورد: «صفات مذکور منطبق و
متناسب با محمد صلی الله علیه و آله و امت ایشان بوده و یکی از مهم‌ترین بشارت‌های پیامبران پیشین
به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می‌رود و مشهور است که گاهی اوقات، مراد از اصطلاح
تورات، کتاب‌های مورد تأیید اهل کتاب بوده و از این رو شامل زبور و بشارت اشعیاء و
سایر بشارت‌ها غیر از انجیل می‌شود.»^(۲)

۲. در سفر تثنیه چنین می‌خوانیم: «این همان برکتی است که موسی مرد
الهی صلی الله علیه و آله پیش از وفاتش، بنی‌اسرائیل را به آن بشارت داد و گفت: آن پروردگار
از سیناء^(۳) آمد و از سلسله کوه سعیر^(۴) برایشان تابید و از کوه‌های فاران^(۵)
درخشید.»^(۶)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته عبارتی را نزدیک به همین مفهوم آورده و می‌گوید:
«مانند آنچه در تورات آمده و به زبان عربی چنین ترجمه شده است: "الله از طور سینا
آمد و برخی می‌گویند که از طور سینا نمایان شد و از ساعیر تابید و از کوه‌های فاران
آشکار گشت.»^(۷)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه در توضیح بشارت فوق می‌گوید: «بنا به گفتهٔ بسیاری از
عالمان و نیز ابومحمد ابن قتیبه که می‌آورد: بر کسی که تدبّر و تفکر نماید هیچ نوع

۱- نک: سفر اشعیاء، إصحاح ۳۵، فقره ۱- ۱۰؛ عهد قدیم، ص ۸۱۵؛ نک: الجواب الصّحیح، ج ۵،
صص ۱۵۷-۱۵۸.

۲- الجواب الصّحیح، ج ۵، ص ۱۵۸.

۳- سیناء یا طور سینا: اسم کوهی در نزدیک آیله؛ نک: معجم البلدان، یاقوت، ج ۱، صص ۲۹۲، ۴
و ۴۸.

۴- سعیر یا ساعیر: نام کوه‌هایی در فلسطین و نیز نام روستای ناصره در میان طبریّه و عکا؛ نک:
معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۷۱.

۵- فاران: اسم کوه‌های مکه؛ نک: الجواب الصّحیح، ج ۵، ص ۲۰۰.

۶- سفر تثنیه، إصحاح ۳۳: ۱- ۳؛ عهد قدیم.

۷- الجواب الصّحیح، ج ۵، ص ۱۹۹.

پوشیدگی و ابهامی در این باره وجود ندارد، زیرا آمدن الله از طور سینا یعنی نازل کردن تورات بر موسی علیه السلام از طور سینا، همان گونه که اهل کتاب و ما معتقد هستیم.

و نیز درخشیدن الله از ساعیر به معنای نازل کردن انجیل بر مسیح علیه السلام است، چون سیدنا عیسی از ساعیر؛ سرزمین خلیل در روستایی با نام ناصره بود که مسیحیان پیرو او، با همین نام شناخته می‌شوند.

همان گونه که تاییدن الله از ساعیر به معنای نزول انجیل بر مسیح علیه السلام بود، باید که آشکارشدن الله متعال از کوه‌های فاران به معنای نازل کردن قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله باشد، زیرا کوه‌های فاران همان کوه‌های مکه است.

او می‌گوید: مسلمانان و اهل کتاب موافقند که مراد از فاران، مکه است و اگر آنان ادعا کنند که هدف شهری غیر از مکه بوده - و با آن همه تحریف و تهمت‌هایشان، بعید نیست که چنین ادعایی داشته باشند - در پاسخ می‌گوییم: مگر در تورات نیامده که ابراهیم علیه السلام هاجر و اسماعیل را در فاران ساکن کرد؟! ^(۱)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته الله در ادامه چنین می‌آورد: «و می‌گوییم پس جایی را که الله از آنجا آشکار شد و نامش فاران است و نیز پیامبری که پس از مسیح، بر او کتاب نازل شد را به ما نشان دهید.

آیا غیر از اسلام، دین دیگری را سراغ دارید که همچون این دین آشکار و منتشر شده باشد؟!»

ابن ظفر می‌گوید: ساعیر نام کوهی در شام است که نبوت مسیح علیه السلام از آنجا آشکار شد.

من می‌گوییم: در کنار بیت لحم؛ روستایی که سیدنا عیسی در آنجا متولد شد، روستایی به نام ساعیر قرار دارد که هنوز موجود است و کوهی به نام ساعیر دارد و در تورات آمده که فرزندان عیص ساکن ساعیر بودند و الله تعالی به موسی علیه السلام فرمان داد که آنان را اذیت نکند.

بر این اساس، قطعاً مراد از سومین کوه، کوه حراء بوده که در اطراف مکه، کوهی بلندتر از آن وجود ندارد و برای اولین بار، وحی در آنجا بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و در اطرافش، کوه‌های زیادی وجود قرار گرفته، چنانکه گفته می‌شود که در مکه، ۱۲ هزار

کوه وجود دارد و آن مکان، تا به امروز فاران نامیده می‌شود و شروع نزول قرآن در آنجا بود.

صحرای میان مکه و طور سینا، صحرای فاران نامیده می‌شود و کسی نمی‌تواند ادعا کند که پس از مسیح، در آن سرزمین کتابی نازل شد یا پیامبری مبعوث گشت. در نتیجه، مراد از آشکارشدن الله متعال از کوه‌های فاران، بعثت محمد ﷺ است.

الله ﷻ این مطلب را در تورات، به ترتیب زمانی بیان فرمود؛ ابتدا نزول تورات، سپس انجیل و پس از آن، قرآن کریم.

این کتاب‌ها نور و هدایت الهی بوده و درباره‌ی اولی، واژه آمد یا ظهور کرد و در مورد دومی، لفظ اشراق و درخشیدن و درباره‌ی سوم، آشکارشدن را به کار برد.

نزول تورات همچون طلوع فجر یا روشن‌تر از آن و نزول انجیل مانند درخشش خورشید بود که نور و هدایت را زیاد کرد.

اما نزول قرآن همچون ظهور خورشید در آسمان بود و به همین سبب فرمود که: «از کوه‌های فاران آشکار گشت.»، چون با بعثت پیامبر ﷺ، نور و هدایت الهی در مشرق و مغرب، بیشتر از ظهور آن هنگام نزول دو کتاب قبلی، آشکار گردید، همان‌گونه که نور خورشید روشن می‌گردد و مشرق و مغرب را در بر می‌گیرد. و به همین علت، الله متعال محمد ﷺ را چراغی منور و روشن‌کننده و خورشید را چراغی فروزان نامید و مردم به چراغ منیر و روشن‌کننده، بیشتر از چراغ فروزان نیاز دارند، زیرا چراغ فروزان گاهی اوقات و به مناسبت‌های خاصی لازم است.

اما در هر زمان و مکان و در شب و روز و آشکارا و پنهانی، نیاز به چراغ منیر و روشن‌گر احساس می‌شود. پیامبر ﷺ فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ زَوْي لِي الْأَرْضِ، فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَعَارِبَهَا، وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زُوِي لِي مِنْهَا»^(۱)؛ «همانا الله ﷻ زمین را برایم جمع کرد و من مشرق‌ها و مغرب‌هایش را دیدم و قطعاً فرمانروایی [و سلطه] امتم تا جایی که برایم جمع شد، می‌رسد.»

الله متعال در قرآن کریم، به این سه مکان سوگند خورده است:

﴿وَالَّذِينَ وَالزَّيْتُونَ ﴿۱﴾ وَطُورِ سَيْنِينَ ﴿۲﴾ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ﴿۳﴾ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿۴﴾ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَفَلِينَ ﴿۵﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿۶﴾ فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدَ بِالذِّينِ ﴿۷﴾ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ﴾
[التين: ۱-۸]

«سوگند به انجیر و زیتون و سوگند به طور سینا. و سوگند به این شهر امن [مکه]. یقیناً ما انسان را در بهترین صورت [و هیئت] آفریدیم. سپس او را به پایین‌تر مرحله برگرداندیم مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، بنابراین برای آنان پاداشی قطع‌نشده است. پس [ای انسان!] چه چیز بعد [از این همه دلایل روشن] تو را به تکذیب [روز] جزا و می‌دارد؟! آیا الله بهترین داوران [و حاکم مطلق] نیست؟!»

الله ﷻ به انجیر و زیتون قسم یاد کرد؛ یعنی همان سرزمین مقدّسی که این دو نوع میوه در آنجا می‌رویند و از این سرزمین، مسیح عليه السلام مبعوث گشت و انجیل بر وی نازل شد.

همچنین به طور سینا سوگند خورد؛ یعنی کوهی که الله متعال در آنجا با موسی عليه السلام سخن گفت و از جانب راست وادی در آن جایگاه مبارک از آن درخت، وی را ندا داد.

و نیز به شهر امن قسم یاد کرد که مراد از آن، مکه است؛ شهری که سیدنا ابراهیم پسرش اسماعیل عليه السلام و مادر او را در آنجا ساکن کرد و الله تعالی آن را حرمی امن قرار داده درحالی که مردم پیرامون آن سرزمین، در معرض دستبرد و غارت هستند. و ابراهیم عليه السلام آن را مکانی امن خواند و برای ساکنانش دعا کرد و گفت:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾
[ابراهیم: ۳۷]

«پروردگارا! من [برخی] از فرزندانم را در وادی [خشک] و بی‌آب و علف، کنار خانه گرامی تو ساکن ساختم، پروردگارا! تا نماز را برپا دارند، پس تو دل‌های [گروهی] از مردم را به آنان مایل بگردان و از میوه‌ها برایشان روزی ده، باشد که آنان سپاس گزارند.»^(۱)

شیخ الإسلام ابن تیمیہ رحمۃ اللہ علیہ می‌گوید: «وَالَّذِينَ وَالرَّيْتُونَ ﴿١٠﴾ وَطُورِ سَيْنِينَ ﴿١١﴾ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ﴿١٢﴾؛ الله متعال به سه مکان شریف و معظمی که نور و هدایتش در آنجا آشکار گشت و سه کتاب تورات و انجیل و قرآن را نازل کرد، سوگند یاد کرد.

همان گونه که سه مکان مذکور را در تورات، این‌گونه بیان فرمود: "الله تعالی از طور سینا آمد و از ساعیر درخشید و از کوه‌های فاران، آشکار گشت."^(۱)

ابن قیّم رحمۃ اللہ علیہ دربارهٔ این بشارت می‌گوید: «الله تعالی نبوّت سیدنا موسی را به آمدن صبح و نبوّت سیدنا مسیح را به درخشش آن و نبوّت خاتم الأنبیاء را پس از آن دو، به آشکار شدن و ظهور خورشید در جهان تشبیه کرد.

و همان‌گونه که خبر داد، به طور کامل اتفاق افتاد؛ الله متعال با نبوّت موسی علیہ السلام [تاریکی] شب کفر را شکافت و فجر نبوّتش درخشید و این روشنی و درخشش با نبوّت مسیح علیہ السلام بیشتر شد و با نبوّت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم تمکیل و آشکار گشت و تمامی زمین را در بر گرفت.»^(۲)

۳. شمعون پیامبر علیہ السلام گفت: «الله از تیمان^(۳) و قدّوس از کوه فاران آمد و جلال او آسمان‌ها و زمین را پوشانده و زمین از تسبیح وی پُر گشته و پرتو او مثل نور درخشان است و از دستانش که قدرت وی در آنجا نهفته است، نور می‌تابد.»^(۴)

امام ابن تیمیہ رحمۃ اللہ علیہ این مژده را همان‌گونه که در کتاب‌های اهل کتاب موجود است، آورده و در سیاق سخن از بشارت‌های پیامبران پیشین به نبوّت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم چنین می‌آورد: «بشارت دیگری نیز مانند این، از سوی شمعون نقل شده و مورد قبول اهل کتاب بوده و آن بشارت چنین است: "الله متعال نشانه‌هایی را از کوه‌های فاران آورد و آسمان و زمین از تسبیح او و امتش پُر شد."^(۵)

۱- همان، ص ۲۰۷.

۲- هدایة الحیاری فی أجوبة اليهود والنصارى، ص ۱۱۹.

۳- تیمان یا تیمن: نامی عبری به معنای یمین [سمت راست] یا جنوب یا صحرای جنوبی است؛ نک: حاشیة الجواب الصحیح، ج ۵، ص ۲۲۲.

۴- نک: سفر حبقوق، إصحاح سوم، صص ۳-۴؛ عهد قدیم، ص ۱۰۴۶؛ الجواب الصحیح، ج ۵، صص ۲۲۱-۲۲۲.

۵- الجواب الصحیح، ج ۵، ص ۲۲۱.

شیخ الإسلام سپس در توضیح بشارت فوق می‌گوید: «در این مژده، صراحتاً پیامبری محمد ﷺ که نبوت را از کوه‌های فاران آورد و آسمان‌ها و زمین از تسبیح او و امتش پُر گشت، بیان شده است.»^(۱)

هیچ کس غیر از محمد ﷺ از کوه‌های فاران مبعوث نشده که تسبیح وی و امتش آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته باشد.

مسیح عليه السلام قطعاً از سرزمین فاران نبود و سیدنا موسی در کوه طور با الله متعال سخن گفت و کوه طور در سرزمین فاران نیست، هرچند صحرای میان طور و سرزمین حجاز، بخشی از فاران است، اما الله تعالی تورات را در این صحرا نازل نکرد. و مژده نزول تورات در کوه طور و بشارت نزول انجیل در کوه ساعیر، قبلاً داده شد.»^(۲)

۴. در کتاب حبقوق نقل شده که او گفت: «الله از تیمن آمد و قُدس بر کوه‌های فاران آشکار شد و زمین از نورش پُر گشت و لشکرش در دریا روان شد.»^(۳)

۵. داود عليه السلام در مزامیر خود - یعنی زبور -^(۴) می‌گوید: «به همین سبب، الله متعال تا ابد به او برکت داد، پس ای جبار! شمشیر را به شانۀات بینداز که نکویی از آن تو و حمد غالب برای توست. سخن حق و راه عبادت را در پیش بگیر که احکام و قوانین تو در گرو هیبت یمین توست و تیر تو تیز و برنده است و امت‌ها تحت فرمانت هستند.»

شیخ الإسلام این بشارت را در کتاب «الجواب الصّحیح»^(۵) به نقل از کتاب‌های اهل کتاب آورده و سپس می‌گوید: «پس از داود عليه السلام، غیر از محمد ﷺ پیامبر دیگری دارای شمشیر نبوده و امت‌ها زیر سلطۀ ایشان قرار گرفتند و احکام پیامبر ﷺ مقرون با هیبت

۱- همان، ص ۲۲۲.

۲- همان.

۳- نک: سفر حبقوق، إصحاح سوم، صص ۳-۷، عهد قدیم، ص ۱۰۴۶؛ الجواب الصّحیح، ج ۵، ص ۲۲۳؛ هدایة الحیاری، ص ۱۴۷.

۴- نک: الجواب الصّحیح، ج ۵، ص ۲۳۷.

۵- الجواب الصّحیح، ج ۵، ص ۲۳۷؛ نک: هدایة الحیاری، ص ۱۵۱؛ عبارتی به همین معنا در ترجمۀ کنونی کتاب مقدّس نیز آمده است؛ نک: سفر مزامیر، مزمور ۴۵: ۱-۵؛ عهد قدیم، ص ۶۷۲.

و عظمت بود، چنانکه رسول الله ﷺ می‌فرماید: «نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ»^(۱)؛ "در حالی که هنوز دشمن [به فاصله یک ماه رفتن از من دور بود، از جانب الله تعالی بر وی] یاری داده شدم [و الله، ترس از من را در دل دشمن انداخت]." ^(۲)

۶. داود عليه السلام در یکی از مزمورهایش بشارت به محمد ﷺ داده و می‌گوید: «او مالک این دریا تا آن دریا و از کنار رودخانه‌ها تا پایان زمین می‌شود و ساکنان جزایر زیر سلطه او قرار می‌گیرند، دشمنانش را بر زمین می‌کوبد، پادشاهان فارس برایش بر زمین می‌افتند و امت‌ها فرمانبردار و پیرو وی می‌شوند، انسان تیره‌روز و مظلوم را از دست کسی که قوی‌تر از اوست، نجات می‌دهد و فرد ضعیف بی‌کمک را یاری می‌رساند، با مساکین و ضعیفان مهربان است و در هر زمان، بر وی درود و برکت فرستاده می‌شود.»^(۳)

متن فوق در ترجمه کنونی عهد قدیم موجود است.^(۴)

شیخ الإسلام در توضیح بشارت مذکور چنین می‌آورد: «این صفات متناسب با محمد ﷺ و امت ایشان است و بر مسیح عليه السلام صدق نمی‌کند، چون پیامبر ﷺ [و مسلمانان] از دریای روم تا دریای فارس و از کنار رودخانه جیحون و سیحون تا سرزمین مغرب را فتح نمودند.

همان گونه که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِي الْأَرْضَ، فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا، وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا»^(۵)؛ "همانا الله ﷻ زمین را برایم جمع کرد و من مشرق‌ها و مغرب‌هایش را دیدم و قطعاً فرمانروایی [و سلطه] امتم تا جایی که برایم جمع شد، می‌رسد."

و بر ایشان در هر زمان و در هریک از نمازهای پنجگانه و سایر نمازها، درود و برکت فرستاده می‌شود و هریک از امتیان پیامبر ﷺ می‌گوید: پروردگارا! بر محمد و آل محمد

۱- صحیح بخاری، شماره حدیث: ۳۳۵.

۲- الجواب الصحيح، ج ۵، صص ۲۳۷-۲۳۸.

۳- همان، ص ۴۴۶.

۴- نک: سفر مزامیر، مزمور ۷۲: ۸-۱۵؛ عهد قدیم، ص ۶۸۸.

۵- صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۸۸۹.

درود بفرست و بر محمد و آل محمد ﷺ برکت بده. این گونه بر ایشان درود و برکت فرستاده می‌شود.»^(۱)

ابن قیم رحمته در توضیح مژده مذکور می‌گوید: «هر عاقلی که به ممالک و اخبار تفکر نماید و از سیره محمد ﷺ و امت ایشان آگاه باشد، یقین خواهد کرد که این اوصاف منطبق بر محمد ﷺ و مسلمانان و نه بر مسیح علیه السلام یا پیامبر دیگری است.»^(۲)

۷. دانیال علیه السلام با آوردن نام محمد ﷺ می‌گوید: «ای محمد! با کمان تو جان‌هایی گرفته خواهد شد و به فرمان تو، تیرها سیراب خواهند گشت.»^(۳)

شیخ الإسلام رحمته چنین توضیح می‌دهد: «بشارت مذکور به طور صریح و نه کنایه و به درستی بیان شده و اگر کسی در این زمینه مخالف است، باید از محمد دیگری [غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله] نام ببرد که تیرش این گونه عمل کرده و فرمانش رد نشده باشد.»^(۴)

۸. اشیای نبی درباره مهر نبوت می‌گوید: «فرزندی عجیب و خوشرو برای ما به دنیا می‌آید که نشانه نبوت در میان شانه‌هایش قرار دارد. ارکون و بزرگ و سلطان صلح است و بر تخت داود علیه السلام می‌نشیند.»^(۵)

ابن تیمیه می‌گوید: «ارکون در زبان انجیل به معنای بزرگ بوده و اراکنه یعنی بزرگان و افراد مورد احترام.»^(۶)

وی چنین می‌آورد: «بدون تردید اشیاء به صحت نبوت محمد ﷺ گواهی داده و ایشان را با خاص‌ترین و روشن‌ترین صفاتشان؛ یعنی مهر نبوت توصیف نموده، و سوگند به الله که سلیمان و مسیح علیه السلام چنین صفتی نداشتند.

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله را به نشستن بر تخت داود علیه السلام توصیف کرده است؛ یعنی محمد ﷺ نبوت و پادشاهی بنی اسرائیل را به ارث خواهند برد و ریاستشان را خواهند گرفت.»^(۱)

۱- الجواب الصحیح، ج ۵، صص ۲۴۷-۲۴۸.

۲- هداية الحیاری، ص ۱۲۵.

۳- نک: الجواب الصحیح، ج ۵، ص ۲۷۵؛ سفر دانیال، إصحاح ۷: ۱۳-۱۴؛ عهد قدیم، ص ۱۰۰۰.

۴- الجواب الصحیح، ج ۵، ص ۲۷۷.

۵- همان، ص ۲۶۰؛ سفر اشیاء، إصحاح ۹: ۶-۷؛ عهد قدیم، ص ۷۹۰.

۶- الجواب الصحیح، ج ۵، ص ۲۶۰.

۹. در سفر اشترع، إصحاح ۱۸، شماره ۵، به نقل از سیدنا موسی آمده که به قومش بنی‌اسرائیل گفت: «همانا پروردگار پیامبری مانند من را از میان شما و از برادرانتان مبعوث خواهد کرد.»

بشارت مذکور با این لفظ نیز بیان شده است: «پروردگار و معبود شما، پیامبری مانند من را از برادرانتان مبعوث خواهد کرد که به [سخنان] او گوش می‌دهید.»^(۲) شیخ زیاده راسی در توضیح آن می‌گوید: «قطعاً این بشارت منطبق بر پیامبرمان محمد ﷺ است، زیرا اسماعیل و فرزندان او که محمد ﷺ از نسلشان بوده، برادران فرزندان ابراهیم - یعنی اسحاق و فرزندان او ﷺ - نامیده می‌شدند.

و از آنجا که اسحاق؛ پدر یعقوب و فرزندان او؛ یعنی بنی‌اسرائیل، برادران اسماعیل ﷺ خوانده می‌شدند، قطعاً اسماعیل برادرشان بوده و از این رو، سیدنا موسی سخنش را با کنایه و ابهام و غیر صریح بیان نمود، چنانکه عادت پیامبران بر همین است تا برخی اهدافشان را پنهان کنند، و او با رمز و اشاره بیان کرد که به زودی الله تعالی برایشان پیامبری را از میان برادرانشان؛ یعنی از بین فرزندان اسماعیل که با آنان تفاوت داشتند، بر خواهد انگیخت. هدف وی محمد ﷺ بود، زیرا ایشان پیامبر و از نسل اسماعیل ﷺ بودند، و کتاب‌های آسمانی پسرعموها را هرچند فاصله زیادی در میانشان می‌بود، برادر می‌نامیدند.

در قرآن مجید نیز چنین موردی به چشم می‌خورد، چنانکه هود و صالح برادران عاد و ثمود نامیده شدند^(۳) درحالی که اجدادشان چندین نسل پیش، پسرعموی یکدیگر بودند.»^(۴)

۱- همان، ص ۲۶۱.

۲- شیخ زیاده راسی این مژده را در کتاب البحت الصریح، ص ۱۴۰ آورده است.

۳- یعنی آیات: ﴿كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ ﴿۳۳﴾ إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿الشَّعْرَاءُ: ۱۲۳-۱۲۴﴾؛ «[قوم] عاد [نیز] پیامبران [الله] را تکذیب کردند؛ هنگامی که برادرشان هود به آنان گفت: آیا [از الله] نمی‌ترسید؟!» و ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۴۱﴾ إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿الشَّعْرَاءُ: ۱۴۱-۱۴۲﴾؛ «[قوم] ثمود پیامبران [الله] را تکذیب کردند؛ وقتی برادرشان صالح به آنان گفت: آیا [از الله] نمی‌ترسید؟!»

۴- البحت الصریح، صص ۱۴۱-۱۴۲.

شیخ زیاده پس از آوردن چندین دلیل برای اثبات سخنش، می‌گوید: «بنابراین نتیجه می‌گیریم که قطعاً سیدنا موسی اشاره به پیامبرمان محمد ﷺ داشته است.»^(۱)

۱۰. در انجیل یوحنا چنین آمده است: «وقتی بارقلیط^(۲) که پدر وی را به سوی شما می‌فرستد؛ یعنی روح حقیقتی که از نزد پدر خارج می‌شود، نزد شما آمد، او برای من گواهی می‌دهد و شما نیز شاهد هستید.»^(۳)

زیاده بن یحیی راسی می‌گوید: «بدون تردید و به چندین دلیل، هدف از این بشارت، پیامبرمان محمد ﷺ بوده است:

۱. با توجه به اسم «بارقلیط»؛
 ۲. به سبب عبارت: «او برای من گواهی می‌دهد»؛
 ۳. زیرا «روح حق» نامیده شد؛
 ۴. چون گفت که: «از نزد پدر خارج می‌گردد».
- یعنی اینکه از جانب پروردگار فرستاده می‌شود و در لغت‌نامه‌های یونانی و کلیساهای غربی چنین تفسیری دیده می‌شود.

در قرآن کریم نیز فرستاده‌شدن پیامبر ﷺ بیان شده است:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: ۱۵۸]

«بگو: ای مردم! من فرستاده‌الله به سوی همه شما هستم.»

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ

الْمُشْرِكُونَ﴾ [الصف: ۹]

«او ذاتی است که رسول الله را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غالب گرداند، هرچند مشرکان خوش نداشته باشند.»

"روح حق" [روح الله] هم یکی از نام‌های شریف محمد ﷺ است.»^(۴)

وی در ادامه می‌گوید: «نام "بارقلیط" واژه‌ای یونانی و به معنای: تسلیت‌دهنده، ناصر، منذر و داعی آمده و از همه بهتر، همان داعی است.

۱- همان، ص ۱۴۸.

۲- فارقلیط نیز گفته می‌شود.

۳- البحث الصریح، ص ۱۵۱.

۴- همان، صص ۱۵۱-۱۵۲.

مسیحیانی که در دوران قدیم ایمان آوردند و مسلمان شدند، قطعاً فهمیدند که مفهوم این نام مرتبط به قرآن کریم و سرور بزرگ رسولان؛ محمد ﷺ است.

زیرا پیامبر ﷺ در قرآن کریم، متّصف به چنین صفاتی شدند؛ از جمله:

﴿وَأَجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾ [النساء: ۷۵]

«و از جانب خود، یار و مددکاری برای ما مقرر کن.»

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٤٥﴾ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا

مُنِيرًا﴾ [الأحزاب: ۴۵-۴۶]

«ای پیامبر ﷺ! ما تو را گواه و بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده فرستادیم. و دعوت‌کننده به سوی

الله به فرمان او و چراغی روشنی‌بخش قرار دادیم.»

اما مسیحیان متأخر و بعدی این معنا را از روحی که بر حواریون آشکار گشت، فهمیدند، با وجود اینکه این روح ادعایی آنان، «بارقلیط» و نیز روح حق و خارج شده از نزد پروردگار - آنگونه که سیدنا عیسی ﷺ وعده داده بود - نامیده نمی‌شد، بلکه خود حواریون وی را روح و قدرت و ... نامیدند.

درباره عبارت: "بارقلیط برای من گواهی می‌دهد." می‌گوییم که به نظر می‌رسد هدف سیدنا عیسی فرد دیگری بوده که به نفع او شهادت دهد و هدفش حواریون هم نبوده است، زیرا پس از بیان اینکه بارقلیط برایش گواهی می‌دهد، می‌گوید که شما نیز شاهد هستید.

بر این اساس باید گفت دو فرد تسلیت‌دهنده و آماده‌ای که به نفع او گواهی می‌دهند، با دو شاهد همیشگی و همراه انسان تفاوت دارند، زیرا اگر مرادش آن دو می‌بود، با صیغهٔ زمان آینده - چنانکه در زبان یونانی آمده است - نمی‌گفت که او برایم شهادت می‌دهد [هو یشهد لی]، و شما به نفع من شهادت می‌دهید را با صیغهٔ زمان حال [شاهدون] گفت.^(۱)

شیخ زیاده بن یحیی در توضیح بشارت قبلی می‌گوید: «نام بارقلیط بر قرآن شریف نیز اطلاق می‌گردد، زیرا این کتاب از جانب الله متعال و با عنایت و توجه او نازل و صادر شد و الفاظ محکم و استوارش باعث تسلی و آرامش خاطر پیامبر ﷺ و مسلمانان است.»

الله متعال پیامبرش را تسلّی داده و می‌فرماید:

﴿وَلَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ﴾ [آل عمران: ۱۷۶]

«و کسانی که در [یاری] کفر شتاب می‌کنند، تو را اندوهگین نسازد.»

﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾ [المزمل: ۱۰]

«و بر آنچه [مشرکان] می‌گویند، شکبیا باش.»

﴿وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾ [المدثر: ۷]

«و برای [خوشنودی] پروردگارت شکبیا باش.»

همچنین خطاب به یاران پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تَصَبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ [آل عمران: ۱۸۶]

«و اگر صبر کنید و تقوا پیشه سازید، [بدانید که] این از کارهای مهم و سترگ است.»

﴿لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَبَكُمْ ۗ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [آل عمران:

۱۵۳]

«این بدین سبب بود که بر آنچه از دست داده‌اید و بر آنچه به شما رسیده است، اندوهگین

نشوید و الله از آنچه می‌کنید، آگاه است.»

به طور خلاصه، اگر به آیات قرآن دقت کنی، می‌بینی که بیشتر معانی و مفاهیمش

مربوط به تسلّی و دل‌داری و امثال آن می‌شود.^(۱)

اگر گفته شود که وعده آمدن بارقلیط به حواریون داده شد و سیدنا عیسی به آنان

گفت که: «او را به سویتان می‌فرستد.» و قرآن کریم ۶۰۰ سال پس از حواریون نازل

شد، در پاسخ می‌گوییم: مرادش این بود که می‌گفت: «آگاه باشید که من در تمامی ایام

و تا ابد با شما هستم.»

و حواریون تا ابد باقی نماندند و بلکه پس از آنان کسانی آمدند که تا باقی ماندن

عیسی عليه السلام بر زمین، زنده ماندند.

۱- قرآن کریم متضمّن بسیاری از قصّه‌های پیشینیان است و در این قصص، درس عبرتی برای

پیامبر ﷺ و مؤمنان وجود دارد و آنان را در برابر مشکلات و مصیبت‌هایی که در راه دعوت مردم

به دین الهی می‌بینند، تسلّی و دل‌داری می‌دهد.

بنابراین عبارت: «به زودی برای شما [پیامبری] مبعوث خواهد کرد.» همچون این سخن عیسی علیه السلام است که گفت: «او را به سویتان می‌فرستد.» و مخاطب وی در هردو حالت، یکسان بود.^(۱)

۱۱. اشعیای نبی با اشاره به محمد صلی الله علیه و آله گفت: «از دور نشانه‌ای برای امت‌ها برافراشته می‌شود و از سرزمین دور، وجودش اعلام می‌گردد و فوراً سبکبال می‌آیند درحالی که خسته و رنجوری در میانشان نیست. او خواب و چُرت ندارد. اراده و عزمی استوار دارد و رفتنش [در راه خیر] قطع نمی‌گردد. تیرهایش تیز و کمانش آماده است. سُم اسبانش مانند سنگ چخماق و شترهایش همچون تندبادند. صدایش مانند صدای شیر بوده و با اشتیاق تمام شکار را می‌گیرد و چیزی نمی‌تواند از دستش فرار کند و همچون آواز دریا در آن روز، بر آن بانگ می‌زند و به زمین درحالی که تاریک و تنگ است و نور و روشنایی، بر اثر مه و غبارش از بین رفته، می‌نگرد.»^(۲)

زیاده بن یحیی راسی در توضیح این بشارت می‌گوید: «چنانکه قبلاً گفتیم، بدون تردید مژده مذکور از هر جهت، بر پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله صدق می‌کند، زیرا عبارت: «از دور نشانه‌ای برای امت‌ها برافراشته می‌شود.»؛ یعنی او نشانه برافراشته برای امت‌ها و راهنمای هدایتگر به سوی نور دین بر حق الهی است و پیامبر صلی الله علیه و آله نخستین بار برای تمامی مردم مبعوث گشتند، اما سیدنا عیسی ابتدا برای یهود برانگیخته شد و پس از وی، نبوتش را به دیگران تعمیم دادند.

قید «از دور» اشاره دارد که این نشانه از سرزمین اسرائیل که اشعیاء در آن سخن گفت، بر نمی‌خیزد، بلکه از سرزمین دور آشکار می‌گردد.

این مطلب از جمله بعدی روشن می‌گردد و با آوردن «و از سرزمین دور، وجودش اعلام می‌گردد»، ابهام موجود را برطرف کرد. عبارت: «از سرزمین دور» نشان می‌دهد که نشانه مذکور از سرزمین اسرائیل برافراشته نمی‌شود، بلکه از دورترین نقطه زمین آشکار می‌گردد، و سخنش را مبهم بیان کرد؛ گویی که چنین گفته شده است: پایان و دورترین منطقه سرزمین اسرائیل آن جایی است که پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله در آنجا

۱- البحت الصریح، صص ۱۵۶-۱۵۷.

۲- همان، صص ۱۶۸-۱۶۹.

مبعوث می‌گردد؛ یعنی مکه مکرمه که در دورترین نقطه سرزمین اسرائیل قرار دارد و در میان اقلیم عرب و سرزمین موعود فاصله‌ای نیست.

متن مذکور مشتمل بر قرینه و علامت دیگری نیز است تا آن نشانه پوشیده نماند و عربی‌بودنش آشکار گردد؛ یعنی عبارت: «یُصْفَرُ بِهِ» که به معنای نداداده شدن و اعلام حضور اوست. در زبان عبری بدین معناست که الله متعال در میان مردم، حضور وی را اعلام نمود، و قوم عرب هنگام بیان اغراض و اهداف پنهانی خویش، آواز سر می‌دهند.»^(۱)

سپس شیخ زباده رحمته الله علیه این سخن اشیاء را می‌آورد که گفت: «و فوراً سبکبال می‌آیند در حالی که خسته و رنجوری در میانشان نیست. او خواب و چُرت ندارد. اراده و عزمی استوار دارد و رفتنش [در راه خیر] قطع نمی‌گردد. تیرهایش تیز و کمانش آماده است.»

و در توضیح آن می‌گوید: «بدون تردید محمد صلی الله علیه و آله با لشکریانش سبکبال آمدند و هرگز احساس خستگی نکردند، و ایشان را خواب غافل نمی‌کرد، بلکه در راه پرستش الله تعالی و انتشار دین وی کاملاً بیدار و هوشیار بودند، چنانکه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله تمام شب را بیدار می‌ماندند و مشغول عبادات بودند، به گونه‌ای که پاهایشان متورم می‌گشت و الله متعال از روی مهربانی و محبت و گرامیداشت ایشان، فرمود:

﴿يَأْتِيهَا الْمُرْمِلُ ۱ فَمِ الْإِيلِ إِلَّا قَلِيلًا ۲ نِصْفَهُ ۳ أَوْ أَنْقُصَ مِنْهُ قَلِيلًا ۴ أَوْ زِدَ عَلَيْهِ ۵ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾ [المزمل: ۱-۴]

«ای جامه به خود پیچیده! شب را جز اندکی بپا خیز [و عبادت کن]. نیمه‌ای از شب را، یا اندکی از آن کم کن یا اندکی بر [نصف] آن بیفزای. و قرآن را با ترتیل [و تأمل] بخوان.»

سپس بیان شد که اراده و عزمی استوار دارد و دو پای شریفش از رفتن در راه خیر و عبادت سست نمی‌شوند و باز نمی‌مانند. همچنین هیچ‌کس همچون پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌تواند از جانب الله، تیرهایی را به سمت دشمنان افکند که هرگز به خطا نرود.

مفاهیم مذکور با بیان اینکه سُم اسبانش همچون سنگ چخماق است، تأکید می‌شود، چنانکه قرآن کریم در توصیف آن اسب‌ها می‌فرماید:

﴿وَالْعَدِيدِ صَبْحًا ۱ فَالْمُورِيَّتِ قَدْحًا ۲﴾ [العاديات: ۱-۲]

«سوگند به اسب‌های دونده که نفس‌زنان [به سوی میدان] پیش می‌رفتند. و سوگند به اسب‌هایی که [در اثر اصطکاک سم‌شان با سنگ‌ها] جرقه [آتش] ایجاد کردند.»^(۱)

اشعیاء با این بشارتش روشن ساخت که صفات فوق را درباره پیامبرمان محمد ﷺ و نه کس دیگری به کار برده است، چون عیسی علیہ السلام اسب نداشت و بلکه سُم اسبان پیامبر ﷺ همچون سنگ چخماق آتش منتشر می‌کرد، زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿فَالْمُورِيَّتِ قَدْحًا﴾ [العادیات: ۲]

«و سوگند به اسب‌هایی که [در اثر اصطکاک سم‌شان با سنگ‌ها] جرقه [آتش] ایجاد کردند.»

شیخ زیاده در ادامه می‌گوید: «سپس اشعیاء گفت که شترانش همچون طوفان و تندباد هستند و مطلب مزبور به روشنی اثبات می‌کند که مرادش محمد مصطفی ﷺ بوده، چون عیسی علیہ السلام شتر نداشت.»

در ادامه، اشعیای نبی غرّش او را مانند نعره شیر معرفی کرد و در اِصْحاح ۲۱ می‌گوید که: «شیر فریاد زد.»؛ تشبیه بسیار زیبایی است، چون پیامبر ﷺ از لحاظ دلیری و شجاعت، سلطان بشر بودند، همان‌گونه که شیر نیز از این لحاظ، سلطان حیوانات است.

اشعیاء در پایان، این صفات پیامبر ﷺ را بیان می‌کند: «و همچون آواز دریا در آن روز، بانگ می‌زند و به زمین درحالی که تاریک و تنگ است و نور و روشنایی، بر اثر مه و غبارش از بین رفته، می‌نگرد.»

به راستی که پیامبر گرامی ما همچون آواز و موج دریا، بر کفر فریاد و بانگ زدند و کافران را ترساندند و به زمین نگاه کردند درحالی که بر اثر کفر، تاریک و تنگ شده و در حقیقت این‌گونه بود و [ساکنان] زمین مخلوقات را پرستش می‌کردند.

عبارت: «مِه و غبارش نور را از بین برده بود.»؛ یعنی نور اعتقاد و ایمان به الله متعال که قبلا در نزد مسیحیان و یهودیان قدیم و بر روی زمین وجود داشت را پوشش الحاد و انکار فرا گرفت زمانی که آنچه از موسی و عیسی علیهما السلام گرفته بودند را رها

کردند و در حقیقت مراد نوری است که در مکان‌های شریفی همچون مکه و قدس و دیگر سرزمین‌های مقدّس وجود داشت.»^(۱)

مختصری از بشارت‌های کتاب‌های آسمانی پیشین دربارهٔ محمد ﷺ بیان گردید.

مبحث سوم:

توصیف مکه و کعبه در کتاب‌های آسمانی پیشین

بدون تردید کتاب‌های پیشین و در دسترس اهل کتاب، صراحتاً از مکه مکرمه و کعبه مشرفه نام برده و آن دو را توصیف کرده‌اند، به گونه‌ای که تردیدی در صداقت نبوت محمد ﷺ و اینکه از مکه مبعوث گشتند، باقی نگذاشته‌اند و نیز مردم را به گرامیداشت کعبه و حج بیت الله فرا خوانده‌اند، و سایر ویژگی‌هایی که در این کتاب‌ها بیان شده است.

اگر اهل کتاب در مورد آیات روشن قرآن کریم مجادله کنند و آن‌ها را انکار نمایند، هرگز نمی‌توانند آنچه در کتاب‌های مقدّسشان درباره مکه و کعبه وارد شده است را ردّ و انکار کنند.

در ادامه، برخی از صفات بیت الله و مکه بیان می‌گردد. بیشتر این صفات با عین عبارات اهل کتاب و برخی با آوردن مفهوم آن‌ها بازگو می‌شود و پس از آن، برخی از بشارت‌ها بیان خواهد شد.

گفتار اول: صفات مکه و کعبه در کتاب مقدّس

در کتاب مقدّس، ویژگی‌های فراوانی برای مکه و کعبه بیان شده است؛ از جمله:

۱. اورشلیم جدید و اورشلیم دوران مسیح و نجات‌یافته و موعود؛
۲. صحرا یا کوه‌های فاران که اسماعیل و مادرش عَلِیْهَا السَّلَام در آنجا زندگی کردند و الله تعالی برایشان چشمه آبی را به وجود آورد؛
۳. شهری که ابراهیم عَلِیْهِ السَّلَام با شوق و اشتیاق به آن می‌نگریست؛
۴. ساکنانش بنوقیدار؛ از نسل سیدنا اسماعیل هستند؛
۵. شهر امانتدار صادق و رئیس خلاق؛
۶. مجسمه [بتی] در آن نیست؛
۷. مجسمه سلیمان عَلِیْهِ السَّلَام با آن همه بزرگی، در برابر خانه جدید، هیچ است؛
۸. خانه جدید به شکل مکعب [و چهار گوش] است؛
۹. در آنجا، سنگی شریف وجود دارد؛
۱۰. همچون عروس، با تاج و زیورآلات آراسته می‌گردد؛

۱۱. هیچ کس نمی‌تواند به آن ضرری برساند و ترس نزدیک به آن نمی‌شود؛
۱۲. در کنار کعبه، آب حیات [زمزم] به صورت مجّانی جریان دارد و مایه شفاست؛
۱۳. دره‌های شبانه‌روز باز است و هرگز بسته نمی‌شود؛
۱۴. هر سواره [و جنبنده‌ای] در آنجا به زانو و سجده می‌افتد؛
۱۵. در آنجا راهی به نام راه مقدّس وجود دارد که فرد نجس از آن عبور نمی‌کند؛
۱۶. شیء نجس واردش نمی‌شود؛
۱۷. فرزندان بیشتر از فرزندان قدس هستند؛
۱۸. گنجایش ساکنان و داعیانش را ندارد [افراد زیادی در این مکان ساکن می‌شوند]؛
۱۹. فرشتگان در روبرویش سجده نموده و گرد و غبارش را پاک می‌کنند؛
۲۰. کوه‌ها و تپه‌ها از بین می‌روند، امّا احسان و نعمت الهی از آنجا برداشته نمی‌شود؛
۲۱. ثروت دریا و امّت‌ها به این مکان می‌رود؛
۲۲. مردم از راه‌های دور آمده و در آنجا جمع می‌شوند؛
۲۳. این سرزمین گنجایش شتر و گوسفندانی که از غرب و شرق - سبأ، مدین، فاران و قیدار - می‌آید را ندارد و مردان مأرب خادمانش هستند؛
۲۴. کوهی مبارک [عرفات] دارد که مردم به سویش می‌روند تا الله متعال را در آنجا عبادت کنند؛
۲۵. تمامی مردم در کنار آن خانه، از لحاظ آزادی و برای تقرب به الله متعال با یکدیگر یکسانند؛
۲۶. نام الله بر پیشانی اهلس نوشته شده است - علامت آنان بر اثر سجده، در چهره‌هایشان مشخص است -؛
۲۷. مردم در اطراف خانه، از ادرار و مدفوع کردن منع شده‌اند؛
۲۸. سر مرد در آنجا لخت است و زن سرش را می‌پوشد و مردان محلّ بستن ازار [شکم] تا دو ران خویش را می‌پوشند و موهای سرشان را کوتاه می‌کنند [احرام و بیرون شدن از احرام].
- برخی از ویژگی‌های مکه که مفسّران تورات را درباره‌ی این شهر حیرت‌زده کرده است، بیان گردید، زیرا آنان نمی‌خواهند حقیقت را بپذیرند. این ویژگی‌ها همچون خورشید روشن است، امّا مفسّران تورات آن‌ها را نادیده می‌گیرند و به تفسیرهای متناقضی روی می‌آورند؛ گاهی اوقات، گمان می‌کنند که این صفات درباره‌ی شهری آسمانی بیان شده و

در برخی موارد، ادعا دارند که مراد از آن، اورشلیم خیالی بوده و گاهی اوقات، گمان می‌کنند که اورشلیم کامل مسیحیت در دوره طلایی آنان خواهد بود.

این افراد نمی‌دانند که با آوردن توضیحات مذکور، علیه خودشان گواهی داده‌اند که اورشلیم، آن قدس معروف نیست و ساکنانش بنی‌اسرائیل نیستند.

این گونه صبح برای فرد بینا روشن گشت و سپاس معبودی که حقیقت را آشکار ساخت. هر کس از روشنفکران غربی که در این باره تردید نماید، باید به پخش زنده نماز تراویح و مراسم حج از طریق ماهواره بنگرد و ویژگی‌هایی که خوانده را با آنچه می‌بیند، مقایسه کند تا بداند که چرا الله متعال دانشمندان ملتش را مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

[آل عمران: ۷۱]

«ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل می‌آمیزید و حق را کتمان می‌کنید در حالی که خودتان می‌دانید؟!»

و نیز سخن مسیح علیه السلام را به یاد آورد که به زنی سامری وقتی پرسید کدامیک از دو قبله بنی‌اسرائیل بهتر است، گفت: «ای زن! بدان زمانی خواهد آمد که پروردگار نه در این کوه سامره و نه در اورشلیم، بلکه در جایی دیگر پرستش خواهد شد.»^(۱)

بر این اساس، امانتداری علمی و آزادی تحقیق باعث می‌شود که انسان عاقل دوباره به تمامی بشارت‌ها و اخبار دقت نماید و به همه تفسیرها شک کند و در این حالت، به آسانی، قبله امت مختار و وعده داده شده به نصرت الهی را خواهد شناخت. ما مسلمانان امیدواریم که این قوم راه‌حل‌های موجود را برای حل رموز و اسرار بشارت‌ها و اخبار به کار گیرند تا الله متعال هرکس را که بخواهد، هدایت گرداند.^(۲)

در گفتار بعدی، برخی از بشارت‌هایی که مطالب قبلی را تأکید و تأیید می‌نماید، بیان می‌گردد.

گفتار دوم: بشارت کتاب‌های پیشین درباره مکه و کعبه

در گفتار قبلی، بعضی از صفات موجود در کتاب‌های آسمانی قبلی در مورد مکه و کعبه بیان گردید و در این گفتار، متن برخی از آن بشارت‌ها آورده خواهد شد؛

۱- یوحنا ۴: ۲۱.

۲- نک: یوم الغضب؛ قراءه تفسیریة لنبوات التوراة عن نهابة دولة إسرائيل، سفر الحوالی، صص ۵۱-

۵۴؛ نمونه‌های موجود در مبحث پیشین و نیز در گفتار پیش رو را بررسی کن.

بشارت‌هایی که اوصاف مذکور را تأیید و تأکید نموده و حتی برای افرادی که از کم‌ترین بصیرت و عقل برخوردار باشند، دلیل و حجت خواهد بود.

۱. اُشعیای نبی در توصیف مکه می‌گوید: «به اطرافت نگاه کن که خوشحال و شادمان خواهی شد وقتی ذخایر دریا به سویت می‌آید و گروه‌هایی از مردم برای حج نزد تو خواهند آمد، به گونه‌ای که مرکب‌هایشان تمام سرزمینت را در بر خواهند گرفت و سرزمینت گنجایش چیزهایی که در کنارت جمع می‌شوند را ندارد. قوچ‌های مدین به سوی تو آورده می‌شود و ساکنان سبأ^(۱) نزدت می‌آیند و گوسفندان فاران به طرف تو رانده می‌شوند و مردان مأرب^(۲) برایت خدمت می‌کنند.»^(۳)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته اللہ علیہ بشارت مزبور را چنین توضیح می‌دهد: «تمامی این ویژگی‌ها در مکه واقع شد؛ ذخایر و معادن بحرین به آنجا برده شد، گروه‌هایی از مردم در آنجا حج می‌کنند، گوسفندان فاران - به عنوان قربانی و هدیه - به سمت مکه رانده شد. فاران صحرایی وسیع است که مکه در میان آن قرار دارد. سرزمین مکه گنجایش مرکب‌هایی که مردم و اموالشان را با خود می‌آورند، ندارد. و اهل سبأ؛ یعنی ساکنان یمن نیز به آنجا آمدند.»^(۴)

۲. اُشعیای نبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دربارهٔ مکه چنین می‌آورد: «ای نازا! برو و خوشحالی کن و تسبیح بگو و شاد باش که آبستن نمی‌شوی، زیرا ساکنان تو بیشتر از افراد من هستند.»^(۵)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه می‌گوید: «مراد از اهلش، بیت المقدّس و هدف از ناز، مکه - الله تعالی او را گرمی بدارد - است، چون پیش از پیامبرمان صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم، پیامبر دیگری در آنجا مبعوث نگشت.

امکان ندارد که مراد از نازا، بیت المقدّس باشد، چون خانه و قبلهٔ پیامبران و معدن وحی بود و همواره پیامبری از آنجا برانگیخته می‌شد.»^(۶)

۱ - سبأ: نام سرزمینی در یمن.

۲ - خادمان کعبه و فرزندان مأرب بن اسماعیل علیہ السلام.

۳ - نک: الجواب الصّحیح، ج ۵، ص ۲۵۵؛ و نیز سفر اُشعیاء، إصحاح ۶۰: ۴ - ۷؛ عهد قدیم، ص ۸۴۰.

۴ - الجواب الصّحیح، ج ۵، ص ۲۵۶؛ نک: هدایة الحیاری، ص ۱۵۵.

۵ - الجواب الصّحیح، ج ۵، ص ۲۵۹؛ همچنین نگاه کنید به ترجمهٔ کنونی این بشارت در سفر اُشعیاء،

إصحاح ۵۴: ۱ - ۳؛ عهد قدیم: ص ۸۳۵.

۶ - الجواب الصّحیح، ج ۵، ص ۲۵۹؛ نک: هدایة الحیاری، ص ۱۵۶.

۳. اُشیاء در حالی که هدفش مگه بود، چنین گفت: «من تو را با دستام ساختم و به زودی فرزندانم به سرعت نزدت خواهند آمد و کسی که قصد ایجاد ترس و وحشت در تو را داشته باشد، از آنجا اخراج می‌گردد. پس به اطرافت نگاه کن که به زودی آنان خواهند آمد و در کنارت جمع خواهند شد. سپس مسمی به نام من می‌شوی و من حیی و زنده‌ام و از این رو، با حلی و زیورآلات پوشانده خواهی شد و همچون عروس، با اکلیل^(۱) [تاج] مزین خواهی گشت و خرابات^(۲) [مواضع] تو گنجایش ساکنان و داعیان فراوانت را نخواهند داشت. کسی نمی‌تواند در تو ایجاد ترس و وحشت کند. فرزندان آن قدر زیاد خواهند شد که می‌گویی چه کسی می‌تواند این همه انسان را روزی دهد درحالی که من تنها هستم. آنان رقوب^(۳) [شخصی بی‌فرزند] را می‌بینند، پس ای پروردگارم! چه کسی ضمانت این افراد را می‌کند؟!»^(۴)

ابن تیمیّه رحمته اللہ علیہ می‌گوید: «سخن اُشیاء الکلیل درباره کعبه بسیار روشن است؛ الله متعال این خانه را با زیور و پارچه‌های دیبای فاخر پوشانده و خلفا و پادشاهان را مسؤول خدمت به آن قرار داده و در سرزمین مگه نیز افراد زیادی از حاجیان و ساکنان را مستقر کرده است.

همچنین هرکس که قصد ایجاد وحشت و تخریب در مگه را داشته باشد، از آنجا اخراج می‌گردد و هرگز موفق به این کار نمی‌شود و مگه همواره گرمی و محترم باقی می‌ماند و کسی نمی‌تواند آن را خوار و خراب سازد و زمانی که اصحاب فیل چنین قصدی کردند، الله عز و جل آن عذاب مشهور را بر آنان نازل کرد و این سرزمین از زمان ابراهیم خلیل الکلیل آباد و محلّ اجرای مراسم حج بوده است. بر خلاف بیت المقدّس که چندین بار تخریب و خالی از سکنه شد و دشمن بر آن و ساکنانش مسلط گشت.

۱- همچون دستاری که مزین با جواهر است و تاج را نیز اکلیل گویند؛ نک: مختار الصّاح، ص ۵۷۷.

۲- خرابات به معنای مواضع و مکان‌هاست؛ نک: مختار الصّاح، ص ۱۷۱.

۳- رقوب یعنی کسی که فرزندی ندارد؛ نک: المصباح المنیر، ص ۲۳۴.

۴- الجواب الصّحیح، ج ۵، ص ۲۶۳.

بشارت به اینکه کسی نمی‌تواند در آنجا ایجاد رعب و وحشت کند، درباره کعبه و نه بیت المقدس است، چنانکه الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ يُظْلَمِ نُذُقُهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ﴾ [الحج: ۲۵]

«و کسی که از روی ستم در آنجا کجروی [و انحراف از حق را] بخواهد، از عذاب دردناک به او می‌چشانیم.»

وی در ادامه چنین می‌آورد: «زیادی فرزندانش؛ یعنی کسانی که به حج می‌روند و در هنگام نماز، به سمت آن روی می‌آورند، چندین برابر ساکنان بیت المقدس هستند.»^(۱)

۴. أشعیاء علیهم السلام در کتاب خود درباره حرم می‌گوید: «گرگ و شتر در آنجا باهم می‌چرند [و زندگی می‌کنند].»^(۲)

طیب القلوب؛ ابن قیم رحمته الله در توضیح این بشارت می‌گوید: «مژده مذکور اشاره به امنیتی [حرم مکی] دارد که الله متعال از میان تمامی سرزمین‌ها، به این سرزمین چنین امنیتی بخشید و به همین سبب، آن را شهر امن [البلد الامین] نامید و فرمود:

﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُنَظَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ﴾ [العنکبوت: ۶۷]

«آیا ندیدند که همانا ما حرم امنی [برایشان] قرار دادیم، درحالی که مردم از اطرافشان ربوده می‌شوند؟!»

و درحالی که نعمت‌هایش را بر ساکنان آنجا بر می‌شمارد، می‌فرماید:

﴿إِنَّ لِفِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ ﴿۱۰۰﴾ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ﴿۱۰۱﴾ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِّن

جُوعٍ وَعَامَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ﴾ [قریش: ۲-۴]

«[همان] الفتشان در سفرهای [تجاری] زمستانی [به یمن] و تابستانی [به شام]. پس باید پروردگار این خانه [کعبه] را پرستش کنند. همان [پروردگاری] که آنان را از گرسنگی [نجات] و [طعام داد، و از ترس و خوف، ایمنشان داشت.]»^(۳)

مختصری از آنچه در کتاب‌های آسمانی پیشین درباره مکه و حرم و کعبه آمده است، بیان گردید.

۱- همان، صص ۲۶۳-۲۶۵.

۲- هدایة الحیاری، ص ۱۵۷؛ نک: إصحاح ۶۱ از سفر أشعیاء.

۳- هدایة الحیاری، ص ۱۵۷.

مبحث چهارم:

توصیف مسلمانان در کتاب‌های آسمانی پیشین

توصیف امت اسلام؛ یعنی امت محمد ﷺ در کتاب‌های پیشین به گونه‌ای آمده که تردیدی در این زمینه باقی نمی‌گذارد که آنان همان امت مختار و برگزیده و مورد توصیف در بشارت‌های پیامبران قبلی هستند.

برخی از آن ویژگی‌ها در مباحث و مطالب قبلی بیان گردید و در ادامه، موارد بیشتری آورده خواهد شد و با بیان اوصاف موجود در کتاب‌های رایج میان اهل کتاب، این ویژگی‌ها بیشتر مورد تأکید و تأیید قرار خواهد گرفت.

۱. داود عليه السلام در یکی از مزمورهایش چنین بشارت می‌دهد: «صحراها و روستاهایش آسوده و آرام خواهند شد و سرزمین [قیدار] سرسبز خواهد گشت و ساکنان غارها تسبیح خواهند گفت و از قلّه^(۱) و بلندای کوه‌ها شکر و سپاس پروردگار را سر خواهند داد و تسبیح آن در جزایر منتشر خواهد شد.»^(۲)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته الله مژده فوق را چنین توضیح می‌دهد: «آن صحراها غیر از امت محمد صلی الله علیه و آله، برای چه کسانی است؟! و غیر از فرزند اسماعیل؛ جدّ رسول الله صلی الله علیه و آله، چه کسی قیدار است؟! و غیر از قوم عرب، چه افرادی ساکنان آن غارها و کوه‌ها هستند؟!»^(۳)

۲. داود عليه السلام در زبور، امت اسلام را این‌گونه توصیف می‌کند: «الله متعال را به شیوه‌ای نو تسبیح می‌گویند و باید فردی که الله تعالی امتش را برگزیده و وی را یاری رسانده و صالحانشان را با کرامت و استوار و پابرجا ساخته، خوشحال باشد که آنان در بستر هم تسبیح گفته و با صداهایی بلند، تکبیر می‌گویند»^(۴).

۱- قلّه یعنی بالای کوه و جمعش، قُلُل می‌شود؛ نک: مختار الصحاح، ص ۵۴۹.

۲- الجواب الصحیح، ج ۵، ص ۲۴۵؛ همین مفهوم را در سفر أشعیاء، إصحاح ۵: ۲۶-۲۸ و إصحاح ۵۴: ۱-۱۷ و عهد قدیم، صص ۷۸۷ و ۸۲۵-۸۲۶ نگاه کنید.

۳- الجواب الصحیح، ج ۵، ص ۲۴۵.

۴- الجواب الصحیح، ج ۵، ص ۲۲۶؛ نک: مزمور ۱۴۹ از سفر مزامیر؛ عهد قدیم، ص ۷۳۶.

بدون تردید صفات مذکور بر محمد ﷺ و امتش صدق می‌کند؛ آنان در اذانی که برای نمازهای پنجگانه می‌دهند و در مکان‌های مرتفع، با صدای بلند تکبیر می‌گویند و نیز در نماز و خطبهٔ عید فطر و قربان و هنگام رفتن برای نماز و حاجیان در ایام منی و ساکنان سایر شهرها پس از نمازها و همچنین هنگام رمی جمرات و بر صفا و مروه و هنگام طواف و نیز در برابر رکن تکبیر سر می‌دهند.

در تمامی موارد فوق، تکبیر با صدای بلند گفته می‌شود و تکبیر با این شیوه، از شعائر مسلمانان به شمار می‌رود.

تکبیر مذکور غیر از تکبیر و تحمید و تسبیح و تهلیل و سایر اذکار مشروعی است که مسلمانان آن‌ها را آهسته انجام می‌دهند. امت اسلام در هیچ حالتی ذکر الهی را ترک نمی‌کنند و بلکه در تمامی حالات و شرایط، الله ﷻ را یاد می‌کنند.

علاوه بر این، نماز بزرگ‌ترین تسبیح است و مفهوم سخن داود عليه السلام نیز همین بوده که گفت: «به شیوه‌ای نو الله متعال را تسبیح می‌گویند.»

تسبیحات جدیدی که الله متعال آن‌ها را مشروع ساخت همچون نمازهای پنجگانه و جدیدی است که الله ﷻ آن‌ها را برای مسلمانان مقرر کرد.

امکان ندارد که صفات مزبور، بر غیر امت محمد ﷺ صدق کند.^(۱)

۳. **حقوق عليه السلام می‌گوید:** «بدون تردید آسمان از درخشش محمد ﷺ روشن گشت و زمین از حمد ایشان پُر شد.»^(۲)

شیخ الإسلام رحمته الله در توضیح جملهٔ فوق چنین می‌آورد: «اما پُرشدن زمین از درخشش احمد عليه السلام بر اثر انوار ایمان و قرآنی که از ایشان و امتشان آشکار گشت و نیز پُرشدن زمین از حمد ایشان و امتشان در نمازهایی که به جای می‌آورند، امری روشن و آشکار است، زیرا امت محمد ﷺ ستایشگراند و باید که در هر نماز و خطبه‌ای، حمد الهی را به جای آورند و هر نمازگزاری در هر رکعتی می‌گوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾».

۱- نک: الجواب الصحیح، ج ۵، صص ۲۶۵-۲۶۶؛ هداية الحیاری، صص ۱۴۹-۱۵۰.

۲- الجواب الصحیح، ج ۵، ص ۲۶۷؛ نک: هداية الحیاری، ص ۱۴۷؛ سفر حقوق، إصاح ۳: ۳-۷؛

عهد قدیم، ص ۱۰۴۶.

هر گاه بنده بگوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾، الله متعال می‌فرماید: «حَمْدِي عَبْدِي»؛ «بنده‌ام حمد مرا به جای آورد.» و چون بنده بگوید: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾، پروردگار عالم می‌فرماید: «أَثْنِي عَلَيْ عَبْدِي»؛ «بنده‌ام مرا ثنا گفت.» و هنگامی که بگوید: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾، الله ﷻ می‌فرماید: «مَجْدَنِي عَبْدِي»^(۱)؛ «بنده‌ام مرا تمجید کرد.»

اُمّت محمّد ﷺ قیام در نماز را با تحمید شروع نموده و آن را با تحمید به پایان می‌برند و زمانی که سرهایشان را از رکوع بلند کنند، امامشان می‌گوید: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»؛ «الله متعال ستایش فردی که او را می‌ستاید، می‌شنود.» و همگی باهم می‌گویند: «رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ»؛ «پروردگارا! ستایش از آن توست.» همچنین نمازشان را با حمد الهی تمام می‌کنند و تمامی ستایش‌ها و نمازها و پاکی‌ها را مخصوص الله متعال می‌دانند.

بیان و توصیف انواع حمد الهی توسط آنان، به درازا می‌کشد.^(۲)

۴. اَشْعِيَاءُ ﷺ گواهی به صلاح و دیانت اُمّت محمّد ﷺ داده و می‌گوید: «به زودی برای تمامی ساکنان این زمین، از دور، عِلْم و نشانه [نبوّت] را برپا خواهیم کرد و [پیامبر ﷺ] مردم را از دورترین نقاط زمین فرا می‌خواند و آنان شتابان به سویش می‌روند.»^(۳)

این تیمّه ﷺ در توضیح این بشارت می‌گوید: «نداء همان لَبَّيْک گفتنی است که پیامبر ﷺ آن را در مراسم حج مشروع ساختند. مسلمانان هم کسانی هستند که الله تعالی را ستایش نموده و وی را یگانه دانستند و پروردگار را عبادت نمودند، ربوبیت را مخصوص او دانستند، بت‌ها را شکستند و بت‌پرستی را از بین بردند. مراد از علم و نشانه برافراشته، پیامبری است.

۱- نک: صحیح مسلم، شماره حدیث: ۳۹۵.

۲- الجواب الصّحیح، ج ۵، صص ۲۷۰-۲۷۱.

۳- همان، ص ۲۵۸؛ برای اطلاع از متن کامل، نک: سفر اَشْعِيَاءُ، إصحاح ۵: ۲۶-۳۰؛ عهد قدیم، ص

صفر و بانگ زدن یعنی فراخواندن آنان به سوی بیت الله و مشعرها، که در نتیجه آن، با اطاعت و فرمانبرداری کامل به سمت آن می‌روند.»^(۱)

۵. اُشعیاء در توصیف اُمّت محمد ﷺ چنین می‌گوید: «به زودی این صحرا و شهرها از فرزندان قیدار پُر خواهد شد. آنان تسبیح می‌گویند و از بالای کوه‌ها ندا سر می‌دهند؛ این افراد همان کسانی هستند که الله تعالی را به بزرگی یاد نموده و او را در خشکی و دریا به پاکی می‌ستایند.»^(۲)

شیخ الإسلام ابن تیمیّه رحمته اللہ علیہ بشارت مذکور را این‌گونه توضیح می‌دهد: «به اتفاق تمامی مردم، قیدار پسر اسماعیل بود که قبیلهٔ ربیعہ و مضر از نسل وی هستند و محمد ﷺ از قبیلهٔ مضر بودند.

پُرکردن این صحرا و تسبیح الهی فقط با مبعث محمد ﷺ به وقوع پیوست.»^(۳)

۶. حزقیال علیہ السلام درحالی که یهودیان را تهدید نموده و مسلمانان را توصیف می‌کند، چنین می‌گوید: «قطعاً الله تعالی آنان را بر شما آشکار و پیروز می‌گرداند و پیامبری را در میانتان مبعوث می‌کند و بر آنان کتابی نازل نموده و گردن‌هایتان را به این افراد می‌سپارد و آنان بر شما غلبه می‌کنند و بوسیلهٔ حق، شما را خوار و ذلیل می‌سازند. مردان بنی‌قیدار در میان گروه‌های مردم می‌روند درحالی که فرشتگانی سوار بر اسبانی سفید و مسلح همراهشان هستند و آنان بر شما مسلط می‌شوند و پایان کارتان، آتش [دوزخ] است. از این آتش به الله متعال پناه می‌بریم.»^(۴)

برخی از بشارت‌ها و گواهی‌های موجود در کتاب‌های اهل کتاب بیان گردید و همان‌گونه که می‌بینی، بیانگر صلاح و رستگاری و برتری اُمّت محمد ﷺ است.

۱- همان.

۲- همان، ص ۲۶۲؛ نگاه کنید به چنین متنی در ترجمهٔ موجود سفر اُشعیاء، إصحاح ۴۲: ۱۰-۱۳؛ عهد قدیم، ص ۸۲۳.

۳- همان، ج ۴، ص ۲۶۲.

۴- همان، ج ۲، ص ۲۷۲؛ نک: سفر حزقیال، إصحاح ۲۰: ۴۵-۴۹؛ عهد قدیم، ص ۹۴۹.

سخن پایانی

سپاس معبودی را که با نعمت و احسان او، امور شایسته تکمیل شده و به پایان می‌رسند؛ اما بعد:

در پایان، چکیده‌ای از آنچه در متن اصلی بیان شد، ارائه می‌گردد.

۱. داستان بشر با آفرینش آدم علیه السلام و فرمان الله متعال به فرشتگان برای سجده به سیدنا آدم و تکبر و انکار ابلیس و راندن وی و فرستادنش به زمین و سکونت دادن آدم و همسرش علیها السلام و نیرنگ شیطان برای گمراه نمودن او با خوردن از آن درخت و سقوط وی به زمین و ایجاد دشمنی میان ابلیس و فرزندان آدم علیهم السلام از یک سو و میان سیدنا آدم و فرزندانش از سویی دیگر، شروع شد.

۲. اسلام از لحاظ لغوی، چندین معنا دارد که مشهورترین آن‌ها عبارتند از: فرمانبرداری، تسلیم شدن، اطاعت، اخلاص، قبول و اظهار خشوع. اسلام عام: یعنی تسلیم شدن بنده و خضوع و فروتنی برای الله تعالی و پایبندی به احکام و دستوراتی که یکی از پیامبران آورده و تقویت و انتشار و آشکار ساختن آن.

و اسلام خاص: یعنی تسلیم شدن و فرمانبرداری برای الله متعال و پایبندی به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند.

۳. مفهوم لغوی فطرت: یعنی الله متعال مخلوقات را به گونه‌ای آفرید که فطرتا وی را می‌شناسند.

و در اصطلاح شرع، فطرت همان دین اسلام بوده و مفهوم خلقت مردم بر دین اسلام یعنی اینکه الله جل جلاله آنان را برانده و شایسته احکام این دین آفرید و آموزه‌هایش را متناسب با آفرینش و سرشتشان گرداند.

۴. بزّ و نیکی از الفاظ مهم شرعی است که در بسیاری از آیات قرآن و احادیث نبوی بیان شده است.

- این واژه دارای مفاهیمی جامع و نتایجی عمیق بوده و شامل هر نوع خیر و فلاحی می‌شود.
۵. اخلاق از دیدگاه اسلام، ارزش و جایگاه والایی دارد و در مبحث مربوط به آن، ماهیت اخلاق، مفهوم اخلاق پسندیده و خُلق عظیم و اسباب دستیابی به آن بیان گردید.
 ۶. **الله** پروردگار و مالک هر چیزی، آفریدگار یگانه، مدبّر تمامی هستی، آگاه به هر چیز، زنده‌کننده، میراننده، روزی‌دهنده، توانا، متّصف به تمامی کمالات، منزّه از همه نواقص و عیوب و تنها معبود مستحقّ پرستش است.
 ۷. قدرت الهی صفتی از صفات ثابت برای او و قدرتی تام و کامل است.
 ۸. قرآن و سنّت [صحیح] منبع قانون‌گذاری در اسلام به شمار می‌روند و عقاید، شرایع، احکام، آداب و سایر امور اسلام از آن‌ها گرفته می‌شود.
 ۹. قرآن کریم کلام اعجاز‌آور الهی است که بر پیامبر **ﷺ** نازل شده و به صورت تواتر نقل گشته و به قصد عبادت، تلاوت می‌شود.
 ۱۰. قرآن مجید محفوظ از افزایش و کاهش و تحریف بوده و **الله** **ﷻ** حفاظتش را تضمین نموده است.
 ۱۱. سنّت نبوی یعنی هر سخن، عمل، تقریر و تأیید، صفت فطری و اخلاقی یا روش منقول از پیامبر **ﷺ**؛ فرقی نمی‌کند که قبل یا بعد از بعثت باشد.
 ۱۲. در مبحث مربوط به سنّت نبوی، حجّیت آن و توجّه فراوان مسلمانان به این مورد بیان شده است.
 ۱۳. ارکان اسلام یعنی پایه‌هایی که این دین بر آن‌ها بنا شده، بر پنج نوع است: گواهی به اینکه **الله** متعال تنها معبود یگانه است و **محمد** **ﷺ** فرستاده او هستند، برپاداشتن نماز، دادن زکات، روزه رمضان، حجّ بیت **الله** برای کسی که توان [بدنی و مالی] دارد. در همان مبحث مرتبط به این موارد، ارکان مذکور توضیح داده شده است.
 ۱۴. پایه‌های اعتقاد یعنی همان ارکان ششگانه ایمان از این قرار است: ایمان به **الله** **ﷻ**، ایمان به فرشتگان، ایمان به کتاب‌های آسمانی، ایمان به رسولان، ایمان به روز آخرت و ایمان به تقدیر؛ خیر باشد یا شر.

بیان و شرح ارکان مذکور در مبحثی که بدین منظور تنظیم گشته بود، آورده شد.

۱۵. در ادامه، برخی از مقدمات نبوت محمد مصطفی ﷺ و سیره ایشان و بشارت موسی و عیسی ﷺ به بعثت پیامبر ﷺ بیان گردید. همچنین در همان مبحث، بعضی از سخنان افراد منصف غیرمسلمان درباره رسول الله ﷺ آورده شد.

۱۶. در مبحث بعدی، علم غیب و موارد مربوط به آن؛ همچون عالم جنّ و شیاطین، موت، برزخ و نشانه‌های قیامت مورد بررسی قرار گرفت.

۱۷. در ادامه مباحث، مطالبی درباره گناهان و توبه و دعا بیان شد.

۱۸. مبحثی به تبیین نظام سیاسی اسلام؛ از لحاظ ماهیت آن و نیز به سخن در مورد قضاوت و مشورت از دیدگاه اسلام، اختصاص داده شد.

۱۹. نظام اقتصادی اسلام و مباحث مرتبط به آن، در مبحثی جداگانه روشن گشت.

۲۰. مبحث بعدی، به بیان نظام اجتماعی در اسلام و موارد مربوط به آن؛ مانند مفهوم اجتماع؛ زندگی اجتماعی، جایگاه همسایه از دیدگاه اسلام، صلّه رحم، کرامت انسان، معیار عدالت و اکرام در اسلام، اصول اخلاقی اسلام، دوستی و محبت و نظام خانوادگی اختصاص یافت.

۲۱. در ادامه، موضع اسلام نسبت به برخی مسائل معاصر؛ همچون عقل و علم و کار و سلامتی و نظافت روشن گردید.

۲۲. در این مبحث، مسائلی که اختلافات فراوانی درباره آنها وجود دارد، و دیدگاه اسلام در مورد این گونه مسائل بررسی شد؛ همچون مسأله صلح، همزیستی، تسامح و مدارا، اجبار، خشونت، تروریست و جهاد.

۲۳. و در مبحث پایانی، دلایلی برای اثبات حقایق اسلام ارائه گشت و بدین منظور، اعجاز قرآن کریم و سنت نبوی، معرفتی اسلام در کتاب‌های آسمانی پیشین که بشارت‌های فراوانی در آنها بیان شده و دین اسلام و پیامبر ﷺ و مسلمانان را توصیف و تحسین کرده‌اند، مورد بررسی قرار گرفت.

چکیده‌ای از آنچه در لابلای این تحقیق بیان شده، ارائه گشت، و از الله قادر درخواست داریم که این کتاب را مفید و خالص برای رضایت خویش قرار دهد.

وصلی الله وسلّم علی نبینا محمد ﷺ، والحمد لله رب العالمین

فهرست منابع

- ١- الإبانة عن شريعة الفرقة النَّاجِيَّة ومجانبة الفرق المذمومة، ابن بطه عكبرى، تحقيق و بررسى: رضا بن نسان معطى، ج ٢، ١٤٠٩ هـ.
- ٢- أثر العلماء المسلمين في الحضارة الغربيَّة، احمد على ملا، دارالفكر، دمشق، ج ٢، ١٤٠١ هـ / ١٩٨١ م.
- ٣- الإجماع، ابن منذر، تحقيق: فؤاد عبدالمنعم احمد، دارالمسلم للنشر والتوزيع، ج ١، ١٤٢٥ هـ / ٢٠٠٤ م.
- ٤- أحكام الجان، ابو عبدالله بدرالدين محمّد بن عبدالله شبلى، تحقيق و بررسى: سيد جميلى، دار ابن زيدون، بيروت، ج ١.
- ٥- أحكام الجراحة الطَّبِيَّة والآثار المترتبة عليها، محمّد مختار شنقيطى، مكتبة الصحافة، جدّه، ج ٢، ١٤١٥ هـ / ١٩٩٤ م.
- ٦- أحكام الزّواج في ضوء الكتاب والسّنة، عمر أشقر، دارالتفائس، اردن، ج ١، ١٤١٨ هـ / ١٩٩٧ م.
- ٧- إحياء علوم الدّين، ابو حامد غزالى، دارالزيان للتّراث.
- ٨- أخبار الأحاد في الحديث النَّبوي؛ حجّيتها - مفادها - العمل بموجبها، عبدالله جبرين، دار طيبة للنّشر والتّوزيع، رياض، ج ١، ١٤٠٨ هـ / ١٩٨٧ م.
- ٩- أخبار مكّة في قديم الدّهر وحديثه، محمّد بن اسحاق فاكهى، بررسى و تحقيق: عبدالله بن عبدالله بن دهيش، مكتبة ومطبعة التّهضة الحديثية، مكّة مكرّمه، ج ١، ١٤٠٧ هـ.
- ١٠- أخلاقنا الإجماعيَّة، مصطفى سباعى، المكتب الإسلامى، ج ٢، ١٣٩٢ هـ.
- ١١- أخلاق النَّبي ﷺ، ابوالشيخ اصفهانى، تحقيق: عصام الدّين صباطى.
- ١٢- الأخلاق والسّير في مداواة النفوس، ابن حزم، دار الكتب العلميَّة، بيروت، لبنان، ج ٢، ١٤٠٥ هـ / ١٩٨٥ م.
- ١٣- آداب الحرب في الإسلام، محمّد خضر حسين، گردآورى و بازيينى: على رضا حسينى، الدّار الحسينيَّة للكتاب، ج ٣، ١٤١٣ هـ / ١٩٩٣ م.

- ١٤- الآداب الشَّرعية والمنح المرعية، ابن مفلح مقدسى، مكتبة ابن تيمية، قاهره، بى تا.
- ١٥- أدب الدنيا والدين، ماوردى، تحقيق: محمد صباح، دار مكتبة الحياة، بيروت، ١٩٨٧ م.
- ١٦- أدب المسلم في العادات والعبادات والمعاملات، محمد مبيض، دار ابن كثير، ج ٢، ١٤١٣ هـ.
- ١٧- الأذكار المنتخبة من كلام سيّد الأبرار ﷺ، ابوزكريا محيى الدين بن شرف نووى، مكتبة الرياض الحديثة.
- ١٨- الإزهاب؛ دوافعه وعلاجه، محمد شويعر، رياض، ج ٢، ١٤٢٦ هـ/ ٢٠٠٥ م.
- ١٩- أسباب الشفاء من الأسقام والأهواء، ابواسحاق عراقى، مكتبة الجامعة، مطبعة البغدادى العراقى، ١٤٢٥ هـ/ ٢٠٠٤ م.
- ٢٠- الإستذكار، ابن عبدالبرّ، دار قتيبة، دمشق - بيروت، ج ١، ١٤١٤ هـ/ ١٩٩٣ م.
- ٢١- الإستقامة، شيخ الإسلام ابن تيمية، تحقيق: محمد رشاد سالم، مكتبة السنة.
- ٢٢- الإسلام في نظر أعلام الغرب، حسين عبدالله باسلامه، تهامه، جدّه، ج ٢، ١٤٠٣ هـ/ ١٩٨٣ م.
- ٢٣- الإسلام وبناء المجتمع، حسن ابوعدّه و ديگران، مكتبة الرشد، ج ٣، ١٤٢٧ هـ/ ٢٠٠٦ م.
- ٢٤- أصول الدين، عبدالقاهر بغدادى، تحقيق: لجنة إحياء التراث العربى في دار الآفاق الجديدة، بيروت، ج ١، ١٤٠١ هـ/ ١٩٨١ م.
- ٢٥- أصول النّظام الإجتماعى في الإسلام، محمد طاهر بن عاشور، دار السلام - دار سحنون، تونس - قاهره، ج ٢، ١٤٢٧ هـ/ ٢٠٠٦ م.
- ٢٦- إعجاز القرآن، ابوبكر باقلانى، تقديم و شرح و تعليق: محمد شريف سكر، دار إحياء العلوم، بيروت، ج ٢، ١٤١١ هـ/ ١٩٩٠ م.
- ٢٧- إعجاز القرآن والبلاغة النبوية، مصطفى صادق رافعى، دار الكتاب العربى، ج ٩، ١٣٩٣ هـ/ ١٩٧٣ م.
- ٢٨- أعلام السنة المنشورة لإعتقاد الطائفة النّاجية المنصورة، يا ٢٠٠ سؤال في العقيدة الإسلامية، حافظ حكيمى، تخريج احاديث و تعليق: مصطفى ابونصر شلبى، مكتبة السّوادى، جدّه، ج ٣، ١٤١٠ هـ.

- ٢٩- إعلام الموقعين عن رب العالمين، ابن قيم، دارالكتب العلمية، بيروت.
- ٣٠- أعلام النبوة، ابوالحسن على بن محمد ماوردى، تقديم و شرح و تعليق: محمد شريف سكر، دار إحياء العلوم، بيروت، ج ١، ١٤٠٨ هـ/ ١٩٨٨ م.
- ٣١- إغاثة اللفهان من مصادب الشيطان، ابن قيم جوزيه، تحقيق: محمد حامد فقى.
- ٣٢- أقول شمس الحضارة الغربية، مصطفى فوزى غزال، دار السلام للطباعة والنشر، ج ١، ١٤٠٦ هـ/ ١٩٨٦ م.
- ٣٣- إقتضاء الصراط المستقيم لمخالفة أصحاب الجحيم، شيخ الإسلام ابن تيميه، تحقيق: ناصر عقل، مكتبة الرشد، رياض، ج ٢، ١٤١١ هـ/ ١٩٩١ م.
- ٣٤- إقتصاديات الغنى في الإسلام، عمر مرزوقى، جامعة الملك سعود، عمادة البحث العلمي، ١٤٢٣ هـ.
- ٣٥- الإقناع، حجاوى، تحقيق: عبداللطيف محمد موسى سبكى، دار المعرفة، بيروت، لبنان.
- ٣٦- الأمراض الجنسية؛ أسبابها وعلاجها، محمد على البار، دار المنارة، جدّه، ج ٢، ١٤٠٦ هـ.
- ٣٧- الأمراض الجنسية، سيف الدين شاهين، ج ٤، ١٤٠٩ هـ.
- ٣٨- الأمراض الجنسية؛ عقوبة إلهية، عبدالحميد قضاة، دار النشر الطبيّة، لندن، ج ١، ١٤٠٥ هـ/ ١٩٨٥ م.
- ٣٩- الأمراض الجنسية، نبيل طويل، مؤسّسة الرسالة، ج ٢، ١٤٠٢ هـ.
- ٤٠- الأم، امام شافعى رحمته، دار المعرفة، بيروت، ج ٢، ١٣٩٣ هـ.
- ٤١- الأموال، ابوعبيد قاسم بن سلام، تحقيق: محمد خليل هراس، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٨ هـ/ ١٩٨٨ م.
- ٤٢- الإنحرافات الجنسية وأمراضها، فايز الحاج، المكتب الإسلامي، ج ١، ١٤٠٣ هـ.
- ٤٣- الأنوار في شمائل النبي المختار، بغوى، تحقيق: ابراهيم يعقوبى.
- ٤٤- أهل الذمّة في الحضارة الإسلامية، حسن ممي، دار الغرب الإسلامي، ج ١، ١٩٩٨ م.
- ٤٥- أهل الذمّة والولايات العامّة في الفقه الإسلامي، گردآورى: نمر محمد خليل نمر، المكتبة الإسلامية، عمّان، اردن، ج ١، ١٤٠٩ هـ.

- ٤٦- إيقاظ الفكرة بمراجعة الفطرة، محمّد بن اسماعيل؛ امير صنعاني، تحقيق و تعليق و تخريج احاديث: محمّد صبحي بن حسن حلاق، دار ابن حزم، ج ١، ١٤٠٢ هـ/ ١٩٩٩ م.
- ٤٧- الإيمان بالقضاء والقدر، محمّد حمد، دار ابن خزيمة، ج ٣، ١٤١٩ هـ/ ١٩٩٨ م.
- ٤٨- الإيمان باليوم الآخر، محمّد حمد، دار ابن خزيمة، ج ٢، ١٤٢٣ هـ/ ٢٠٠٢ م.
- ٤٩- البحث الصريح في أيما هو الدين الصحيح، زياده بن يحيى راسي، تحقيق: سعود بن عبدالعزيز خلف، الجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة، عمادة البحث العلمي، ج ١، ١٤٢٣ هـ/ ٢٠٠٣ م.
- ٥٠- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، كاساني، دار الكتب العلمية، بيروت، ج ٢، ١٤٠٦ هـ/ ١٩٨٦ م.
- ٥١- بدائع الفوائد، ابن قيم، مكتبة الرياض.
- ٥٢- بداية المجتهد ونهاية المقتصد، ابن رشد، مكتبة الكليات الأزهرية، ١٣٨٦ هـ/ ١٩٦٦ م.
- ٥٣- البداية والنهاية، ابن كثير، تحقيق: احمد عبدالوهاب فتوح، دار زمزم، رياض، ١٤١٤ هـ، و تحقيق: احمد ابوملحم و همكاران، دار الكتب العلمية، ج ٣، ١٤٠٧ هـ.
- ٥٤- البداية والنهاية، ابن كثير، تحقيق: عبدالله تركي، دار هجر، ج ١، ١٤١٩ هـ/ ١٩٩٨ م.
- ٥٥- بغية الإيضاح لتلخيص المفتاح في علوم البلاغة، عبدالمتعال صعيدى، مكتبة الآداب، قاهره، ١٤٢٠ هـ/ ١٩٩٩ م.
- ٥٦- بلاغة القرآن، محمّد خضر حسين، گردآورى و بازيينى: على رضا حسيني، الدار الحسينية، ١٤١٧ هـ/ ١٩٩٧ م.
- ٥٧- بهجة قلوب الأبرار وقرّة عيون الأخيار في شرح جوامع الأخبار، عبدالرحمان بن سعدى، تخريج احاديث: بدر البدر، مكتبة السندس، ج ٣، ١٤٠٨ هـ.
- ٥٨- البيان في علوم القرآن، محمّد بن على حسن و سليمان قرعاوى، مؤسسه بيسان و البدر، دبی.
- ٥٩- البيان والتبيين، جاحظ، تحقيق و شرح: عبدالسلام هارون، مكتبة الخانجي، قاهره.

- ٦٠- تاريخ الطبري، ابوجعفر محمد بن جرير طبري، دار الكتب العلميّة، بيروت.
- ٦١- تاريخ الكنيسة الشّرقية، ميشل يتيم و ارشمندرت أغناطيوس ديك، المكتبة البوليسية، لبنان، ج ٤، ١٩٩٩ م.
- ٦٢- تاريخ مدينة السّلام، خطيب بغدادی، تحقيق و بازيینی و تعليق: بشار عوّاد معروف، دار الغرب الإسلامي، ج ١، ١٤٢٢ هـ / ٢٠٠١ م.
- ٦٣- تأويل مشكل القرآن، ابن قتيبه، شرح و انتشار: سيد احمد صقر، المكتبة العلميّة، بيروت.
- ٦٤- التّبيان في أقسام القرآن، ابن قيّم، تحقيق: محمد شريف سُكّر، دار إحياء العلوم، بيروت، ج ١، ١٤٠٩ هـ.
- ٦٥- التّحفة المهدية شرح الرّسالة التّدمرية، فالح بن مهدي آل مهدي، ج ٢، ١٤٠٦ هـ.
- ٦٦- تحفة المودود في أحكام المولود، ابن قيّم، تحقيق: بشير عيون، مكتبة دار البيان، توزيع: مكتبة المؤيد، ج ٢، ١٤٠٧ هـ.
- ٦٧- التّدمرية؛ تحقيق الإثبات للأسماء والصفات وحقيقة الجمع بين القدر والشّرع، شيخ الإسلام ابن تيمية، تحقيق: محمد بن عوده سعوي، ج ١، ١٤٠٥ هـ.
- ٦٨- تذكرة السّامع والمتكلّم في أدب العالم والمتعلّم، ابن جماعه كناني، تعليق: سيد محمد محمد هاشم ندوي، رمادي للنّشر، المؤتمن للتّوزيع، ج ٢، ١٤١٦ هـ / ١٩٩٥ م.
- ٦٩- التّذكرة في أحوال الموتى وأمور الآخرة، قرطبي، دار الفكر، لبنان، بيروت.
- ٧٠- تربيّة الأولاد في الإسلام، عبدالله ناصح علوان، دار السّلام، ج ٩.
- ٧١- تعريف عام بدين الإسلام، على طنطاوي، دار الوفاء للطباعة والنّشر، منصوره، ج ١١، ١٤٠٨ هـ / ١٩٨٧ م.
- ٧٢- تعريف عام بدين الإسلام المسمّى: رسائل السّلام ورسول الإسلام، يوسف دجوي، دار ابن كثير - دار القادري، دمشق - بيروت.
- ٧٣- التّعريفات، شريف عليّ بن محمد جرجاني، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان، ١٤١٦ هـ / ١٩٩٥ م.
- ٧٤- تفسير ابن أبي حاتم، عبدالرحمان بن ابي حاتم رازي، تحقيق: أسعد محمد طيّب، المكتبة العصرية، صيدا.

- ٧٥- تفسير أبي السَّعود «إرشاد العقل السَّليم إلى مزايا القرآن العظيم»، ابوالسَّعود محمَّد بن محمَّد عماد، دار الإحياء والتَّراث العربي، بيروت.
- ٧٦- تفسير بغوى «معالم التَّنزيل»، امام بغوى، تحقيق: محمَّد بن عبدالله نمر، عثمان جمعه ضميريَّه و سليمان حرش، دار طيِّبة، ج ١، ١٤٠٩ هـ/ ١٩٨٩ م.
- ٧٧- تفسير التَّحرير والتَّنوير، علامه محمَّد طاهر بن عاشور، دار سحنون للنَّشر والتَّوزيع، تونس.
- ٧٨- تفسير قاسمي «محاسن التَّأويل»، محمَّد جمال الدَّين قاسمي، دار الفكر، بيروت، ج ٢، ١٣٩٨ هـ/ ١٩٧٨ م.
- ٧٩- تفسير القرآن العظيم، ابن كثير، دار الجيل، بيروت، ج ١، ١٤٠٨ هـ/ ١٩٨٨ م.
- ٨٠- التَّنبيهات اللطيفة على ما احتوت عليه العقيدة الواسطيَّة من المباحث المنيفة، علامه عبدالرحمان بن سعدي، تعليق: عبدالعزيز بن باز، تخريج: علي بن حسن بن عبدالحميد حلي، دار ابن قيِّم، ج ١، ١٤٠٩ هـ.
- ٨١- تنبيه الأفاضل على ما ورد في زيادة العمر ونقصانه من الدلائل، امام شوكاني، تعليق و تخريج: مشهور بن حسن سلمان، دار ابن حزم، بيروت، ج ١، ١٤١٠ هـ.
- ٨٢- تهذيب الأخلاق، جاحظ، بازييني و تعليق: ابوحنيفة ابراهيم بن محمَّد، دار الصَّحابة للتَّراث، طنطا، ج ١، ١٤٠٠ هـ/ ١٩٨٩ م.
- ٨٣- توضيح الأحكام من بلوغ المرام، عبدالله بسَّام، مكتبة الأسد، مكَّة مكرَّمة، ج ٥، ١٤٢٣ هـ/ ٢٠٠٣ م.
- ٨٤- التَّوبة وظيفه العمر، محمَّد حمد، دار ابن خزيمة، ج ١، ١٤٢١ هـ/ ٢٠٠٠ م.
- ٨٥- تيسير العزيز الحميد شرح كتاب التَّوحيد، سليمان بن عبدالله بن محمَّد بن عبدالوهاب، المكتب الإسلامي، ج ٨، ١٤٠٩ هـ.
- ٨٦- تيسير العلام شرح عمدة الأحكام، عبدالله بسَّام، مكتبة جدَّة، ج ٧، ١٤٠٧ هـ/ ١٩٨٧ م.
- ٨٧- تيسير الكريم الرَّحمن في تفسير كلام المَنَّان، عبدالرحمان سعدي، بازييني: سعد بن فواز صميل، دار ابن جوزي، دمام، ج ٢، ١٤٢٦ هـ.
- ٨٨- تيسير اللطيف المَنَّان في خلاصة تفسير القرآن، ابن سعدي، مكتبة الأفضى، عنيزة، ج ٢، ١٤٠٩ هـ.

- ٨٩- تيسير الوصول إلى علم الأصول، عبدالرحيم يعقوب، مكتبة العبيكان، رياض، چ ١٤٢٤ هـ.
- ٩٠- جامع بيان العلم وفضله، ابن عبدالبر، دار الفكر.
- ٩١- جامع الرسائل، شيخ الإسلام ابن تيمية، تحقيق: محمد رشاد سالم، مطبعة المدني، چ ١، ١٤٠٥ هـ.
- ٩٢- الجامع الصحيح في القدر، مقبل بن هادي وادعى، مكتبة ابن تيمية، قاهره.
- ٩٣- جامع العلوم والحكم، ابن رجب حنبلي، تحقيق: شعيب أرنؤوط و ابراهيم باجس، مؤسسه الرساله، چ ٢، ١٤١٢ هـ/ ١٩٩١ م.
- ٩٤- جذوة المقتبس في ذكر ولاية الأندلس، محمد بن فتوح أزدى، الدار المصرية للتأليف والترجمة، ١٩٦٦ م.
- ٩٥- الجراحة الصغرى، رضوان بابولى و أنطوان دولى، منشورات جامعة حلب، دانسكده حلب، ١٤٠٧ هـ.
- ٩٦- جلاء الأفهام في الصلاة والسلام على خير الأنام، ابن قيم، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.
- ٩٧- الجنة والنار، عمر أشقر، دار التفائس، اردن، چ ١٢، ١٤٢٣ هـ/ ٢٠٠٢ م.
- ٩٨- الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح، شيخ الإسلام ابن تيمية، تحقيق: على حسن ناصر و همكاران، دار العاصمة، رياض، چ ١، ١٤١٤ هـ.
- ٩٩- الجواب الكافي لمن سأل عن الدواء الشافي؛ الداء والدواء، ابن قيم، تحقيق و تعليق: عامر بن على ياسين، دار ابن خزيمة، رياض، چ ١.
- ١٠٠- جوامع السيرة النبوية، ابن حزم اندلسى، دار الكتب العلمية، بيروت، چ ١، ١٤٠٣ هـ/ ١٩٨٣ م.
- ١٠١- جوامع الآداب في أخلاق الأنجاب، جمال الدين قاسمى، مؤسسه قرطبة.
- ١٠٢- جواهر الإكليل شرح مختصر خليل مذهب مالك، صالح بن عبدالسميع الأبي، دار إحياء الكتب العربية، قاهره.
- ١٠٣- حاشية رد المحتار على الدر المختار شرح تنوير الأبصار، خاتمة المحققين محمد امين مشهور به ابن عابدين على، دار الفكر، چ ٢، ١٣٨٦ هـ/ ١٩٦٦ م.
- ١٠٤- حاشية السندي على النسائي، ابوالحسن سندي، تحقيق: عبدالفتاح ابوغده، مكتب المطبوعات الإسلامية، حلب، چ ٢، ١٤٠٦ هـ/ ١٩٨٦ م.

- ۱۰۵- الحباک فی أخبار الملائک، سیوطی، دار الکتب العلمیة، بیروت، ج ۱، ۱۴۰۵ هـ/ ۱۹۸۵ م.
- ۱۰۶- الحج، عبدالله طیار، مکتبة التوبة، ریاض، ج ۱، ۱۴۱۲ هـ/ ۱۹۹۲ م.
- ۱۰۷- حدائق الأنوار ومطالع الأسرار في سيرة النبي المختار، ابن ديبع شيباني شافعي، تحقيق: عبدالله بن ابراهيم انصاري، انتشار با هزينه: خليفه بن حمد آل ثاني؛ امير دولت قطر.
- ۱۰۸- الحرّية في الإسلام، محمد خضر حسين، دار الإعتصام.
- ۱۰۹- حقوق الإنسان في اليهودية والمسيحية والإسلام مقارنة بالقانون الدولي، خالد بن محمد شنيبر، كرسي الأمير سلطان بن عبدالعزيز للدراسات الإسلامية المعاصرة، ج ۱، ۱۴۳۰ هـ/ ۲۰۰۹ م.
- ۱۱۰- حقوق غير المسلمين في الدولة الإسلامية، علي بن عبدالرحمان طيار، ج ۱، ۱۴۲۵ هـ/ ۲۰۰۴ م.
- ۱۱۱- الحكمة والتعليل في أفعال الله، محمد بن ربيع مدخلي، مكتبة لينة للنشر والتوزيع، دمنهور، ۱۴۰۹ هـ.
- ۱۱۲- حلية الأولياء، ابونعيم اصفهاني، دار الکتب العلمیة، بیروت.
- ۱۱۳- الحوار؛ آدابه وتطبيقاته في التربية الإسلامية، خالد بن محمد مغامسي، مركز الملك عبدالعزيز للحوار الوطني، ریاض، ج ۳، ۱۴۲۸ هـ/ ۲۰۰۷ م.
- ۱۱۴- الحوار في السيرة النبوية، محمد حمد، إدارة الثقافة الإسلامية، كويت، ۲۰۱۰ م.
- ۱۱۵- الخصائص الكبرى؛ كفاية الطالب اللبيب في خصائص الحبيب، حافظ جلال الدين سيوطي، تحقيق: محمد خليل هراس، دار الکتب الحديثة، خيابان جمهوری در شهر عابدين.
- ۱۱۶- خطوات في فقه التعايش والتجديد، هاني احمد فقيه، دار الفتح للدراسات والفتح، ج ۱، ۱۴۳۱ هـ/ ۲۰۱۰ م.
- ۱۱۷- خلاصة السيرة النبوية و حقيقة الدعوة الإسلامية، محمد رشيد رضا، تصحيح و تعليق: عبدالله سيد احمد حجاج، ۱۴۰۰ هـ/ ۱۹۸۰ م.
- ۱۱۸- دائرة المعارف الكتابية، تاليف: گروهی از متکلمان، دار الثقافة، مصر، بخش‌های هفتگانه آن، با چاپ‌های متفاوتی منتشر شده است.

- ١١٩- درء تعارض العقل والنقل، شيخ الإسلام ابن تيمية، تحقيق: محمد رشاد سالم، جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ج ١، ١٤٠١ هـ/ ١٩٨١ م.
- ١٢٠- دراسات في الأديان: اليهودية والنصرانية، سعود بن عبدالعزيز خلف، مكتبة أضواء السلف، ج ١، ١٤٢٢ هـ/ ٢٠٠٢ م.
- ١٢١- دروس وعبر من سيرة خير البشر محمد ﷺ، زهير محمد عفانه، دار النقاش، ج ١، ١٤٢٥ هـ/ ٢٠٠٥ م.
- ١٢٢- الدعاء؛ مفهومه - أحكامه - أخطاء تقع فيه، محمد حمد، دار ابن خزيمة، ج ٣، ١٤٣٠ هـ/ ٢٠٠٩ م.
- ١٢٣- دع القلق وابدأ الحياة، ديل كارنگي، ترجمة عربى: عبدالمنعم محمد زيادى، مكتبة الخانجي، قاهره، ١٩٨٠ م.
- ١٢٤- الدعوة إلى الإسلام، توماس آرنولد، ترجمة عربى: حسن ابراهيم حسن، مكتبة النهضة المصرية، ج ٣، ١٩٧٠ م.
- ١٢٥- الدعوة إلى الإصلاح، محمد خضر حسين، تحقيق: على رضا حسيني، الدار الحسينية للكتاب، ج ٣، ١٤١٠ هـ/ ١٩٩٠ م.
- ١٢٦- دعوة التوحيد؛ أصولها- الأدوار التي مرت بها- مشاهير دعائها، محمد خليل هراس، مكتبة الصحابة، طنطا.
- ١٢٧- دفع إيهام الإضطراب عن آيات الكتاب، محمد امين شنقيطى، مطابع الرياض، ج ١، ١٣٧٥ هـ.
- ١٢٨- الدلائل القرآنية في أن العلوم النافعة داخله في الدين الإسلامي، عبدالرحمان سعدى، مؤسسه الرسالة، مكتبة الرشد، ج ٢، ١٤٠٣ هـ/ ١٩٨٣ م.
- ١٢٩- دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة، ابوبكر احمد بن حسين بيهقى، بازينى و تخريج و تعليق: عبدالمعطى قلجى، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، ج ١، ١٤٠٥ هـ/ ١٩٨٥ م.
- ١٣٠- الدين الصحيح يحل جميع المشاكل، عبدالرحمان سعدى، مكتبة دار الأقبى، كويت، ج ١، ١٤٠٦ هـ/ ١٩٨٦ م.
- ١٣١- ديوان الأعشى الكبير، ميمون بن قيس، شرح و تحقيق: محمد محمد حسين، مكتبة الآداب، جماميز.

- ۱۳۲- ذیل طبقات الحنابلة، ابن رجب حنبلی، مطبعة السنّة المحمّديّة، تحقیق: محمّد حامد فقی، ۱۳۷۲ هـ.
- ۱۳۳- الرّحمة والعظمة في السّيرة النّبویّة، محمّد حمد، دار ابن خزيمة، ریاض، ج ۱، ۱۴۲۸ هـ/ ۲۰۰۷ م.
- ۱۳۴- الرّدّ علی البکری، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، تحقیق: محمّد علی عجال، مكتبة الغرباء الأثريّة، مدينة منوره، ج ۱، ۱۴۱۷ هـ.
- ۱۳۵- الرّدّ علی من قال بفناء الجنّة والنّار، وبيان الأقوال في ذلك، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، بررسی و تحقیق: محمّد بن عبدالله سمهری، دار بلنسیّة، ج ۱، ۱۴۱۵ هـ/ ۱۹۹۵ م.
- ۱۳۶- رسائل الإصلاح، محمّد خضر حسین، دار الإصلاح، سعودی، دمام.
- ۱۳۷- رسائل في العقيدة، محمّد حمد، دار ابن خزيمة، ج ۱، ۱۴۲۳ هـ/ ۲۰۰۲ م.
- ۱۳۸- رسائل في العقيدة، محمّد بن صالح عثيمين، دار طيّبة، ریاض، ج ۲، ۱۴۰۶ هـ.
- ۱۳۹- الرّسالة، امام شافعی رحمته الله، تحقیق: احمد محمّد شاکر، دار الكتب العلميّة.
- ۱۴۰- رسالة ابن القيم إلى أحد إخوانه، ابن قيّم، تحقیق: عبدالله بن محمّد مديفر، ج ۱، ۱۴۲۰ هـ.
- ۱۴۱- الرّسالة المحمّديّة، سيد سليمان ندوی، مكتبة دار الفتح، دمشق، ج ۲، ۱۳۸۳ هـ/ ۱۹۶۳ م.
- ۱۴۲- الرّسل والرّسالات، عمر أشقر، مكتبة الفلاح، كويت، ج ۳، ۱۴۰۵ هـ/ ۱۹۸۵ م.
- ۱۴۳- رمضان؛ دروس وعبر تربیّة وأسرار، محمّد حمد، دار ابن خزيمة، ج ۲، ۱۴۲۲ هـ/ ۲۰۰۳ م.
- ۱۴۴- روائع الطّب الإسلامي، محمّد نزار دقر، موجود در اینترنت.
- ۱۴۵- الرّوح، ابن قيّم، دار الكتب العلميّة، بيروت، ۱۳۹۵ هـ/ ۱۹۷۵ م.
- ۱۴۶- الرّوض الأنف في تفسير السّيرة النّبویّة لابن هشام، ابوالقاسم عبدالرحمان بن عبدالله بن ابی الحسن خثعمی سهيلي، به همراه السّيرة النّبویّة از معافری، تعليق و حاشیه نویسی: مجدی بن منصور بن سيد شوری، منشورات محمّد علی بیضون، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان، ج ۱، ۱۴۱۸ هـ/ ۱۹۹۷ م.
- ۱۴۷- روضة الطّالبيين وعمدة المفتين، نووی، المكتب الإسلامي، بيروت، ۱۴۰۵ هـ.

- ١٤٨- رياض الصّالّحين، ابوزكريّا يحيى نووى، تحقيق: حسان عبدالمنان، دار طيّبة، المكتبة الإسلاميّة، ج ١، ١٤١٢ هـ.
- ١٤٩- الرّياض النّاضرة والحدائق الزّاهرة في العقائد والفنون المتنوّعة الفاخرة، عبدالرحمان سعدى، تصحيح و بازبينى و تعليق: اشرف بن عبدالمقصود بن عبدالرحيم، مؤسّسة قرطبة.
- ١٥٠- زاد المسير في علم التّفسير، ابن جوزى، المكتب الإسلامى، ج ٤، ١٤٠٧ هـ/ ١٩٨٧ م.
- ١٥١- زاد المعاد في هدى خير العباد، ابن قيّم، تحقيق و تعليق: شعيب أرنؤوط و عبدالقادر أرنؤوط، مؤسّسة الرّسالة، ج ١٥، ١٤٠٧ هـ/ ١٩٨٧ م.
- ١٥٢- سبل السّلام، صنعانى، مكتبة مصطفى البابى الحلبي، ج ٤، ١٣٧٩ هـ/ ١٩٦٠ م.
- ١٥٣- سبل الهدى والرّشاد في سيرة خير العباد، محمّد بن يوسف صالحى شامى، تحقيق و تعليق: عادل احمد عبدالموجود و على محمّد معوض، توزيع: مكتبة عبّاس احمد الباز، مكّة مكّرمه، دار الكتب العلميّة، بيروت، لبنان، ج ١، ١٤١٤ هـ/ ١٩٩٣ م.
- ١٥٤- السّنّة، ابن ابى عاصم، تحقيق: محمّد ناصر الدّين آلبنانى، المكتب الإسلامى، ج ١، ١٤٠٠ هـ.
- ١٥٥- السّنّة ومكانتها في التّشريع الإسلامى، مصطفى سباعى، مكتبة دار المعرفة، قاهره، ج ١، ١٣٨٠ هـ/ ١٩٦١ م.
- ١٥٦- سنن التّرمذى، احمد شاكر و ديكران، دار إحياء التّراث العربى، بيروت.
- ١٥٧- سنن التّرمذى، دار الدّعوة، دار سحنون، ج ٢.
- ١٥٨- سنن الدّارمى، امام دارمى، دار المغنى، رياض، ج ١، ١٤٢١ هـ/ ٢٠٠٠ م.
- ١٥٩- سنن أبى داود، دار الدّعوة، دار سحنون، ج ٢.
- ١٦٠- سنن أبى داود، محمّد محيى الدّين عبدالحميد، دار الفكر.
- ١٦١- سنن ابن ماجه، شماره گذارى: محمّد عبدالباقى، دار الدّعوة، دار سحنون، ج ٢.
- ١٦٢- سنن ابن ماجه، محمّد فؤاد عبدالباقى، دار الفكر.

- ١٦٣- سنن النَّسائي، تحقيق: عبدالفتاح ابوغده، مكتب المطبوعات الإسلامية، حلب،
ج ٢، ١٤٠٦ هـ.
- ١٦٤- سوء الخلق؛ مظاهره، أسبابه، علاجه، محمد حمد، دار ابن خزيمة، ج ٢،
١٤١٧ هـ/ ١٩٩٦ م.
- ١٦٥- سيرة عمر بن عبدالعزيز على ما رواه مالك بن أنس وأصحابه، ابومحمد
عبدالله بن عبدالحكم، گردآوری و تصحيح و تعليق: احمد عبید، عالم الكتب،
ج ٦، ١٤٠٤ هـ.
- ١٦٦- السيرة النبوية الصحيحة محاولة لتطبيق قواعد المحدثين في نقد روايات
السيرة النبوية، اكرم عمری، مكتبة العلوم والحكم، مدينة منوره.
- ١٦٧- شرح أصول إعتقاد أهل السنة والجماعة، لالكائي، تحقيق: احمد بن سعد بن
حمدان غامدي، دار طيبة، رياض.
- ١٦٨- شرح ديوان زهير بن أبي سلمى، المكتبة الثقافية، بيروت، ج ١، ١٩٦٨ م.
- ١٦٩- شرح الزركشي على مختصر الخرقى، عبدالله بن عبدالرحمان جبرين، مكتبة
العبيكان، ج ١، ١٤١٣ هـ/ ١٩٩٣ م.
- ١٧٠- شرح السنة، بغوى، تحقيق: شعيب أناؤوط و زهير شاويش، المكتب
الإسلامي.
- ١٧١- شرح السنة، امام ابومحمد حسن بن على بن خلف بربهاري، تحقيق: محمد
بن سعيد قحطاني، دار ابن قيم، ج ١، ١٤٠٨ هـ.
- ١٧٢- شرح العقيدة الطحاوية، تحقيق و بازييني: گروهی از عالمان، تخريج احاديث:
شيخ محمد ناصر الدين آلبناني، المكتب الإسلامي، بيروت، ج ٨، ١٤٠٤ هـ.
- ١٧٣- شرح العقيدة الواسطية لشيخ الإسلام ابن تيمية، محمد خليل هراس، بازييني
و تخريج احاديث: علوى سقاف، دار الهجرة للنشر والتوزيع، رياض - ثقبه، ج ١،
١٤١١ هـ.
- ١٧٤- شرح فتح القدير لابن همام مع تكملة نتائج الأفكار في كشف رموز الأسرار،
قاضى زاده، المطبعة الكبرى الأميرية، بولاق، ج ١، ١٣١٥ هـ.
- ١٧٥- الشرح الكبير، ابن قدامه، المكتبة السلفية، مكتبة المؤيد.
- ١٧٦- شرح الكوكب المنير، ابن نجار، تحقيق: محمد زحيلي و نزيه حماد، مكتبة
العبيكان، ج ٢، ١٤١٨ هـ/ ١٩٩٧ م.

- ١٧٧- شرح منتهى الإرادات، منصور بهوتى، دار عالم الكتب، ج ١، ١٤١٤ هـ/ ١٩٩٣ م.
- ١٧٨- شفاء العليل في مسائل القضاء والقدر والحكمة والتعليل، ابن قيّم، نگارش: حسّانى حسن عبدالله، مكتبة دار التراث، قاهره.
- ١٧٩- الشفا بتعريف حقوق المصطفى، قاضى عياض، تحقيق: على محمّد بجاوى، مطبعة عيسى البابي الحلبي و شركاؤه، قاهره.
- ١٨٠- شمائل الرسول ودلائل نبوته وفضائله وخصائصه، ابن كثير، تحقيق: طه عبدالرؤوف سعد، المكتبة الأديبة العربية، ج ١، ١٤٠٢ هـ/ ١٩٨٢ م.
- ١٨١- الشّمائل المحمّديّة، امام ترمذى، گردآوری و تعليق: محمّد عفيف زعبى، دار المطبوعات الحديثه، جدّه، ج ٢، ١٤٠٦ هـ/ ١٩٨٦ م.
- ١٨٢- شمس العرب تسطع على الغرب، زيگرید هونكه، ترجمه عربى: فاروق بيضون، دار صادر، دار الآفاق الجديدة، بيروت، ج ٨.
- ١٨٣- الشّورى فريضة إسلاميّه، على صلابى، دار المعرفة، بيروت، لبنان، ج ١، ١٤٣١ هـ/ ٢٠١٠ م.
- ١٨٤- الشّورى، محمود خالدى، دار الجيل، بيروت، ج ١، ١٤٠٤ هـ.
- ١٨٥- الشّورى وأثرها في الديموقراطيّة؛ دراسة مقارنة، عبدالحميد انصارى، المكتبة العصريّة، بيروت، ج ٣، ١٤٠٠ هـ.
- ١٨٦- الشبيخ عبدالرحمن سعدى وجهوده في توضيح العقيدة، عبدالرزاق عباد، مكتبة الرشد، ج ١، ١٤١١ هـ.
- ١٨٧- صحيح الأدب المفرد للإمام بخارى، نگارش: محمّد ناصر الدّين آلبانى، دار الصّديق للنّشر والتّوزيع، ج ١، ١٤١٤ هـ/ ١٩٩٤ م.
- ١٨٨- صحيح البخاري، امام بخارى، به اهتمام: ابوصهيب كرمى، بيت الأفكار الدوليّة، ١٤١٩ هـ/ ١٩٩٨ م.
- ١٨٩- صحيح البخاري، امام بخارى، دار سحنون، دار الدّعوة، ج ٢.
- ١٩٠- صحيح الجامع الصّغير وزيادته، محمّد ناصر الدّين آلبانى، تحت نظارت: زهير شاويش، المكتب الإسلامى، ج ٢، ١٤٠٦ هـ.
- ١٩١- صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، شعيب أرناؤوط، مؤسّسة الرّسالة، بيروت، ج ٢، ١٤١٤ هـ/ ١٩٩٣ م.

- ١٩٢- صحيح سنن الترمذي، شيخ محمد ناصر الدين آلباني، مكتب التربية العربي، رياض، ج ١، ١٤٠٨ هـ/ ١٩٨٨ م.
- ١٩٣- صحيح مسلم بشرح الإمام النووي، دار الفكر.
- ١٩٤- صحيح مسلم، به اهتمام: ابوصهيب كرمي، بيت الأفكار الدولية، ١٤١٩ هـ/ ١٩٩٨ م.
- ١٩٥- صحيح مسلم، امام مسلم، شماره گذاري: عبدالباقي، دارالآفاق الجديدة، بيروت، و نیز چاپ دار الدعوة و دار سحنون.
- ١٩٦- الطريق إلى الإسلام، محمد حمد، دار ابن خزيمة، رياض، ج ٢، ١٤٢٧ هـ/ ٢٠٠٦ م.
- ١٩٧- طريق المهجرتين وباب السعادتين، ابن قيم، بازييني و تخريج احاديث: عمر بن محمود ابوعمر، دار ابن القيم، ج ١، ١٤٠٩ هـ.
- ١٩٨- عالم الجنّ والشياطين، عمر أشقر، دار النَّفائس، اردن، ج ١٥، ١٤٢٣ هـ/ ٢٠٠٢ م.
- ١٩٩- عالم الملائكة الأبرار، عمر أشقر، دار النَّفائس، ج ١٣، ١٤٢٣ هـ/ ٢٠٠٢ م.
- ٢٠٠- العبودية، شيخ الإسلام ابن تيمية، تحقيق: علي بن حسن بن عبدالحميد، دار الأصاله للنشر والتوزيع، ج ١، ١٤١٢ هـ.
- ٢٠١- عبودية الكائنات لرب العالمين، فريد اسماعيل توني، مكتبة الضياء، جدّه، ج ١، ١٤١٣ هـ/ ١٩٩٢ م.
- ٢٠٢- العقل والنقل عند ابن رشد، محمد امان جامي، الجامعة الإسلامية، ج ٣، ١٤٠٤ هـ.
- ٢٠٣- عقيدة أهل السنة والجماعة، محمد بن ابراهيم حمد، تقديم: شيخ عبدالعزيز بن باز، دار ابن خزيمة، رياض، ج ٢، ١٤١٩ هـ/ ١٩٩٨ م.
- ٢٠٤- عقيدة ختم النبوة بالنبوة المحمدية، احمد بن سعد غامدي، دار طيبة، رياض، ج ١، ١٤٠٥ هـ/ ١٩٨٥ م.
- ٢٠٥- العقيدة في الله، عمر أشقر، مكتبة الفلاح، كويت، ج ٥، ١٩٨٤ م.
- ٢٠٦- العقيدة والشريعة في الإسلام، گلديهر، ترجمه عربي: محمد يوسف موسى و ديگران، دار الكتب الحديثه، مصر، ج ٢.

- ٢٠٧- العلم يدعو للإيمان، كريسى موريسون، ترجمة عربى: محمد صالح فلكى، دار القلم، بيروت، ج ١، ١٩٨٦ م.
- ٢٠٨- العمل عند المسلمين رؤية حضارية، ابراهيم مزينى، وزارة العمل والشؤون الإجتماعية، رياض، ج ١، ١٤٢٤ هـ/ ٢٠٠٣ م.
- ٢٠٩- العمل في الإسلام: أخلاقه - مفاهيمه - قيمه - أحكامه، عزّ الدين خطيب تميمى، دار الفيحاء، عمّان، اردن.
- ٢١٠- عيون الأخبار، ابن قتيبة دینوری، دار الكتاب العربي، بيروت، لبنان.
- ٢١١- غذاء الألباب شرح منظومة الآداب، محمد سفارینى، مؤسسه قرطبة، ج ٢، ١٤١٤ هـ/ ١٩٩٣ م.
- ٢١٢- الفاحشة عمل قوم لوط؛ الأضرار - الأسباب - سبل الوقاية - العلاج، محمد حمد، دار ابن خزيمة، ج ١، ١٤١٥ هـ/ ١٩٩٤ م.
- ٢١٣- الفتاوى الكبرى، شيخ الإسلام ابن تيمية، تحقيق و تعليق و تقديم: محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، دار الزّيان للتراث، قاهره، ج ١، ١٤٠٨ هـ.
- ٢١٤- فتح الباري بشرح الصحيح البخاري، حافظ ابن حجر عسقلانى، مكتبة ابن تيمية، ج ١، ١٤٠٧ هـ.
- ٢١٥- فتح ربّ البرية بتلخيص الحموية، محمد بن صالح عثيمين، جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ج ٤، ١٤١٠ هـ.
- ٢١٦- فتح القدير الجامع بين فني الرواية والدراية في علم التفسير، محمد بن على شوكانى، تحقيق: عبدالرزاق مهدي، عالم الكتب، و نیز چاپ دار الكتاب العربي، بيروت، لبنان، ج ١، ١٤٢٠ هـ/ ١٩٩٩ م.
- ٢١٧- فتح المغيث شرح ألفية الحديث، سخاوى، دار الكتب العلمية، لبنان، ج ١، ١٤٠٣ هـ.
- ٢١٨- الفروق، شهاب الدين قرافى، عالم الكتب، بيروت.
- ٢١٩- الفصول في سيرة الرسول ﷺ، حافظ ابن كثير، توزيع: دار الباز للنشر والتوزيع، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ٢٢٠- فقه الأسماء الحسنی، عبدالرزاق بدر، ج ١، ١٤٢٩ هـ/ ٢٠٠٨ م.
- ٢٢١- فقه السنّة، سيد سابق، دار الكتب العربية، بيروت، ج ٨، ١٤٠٧ هـ.

- ٢٢٢- فقه السيرة، شيخ محمد غزالي، تخريج احاديث: محمد ناصر الدين آلبناني، دار إحياء التراث العربي، ج ٧، ١٩٧٦ م.
- ٢٢٣- فقه الشورى؛ دراسة تأصيلية نقدية، علي بن سعيد غامدي، دار طيبة، رياض، ج ١، ١٤٢٢ هـ.
- ٢٢٤- الفوائد، ابن قيم، تحقيق: محمد عثمان الخشت، دار الكتاب العربي، بيروت، ج ١، ١٤٠٦ هـ.
- ٢٢٥- القاموس المحيط، فيروزآبادي، مؤسسة الرسالة، ج ٢، ١٤٠٧ هـ.
- ٢٢٦- القدر، ابوبكر جعفر بن محمد فريابي، تحقيق: عمرو عبدالمنعم سليم، دار ابن حزم، ج ١، ١٤٢١ هـ / ٢٠٠٠ م.
- ٢٢٧- القضاء والقدر في الإسلام، فاروق احمد دسوقي، المكتب الإسلامي، بيروت، مكتبة الخاني، رياض، ج ٢، ١٤٠٦ هـ.
- ٢٢٨- القضاء والقدر في ضوء الكتاب والسنة، ومذاهب الناس فيه، عبدالرحمان بن صالح محمود، دار الوطن، ج ٢، ١٤١٨ هـ / ١٩٩٧ م.
- ٢٢٩- القضاء والقدر، عمر أشقر، دار النفائس للنشر والتوزيع، كويت، مكتبة الفلاح للنشر والتوزيع، ج ١، ١٤١٠ هـ.
- ٢٣٠- القطاع الخيري ودعاوى الإرهاب، محمد سلومي، سلسلة مقالاتي كه از مجلة البيان منشر می شود، رياض، ج ١، ١٤٢٤ هـ.
- ٢٣١- قواعد الحرب في الشريعة الإسلامية؛ دراسة مقارنة، عوض وديناني، مكتبة الرشد، عربستان سعودی، رياض، ج ١، ١٤٢٦ هـ / ٢٠٠٥ م.
- ٢٣٢- القواعد المثلى في صفات الله وأسمائه الحسنى، محمد بن صالح عثيمين، تخريج احاديث: اشرف بن عبدالمقصود، أضواء السلف، أصدقاء المجتمع، ١٤١٦ هـ / ١٩٩٦ م.
- ٢٣٣- القيامة الصغرى، عمر أشقر، دار النفائس، اردن، ج ١٣، ١٤٢٣ هـ / ٢٠٠٠ م.
- ٢٣٤- القيامة الكبرى، عمر أشقر، دار النفائس، اردن، ج ١٣، ١٤٢٣ هـ / ٢٠٠٠ م.
- ٢٣٥- الكافي في فقه أهل المدينة، ابن عبدالبر، مكتبة الرياض الحديثة، رياض، عربستان سعودی، ج ٢، ١٤٠٠ هـ / ١٩٨٠ م.
- ٢٣٦- كشف الأستار عن زوائد البزار، حافظ نورالدین هيثمي، تحقيق: حبيب الرحمان اعظمي، مؤسسة الرسالة، ج ٢، ١٤٠٤ هـ.

- ۲۳۷- کفاية الأخيار، محمد حسینی، الشُّوْن الدِّینیَّة، قطر.
- ۲۳۸- الکلیّات، ابوالبقاء کفوی، بازبینی و آماده‌سازی برای چاپ: عدنان درویش و محمد مصری، مؤسّسة الرّسالة، ج ۲، ۱۴۱۹ هـ/ ۱۹۹۸ م.
- ۲۳۹- کنز العَمال في سنن الأقوال والأفعال، علاء الدّین علی متقی بن حسام الدّین هندی، تحقیق: محمود دمیاطی، دار الکتب العلمیّة، بیروت، ۱۴۱۹ هـ/ ۱۹۹۹ م.
- ۲۴۰- لسان العرب، ابن منظور، دار صادر، بیروت.
- ۲۴۱- الله يتجلّي في عصر العلم، گروهی از دانشمندان امریکایی به مناسب سال بین‌المللی فیزیک، نگارش: جان کلوفر مونسیما، ترجمه عربی: دمرداش عبدالمجید سرحان، بازبینی و تعلیق: محمد جمال الدّین فندی، دار القلم، بیروت.
- ۲۴۲- لماذا انتحر هؤلاء، گردآوری و تصحیح: هانی خیر، دار دمشق، ج ۱، ۱۹۹۲ م.
- ۲۴۳- لمعة الاعتقاد الهادي إلى سبيل الرّشاد، ابن قدامه، شرح: شیخ محمد بن عثیمین، تحقیق و تخریج احادیث: اشرف بن عبدالمقصود بن عبدالرحیم، مكتبة الإمام بخارى، الدّار السّلفیّة، ج ۲، ۱۴۱۲ هـ.
- ۲۴۴- لوامع الأنوار البهیّة، وسواطع الأسرار الأثریّة؛ شرح الدّرة المضيّة في عقيدة الفرقة المرضیّة، علامه محمد بن احمد سفارینی، المكتب الإسلامی، بیروت، مكتبة أسامة، ریاض، ج ۲، ۱۴۰۵ هـ.
- ۲۴۵- مباحث في إعجاز القرآن، مصطفى مسلم، دار التّدمیّة، ج ۱، ۱۴۳۲ هـ/ ۲۰۱۱ م.
- ۲۴۶- مباحث في العقل، محمد نعیم یاسین، دار النّفائس للنّشر والتّوزیع، اردن، ج ۱، ۱۴۳۲ هـ/ ۲۰۱۱ م.
- ۲۴۷- المبسوط، سرخسی، بررسی و تحقیق: خلیل محیی الدّین المیس، دار الفكر للطّباعة والنّشر والتّوزیع، بیروت، لبنان، ج ۱، ۱۴۲۱ هـ/ ۲۰۰۰ م.
- ۲۴۸- مجمع الرّوائد، ومنبع الفوائد، هیثمی، دار الکتب العربی، بیروت، ج ۲، ۱۴۰۲ هـ/ ۱۹۸۲ م.
- ۲۴۹- المجموعة الكاملة لمؤلّفات الشّیخ عبدالرحمان بن سعدی، مرکز فرهنگی صالح بن صالح، عنیزه، ۱۴۱۱ هـ.

- ٢٥٠- مجموع فتاوى شيخ الإسلام ابن تيمية، جمع آوری و ترتیب: عبدالرحمان بن قاسم و فرزندش محمد.
- ٢٥١- مجموع فتاوى و رسائل فضيلة الشيخ محمد بن صالح عثيمين، جمع آوری و ترتیب: فهد سليمان، دار الوطن، ج ١، ١٤١٢ هـ.
- ٢٥٢- محبة الرسول ﷺ بين الإبتاع و الإبتداع، عبدالرؤوف محمد عثمان، مكتبة الضياء، جدّه، ج ١، ١٤١٢ هـ / ١٩٩١ م.
- ٢٥٣- المحلى، ابن حزم، تحقيق: احمد شاکر، المكتب التجاري، بيروت.
- ٢٥٤- محمد رسول الله ﷺ، محمد رضا، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
- ٢٥٥- محمد رسول الله؛ خلاصة سيرته ومقالات نادرة فيها، محمد حمد، دار ابن خزيمة، رياض، ج ١، ١٤٢٧ هـ / ٢٠٠٦ م.
- ٢٥٦- محمد رسول الله ﷺ، علامه احمد تيمور پاشا، در الآفاق العربية، ج ١، ١٤٢٤ هـ / ٢٠٠٣ م.
- ٢٥٧- محمد ﷺ المثل الكامل، محمد احمد جاد المولى بك، مكتبة ومطبعة محمد على صبيح، ج ٦، ١٣٨٨ هـ / ١٩٦٨ م.
- ٢٥٨- مختصر الأسئلة والأجوبة الأصولية على العقيدة الواسطية، عبدالعزيز سلمان، ج ١٠، ١٤٠٣ هـ.
- ٢٥٩- مختصر المزني؛ حاشية كتاب الأم، چاپ كتاب الشعب، ١٣٨٨ هـ / ١٩٦٨ م.
- ٢٦٠- مختصر منهاج القاصدين، ابن قدامه، تحقيق: زهير شوايش، المكتب الإسلامي، ج ٨، ١٤٠٩ هـ / ١٩٨٩ م.
- ٢٦١- المختصر الوجيز في علوم الحديث، محمد عجاج خطيب، مؤسسة الرسالة، ج ٣، ١٤٠٧ هـ / ١٩٨٧ م.
- ٢٦٢- مدارج السالكين بين منازل إياك نعبد وإياك نستعين، ابن قيم، تحقيق و تعليق: المعتمد بالله بغدادى، توزيع: دار التفاس، رياض، ج ١، ١٤١٠ هـ.
- ٢٦٣- المذاهب المعاصرة وموقف الإسلام منها، عبدالرحمان عميره، دار اللواء، رياض، ج ٥، ١٤٠٤ هـ / ١٩٨٤ م.
- ٢٦٤- مذكرة في التوحيد، محمد بن قاسم، به صورت نسخه خطی.
- ٢٦٥- المذكرات، محمد كرد على، دار أضواء السلف، رياض.
- ٢٦٦- مرض الإيدز الطاعون الجديد، خالص جلیبی، دار الهداية، ج ١، ١٤٠٧ هـ.

- ٢٦٧- مزيل الداء عن أصول القضاء، عبدالله بن مطلق فهيد، ج ١، ١٣٧٢ هـ/ ١٩٥٣ م.
- ٢٦٨- المستدرک على الصّحيحين، حاکم، مكتبة النّصر الحديثة، رياض.
- ٢٦٩- مسند الإمام احمد بن حنبل، دار الدّعوة، دار سحنون، ج ٢.
- ٢٧٠- المسند، امام احمد بن حنبل، شرح و فهرست نويسى: احمد محمّد شاکر، مكتبة دار الكتاب الإسلامى، قاهره، ج ٢.
- ٢٧١- مسند الجعد، حافظ ابوالحسين على بن جعد بن عبيد جوهرى، تحقيق: عبدالمهدى بن عبدالقادر بن عبدالهادى، مكتبة الفلاح، كويت، ج ١، ١٤٠٥ هـ/ ١٩٥٨ م.
- ٢٧٢- مسند أبي يعلى الموصلى، تحقيق: حسين سليم اسد، دار المأمون للتّراث، دمشق، ج ١، ١٤٠٤ هـ/ ١٩٨٨ م.
- ٢٧٣- مسؤوليّة الأب المسلم في تربيّة الولد في مرحلة الطّفولة، عدنان باحارث، دار المجتمع للنّشر والتّوزيع، ج ١، ١٤١٤ هـ/ ١٩٩٣ م.
- ٢٧٤- المسؤوليّة في الإسلام، عبدالله قادري أهدل، دار العمير للثقافة والنّشر، ١٤١٢ هـ/ ١٩٩٢ م.
- ٢٧٥- مشكاة المصابيح، تبريزى، تحقيق: شيخ محمّد ناصرالدّين آلبنانى، المكتب الإسلامى، بيروت، ج ٢، ١٤٠٥ هـ.
- ٢٧٦- معارج القبول لشرح سلّم الوصول إلى علم الأصول في التّوحيد، حافظ حكمى، مكتبة شيخ الإسلام ابن تيميّة، ج ٢، ١٤٠٤ هـ.
- ٢٧٧- معجم مقاييس اللّغة، احمد بن فارس، تحقيق و بازيينى: عبدالسلام هارون، دار الجيل، بيروت، ١٤٢٠ هـ.
- ٢٧٨- المعجم الكبير، طبرانى، ج ٢، ١٤٠٤ هـ.
- ٢٧٩- مع الرّغيل الأوّل، محبّ الدّين خطيب، المكتبة السّلفيّة، قاهره، ج ٢، ١٤١٠ هـ.
- ٢٨٠- المغني، ابن قدامه، وزارة الشّؤون الإسلاميّة والأوقاف، ج ٣، ١٤١٧ هـ/ ١٩٩٧ م.
- ٢٨١- مغني المحتاج إلى معرفة معاني ألفاظ المنهاج، محمّد خطيب شريينى، مكتبة مصطفى البايى الحلبي، قاهره، ١٣٧٧ هـ/ ١٩٥٨ م.

- ۲۸۲- مفتاح دار السعادة، ابن قیّم، دار الکتب العلمیّة، بیروت.
- ۲۸۳- المفردات في غريب القرآن، راغب اصفهانی، بازبینی: هیثم طعیمی، دار إحياء التراث العربي، چ ۱، ۱۴۲۳ هـ / ۲۰۰۲ م.
- ۲۸۴- مقامات حریری، دار صادر، بیروت.
- ۲۸۵- مقدّمة ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمّد بن خلدون، تحقیق: علی عبدالواحد وافی، چاپ: لجنة البیان العربي، قاهره، چ ۱، ۱۳۷۶ هـ.
- ۲۸۶- مکارم الأخلاق، خرائطی، تحقیق: أيمن عبدالجابر بحیری، دار الآفاق العربيّة، مصر، ۱۴۱۹ هـ.
- ۲۸۷- من أخطاء الأزواج، محمّد حمد، دار ابن خزيمة، چ ۱، ۱۴۱۹ هـ / ۱۹۹۹ م.
- ۲۸۸- مناهل العرفان، محمّد زرقانی، دار إحياء الکتب العلمیّة، عیسی البابی الحلبي و شرکاؤه.
- ۲۸۹- من صفات الدّاعية اللّین والرّفق، فضل الهی، مكتبة المعارف، ریاض، چ ۱، ۱۴۱۱ هـ / ۱۹۹۱ م.
- ۲۹۰- من صفات الدّاعية مراعاة أصول المخاطبين في ضوء الكتاب والسنة وسير الصّالحين، فضل الهی، إدارة ترجمان الإسلام، پاکستان، چ ۲، ۱۴۱۹ هـ / ۱۹۹۸ م.
- ۲۹۱- منهج السنّة النبویّة، شیخ الإسلام ابن تیمیّه، تحقیق: محمّد رشاد سالم، چ ۱، ۱۴۰۶ هـ.
- ۲۹۲- المهدي حقيقة لا خرافة، محمّد بن احمد اسماعیل مقدم، مكتبة التّريّة الإسلاميّة لإحياء التراث، چ ۱، ۱۴۱۱ هـ / ۱۹۹۰ م.
- ۲۹۳- المواهب الرّبانيّة من الآيات القرآنيّة، شیخ عبدالرحمان سعدي، به اهتمام: سمير ماضي، رمادی للنشر، المؤتمر للتوزيع، چ ۱، ۱۴۱۶ هـ.
- ۲۹۴- موسوعة الأعمال الكاملة، محمّد خضر حسين، جمع آوری و بازبینی: علی رضا حسینی، دار التّبوة، چ ۱، ۱۴۳۱ هـ / ۲۰۱۰ م.
- ۲۹۵- موسوعة نضرة التّعيم في مكارم أخلاق الرّسول الكريم ﷺ، گردآوری: گروهی از متخصصان با نظارت: صالح بن حميد و عبدالرحمان بن محمّد ملّوح، دار الوسيلة للنشر والتّوزيع، جدّه، عربستان سعودی، چ ۱، ۱۴۱۸ هـ / ۱۹۹۸ م.

- ٢٩٦- موقف ابن تيميه من الأشاعرة، عبدالرحمان محمود، مكتبة الرشد، رياض، چ ٢، ١٤١٦ هـ / ١٩٩٥ م.
- ٢٩٧- النبوات، شيخ الإسلام ابن تيميه، بررسى و تحقيق: محمد عبدالرحمان عوض، دار الكتاب العربي، بيروت، چ ١، ١٤٠٥ هـ؛ أضواء السلف، تحقيق: عبدالعزيز طويان، چ ١، ١٤٢٠ هـ / ٢٠٠٠ م.
- ٢٩٨- النظام السياسي في الإسلام؛ النظرية السياسية نظام الحكم، عبدالعزيز خياط، دار السلام، مصر، چ ٢، ١٤٢٥ هـ / ٢٠٠٤ م.
- ٢٩٩- النظام السياسي في الإسلام، سعود آل سعود و ديگران، مدار الوطن، چ ٥، ١٤٣٠ هـ / ٢٠٠٩ م.
- ٣٠٠- نظام الشورى في الإسلام ونظم الديمقراطية، زكريا خطيب، مطبعة السعادة، ١٤٠٥ هـ.
- ٣٠١- النظام الإقتصادي في الإسلام، عمر مرزوقى و همكاران، مكتبة الرشد، چ ٤، ١٤٣٠ هـ / ٢٠٠٩ م.
- ٣٠٢- النظام المالي والإقتصادي في الإسلام، محمود خطيب، مكتبة الرشد، چ ٢، ١٤٢٦ هـ / ٢٠٠٥ م.
- ٣٠٣- نظرات الأسرة المسلمة، محمد بن لطفى صباغ، المكتب الإسلامى، چ ١، ١٤٠٥ هـ / ١٩٨٥ م.
- ٣٠٤- نقض المنطق، شيخ الإسلام ابن تيميه، تحقيق: محمد بن عبدالرزاق حمزه و سليمان الصنيع، تصحيح: محمد حامد فقى، مكتبة السنة المحمديّة.
- ٣٠٥- النهاية في غريب الحديث والأثر، ابن اثير، تحقيق: خليل مأمون شيحا، دار المعرفة، بيروت، لبنان، چ ١، ١٤٢٢ هـ.
- ٣٠٦- نيل الأوطار شرح منتقى الأخبار من أحاديث سيد الأخيار، علامه محمد بن على شوكانى، تقديم و تقيظ: وهبه زحيلي، توزيع: دار الصمعي، رياض، و دار الخير، دمشق، چ ٢، ١٤١٨ هـ / ١٩٩٨ م.
- ٣٠٧- الهداية الإسلامية، محمد خضر حسين، گردآوری و تحقيق: على رضا تونسى، چ ١، ١٣٩٤ هـ.
- ٣٠٨- الهمة العالیه؛ معوقاتھا ومقوماتھا، محمد حمد، دار ابن خزيمة، چ ٧، ١٤٢٧ هـ / ٢٠٠٥ م.

- ٣٠٩- الوابل الصَّيِّب من الكلم الطَّيِّب، امام ابن قيِّم، بررسى و تحقيق: محمّد عبدالرحمان عوض، دار الكتاب العربي، بيروت، ج ١، ١٤٠٥ هـ/ ١٩٨٥ م.
- ٣١٠- وجوب التَّعاون بين المسلمين، عبدالرحمان سعدى، مؤسّسة الرِّسالة، مكتبة الرُّشد، ج ٢، ١٤٠٣ هـ/ ١٩٨٣ م.
- ٣١١- الوجوه والنُّظائر في القرآن الكريم، بررسى و مقايسه و اصلاح: سليمان بن صالح قرعاوى، مكتبة الرُّشد، ج ١، ١٤١٠ هـ/ ١٩٩٠ م.
- ٣١٢- الوجوه والنُّظائر في القرآن الكريم، دامغانى، تحقيق و ترتيب و تكميل و تصحيح: عبدالعزيز سيّد الأهل.
- ٣١٣- الوجوه والنُّظائر في القرآن الكريم، هارون بن موسى، كليّة التَّربّيّة، جامعة الملك سعود، رياض، ١٤٠٢ هـ.
- ٣١٤- وحي القلم، مصطفى صادق رافعى، دار الكتاب العربي، بيروت.
- ٣١٥- ومضات فكر، محمّد فاضل ابن عاشور، الدَّار العربيّة للكتاب.
- ٣١٦- ياقوتة الصُّراط في تفسير غريب القرآن، ابو عمر محمّد بن عبدالواحد بغدادى زاهد معروف به غلام ثعلب، تحقيق و تقديم: محمّد بن يعقوب تركستانى، مكتبة العلوم والحكم، مدينة منوره، ج ١، ١٤٢٣ هـ/ ٢٠٠٢ م.